هفتمین همایش بین المللی

صلح و حل منازعه



icpcr.ut.ac.ir

دانشکده مطالعات جهان
Faculty of World Studies

ISC

همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه
International Conference on Peace and Conflict Resolution
المؤتمر الدولي للسلام وحل النزاعات


بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب هفتمین همایش بین المللی

صلح و حل منازعه

تهیه و تنظیم

دبیرخانه همایش



دبیرخانه همایش ICPCR

دانشکده مطالعات جهان

کتاب هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه

ناشر: دبیرخانه دائمی همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه
دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

نمایه‌شده در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)

تهیه و تنظیم: دبیرخانه همایش
با همکاری محمدمهدی واعظ‌مهدوی
طراح گرافیست و صفحه‌آرا: مهناز شاه‌علی‌زاده
چاپ اول: ۱۴۰۵
شمارگان: ۲۰ نسخه
بهاء: ۵/۰۰۰/۰۰۰ تومان
نشانی: تهران، خیابان کارگر شمالی، بین خیابان ۱۵ و ۱۶،
پردیس شمالی دانشگاه تهران، دانشکده مطالعات جهان

www.icpcr.ut.ac.ir icpcr.conf@ut.ac.ir

تمامی مطالب منتشرشده در این مجموعه بیانگر نظرات نویسندگان آنهاست
و به معنی تأیید دبیرخانه دائمی همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه نیست.



دانشکده مطالعات جهان

دبیرخانه همایش ICPCR

برنامه هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه، ۴ و ۵ آبان ۱۴۰۵، دانشگاه تهران

دوشنبه ۴ آبان ۱۴۰۵

افتتاحیه، تالار حنانه، ساعت ۰۹:۳۰ - ۰۷:۰۰

پذیرش و استقرار میهمانان	۰۷:۰۰–۰۸:۰۰
قرآن و سرود ملی	۰۸:۰۰–۰۸:۰۵
کلیپ آغازین	۰۸:۰۵–۰۸:۱۰
خوش‌آمدگویی و مقدمه دبیر علمی همایش، دکتر علی‌اکبر علیخانی	۰۸:۱۰–۰۸:۲۰
سخنرانی رئیس دانشکده مطالعات جهان و رئیس همایش، دکتر سعیدرضا عاملی **آینده جنگ و صلح در جهان دوقضایی‌شده**	۰۸:۲۰–۰۸:۳۵
نمایش کلیپ	۰۸:۳۵–۰۸:۴۰
سخنرانی پروفسور یاسوشی هیگاشی‌زاوا، استاد دانشگاه میجی‌گاکوئین، توکیو، ژاپن **فردی‌سازی حقوق بین‌الملل بشردوستانه**	۰۸:۴۰–۰۸:۵۵
کلیپ مسئولیت اجتماعیِ دانشگاه؛ صلح و حل منازعه	۰۸:۵۵–۰۹:۰۵
سخنرانی دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، استاد ممتاز روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی **رهیافت نظری عاطفی به صلح و حل منازعه**	۰۹:۰۵ –۰۹:۲۰
کلیپ پایانی	۰۹:۲۰–۰۹:۳۰
استراحت و پذیرایی	۰۹:۳۰– ۱۰:۰۰

نشست‌های تخصصیِ هم‌زمان فارسی و انگلیسی

فارسی	**نشست ۱: تالار حنانه** بنیان‌های فکری، فلسفی صلح و حل منازعه **مدیر نشست:** دکتر محمدجعفر امیر محلاتی **دوشنبه** **۱۰:۰۰–۱۲:۰۰**	**گذار ترمیمی صلح‌آمیز و فضیلت خروج از قدرت** دکتر مقصود فراستخواه، استاد جامعه‌شناسی، موسسه برنامه‌ریزی آموزش عالی، تهران
		عدالت ترمیمی و خشونت پنهان؛ از شناسایی آسیب‌های پنهان تا ترمیم روابط اجتماعی دکتر عباس شیری ورنامخواستی، استاد و رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
		یقین معرفت‌شناختی و امکان صلح پایدار: کاوشی فلسفی در حل منازعات دکتر محسن کرمی، استادیار دین و رسانه دانشگاه صدا و سیما، تهران
		رواداری و صلح دکتر خسرو قبادی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، تهران
		صلح ترنسپرسونال مدرن و سنت هندو، بازخوانی هرمنوتیکی اصول و مفاهیم بر پایهٔ متون مقدس و اسطوره‌ها دکتر محمدجواد قائد شرف، دکتری متافیزیک مؤسسه پژوهشی مجد، شیراز
		اندیشهٔ سیاسی ماکس وبر در آستانهٔ جنگ جهانی اول و پس از آن؛ سیاست، قدرت، مسئولیت سیاسی و امکان صلح در زمانه بحران دکتر معصومه ایزدبین، دکترای جامعه‌شناسی مسائل ایران، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه خوارزمی، تهران
انگلیسی	**نشست ۲: تالار ملل** مبانی عقلی، انسانی و فلسفی صلح‌سازی و حل منازعه **مدیر نشست:** دکتر حمیدرضا دشتی **دوشنبه** **۱۰:۰۰–۱۲:۰۰**	**اعتماد پیش از صلح: رویارویی با تهدید وجودی ترس‌آور با اعتماد وجودی شجاعانه** پروفسور چارلز راندل پل، استاد اندیشه اجتماعی، موسسه دیپلماسی دینی برای صلح، آمریکا
		توسعه پایدار و پیشگیری از منازعه دکتر ایرینا استنکو، استادیار دانشگاه رودِن، روسیه
		فراتر از غیبت منازعه؛ عدالت به عنوان پیش‌شرطی برای صلح پایدار دکتر لونا فرحات، استادیار دانشگاه فینیسیا، لبنان
		بازآفرینی صلح دکتر عمر نشابه، استاد حقوق، لبنان
		شبه‌نظامی‌گری، همبستگی، اخلاق اختلافات و سیاست دوستی و مهمان‌نوازی دکتر محمد عبده، دکتری جامعه شناسی دانشگاه تورنتو، کانادا
		الهیات اجتماعی سمیون فرانک درباره منازعه محدود دکتر عباس جونگ، پژوهشگر گروه تاریخ فلسفه، دانشگاه دوستی ملل (رودن)، مسکو، روسیه
نماز و ناهار		۱۲:۰۰ – ۱۳:۲۰

برنامه هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه، ۴ و ۵ آبان ۱۴۰۵، دانشگاه تهران

نشست‌های تخصصیِ هم‌زمان فارسی و انگلیسی

فارسی	**نشست ۳: تالار حنانه** بنیان‌های دینی، تمدنی و اخلاقی صلح و حل منازعه **مدیر نشست:** دکتر مقصود فراستخواه **دوشنبه** **۱۳:۲۰-۱۵:۰۰**	**معماری کرامت در غوغای سکوت: بازخوانی عاملیت شهروندی در مهار خشونت‌های ساختاری بر پایهٔ پارادایم صلح انبیایی** دکتر رضا عیسی‌نیا، استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم **نقش اخلاق دینی در حل منازعات معاصر: مطالعه تطبیقی آموزه‌های ادیان ابراهیمی** دکتر سیدمجید نبوی، دکتری قرآن و حدیث، دانشگاه اراک **مشروعیت و ممنوعیت محاصره منابع حیاتی در منازعات مسلحانه: مقایسه سنت یهودی-مسیحی، فقه اسلامی و حقوق بین‌الملل بشردوستانه** دکتر محمد صحاف کاشانی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم **تبارشناسی صلح در دستگاه آگاهی و ظرفیت تمدنی ایرانی** دکتر عبدالمجید مبلغی، استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران **دیپلماسی بین ادیان در کشورهای شکننده؛ مشارکت بازیگران دینی در صلح‌سازی و انسجام اجتماعی** دکتر مصطفی بروجردی، دانشیار دانشکده روابط بین الملل وزارت خارجه، تهران **دستیابی به صلح از رهگذر تأمین حقوق فرهنگی گروه‌های اقلیت** دکتر منصوره فصیح رامندی، دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات، تهران
انگلیسی	**نشست ۴: تالار ملل** مبانی دینی و بین‌الادیانی صلح و حل منازعه **مدیر نشست:** دکتر محمدجعفر امیرمحلاتی **دوشنبه** **۱۳:۲۰-۱۵:۰۰**	**پیشگیری از منازعه و نقش گفتگوی میان‌ادیان؛ رویکرد روسی** دکترالکساندر استنکو، دانشگاه رودن، روسیه **از گفتگو تا صلح‌سازی؛ نقش تعامل میان‌ادیان در تحول منازعه** دکتر الهه کریمی ریابی، دانشیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران **آخرت‌شناسی قوی و ضعیف؛ الهیاتی انسان‌محور و رابطه‌ای درباره آینده** دکتر پیتر ام. سنسنیگ، دکتری در مدرسه الهیات خاور نزدیک بیروت، لبنان **شهادت‌های الهیاتی و عمل ایمانی مجمع دینی دوستان (کوئکرها) و نسبت آن‌ها منازعه جهانی امروز** دکتر بریجیت مویکس، دکتری صلح و حل منازعه از دانشگاه جورج میسون، آمریکا **میان امپراتوری‌ها و ایمان‌ها؛ مطالعه‌ای واقع‌گرایانه انتقادی درباره اومانیسم الهی نظام‌الدین اولیاء** هیونگجین آن، دانشجوی دکتری دانشگاه دهلی، هند **حفظ همزیستی مسالمت‌آمیز میان‌دینی در فدراسیون روسیه: سازوکارها، رویه‌ها و پیامدهای سیاستی** آلبینا د. گیمکایوا، دانشگاه دوستی ملل (رودن)، مسکو، روسیه
استراحت و پذیرایی		۱۵:۰۰-۱۵:۲۰

نشست‌های تخصصیِ هم‌زمان فارسی

فارسی	**نشست ۵: تالار حنانه** رویکردهای اسلامی به صلح و حل منازعه **مدیر نشست:** دکتر رضا اکبری **دوشنبه** **۱۷:۰۰-۱۵:۲۰**	**خشونت‌های بی‌صدا در متون اسلامی، از نفی ریشه‌های پنهان تا بنیانگذاری صلح اجتماعی** دکتر مرتضی رحیمی‌نژاد، مؤسسه پژوهشی مجد، شیراز **مستندات قرآنی پیشگیری از خشونت‌های خاموش با رویکرد تفسیری به آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»** دکتر عبدالرسول هادیان شیرازی، هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، تهران **تبیین نقش الگوی اسلامی-ایرانی «مقاومت خشونت‌پرهیز» در تغییر موازنه قدرت و زمینه‌سازی برای مذاکره و حل منازعه** دکتر محمد هادی طلعتی، موسسه پژوهشی مجد، شیراز **تقیه و صلح: عقلانیت هنجاری و اخلاق تعلیق خشونت در الهیات سیاسی شیعه** دکتر طیبه محمدی کیا، استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران **فقه معاملات و تمهیدات صلح و حل منازعه** حجت الاسلام محمد برکت، مدیر مؤسسه پژوهشی مجد، شیراز **صورت‌بندی رابطه «اسلام و تسامح و تساهل و خشونت» در کلام سیاسی آیت‌الله جوادی آملی بر پایه روش اسکینر** دکتر علی آقاجانی، استادیار علوم سیاسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم
فارسی	**نشست ۶: تالار ملل** تحقق صلح پایدار و نفی زمینه‌های خشونت **مدیر نشست:** دکتر حمیدرضا نمازی **دوشنبه** **۱۷:۲۰-۱۵:۰۰**	**پارادایم عصب‌شناسی سیاسی و درک نقش هیجانات در تصمیم‌گیری‌های سیاسی: تحلیل زمینه‌های شکل‌گیری همدلی عمومی و نفرت جمعی** دکتر علی‌اشرف نظری، دانشیار علوم سیاسی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران **لزوم فهم مُعضلِ «تنهایی» در سَده‌ی بیست‌ویکم، به مثابه‌ی «خشونتِ پنهان»** دکتر شهاب‌الدین مصباحی، پژوهشگر مؤسسه پژوهشی مجد، شیراز **واکاوی صلح انسانی- الهیاتی از طریق رهبری هوشمند** دکتر عباسعلی رهبر، استادعلوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران **راهکارهای مدیریت تخاصم در دوران صلح مسلح** دکتر محمدرضا دهشیری، استادعلوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت خارجه، تهران **الگوهای کنش تثبیت‌شده در منازعات بین‌المللی؛ تبیین محدود شدن رفتار در شرایط تهدید** دکتر سعیده کوزه‌گری، استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران **نقش دموکراسی آنلاین در کاهش یا تشدید خشونت نمادین در جامعه ایران؛ امکان پیش‌بینی با هوش مصنوعی** دکتر پرهام پوررمضان، دکتری علوم سیاسی از دانشگاه تهران
استراحت و پذیرایی		۱۷:۰۰-۱۷:۲۰

برنامه هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه، ۴ و ۵ آبان ۱۴۰۵، دانشگاه تهران

نشست‌های تخصصیِ هم‌زمان فارسی و انگلیسی

فارسی	**نشست ۷: تالار حنانه** رسانه، ادبیات و روایت‌گری در صلح و حل منازعه **مدیر نشست:** دکتر روح‌الله حسینی **دوشنبه** **۱۹:۰۰-۱۷:۲۰**	**تاریخ‌نگاری، روایت و صلح** دکتر حمیدرضا نمازی، دانشیار اخلاق و تاریخ دانشگاه علوم پزشکی تهران
		انتقال بین نسلی حافظه جنگ و بازآرایی آموزش صلح در ژاپن معاصر دکتر علی گل‌محمدی، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
		از شعر کلاسیک فارسی تا بوم‌داستان: صلح‌سازی روایی و دیپلماسی عمومی ادبی در منازعه ایران و آمریکا دکتر محمدباقر شعبان‌پور، استادیار ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران
		از صلح‌گرایی پارادوکسیکال (مولوی) تا صلح‌گرایی پست‌مدرن (حافظ) و صلح‌گرایی پراگماتیستی (سعدی) دکتر سیدمحمود نجاتی حسینی، مدیر گروه جامعه‌شناسی دین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران
		خشونت رسانه‌ای خاموش؛ تحلیل سازوکارهای سکوت و تحریف اخبار در قبال رنج گروه‌های محروم و نقش آن در تقویت کلیشه‌های تبعیض‌آمیز دکتر سید سجاد آل‌غفور، دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگی اسلامی، تهران
		خشونت‌های بی‌صدا در سیاست خارجی خاورمیانه: تحریم‌ها، دیپلماسی انرژی و جنگ روایت‌ها دکتر امید عزیزیان، استادیار علوم سیاسی دانشگاه کردستان
انگلیسی	**نشست ۸: تالار ملل** اتحادیه اروپا: از صلح سازی تا تشدید منازعه **مدیر نشست:** دکتر محمدرضا سعیدآبادی **دوشنبه** **۱۹:۰۰-۱۷:۲۰**	**صلح‌سازی غیرنظامی در اقدام خارجی اتحادیه اروپا؛ چارچوب‌ها، ابزارها و انتقادها در مدیریت منازعه** دکتر علی صباغیان، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ایران
		صلح‌طلبی و سیاست خارجی آلمان ۲۰۲۲-۲۰۲۶ دکتر بهزاد احمدی، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران
		میان ائتلاف و عقب‌نشینی؛ تحلیل صلح و حل منازعه از موضع بریتانیا در قبال ایران دکتر رضا باقری، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران
		سیاست کارگری جدید در ایرلند شمالی ۱۹۹۷-۲۰۰۲؛ تحلیلی بر روند صلح و حل منازعه دکتر فرناز نوری، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران
		سیاست سکوت در پوشش خبری بی‌بی‌سی از درگیری ۲۰۲۵ ایران و اسرائیل: کم‌نمایی صداهای غیرنظامیان و پیامدهای آن برای روزنامه‌نگاری صلح مهنا بخشی، دانشجوی دکتری مطالعات صلح و حل منازعه دانشگاه تهران، ایران
استراحت و پذیرایی پایانی		

برنامه هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه، ۴ و ۵ آبان ۱۴۰۵، دانشگاه تهران

سه‌شنبه ۵ آبان ۱۴۰۵

نشست‌های تخصصیِ هم‌زمان فارسی و انگلیسی

فارسی	**نشست ۹: تالار حنانه** منازعه و حل منازعه در نظام بین الملل **مدیر نشست:** دکتر جهانگیر کرمی **سه شنبه** **۰۸:۰۰-۱۰:۰۰**	**ارزیابی مذاکرات ایران و ایالات متحده آمریکا در یک دهه اخیر از منظر اصول و فنون مذاکرات بین المللی** دکتر امیر ساعد وکیل، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
		منازعه تمدنی؛ تحلیلی تاریخی- جامعه‌شناختی از شکل‌گیری متقابل هویت و دیگری‌سازی در روسیه و غرب دکتر خدایار براری، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
		خشونت‌های بی‌صدای سیاست حقوقی خارجی ایالات متحده و تأثیر آن بر پریشانی نظم بین‌المللی دکتر احسان محمدی، مدرس حقوق بین‌الملل در دانشگاه تهران
		توزیع نامتعادل قدرت، صلح و توسعه: تحلیل تطبیقی شکل‌گیری یا مهار منازعه در کشورهای منتخب دکتر پروین علی‌پور، استادیار، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران
		فهم ماهیت منازعات برای تحقق صلح؛ تحلیل ماهیت صلح با تأکید بر مذاکرات فلسطین-اسرائیل و ایران-آمریکا دکتر سیده‌سوزان انجم‌روز، استادیار ادیان وعرفان تطبیقی دانشگاه تهران
انگلیسی	**نشست ۱۰: تالار ملل** جنگ ایران و امریکا و اسراییل **مدیر نشست:** دکتر شاهو صبّار **سه‌شنبه** **۰۸:۰۰-۱۰:۰۰**	**واکنش‌های دولت‌ها و جامعه مدنی آفریقا به جنگ تحمیلی ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران** دکتر امیربهرام عرب‌احمدی، دانشیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران
		از جناح‌گرایی تا فراجناحی‌های حزبی؛ واکنش‌های کنگره به جنگ ایالات متحده و ایران دکتر مرضیه جوادی ارجمند، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران
		از محاصره تا معامله؛ بازاندیشی در حقوق عبور در تنگه هرمز دکتر اسکندر احمد شاه، استاد حقوق، دانشگاه لاهور، پاکستان
		تحلیلی بر راهبردهای جنگ ترکیبی ایالات متحده در ایران و ونزوئلا در دوران دوم ریاست جمهوری دونالد ترامپ دکترالهه نوری غلامزاده، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران
		حاکمیت مناقشه‌برانگیز در نظم هسته‌ای جهانی؛ ایران و سیاست حکمرانی هسته‌ای زینب نیکوکار، دانشجوی دکتری مطالعات ایرانشناسی دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، یران
		بازنمایی رسانه‌ای و ترجمه گفتمان صلح؛ نقش رسانه‌های بین‌المللی در بازسازی صلح‌سازی در جنگ رمضان ایران رضا عباس‌زاده، دانشجوی دکتری مطالعات ترجمه دانشگاه اصفهان، ایران
استراحت و پذیرایی		۱۰:۲۰-۱۰:۰۰

نشست‌های تخصصیِ هم‌زمان فارسی و انگلیسی

فارسی	**نشست ۱۱: تالار حنانه** منازعات در خاورمیانه؛ ریشه‌ها، راهبردها و راه‌حل‌ها **مدیر نشست:** دکتر محمدباقر خرمشاد **سه‌شنبه** **۱۰:۲۰-۱۲:۰۰**	**نقش دیپلماسی همسایگی و نخبگان منطقه ای در صلح‌سازی و تنش‌زدایی میان ایران و غرب** دکتر به‌رفاو رؤوف حمه یوسف، استاد حقوق دانشگاه حلبچه، عراق
		«صهیونیسم» چگونه صلح و ثبات در خاورمیانه را به خطر انداخته است؟ دکتر هادی برهانی، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
		موشک‌ها، بازدارندگی و جنگ نامتقارن، ارزیابی پاسخ راهبردی ایران به اسراییل دکتر بهادر امینیان جزی، دانشیار دانشکده روابط بین الملل وزارت خارجه، تهران
		طراحی الگوی نهادی دیپلماسی شهروندی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: الزامات و سازوکارهای اجرایی دکتر مجتبی روستایی، استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه علم و هنر، تهران
		صلح در سایه بازدارندگی شکننده: آینده نظم امنیتی غرب آسیا پس از جنگ ایران و آمریکا و اسرائیل دکتر عارف بیژن، دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه دولتی سن پترزبورگ، سن پترزبورگ، روسیه
		صلح معکوس فضایی: پیشگیری از تشدید منازعات در رقابت‌های فضایی دکتر گلاره رستگارنیا، دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد کرج
انگلیسی	**نشست ۱۲: تالار ملل** صلح و حل منازعه در نظام بین الملل؛ از نظر تا عمل **مدیر نشست:** دکتر امیرساعد وکیل **سه‌شنبه** **۱۰:۲۰-۱۲:۰۰**	**دشمن آخرالزمانی: صهیونیسم مسیحی و جنگ علیه ایران** دکتر حسن البراری، استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه قطر و دانشگاه اردن
		استفاده از نظریه بازی‌های معرفتی به عنوان راهبردی برای جلوگیری از تشدید منازعات بین‌المللی؛ تحلیلی بر تهاجم ایالات متحده علیه ایران دکتر جوئل ایوان گونزالس سدیلو، استادیار دانشگاه سنت پترزبورگ، روسیه
		از حل‌وفصل بین‌المللی منازعات تا صلح‌سازی پایدار؛ چارچوبی چندبعدی برای حل منازعه بین‌المللی دکتر سعید محمودی، استادیار مؤسسه پاستور، ایران
		فضای نزدیک به زمین به عنوان حوزه‌ای راهبردی برای صلح و حل‌وفصل منازعه؛ تحلیلی یکپارچه از فناوری‌ها، کسب‌وکارها، مخاطرات و چارچوب‌های حکمرانی دکتر کسنیا میخائیلوونا بلیکوا، استاد دانشگاه کوتافین مسکو، روسیه
		کالبدشکافی صلح سرد؛ تبیین شکنندگی پایدار در روابط مصر و اسرائیل از طریق الگوی تعادل وابستگی متقابل-بازدارندگی سیدمسعود حسینی، دانشجوی دکتری مطالعات صلح و حل منازعه، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران
نماز و ناهار		۱۳:۲۰-۱۲:۰۰



دانشکده مطالعات جهان

دبیرخانه همایش ICPCR

برنامه هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه، ۴ و ۵ آبان ۱۴۰۵، دانشگاه تهران

نشست‌های تخصصیِ هم‌زمان فارسی، انگلیسی و عربی

فارسی	**نشست ۱۳: تالار حنانه** ابعاد اقتصادی صلح و منازعه **مدیر نشست:** دکتر حسین عیوضلو **سه‌شنبه** **۱۵:۰۰- ۱۳:۲۰**	**خشونت بی‌صدا و مسئله اخلاق در اقتصاد جهانی** دکتر محمد جعفر امیرمحلاتی، استاد الهیات و صلح دانشگاه اوبرلین، اوهایو **تحلیل پیامدهای آسیب‌شناختی تورم در اقتصاد ایران از منظر نظریه خشونت‌های بی‌صدا** دکتر روح‌الله کهن هوش نژاد، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران **مولفه‌ها و اثرات اقتصادی صلح** دکتر لطفعلی عاقلی، دانشیار اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، تهران **اقتصاد تجربه، راهی برای کاهش حمایت از درگیری‌ها در منازعات** دکتر محمدحسین دیانتی، دکترای اقتصاد، پژوهشگر مرکز پژوهشی مجد، شیراز **پیامدهای جنگ بر طبقه متوسط شهری در ایران** دکتر روژان حسام قاضی، استادیار، علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی پرند
انگلیسی	**نشست ۱۴: تالار ملل** نقش آموزش، فرهنگ و هنر در صلح و حل منازعه **مدیر نشست:** دکتر محمدباقر قهرمانی **سه‌شنبه** **۱۵:۰۰- ۱۳:۲۰**	**آموزش سواد رسانه‌ای برای گفتگوی میان‌فرهنگی و فرهنگ صلح در قزاقستان چندزبانه** پریزات یلوبایوا، گل‌میرا شیناسیلووا، دانشیار دانشگاه الفارابی قزاقستان **تصویرسازی رهایی؛ عکاسی، مقاومت و حافظه جمعی در الجزایر، فلسطین و آفریقای جنوبی** سمیره اولایله، دانشجوی دکتری تاریخ عکاسی دانشگاه سوربون، فرانسه **دیپلماسی فرهنگی؛ وام‌واژه‌های دینی عربی در زبان بنگالی مدرن** ممتحنه خاتون، پژوهشگر ادبیات فارسی دانشگاه راجشاهی، بنگلادش **آموزش زبان به مثابه صلح‌سازی؛ جهت‌یابی در میان تنوع و حل اصطکاک فرهنگی در کلاس‌های بین‌المللی** دکتر بورکو کوواچویچ، استاد زبان‌شناسی عمومی دانشگاه بلگراد، صربستان **ادبیات شفاهی به‌مثابه مقاومت روزمره: اعتراض غیرخشونت‌آمیز، هویت و حافظه جمعی در جوامع آفریقایی** دکتر عاطفه طغیانی، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران
عربی	**نشست ۱۵: سالن ایران** ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی صلح و حل منازعه **مدیر نشست:** الدکتور یاسر حائری قزوینی **سه‌شنبه** **۱۵:۰۰- ۱۳:۲۰**	**تقييم «محكمة الصلح» في الإجراءات الجنائية في إيران: دراسة مقارنة في ضوء السياسة الجنائية لدول العربي في الخليج الفارسي** الدكتور مهدی خاقانی اصفهانی، استاذ مساعد مؤسسة سمت، ایران **إعادة تشكيل الحضور الإيراني في القرن الأفريقي في ظل تداعيات الحرب الإقليمية** الدكتور محمد تورشين، دكتوراه في علوم السياسية، باحث في شئون الإفريقية، منصة الدراسات الامنية و الابحاث السلام، السودان **أثر التحولات الاجتماعية السودانية (۲۰۰۳-۲۰۱۹) على تمرد قوات الدعم السريع** الدكتور احمد بُروايه، الدكتوراه في دراسات الشرق الأوسط من جامعة طهران، ایران **النمذجة الجيومكانية لقابلية المدن للتعايش السلمي: دراسة مقارنة بين مدينتي كركوك (العراق) وأورمية (إيران) باستخدام نظم المعلومات الجغرافية والاستشعار عن بعد** زيد علي مونس و الدكتور مثنى مشعان المزروعي، طالب دكتوراه في جامعة شهيد باهنر كرمان، العراق **هندسة السلام الاقتصادي في الشرق الأوسط: رؤية استشرافية للتحول من التنافس على الموارد إلى التكامل المعرفي الرقمي** الدكتور عباس مكي، أستاذ مساعد، كلية الإدارة و الإقتصاد، جامعة كوفه، كوفه، العراق **سياسة الموازنة الهشة في العراق وقيود قدرته على الوساطة في الحرب الإيرانية-الأمريكية** الدكتور مهند حامدی، دكتوراه في علم الاجتماع السياسي، كلية حقوق و العلوم السياسية، ایران
	استراحت و پذیرایی	۱۵:۲۰-۱۵:۰۰

برنامه هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه، ۴ و ۵ آبان ۱۴۰۵، دانشگاه تهران

نشست‌های تخصصیِ هم‌زمان فارسی، انگلیسی و عربی

فارسی	نشست ۱۶: تالار حنانه ایران و چالش‌های داخلیِ صلح، منازعه و حل منازعه **مدیر نشست:** دکتر محمد سمیعی **سه‌شنبه** **۱۵:۲۰-۱۷:۰۰**	**نهیلیسم و خشونت پنهان در ایران معاصر: نسبت یأس، خودکشی و سیاست‌گذاری اشتباه حکومت** دکتر محمد عثمانی، دکتری اندیشه سیاسی و پژوهشگر حوزه مطالعات ایرانی و اسلامی **بررسی زمینه‌های تعارض در جامعه ایران: تحلیل نظری-تفسیری بر مبنای نظریه صلح گالتونگ** دکتر اکرم باقری قلعه‌سری، مدرس معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران **خشونت‌های ساختاری ناشی از فرهنگ رانندگی** دکتر محمد منصور نژاد، مدیر گروه دین پژوهی انجمن علمی مطالعات صلح، تهران **بازتولید نابرابری قومی در ایران: تحلیل مردم‌شناختی «خشونت‌های ملایم»** دکتر حسین میرزایی، استادیار دانشگاه علامه طباطبایی، تهران **مطالعه «خشونت بی‌صدا» ناشی از جنگ در مناطق مرزی کرمانشاه** دکتر مینو سلیمی، استادیار مردم‌شناسی دانشگاه تهران **در باب منازعه دیاسپورا و جامعه ایران و الزام سامان بخشی به مصالحه** دکتر منصور عنبرمو، دکتری علوم سیاسی واحد علوم تحقیقات، تهران
انگلیسی	نشست ۱۷: تالار ملل صلح و منازعه در شرق آسیا **مدیر نشست:** دکتر مازیار مظفری فلارتی **سه‌شنبه** **۱۵:۲۰-۱۷:۰۰**	**مشارکت مدنی سازنده و شبکه‌های روایت‌محور؛ الگوی گوسدوریان در آشتی غیردولتی در اندونزی** پورکون هدایت، استاد مدعو در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، اندونزی **تحلیلی تطبیقی بر نقش‌های هند و پاکستان در صلح‌سازی در خاورمیانه** دکتر حنیفه ریگی، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران **پرداختن به پیامدهای منازعه بر مردم ساکن در امتداد «خط کنترل» در مرز هند و پاکستان** کایما شاه، دانشجوی دکتری دانشگاه دهلی، هند **بازنمایی رسانه‌ای و هوش مصنوعی از رنج انسانی و جنگ ۲۰۲۵ هند و پاکستان** فرزان صفری ثابت، دانشجوی دکتری مطالعات هند دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران **خشونت پنهان و بحران جهیزیه در هند؛ موانع ساختاریِ صلح اجتماعی و توسعه پایدار** پریسا احتشام‌نیا، دانشجوی دکتری مطالعات هند دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، ایران **دیپلماسی مذهبی و تصویر ایران در هند؛ تحلیل گفتمان مقایسه‌ای روایت‌های رهبران مذهبی هند در منازعه اخیر مربوط به ایران** نیکیتا امام‌جمعه، دانشجوی دکتری هند دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
عربی	نشست ۱۸: سالن ایران منازعه و حل منازعه در نظام بین الملل **مدیر نشست:** الدکتور روح‌الله کهن‌هوش‌نژاد **سه‌شنبه** **۱۵:۲۰-۱۷:۰۰**	**دور القانون الإداري في تعزيز السلم المجتمعي وتسوية النزاعات** أ.م.د عبدالعالي حميد عبد العالي التميمي، عميد كلية الإدارة والاقتصاد، جامعة الكنوز، العراق **استراتيجيات حل النزاعات عند الاديان المختلفة، دراسة متقارنة** منتظر عادل سعيد الغفاري الدراني، الباحث الحر، العراق **من التعدد الديني إلى السلام المستدام: دور الحوار بين الأديان فى الوقاية من التطرف و تعزيز التماسک المجتمعي** الدكتور عليا محمد هذال، مدرس فى مركز العلا للتدريب و التنمية، بغداد، العراق **من التسامح بوصفه إذنًا إلى السلام بين المتساوين: حوار نقدي بين الحق في التبرير عند راينر فورست ونقد العقل الديني عند محمد أركون** الدكتورة عاليه عبدالامير عبدالمجيد، الاستاذه فى جامعة بغداد، العراق **إعادة دراسة الاثار المدمرة للتطرف فى المنظومة الفكرية لجماعة الخوارج بوصفه عاملاً فى انتاج العنف و الحرب فى المجتمع الاسلامی** الدكتور بهادر قيم، استاذ تاريخ جامعة چمران، ايران
استراحت و پذیرایی		**۱۷:۰۰-۱۷:۲۰**

برنامه هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه، ۴ و ۵ آبان ۱۴۰۵، دانشگاه تهران

اختتامیه، تالار حنانه ساعت ۱۷:۲۰-۱۹:۰۰

کلیپ	۱۷:۲۰-۱۷:۳۰
سخنرانی پروفسور ادوارد مارتین، مدیر مرکز تعاملات بین‌ادیانی در دانشگاه ایسترن منونایت، امریکا **ساختن پل‌های صلح؛ تعامل منونایت‌ها با ایران از طریق انسان‌دوستی، گفتگوی میان‌ادیان و دوستی**	۱۷:۳۰-۱۷:۴۵
سخنرانی دکتر سعیدرضا عاملی، رئیس دانشکده مطالعات جهان	۱۷:۴۵-۱۸:۰۰
کلیپ	۱۸:۰۰-۱۸:۱۰
مراسم رونمایی از کتاب‌های «جامعه‌شناسی سیاسی صلح»، «پژوهش صلح؛ روش‌ها، شواهد و چالش‌ها»، مجموعه سه‌جلدی «اخلاق مهار جنگ» و «بخشایش دو گیتی» با حضور رئیس دانشگاه تهران، رئیس دانشکده مطالعات جهان و نویسندگان	۱۸:۱۰-۱۸:۳۰
سخنرانی اختتامیه: دکتر محمدحسین امید رئیس دانشگاه تهران	۱۸:۳۰-۱۸:۵۰
تقدیر و تشکر از برخی تلاش‌گران صلح	۱۸:۵۰-۱۹:۰۰
عکس یادگاری و پذیرایی پایانی	

اعضای کمیته علمی



علی‌اکبر علیخانی

مؤسس دبیرخانه دائمی و دبیرعلمی همایش

سیدسعیدرضا عاملی

رئیس دانشکده مطالعات جهان و رئیس همایش



مقصود فراستخواه

استاد مؤسسه برنامه‌ریزی و آموزش عالی



عباس شیری ورنامخواستی

استاد و رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران



تاکائو تاکاهارا

رئیس مرکز تحقیقات بین‌المللی صلح دانشگاه میجی گاکوئین، ژاپن



جان اوبرگ

بنیانگذار و رئیس بنیاد فراملی صلح و تحقیقات آینده، لوند، سوئد



آیلین بابیت

رئیس مؤسسه امنیت بشری هنری ج. لیر دانشگاه تافت



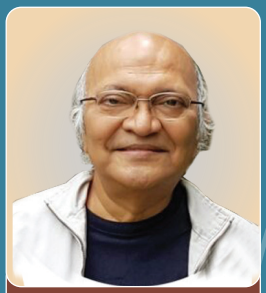
ناتالیا الکساندروونا آخرنِوا

رئیس مؤسسه زبان‌های خارجی، دانشگاه رودن، روسیه-مسکو



آن کیرکِگارد

استاد دانشگاه مالمو - سوئد



چاویات ساتا اناند

استاد دانشگاه تاماسات - بانکوک

اعضای کمیته اجرایی



روح‌الله کهن‌هوش‌نژاد

عضو کمیته داوری

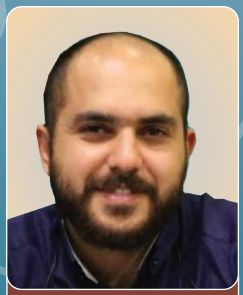
علی گل‌محمدی

عضو کمیته داوری



زهرا ایزدبین

مدیر داخلی



حسین ابراهیمی

امور بین‌الملل



سیدمسعود حسینی

امور بین‌الملل



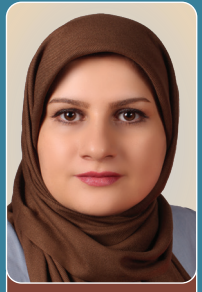
پریسا احتشام‌نیا

کارشناس دبیرخانه



سیدباقر صالحی

کارشناس دبیرخانه



مهناز شاه‌علی‌زاده

گرافیست و مدیر سایت



سمانه شفیعی

انفورماتیک



عماد عربشاهی

پشتیبانی



رضا شجاعی

تشریفات

فهرست مطالب

مقـدمــه دبیر علمی همایش ۳۹

آینده جنگ و صلح در جهان دوفضایی‌شده ۴۵
سعیدرضا عاملی

ترجیحات اخلاقی و جنگ ۷۱
مرتضی بحرانی

چکیده‌های فارسی

فصل ۱: مبانی نظری، معرفت‌شناختی و اندیشه‌ای صلح و حل منازعه

گذار ترمیمی صلح‌آمیز و فضیلت «خروج از قدرت» ۸۲
- مقصود فراستخواه

یقین معرفت‌شناختی و امکان صلح پایدار؛ کاوشی فلسفی در حل منازعات ۸۴
- محسن کرمی

مبانی انسان‌شناسی الهیات صلح در اندیشه فارابی ۸۵
- علی‌اصغر احمدی

راهبردهای حل منازعه در فلسفهٔ سیاسی ابن‌سینا ۸۶
- امیرحسن زرگر

خشونت‌های بی‌صدا؛ تأثیر تضعیف اصول فطری و اخلاقی بر صلح و حل منازعه ۸۷
- منصور میر، الهه مهدیان

رواداری و صلح ۸۸
- خسرو قبادی

دوران پساها و گسترهٔ خشونت‌های بی صدا؛ تحلیلی در چارچوب نظریهٔ خشونت ساختاری گالتونگ ۸۹
- محمد تقی قزلسفلی، علیرضا شریفی

اندیشه سیاسی ماکس وبر در آستانه جنگ جهانی اول؛ سیاست، قدرت، مسئولیت سیاسی و امکان صلح در زمانه بحران ۹۰
- معصومه ایزدبین

وضعیت جریان چپ در صلح دموکراتیک؛ افق ائتلاف چپ‌گرایان با اسلام‌گرایان در اروپا ۹۲
■ بهرام عین‌اللهی معصوم
جمهوری‌خواهی به‌مثابه پارادایم صلح نهادی؛اندیشه سیاسی بنیان‌گذاران ایالات متحده ۱۷۸۷-۱۷۹۷ ..... ۹۴
■ زهرا فریدونی‌پور
ظرفیت‌های ارتباطات علم در صلح؛ قطبی‌سازی ایدئولوژیک و شکست اقناع علمی در کنش ارتباطی هابرماس ۹۵
■ سید محمد حسین میرهاشمی
مفهوم دوستی در اندیشه سیاسی کارل اشمیت و خواجه نصیر طوسی ۹۶
■ سیدخدایار مرتضوی، افشین جلالی
صلح همچون جنگ نیاز به فداکاری دارد؛ صلح و تجدد ذکاءالملک فروغی ۹۷
■ محمدمهدی داور
صلح در اندیشه سیاسی محمدعلی فروغی ۹۸
■ سیدمهدی حسینی
صلح و همزیستی از نگاه تالستوی؛ نگرشی انسانی به خود و دیگری ۹۹
■ فائزه محمدنیا حنائی

فصل ۲: دیپلماسی دینی و نقش ادیان در منازعات

نقش اخلاق دینی در حل منازعات معاصر؛ مطالعه آموزه‌های ادیان ابراهیمی ۱۰۲
■ سیدمجید نبوی
بازخوانی الگوی مناسبات بین‌الادیانی؛ از هم‌زیستی تا تعامل ۱۰۴
■ صدرا تقی‌پور
نقش گفت‌وگوی ادیان در پیشگیری از خشونت و توسعه فرهنگ صلح؛ مطالعه کیفی دیدگاه خبرگان ۱۰۵
■ محمدرضا حشمتی
سازوکار «القا» و نقش «ایمنی معرفت‌شناختی» در تحقق صلح بین‌الادیانی با خوانش نظریه کریس رانالی ۱۰۶
■ عباس اسکوئیان
دین، مناقشه و صلح ۱۰۷
■ قربان علمی، سیده سوزان انجم‌روز
رسالت ادیان در هندسه صلح جهانی؛ نقش آموزه‌های اسلامی در گذار از انفعال تاریخی به هم‌افزایی تکاملی .. ۱۰۸
■ مهدی ابراهیمی، محمد بهادری جهرمی
معماری کرامت در غوغای سکوت؛ عاملیت شهروندی در مهار خشونت‌های ساختاری بر پارادایم صلح انبیایی ۱۱۰
■ رضا عیسی‌نیا
صلح در آخرالزمان از منظر تعالیم ارتدکس روسی ۱۱۲
■ الهه کریمی ریابی، سعید یزدی خشت مال

راهبردهای حل مسالمت‌آمیز منازعات در سیره حکمرانی پیامبر اسلام(ص) ۱۱۳
■ محمدرضا آرام
خشونت‌های بی‌صدا در متون اسلامی؛ از نفی ریشه‌های پنهان تا بنیانگذاری صلح اجتماعی ۱۱۴
■ سعید یزدی خشت مال
الگوی صلح مقاومتی؛ خوانشی انقلابی از صحیفه سجادیّه برای نظم بین‌المللی عدالت محور ۱۱۵
■ الهه مهدیان، منصور میر
مشروعیت و ممنوعیت محاصره منابع حیاتی در منازعات مسلحانه؛ واکاوی در سنت یهودی-مسیحی، فقه اسلامی و حقوق بین‌الملل بشردوستانه ۱۱۶
■ محمد صحاف کاشانی
خشونت ساختاری و پنهان در مناسبات بین‌المللی؛ راهکارهای قرآنیِ اصلاح و عدالت‌سازی ۱۱۷
■ سیدسجاد آل سیدغفور
مستندات قرآنی پیشگیری از خشونت‌های خاموش ۱۱۸
■ عبدالرسول هادیان شیرازی
اثرات «افراط گرایی» در منظومه فکری خوارج به عنوان خلق خشونت در جامعه اسلامی ۱۱۹
■ بهادر قیم
نقش تفسیر مقاصدی در بازخوانی روادارانهٔ قرآن ۱۲۰
■ مهدی رستمی
صلح مبتنی بر گفتگوی مذاهب فقهی جهان اسلام ۱۲۱
■ مهدی نوریان، مرتضی کربلائی صادقی
تقیه و صلح؛ عقلانیت هنجاری و اخلاق تعلیق خشونت در الهیات سیاسی شیعه امامیه ۱۲۲
■ طیبه محمدی‌کیا
صلح و حل منازعه در الهیات و اندیشه سیاسی شیعیان زیدیه ۱۲۴
■ سجاد بخشی زنجیرانی
صورت‌بندی رابطه «اسلام و تسامح و تساهل و خشونت» در کلام آیت‌الله جوادی‌آملی برپایه روش اسکینر ۱۲۵
■ علی آقاجانی
صلح ترنسپرسونالِ مدرن و سنت هندو؛ بازخوانیِ اصول و مفاهیم بر پایهٔ متون مقدس و اسطوره‌ها ۱۲۷
■ محمد جواد قائد شرف

فصل ۳: صلح و حل منازعه در تاریخ، فرهنگ، ادبیات و روایت‌گری

تاریخ‌نگاری، روایت و صلح ۱۳۰
■ حمیدرضا نمازی

تحلیل نقوش صلح و پیروزی بر بشقاب‌های نقره ساسانی ۱۳۱
■ اکرم محمدی‌زاده
جنگ در سایه سکوت؛ تحلیل گفتمانی خشونت بی‌صدا و ناکامی میانجیگری در شاهنامه فردوسی ۱۳۲
■ امید بابلیان
گونه‌شناسی الگوهای صلح و حل منازعه در نگارگری ایرانی؛ مطالعه چهار نگاره از شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی .. ۱۳۳
■ مهدی نصیری
از صلح‌گرایی پارادوکسیکال (مولوی) تا صلح گرایی پست مدرن (حافظ) و صلح گرایی پراگماتیستی (سعدی) ۱۳۴
■ سیدمحمودنجاتی حسینی
صلح به‌مثابه شرط بازسازی هویت انسانی در شعر پل الوار؛ خوانشی میان‌رشته‌ای بر پایه نظریه خودانگاره چیک ۱۳۶
■ زهرا خسروی
دکترین ترس در نظریه سیاسی بین‌المللی و تأثیر آن بر تشدید منازعه؛ نقد سازه انگارانه نظریه هانتینگتون ۱۳۷
■ فرشته علائی، محمد تقی قزلسفلی
صلح پایدار درحکمت متعالیه و تجربه مقاومت اسلامی در مقابله با بحران‌های ساختاری منطقه غرب آسیا ۱۳۸
■ ابوالفضل افشاری، محمدحسین رودباری
خشونت پنهانِ روایی و حذف عاملیت در بازنمایی همدلانهٔ میرزا کاظم‌بیگ از منازعهٔ بابیت ۱۳۹
■ سمیه حمیدی
تجربهٔ مخاطبان از روایت‌های خبری-تحلیلی جنگ رمضان؛ تدوینِ الگوی «روایتِ پادرنج» بر پایهٔ رنجِ روایی..... ۱۴۰
■ مائده پورصفایی
فقر، ظلم و آرمان صلح در دیوان نجاح فرحان المسعودی بر پایه نظریه خشونت ساختاری گالتونگ و نظریه بازتولید نابرابری بوردیو ۱۴۲
■ احمد محمدی نژاد پاشاکی
حکمرانی روایت برای صلح پیش‌نگر؛ طراحی چارچوبی نوین برای پیشگیری از منازعات در عصر هوش مصنوعی مولد ...۱۴۳
■ هما محمدی
از شعر کلاسیک فارسی تا بوم‌داستان؛ صلح‌سازی روایی و دیپلماسی عمومی ادبی در منازعه ایران و آمریکا..... ۱۴۴
■ محمدباقر شعبان‌پور
ژئوپلیتیک نفوذ و جنگ اطلاعاتی در جغرافیاهای سیاسی عصر پساحقیقت؛ جنگ روایت‌ها تا صلح شناختی .. ۱۴۶
■ مرجان بدیعی ازنداهی، مریم سلمانیان
گفتمان صلح در اشعار محمد صالح بحرالعلوم بر پایه نظریه حوزه عمومی هابرماس و میدان ادبی بوردیو ۱۴۸
■ احمد محمدی نژاد پاشاکی

فصل ۴: جامعه‌شناسی و روان‌شناسی صلح و حل منازعه

مُعضلِ «تنهایی» در سَده بیست‌ویکم، به مثابه «خشونتِ پنهان» ۱۵۰
■ سیدشهاب‌الدّین مصباحی
پارادایم عصب‌شناسی سیاسی و درک نقش هیجانات در تصمیم‌گیری‌های سیاسی؛ زمینه‌های شکل‌گیری همدلی عمومی و نفرت جمعی ۱۵۲
■ علی‌اشرف نظری
راهبردهای تحقق صلح در اندیشه جماعت‌گرایان..... ۱۵۴
■ مهناز شاه‌علی‌زاده
گذار به صلح و تداوم خشونت‌های بی‌صدا؛ خشونت ساختاری در آفریقای جنوبی پساآپارتاید..... ۱۵۵
■ سیده‌نگار موسوی
خشونت بی‌صدای ساختاری و گسل خودکشی زاگرس؛ تحلیلی روان‌شناختی ۱۵۶
■ حسین فیاض‌منش
خشونت رسانه‌ای خاموش؛ تحلیل سازوکارهای سکوت و تحریف اخبار در قبال رنج گروه‌های محروم و نقش آن در تقویت کلیشه‌های تبعیض‌آمیز..... ۱۵۸
■ سید سجاد آل سیدغفور
چارچوبی تلفیقی برای شکل‌گیری محیط‌های امن یادگیری دانش‌آموزمحور..... ۱۵۹
■ نگار وکیلی، فاطمه جراحی، سمیه شعبانی
نقش جوانان در صلح‌سازی؛ مشارکت جوانان برای ایجاد صلح پایدار ۱۶۰
■ علیرضا کهن خاکی، سیما چهرگانی
خشونت‌های بی‌صدا مانع صلح پایدار در جوامع پسامنازعه؛ مطالعه موردی جنگ بوسنی ۱۹۹۵-۱۹۹۲ .....۱۶۱
■ شقایق متقی
همدلی و پذیرش تفاوت‌ها به عنوان پایه‌های روانشناختی حل منازعه در نوجوانان..... ۱۶۲
■ معصومه فتحی
خشونت ساختاری در افغانستان..... ۱۶۳
■ جمعه علی حقانی
ادبیات شفاهی به‌مثابه مقاومت روزمره؛ اعتراض غیرخشونت‌آمیز، هویت و حافظه جمعی در جوامع آفریقایی .. ۱۶۴
■ عاطفه طغیانی
مطالعه «خشونت بی‌صدا» ناشی از جنگ در مناطق مرزی کرمانشاه ۱۶۵
■ مینو سلیمی
شکست میانجی‌گری سازمان ملل در افغانستان ۱۳۶۰-۱۳۷۱ ..... ۱۶۶
■ محمدکاظم احمدی

فصل ۵: نظریه‌ها، الگوها و تکنیک‌های پیشگیری، مدیریت و حل منازعات

مفاهیم و نظریه‌های صلح و حل منازعه ۱۶۸
■ رشید رکابیان
ارزیابی مذاکرات ایران و آمریکا در یک دهه اخیراز منظر اصول و فنون مذاکرات بین‌المللی ۱۶۹
■ امیرساعد وکیل
الگوهای کنش تثبیت‌شده در منازعات بین‌المللی؛ تبیین محدودشدن رفتار در شرایط تهدید ۱۷۰
■ سعیده کوزه‌گری
راهکارهای مدیریت تخاصم در دوران صلح مسلح ۱۷۲
■ محمدرضا دهشیری
تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی در سیاست خارجی و بازتولید خشونت فرهنگی؛ منطق منازعه و امکان صلح ۱۷۳
■ مریم بردبار مژدهی
میانجیگری و کاهش تنش در برزیل استعماری؛ تحلیلی گفتمانی از نامه‌های یسوعیان ۱۷۵
■ مطهره جهانگیری
ابعاد نرم سیاست خارجی ترکیه در پیشگیری و مدیریت منازعات منطقه‌ای ۱۷۶
■ الهام حیدری، رضا دهقانی
نظریه پختگی منازعه و بازدارندگی معتبر؛ تبیین مفهوم بن‌بست متقابل پرهزینه در ژئوپلیتیک تنگه هرمز ۱۷۷
■ عبدالله عباسی حاتمی
صلح معکوس فضایی؛ پیشگیری از تشدید منازعات در رقابت‌های فضایی ۱۷۸
■ گلاره رستگارنیا
الگوی نظم آینده جهانی بر پایه هژمونی مشروع؛ الهام از کنسرت اروپا ۱۷۹
■ شیرین آردی
پارادوکس صلح؛ چگونگی تبدیل سیاست‌های سازنده صلح به منشأ منازعه: فرایند صلح اسلو ۱۹۹۳-۲۰۲۳ ..... ۱۸۰
■ عرفان جوادی
میانجی‌گری قدرت‌های بزرگ و صلح مدیریت‌شده؛ نقش امریکا در منازعه کنگو و رواندا ۱۸۲
■ علی کرم‌پور
نقش کار تیمی در مدیریت منازعات ۱۸۴
■ محدثه ملک‌پور
فقه معاملات و تمهیدات صلح و حل منازعه ۱۸۵
■ محمد برکت
صورت‌بندی نسبت ابزارهای سخت و نرم در مدیریت منازعه؛ تطبیقی نقش بازدارندگی در تداوم ترتیبات پساجنگ ۱۸۶
■ کسری غفوری، آترین اسکندری
مسئولیت مدنی به مثابه سازوکار پیشگیری از منازعه اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های هوش مصنوعی ۱۸۸
■ محبوبه قربانی

فصل ۶: تحولات اجتماعی و صلح در جامعه ایران

بازتولید نابرابری قومی در ایران؛ تحلیل مردم‌شناختی «خشونت‌های ملایم» ۱۹۰
■ حسین میرزائی
تحلیل پیامدهای آسیب‌شناختی تورم در اقتصاد ایران از منظر نظریه خشونت‌های بی‌صدا ۱۹۲
■ روح‌اله کهن‌هوش‌نژاد
خشونت‌های ساختاری ناشی از فرهنگ رانندگی ۱۹۳
■ محمد منصورنژاد
نقش آداب و رسوم شفاهی در مدیریت منازعات و تجلی صلح خاموش؛ مطالعه موردی ساز و کارهای سنتی در فرهنگ ایرانی و تداوم آن در تحولات معاصر ۱۹۵
■ نسترن جلالی مقدم
تبارشناسی صلح در دستگاه آگاهی و ظرفیت تمدنی ایرانی ۱۹۷
■ عبدالمجید مبلغی
زمینه‌های تعارض در جامعه ایران؛ تحلیل نظری-تفسیری بر مبنای نظریه صلح گالتونگ ۱۹۸
■ اکرم باقری قلعه‌سری
نقش الگوی اسلامی-ایرانی «مقاومت خشونت‌پرهیز» در تغییر موازنه قدرت و زمینه‌سازی برای مذاکره و حل منازعه .. ۱۹۹
■ محمدهادی طلعتی
در باب منازعه دیاسپورا و جامعه ایران و الزام سامان‌بخشی به مصالحه جمعی ۲۰۱
■ منصور عنبرمو
نهیلیسم و خشونت پنهان در ایران معاصر؛ نسبت یأس، خودکشی و سیاست‌گذاری اشتباه حکومت ۲۰۲
■ محمد عثمانی
از دیگری‌سازی تا صلح‌سازی؛ بازنمایی صلح، دیگری و تعارض در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی ایران از منظر جامعه‌شناسی زبان ۲۰۳
■ شکیلا مرادی
خشونت خاموش در رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری ایران؛ با تأکید بر دوره سیزدهم ۲۰۵
■ مهدی نادری
نقش پیوند علوم تجربی و علوم انسانی در پرورش مدارا و رواداری در دانش‌آموزان ۲۰۶
■ فاطمه محمدیان امیری
آسیب‌شناسی سیاست جنایی ایران در مواجهه با خشونت‌های بی‌صدا ۲۰۸
■ محبوبه قبادی
پژواک خشونت‌های بی‌صدا در ادبیّات داستانی و سینمای معاصر ایران ۲۰۹
■ پرند فیاض‌منش

فصل ۷: نقش فناوری‌های نوین و دیپلماسی‌های نوظهور در صلح و حل منازعه

دیپلماسی علم و فنّاوری به مثابه ابزار حل منازعات بین‌المللی ۲۱۲
■ اسماعیل کلانتری
نقش دموکراسی آنلاین در کاهش یا تشدید خشونت نمادین در جامعه ایران؛ پیش‌بینی با هوش مصنوعی ۲۱۳
■ پرهام پوررمضان
فرصت‌ها و چالش‌های جایزه صلح نوبل در فرایند تحقق صلح جهانی ۲۱۴
■ هادی صادقی اول
کاربرد نظریه بازی‌ها در طراحی مدل‌های نوین حل منازعه ۲۱۵
■ عرفان جوادی
دیپلماسی الگوریتمی و صلح‌سازی؛ مطالعه موردی حل و فصل اختلافات آبی در حوضه کلرادو ۲۱۶
■ فریده محمدعلی پور
خشونت بی‌صدا و دسترسی نابرابر به اطلاعات؛ نقش تسهیل گری کتابخانه‌های عمومی ۲۱۸
■ مریم مقدمی وایقان
نقش دیپلماسی تمدنی در مدیریت منازعات منطقه‌ای؛ رویکردی مبتنی بر تحلیل منطق موقعیت ۲۱۹
■ پوریا انگشت بافت
دیپلماسی فرهنگی به عنوان راهبردی برای مواجهه با خشونت‌های بی‌صدا در فرآیند حل منازعه ۲۲۰
■ معصومه نجفیانی
دیپلماسی فرهنگی و مدیریت منازعه؛ مطالعه تجربه ایران در عراق و جمهوری آذربایجان ۲۲۱
■ میثم ابناوی، نادر کریمی
دستیابی به صلح از رهگذر تأمین حقوق فرهنگی گروه‌های اقلیت ۲۲۲
■ منصوره فصیح رامندی
دیپلماسی بین‌ادیان در کشورهای شکننده؛ مشارکت بازیگران دینی در صلح‌سازی و انسجام اجتماعی در نیجریه و سیرالئون ۲۲۳
■ مصطفی بروجردی
حدود اخلاقی گردش‌گری مذهبی؛ تبیین روی‌کرد تماشاگرانه و مشارکتی ۲۲۴
■ رضا داداشی تنکابنی
الگوی نهادی دیپلماسی شهروندی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ الزامات و سازوکارهای اجرایی . ۲۲۵
■ مجتبی روستایی
اصلاحات آموزشی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم؛ تحلیلی بر راهبرد آمریکا در پایه‌ریزی برنامه آموزشی صلح‌طلبانه ۲۲۶
■ زهرا تهرانی تاج
بررسی ظهور ارزهای دیجیتال در شبکه مالی جهانی؛ چالشی برای هژمونی دلار ۲۲۷
■ علی امیرخانی

دیپلماسی فرهنگی ایران در عصر قاجار و نقش آن در مدیریت منازعات با قدرت‌های خارجی ۲۲۸
■ نادر کریمی، میثم ابناوی، طه اربابی

فصل ۸: نظام‌های حقوقی، قضایی و حل منازعات

تحلیل سیاست خارجی تهاجمی ایالات متحده در دوران ترامپ در چارچوب رئالیسم تهاجمی؛ پیامدها و راهبردهای موازنه در نظام بین‌الملل ۲۳۰
■ زهرا خلیلی
تأثیر سیاست‌های توسعه طلبانه دولت دوم ترامپ بر صلح و امنیت بین‌المللی ۲۳۱
■ محمدعلی صدیقی
سیاست صلح مبتنی بر قدرت دونالد ترامپ و توسعه منازعه با جمهوری اسلامی ایران ۲۳۲
■ محسن قزل‌سفلو
خشونت‌های بی‌صدای سیاست ترامپ و تأثیر آن بر پریشانی نظم بین‌المللی ۲۳۴
■ احسان محمدی
منافع و محاسبات ایالات متحده و روسیه برای پایان‌دادن به جنگ اوکراین ۲۳۵
■ رقیه کرامتی‌نیا
از مدیریت بحران تا صلح منفی؛ نقش سیاست خارجی آمریکا در پویایی‌های منازعه روسیه و اوکراین ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ ..... ۲۳۶
■ فرنوش طاهرلو
اثر تجربه جنگ اوکراین بر محاسبات ریسک چین در پرونده تایوان ۲۳۸
■ امیر تواضع، پارسا اخلاقی
نقش چین در منازعه هند-پاکستان ۲۰۲۵ ..... ۲۴۰
■ حامد وفایی، امیرحسین اژدری
بازتعریف گفتمان توسعه صلح‌آمیزدر دوران شی جین پینگ ۲۴۱
■ غزل ایزدی
رمزگان عملیاتی روسیه در دو جنگ ایران، آمریکا و اسرائیل خرداد ۱۴۰۴ – مرداد ۱۴۰۵؛ ماهیت و کارکرد نقش روسیه در مهار یا تداوم تنش ۲۴۲
■ فاطمه صادقی شیخ طبقی
چگونگی نفوذ نرم روسیه در اروپا و پیامدهای آن برای صلح منطقه‌ای ۲۴۳
■ مهدی نوری چورتی، سارینا شاکری آستانی
فرانسه و امنیتی‌شدن همگرایی اروپایی پس از جنگ اوکراین ۲۴۵
■ امیرمحمد فرجی

گفتمان دولت فرانسه بر مواضع الجزایر در حل و فصل مسئلهٔ الجزایر؛ تحلیل دیپلماتیک و راهبردهای جبران خسارات ۲۴۶
■ سینا نصری
واکنش کشورهای جنوب شرقی آسیا به طرح صلح غزه؛ علل و نتایج ۲۴۸
■ بهاره سازمند
ارزیابی نقش و کارکرد تحریم‌ها به مثابه ابزار «خشونت خاموش» در سیاست قدرت‌های بزرگ ۲۴۹
■ علی اختیاری پیربالا
چرخش استراتژیک؛ تحلیل محتوای بازتنظیم سیاست خارجی آلمان در طولِ و پس از تهاجمِ آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران ۲۵۰
■ رامین نوربخش
روابط سه‌بعدی قدرت در منازعات منطقه خلیج فارس ۲۵۱
■ کیومرث یزدان‌پناه درو، مریم سلمانیان
ژئوپولیتیک مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای در عصر دوم هسته‌ای؛ ظرفیت‌های منطقه‌ای برای تقویت کنترل تسلیحات ۲۵۲
■ محمد هادی واعظ مهدوی

فصل ۹: سازمان‌های بین‌المللی، صلح‌بانی و حقوق بین‌الملل

دادرسی عادلانه در داوری‌های بین‌المللی با تمرکز بر تفسیر حقوق بشری کنوانسیون نیویورک ۲۵۴
■ ابوالفضل عسگری
کارآمدی رژیم کنترل فناوری موشکی در پرتو معضل امنیتی و رقابت‌های ژئوپولیتیکی ۲۵۵
■ محمد هادی واعظ مهدوی، محمد رضا دهشیری
دیپلماسی بحران اتحادیه اروپا و مسئله کارآمدی در حل منازعات پیچیده ۲۵۶
■ رکسانا نیکنامی
ساختار سازمانی مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد با تأکید بر مشارکت ارتش جمهوری اسلامی ایران..... ۲۵۷
■ میثم آقاجانی
ساختار تصمیم‌گیری شورای امنیت سازمان ملل؛ چالش‌ها و راهکارهای اصلاحی در تحقق صلح پایدار و مدیریت منازعات بین‌المللی ۲۵۸
■ میلاد پهلوان منگودهی، حسن بازدار
تحلیل کارآمدی روش‌های صلح‌سازی اتحادیه آفریقا در ۱۰ بحران داخلی آفریقا ۲۵۹
■ امیررضا نعمتی
وضعیت حقوقی شورای صلح غزه و تأثیر آن بر جایگاه قانونی شورای امنیت سازمان ملل متحد ۲۶۰
■ حسین وکیلی

سقوط نظام جمهوریت افغانستان و بازگشت طالبان؛ تحلیلی بر اساس مدل سازمانی-اداری پاکر و استرن ۲۶۱
■ محمد فرید عظیمی
دوگانگی استفاده از قوه قهریه و اصل بی‌طرفی در عملیات‌های حفظ صلح؛ چالش‌های عملیاتی در آفریقا..... ۲۶۲
■ عادل صدری آزاد
بحران اعتبار هنجاری و محدودیت‌های صلح‌سازی اتحادیهٔ اروپا در جنگ ایران و آمریکا در سال ۱۴۰۴-۱۴۰۵ ..... ۲۶۳
■ تهمینه تفکری
ظرفیت‌ها و محدودیت‌های حقوق بین‌الملل در گذار از منازعه به صلح در قضیه فلسطین ۲۶۴
■ شاهین مظاهری جبلی، فاطمه خسروآبادی
ریشه‌های جنگ‌های داخلی در آنگولا و راهبردهای حل منازعه و احقاق صلح ملی ۲۶۵
■ کامبیز مقصودی
نقش فرستاده ویژه سازمان ملل متحد در حل منازعه در یمن ۲۶۶
■ عطاالله آزرم
میانجی‌گری کیفری پس از آیین‌نامهٔ مصوب ۱۳۹۵؛ موانع تحول از عدالت ترمیمیِ محدود، به سیاست جنایی صلح‌مدار ۲۶۷
■ مهدی خاقانی اصفهانی
اقدام متقابل و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها؛ مشروعیت واکنش جمهوری اسلامی ایران در تروریستی خواندن نیروهای دریایی و هوایی اتحادیه اروپا ۲۶۸
■ مریم یاری اصطهباناتی، میثم بلباسی
نظارت بر آتش‌بس، احراز نقض تعهدات و حل‌وفصل اختلافات در حقوق بین‌الملل: تحلیل حقوقی تفاهم‌نامه اسلام‌آباد میان ایران و آمریکا ۲۶۹
■ متین سعادت
راهبرد دولت مارگارت تاچر در فرایند صلح‌سازی ایرلند شمالی ۲۷۰
■ ستاره وارث
حقوق بین‌الملل در مدیریت بحران و صلح‌سازی: درس‌هایی از جنگ اخیر ایران، آمریکا و اسرائیل ۲۷۲
■ فرید فتحی
ادغام سازوکارهای سنتی ایجاد صلح در افغانستان و چارچوب‌های بین‌المللی صلح‌سازی ۲۷۳
■ ابوذر پورادیب

فصل ۱۰: ژئوپلیتیک نوین و معادلات صلح و منازعه در خاورمیانه و قفقاز

رقابت هسته‌ای و مدیریت منازعه در خاورمیانه ۲۷۶
■ اکرم پیراسته

دیپلماسی انرژی و گذار از «معمای امنیت» به «همگرایی منطقه‌ای»؛ نقش گاز طبیعی در اقتصاد سیاسی خاورمیانه .. ۲۷۷
■ ساناز قاسم زاده

روابط بین‌الملل دیجیتال و وارونگی مفهوم امنیت در خاورمیانه؛ از امنیت دولت‌محور تا امنیت فردمحور ۲۷۸
■ سجاد محسنی

ساختار آشوبناک خاورمیانه پساقطبی؛ تطبیق بر سیال متلاطم ۲۷۹
■ کیومرث صادقی

امنیتی‌سازی و غیرامنیتی‌سازی در سیاست خارجی عربستان؛ از جنگ یمن تا تنش‌زدایی با ایران ۲۸۰
■ محمد پویا

صلح و حل منازعه در لبنان ۲۸۲
■ حسن سلامی

نقش دیپلماسی روسیه در تغییر مکانیسم‌های مدیریت تنش در خاورمیانه؛ مطالعه موردی بحران‌های جدید در دوران پسا-هژمونیک ۲۸۳
■ مهدی نوری چورتی، سارینا شاکری آستانی

ژئوپلیتیک صلح در غرب آسیا؛ چالش‌ها و فرصت ها ۲۸۴
رضا رجبی

لغو تحریم‌های کاتسا علیه ترکیه؛ صلح‌سازی منطقه‌ای، حق‌السکوت ژئوپلیتیک، یا مهار راهبردی ایران؟ ۲۸۶
■ فاطمه قرائتی

صلح ناتمام و خشونت خاموش؛ موانع ساختاری توافق نهایی در قفقازجنوبی پساجنگ قره باغ ۲۸۷
■ معصومه فلاحتی

از کوهستان تا مشارکت سیاسی؛ تأثیر تحول اندیشه حزب کارگران کردستان بر فرایند صلح در ترکیه ۲۸۸
■ سیوان مرادی، رحمان حریری

نقش روایت‌های هویتی دولت‌ها در بازتولید ادراک تهدید امنیتی و تداوم خشونت روانی در دوران پسامنازعه؛ مطالعه قره‌باغ و کشمیر ۲۸۹
■ محدثه دوستی

نقش روسیه در مدیریت بحران۲۰۲۰ قره‌باغ ؛ تحلیلی بر اساس مدل چهارسطحی تعارض مسمر ۲۹۰
■ ابوذر میربلوکی اکبرآباد

شکست میانجیگری روسیه در بحران قره باغ ۲۰۲۰-۲۰۲۳: تبیین خطای تشخیص نوع بحران بر اساس چارچوب کنوین ۲۹۱
■ امیررضا کشمیری

فصل ۱۱: امنیت انرژی، تجارت و جغرافیای اقتصادی جنگ و صلح

خشونت بی‌صدا و مسئله اخلاق در اقتصاد جهانی ۲۹۴
■ محمدجعفر امیرمحلاتی
خشونت‌های بی‌صدا در سیاست خارجی خاورمیانه؛ تحریم‌ها، دیپلماسی انرژی و جنگ روایت‌ها ۲۹۵
■ امید عزیزیان
ژئواکونومی و صلح در غرب آسیا؛ نقش اتصال اقتصادی در کاهش منازعات منطقه‌ای ۲۹۶
■ رضا رجبی
توسعه پروژه‌های زیرساختی و بازتعریف همکاری و منازعه در آسیای جنوبی ۲۹۷
■ طیبه واعظی
انرژی‌های تجدیدپذیر و صلح محیط زیستی در خاورمیانه؛ ظرفیت‌های حقوقی برای کاهش منازعات اقلیمی و انرژی ۲۹۸
■ علی صابرپور
امنیت شکننده در دریای چین جنوبی؛ وابستگی متقابل تجارت کالا و انرژی ۲۹۹
■ یاسین کریمیان
اروپا میان بحران انرژی و بحران صلح؛ نقش عدالت در خشونت‌زدایی ۲۰۲۵-۲۰۲۲ ..... ۳۰۰
فرشته جمشیدیان
روابط اقتصادی روسیه و اسرائیل پیش و پس از جنگ اوکراین ۳۰۱
■ فاطمه خداداد
انرژی‌های تجدیدپذیر و بازتعریف امنیت بین‌المللی؛ رویکردی به پیامدهای ژئوپلیتیکی گذار انرژی بر صلح و منازعه ... ۳۰۲
■ ابراهیم رضایی‌راد
تحریم‌های بین‌المللی و هندسه پنهان خشونت؛ خشونت‌های بی‌صدا در عصر بشریتِ رو به توسعه اما مغلوب ۳۰۳
■ احسان محمدی، محمد شریف، محمدرضا علی‌پور
تحریم اقتصادی به‌مثابه مانع صلح‌سازی؛ ارزیابی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران ۲۰۱۸ - ۲۰۲۵ ..... ۳۰۴
■ کسری غفوری
از میانجی‌گری سیاسی تا بازارآفرینی؛ دیپلماسی اقتصادی به‌عنوان الگویی نوظهور در حل منازعات ۳۰۵
■ سپهر توکلیان
اقتصاد سیاسی و توزیع قدرت در آفریقا؛ تأثیر منازعه و صلح بر سلامت باروری زنان و پیامدهای راهبردی برای ایران ۳۰۶
■ تندیس رضوی
حقوق تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی به مثابه زیرساخت صلح؛ نقش مناسبات اقتصادی در پیشگیری از منازعات ۳۰۷
■ محیا شیخ اسدی، سلمه عاقلی
مؤلفه‌ها و اثرات اقتصادی صلح ۳۰۸
■ لطفعلی عاقلی

فصل ۱۲: ابعاد زیست‌محیطی و جغرافیایی صلح و حل منازعه با تأکید بر ایران

امنیتی‌سازی بحران‌های زیست‌محیطی در خاورمیانه و پیامدهای آن برای امنیت انسانی ۳۱۰
- تینا هاشمی

بازنگری در سیاست‌های آبی در شرایط تغییرات اقلیمی و مفهوم جدید صلح محیط زیستی ۳۱۱
- رحمان حریری، نرگس اکسا

بحران آب و امنیت انسانی در ایران؛ تحلیل میان رشته‌ای آثار اجتماعی و امنیتی کم‌آبی ۳۱۲
- رکسانه افسر

بحران آب و بی‌عدالتی محیط زیستی در ایران؛ تحلیلی از سیاست‌های سدسازی و انتقال آب ۳۱۳
- سیده سارا فاطمیان

خشونت جغرافیایی در مناطق روستایی؛ بی‌عدالتی اقلیمی، مهاجرت شغلی و زندگی خانوادگی در روستای ماضی بن ۳۱۴
- شهیره نوذری، بشرا حسینی

خشونت زیست‌محیطی سیستماتیک و آلودگی عمدی منابع آب و زمین‌های کشاورزی؛ مطالعه موردی میانمار. ۳۱۵
- کوثر خزائی پول

خشونت‌های بی‌صدا و آینده صلح جهانی ۳۱۶
- لیلا کریمی‌فرد، عباسعلی رهبر

دیپلماسی آب و مدیریت تعارضات مرزی میان ایران و افغانستانِ تحت حاکمیت طالبان؛ ظرفیت‌های حل‌وفصل منازعه پیرامون حقابه هیرمند ۱۴۰۰-۱۴۰۴ ..... ۳۱۷
- محمد سمیعی

جنگ و تخریب محیط زیست در تنگه هرمز ۳۱۸
- فاطمه عباسی

نابرابری‌های بین‌ناحیه‌ای در ایران؛ مظهر خشونت جغرافیایی -اقتصادی ۳۱۹
- یاشار زکی، آرش نصیری زرقانی

توزیع نامتعادل قدرت، صلح و توسعه؛ تحلیل تطبیقی شکل‌گیری یا مهار منازعه در کشورهای منتخب ۳۲۱
- پروین علی‌پور

گردشگری سبز؛ راهبردِ صلح پایدار در مناطق کم‌آب ۳۲۲
- مریم سلمانیان

واکاوی خشونت‌های هیدروپلیتیکی در حوضه‌های آبریز ایران ؛مطالعه موردی حوضه زاینده‌رود ۳۲۳
- محمد شاتوری، یاشار زکی

فصل ۱۳: ایران در کشاکش صلح و منازعات بین‌المللی

مشروعیت میانجی‌گری در سیاست خارجی ایران؛ تأثیر فرهنگ ایرانی بر سیاست خارجی ایرانی ۳۲۶
■ مهرداد حلال‌خور

بررسی سیاست خارجی سبز جمهوری اسلامی ایران و مدیریت منازعات آبی درغرب آسیا ۲۰۱۵ -۲۰۲۵؛ فرصت‌ها و چالش‌های عصر تغییر اقلیمی ۳۲۷
■ شایان اسدی

نقش دیپلماسی همسایگی و نخبگان منطقه‌ای در صلح‌سازی و تنش زدایی میان ایران و غرب ۳۲۸
■ به‌رفاو رؤوف حمه یوسف

زیستن در منطقه خاکستری روابط ایران و بریتانیا ورای دوگانه جنگ و صلح ۳۲۹
■ فاطمه کریمیان

پیوند مرزهای فرهنگی و امنیت در صلح منطقه‌ای، خوانشی بر روابط ایران و کشورهای ترک‌زبان ۳۳۰
■ مبینا کاوه

خشونت بی‌صدا و منطق مصالحه ایرانی؛ خوانشی از سیاست خارجی ایران؛ مطالعه موردی قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی ۳۳۱
■ سیده‌مهدیه قرشی

تطبیق مفهوم «صلح» در اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی و صهیونیسم ۳۳۳
■ حسین صمدپور

روابط فرهنگ دینی و تجاری میان ایران و بنگلادش؛ با تاکید انقلاب صنعتی چهارم ۳۳۴
■ محمد ابوالهاشم

ساختار و کارکرد نیروهای عملیات ویژه در جهان و امکان بومی‌سازی آن در ایران با تأکید بر مدیریت منازعه، بازدارندگی و ایجاد صلح پایدار ۳۳۵
■ نوذر نعمتی، جلال شجاعی، کریم انصاری

بهینه‌سازی ساختار گردان حفظ صلح نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بر اساس استانداردهای دپارتمان عملیات حفظ صلح ۳۳۶
■ میثم آقاجانی

تثبیت موازنه قدرت ایران در تنگه هرمز، گذار از هژمونی مداخله گر آمریکا به سوی صلح پایدار ۳۳۸
■ فاطمه طاهریان

خشونت ساختاری در عصر الگوریتم‌ها: نقش ادراک تبعیض دیجیتال و مواجهه گزینشی با اطلاعات در صلح اجتماعی ایران ۳۳۹
■ فاطمه خلیلی بروجنی، پرهام پوررمضان

بازدارندگی تکنولوژیک و ثبات منطقه‌ای؛ نقش اقتدار پهپادی و موشکی ایران ۳۴۱
■ کریم انصاری، نوذر نعمتی، جلال شجاعی

فصل ۱۴: اسرائیل و منازعات منطقه‌ای

«صهیونیسم» و چگونگی به خطر انداختن صلح و ثبات در خاورمیانه ۳۴۴
- هادی برهانی

صلح در سایه بازدارندگی شکننده: آینده نظم امنیتی غرب آسیا پس از جنگ ایران و آمریکا و اسرائیل ۳۴۵
- عارف بیژن

موشک‌ها، بازدارندگی و جنگ نامتقارن؛ ارزیابی پاسخ راهبردی ایران به اسرائیل ۳۴۷
- بهادر امینیان جزی

کارکرد معرفت‌شناختی منازعه در گذار به صلح پایدار؛ تحلیل ادراک قدرت و بن‌بست حذف در بازدارندگی متقابل ایران، اسرائیل و آمریکا ۳۴۸
- عبدالله حاتمی عباسی، مهدی حسینی‌راد

عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل و پیامدهای آن برای صلح منطقه‌ای ۳۴۹
- محمد محمدی

ظرفیت شاخص VIX به‌عنوان هشدار زودهنگام در تنش‌های نظامیِ ایران، آمریکا و اسرائیل در سال ۲۰۲۶ ..... ۳۵۰
- هادی حیدری

نقش رژیم صهیونیستی در بازتولید خشونت قومی با الگوبرداریِ RSF از تاکتیک‌های نظامی اسرائیل در غزه ۳۵۱
- محمد حسین رودباری

لزوم فهم ماهیت منازعات برای امکان تحقق صلح؛ تحلیل ماهیت صلح با تأکید بر مذاکرات فلسطین، اسرائیل، ایران و آمریکا ۳۵۳
- سیده سوزان انجم‌روز

تغییرات جمعیتی و نگرش‌های عمومی در اسرائیل و پیامدهای آن بر تداوم منازعه ۲۰۲۶-۱۹۷۷ ..... ۳۵۵
- محمدرضا میثمی

چرخش راهبردی در الگوی صلح خاورمیانه، از محوریت مسئله فلسطین به عادی‌سازی روابط با اسرائیل ۳۵۷
- ملیحه ابوالی، امیرحسام میرزایی

چکیده‌های عربی

تأثیر تحولات اجتماعی سودان (۲۰۰۳-۲۰۱۹) بر شورش نیروهای واکنش سریع ۳۶۰
- احمد برواپه، محسن ارتضائی

سیاست خارجی عراق پس از ۲۰۰۳: عراق و استراتژی توازن در خاورمیانه ۳۶۱
- اسراء قطبی‌فرد

مهندسی صلح اقتصادی در خاورمیانه؛ رقابت بر سر منابع تا هم‌گرایی دیجیتالی ۳۶۲
- عباس مکی

خشونت خاموش ۳۶۳
■ جلال نواصری
از تکثر دینی تا صلح پایدار؛ نقش گفتگوی میان‌ادیان در پیشگیری از افراط‌گرایی و تقویت انسجام اجتماعی .. ۳۶۵
■ علیاء محمد هذال
مدل‌سازی ژئومکانایی قابلیت شهرها برای همزیستی مسالمت‌آمیز؛ مطالعه بین دو شهر کرکوک و ارومیه با سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی و سنجش از دور ۳۶۶
■ زید علی مونس ال یحیی، مثنی مشعان المزروعی
تحول مشارکت‌های راهبردی چین تحت فشار سیاست‌های مهار چین ۳۶۸
■ سیدباقر صالحی
استراتژی‌های حل منازعات در ادیان مختلف؛ مطالعه تطبیقی ۳۷۰
■ منتظر عادل سعید الغفاری الدرانی
تسامح، حق توجیه و نقد انسداد معرفتی: مطالعه تطبیقی و انتقادی در اندیشه راینر فرست و محمد ارکون ۳۷۲
■ عالیة عبدالامیر عبدالمجید
بازتعریف مفاهیم «صلح منفی» و «صلح مثبت» در نظریه گالتونگ با تمرکز بر «خشونت ساختاری» و «خشونت فرهنگی» ۳۷۳
■ مرتضی کربلائی صادقی، مهدی نوریان
«دادگاه صلح» در آیین دادرسی کیفری ایران؛ مطالعه سیاست جنایی کشورهای خلیج ۳۷۴
■ مهدی خاقانی اصفهانی
سیاست موازنه شکننده در عراق و محدودیت‌های ظرفیت آن در میانجی‌گری جنگ ایران و آمریکا ۳۷۶
■ مهند حامدی
بازآرایی حضور ایران در شاخ آفریقا در پرتو پیامدهای جنگ منطقه‌ای ۳۸۷
■ محمد تورشین

گزارش همایش ششم

گزارش ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه ۳۸۰

گالری تصاویر

گالری تصاویر ۴۲۶

دفتر یادبود

یادداشت‌های شرکت‌کنندگان در ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه ۴۶۶

چکیده‌های انگلیسی

فصل ۱: مبانی نظری، مفهوم‌پردازی صلح و الگوهای معاصر حل منازعه

رقابت و تشدید منازعه در نظام بین‌الملل: جاذب‌های رفتاری از منظر آشوب ۶۱۱
■ سعیده کوزه‌گری
سطوح تحلیل روابط بین‌الملل و مطالعات نوین صلح ۶۰۹
■ فرزانه معظمی گودرزی
میان اتحاد و خویشتن‌داری: تحلیل موضع بریتانیا در قبال ایران از منظر مطالعات صلح و حل منازعه ۶۰۸
■ رضا باقری
عدالت ترمیمی و خشونت خاموش: از به‌رسمیت‌شناسی آسیب‌های پنهان تا احیای روابط اجتماعی ۶۰۶
■ عباس شیری ورنامخواستی
از حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی تا صلح‌سازی پایدار: چارچوبی چندبعدی برای حل منازعات بین‌المللی ۶۰۴
■ سعید محمودی
بازآفرینی «صلح» ۶۰۳
■ عمر نشابه
سیاست جدید حزب کارگر در ایرلند شمالی (۱۹۹۷-۲۰۰۲): تحلیلی از فرایند صلح و حل منازعه ۶۰۲
■ فرناز نوری
اعتماد پیش از صلح: مواجهه شجاعانه با تهدید وجودی هراس‌آور از طریق اعتماد وجودی ۶۰۱
■ چارلز راندل پل
تغییر انقلابی با روش‌های تکاملی: کاربرد روش علی شریعتی در تحول ساختاری مسالمت‌آمیز در آفریقای جنوبی.. ۶۰۰
■ ابوبکر نور محمد
در جهانی متأثر از طوفان الاقصی و امتی که همه جهان‌ها در آن جای می‌گیرند: ستیزه‌جویی، همبستگی، اخلاق اختلاف و سیاست دوستی و مهمان‌نوازی ۵۹۹
■ محمد عبده
بازنمایی رسانه‌ای و ترجمه گفتمان صلح: بررسی نقش رسانه‌های بین‌المللی در بازسازی مفاهیم صلح‌سازی در جنگ رمضان ایران ۵۹۷
■ رضا عباس‌زاده
تحلیل پدیده خشونت خاموش در فضای مجازی ۵۹۷
■ علیرضا کهن‌خاکی، آزاده حق‌روستا
الهیات اجتماعی سمیون فرانک درباره منازعه محدودشده ۵۹۶
■ عباس جونگ

فصل ۲: دین، معنویت و گفت‌وگوی بین‌ادیانی در تحول منازعه

پیشگیری از منازعه و نقش گفت‌وگوی بین‌ادیانی: دیدگاهی از روسیه ۵۹۳
■ الکساندر استنکو
دشمن آخرالزمانی: صهیونیسم مسیحی و جنگ علیه ایران..... ۵۹۲
■ حسن البراری
شهادت‌های الهیاتی و عمل ایمانی جامعه دینی دوستان (کواکرها) و ارتباط آن‌ها با منازعات جهانی امروز ۵۹۰
■ بریجت مویکس
پل‌سازی برای صلح: مشارکت منونیت‌ها با ایران از طریق فعالیت‌های بشردوستانه، گفت‌وگوی بین‌ادیانی و دوستی..... ۵۸۹
■ ادوارد مارتین
کمیسیون مشترک روسیه و ایران برای گفت‌وگوی «ارتدوکسی-اسلام»: تاریخچه و اصول همکاری بین‌ادیانی ..۵۸۷
■ ولادیسلاو پسین
فعالیت‌های بشردوستانه سازمان‌ها و جوامع دینی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا ۵۸۵
■ ایلیا ایلیوشین
دین در جعبه‌ابزار سیاست خارجی تهاجمی آمریکا: نمونه‌های ایران و روسیه ۵۸۳
■ ایگور پترونین
صلیب سرخ و هلال احمر در مدیریت منازعه: همکاری با ادیان..... ۵۹۱
■ ژلاتا زمتسوا
نقش ادیان در ایجاد صلح جهانی از منظر رویکرد پدیدارشناختی ناتان سودربلوم..... ۵۷۹
■ قربان علمی
از گفت‌وگو تا صلح‌سازی: نقش تعاملات بین‌ادیانی در تحول منازعه ۵۷۸
■ الهه کریمی ریابی
میان امپراتوری‌ها و ادیان: مطالعه‌ای واقع‌گرایانه انتقادی درباره انسان‌گرایی الهی نظام‌الدین اولیا ۵۷۷
■ هیونگ‌جین آن
نقش رهبران و روحانیون مسلمان و مسیحی در پیشگیری از منازعه: نمونه‌های تاریخی و معاصر از روسیه..... ۵۷۶
■ آنکیت کومار
استفاده از نظریه بازی‌های معرفتی به‌عنوان راهبردی برای جلوگیری از تشدید منازعات بین‌المللی: تحلیلی از تجاوز آمریکا علیه ایران..... ۵۷۵
■ جوئل ایوان گونزالس سدیلو
آخرت‌شناسی قوی و ضعیف: الهیاتی انسان‌محور و رابطه‌محور درباره آینده ۵۷۴
■ پیتر ام. سنسیگ

توسعه پایدار و پیشگیری از منازعه ۵۷۳
■ ایرینا استنکو
داستان‌پردازی انجیلی و سیاست منازعه: بازنمایی اسرائیل و فلسطین در رمان جوئل سی. روزنبرگ ۵۷۱
■ سیدمهدی حسینیان، الهام کدخدایی
حمایت از زنان در حفظ صلح سازمان ملل متحد: چالش‌ها و الزامات راهبردی در مناطق منازعه‌زده آفریقا..... ۵۷۰
■ مهدی جعفری
دیپلماسی دینی و تصویر ایران در هند: تحلیل تطبیقی گفتمان روایت‌های رهبران دینی هند درباره منازعه اخیر مرتبط با ایران ۵۶۳
■ نیکیتا امام‌جمعه
حفظ همزیستی مسالمت‌آمیز بین‌ادیانی در فدراسیون روسیه: سازوکارها، رویه‌ها و پیامدهای سیاستی..... ۵۶۶
■ آلبینا د. گیمکایوا

فصل ۳: حقوق بین‌الملل، نهادها، رژیم‌های امنیتی و هنجارهای بشردوستانه

فردی‌سازی حقوق بین‌الملل بشردوستانه (IHR) ۵۶۳
■ یاسوشی هیگاشیزاوا
واکاوی صلح سرد: تبیین شکنندگی باثبات در روابط مصر و اسرائیل با استفاده از مدل تعادل وابستگی متقابل و بازدارندگی (IDEM) ۵۶۱
■ سیدمسعود حسینی
قضایی‌سازی وضعیت اضطراری: میراث‌های حقوقی استعمار، دیوان عالی پاکستان و مدیریت منازعه سیاسی (۱۹۵۴-۲۰۰۹) ۵۵۹
■ علی صالح کریمی، مازیار مظفری‌فلاتی، رضا باقری
ایران در گفتمان عمومی اندونزی: روایت‌های رسانه‌ای و بازتاب‌های اجتماعی جنگ اخیر رمضان ۵۵۸
■ نیکیتا امام‌جمعه
از محاصره تا توافق: بازاندیشی در حقوق عبور از تنگه هرمز ۵۵۶
■ سیکندر احمد شاه
از جناح‌گرایی تا فراتر از جناح‌گرایی: واکنش‌های کنگره آمریکا به جنگ آمریکا و ایران ۵۵۴
■ مرضیه جوادی ارجمند
فضای نزدیک به زمین به‌مثابه حوزه‌ای راهبردی برای صلح و حل منازعه: تحلیلی یکپارچه از فناوری‌ها، کسب‌وکارها، مخاطرات و چارچوب‌های حکمرانی ۵۵۳
■ سِنیا میخایلونا بلیکوا
سازمان ملل متحد و نهادهای قبیله‌ای یمن: محدودیت‌های مشارکت کنشگران غیررسمی در مسیرهای صلح. ۵۵۱
■ دیمیتری آ. موکشانف

پرداختن به تأثیر منازعه بر مردم ساکن در امتداد «خط کنترل» در مرز هند و پاکستان ۵۴۹
■ کایما شاه
حاکمیت مورد مناقشه در نظم هسته‌ای جهانی: ایران و سیاست حکمرانی هسته‌ای..... ۵۴۸
■ زینب نیکوکار
گفتمان آتش‌بس در جمهوری اسلامی: جنگ ایران و عراق (۱۹۸۸-۱۹۸۰) و جنگ ایران و اسرائیل (۲۰۲۵) ۵۴۷
■ منیر عزیزی
خشونت خاموش و بحران مهریه در هند: موانع ساختاری صلح اجتماعی و توسعه پایدار ۵۴۵
■ پریسا احتشام‌نیا
تشبیه جنگ عراق و خویشتن‌داری نظامی: تبیین تصمیم اولیه بریتانیا برای نپیوستن به کارزار نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران (۲۸ فوریه تا ۸ آورین ۲۰۲۶) ۵۴۳
■ محمدرضا مقیمی

فصل ۴: ژئوپلیتیک، جنگ ترکیبی، تحریم‌ها و پویایی‌های امنیت منطقه‌ای ۵۳۴

اقتصاد سیاسی مدیریت منازعه مرتبط با روسیه در مذاکرات صلح روسیه و اوکراین در سال‌های ۲۰۲۵-۲۰۲۶ ..... ۵۳۹
■ علی سبزی
منازعه تمدنی: تحلیلی تاریخی. جامعه‌شناختی از شکل‌گیری هویت و دیگری‌سازی در پیکربندی روسیه و غرب.. ۵۳۷
■ خدایار براری
تحریم‌سازی و تداوم منازعه: چرا حکمرانی قهری ادامه می‌یابد و چگونه مانع صلح در اوراسیا می‌شود ۵۳۵
■ علی اسدی خُمامی، مازیار مظفری‌فلاتی
مدیریت رقابت راهبردی: بازدارندگی و اطمینان‌بخشی در روابط آمریکا و چین در دوران ترامپ و بایدن ۵۳۴
■ فاطمه رضایی
صلح‌گرایی و سیاست خارجی آلمان (۲۰۲۲-۲۰۲۶) ۵۳۲
■ بهزاد احمدی
خشونت بوم‌شناختی خاموش اتحادیه اروپا: از سیاست‌های انرژی تا بحران اقلیمی اروپا ۵۳۰
■ زهرا باقری
صلح‌سازی غیرنظامی در اقدامات خارجی اتحادیه اروپا: چارچوب‌ها، ابزارها و نقدها در مدیریت منازعه ۵۲۹
■ علی صباغیان
بررسی واکنش‌های دولت‌ها و جامعه مدنی آفریقا به جنگ تحمیلی آمریکا و اسرائیل علیه ایران..... ۵۲۸
■ امیربهرام عرب‌احمدی
نظام تنظیم رفتار اجتماعی طالبان در افغانستان پس از سال ۲۰۲۱ در سطح مرکزی..... ۵۲۷
■ کلودیا سندا-میدزینسکا

تحلیل تطبیقی راهبردهای جنگ ترکیبی امریکا در ایران و ونزوئلا در دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ ۵۲۵
■ الهه نوری غلامی‌زاده
فراتر از فقدان منازعه: عدالت به‌مثابه پیش‌شرط صلح پایدار..... ۵۲۳
■ لونا فرحات
مشارکت مدنی سازنده و شبکه‌های مبتنی بر روایت: الگوی گاسدوریان برای آشتی‌سازی غیردولتی در اندونزی ۵۲۲
■ پورکون هدایت
تحلیل تطبیقی نقش هند و پاکستان در صلح‌سازی در خاورمیانه ۵۲۱
■ حنیفه ریگی

فصل ۵: فرهنگ، رسانه، هویت، آموزش و دیپلماسی عمومی

آموزش زبان به‌مثابه صلح‌سازی: مواجهه با تنوع و حل اصطکاک‌های فرهنگی در کلاس‌های بین‌المللی..... ۵۱۹
■ بورکو کواچویچ
آموزش سواد رسانه‌ای برای گفت‌وگوی بین‌فرهنگی و ترویج فرهنگ صلح در قزاقستان چندزبانه..... ۵۱۸
■ پریزات یلوبایوا، گلمیرا شیناسیلوا
ترجمه صلح: بازنمایی‌های رسانه‌ای جنگ رمضان در گفتمان خبری بریتانیا ۵۱۶
■ غزاله غفوری
بازنمایی رنج انسانی به‌وسیله رسانه‌ها و هوش مصنوعی در جنگ هند و پاکستان در سال ۲۰۲۵..... ۵۱۵
■ فرزان صفری‌ثابت
به‌تصویرکشیدن رهایی: عکاسی، مقاومت و حافظه جمعی در الجزایر، فلسطین و آفریقای جنوبی ۵۱۴
■ سمیرا اولایله
بررسی معرفت‌شناختی اسلام‌هراسی در جوامع مسلمان ۵۱۲
■ علیرضا صالحی‌نژاد
از تنش‌های اجتماعی تا انسجام اجتماعی: مهاجرت مسلمانان و تحول منازعه در بریتانیای معاصر ۵۱۱
■ سیدمحمدحسین حسینی
از لیون تا رشت: گاسترودیپلماسی، برندسازی شهری و گردشگری خوراک برای صلح فرهنگی..... ۵۰۹
■ زهرا فرهودی
سکوت سیاسی به‌مثابه خشونت: حکمرانی پاسخ‌ناپذیر و پیامدهای آن برای صلح پایدار..... ۵۰۷
■ مهنا بخشی اصل
انتقال بین‌نسلی خاطره جنگ و بازپیکربندی آموزش صلح در ژاپن معاصر ۵۰۶
■ علی گل‌محمدی

ارزش‌های صلح‌ساز در متون مقدس ادیان ابراهیمی ۵۰۵
■ نیلوفر سلمانی
واژگان دینی وام‌گرفته از زبان عربی در زبان بنگالی معاصر ۵۰۴
■ ممتحنه خاتون
معماری عاطفه: نقش محرک‌های عاطفی در پویایی‌های منازعه و صلح در روابط بین‌الملل ۵۰۳
■ نرگس حجتی
ولایت و ملکوت رحمت در کتاب «لویاتان» توماس هابز ۵۰۲
■ آن ماری کیرکگارد، سیاوش بی‌گناه
سیاست سکوت در پوشش خبری بی‌بی‌سی از منازعه ایران و اسرائیل در سال ۲۰۲۵: حذف صدای غیرنظامیان و پیامدهای آن برای روزنامه‌نگاری صلح ۵۰۰
■ مهنا بخشی اصل

به‌سوی اندیشه‌ای نوین درباره صلح و امنیت برای آینده‌ای چندقطبی و مبتنی بر همکاری..... ۶۲۰
مقدمه ۶۲۴

مقدمه

ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه، از پنجم تا هفتم خردادماه ۱۴۰۴، به مدت سه روز در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران برگزار شد. در ادامه همین مسیر علمی، قرار بود هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه نیز چهارم و پنجم خردادماه ۱۴۰۵ برگزار شود؛ اما تحولات ناگوار و شرایط جنگی، برگزاری آن را به تعویق انداخت. این تأخیر، خود به شکلی تلخ یادآور واقعیتی بود که موضوع اصلی این همایش را به ضرورتی عینی و ملموس تبدیل کرده است: «ما درباره صلح سخن می‌گوییم، زیرا جهان همچنان دچار منازعه، خشونت و جنگ است».

اتفاقات تلخ جنگ

از زمان برگزاری ششمین همایش تا امروز، اتفاقات ناخوشایند بسیاری در جهان و به‌ویژه در منطقه ما رخ داده است. در این فاصله، نه تنها وضعیت صلح در جهان بهبود نیافته، بلکه در بسیاری از نقاط، شرایط دشوارتر و پیچیده‌تر از گذشته شده است. کشور من نیز در این مدت درگیر دو جنگ خانمانسوز شد که پیامدهای انسانی، اجتماعی و اقتصادی سنگینی بر جای گذاشت. جنگ، پیش از آنکه در آمارها و گزارش‌های سیاسی دیده شود، در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد. انسان‌های بی‌گناه جان خود را از دست می‌دهند؛ زنان و کودکان قربانی می‌شوند؛ خانواده‌ها عزیزان خود را از دست می‌دهند و میلیون‌ها انسان با اضطراب، ناامنی و دشواری‌های زندگی روزمره مواجه می‌شوند. در چنین شرایطی، جنگ دیگر مفهومی انتزاعی در کتاب‌های تاریخ یا روابط بین‌الملل نیست؛ واقعیتی است که به خانه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها، محل‌های کار و زندگی روزمره انسان‌ها وارد می‌شود.

جنگ نه تنها جان انسان‌ها را می‌گیرد و کاشانه آن ها را ویران می کند؛ بلکه بنیان‌های اقتصادی و فرهنگیِ زندگی و سرمایه های اجتماعی را نیز می فرساید. بسیاری از خانواده‌ها در تأمین معاش و نیازهای اولیه زندگی با دشواری مواجه می‌شوند. کسب‌وکارهای بسیاری تعطیل می‌شوند و مؤسسات، کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی یا به طور مستقیم آسیب می‌بینند و یا در اثر رکود اقتصادی و اختلال در فعالیت‌های تولیدی و تجاری، با بحران مواجه می‌شوند. بیکاری افزایش می‌یابد و ناامنی اقتصادی، فشار روانی و اجتماعی بیشتری بر جامعه وارد می‌کند. در چنین شرایطی، حتی دسترسی به نیازهای اساسی زندگی نیز

برای بخشی از مردم دشوار می‌شود. بیماران ممکن است در تأمین دارو و خدمات ضروری درمانی با مشکل مواجه شوند و خانواده‌های بسیاری ناگزیر شوند میان نیازهای مختلف زندگی خود انتخاب کنند. پیامدهای جنگ، بسیار فراتر از میدان نبرد است و می‌تواند برای دهه‌های متمادی در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و روانی یک جامعه باقی بماند.

اما همه چیز تلخ نبود

با این همه، در میان این همه اتفاقات تلخ و نگران‌کننده، یک اتفاق بسیار خوب نیز رخ داده است و دو اتفاق خوب دیگر نیز در حال شکل‌گیری است؛ سه اتفاقی که هر سه، از دغدغه‌های دیرین نگارنده بوده‌اند و تحقق آنها را می‌توان گامی مهم در مسیر نهادینه‌سازی مطالعات صلح و حل منازعه در دانشگاه تهران و در فضای علمی کشور دانست. نخستین و مهم‌ترین این اتفاقات، راه‌اندازی دوره دکتری مطالعات صلح و حل منازعه در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران است. سال‌ها این خواست و ضرورت وجود داشت و در پی آن کوشش‌هایی انجام شد که مطالعات صلح و حل منازعه از سطح برگزاری همایش‌ها و انجام پژوهش‌های پراکنده فراتر رود و به یک حوزه علمی نهادینه‌شده در نظام آموزش عالی کشور تبدیل شود؛ حوزه‌ای که بتواند پژوهشگرانی متخصص و صاحب‌نظر تربیت کند و نسل جدیدی از اندیشمندان را برای مطالعه علمی منازعه، خشونت، صلح و راه‌های حل و فصل اختلافات آماده سازد. خوشبختانه این دغدغه و شاید آرزو به واقعیت پیوست و تلاش ها به ثمر نشست و نخستین دوره دانشجویان دکتری مطالعات صلح و حل منازعه از مهرماه ۱۴۰۴ و دومین دوره از مهرماه ۱۴۰۵ تحصیل خود را آغاز کردند. شکل‌گیری این دوره را باید فراتر از تأسیس یک برنامه آموزشی دانست؛ زیرا هر برنامه دکتری، در معنای عمیق خود، سرمایه‌گذاری بر آینده یک حوزه علمی است. دانشجویانی که امروز در این رشته تحصیل می‌کنند، پژوهشگران و استادانی خواهند بود که بخشی از آینده مطالعات صلح و حل منازعه را در ایران و در عرصه بین‌المللی رقم خواهند زد. در ادامه این فرایند، تلاش برای راه‌اندازی دوره کارشناسی ارشد مطالعات صلح و حل منازعه در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران ادامه دارد. این برنامه که از چند سال پیش در پی تحقق آن بوده‌ایم، اکنون مراحل نهایی تصویب خود را طی می کند. تحقق این امر می‌تواند حلقه دیگری از زنجیره آموزش دانشگاهی صلح و حل منازعه را در دانشگاه تهران تکمیل کند و زمینه را برای تربیت دانشجویان در مقطع کارشناسی ارشد و سپس ادامه مسیر آنان را در مقاطع بالاتر فراهم سازد.

دومین اتفاق خوب، که در حال شکل‌گیری است و امیدواریم به زودی به نتیجه برسد، تأسیس مؤسسه پژوهشی مطالعات صلح و حل منازعه است. این ایده نیز از چند سال پیش در دستور کار قرار داشته و فرایندهای اداری و قانونی آن در حال پیگیری بوده است. اگر این مؤسسه تأسیس شود، می‌تواند مکمل مهمی برای فعالیت‌های آموزشی و همایش موجود باشد و امکان انجام پژوهش‌های بنیادی و کاربردی، اجرای طرح‌های پژوهشی، تربیت پژوهشگران، ایجاد شبکه‌های علمی و توسعه همکاری‌های داخلی و بین‌المللی در حوزه صلح و حل منازعه را فراهم کند.

سومین اتفاق خوب، آغاز فرایند تأسیس رشته مطالعات صلح و حل منازعه در مقطع دکتری در دانشگاه امام صادق(ع) است. در این زمینه، توفیق داشتم چند بار با رئیس محترم دانشگاه امام صادق (ع) و رئیس محترم دانشکده علوم سیاسی این دانشگاه و برخی استادان گفت‌وگو کنم و از ایشان بخواهم که برای تأسیس این رشته اقدام کنند. در این گفت‌وگوها بر این نکته تأکید شد که دشوارترین و زمان‌برترین مرحله در راه‌اندازی یک رشته جدید، تدوین برنامه درسی، طی کردن مراحل کارشناسی و تصویب در دانشگاه و سپس اخذ مجوزهای لازم از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری است؛ فرایندی که معمولاً مستلزم چند سال پیگیری، رایزنی و تلاش مستمر است که ما این مراحل را طی کرده ایم. هنگامی که رشته‌ای تصویب شود و در سامانه وزارت علوم قرار گیرد، راه برای اجرای آن در سایر دانشگاه‌ها بسیار هموارتر خواهد شد و دانشگاه‌های دیگر می‌توانند با درخواست اجرا، آن را راه‌اندازی کنند. خوشبختانه، چند هفته پیش رئیس محترم دانشگاه امام صادق (ع) به بنده اطلاع دادند که تأسیس رشته مطالعات صلح و حل منازعه در این دانشگاه به تصویب رسیده و قرار است مکاتبات و اقدامات لازم برای اجرای آن آغاز شود. اگر این فرایند، چنان‌که امید می‌رود، به‌خوبی پیش برود و رشته مطالعات صلح و حل منازعه در دانشگاه امام صادق (ع) نیز به مرحله اجرا برسد، این دانشگاه دومین دانشگاه کشور پس از دانشگاه تهران خواهد بود که این رشته را در مقطع دکتری راه‌اندازی می‌کند.

برای اینجانب، این اتفاق صرفاً تأسیس یک رشته دانشگاهی جدید نیست؛ بلکه نشانه‌ای امیدبخش از آن است که مطالعات صلح و حل منازعه، از یک دغدغه علمی و فکری، به‌تدریج در حال تبدیل شدن به یک حوزه علمی نهادینه‌شده در آموزش عالی کشور است. بی‌تردید، گسترش این رشته در دانشگاه‌های مختلف می‌تواند به تربیت نسلی از پژوهشگران و متخصصانی بینجامد که به جای صرفاً مشاهده یا فهم منازعه به‌عنوان یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر، در پی شناخت ریشه‌های آن و یافتن راه‌های عالمانه، اخلاقی و مسالمت‌آمیز برای پیشگیری، مدیریت و حل آن باشند.

بدین ترتیب، آنچه در ابتدا شاید مجموعه‌ای از تلاش‌های پراکنده به نظر می‌رسید، به تدریج در حال تبدیل شدن به یک منظومه علمی و نهادی است: همایش برای گفت‌وگو و تبادل اندیشه، برنامه‌های آموزشی برای تربیت نسل جدید پژوهشگران، و مؤسسه پژوهشی برای تولید و توسعه دانش. این سه مسیر در کنار یکدیگر می‌توانند زمینه شکل‌گیری یک زیست‌بوم علمی برای مطالعات صلح و حل منازعه در دانشگاه تهران و حتی کشور را فراهم کنند؛ زیست‌بومی که در آن آموزش، پژوهش، گفت‌وگو و تولید دانش یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

شاید اهمیت این دستاوردها در شرایط دشوار کنونی بیش از هر زمان دیگری آشکار باشد. درست در زمانی که جنگ و خشونت بار دیگر بخش‌هایی از خاورمیانه را فراگرفته و بسیاری از انسان‌ها هزینه‌های سنگین آن را می‌پردازند، توسعه آموزش و پژوهشِ صلح می‌تواند نشانه‌ای از این باور باشد که جنگ، هرچند واقعیتی تلخ و گاه اجتناب‌ناپذیر به نظر برسد، نباید آخرین افق اندیشه انسان باشد. جامعه علمی وظیفه دارد در کنار مطالعه جنگ، درباره امکان صلح نیز بیندیشد؛ در کنار شناخت خشونت، راه‌های کاهش آن را جست‌وجو کند؛ و در کنار تحلیل منازعات موجود، برای تربیت انسان‌ها و ساختن نهادهایی بکوشد که بتوانند از تبدیل اختلاف به خشونت جلوگیری کنند. از این منظر، تأسیس و توسعه آموزش و پژوهش صلح در دانشگاه تهران صرفاً یک موفقیت اداری یا دانشگاهی نیست؛ بلکه بخشی از یک آرمان بزرگ‌تر است: «تبدیل صلح از یک آرزوی انسانی به یک موضوع جدی علمی، آموزشی و پژوهشی»، و شاید این همان نقطه‌ای باشد که «امید» را، حتی در سخت‌ترین روزها زنده نگه می دارد.

مسئولیت اجتماعی دانشگاه

تجربه این سال‌ها بار دیگر این حقیقت ساده اما بنیادین را پیش روی ما قرار داده است که: «هیچ جنگ خوبی در جهان وجود نداشته و ندارد.» و در مقابل: «هیچ صلح بدی نیز وجود نداشته و ندارد.» ممکن است صلحی ناقص باشد، ممکن است صلحی ناپایدار باشد، ممکن است توافقی ناعادلانه یا شکننده باشد و ممکن است صلحی نیازمند اصلاح و تکمیل باشد؛ اما هر گامی که از خشونت به سوی گفت‌وگو، از دشمنی به سوی تفاهم و از کشتار به سوی حفظ جان انسان‌ها برداشته شود، ارزشمند است. ممکن است درباره علل جنگ‌ها، مسئولیت طرفین، مشروعیت یا عدم مشروعیت آنها، اهداف سیاسی و امنیتی و پیامدهای ژئوپلیتیکی آنها اختلاف نظر وجود داشته باشد؛ اما از منظر انسانی، جنگ همواره هزینه‌ای سنگین و غیر قابل جبران بر انسان و

جامعه تحمیل می‌کند. شاید از همین‌جاست که «مسئولیت اجتماعیِ» دانشگاه و پژوهش در حوزه صلح آشکارتر می‌شود. در زمانی که جنگ واقعیت زندگی میلیون‌ها انسان است، دانشگاه نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت بماند. دانشگاه باید درباره ریشه‌های جنگ، سازوکارهای پیشگیری از آن، راه‌های حل منازعه، امکان برقراری گفت‌وگو، الزامات عدالت و شیوه‌های ساختن صلح پایدار بیندیشد.

از این منظر، برگزاری همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه در چنین شرایطی شاید بیش از هر زمان دیگری ضرورت داشته باشد. اگر جهان در حال تجربه جنگ‌های بیشتر است، جامعه علمی باید درباره صلح بیشتر بیندیشد. اگر منازعات پیچیده‌تر شده‌اند، دانش حل منازعه نیز باید عمیق‌تر و کارآمدتر شود. و اگر ناامیدی در جوامع گسترش یافته است، دانشگاه باید همچنان امکان گفت‌وگو، تفکر و امید عقلانی به آینده را زنده نگه دارد.

ما همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه را در شرایطی برگزار می‌کنیم که صلح دیگر صرفاً یک موضوع دانشگاهی نیست؛ بلکه بخشی از تجربه زیسته انسان معاصر است. شاید همین واقعیت، معنای این گردهمایی علمی را عمیق‌تر می‌کند. گردهم آمدن برای اندیشیدن به صلح، در جهانی که هنوز جنگ را تجربه می‌کند، و شاید این مهم‌ترین دلیل برای ادامه دادن این مسیر باشد.

علی اکبر علیخانی
بنیانگذار دبیرخانه دائمی و دبیر علمی همایش

آینده جنگ و صلح در جهان دوفضایی‌شده



سعیدرضا عاملی
استاد و رئیس دانشکده مطالعات جهان و رئیس همایش
ssameli@ut.ac.ir

مقدمه: طراحی مدلی برای فهم مخاطرات بزرگ در جهان دوفضایی‌شده و راه‌حل منازعات و مخاطرات

تحولات فناورانه دهه‌های اخیر، به‌ویژه گسترش شبکه‌های دیجیتال، هوش مصنوعی و فناوری‌های محاسباتی پیشرفته، ماهیت قدرت، امنیت و منازعه را دستخوش تغییر کرده است. با توسعه و فراگیری فناورهای های جدید و اثرگذاری فراگیر هوش مصنوعی با ظرفیت یادگیری عمیق و همچنین قدرت کیوبیتی رایانه‌های کوانتومی، از یک سو، امکان خطرزایی‌های بزرگ در قالب جنگ‌ها و مزاحمت‌های دوفضایی که منجر به جنگ با وسعت کشتارجمعی فراگیر و مخاطرات انسانی در قالب جنگ‌های هسته‌ای و جنگ‌های میکروبی منتهی به خطرزایی حیات انسان‌ها و تخریب محیط زیست و مخاطرات مرتبط با امنیت غذایی و در عین حال جنگ‌های فرهنگی و شناختی شده است. از سوی دیگر تأمین صلح نظام‌مند عادلانه با منطق الگوریتمی هوشمند کوانتومی از همه گذشته تاریخ امکان‌پذیرتر شده است. ازاین‌رو، فهم آینده جنگ و صلح مستلزم چارچوبی تحلیلی است که تعامل این دو قلمرو و پیامدهای آن را برای روابط بین‌الملل و امنیت انسانی تبیین کند.

پارادایم دوفضایی‌شدن‌ها، زمینه تحلیلی کارآمدی را برای تحلیل این تحول فراهم می‌کند. این پارادایم، بر اهمیت فهم ارتباط بین فضای فیزیکی و فضای مجازی در بازشناسی

مناسبات اجتماعی، ارتباطی و حکمرانی تأکید می‌کند (عاملی، ۱۳۸۲، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴). دوفضایی‌شدن به معنای گسترش ارتباط متقابل دو قلمرو فیزیکی و مجازی است که در آن، کنش‌ها و تصمیم‌های شکل‌گرفته در فضای مجازی می‌توانند پیامدهای مستقیمی در جهان فیزیکی داشته باشند و رخدادهای فیزیکی نیز از طریق شبکه‌های دیجیتال، آثار فرامرزی پیدا کنند و یا درهم‌تنیدگی یکپارچه و تکمیلی بوجود آورند. این درهم‌تنیدگی، ضمن ایجاد فرصت‌های تازه برای همکاری و ارتباطات بین‌المللی، زمینه‌های جدیدی برای منازعه، اعمال قدرت و گسترش مخاطرات امنیتی و یا فاجعه جنگ‌های کوچک و بزرگ فراهم می‌سازد.

لذا مسئله اساسی چگونگی استفاده از فناوری در بستر مناسبات قدرت، ساختارهای اقتصادی و نظام‌های تعاملات بین‌المللی و حکمرانی است. تمرکز منابع و زیرساخت‌های دیجیتال در دست شمار محدودی از بازیگران می‌تواند نابرابری فناورانه را ایجاد و تشدید کند. در چنین شرایطی، مفهوم امنیت باید فراتر از حفاظت نظامی از مرزها تعریف شود و امنیت انسانی، پایداری زیرساخت‌ها، امنیت غذایی، سلامت عمومی و حفاظت از محیط زیست را نیز دربرگیرد. صلح پایدار نیز صرفاً به توقف درگیری‌های نظامی محدود نیست، بلکه مستلزم کاهش زمینه‌های ساختاری خشونت از طریق عدالت فراگیر اجتماعی، رعایت حقوق بشر، حل مسالمت‌آمیز اختلافات و ایجاد سازوکارهای پاسخ‌گو برای حکمرانی فناوری است.

پرسش محوری آن است که چگونه می‌توان ظرفیت‌های هوش مصنوعی و فناوری‌های محاسباتی را از ابزارهای تشدید منازعه به امکاناتی برای پیشگیری از بحران و حل اختلاف تبدیل کرد. فرض اصلی این است که فناوری به‌خودی‌خود نه به جنگ فراگیر می‌انجامد و نه صلح پایدار را تضمین می‌کند؛ بلکه پیامدهای آن به ساختارهای قدرت، قواعد حقوقی، کیفیت حکمرانی و میزان پایبندی به کرامت انسانی وابسته است.

۱. خسارت‌های انسانی، زیرساختی و اقتصادی ایران در دو جنگ اخیر

لازم به ذکر است، در شرایطی هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه را برگزار می‌کنیم که طی ۱۸ ماهه گذشته دو جنگ بزرگ توسط رژیم اسرائیل و نظام سلطه‌گر آمریکا بر علیه جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است. در این دو جنگ مجموعه‌ای از روش‌های غیرقانونی ترور شخصیت‌های بزرگ ملی ایران، کشتارکودکان مظلوم، ترور رهبر جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای و اعضاء خانواده ایشان از جمله دختر شهیده ایشان خانم بشری

خامنه‌ای که همسر همکار ارجمند ما جناب آقای دکتر محمد جواد محمدی همراه با کودک نوزاد ایشان زهرا محمدی ۱۸ ماهه و صدها جنایت دیگر صورت گرفته است. در واقع جمهوری اسلامی ایران قربانی جنگ ظالمانه و توسل بزور همراه با سلاح‌های کشتار جمعی بوده است.

جنگی که بر علیه ایران صورت گرفت از یک عمق جنایت بزرگ و فاجعه‌های تراژیک برخوردار است که همه انواع جنگ یعنی جنگ اقتصادی، جنگ شناختی و جنگ فرهنگی همراه با محاصره ارتباطی در تنگه هرمز و تحریم های ارتباطی هوائی، دریائی و زمینی همراه بوده است.

ابتدا لازم است خسارات حاصل از توسعه فناورانه جنگ و منازعه را در زمینه‌های جان‌باختگان و مجروحان، خسارات مالی و پیامدهای اقتصادی دو جنگ اخیر بر علیه مردم ایران را مرور کنیم و ضمناً به زنجیره عملیاتی استفاده از این فناوری‌ها در دو جنگ علیه مردم ایران بپردازیم. از این طریق می‌توان به درکِ ماهیت ضدبشری عاملان و بهره‌برداران این نوع فناوری‌ها راه یافت.

بر اساس اظهارات وزیر بهداشت در ۳ تیر ۱۴۰۴، تا آن تاریخ ۶۰۶ نفر جان باخته و ۵,۳۳۲ نفر مجروح شده بودند. این رقم، آمار اعلام‌شده در میانه فرایند ثبت و رسیدگی به پیامدهای جنگ است و نباید بدون بررسی گزارش‌های بعدی به‌عنوان آمار نهایی تلقی شود (وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، ۱۴۰۴الف). در گزارش دیگری که در مرداد ۱۴۰۴ منتشر شد، آمار اعلام‌شده از سوی بنیاد شهید و امور ایثارگران به ۱,۰۶۴ جان‌باخته و حدود ۵,۸۰۰ مجروح در جنگ ۱۲ روزه در خرداد ۱۴۰۴ رسید (بنیاد شهید و امور ایثارگران، ۱۴۰۴). در طی جنگ سوم نیز وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی گزارش‌های مرحله‌ای درباره مجروحان، کودکان آسیب‌دیده و خسارت به زیرساخت‌های سلامت منتشر کرده است. برای مثال، در گزارشی به تاریخ ۲۰ اسفند ۱۴۰۴، این وزارتخانه اعلام کرد که تا پایان روز یازدهم حملات، شمار مجروحان به ۱۶,۷۸۸ نفر رسیده و ۲۵ مرکز درمانی و ۱۴۵ مرکز بهداشتی آسیب دیده‌اند. در همان گزارش، آسیب به ۲۱ پایگاه اورژانس و ۱۸ دستگاه آمبولانس نیز ثبت شده بود (وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، ۱۴۰۴ب).

برای جنگ سوم، گزارش ۳۱ می ۲۰۲۶ دفتر هماهنگی امور بشردوستانه سازمان ملل[1] و گزارش اول ژوئن شورای پناهندگان نروژ، تصویری مستندتر از گزارش‌های اولیه مارس و آوریل ارائه می‌کنند. در این جنگ تعداد کشته‌شدگان غیرنظامی به ۳,۳۷۵ و تعداد مجروحان به ۳۲۳۱۴ نفر رسید. بیش از ۱۴۹ هزار واحد مسکونی و تجاری و مدارس و دانشگاه‌های کشور تخریب شده است. در مقطعی در جنگ سوم شاهد آوارگی ولو موقت حجم قابل توجهی از جمعیت بودیم.

1. OCHA

جدول ۱. خسارت جانی و مالی وارده به ملت ایران و جمهوری اسلامی ایران طی جنگ دوم و سوم

شاخص	جنگ دوم	جنگ سوم
کشته‌شدگان گزارش‌شده	۱,۰۶۲ نفر	۳,۳۷۵ غیرنظامی
مجروحان	۵,۸۰۰ نفر	۳۲,۳۱۴ نفر
زنان کشته‌شده	۱۲۶ نفر	دست‌کم ۲۵۱ نفر تا ۳ آوریل
کودکان کشته‌شده	۴۷ نفر	دست‌کم ۲۱۶ نفر تا ۳ آوریل
بیمارستان‌های آسیب‌دیده	۷ بیمارستان	۴۹ بیمارستان
مراکز بهداشتی آسیب‌دیده	۴ مرکز	۲۲۹ مرکز درمانی
آمبولانس‌های آسیب‌دیده یا منهدم‌شده	۱۱ دستگاه	۴۷ دستگاه منهدم‌شده
واحدهای غیرنظامی آسیب‌دیده	آمار جامع قابل اتکا یافت نشد	حدود ۱۴۹ هزار واحد

دو جنگ دوم و سوم که از جنس جنگ و کشتار جمعی است خصوصاً در جنگ سوم در ۹ اسفند ۱۴۰۴ با بمباران محل اقامت رهبر حکیم جمهوری اسلامی ایران آغاز شد و در همان روز بیش از ۱۶۸ کودک مظلوم در مدرسه میناب به شهادت رسیدند و در حالیکه خانواده های آنها منتظر بازگشت فرزندان به خانه بودند، جنازه‌های پرپر شده آنها تحویل داده شد. تراژدی بعد، حمله با سلاح های آزار جمعی به کودک مظلوم لامرد شیراز حمله شد (تسنیم، ۱۴۰۴).

همچنین بر اساس گزارش وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی که در ۲۰ اسفند ۱۴۰۴ منتشر شد، تا پایان روز یازدهم حملات آن دوره، ۲۵ مرکز درمانی، ۱۴۵ مرکز بهداشتی، ۲۱ پایگاه اورژانس و ۱۸ دستگاه آمبولانس آسیب دیده بودند. همچنین، شمار مجروحان ثبت‌شده در آن مقطع ۱۶,۷۸۸ نفر اعلام شد (وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، ۱۴۰۴ب).

در گزارشی دیگر، وزارت بهداشت اعلام کرد که تا ۲۶ اسفند ۱۴۰۴، تعداد مجروحان ثبت‌شده از ۱۹ هزار نفر فراتر رفته بود؛ ۱۸,۹۹۲ نفر پس از درمان ترخیص شده و ۱,۱۲۹ نفر همچنان بستری بودند. در همان گزارش، آسیب به ۱۷۵ مرکز بهداشتی، ۳۷ مرکز درمانی، ۴۷ پایگاه اورژانس و ۳۶ دستگاه آمبولانس اعلام شد. همچنین، تخلیه کامل شش بیمارستان در پی حملات گزارش شده بود (وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، ۱۴۰۴پ).

جدول ۲. خسارت به زیرساخت‌های غیرنظامی ایران در دوجنگ

حوزه	خسارت گزارش‌شده	منبع
ساختمان‌های غیرنظامی	حدود ۱۴۹ هزار واحد آسیب‌دیده	دفتر هماهنگی امور بشردوستانه، می و ژوئن
مراکز آموزشی	حدود ۱,۲۰۰ مرکز آسیب‌دیده، شامل ۲۰ مدرسه تخریب‌شده	دفتر هماهنگی امور بشردوستانه
مراکز بهداشت و درمان	۲۲۹ مرکز درمانی و ۴۹ بیمارستان آسیب‌دیده	سازمان جهانی بهداشت، ۱۲ می
مراکز دارویی و آزمایشگاهی	۷۸ تأسیسات دارویی، آزمایشگاهی و انباری آسیب‌دیده	سازمان جهانی بهداشت
پایگاه‌های اورژانس	۵۶ پایگاه مورد حمله	سازمان جهانی بهداشت
آمبولانس‌ها	۴۷ آمبولانس و ۱۰ خودروی پشتیبانی منهدم‌شده	سازمان جهانی بهداشت
میراث فرهنگی	دست‌کم ۵۶ محوطه و بنای میراث فرهنگی آسیب‌دیده تا میانه مارس	دفتر هماهنگی امور بشردوستانه به نقل از وزارت میراث فرهنگی ایران

این آمارها نشان می‌دهند که خسارت جنگ صرفاً به تأسیسات نظامی محدود نبوده و بخش‌های اساسی زندگی غیرنظامی، از جمله آموزش، درمان، مسکن و میراث فرهنگی را نیز دربرگرفته است. در بخش انرژی و خدمات عمومی نیز سازمان ملل از آسیب به تأسیسات سوخت، اختلال در شبکه برق و مخابرات، آسیب به تأسیسات آب و اختلال در فعالیت‌های صنعتی خبر داده است. در حملات هفتم مارس، چهار تأسیسات پالایش و ذخیره سوخت در محدوده تهران و کرج دچار آتش‌سوزی شدند. همچنین آسیب به تأسیسات آب‌شیرین‌کن جزیره قشم، آب‌رسانی بیش از ۲۵ روستا را مختل کرد (شرکت ملی پخش فرآورده‌های نفتی ایران، ۱۴۰۴).

برآوردهای اولیه خسارت‌های وارد شده به ایران تا ۷ اردیبهشت ۱۴۰۵ بر اساس اعلام سخنگوی دولت ۲۷۰ میلیارد دلار بوده است که بطور حتم تا امروز متجاوز از ۴۰۰ میلیارد دلار به جمهوری اسلامی ایران خسارت مالی وارد شده است. این خسارت مالی نزدیک به نیمی از خسارت به ایران در جنگ ۸ ساله تحمیلی است (خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۵؛ معتمدی، ۲۰۲۶).

بر اساس گزارش‌های موجود، مهم‌ترین حوزه‌های زیان اقتصادی شامل تخریب ساختمان‌ها و تأسیسات، آسیب به صنایع نفت، گاز، پتروشیمی، فولاد و آلومینیوم، توقف تولید، اختلال در حمل‌ونقل و تجارت، کاهش درآمدهای اقتصادی و هزینه بازسازی است (همان).

ارزش واقعی خسارت جنگ تنها با هزینه بازسازی ساختمان‌ها و تأسیسات مشخص نمی‌شود. آسیب به زیرساخت‌های درمانی می‌تواند بر سلامت عمومی و درمان بیماران مزمن اثر بگذارد. تخریب مدارس و وقفه آموزشی نیز ممکن است پیامدهایی برای سرمایه انسانی کشور داشته باشد. همچنین آوارگی میلیون‌ها نفر، تعطیلی کسب‌وکارها، آسیب به زیرساخت‌های آب و انرژی و آلودگی ناشی از آتش‌سوزی تأسیسات سوخت، هزینه‌هایی ایجاد می‌کنند که ممکن است سال‌ها ادامه یابند. سازمان جهانی بهداشت درباره اختلال در تأمین دارو و خدمات حیاتی و افزایش مخاطرات سلامت عمومی هشدار داده است. البته جمهوری اسلامی ایران نیز متقابلا در مقام دفاع و مقابله خسارات گسترده نظامی و اقتصادی به مراکز استراتژیک رژیم اسرائیل و دولت غاصب آمریکا وارد کرده است و تقریبا بخش مهمی از زیرساخت های نظامی آنها در منطقه نابود شده است. برآوردهای اساسی حکایت از این می‌کند که آمریکا علیرغم استفاده از ۶۰ درصد ذخائر سلاح‌های نظامی در جنگ ۱۲ روزه خرداد ۱۴۰۴ و جنگ سوم که در ۹ اسفند ۱۴۰۵ آغاز شد، در مقابل قدرت دفاع ایران تاب‌آوری ادامه جنگ را نداشت. نکته قابل توجه اینکه جمهوری اسلامی ایران کمترین خسارت انسانی را به متجاوزین و متخاصمین وارد کرده است و از حمله به مراکز مدنی پرهیز کرده است.

۲. سوء استفاده از هوش مصنوعی و فناوری های جدید در ترور و کشتار جمعی در دو جنگ

از جمله تحولات منازعات معاصر با ایجاد حجم بالای ویرانی که در بالا تشریح شد، افزایش نقش شبکه‌های ارتباطی و سامانه‌های الگوریتمی در پشتیبانی از تصمیم‌گیری نظامی است. این تحول را می‌توان در چارچوب نظریه دوفضایی‌شدن بررسی کرد که بر پیوند و تعامل بین فضای فیزیکی و فضای مجازی در سازمان‌یابی قدرت، ارتباطات و کنش تأکید دارد (عاملی، ۱۳۸۲، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱).

در جنگ ۱۲ روزه و جنگ ۳۹ روزه شاهد استفاده آمریکا و اسرائیل غاصب از همه فناوری‌ها و امکانات هوشمند بودیم. بر اساس گزارش‌های منتشرشده تا ۱۶ اکتبر ۲۰۲۶، آمریکا و اسرائیل از هوش مصنوعی نه‌فقط برای جمع‌آوری اطلاعات، بلکه برای شناسایی، طبقه‌بندی، اولویت‌بندی و پیشنهاد حمله به اهداف داخل ایران استفاده کرده‌اند. در جنگ ۲۰۲۶، این کاربرد به سامانه‌های یکپارچه پشتیبانی تصمیم‌گیری نظامی گسترش یافته است (مند و آلن[1]، ۲۰۲۶). مهم‌ترین تحول، کوتاه‌شدن فاصله زمانی میان جمع‌آوری اطلاعات، تشخیص هدف، تصمیم‌گیری و اجرای حمله بوده است.

1. Mande and Allen

در عملیات نظامی، ابزارهای پردازش داده و هوش مصنوعی ممکن است برای تلفیق اطلاعات، شناسایی الگوها، ارزیابی موقعیت و ارائه گزینه‌های عملیاتی به کار گرفته شوند. بااین‌حال، باید میان قابلیت عمومی یک فناوری و استفاده مستند از آن در عملیاتی مشخص تمایز گذاشت. از منظر حقوقی و اخلاقی، مسئله اصلی امکان بررسی مسئولیت تصمیم‌ها و حفظ نظارت انسانی اهمیت دارد. بنابراین، تحلیل نقش هوش مصنوعی در جنگ باید مبتنی بر شواهد مشخص باشد و از تعمیم قابلیت‌های نظری فناوری به رویدادهای اثبات‌نشده پرهیز کند.

این فرآیند سیستمی از هفت گام به‌هم‌پیوسته تشکیل می‌شود که جریان پیوسته‌ای از داده، پردازش محاسباتی، تحلیل انسانی و بازخورد اطلاعاتی را شکل می‌دهد. در گام نخست، فرآیند جمع‌آوری داده‌ها از مجاری متعدد و ناهمگون صورت می‌گیرد. این لایه شامل دریافت تصاویر سنجش از دور با وضوح بالا از ماهواره‌های شناسایی، پایش مستمر دیداری توسط سامانه‌های پروازی بدون سرنشین، دریافت و ره‌گیری سیگنال‌های ارتباطی و تلفن همراه، داده‌های حاصل از نفوذ در شبکه‌های سایبری، و گزارش‌های منابع انسانی و مشاهدات میدانی است. همگرایی این منابع گوناگون، زیرساخت کلان‌داده اولیه را تشکیل می‌دهد.

در گام دوم، این حجم انبوه از اطلاعات ورودی به لایه پردازش و تحلیل الگوریتمی منتقل می‌شود. پلتفرم‌های تلفیق داده و مدل‌های پیشرفته زبانی و شناختی وظیفه دارند نویزهای اطلاعاتی را حذف نموده، الگوهای رفتاری افراد را استخراج کنند، تأسیسات و کانون‌های کالبدی را بازشناسی نمایند و ارتباطات متقابل میان اشخاص، مکان‌ها و ابزارهای ارتباطی را در قالب ماتریس‌های داده‌ای دسته‌بندی و به‌صورت بلادرنگ به‌روزرسانی کنند.

گام سوم به طبقه‌بندی و اولویت‌بندی خروجی‌های محاسباتی اختصاص دارد. در این مرحله، الگوریتم‌ها بر اساس وزن‌های تعریف‌شده، فهرستی سلسله‌مراتبی از اولویت‌ها شامل مراکز فرماندهی، تأسیسات کلیدی، نقاط پدافندی و پایگاه‌های استراتژیک، و زیرساخت‌های صنعتی و ترابری تنظیم می‌کنند تا کانون‌های تمرکز برای مراحل بعدی تعیین گردند.

در گام چهارم، مدل‌سازی عملیاتی و تدوین سناریوهای اقدام انجام می‌گیرد. سامانه‌های محاسباتی اقدام به شبیه‌سازی مسیرهای عملیاتی، برآورد میزان اثرگذاری، تخمین سطح آسیب‌های جانبی و ناخواسته، تعیین نوع ابزار متناسب اعم از ابزارهای هوایی یا سامانه‌های دوربرد، و زمان‌بندی دقیق مراحل اجرا می‌کنند تا بسته‌ای از گزینه‌های تصمیم پیش‌روی برنامه‌ریزان قرار گیرد.

گام پنجم، ایستگاه بازبینی تحلیلی و تصمیم‌گیری نهایی است. در این حلقه، تحلیل‌گران و

مراجع حقوقی و تصمیم‌گیرنده، پیشنهادهای ارائه‌شده توسط سامانه‌های خودکار را از منظر ابعاد سیاسی، حقوق بین‌الملل، ضرورت عملیاتی و خطرات جانبی ارزیابی می‌کنند. با این حال، در شرایطی که سرعت چرخه‌های عملیاتی افزایش می‌یابد، نظارت انسانی ممکن است تحت فشار زمان به شکلی محدود اعمال شود و نقش محاسبات الگوریتمی پررنگ‌تر گردد. در گام ششم نیز، تصمیم‌های اتخاذشده به مرحله اقدام عملیاتی در ابعاد چندگانه هوایی، دوربرد، دریایی و فضای سایبری ترجمه می‌شوند. این اقدامات معمولاً به صورت هماهنگ و با اتکا به خطوط داده‌ای لحظه‌ای برای هدایت ابزارهای عملیاتی اجرا می‌گردند.

سرانجام در گام هفتم، فرآیند ارزیابی نتایج و بازخورد اطلاعاتی برقرار می‌شود. تصاویر سنجش از دور و داده‌های رصدی پس از اقدام، به مقایسه وضعیت قبل و بعد از رویداد پرداخته و میزان تحقق اهداف تعیین‌شده را ارزیابی می‌کنند. یافته‌های این ارزیابی برای اصلاح پایگاه‌های داده، بهینه‌سازی الگوریتم‌های پردازشی و یادگیری سامانه جهت اقدامات آتی مورد استفاده قرار می‌گیرد و چرخه را کامل می‌سازد.



تصویر ۱. فرایند استفاده رژیم‌های غاصب آمریکا و اسرائیل از هوش مصنوعی برای شناسایی و هدف‌گیری اهداف در ایران

لذا پرسش اساسی این است که چرا جهان با مخاطرات بزرگ از این نوع مواجه است. علت اصلی همه مصیب‌ها، جنگ‌ها، گرسنگی‌های منجر به مرگ؛ بی خانمانی و جنگ های بزرگ چیست؟ چرا هوش مصنوعی که می‌تواند عامل تسهیل زندگی، تشخیص بیماری، درمان موثر، ارائه آسان خدمات، شناسائی فقر و از بین بردن فقر بکار گرفته شود، ابزاری برای جمع‌آوری داده‌ها از منابع متعدد به‌منظور تقویت و تعمیق و گسترش کشتار، پردازش اطلاعات وداده‌ها از طریق مدل‌های پیشرفته زبانی برای تحلیل داده‌ها و استخراج الگوهای رفتار برای زدن هدف‌های انسانی، تشخیص اولویت‌ها برای زدن اهداف راهبردی با هدف فلج‌کردن کشورها و پیشنهاد عملیات خودکار و در نهایت اقدامات انسانی برای ویرانگری می‌شود؟

۳. مخاطرات بزرگ جهان

از سوی دیگر لازم است مروری داشته باشیم بر مخاطرات بزرگ جهان در حوزه امور راهبردی مرتبط با زندگی انسان‌ها که امنیت و آرامش آنها را مورد مخاطره قرار می‌دهد. این مخاطرات مثل گرسنگی، بی‌خانمانی، محرومیت از سلامت و تأمین اجتماعی و آوارگی از تنوع گسترده‌ای برخوردار است. برای ارائه تصویری دقیق از نابرابری و محرومیت جهانی، لازم است مروری داشته باشیم بر آمار مرگ ناشی از گرسنگی، جمعیت گرفتار گرسنگی، بی‌خانمانی، محرومیت از خدمات سلامت، محرومیت از پوشش تأمین اجتماعی و آوارگی اجباری که هر کدام تراژدی غم‌واری از مصیبت‌های جامعه انسانی در جهان است که در سال ۲۰۲۵ همچنان مخاطرات پر تکرار جهان است.

جدول ۳. محرومیت‌ها و بحران‌های انسانی در ۲۰۲۵

شاخص	تعداد جمعیت	سال مرجع و منبع
مرگ مستقیم ناشی از سوءتغذیه حاد شدید	بیش از ۱۰۰ هزار کودک ۱ تا ۵۹ ماهه	۲۰۲۴، یونیسف
افراد گرفتار گرسنگی مزمن	۶۴۵ میلیون نفر	۲۰۲۵، فائو
افراد دارای ناامنی غذایی متوسط یا شدید	۲٫۱ میلیارد نفر	۲۰۲۵، فائو
افراد بی‌خانمان	بیش از ۳۰۰ میلیون نفر	برآورد اعلام‌شده در ۲۰۲۵، اسکان بشر در گزارش سازمان ملل
افرادفاقدمسکن‌مناسب	۲٫۸ میلیاردنفر	برآورد اعلام‌شده در ۲۰۲۵، اسکان بشر در گزارش سازمان‌ملل

شاخص	تعداد جمعیت	سال مرجع و منبع
افراد فاقد دسترسی کافی به خدمات ضروری سلامت	۴٫۶ میلیارد نفر	گزارش ۲۰۲۵ سازمان جهانی بهداشت و بانک جهانی؛ داده‌های پوشش تا ۲۰۲۳
افراد دچار فشار مالی ناشی از هزینه‌های درمان	۲٫۱ میلیارد نفر	گزارش ۲۰۲۵؛ داده‌های هزینه درمان سازمان بهداشت جهانی
افراد فاقد هرگونه پوشش حمایت اجتماعی نقدی	۳٫۸ میلیارد نفر	گزارش ۲۰۲۴–۲۰۲۶ سازمان بین‌المللی کار
آوارگان اجباری جهان	۱۱۷٫۸ میلیون نفر	پایان ۲۰۲۵، کمیساریای عالی پناهندگان

گرسنگی یکی از اساسی‌ترین مخاطرات انسانی است؛ بااین‌حال، سنجش ابعاد آن به تفکیک بین گرسنگی مزمن، ناامنی غذایی و مرگ ناشی از سوءتغذیه نیاز دارد. بر اساس گزارش سال ۲۰۲۶ وضعیت امنیت غذایی و تغذیه در جهان، شمار افراد گرفتار گرسنگی در سال ۲۰۲۵ حدود ۶۴۵ میلیون نفر، معادل ۷٫۸ درصد جمعیت جهان، برآورد شده است. در همان سال، حدود ۲٫۱ میلیارد نفر با ناامنی غذایی متوسط یا شدید مواجه بوده‌اند. این دو شاخص، با وجود ارتباط مستقیم، یکسان نیستند؛ شاخص گرسنگی عمدتاً بر کمبود مزمن انرژی غذایی دلالت دارد، درحالی‌که ناامنی غذایی وضعیت گسترده‌تری را شامل می‌شود که در آن افراد به‌طور مستمر یا دوره‌ای به غذای کافی و مناسب دسترسی ندارند (فائو[1] با همکاری دیگر نهادها، ۲۰۲۶).

مطابق با گزارش گروه بین‌سازمانی برآورد مرگ‌ومیر کودکان، در سال ۲۰۲۴ بیش از ۱۰۰ هزار کودک یک تا ۵۹ ماهه مستقیماً بر اثر گرسنگی جان باخته‌اند. این رقم تنها مرگ‌های منتسب به علت مستقیم مورد بررسی را دربرمی‌گیرد و آثار غیرمستقیم سوءتغذیه بر مرگ‌ومیر کودکان را شامل نمی‌شود (یونیسف[2]، ۲۰۲۶). در مقیاسی گسترده‌تر، سازمان جهانی بهداشت برآورد می‌کند که حدود ۴۵ درصد مرگ‌های کودکان زیر پنج سال با کم‌تغذیه‌ای مرتبط‌اند. این نسبت بیانگر نقش سوءتغذیه در افزایش خطر مرگ است و نباید به‌معنای آن تفسیر شود که تمام این کودکان مستقیماً بر اثر گرسنگی جان باخته‌اند (دبلیو.اچ.او[3]، بی‌تا).

بی‌خانمانی و فقدان مسکن مناسب نیز دو شاخص متمایز از محرومیت انسانی‌اند. بر اساس گزارش برنامه اسکان بشر سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۲۵، بیش از ۳۰۰ میلیون نفر در جهان بی‌خانمان‌اند و حدود ۲٫۸ میلیارد نفر با نوعی از ناکفایتی مسکن مواجه‌اند. این ناکفایتی می‌تواند شرایطی مانند

1. FAO
2. UNICEF
3. WHO

فقدان امنیت سکونت، نامناسب‌بودن کیفیت مسکن، استطاعت‌ناپذیری هزینه‌ها یا دسترسی ناکافی به خدمات و زیرساخت‌های ضروری را دربرگیرد (برنامه اسکان بشر سازمان ملل متحد[1]، ۲۰۲۵).

دسترسی به خدمات سلامت و برخورداری از حمایت اجتماعی نیز از دیگر مؤلفه‌های اساسی امنیت انسانی‌اند. گزارش مشترک سازمان جهانی بهداشت و بانک جهانی درباره پوشش همگانی سلامت، نشان می‌دهد که در سال ۲۰۲۳ حدود ۴٫۶ میلیارد نفر از پوشش کامل خدمات ضروری سلامت برخوردار نبوده‌اند. این شاخص نشان می‌دهد دسترسی افراد به مجموعه خدمات ضروری سلامت، مطابق تعریف شاخص پوشش همگانی سلامت، کامل نبوده است (سازمان جهانی بهداشت و بانک جهانی[2]، ۲۰۲۵). همین گزارش برآورد می‌کند که در سال ۲۰۲۲ حدود ۲٫۱ میلیارد نفر با فشار مالی ناشی از هزینه‌های پرداختی از جیب برای خدمات سلامت مواجه بوده‌اند. این شاخص، جمعیت متحمل فشار مالی قابل‌توجه را دربرمی‌گیرد و با شاخص فقر ناشی از هزینه‌های سلامت یکسان نیست، هرچند بخشی از این جمعیت، یعنی حدود ۱٫۶ میلیارد نفر، در فقر زندگی می‌کرده‌اند یا در نتیجه هزینه‌های سلامت فقیرتر شده‌اند (همان).

حمایت اجتماعی نیز نقشی اساسی در کاهش آسیب‌پذیری افراد در برابر بیماری، بیکاری، سالمندی، ناتوانی و بحران‌های اقتصادی و اقلیمی دارد. بر اساس گزارش جهانی حمایت اجتماعی سازمان بین‌المللی کار، ۵۲٫۴ درصد جمعیت جهان دست‌کم از یک نوع مزیت حمایت اجتماعی برخوردار بوده‌اند و حدود ۳٫۸ میلیارد نفر از هرگونه پوشش حمایت اجتماعی محروم مانده‌اند. این شاخص به برخورداری از دست‌کم یک مزیت حمایت اجتماعی اشاره دارد و نباید آن را با کفایت، کیفیت یا جامعیت حمایت دریافتی یکسان دانست؛ برخورداری از یک مزیت لزوماً به معنای تأمین نیازهای فرد در برابر تمام مخاطرات اجتماعی نیست (سازمان بین‌المللی کار[3]، ۲۰۲۴).

آوارگی اجباری از دیگر شاخص‌های مهم مخاطرات انسانی در جهان است که معمولاً با تعارض‌های مسلحانه، خشونت، آزار و نقض حقوق بشر ارتباط دارد. بر اساس گزارش روندهای جهانی کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان، در پایان سال ۲۰۲۵ حدود ۱۱۷٫۸ میلیون نفر در سراسر جهان به‌دلیل آزار، تعارض، خشونت، نقض حقوق بشر یا رویدادهای مختل‌کننده جدی نظم عمومی ناچار به ترک محل زندگی خود بوده‌اند. این رقم تقریباً معادل یک نفر از هر ۷۰ نفر جمعیت جهان است (کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان[4]، ۲۰۲۶).

1. UN-Habitat
2. World Bank
3. ILO
4. UNHCR

۴.الگوی فهم جنگ و مخاطرات بزرگ در جهان دوجهانی‌شده

فهم شرایط جهان جدید با رویکرد فهم نگاه نظام سلطه به جهان، ادامه پیدا کردن روحیه استعمارگری و مخاطرات بزرگ جهان که منجر به جنگ و خشونت و روابط انسانی سخت می شود، یک امر گریز ناپذیر است. به نظر می رسد امروز به لحاظ راهبردی و به جهت فهم روش های جدید حل منازعات و کاهش مخاطرات در جهان نیازمند به یک مدل جامعه هستیم که بازگو کننده وضعیت موجود و راهبردهای موثر برای حل منازعات هستیم.

در بستر دوفضایی‌شدن جهان، تلاقی ساختاری بین فضای نخست (فیزیکی و جغرافیایی) و فضای دوم (رقومی و سایبری)، با ظهور و هم‌افزایی دو پیشران هوش مصنوعی مبتنی بر یادگیری عمیق و رایانش کوانتومی با ظرفیت پردازش کیوبیتی به نقطه عطفی در روابط بین‌الملل و مطالعات امنیت و صلح تبدیل شده است. این همگرایی از طریق ادغام شبکه‌های جهانی کلان‌داده، زیرساخت‌های اینترنت اشیا و قابلیت‌های مدل‌سازی فوق‌پیچیده، پدیدآورنده یک ساختار دوگانه است که در یک قطب آن، خطرزایی‌های تمدنی و در قطب دیگر، فرصت‌هایی تاریخی برای تأسیس یک نظام صلح عادلانه پدیدار گشته است.

در قطب مخاطرات، پیوند پردازش‌های پیشرفته با ساختارهای منازعه، هفت حوزه بحرانی و هم‌پوشان از ناپایداری را ایجاد می‌کند. نخست، در حوزه تسلیحات هسته‌ای، خودکارسازی فرآیندهای فرماندهی و اخطار زودهنگام، خطر خطاهای محاسباتی و جنگ فراگیر را با تهدید مستقیم حیات بشر تصاعد می‌بخشد. دوم، در حوزه بیولوژیک و میکروبی، الگوریتم‌های زیست‌شناسی سنتتیک می‌توانند برای سنتز عوامل بیماری‌زای نوین و تسریع همه‌گیری‌های مرگبار دستکاری شوند. سوم، در عرصه نبردهای متعارف، ظهور تسلیحات خودمختار و ریزپرنده‌های هوشمند، سرعت چرخه‌های انهدام را فراتر از توان درک و نظارت انسانی افزایش می‌دهد. چهارم، در سطح زیرساختی، حملات ترکیبی سایبری قادرند شبکه‌های توزیع انرژی، جریان آب شرب، مراکز درمان، حمل‌ونقل و ارتباطات را با فلج کالبدی مواجه سازند. پنجم، در ساحت جنگ شناختی، مهندسی الگوهای رفتاری از طریق تحلیل روانی و بازتولید روایت‌های قطبی‌شده، انسجام اجتماعی و اعتماد عمومی جوامع را هدف قرار می‌دهد. ششم و هفتم، در ابعاد زیست‌محیطی و امنیت غذایی، بهره‌برداری غیرمسئولانه فناورانه می‌تواند به از بین رفتن تنوع زیستی، اختلال در زنجیره‌های جهانی تولید و توزیع غذا و تشدید قحطی بینجامد.

در نقطه مقابل، ماهیت دوگانه فناوری‌های محاسباتی این امکان را فراهم می‌سازد که از ظرفیت‌های

پردازش بزرگ، شبیه‌سازی پیشرفته و قدرت حل مسائل پیچیده کوانتومی در خدمت اهداف ثبات‌بخش بهره‌برداری شود. این فرصت‌های هفت‌گانه عبارت‌اند از پیشگیری هوشمند از درگیری‌ها از طریق پایش سیگنال‌های ضعیف تنش و صدور هشدارهای زودهنگام؛ ارتقای رژیم‌های خلع سلاح و کنترل تسلیحات با استفاده از سامانه‌های راستی‌آزمایی بی‌طرفانه و غیرقابل‌دستکاری داده‌ها؛ مدیریت عادلانه منابع حیاتی شامل تخصیص بهینه آب، غلات، انرژی و ثروت با اتکا به الگوریتم‌های شفاف و رفع تبعیض‌های جغرافیایی؛ توسعه دیپلماسی محاسباتی جهت شبیه‌سازی سناریوهای چندلایه و طراحی فضاهای توافق مبتنی بر بازی‌های غیرصفر؛ تضمین امنیت انسانی و تاب‌آوری زیست‌بوم از طریق برنامه‌ریزی داده‌محور و مهار بحران‌های اقلیمی؛ و نهایتاً، بازطراحی حکمرانی جهانی بر پایه نهادهای شفاف، چندجانبه و پاسخگو که امکان ممیزی مداوم شاخص‌های نقض صلح را میسر می‌سازند.



تصویر ۲. از امکان خطرزایی‌های بزرگ تا فرصت بی‌سابقه برای صلح نظام‌مند عادلانه

تمایز نهایی بین یک زیست‌جهان تخریب‌شده یا استقرار جهانی امن، عادلانه و پایدار که در آن صیانت از حیات، عدالت اجتماعی، امنیت غذایی و کاهش خشونت نهادینه شده باشد در گرو

اراده هنجاری جامعه جهانی برای تحدید سلطه هژمونیک، اعمال نظارت انسانی بر الگوریتم‌ها و هدایت دستاوردهای نوین محاسباتی در مسیر منفعت مشترک جامعه بشری و حفاظت از کره زمین است.

۵. الگوی راهبردی حل منازعات جهان

تحلیل منازعات مستلزم عبور از رویکردهایی است که جنگ و صلح را صرفاً در چارچوب روابط نظامی بین دولت‌ها یا توقف موقت مخاصمات تعریف می‌کنند. گسترش زیرساخت‌های دیجیتال، وابستگی متقابل اقتصادی، توسعه استفاده از هوش مصنوعی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی، ضرورت توجه به ابعاد سرزمینی، فناورانه، شناختی و نهادی منازعات را افزایش داده است. بنابراین، منازعه در جهان دوفضایی‌شده پدیده‌ای چندسطحی است که از تعامل بین منافع متعارض، نابرابری در توزیع قدرت و منابع، ضعف سازوکارهای حل اختلاف و قابلیت‌های نوظهور اثرگذاری بر زیرساخت‌ها و فرایندهای اطلاعاتی شکل می‌گیرد. این تعاملات می‌توانند در قلمرو فیزیکی آغاز شوند و در فضای رقومی گسترش یابند یا برعکس، از دستکاری اطلاعات و اختلال در خدمات دیجیتال آغاز شوند و به پیامدهای اقتصادی، اجتماعی یا امنیتی در جهان فیزیکی بینجامند. ازاین‌رو، تحلیل منازعه باید افزون بر شناسایی بازیگران و اهداف آنان، مسیرهای انتقال بحران، نقاط آسیب‌پذیر، سازوکارهای تشدید تنش و فرصت‌های مداخله پیشگیرانه را نیز مشخص کند. بااین‌حال، وجود چنین پیوندهایی به‌خودی‌خود به معنای آن نیست که تمام منازعات معاصر محصول فناوری‌های دیجیتال‌اند یا فناوری به‌تنهایی علت جنگ و صلح است. عوامل تاریخی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و اجتماعی همچنان در شکل‌گیری و تداوم منازعات نقش تعیین‌کننده دارند.

مسئله محوری ما، چگونگی گذار از مدیریت واکنشی بحران‌ها به الگویی نظام‌مند برای پیشگیری از تشدید منازعه، احراز مستند رفتارهای مخاطره‌آمیز و تسهیل حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات است. صلح عادلانه نظام‌مند به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن پیشگیری از خشونت، رسیدگی بی‌طرفانه به شواهد، رعایت حقوق بین‌الملل، پاسخ‌گویی بازیگران و توجه به علل ساختاری منازعه، در قالب سازوکارهایی هماهنگ و قابل ارزیابی سازماندهی می‌شوند. چنین برداشتی از صلح، کاهش احتمال بازگشت خشونت، تقویت اعتماد میان طرف‌ها، حفاظت از جمعیت غیرنظامی و ایجاد مسیرهای معتبر برای حل اختلاف را نیز دربرمی‌گیرد.

در الگوی پیشنهادی حاضر، بازتولید منازعه از تعامل پنج ساختار به‌هم‌پیوسته اقتصادی، سیاسی و سرزمینی، نظامی، شناختی و ارتباطی و فناورانه و داده‌ای بررسی می‌شود. این تقسیم‌بندی برای شناسایی مسیرهای شکل‌گیری و تشدید منازعه به کار می‌رود و به معنای آن نیست که هر ساختار به‌تنهایی علت مستقل جنگ است یا تمام رفتارهای بازیگران را می‌توان به سلطه‌جویی فروکاست. هدف، مشخص‌کردن سازوکارهایی است که در شرایط معین می‌توانند اختلافات را تشدید کنند، هزینه‌های مصالحه را افزایش دهند یا فرصت‌های حل مسالمت‌آمیز را محدود سازند.



تصویر ۳. مدل نظری آینده جنگ و صلح (کشمکش و حل منازعه) دوفضایی

در ساختار اقتصادی، نابرابری در دسترسی به منابع، وابستگی‌های نامتقارن، محدودیت‌های تجاری و مالی و رقابت بر سر منابع راهبردی می‌توانند بر روابط میان دولت‌ها و جوامع اثر بگذارند. بااین‌حال، تحریم اقتصادی به‌خودی‌خود معادل سلطه غیرقانونی نیست و ارزیابی مشروعیت هر اقدام باید با توجه به مبنای حقوقی، اهداف، آثار انسانی و تعهدات بین‌المللی مربوط انجام

شود. در ساختار سیاسی و سرزمینی، اشغال، مداخله غیرقانونی، تهدید یا استفاده از زور و نقض حق تعیین سرنوشت می‌توانند زمینه تداوم منازعه را فراهم کنند.

ساختار نظامی منازعه به رقابت تسلیحاتی، تهدید به استفاده از زور، گسترش ظرفیت‌های تخریبی و احتمال انتقال درگیری‌ها به حوزه‌های جدید مربوط می‌شود. سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های کشتارجمعی، حملات علیه زیرساخت‌های حیاتی و استفاده از سامانه‌های خودمختار در کاربردهای نظامی، پرسش‌های مهمی درباره پیشگیری از تشدید بحران، رعایت حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حفظ مسئولیت انسانی مطرح می‌کنند. در این زمینه، باید بین فناوری‌های موجود، قابلیت‌های اثبات‌شده و سناریوهای احتمالی آینده تفاوت گذاشت. برای مثال، کاربردهای نظامی هوش مصنوعی را نمی‌توان بدون بررسی نوع سامانه، میزان استقلال عملکرد و نقش انسان در تصمیم‌گیری، یک مقوله یکسان در نظر گرفت.

در ساختار شناختی و ارتباطی، انتشار اطلاعات نادرست، دستکاری هماهنگ جریان‌های اطلاعاتی، جعل محتوای صوتی و تصویری، تحریک خصومت و بهره‌برداری از قطبی‌شدن اجتماعی می‌توانند اعتماد عمومی و امکان گفت‌وگوی سازنده را تضعیف کنند. بااین‌حال، تشخیص اطلاعات نادرست یا عملیات نفوذ نباید صرفاً بر مبنای اختلاف سیاسی، انتقاد از دولت‌ها یا ناسازگاری یک روایت با مواضع یک بازیگر انجام شود. معیار ارزیابی باید بر شواهد قابل بررسی، منشأ اطلاعات، زمینه انتشار، الگوی هماهنگی، میزان دستکاری و پیامدهای قابل اثبات استوار باشد. در ساختار فناورانه و داده‌ای نیز تمرکز زیرساخت‌های پردازش، وابستگی به ارائه‌دهندگان محدود خدمات دیجیتال، ضعف امنیت سایبری، جمع‌آوری نامتناسب داده‌ها و فقدان شفافیت در سامانه‌های الگوریتمی می‌توانند آسیب‌پذیری بازیگران و جوامع را افزایش دهند.

برآیند این پنج ساختار، مجموعه‌ای از مخاطرات متقاطع است که در آن یک بحران می‌تواند از حوزه‌ای به حوزه دیگر انتقال یابد. برای نمونه، اختلال سایبری در زیرساخت انرژی ممکن است پیامدهای اقتصادی و اجتماعی داشته باشد؛ انتشار اطلاعات دستکاری‌شده درباره یک حادثه نظامی ممکن است برداشت طرف‌ها از قصد یکدیگر را تغییر دهد و کمبود منابع حیاتی در شرایط ضعف نهادی ممکن است فشارهای اجتماعی و سیاسی را تشدید کند. این نمونه‌ها سازوکارهای محتمل انتقال بحران و نه روابط علّی قطعی و همیشگی را نشان می‌دهند. بر همین اساس، الگوی پیشنهادی به‌جای فرض‌کردن یک علت واحد برای منازعات، بر شناسایی زودهنگام نشانه‌های تشدید، ارزیابی چندمنبعی شواهد و ایجاد مسیرهای معتبر برای

مداخله دیپلماتیک تمرکز می‌کند. با این حال، یک الگوی حل منازعه نمی‌تواند بدون تکیه بر چارچوب هنجاری شامل مشترکات اخلاقی از جمله کرامت انسان، عدالت و توجه به منشاء حیات و آفرینش به اهداف خود دست یابد.

۵. مبانی قرآنی صلح عادلانه نظام‌مند

در الگوی حل منازعه، با الهام از قرآن‌کریم، چارچوب هنجاری را برای جهت‌دهی به حل منازعات می‌توان پیشنهاد نمود. این چارچوب بر گفت‌وگو، اصلاح عادلانه اختلافات، پرهیز از تجاوز و فساد، رعایت و توجه به کرامت انسانی، وفای به تعهدات، رعایت عدالت و پذیرش امکان صلح استوار است. بهره‌گیری از این آموزه‌ها به معنای ارائه یک الگو جهت اثر گذاری بر قواعد حقوق بین‌الملل و توسعه الگویی برای صلح است که بتوان اصول اجرایی آن را در گفت‌وگوی بین‌فرهنگی و در چارچوب حقوق و تعهدات بین‌المللی نیز مورد بحث قرار داد.



تصویر ۴. رویکرد قرآنی به آینده جنگ و صلح و راه حل منازعات و مخاطرات

۱. فرهنگ حکمت ورزی: آیه ۱۲۵ سوره نحل بر دعوت به راه پروردگار با حکمت، اندرز نیکو و گفت‌وگوی شایسته تأکید دارد و از این منظر، پشتوانه‌ای هنجاری برای تقدم استدلال، ارتباط مسئولانه و پرهیز از تشدید خصومت فراهم می‌کند.

۲. عدالت گرایی و اصلاح‌ورزی: آیه ۹ سوره حجرات نیز در مواجهه با نزاع میان گروه‌های مؤمن، ابتدا بر اصلاح و سپس بر برقراری عدالت تأکید می‌گذارد. دلالت راهبردی این آیه برای الگوی حاضر آن است که میانجیگری باید امکان بررسی ادعاها، تشخیص مسئولیت‌ها و اصلاح روابط را با رعایت عدالت فراهم کند.

۳. منع تجاوز به حقوق فردی و سرزمینی: آیات ۱۹۰ سوره بقره و ۵۶ سوره اعراف نیز به‌ترتیب بر مقابله در چارچوب مقرر و منع تجاوز، و پرهیز از فساد در زمین تأکید دارند.

۴. پرهیز از تحقیر هویتی: آیه ۱۳ سوره حجرات، تنوع اقوام و ملت‌ها را در پیوند با شناخت متقابل مطرح می‌کند؛ اصلی که می‌تواند مبنایی برای مخالفت با تحقیر هویتی و نفی گفت‌وگو میان جوامع قرار گیرد.

۵. وفای به عهد و اعتمادآفرینی: آیه ۱ سوره مائده بر وفای به تعهدات تأکید می‌کند.

۶. آیه ۹۰ سوره نحل عدالت و احسان را در شمار اصول بنیادین رفتار انسانی قرار می‌دهد.

۷. پرهیز از کشتن و کشتار جمعی انسان ها: آیه ۱۵۱ سوره انعام نیز کشتن ناحق انسان را منع می‌کند و آیه ۶۱ سوره انفال، در صورت گرایش طرف مقابل به صلح، بر پذیرش آن و توکل بر خداوند دلالت دارد.

این آموزه‌ها در مجموع، مبانی هنجاری مناسبی برای تأکید بر عدالت، تعهدپذیری، صیانت از حیات و فراهم‌کردن امکان صلح به شمار می‌روند. پیوند این مبانی با اصول منشور ملل متحد، امکان صورت‌بندی الگویی را فراهم می‌کند که در آن گفت‌وگو و میانجیگری با رعایت حاکمیت برابر دولت‌ها، منع تهدید یا استفاده غیرقانونی از زور، تعهد به حل مسالمت‌آمیز اختلافات و پاسخ‌گویی نسبت به نقض قواعد بین‌المللی همراه می‌شود. در این چارچوب، صلح عادلانه نه مترادف بی‌طرفی در برابر هر نوع رفتار و نه به معنای چشم‌پوشی از مسئولیت ناقضان حقوق نیست؛ بلکه مستلزم ارزیابی منصفانه شواهد، اعمال معیارهای یکسان بر رفتارهای قابل‌مقایسه و فراهم‌کردن فرصت واقعی برای رسیدگی و حل اختلاف است. بنابراین، ارزش‌های قرآنی در این الگو جهت‌گیری هنجاری را تعیین می‌کنند، حقوق بین‌الملل حدود و تعهدات حقوقی را مشخص می‌سازد و سازوکارهای فنی باید به تبدیل این اصول به فرایندهای شفاف و قابل ارزیابی کمک کنند.

نوآوری اصلی الگوی پیشنهادی، پیوند بین مبانی هنجاری صلح عادلانه، سازوکارهای احراز رفتارهای مخاطره‌آمیز و ظرفیت‌های محاسباتی مدل‌های زبانی بزرگ است. در این معماری، هوش مصنوعی زیرساختی کمکی برای گردآوری و تحلیل شواهد، استانداردسازی ارزیابی‌ها، شناسایی نشانه‌های تشدید بحران و تسهیل رسیدگی به موقع به مسائل خطرزا محسوب می‌شود. معماری عملیاتی این الگو از پنج مرحله پیوسته تشکیل می‌شود که هر مرحله ورودی، خروجی و معیارهای ارزیابی مشخصی دارد.

۱. در مرحله نخست، سامانه اطلاعات عمومی و قانونیِ مرتبط با منازعه را از منابع متنوع از جمله اسناد رسمی دولت‌ها، بیانیه‌های دیپلماتیک، قطعنامه‌ها، گزارش‌های نهادهای بین‌المللی، داده‌های تأییدشده درباره رویدادها و گزارش‌های معتبر رسانه‌ای را گردآوری می‌کند. در صورت استفاده از داده‌های شبکه‌های اجتماعی، منشأ، زمان انتشار، احتمال دستکاری و محدودیت‌های نمایندگی آماری آنها نیز باید ثبت شود. هدف این مرحله، ایجاد مجموعه‌ای مستند و قابل ردیابی است که می توان در منطق فناوری بلاکچین، زنجیره اعتبار حقوقی و ارزش را تثبیت کند.

۲. در مرحله دوم، مدل زبانی بزرگ (LLM) اطلاعات گردآوری‌شده را به ادعاها، رویدادها، بازیگران، زمان‌ها، مکان‌ها و تعهدات حقوقی مرتبط تفکیک می‌کند. هر ادعا باید به سند یا بخش مشخصی از منبع اولیه پیوند داده شود و میان واقعیت مستند، ادعای یک طرف، تفسیر کارشناسی و فرضیه تحلیلی تمایز برقرار شود. برای نمونه، اعلام یک دولت مبنی بر وقوع حمله، تا زمانی که شواهد مستقل و متناسب با موضوع آن را تأیید نکرده‌اند، باید به‌عنوان ادعای آن دولت ثبت شود، نه واقعیتی قطعی. همین قاعده درباره اتهام نقض حقوق بین‌الملل، تهدید نظامی، عملیات نفوذ یا دست‌کاری اطلاعاتی نیز اعمال می‌شود. خروجی این مرحله، پرونده‌ای ساختاریافته از ادعاها و شواهد است که امکان بررسی مستقل و بازبینی مسیر استنتاج را فراهم می‌کند.

۳. در مرحله سوم، ادعاها بر اساس مجموعه‌ای از معیارهای از پیش تعریف‌شده ارزیابی می‌شوند. این معیارها باید شامل اعتبار و استقلال منبع، کیفیت شواهد، میزان تأیید متقابل، وضوح زمانی و مکانی، ارتباط رفتار مورد بررسی با قواعد حقوقی مربوط و میزان اطمینان به نتیجه باشند. استانداردسازی در این مرحله به معنای یکسان‌کردن معیارهای ارزیابی است. برای مثال، ارزیابی تهدید به استفاده از زور، حمله سایبری به زیرساخت حیاتی، نقض تعهدات قراردادی و انتشار اطلاعات گمراه‌کننده نمی‌تواند بر یک آزمون حقوقی واحد استوار باشد. هر دسته از رفتارها باید با توجه به قواعد قابل‌اعمال، شواهد لازم و حدود صلاحیت نهاد رسیدگی‌کننده ارزیابی شود.

۴. در مرحله چهارم، سامانه سطح فوریت هر پرونده را بر اساس شاخص‌هایی مانند شدت پیامدهای احتمالی، احتمال وقوع یا تداوم رویداد، سرعت تشدید، گستره جمعیت در معرض خطر و میزان عدم قطعیت شواهد برآورد می‌کند. این ارزیابی باید میان احتمال وقوع یک رویداد و شدت پیامد آن تمایز بگذارد و برای مواردی که داده‌ها ناکافی یا متعارض‌اند، سطح عدم اطمینان را به‌صراحت گزارش کند. مواردی که احتمال آسیب فوری به غیرنظامیان، اختلال در خدمات حیاتی یا تشدید سریع درگیری وجود دارد، باید برای بررسی انسانی در اولویت قرار گیرند. ارجاع فوری در این مرحله به معنای انتقال پرونده مستند به مرجع صلاحیت‌دار برای ارزیابی و اقدام متناسب است.

۵. در مرحله پنجم، سامانه گزینه‌های احتمالی مدیریت بحران را تدوین و پیامدهای مورد انتظار آنها را مقایسه می‌کند. این گزینه‌ها می‌توانند شامل درخواست توضیح رسمی، ایجاد کانال ارتباط اضطراری، راستی‌آزمایی مشترک یک رویداد، پیشنهاد میانجیگری، مذاکره درباره اقدامات اعتمادساز، حفاظت از زیرساخت‌های غیرنظامی یا ارجاع موضوع به نهاد ذی‌صلاح باشند. شبیه‌سازی سناریوها باید بر فرض‌های آشکار، داده‌های قابل ارزیابی و بیان محدودیت‌ها استوار باشد زیرا خروجی مدل، پیش‌بینی قطعی رفتار دولت‌ها یا نتیجه تضمین‌شده یک مذاکره نیست. تصمیم نهایی درباره اقدام دیپلماتیک، حقوقی یا امنیتی باید بر عهده اشخاص و نهادهای دارای صلاحیت باقی بماند.

نتیجه‌گیری: راهبردهای عملیاتی‌سازی الگوی صلح عادلانه نظام‌مند

تحول پارادایمی حاصل از دوفضایی‌شدن جهان، ماهیت منازعات را به شکلی اساسی دستخوش تغییر ساخته است. پیوند نظام‌مند فضای فیزیکی و فضای مجازی، تحت پیشران فناوری‌های نوظهوری همچون هوش مصنوعی مبتنی بر یادگیری عمیق و پردازش کوانتومی، ابعاد جدیدی از قدرت و امنیت را پدید آورده است. این فناوری‌ها دارای ماهیتی دوگانه هستند. از یک سو، نظام سلطه با سوءاستفاده از الگوریتم‌های هوشمند محاسباتی، چرخه‌های زنجیره‌ای هدف‌گیری را کوتاه‌تر کرده و دامنه جنگ را از مرزهای نظامی به زیرساخت‌های حیاتی، امنیت غذایی، سلامت و زیست‌بوم غیرنظامیان گسترش داده است. خسارت‌های انسانی و اقتصادی سنگین وارده بر جمهوری اسلامی ایران در جنگ‌های اخیر، گواهی تجربی بر مخاطرات تسلیحاتی‌سازی فضای مجازی و الگوریتمی است. از سوی دیگر، همین قدرت محاسباتی بالا اگر در چارچوب حکمرانی

اخلاقی و مسئولانه هدایت شود، فرصت بی‌سابقه‌ای برای پیشگیری زودهنگام از بحران‌ها، دیپلماسی داده‌پشتیبان و استقرار صلح عادلانه فراهم می‌سازد.

برای گذار از وضعیت مواجهه با مخاطرات تمدنی به سوی زیست‌جهانی امن و پایدار، این مقاله مدلی جامع و هفت‌مرحله‌ای بر پایه تلفیق مبانی هنجاری و آموزه‌های قرآنی (مانند دعوت به حکمت، عدالت، وفای به عهد و حرمت انسان) با استانداردهای حقوق بین‌الملل و مدل‌های زبانی پیشرفته ارائه داده است. الگوی راهبردی حل منازعه در جهان دوفضایی‌شده بر هفت محور عملیاتی یعنی ۱) ایجاد نظام مشترک احراز و استانداردسازی رفتارهای مخاطره‌آمیز؛ ۲) استقرار سازوکار هشدار زودهنگام و رسیدگی سریع؛ ۳) تضمین بی‌طرفی رویه‌ای و پاسخ‌گویی در ارزیابی‌ها؛ ۴) تثبیت نظارت قاطع انسانی و تعیین حدود حقوقی کاربرد هوش مصنوعی؛ ۵) نهادینه‌سازی دیپلماسی داده‌پشتیبان و میانجیگری چندجانبه؛ ۶) توسعه حکمرانی عادلانه فناوری و کاهش نابرابری‌های ساختاری؛ و ۷) پیوندزدن صلح پایدار با عدالت انسانی و زیستی استوار است که در مدل ذیل منعکس شده است.



تصویر ۵: الگوی راهبردی حل منازعات در جهان دوفضایی با بهره‌گیری از ظرفیت های فناوری های جدید

بر این اساس، هفت راهبرد زیر برای عملیاتی‌سازی الگوی صلح عادلانه نظام‌مند پیشنهاد می‌شود. برای آنکه راهبردهای پیشنهادی از سطح اصول کلی فراتر روند، هرکدام باید به برنامه اجرایی قابل ارزیابی تبدیل شوند. این برنامه باید برای هر راهبرد، مسئله هدف، نهاد مسئول، شرکای اجرایی، منابع مورد نیاز، زمان‌بندی، خروجی قابل تحویل، پیامد مورد انتظار و شاخص‌های سنجش را مشخص کند.

راهبرد ۱: ایجاد نظام مشترک احراز و استانداردسازی رفتارهای مخاطره‌آمیز

هدف این راهبرد، تدوین چارچوبی شفاف برای طبقه‌بندی ادعاها، ارزیابی شواهد و تشخیص سطح اطمینان به نتایج است. برای تحقق آن، باید واژگان عملیاتی مشترک، معیارهای اعتبارسنجی منابع، قواعد ثبت منشأ داده‌ها و رویه‌های مستندسازی استنتاج‌ها تدوین شوند. معیارهای ارزیابی باید متناسب با نوع رفتار و قواعد حقوقی مربوط باشند و امکان اعمال یکسان آنها بر بازیگران مختلف را فراهم کنند. خروجی مورد انتظار، کاهش ابهام مفهومی، افزایش قابلیت مقایسه پرونده‌ها و محدودشدن ارزیابی‌های مبتنی بر برداشت‌های اثبات‌نشده است. سنجش پیشرفت این راهبرد باید بر میزان قابلیت ردیابی شواهد، توافق ارزیابان مستقل، نرخ اصلاح خطاها و تفاوت نتایج سامانه در بررسی پرونده‌های مشابه متمرکز باشد.

راهبرد ۲: استقرار سازوکار هشدار زودهنگام و رسیدگی سریع به مخاطرات، نزاع‌ها و بحران‌ها

این راهبرد با هدف کاهش فاصله زمانی بین ظهور نشانه‌های خطر و بررسی آنها توسط نهادهای مسئول طراحی می‌شود. تحقق آن مستلزم تعریف آستانه‌های روشن برای ارجاع پرونده، تعیین مسئولیت نهادهای دریافت‌کننده هشدار، ایجاد کانال‌های ارتباط اضطراری و تدوین رویه‌های مشخص برای تأیید یا رد هشدارهای سامانه است. در این سازوکار، مدل زبانی بزرگ می‌تواند تغییرات مهم در لحن بیانیه‌ها، افزایش تهدیدهای صریح، انتشار ادعاهای متعارض یا هم‌زمانی چند نشانه بحران را شناسایی کند؛ اما تشخیص فوریت باید با توجه به زمینه، کیفیت داده‌ها و احتمال هشدار کاذب صورت گیرد. معیارهای ارزیابی شامل زمان بین شناسایی نشانه و بررسی انسانی، سهم هشدارهای تأییدشده، نرخ هشدارهای کاذب و میزان رعایت مهلت‌های رسیدگی است. هدف از این راهبرد، تسریع بررسی و فراهم‌کردن فرصت مداخله دیپلماتیک است.

راهبرد ۳: تضمین بی‌طرفی رویه‌ای و پاسخ‌گویی در ارزیابی منازعات

هدف این راهبرد، جلوگیری از اعمال معیارهای دوگانه، کاهش سوگیری‌های داده‌ای و

فراهم‌کردن امکان اعتراض و بازبینی نتایج است. برای این منظور، باید معیارهای ارزیابی پیش از بررسی پرونده‌ها تعریف شوند، محدودیت‌های داده‌ای ثبت شوند و امکان ارزیابی مستقل نتایج فراهم باشد. در مواردی که شواهد متعارض‌اند یا دسترسی به اطلاعات کافی وجود ندارد، سامانه باید این محدودیت را آشکار کند و از ارائه نتیجه قطعی خودداری ورزد. هر طرف ذی‌نفع باید بتواند در چارچوب قواعد مشخص، نسبت به خطاهای مستند، انتساب نادرست ادعاها یا تفسیر ناموجه شواهد اعتراض کند. شاخص‌های ارزیابی این راهبرد می‌تواند شامل میزان سازگاری نتایج در پرونده‌های مشابه، نرخ اصلاح انتساب‌های نادرست، کیفیت مستندسازی و میزان پاسخ‌گویی به اعتراض‌های معتبر باشند.

راهبرد ۴: تثبیت نظارت انسانی و حدود حقوقی کاربرد هوش مصنوعی

این راهبرد با هدف جلوگیری از تبدیل خروجی‌های احتمالی سامانه به تصمیم‌های الزام‌آور و غیرقابل اعتراض دنبال می‌شود. طراحی آن باید حدود اختیار مدل، مسئولیت کاربران حرفه‌ای، الزامات ثبت تصمیم‌ها، سازوکار توقف سامانه در شرایط خطا و رویه‌های رسیدگی به آسیب‌های احتمالی را مشخص کند. مدل زبانی بزرگ نباید به‌تنهایی مسئولیت حقوقی بازیگران را تعیین کند، مجازات پیشنهادشده را به اجرا بگذارد یا تصمیم‌های مربوط به کاربرد نیروی مرگبار را اتخاذ کند. حفاظت از داده‌های شخصی، محدودیت دسترسی، امنیت زیرساخت و امکان ممیزی مستقل نیز باید در تمام چرخه عمر سامانه رعایت شود. شاخص‌های ارزیابی این راهبرد شامل قابلیت ممیزی، ثبت کامل مداخلات انسانی، رعایت الزامات حفاظت از داده‌ها و میزان انطباق عملکرد سامانه با قواعد مصوب است.

راهبرد ۵: نهادینه‌سازی دیپلماسی داده‌پشتیبان و میانجیگری چندجانبه

هدف این راهبرد، تبدیل اطلاعات مستند به فرصت‌های عملی برای کاهش تنش و حل اختلاف است. سامانه باید بتواند پرونده‌های مستند، جدول زمانی رویدادها، نقاط توافق و اختلاف در روایت‌ها و گزینه‌های محتمل برای اقدامات اعتمادساز را در اختیار میانجیگران و نهادهای صلاحیت‌دار قرار دهد. این فرایند باید با رضایت و ترتیبات مورد توافق طرف‌های ذی‌ربط، رعایت محرمانگی لازم و توجه به صلاحیت حقوقی نهادهای مربوط اجرا شود. قابلیت‌های زبانی سامانه می‌توانند به ترجمه اسناد، شناسایی تفاوت‌های اصطلاحی و تسهیل ارتباط میان طرف‌ها کمک کنند. ارزیابی این راهبرد باید بر میزان استفاده از پرونده‌های مستند در مذاکرات، سرعت رفع اختلاف‌های اطلاعاتی و استمرار کانال‌های ارتباطی در دوره‌های تنش متمرکز باشد.

راهبرد ۶: توسعه حکمرانی عادلانه فناوری و کاهش نابرابری‌های ساختاری

هدف این راهبرد، جلوگیری از آن است که تمرکز قدرت محاسباتی، انحصار داده‌ها و وابستگی به زیرساخت‌های محدود فناوری به عوامل تازه‌ای برای تشدید منازعه تبدیل شوند. اجرای آن مستلزم گسترش دسترسی منصفانه به ظرفیت‌های فنی، افزایش مشارکت کشورهای درحال‌توسعه در تدوین قواعد، تقویت امنیت زیرساخت‌های دیجیتال و ایجاد سازوکارهای همکاری برای حفاظت از خدمات حیاتی است. توسعه هوش مصنوعی و فناوری‌های محاسباتی باید با ملاحظات حقوق بشری، پایداری محیط زیست و مسئولیت‌پذیری نهادی همراه شود. شاخص‌های ارزیابی شامل میزان مشارکت کشورهای مختلف در فرایندهای تدوین استاندارد، دسترسی به زیرساخت‌های مورد نیاز، اجرای ارزیابی‌های مستقل مخاطرات و میزان پیشرفت همکاری‌های فناورانه برای مقاصد صلح‌آمیز است.

راهبرد ۷: پیوندزدن صلح پایدار با عدالت انسانی و زیستی

هدف این راهبرد، گسترش دامنه حل منازعه از مهار فوری خشونت به کاهش عوامل آسیب‌پذیری و تقویت ظرفیت جوامع برای مقابله با بحران‌هاست. تحقق آن مستلزم توجه به امنیت غذایی، دسترسی به خدمات ضروری، مدیریت پایدار منابع طبیعی، حفاظت از جمعیت غیرنظامی و بازسازی ظرفیت‌های نهادی در جوامع آسیب‌دیده از منازعه است. در این رویکرد، مسائل اقلیمی، کمبود منابع یا نابرابری اقتصادی باید در تعامل با زمینه‌های سیاسی، نهادی و اجتماعی هر بحران بررسی شود. شاخص‌های ارزیابی می‌توانند شامل بهبود دسترسی جمعیت آسیب‌دیده به خدمات ضروری، کاهش اختلال در زیرساخت‌های حیاتی، پیشرفت بازسازی و استمرار سازوکارهای محلی حل اختلاف باشد.

موفقیت الگوی صلح عادلانه نظام‌مند را نمی‌توان صرفاً با تعداد هشدارهای صادرشده یا سرعت پردازش اسناد سنجید. معیار نهایی، میزان کمک این سازوکار به تصمیم‌گیری دقیق‌تر، کاهش خطاهای قابل پیشگیری، تسهیل ارتباط میان طرف‌های منازعه و تقویت امکان حل مسالمت‌آمیز اختلافات است. نسبت‌دادن کاهش جنگ یا جلوگیری از یک بحران به سامانه نیز مستلزم ارزیابی مستقل و شواهدی است که نقش آن را از سایر عوامل سیاسی و نهادی تفکیک کند. بنابراین، این الگو در وضعیت کنونی یک چارچوب نظری و عملیاتی پیشنهادی است که اثربخشی آن باید از طریق آزمون، ارزیابی مستقل و اجرای مرحله‌ای احراز شود. مهمترین امر در حل منازعات و خصوصا فضای جنگ و کشتار انسان‌ها، تغییر در نگرش و جهان بینی در اندیشه سیاسی کشورها و رهبران بزرگ جهان و شکل‌گیری معیارهای جدید برای نخبگی و روشنفکری در جهان معاصر است.

منابع

بنیاد شهید و امور ایثارگران. (۱۴۰۴). گزارش‌های مربوط به آمار جان‌باختگان و مجروحان جنگ ۱۲روزه. بازتاب یافته در سایت الف. https://www.alef.ir/news/۴۰۴۰۴۲۳۰۸۷.html.

عاملی، س. ر. (۱۳۸۲). دوجهانی‌شدن‌ها و آینده جهان. کتاب ماه علوم اجتماعی، (۶۹–۷۰)، ۱۵–۲۸.

عاملی، س. ر. (۱۳۹۰). مطالعات جهانی‌شدن: دوفضایی‌شدن‌ها و دوجهانی‌شدن‌ها. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

عاملی، س. ر. (۱۳۹۱). مقدمه‌ای در باب دوفضایی‌شدن مفاهیم و محتوا: مسائل کلیدی محتوای مجازی. در س. ر. عاملی (ویراستار)، محتوای ملی در فضای مجازی. سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

عاملی، س. ر. (۱۳۹۳). روابط عمومی دوفضایی. سیمای شرق.

عاملی، س. ر. (۱۳۹۴). دوفضایی‌شدن نظام حکمرانی و دولت همراه. فصلنامه رسانه، ۲۶(۳)، ۸۳–۱۲۰.

وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی. (۱۴۰۴الف، ۳ تیر). اعلام آمار جان‌باختگان و مجروحان حملات در جنگ ۱۲روزه [گزارش اظهارات وزیر بهداشت در نشست ستاد بحران]. خبرگزاری تسنیم. https://www.tasnimnews.ir/fa/news/۳۳۴۱۶۲۷/۰۳/۰۴/۱۴۰۴

وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی. (۱۴۰۴ب، ۲۰ اسفند). آمار مجروحان و مراکز بهداشتی و درمانی آسیب‌دیده در حملات تا پایان روز یازدهم. خبرگزاری تسنیم. https://tasnimnews.ir/fa/news/۳۵۳۸۲۸۵/۲۰/۱۲/۱۴۰۴

وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی. (۱۴۰۴پ، ۲۶ اسفند). گزارش آمار مجروحان، مراکز بهداشتی و درمانی و پایگاه‌های اورژانس آسیب‌دیده. خبرگزاری تسنیم. https://www.tasnimnews.ir/fa/news/۳۵۴۳۱۲۱/۲۶/۱۲/۱۴۰۴

Food and Agriculture Organization of the United Nations, International Fund for Agricultural Development, United Nations Children's Fund, World Food Programme, & World Health Organization. (2026). The state of food security and nutrition in the world 2026. FAO. https://www.fao.org/publications/sofi/

International Labour Organization. (2024). World social protection report 2024–26: Universal social protection for climate action and a just transition. International Labour Office. https://www.ilo.org/publications/flagship-reports/world-social-protection-report-2024-26-universal-social-protection-climate

United Nations Children's Fund. (2026). Levels and trends in child mortality 2025. United Nations Inter-agency Group for Child Mortality Estimation. https://data.unicef.org/resources/levels-and-trends-in-child-mortality-2025/

United Nations High Commissioner for Refugees. (2026). Global trends 2025. https://www.unhcr.org/global-trends

United Nations Human Settlements Programme. (2025, September 19). Putting housing at the centre of sustainable development. https://unhabitat.org/news/19-sep-2025/putting-housing-at-the-centre-of-sustainable-development

World Health Organization. (n.d.). Child growth. Retrieved October 16, 2026, from https://www.who.int/health-topics/child-growth

World Health Organization, & World Bank. (2025). Tracking universal health coverage: 2025 global monitoring report. World Health Organization. https://www.who.int/teams/health-financing-and-economics/global-monitoring-report/2025

ترجیحات اخلاقی و جنگ



مرتضی بحرانی
عضو هیئت علمی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
bahrani@iscs.ac.ir

۱. آگاهی مدرن و طیف ترجیحات اخلاقی

با دو معیار اصل بقا و اصل پیشرفت می‌توان طیف ترجیحات اخلاقی (در معنای هنجاری آن که شامل بایدها و نبایدها می‌شود) را این‌گونه به تصویر کشید: بدترین ترجیح، که عموماً از سوی اصل بقا برانگیخته می‌شود مرگ است. ترجیح، به سطح بدتر تنزل می‌یابد وقتی که مقولهٔ بقای زندگی از مسیر سختی‌ها و مخاطرات دنبال شود. ترجیح بد در شرایطی رخ می‌دهد که بقای زندگی با مقولهٔ بهبودی همراه می‌شود که از مسیر هزینه‌های زیاد محقق می‌شود. این سه ترجیح سرآمد حیات قدیم انسان است. بهبودی که تمدن بشری قدمایی را شکل داده است عموماً از مجرای هزینه‌های زیاد. و لاجرم با انواع ترجیح‌های بدی که به بدترین وضعیت متصل می‌شده است. شکل می‌گرفت. ترجیح به سطح خوب می‌رسد وقتی که در شرایط تضمین بقای زندگی، بهبود آن با هزینه‌های اندک پیش می‌رود. این، سرآغاز گسست مدرن از اخلاقیات قدیم بود که صرفاً از مجرای اصول و فنون پیشرفت ممکن شد. در دوران اخیر، مجموع انسان‌های روی زمین ترجیح خوب‌تر را نیز تجربه کرده‌اند: وقتی که در شرایط تضمین بقای زندگی، بهبود زندگی بدون هزینه، و حتی سودآور نیز می‌شود. اما چیزی به نام خوب‌ترین ترجیح، توهمی است که اگر با وضعیت خوب و خوب‌تر هم‌افق باشد بی‌خطر است و اگر افقِ وضعیت‌های بد و بدتر باشد مخاطره‌اش تبدیل شدن به بدترین وضعیت (یعنی به مرگ) است. شاخص اخلاقیات دوران سنت دوران ترجیح بد بر بدتر، و سرانجام ترجیح بدترین

(در مقام خوب‌ترین) بوده است. شرایط مدرن جهان را می‌توان با آن دو معیار، بدین صورت به تصویر کشید: شرط سلبی زندگی مهار بیشترین حد شرارت‌های انفعالی (همانند ترس، جهل و تقدیرگرایی) و سپس فعلی (همانند درد، خشونت و تبعیض) است. شرط ایجابی زندگی، تولید بیشترین زمینه‌های رفاهی و فراغتی است.

۲. اختلال اخلاقیت

مقولهٔ پیشرفت (که تحقق‌ش هزینه‌ای برای اصل بقا ندارد، بلکه آن را به نحو مکفی تضمین هم می‌کند) صرفاً یک مقولهٔ مربوط به آگاهی مدرن است. آگاهی مدرن معیاری است که می‌توان بر اساس آن غلبهٔ ناخودآگاه و پیشاآگاه در تفکر دوران سنت را تشخیص داد. آنچه اخلاقیات سنتیِ ترجیح بدترین (مرگ) بر بد و بدتر را تداوم می‌دهد اختلالات امیالی و ادیانی فرد و جوامعی است که همچنان بارکش دوران سنت هستند. اختلال نام دیگر بحرانی است که در فضای شکاف میان عینیت و ذهنیت، یا همپوشانی کامل میان آن دو رخ می‌دهد: وضعیت عینیت تاب ذهنیت کامل را ندارد. بحرانْ ارزش‌گذاری اخلاقی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند: ما دربارهٔ بحران می‌اندیشیم تا بحران را بکاهیم. خلاف این نحوه اندیشیدن مصداق نااخلاقیت است. صاحبان حرفه‌های اختلال با حمل کوله‌بار بحران در باب بحران می‌اندیشند. در شرایط عمومیت بحران، و با پذیرش تمایز میان ترجیحات اخلاقی، حتی اگر نتوانیم در باب امر خوب و خوب‌تر اندیشه کنیم، می‌توانیم به ترجیح بد بر بدتر اندیشه کنیم. تنها آن کسی می‌تواند خود را از اندیشیدن اخلاقی محروم کند که در برابر وضعیت بدتر هیچ بدیلی جز بدترین وضعیت، یعنی تن دادن به مرگ را پیش روی خود نبیند. او خودش موضوع اندیشه است: اندیشه‌ای که کارکردش درمان میل و اصلاح دین اوست. بنابراین اندیشهٔ آگاهانه به نابهنجاری جنگ و پیامدهای آن، حقانیت‌ش در پرهیز از شرایطی است که مسبب نابهنجاری شده است. آن شرایط همان عادت‌واره‌های رفتاری‌ای است که در وضعیت دوگانهٔ ترجیح بد بر بدتر، و ترجیح بدتر بر بدترین (یعنی فناکرداری) انسان سرمی‌زند. مرگ دَین ما به طبیعت است. فداکاری، یعنی ادای دین جان به جامعه و دیگران (چه رسد به مقولات غیرطبیعی یا به اصطلاح متافیزیکی) انحراف از قاعدهٔ زندگی است؛ انحرافی که میل‌شناسی و دین‌شناسی پاتولوژیک در آن همدست می‌شوند.

۳. اولویت تأثیر میل بر دین در ایجاد اختلال

بی‌اندازگی میل‌خواهی ناآگاهانه (که ریشه در دیروزِ طبیعی بشریت دارد) بیشتر از وسوسهٔ پیشاآگاهانهٔ میل در بیکران آینده، رانهٔ ترجیح «بدترین» (و مسبب تداوم جنگ‌خواهی) بوده است. حرص به جنگ را تحت هیچ شرایطی نباید در آمیزاد دست‌کم گرفت. مصائب کنونی ما، در درجهٔ نخست همچنان وابستهٔ انگیزه‌های خودخواهانهٔ ماست. حتی اگر اکنون (چونان گذشته) بی‌خردیِ بشریت او را به جنگ‌هایی سوق داده باشد که گویی به نام دین برپاشده‌اند. نابخردی کسانی که مدافع اخلاقیات خودخواهانه هستند، به نسبت نابخردی دینداران بسیار بیشتر مستعد برافروختن شعلهٔ جنگ است. با نظر به تمایز سه نحوه از اندیشدیدن، جنگ نیز می‌تواند موضوع سه نحوه از اندیشیدن قرار گیرد: نخست، اندیشهٔ ناخودآگاه که آن را تقریباً هیچ چاره‌ای نیست: مرگ دین انسان به طبیعتی است که از آن استقلال ندارد. انسان تا زمانی که طبیعی است مرگ پشت سر او قرار دارد. دوم، اندیشهٔ پیشاآگاه نسبت به مرگ که آن را چاره است. یک شیوهٔ مهار نابهنجاریِ ایده‌ها و گزاره‌هایی که نماد تاریخی پیشاآگاهی دینی انسان هستند اندیشهٔ آگاهانه نسبت به جنگ و پیامد حتمی آن، یعنی تخریب و مرگ است. حقانیت اندیشهٔ آگاهانه نسبت به مرگ در ایجاد فاصلهٔ کرانمند نسبت به آن پدیده است. تا هنگامی که پیشفرض‌ها و پیش‌زمینه‌های ناخودآگاه و پیشاآگاه مهار اندیشیدن در باب مرگ را به دست دارند، مهار جنگ از دست انسان خارج است. با نظر به مقولهٔ بحران، وقتی جنگ موضوع آگاهی‌ای می‌شود که دارندهٔ آگاهی شرایط کافی و لازم برای مهار جنگ و در نتیجه کنش زندگی را ندارد، یعنی با دیگرانی زندگی می‌کند که آنها مرگ را موضوع ناآگاهی و پیشاآگاهی خود قرار داده‌اند او نیز بحران‌زده می‌شود. با اذعان به این بحران‌زدگی است که می‌توان به خود جرات داد تا در باب جنگ اندیشه و اظهار نظر کرد. در شرایط مدرن، پایان جنگ طرحی است که زندگان برای زندگی کردن می‌ریزند و محققش می‌کنند. تنها آنها که نمی‌خواهد جنگ‌ها مهار شوند، پایان جنگ را در پایان زندگی، و با مرگ، ممکن می‌دانند. بومی‌اندیشان حتی بعد از مرگشان هم قائل به پایان یافتن جنگ نیستند؛ که اگر می‌بودند جنگ را خانگی و وطنی نمی‌کردند.

مخاطرهٔ مرگ که در بادی امر امید به بقای زندگی را به مرحلهٔ حساسیت آگاهانه می‌رساند. که طی آن عموم انسان‌ها می‌کوشند خود را از شرایط قربانی‌شدن دور نگه دارند. تحقق میلِ ممکن و دردسترس را به شیوهٔ ناخودآگاه پس می‌زنند. کارکرد پنهان جنگ ایجاد اختلال در مناسبات خانوادگی و رابطه‌ای است. افشاگری‌های معطوف به سویه‌های نابهنجار رابطه (در انواع اشکال گله کردن و حتی رسانه‌ای کردن) این‌جا یک هشدار است. آنچه اینجا عمل

می‌کند پیشاـاخلاقیت طبیعت‌ی است که عموماً با نااخلاقیت مندرج در متافیزیکِ رابطه هم‌پیوند می‌شود. در شرایط ناتوانی از برقراری رابطه، آنچه می‌تواند به‌نحو موقت درمانگر باشد نخست یادگیری فنون بی‌تفاوتی آگاهانه نسبت به مشاهداتی است که چشم را از دیدن متعارف همدیگر بازمی‌دارد؛ آن بی‌تفاوتی را باید لحظه به لحظه تقویت کرد. گاهی سراسربینی مانع دیدن درست واقعیت می‌شود. شیوهٔ دوم مواجهه با این معضل، حفظ فاصلهٔ متناسب با کسی یا کسانی است که اکنون ابژهٔ تنفر واقع شده‌اند. حفظ فاصله، بدون تجزیهٔ ابژه پیش نمی‌رود. صرفاً با مکانیسم تجزیه، و دیدن سویه‌های مثبت اخلاقیت دیگران است که می‌توان دورخواهیِ استعاری مخاطبان و نزدیکان خود را (که نام دیگرش مرگ‌خواهی برای آنان است) در خود مهار کنیم. یک شرط امکان رعایت فاصلهٔ متناسب این است که علاوه بر دیدن دیگران، اجازه دهیم دیگران هم ما را (درست) ببینند. نیاز مقوله‌ای است که هم برآورده‌شدنی است هم (تقریباً) سنجش‌پذیر. حتی انسان گرسنه‌ای که نیازش به غذا برطرف شده و سیر شده است نیز همچنان میل به غذا دارد. این میل صرفاً در سویهٔ بهبودبخشی به زندگی (و نه در قلمرو بقا) می‌تواند مشروعیتی به خود بگیرد. اگر در شرایط جنگیْ مشروعیت زیستن در این است که خود را به نیازهایمان محدود کنیم، در شرایط بعد جنگ میل دوباره به صحنهٔ زندگی می‌آید. در این نقش‌بازی برای این که بحران شکاف و تطابق میان ذهنیت و عینیت سربرنکند، تعادلی میان نیاز و میل اجتناب‌ناپذیر می‌شود. این تعادل نیاز به ترک‌عادتی دارد که به‌ویژه در میان ما از انگیزه‌های جنگ‌افروزی بوده است.

از جهت روانی، همانند لحظه‌های لرزش زلزله و غرش رعد و سیلاب، در جنگ نیز انتظاری لحظه‌ای شکل می‌گیرد که گویی بعد از آن یا ما نیستیم یا جهانی که پیش از آن داشته‌ایم. این‌جا نیز لحظهٔ تصمیم اخلاقی است: آنکه می‌خواهد با نبودن خودش جهان هم نباشد تابوت غیراخلاقیتی را با خود حمل می کند که متفاوت از کسی است که می‌خواهد جهان با بودن خودش جای بهتری باشد. با چنان درکی است که می‌توان در زمان جنگ ملال‌های خود را مهار کرد و با دو نگرش، به سمت نااخلاقیت مضاعف پیش نرفت: نخست با اذعان به زندگی حداقلی‌ای که از مجرای نیروهای جهان مدرن به میان ما نیز سرایت کرده است؛ و دوم با رضایت به همان زندگی؛ زندگی‌ای که نه تنها یک بار بیشتر از آنِ ما نیست، بلکه هرگز بیکران هم نخواهد بود.

به‌میزانی که در سراسر تاریخ بشر مقولهٔ لذت توانسته امری فی‌نفسه مطلوب باشد، ثروت و قدرت هرگز فی‌نفسه مشروعیت ندارند. به میزانی که این دو خود هدف واقع شوند نیازمند

ترکیب توهمی لذت به خود هستند. برد زندگی در زمان جنگ با کسی است که خود را از ترکیبات نابهنجار لذتِ ثروت و لذتِ قدرت رهانیده است و به خود لذت مایل شده است. آن ترکیبات قماری، اصل لذت را از امروز به فردایی منتقل می‌کنند که ممکن است هرگز نیاید. برای انسان مدرنی که در شرایط پیشامدرن جنگ گرفتار شده است، دوران جنگ هم فرصت زندگی، و نه قمار، است.

۴. تقابل آگاهی مدرن با گنوسیسم

به‌رغم همهٔ دقت‌ها جنگ‌ها هنوز هم کور هستند؛ در سراسر تاریخ، انسان‌ها و اقوامی به استقبال جنگ رفته‌اند که از ناحیهٔ حس بینایی دچار اختلال بوده‌اند. مشکل حاد نزدیک‌بینی یا دوربینی این است که یا شخصیت انسانیِ انسان‌های مقابل به‌رسمیت شناخته نمی‌شود و با آنان همان رفتاری می‌شود که مثلاً با حیوانات می‌شود، یا آنان در هیات موجوداتی فراانسانی و بسیار خطرناک در نظر گرفته می‌شوند، به نحوی که به استقبال خطر رفتن بر عقب‌نشینی از مواضعی که نسبت به آن دید روشنی وجود ندارد، ارجحیت می‌یابد.

این پرسش رواست که چه فرایندی چشم انسان را بر کوری جنگ می‌بندد؟ در چه شرایطی دو سویهٔ نابینایی به نحو متقابل با هم متحد می‌شوند؟ بخشی از پاسخ به شرایط تاریخی اقوامی برمی‌گردد که در جغرافیایی زندگی کرده‌اند که اصل بقای آنها همواره با مخاطره روبرو بوده است؛ آن هم به میزانی که امید به اندیشهٔ بهبود، گویی، هرگز از آنها نمی‌رود. مرگ برای آنان لحظهٔ لذت است. مهمترین شاخص متافیزیک‌ی که از فیزیک توفنده علیه زندگی برمی‌آید را می‌توان ذیل مقولهٔ گنوسیسم به سنجش گذاشت: چرک‌اندیشی گنوسی و انتساب آلودگی به جهان قاعدهٔ مرگ‌خواهی را پایدار نگه می‌دارد. یکی از اساتید این مکتب سروده است: دیگران از مرگ مهلت خواستند، عاشقان گویند نی نی زود باد. سنت‌اندیشان زیستنده در دوران مدرن مهمترین اضطرابی را که تجربه می‌کنند اضطراب فاصله میان آنان و مرگ است. این اضطراب پیامدِ اختلالِ عدم‌همراهی با ارزش‌های مدرن است. دو مصداق مهم آن ارزش‌ها مهار درد برآمده از طبیعت و ترس برآمده از متاطبیعت است. مهار ابرشرارت گنوسیسم در ذهنیت و اراده نخستین شرط روی‌آوری به شرایط زیستن مدرن، از طریق ترجیح خوب بر بد و سپس خوب‌تر بر خوب است. صرفاً با تمرین این دو نحوه از ترجیح امور است که می‌توان ذهنیت خود را از خوش‌دردی و خوش‌ترسی قدمایی رهانید.

نخستین پیامد نظری مرگ‌اندیشی آگاهانه این است که اسطوره‌های پیشاآگاهانهٔ امیالی موضوع فاصله واقع می‌شوند: انسان مدرن اندیشهٔ پیوستن به مطلقیات را در ذهن خود مهار می‌زند. با نظر به تصورات و احکامِ سنت کهن به‌جای‌مانده در این فلات که عموماً ارزش ادبی دارند، درمی‌یابیم که ادبیات فارسی، در تشویق تنیدن با امر مطلق، در هیات انواع فداکاری‌ها و جفاکاری‌ها (خودکشی‌ها و دیگرکشی‌ها) ارج تاریخیِ مادونی نسبت به پدیدارهای ذهنی آن قبائل پیدا می‌کند که فضیلت ذهنی‌شان در نسبت با زندگی در این بود که اسطوره‌ها را عموماً برای حفظ فاصله به کار می‌بردند و تضمین نخستین سویه‌های بقا را، چندان به توهمات خلود مینایی منوط نمی‌کردند. تجمیع و وحدت اثرگذاریِ اضطرابی اسطوره‌ها یک هراس‌آوری پیش‌بینی‌ناپذیرانه را، در فرایندی رفت‌وبرگشتی و پرتکرار، هم در پیوند به امر مطلق نادنیوی و هم در بازسازی سیاسی اجتماعی (یا این‌جهانی) امر مطلق باعث شده است. با نظر به تاریخ این فلات، تحقیرِ بخشی زیادی از انسان‌ها و کشتارهای خونین میان خود دیوانسالاران نشان می‌دهد که اسطوره‌هایی چون سرزمین، والی، ملت و زبان هرگز کارکرد حفظ فاصله از امر مطلق، و در نتیجه رفع فاصله، یعنی انسجام میان اجزای اجتماعی واقعیت را اجابت نکرده‌اند.

یک نمونه: آن اسطوره‌ها در ایدهٔ قدمایی بنی‌آدم اعضای یکدیگرند جمع می‌شوند. آن ایده صرفاً می‌توانست در شرایط ضعف و سستی اروس و انسجام، و غلبهٔ تاناتوس و تفرقه مطرح شود. فرد انسانی نه تنها اندام دیگران نیست، بلکه اندامی از کیهان هم نیست تا در نتیجهٔ جداشدگی از آن خود را بی‌تاب ببیند و بخواهد. همچنان‌که استویداد اوستایی استخوانها را چونان نشان مرگ، در هم می‌شکست، این یکی از ویژگی‌های نینورتای بین‌النهرینی بود که علاوه بر استادی در هنر جنگ، جراحت‌ها را هم ترمیم می‌کرد. اسطوره‌ها محصول بیناذهنیت زبانی انسان هستند که از طریق شنوایی در ذهن او تثبیت شده‌اند. چشم قادر به دیدن محتوای اسطوره‌ها نیست. از عدالت است جهان را چونان جسم دیدن، و بنی‌آدم را اعضای یکدیگر؛ در شرایط آزادِ تجربهٔ میل نیازی به این نیست که انسان خود را با مقولات درد و ترس به جهان متصل کند، یا اینکه بخواهند اعضای خود را به شیوهٔ خیالی وصف‌العیشی در هم ترکیب کنند. عضویت بدنی انسان با انسان یا انسان با جهان و تاریخ، او را از فردیت می‌اندازد. آن ایده یکی از شگردهای گنوسی تزریق ناکرانگی به روان انسان است. نرگال، خدای مرگ، در تاریکی‌ای سکونت داشت که انتها نداشت؛ و هنوز نیز بوشاسب برای جنگ‌اندیشانْ درازدستی را تمهید می‌کند.

مقاومت در برابر ورود به تاریخ عمومی جهان، و در نتیجه سرباز زدن از کار روی اسطوره و روان، طیفی از هنجارهایی را پیش می‌نهد که در ابتدای آن، انواع استراتژی‌هایِ در افتادن با

جهان به شیوه‌های تشحیذِ ادوات تخریب قرار دارد و در انتهای آن، عذر فرهنگیِ فراموش کردن گذشته بر صدر نهاده می‌شود. به‌میزانی که شیوه‌های جنگ آسان‌تر از شیوه‌های صلح با جهان است، شیوه‌های مفروض فراموش کردن به همان پیچیدگیِ به خاطر سپردن است، وقتی که آن دو را در فرایند یادگیری زبان در نظر گیریم: ذهن بنا به ظرفیت خود در یادگیری واژگان و فرهنگ جدید، چیزی از واژگان و فرهنگ قدیم را از یاد نمی‌برد. استعارهٔ فراموشی، برخلاف مهار آگاهی و جهت‌دهی معطوف به اقتصاد انرژی روانی، به نیازی مجال می‌دهد که طی آن، آن موضوعات در آگاهی تثبیت می‌شوند. فراموشی به دستور، دستور گنوسیِ تذکر را پایدار می‌سازد.

اصل واقعیتْ اضطرابی را نمایندگی می‌کنند که طی آن حس، بی‌موضوع می‌شود: اسطوره‌ها از حس مشخصی سخن نمی‌گویند. از این جهت، اسطوره‌ها مشمول کاربست و سنجش پدیدارشناسانه نیستند. آنها، به‌ویژه، در مرزهای حس شنوایی و بینایی ایجاد می‌شوند. انسان در تمام مراحل تکوینی خود از لمس تا بینایی، خاطراتی از جهان و رابطه‌های اجتماعی و طبیعی را در ذهن و مغز خود یادداشت و انباشت کرده است؛ با پیشرفت حس‌ها به مرحلهٔ تکاملِ شنوایی، فرصتی برای انتقال این خاطرات فراهم آمد. در برخی از حیوانات، ارتباط از حس بویایی منشا می‌گیرد. در انسان، بیناذهنیت از گوش شروع می‌شود. حد نهایی لمس بینارواني بوسه‌های شهوانی است که طی آن خوردن دیگری را در مقام یک خاطره، به مکیدن مهار کرده‌ایم، و نیز تمدید آن با بازیِ تنیدن. ما نمی‌توانیم خارش بدن کسی دیگر را دریافت و حس کنیم. اقدامات سادیستی و مازوخیستی تلاش‌هایی صرفاً بیناتنی و ناکام، و مبتنی بر اصل واقعیت، برای بیناذهنی کردن توهمیِ حس لامسه هستند؛ میلی که در اینجا ارضا می‌شود حتی اگر دوسویه هم باشد، راه به حقیقت زندگی نمی‌برد.

۵. سیاست: میدان سنجش اخلاقیت جامعه

این از مصیبت‌های نسل بشر است که علاوه بر بلایای طبیعی باید بلایای اجتماعی و سیاسی خودخواسته را هم تحمل کند. مصیبت را اما می‌توان مهار کرد و از حجم و میزان آن کاست. بیشترین مسئولیتِ ممانعت از جنگ با کسانی است که بیشترین میزان قدرت و ثروت را در اختیار دارند؛ کسانی که چه بسا بینایی‌شان دچار مشکل باشد، اما همچنان می‌توان به گوش تیز و وسعت شنوایی آنان امید داشت. تن دادن به جنگ را نمی‌توان به بهانهٔ آرمان‌های والای سیاسی توجیه کرد. با نظر به عقل سلیمِ سیاستمداران، همچنان می‌توان به‌درستی انتظار داشت که

به استقبال فاجعه‌های سیاسی.نظامی نروند و ادامه‌دهندهٔ مصیبت‌های نسل بشر نباشند. رهبران اگر چنین نکنند خودخواسته، خودشان مصداق مصیبت‌های نسل بشر می‌شوند: لذتِ عدم‌لذت، به لذت‌بردن از درد دیگران و به تحمیل درد و رنج بیشتر به آنان منجر می‌شود، و احساس رضایت از سرنوشت شوم برآمده از خاموش نگه داشتن اصول اخلاقی در درون، در بی‌کفایتی سیاسی‌امنیتیِ شگفت‌انگیز دم مرگشان به اوج می‌رسد. در زمینهٔ عدم‌صداقتِ سیاسیِ آنان این انسان و عشق‌هایش است که از بین می‌روند.

نگاه به حکومت و دولت به‌مثابهٔ موجودیت برتر و مافوق افراد معین، و اینکه دولت موجود زندهٔ برتری است که به‌خاطر منافعش، سایر موجودیت‌های مادون باید زندگی و مال خود را قربانی آن کنند، نگاهی کاملاً نابخردانه است. این پندار که به‌جای اینکه یک دولتِ ناکام دست از قدرت بشوید این مردمان باشند که خوشبختی و هستی خود را فدای آن دولت کنند و در هیاهویی تهی از امید یا در سکوتی مرگ‌بار و زجرآور باقی بمانند تا آن دولت هم‌چنان به بسط قدرت خود و تحقق منافع محدودش بیندیشد، نهایت بی‌معنایی تفکر یک قوم را نمایندگی می‌کند. این نوع از بی‌خردی و دیوانگی متضمن مهم‌ترین جابجایی عجیب و غریبِ هدف و وسیله است. بی‌تردید، دولت برای انسان است، و نه انسان برای دولت. دولت صرفاً یک وسیله است. دولت فی‌نفسه، هدف نیست. با چنان بصیرت‌هایی که برآمده از تفکر مدرن هستند، در هنگامهٔ جنگ داشتن یک داوری اخلاقی می‌تواند مدت و پیامدهای آن را کوتاه و کم کند تا از بدترینِ شرایط (یعنی مرگ) فاصله گرفت.

همانند دولت، وطن نیز نمی‌تواند ابزار جنگ قرار گیرد. جنگ‌خواهی به‌نحو طبیعی گسترش می‌یابد وقتی که متاثر از الگوی جانوریِ حفظ قلمرو، وطن‌پرستی جای هدف و وسیله را عوض کند. اگرچه التزام به اندیشهٔ ناخودآگاه بیشتر از اندیشهٔ پیشاآگانه سرزمین والدینی را به گورستان فرزندان تبدیل کرده است، اما وطن‌پرستی هرگز نمی‌تواند در مقام یک فضیلت مورد تمجید واقع شود؛ بلکه در مقام یک خطای اخلاقی امری محکوم است؛ زیرا مقولهٔ وطن کارکرد وحدت‌بخشی خود را از دست می‌دهد و تکثیر نفرت افراد جامعه نسبت به هم را به دنبال دارد. در زمانه‌ای که ما به اتحاد دوستان صلح بیش از پراکندگی آنها نیاز داریم چیزی مضحک‌تر از این وجود ندارد که عصبیت و حمیت نسبت به خاک، لشکر انبوه مردگان را برای جنگ به مدد گیرد.

بار دیگر، ترجیحات انسان در میانهٔ خوب‌ترین وضعیت و بدترین وضعیت قرار دارند. در آن میانه اخلاق بقا و بهبود زندگی ایجاب می‌کند ترجیحات مسیر زیر را طی کند: از بدتر به بد،

از بد به خوب و از خوب به خوب‌تر. این سه‌گانه قلمرو اختیار و آزادی انسان است. بدترینِ وضعیت‌ها یعنی مرگ امری ارادی نیست؛ همچنان که بهترینِ وضعیت‌ها امری مبهم و غیربیناذهنی است، و احتمالاً خارج از ارادهٔ و کنش انسانی است. قائل شدن به وضعیتِ بهترین خود یکی از اختلال‌هایی است که انسان و داشته‌هایش را به سمت بدترین می‌کشاند.

بین وضعیت صلح (حتی تحت سخت‌ترین شرایط) و وضعیت جنگ (حتی با داشتن انبوه مهمات دقیق) قاعدهٔ ترجیح خوب بر بد جاری است. اما در شرایط جنگی قاعدهٔ ترجیح بد بر بدتر حکم‌فرماست و همچنان می‌توان میان طرفین جنگ و اهداف آنها داوری کرد: بد، در برابر بدتر طرفی است که جنگ هدفمند را پیش می‌برد: از آغاز برای اتمام آن برنامه دارد و مرگ را به بهای پایان دادن به خود و نابود کردن دیگران ادامه نمی‌دهد. جنگ بی‌هدف جنگ منتهی به انواع مردن‌ها و کشتن‌هاست؛ چنان جنگده‌ای ابا ندارد که جنگ را بگستراند. اگرچه، شاید، آخرین هدفِ جنگِ هدفمند رسیدن به شرایط بی‌جنگی و نمردگی و نکشتگی باشد اما انسان هنوز با چنان هدفی فاصله‌ها دارد. جنگ هدفمند بر جنگ بی‌هدف ارجحیت دارد، اما هدفْ جنگ را به قلمرو امر خوب نمی‌کشاند.

مقولهٔ آتش‌بس هنوز حقانیت مدرن را ندارد. زیرا آتش یا جنگ جای خود را تهی نکرده و به چیزی دیگر نسپرده است: همچنان آن گوشه ایستاده است و خود را تشحیذ می‌کند. معادل‌های «وقف إطلاق النار»، «Ceasefire، Cessez-le-feu»، و حتی «Waffenstillstand» (که سلاح را عمودی و نه افقی می‌نگرد) نمی‌توانند از سالبه به انتفاء موضوع بودن جنگ سخن بگویند. به بیانی دیگر، جنگ‌ها می‌توانند عادلانه باشند اما هرگز نمی‌توانند آزاد باشند. با این حال، کانت به درستی خاطرنشان کرد که حتی دشمن عادل نیز حشو قبیح است زیرا دشمنی از طبیعت می‌آید و طبیعت متصف به عدل و ظلم نیست. وضعیت موقت بی‌جنگی (یعنی وضعیتی که از ترجیح بد بر بدتر گذشته‌ایم) موضع ترجیحات خوب بر بد و خوب‌تر بر خوب است. آن دو نحوه ترجیح، که در نظرورزی گزاره‌ای و ارادی و نیز در کنشگری ما پدیدار می‌شوند وقتی حقانیت خود را پدیدار می‌کنند که شرایط مدرن جهان زندگی را برآورده باشند.

جنگ مقولهٔ بحران است. در شرایط فقر جامعه‌اندیشیِ‌ای که به پرهیز از تضاد و به ساخت جامعه نظر داشته باشد، می‌توانیم از مفهوم نیروی جمعیت استفاده کنیم تا اخلاقیت اجتماعی را مستقل از سیاست به سنجش بگذاریم. با نظر به ترجیحات اخلاقی، اولویت‌های امیالی جمعیت زیستنده در یک جامعه را می‌توان این‌گونه به تصویر کشید: بخشی اروس‌خواه، بخشی تاناتوس‌خواه، و کثیری بلاتکلیفِ هر دو خواه. این گروه سوم هستد که گروه دوم را حمایت

می‌کنند. دوستان صدیق آزادی و صلح صرفاً اقلیت نیستند؛ چندان موثر هم نیستند. تأثیرگذاری آنها صرفاً به حیطه‌های زندگی‌هایِ محدود محدود است. نیازی به برنمایی جای آنان نیست. اما جای گروه دوم، آنان را به‌یکسان در انتهای طیف اخلاقیت قرار می‌دهد: یکی می‌کوشد وضعیت بدتر را بر بد ارجحیت دهد، و اگر نشد (که با توجه به توازن قوا نمی‌شود) تن به بدترین وضعیت یعنی مرگ می‌دهد؛ و آنکه شعار ترجیح بد بر بدتر را فریاد می‌زند؛ درنمی‌یابد که او نیز خوراک بدترینی است که بدترخواهان، در پایان کار، برای او به ارمغان می‌آورند. قبل‌تر نیز در سیاست‌های اعلانی، هشدار داده شده بود که «مستضعفین» دیگر نه افراد فرودست یا آسیب‌پذیر، بلکه پیشوایان و وارثان بالقوهٔ زمین هستند. شرط استضعاف اکنون همآوایی با نظام است؛ در غیر این صورت حتی افراد فرودست نیز مصداق مستکبر، و شایستهٔ سرکوب‌اند. در شرایط این قبیل اختلالات میان بدخواه و بدترخواه، تحمل آن‌ها از سوی ناظر مدرن نشان اخلاقیت اوست.

نیروی اروس‌خواهِ وجدان بیدار جامعه، عموم مسائل زندگی (و نه مسائل نظام) را برای جاگیران در حلقه‌های قدرت به سرود و فریاد درآورد. نه تنها نباید خواست، بلکه حتی نمی‌توان شرارت را با شرارت، یعنی جنگ را با جنگ مهار کرد. هیچ چیزی بر شمشیر و امروزه بر بمب و موشک پیروز نیست. جریان زندگی منوط به جریان خون در بدن است، نه بیرون از بدن. باید زندگی را در بیشترین سطوح جدی گرفت، و التزام عقیدتی به اختلالِ جنگ‌خواهی را در خود مهار کرد. جنگ‌ها کور هستند اما ارزش‌های مدرن مانع آن شده است که جنگ‌افروزان بر کوری جنگ بیفزایند.

در نهایت، انسان وابسته به استبداد زمان هم هست. نمی‌توان به بهانهٔ یک وضعیت خوب در زمان جهش کرد. تنها جهشِ مشروع، جهش مکانی مهاجرت از فلاتی است که استعدادهای شرخیزی‌اش هنوز کاملاً مهار نشده‌اند. تدریج از شرایط پیشرفت است، اگر گسست احساسی و ارادی‌ای را تجربه کرده باشیم که بر مقولات بازگشت (استرجاء و استرجاع به سنت) مهار زده باشد.

جنگ‌ها همیشه کور بوده‌اند؛ اگرچه هنوز هم در بخش‌های زیادی از زندگی در تاریکی هستیم، اما در زمانهٔ ما جنگ‌ها بیشتر شنیدنی ـ و کمتر لمس‌کردنی ـ شده‌اند. این خود یک پیشرفت است. دوست داشتن در دیدن است، و خشونت آن جا رخ می‌دهد که دیدن و دیده شدن مختل شده باشد.



۱

مبانی نظری، معرفت‌شناختی و اندیشه‌ای صلح و حل منازعه

گذار ترمیمی صلح‌آمیز و فضیلت «خروج از قدرت»



مقصود فراستخواه

استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی، مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، تهران

maghsoodf@gmail.com

گذار به کلیشه یا روایتی مسلط در فرهنگ سیاسی بدل می‌شود، دوکسایی که فضای خیال و فضای سخن ایجاد می‌کند و روح زمانه را از خود مشحون می‌سازد. در گفتمان گذار ، چیزی در فردا هست(مثل دمکراسی سکولار)؛ یک آینده متصور در آنجا که دل می‌برد و مدام به لحظه حال ما هجوم می‌آورد، اکنونِ جامعه را به تعلیق می‌نهد. «اکنون» وزندگی او از کانون توجه ما بیرون می‌رود ودر محاق قرار می‌گیرد، مدام در آرزوی گذار به چیزی هستیم. اکنون برای ما تکراری ملال آور می‌شود، دیگر هیچ کاری جدی وموثر با اکنون نداریم، اکنون را مسئله مند نمی‌سازیم، نقد درونْ‌مان دربارهٔ اکنون خویش نمی‌کنیم، کارزاری در اکنون وبا اکنون نمی‌کنیم، در فلات اکنون نمی‌دویم، طرحی عملی وفنی برای تغییر و توسعه در لحظه اکنون خویش نداریم، در پی کشف تازه‌ای در حیطه امکان‌ها نیستیم، نوآوری سیاسی و اجتماعی نمی‌کنیم، ابتکارات مثبت مدنی نداریم و هزار راه نرفته جستجو نمی‌کنیم. چرا؟ چون «اکنون» اصلاً در فضای ذهن ما نیست، به تعلیق نهاده شده است. این یک مهاجرت ذهنی است. فرار مغزها از مرزها نیست، فرار ذهنی از مرزهای اکنونِ زمان ایرانی است. تنها می‌دانیم که باید این اکنون به هم بریزد چون قصد گذار از او را کرده‌ایم، خوشبختی در آن سوی تپه، منتظر ماست، روزی در این نزدیکی با سرخوشی پا در اقلیم آینده تابناک می‌نهیم؛ آینده‌ای که فرض ما این است که چیزی از جنس دیگر خواهد بود و اصلاً هرچه باشد به‌ناگزیر از این اکنون که بهتر خواهد بود. به جای فشار آوردن و راندن اکنون به آینده، می‌خواهیم کمندی بر گردن آینده موعود سیاسی بیندازیم و به حال خویش بکشیم. اما چرا گذار تا این اندازه فضای ذهن یک زمانه را می‌گیرد؟ شاید یک علتش این است که «اکنون» به تصاحب حکومت در آمده است. حکومت، لحظه حال را مستعمره خود ساخته است. بدین ترتیب انسداد ساختارهای حاکم و تصلب قدرت مستقر، اکنون را سترون ساخته است. اکنون جامعه در استیصال است. به‌ویژه فاجعه دی ۱۴۰۴ چنان مهیب بود که تاریخ معاصرما به دو دوره قبل و بعد آن مبدل می‌شود. حفظ وضع موجود یا همان حفظ نظام چنان مقدس گشته که در پای او خون به پا می‌شود. بدین‌ترتیب شرایط امکان گفتگوی انتقادی، طرح آشتی و هر نوع طرح تغییر و توسعهٔ ایجابی، از اکنون جامعه ستانده شده است و به همین علت هست که طرح گذار، طرحی بی‌بدیل گشته است.

راه برون‌رفت چیست؟ در این مقاله روایتی ترمیمی از گذار محل تأمل قرار می‌گیرد. گذار ترمیمی شاید بتواند کشور را از وضعیت اردوگاهی و شرایط استثنایی مصون بدارد. در گذار ترمیمی صلح مهم‌تر از حقیقت است. گذار ترمیمی یعنی

سیاست دوستی. دوستی همه آنچه متمایز و بسیار و متفاوت است. در گذار ترمیمی شجاعت بخشایش است، در گذار ترمیمی، امر اجتماعی پابه‌پای امر سیاسی محل توجه قرار می‌گیرد و به جامعگی قضایای سیاسی توجه می‌شود. در گذار ترمیمی، عاملیت در انحصار اپوزیسیون نیست بلکه نیروهای میانی (کنشگران مرزی) در بروکراسی و لایه‌هایی از مدیریت‌ها و نهادهای دولتی و کارشناسی سهیم می‌شوند. در گذار ترمیمی تجدید انتخابات‌ها، همه‌پرسی وحتی «خروج از قدرت و کناره‌گیری داوطلبانه و صلح‌آمیز» می‌تواند با امکان‌سازی برای ویرایش «قرارداد اجتماعی» و ارجاع مسائل به آرای عموم، پیچیدگی و هزینه‌های گذار را تا حدودی رفع ورجوع بکند. در مطالعه حاضر که با رویکرد تحلیل انتقادی صورت می‌گیرد ضمن واکاوی و پرسش از کلان‌روایت گذار، و شقوق و ابعاد مختلف آن، می‌کوشیم تا در باب گذار ترمیمی و به‌طور خاص فضیلت «خروج و کناره‌گیری از قدرت» به‌مثابهٔ عملی داوطبانه، صلح‌آمیز و اخلاقی تأمل کنیم. در بحث ما به‌طور خاص خروج از قدرت، «از نوع واگذاری» محل توجه خواهد بود که امور به آرای عمومی و ویرایش قرارداد اجتماعی محول می‌گردد و به تعبیر روبینلی قدرت مؤسس، شناسایی می‌شود، لحظه تأسیس چند نمونه از خروج داوطلبانه از قدرت در رهبران جهان (اعم از رهبران سیاسی و مدنی و مذهبی) از آمریکا تا اروپا تا آفریقا و این سوی نزدیکتر ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد و به‌طورخاص مضامین اخلاقی «خروج» مثل بسندگی، فروتنی، مهار آزمندی، احترام به دیگری ، تعهد به خیر عمومی بیشتر در کانون توجه است و اینکه رهاکردن قدرت، قدرت رهاکردن لازم دارد.

کلیدواژه‌ها: گذار ترمیمی، خروج، سیاست صلح، سیاست دوستی، فضیلت سیاسی، ایران

یقین معرفت‌شناختی و امکان صلح پایدار؛ کاوشی فلسفی در حل منازعات



محسن کرمی
استادیار فلسفه، دانشکده دین و رسانه، دانشگاه صداوسیما، تهران
mohsenkarami@iribu.ac.ir

در جهان پر از تعارضات ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک معاصر، مسئله یقین و سازگاری آن با صلح پایدار چالشی بنیادین است. مسئله زمانی پیچیده‌تر می‌شود که یقین را به دو نوع تقسیم کنیم: یقین خطاپذیر، که مبتنی بر شواهد و دلایل منطقی و قابل بازبینی است، و یقین خطاناپذیر، که مطلق، غیرقابل تردید و جزمی است. به نظر می‌رسد یقین مطلق و خطاناپذیر به عدم تحمل منجر می‌شود و صلح را تهدید می‌کند، در حالی که یقین خطاپذیر می‌تواند پلی برای گفت‌وگو و آشتی باشد. این تمایز برای روشن‌شدن خاستگاه منازعات امروز، که در آن‌ها ادعاهای مطلق اخلاقی یا ایدئولوژیک چرخه خشونت را تداوم می‌بخشند، حیاتی است. هدف اصلی این مقاله بررسی فلسفی سازگاری یقین با صلح پایدار است؛ به این معنا که یقین خطاپذیر با فرایندهای حل تعارض سازگار است و می‌تواند به صلح پایدار بینجامد، در حالی که یقین مطلق بالمآل حل تعارض را ناممکن می‌سازد.

پژوهش بر معرفت‌شناسی اخلاقی و مطالعات صلح تمرکز دارد و با تأکید بر تمایز میان یقین جزمی و خطاپذیر در حوزه‌های اخلاقی، مذهبی و جامعه‌شناختی، دیدگاه‌های کلاسیک (قرن ۱۷ تا ۱۹) تا مدرن (قرن ۲۰ و ۲۱) و مثال‌های معاصر، از جمله تعارضات خاورمیانه، را بررسی می‌کند. پژوهش از رویکردی فلسفی و چندوجهی بهره می‌برد: تحلیل مفهومی برای روشن‌سازی یقین، تحلیل تاریخی برای درس‌گیری از تعارضات گذشته و اخلاق مقایسه‌ای.

یقین مطلق و جزمی، که به بازبینی امکان نمی‌دهد، سرانجام به عدم تحمل راه خواهد برد؛ چراکه بر اساس آن، مخالفان یا به لحاظ معرفت‌شناختی قدرت تشخیص ندارند، یا به لحاظ اخلاقی شرور و معاندند. از منظر واجد یقین مطلق، او خود را واصل به حقیقت می‌بیند و کسی را که در برابر حقیقت چون‌وچرا می‌کند، یا از نظر معرفت‌شناختی ناتوان و سخنش را غیرمسموع می‌داند، یا از نظر اخلاقی خطاکار و شرور تلقی می‌کند. در مقابل، واجد یقین خطاپذیر، با پذیرش امکان خطای خود حتی در امور یقینی، مخالفان را در این دو دسته محصور نمی‌داند و با آنان مدارا می‌ورزد و راه گفت‌وگو را بازمی‌گذارد. در چنین فضایی امکان حل منازعه فراهم خواهد بود.

بر اساس آنچه گذشت، «یقین مشروط» ـ یقینی موجه اما همواره آماده بازبینی ـ برای صلح پایدار ضروری است و می‌تواند یقین را از مانع به ابزار تبدیل کند. سیاست‌های راهبردی پیشنهادی شامل آموزش تواضع معرفت‌شناختی، نهادینه‌سازی مکانیسم‌های گفت‌وگو و ادغام اصل خطاپذیری در برنامه‌های صلح‌سازی برای کاهش تنش‌های ایدئولوژیک است.

کلیدواژه‌ها: اصل خطاپذیری، حل منازعه، صلح پایدار، یقین

مبانی انسان‌شناسی الهیات صلح در اندیشه فارابی

مسئله محوری این پژوهش، تبیین مبانی انسان‌شناسانه الهیات صلح بر اساس منظومه فلسفی فارابی است. الهیات صلح، پیش از هر چیز، نیازمند پاسخی روشن به این پرسش بنیادین است که «انسان چیست و چه نسبتی با خشونت، تعاون و زیست اجتماعی دارد؟». هرگونه نظریه‌پردازی در باب صلح، بدون تعیین حداقل‌ها و حداکثرهای انسان بودن، مراتب انسانیت، و نسبت انسان با اجتماع، ناگزیر به ساده‌سازی یا افراط در خوش‌بینی و بدبینی انسان‌شناسانه می‌انجامد. این پژوهش می‌کوشد نشان دهد که انسان‌شناسی فارابی، با عبور از دوگانه‌سازی‌های مطلق، ظرفیت بالایی برای صورت‌بندی یک الهیات صلح واقع‌گرایانه و هنجاری فراهم می‌کند. هدف پژوهش، استخراج و سامان‌دهی مبانی انسان‌شناسی الهیات صلح از دل آراء فارابی و تبیین نسبت این مبانی با مفاهیمی چون صلح، خشونت، تعاون، تربیت و سیاست است. قلمرو موضوعی پژوهش، انسان‌شناسی فلسفی و الهیات صلح است؛هر چند آثار کلاسیک فارابی مورد بررسی قرار گرفته اند ولی با توجه به کارآمدی و تعمیم پذیری آن قلمرو زمانی و مکانی ندارد. روش تحقیق، تحلیلی-تفسیری و مبتنی بر تحلیل مفهومی متون اصلی فارابی است. در این روش، مفاهیم کلیدی انسان‌شناسی فارابی -از جمله مدنی‌بودن انسان، مراتب انسانیت، سعادت و شقاوت، انسان کامل، نوابت و سبعیان- در نسبت با الزامات نظری و عملی صلح بازخوانی می‌شوند. تلاش شده است ضمن وفاداری به دستگاه مفهومی فارابی، از تقلیل دیدگاه او به خوانش‌های اقتدارگرایانه یا انسان‌انگارانه پرهیز شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فارابی، برخلاف رویکردهای هابزی، جنگ ابتدایی و غلبه‌جویانه را طبیعی نمی‌داند و انسان را ذاتاً موجودی مدنی، نیازمند تعاون و قابل تربیت معرفی می‌کند. در عین حال، او با پذیرش طیفی از مراتب انسانی و مفهوم «محدوده گذار» میان انسان و حیوان، امکان بروز شر، خشونت و انحراف را در حیات اجتماعی انکار نمی‌کند. از منظر فارابی، همه بنی‌آدم -حتی انسان‌های سبعی و نوابت- در دایره انسانیت قرار می‌گیرند و نباید انسانیت‌زدایی شوند، هرچند ممکن است از نظر اخلاقی و سیاسی مشمول محدودیت‌هایی گردند. نتیجه پژوهش آن است که مبانی انسان‌شناسی فارابی -شامل طبیعی نبودن جنگ ابتدایی، اصالت مدنی‌بودن انسان، دخیل نبودن اعراض در تعریف انسان، پذیرش طیف انسانی، جذب حداکثری و دفع حداقلی، و تقدم تعلیم و تأدیب در بقای مدینه- چارچوبی منسجم برای الهیات صلح فراهم می‌آورد. این چارچوب، صلح را نه امری صرفاً آرمانی و نه نتیجه اجبار محض، بلکه محصول تربیت، قانون‌گذاری معقول و مشارکت فعال شهروندان می‌داند.

کلیدواژه‌ها: الهیات صلح، انسان‌شناسی فارابی، مدنی‌بودن انسان، مراتب انسانیت، جنگ و صلح



علی‌اصغر احمدی
دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب مرکز پژوهشی پویافکر، تهران
aa.ahmadi@urd.ac.ir

راهبردهای حل منازعه در فلسفهٔ سیاسی ابن‌سینا



امیرحسن زرگر
کارشناسی ارشد فلسفه و کلام،
دانشکده الهیات، دانشگاه قم
ah.zargar@stu.qom.ac.ir

بحران‌های منطقهٔ غرب آسیا، امروز بیش از هر زمان دیگری، ارائهٔ راهکارهای عقلانی و ریشه‌دار برای صلح را به یک الزامِ گریزناپذیر تبدیل کرده است. در این میان آنچه بیش از همه آسیب دیده، «گفت‌وگو» و «عقلانیت» است. دو بنیادی که هرگونه صلح پایدار بر آن استوار می‌شود. فلسفهٔ سیاسی ابن‌سینا، به‌عنوان اندیشه‌ای که همواره بر مدار عقلانیت حرکت کرده، گفت‌وگو را یک انتخاب که بنیاد گریزناپذیر حیات جمعی است، می‌شناسد و ذیل مباحث «نقد هژمونی» و «صناعت عادله» دستگاه نظریِ دقیقی برای مهار خشونت و بسط عدالت فراهم می‌آورد. با این حال، ظرفیت‌های نظری این سنت برای حل منازعات معاصر، تاکنون واکاوی نشده و در ادبیات صلح و حل منازعات، جای خالی یک الگوی برآمده از سمت ایرانی کاملاً محسوس است. از این رو، پرسش اصلی پژوهش این است که در امتداد ضرورتِ «گفت‌وگو، عقلانیت و تدبیر در سایهٔ آرامش»، چگونه می‌توان از فلسفهٔ سیاسی ابن‌سینا راهبردهایی عملی برای حل منازعات هویتی و زدودن سیاست‌های هژمونیک در غرب آسیا استخراج کرد؟ این پرسش، مترصد است که نشان دهد دستاوردِ صلحِ مبتنی بر عقل، بسی فراتر از هرگونه تندروی و خشونت است. هدف، استخراج اصول راهبردی برای حل منازعات فکری و هویتی، بر اساس دو مفهوم «نقد هژمونی» و «تعامل مبتنی بر عدالت» در اندیشهٔ ابن‌سینا و ارائهٔ یک الگوی منسجم برای کاهش خشونت‌های برآمده از سیاست‌های هژمونیک است. قلمرو موضوعی، فلسفهٔ سیاسی ابن‌سینا با تمرکز بر الهیات شفا و رسائل سیاسی اوست. قلمرو زمانی و مکانی نیز ایرانِ عصر میانه و بستر فکری جهان اسلام در قرون چهارم و پنجم هجری را در بر می‌گیرد. پژوهش با رویکرد تحلیلی-استنباطی و روش تحلیل محتوای کیفی متون اصلی ابن‌سینا، در چارچوب نظریِ «صلح سلبی» و «صلح ایجابی» به انجام رسیده است. یافتهٔ محوری آن است که از پیوند «نقد هژمونی» و «تعامل مبتنی بر عدالت»، سه راهبرد قابل استخراج است: یکم، «پرهیز از انفعال در برابر ساختارهای سلطه»؛ دوم، «پذیرش گفت‌وگوی عقلانی به‌مثابه کلام پایانی اختلافات» که آن را یگانه بنیاد صلح می‌داند؛ و سوم، «کنش جمعی در چارچوب عادلانه» که گذار از مقاومت صرف به بازسازی نهادی بر مدار «صناعت عادله» را صورتبندی می‌کند نتیجه آنکه الگوی ابن سینا، با طرد سیاست‌های هژمونیک و نهادینه‌سازی گفت‌وگو، مسیر گذار از صلح سلبی به صلح ایجابی را هموار می‌کند. سیاست راهبردی پیشنهادی، بازتولید قرارداد اجتماعی عادلانه، تقویت به‌رسمیت‌شناسی دوسویه و بازسازی پیوندهای اجتماعی بر مدار عقلانیت و دوری از خشونت است.

کلیدواژه‌ها: ابن‌سینا، سیاست‌های هژمونیک، صلح ایجابی، صناعت عادله، منازعات هویتی

خشونت‌های بی‌صدا؛ تأثیر تضعیف اصول فطری و اخلاقی بر صلح و حل منازعه

چگونگی فعالیت موجودات دارای اراده و اختیار، همواره موضوعی قابل تأمل بوده است. این مسئله در انسان -که از ابزارها و توانایی‌های ویژه‌ای برخوردار است- ابعاد و اشکال منحصر به فردی پیدا می‌کند. خصیصهٔ ذاتی احسان و نیکوکاری انسان به همدلی، کمک به همنوع، رفتار سازنده و مسالمت منجر می‌شود، اما ویژگی استخدام و جلب منافع مادی و معنوی، همراه با نفس اماره به بدی، به بروز ناهنجاری‌های رفتاری و خشونت می‌انجامد. خشونت‌های بی صدا انواع و اشکال متعدد و متنوعی دارد. یک نوع از اشکال مختلف خشونت، خشونت بی‌صدا است؛ خشونتی نرم که با تضعیف اصول فطری و مبانی اخلاقی انسان اعمال می‌شود و غالباً در قالب‌ها و عناوین فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به منصه ظهور می‌رسد. این پژوهش توصیفی تحلیلی در پاسخ به پرسش اصلی تحقیق یعنی رابطهٔ خشونت‌های بی‌صدا با صلح، حل منازعه و زیست مسا لمت‌آمیز جوامع بشری و اثبات این فرضیهٔ است که خشونت‌های بی‌صدا رابطهٔ مستقیمی با تضعیف صلح وزندگی مسالمت‌آمیز دارند؛ زیرا با سست شدن اصول فطری و کم رنگ شدن مبانی اخلاقی، نه تنها ارتکاب خشونت‌های سخت و درگیری‌ها تسهیل شود، بلکه آرامش فردی جمعی، امنیت اجتماعی و نهایتاً صلح پایدار آسیب می‌بیند. در مقام مقابله با این تهدید، پژوهش حاضر با طرح پرسش‌های فرعی، بر ضرورت به کارگیری ابزارهای نرم و روش‌های علمی و عملی مسالمت‌آمیز مانند گفت وگو، مناظره، کرسی آزاد اندیشی، تعامل صادقانه و عاری از تعصب در فضایی مبتنی بر احترام متقابل و اصول عقلی با این هدف تأکید می‌ورزد که مشترکات فطری و اخلاقی انسان‌ها در میان جوامع با ملیت‌ها، فرهنگ‌ها و ادیان مختلف، می‌تواند به عنوان عاملی توانمند در تضعیف خشو نت‌های بی صدا و تقویت صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز عمل کند. بهره‌گیری به موقع از این مشترکات نه تنها در تحقق اهداف انسانیِ صلح طلبانه مؤثر است، بلکه می‌تواند به خنثی سازی تهدیدات موجود نیز بینجامد.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، فطرت، مبانی فطری، اخلاق، مبانی اخلاقی، اصول خَلقی و خُلقی



منصور میر
استادیار فلسفه و کلام اسلامی ، دانشگاه تهران
mmir@ut.ac.ir



الهه مهدیان
دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه تهران
elaheh.mahdian@ut.ac.ir

رواداری و صلح



خسرو قبادی

هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، عضو هیئت مدیره انجمن علمی مطالعات صلح ایران، تهران

khosrowqobadi@gmail.com

یکی از دلایل گسترش ناصلح و یا حتی پادصلح در جوامعی دینی بویژه ایران تفکر آنتاگونیستی خیر و شری و حق و باطلی است. که خودحق پنداری و دیگر باطل انگاری تالی تلو آن است. آدمیان نوعا برداشت‌ها و تفکرات خود را عین حق و مغایر با آن را باطل می‌پندارند ممکن است در عمل بسته به تمایزات روانی شخصی، خلق و خوهای فردی و اجتماعی، تجربه زیسته، تجارب تاریخی، محیط فرهنگی و آموزشی، اقتضائات اجتماعی و اقتصادی و...در عمل با مخالف خود کناربیایند و همزیستی مسالمت آمیز در پیش گیرند. و یا برعکس با آنان در فضایی از ستیز و کشمکش و ترس و دلهره زندگی کنند..اما در صورت همزیستی هم این دیگر پذیری که نوعا شکننده هم هست، با دیگرباوری که پایه مستحکم تری از همزیستی را بنا می‌کند تفاوت دارد. همزیستی نوع اول تساهل، تسامح ومداراست اما همزیستی نوع دوم رواداری است. این مفاهیم هریک معانی ویژه‌ای دارند اما در پاره‌ای از نوشته‌های حتی علمی به معنای دقیق خود بکار نمی‌روند و خلط‌های مفهومی زیادی را دامن زده اند. در فرهنگ دینی و حتی عرفانی ما در مواردی حتی مدارا و تساهل در نظر و عمل نقض می‌شود (مانند برخورد علائالدوله سمنانی با درویش مخالف مسلک خود و یا اجرم کفار را خون شد مباح در مولوی) اما در مواردی بسیار زیادتری در اندیشه و سلوک عرفانی مدارا توصیه و تاکید شده است. اما رواداری که برای بسط صلح در جوامعی چون ایران بسیار مهم و ضروری است، بسیار اندک است. این مقاله قصد دارد تا این موارد اندک را با بسط مفهومی و تطبیقی با مفهوم صلح مثبت با روش تحلیلی و تفسیری بررسی و تبیین کند

کلیدواژه‌ها: صلح مثبت، تساهل، تسامح، مدارا، رواداری

دوران پساها و گسترهٔ خشونت‌های بی صدا؛ تحلیلی در چارچوب نظریهٔ خشونت ساختاری گالتونگ

عصر جهانی که نمادی از ورود به دوران پساهاست، با تحولات بیسابقه‌ای هم در ساحت معرفتی و هم در سپهر ایدئولوژیک-سیاسی پیرامون ما را دربرگرفته است. در میان گستره‌ای از تحولات دوران ساز ایجابی این عصر جامعه ی بشری همچنان با تداومی از انواع خشونت‌ها و منازعات خُرد و کلان درگیر شده است؛ از منازعات مسلحانه تا خشونت‌های ناشی از سوانح طبیعی و اقلیمی تا تشدید و تعمیق انواعی از خشونت‌های بی صدا مثل نقض بی عدالتی و شکاف میان دارا و نادار که در شمال و جنوب جهان قابل مشاهده است. بررسی، تحلیل و فهم این موضوع یعنی منازعات بی صدا توجه متفکران برجسته‌ای مثل هانا آرنت، هابرماس، میشل فوکو، جورجیو آگامبن و پی یر بوردیو را به خود جلب کرده است. دکترین‌های خشونت نمادین، خشونت گفتمانی و ساختاری از آن جمله اند. این پژوهش با بهره گیری از نظریه ی خشونت ساختاری یوهان گالتونگ در پی پاسخ به این پرسش است که در دوران پساها، خشونت‌های بی صدا چه مختصاتی یافته و چگونه به تداوم دنیای منازعه و نحیف بودگی صلح پایدار کمک می‌کنند؟ در پاسخ به این سوال این فرضیه مطرح می‌شود که در سطح سازمان یافته‌ای از دوران پساها ما با تبعیض نهادی، محرومیت سیستماتیک از فرصت‌ها و نابرابری آموزشی در کشورها و جوامع مختلف رویاروی هستیم. به منظور اثبات فرضیه ضمن کاربست نظریه گالتونگ به شاخص‌های آماری و شواهد عینی استناد می‌شود. نوشتار حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و در چارچوب رویکرد انتقادی گالتونگ به نگارش درآمده است.

کلیدواژه‌ها: خشونت ساختاری، عصر جهانی، تبعیض نهادی، دنیای منازعه



محمد تقی قزلسفلی
دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر
m.ghezel@umz.ac.ir



علیرضا شریفی
کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر
sharifiali372@gmail.com

اندیشه سیاسی ماکس وبر در آستانه جنگ جهانی اول؛ سیاست، قدرت، مسئولیت سیاسی و امکان صلح در زمانه بحران



معصومه ایزدبین

دکترای جامعه‌شناسی مسائل ایران، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه خوارزمی، تهران

afsanehmo22@gmail.com

در فضای آکادمیک ایران، ماکس وبر عموما به عنوان نظریه پرداز اقتدار، بروکراسی و رهبری کاریزماتیک شناخته می‌شود اما جنگ جهانی اول نقطه عطفی را در اندیشه سیاسی وی آشکار ساخته و رهبری، مشروعیت ومسئولیت سیاسی در پرتو فروپاشی نظم پیشین و ظهور بحران‌های اجتماعی و سیاسی معنایی تازه یافت. این مقاله می‌کوشد ظرفیت نظری اندیشه او را فراتر از خوانش‌های متعارف روشن ساخته و چارچوبی مفهومی برای فهم موانع صلح پایدار در جوامع بحران زده فراهم سازد. این مقاله در راستای پاسخگویی به این پرسش که چگونه اندیشه سیاسی وبر می‌تواند امکان استقرار نظمی پایدار را در میانه بحران سیاسی، مشروعیت، رهبری، منافع اجتماعی تبیین نماید، با تکیه بر آثار وبر در سال‌های جنگ جهانی اول و نوشته‌های پس از آن، می‌کوشد به تحلیل مفاهیمی همچون دولت، مشروعیت، اقتدار، مسئولیت سیاسی، رهبری، احزاب، پارلمان، طبقات اجتماعی و کاریزما پرداخته ونشان دهد که این مفاهیم نه به شکلی جداگانه بلکه در شبکه‌ای از روابط متقابل قابل فهم اند. استدلال اصلی مقاله آن است که وبر نه مدافع سلطه کاریزماتیک به معنای رهایی از نهادهای سیاسی است و نه سیاست را بازتاب بدون واسطه منافع طبقاتی و اقتصادی می‌داند. از نظر وی، هر چند طبقات اجتماعی و منافع اقتصادی بنیان احزاب و نیروهای سیاسی را شکل می‌دهند، اما کنش سیاسی مسئولانه، مستلزم فرا رفتن از منافع محدود گروهی و توانایی صورت بندی افق‌های عمومی تر برای جامعه است. وبر هر چند برای عبور از سلطه بروکراسی و اسارت سیاست در منافع اقتصادی بر لزوم رهبری سیاسی مسئول تاکید می‌ورزد؛ اما آن رهبری در اندیشه وی مشروعیت خود را از پذیرش اجتماعی و مشارکت سیاسی کسب می‌نماید نه از ادعای مطلق یا ماموریت فراسیاسی.مقاله همچنین نشان می‌دهد که مفهوم کاریزما در اندیشه وبر صرفا معادل اقتدار شخصی یا استبداد نبوده بلکه رابطه‌ای اجتماعی است که تنها در بستر پذیرش پیروان معنا یافته و با پاسخ گویی به نهادهای سیاسی و مشروعیت پیوند می‌یابد. تحلیل وبر از فرایند نهادینه شدن کاریزما، مسئله اساسی نسبت میان رهبری و نهادهای سیاسی و یا تداوم و زوال آزادی را پیش روی ما قرار می‌دهد؛ پرسشی که همچنان در تحلیل‌های سیاسی معاصر اهمیت خود را حفظ کرده است. روش پژهش حاضر تحلیل تفسیری-مفهومی آثار سیاسی وبر با تاکید بر زمینه تاریخی شکل گیری آنهاست. مقاله می‌کوشد از یک سو از تقلیل اندیشه وبر به زمینه تاریخی آلمان اوایل قرن بیستم پرهیز کند و از سوی دیگر، از تعمیم مکانیک مفاهیم او به وضعیت‌های

معاصر نیز فاصله بگیرد. هدف مقاله نشان دادن ظرفیت مفاهیم وبری برای فهم شرایطی است که در آن بحران مشروعیت، تعارض منافع، ضعف نهادهای سیاسی و مسئله رهبری می‌توانند بر امکان شکل گیری صلح پایدار اثر بگذارند. اهمیت اندیشه سیاسی وبر برای مطالعات صلح، نه در ارائه نظریه‌ای مستقیم درباره صلح، بلکه در فراهم ساختن ابزارهای مفهومی برای تحلیل شرایطی است که گذار از تعارض به نظم سیاسی مشروع را ممکن یا ناممکن می‌سازند. از این منظر، بازخوانی وبر می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای فهم نسبت میان قدرت، مسئولیت سیاسی، مشروعیت و صلح پایدار را در جوامع معاصر بگشاید.

کلیدواژه‌ها: کاریزما، مسئولیت سیاسی، اقتدار، بروکراسی

وضعیت جریان چپ در صلح دموکراتیک؛ افق ائتلاف چپ‌گرایان با اسلام‌گرایان در اروپا



بهرام عین‌اللهی معصوم
دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
bahram.einolahy@ut.ac.ir

مطابق نظریه صلح دموکراتیک، ساختار داخلی و فرهنگ سیاسی جوامع دموکراتیک سیاست خارجی صلح‌طلبانه دولت‌های دموکراتیک را تعیین می‌کند. گرایش‌های سوسیال- دموکراتیک جریان چپ تبیین کنشگری آن‌ها را در چارچوب نظریه صلح دموکراتیک ممکن می‌کند. در این بستر اجتماعی، جریان‌ها و احزاب سیاسی در راستای تحقق اهداف و آرمان‌های خاصی شکل می‌گیرند و در این میان، امکان‌پذیری شکل‌گیری و تداوم ائتلاف جریان‌های دارای گرایش‌های سیاسی و اجتماعی متفاوت به میزان هم‌پوشانی اهداف آن‌ها با یکدیگر بستگی دارد. به لحاظ تاریخی، با ناامیدی جریان چپ از سوسیالیسم دولتی شوروی، ظهور اسلام سیاسی در شرق روزنه امیدی برای چپ‌گرایان غربی محسوب می‌شد و با وجود فراز و نشیب‌ها، ائتلاف سیاسی چپ‌گرایان با اسلام سیاسی تا به امروز در غرب تداوم داشته است که نقطه اوج آن را در فعالیت و مشارکت چپ‌گرایان در تظاهرات ضد جنگ اسرائیل و فلسطین در دانشگاه‌ها و خیابان‌های کشورهای غربی شاهد هستیم. جنگ اسرائیل و فلسطین موجب شد تا معادله ائتلاف چپ‌گرایی و اسلام‌گرایی به نفع اسلام‌گرایان سنگینی کند. به عبارتی، بر خلاف گذشته که چپ‌گرایان از اسلام‌گرایان استفاده می‌کردند، این بار این چپ‌ها بودند که در خدمت اهداف اسلام سیاسی قرار گرفتند. در دهه ۱۹۸۰ چپ‌ها احتمالاً گروه‌های اسلام‌گرا را به عنوان یک جریان «ناقص اما مفید» - جریان شورشی که می‌تواند برای اهداف مترقی مورد استفاده قرار گیرد - می‌دیدند، اما امروز به نظر می‌رسد نقش‌ها برعکس شده‌اند و چپ‌ها - با پوشیدن کتیبه‌ها، تکان دادن پرچم‌ها و سر دادن شعار در حمایت از گروه‌های مسلح اسلامی - در راستای اهداف اسلام‌گرایان فعالیت می‌کنند. در سطح احزاب سیاسی، در بریتانیا «حزب شما»[1] (ژوئیه ۲۰۲۴)، به ابتکار «جرمی کوربین»[2] رهبر سابق «حزب کارگر»[3] و «زهرا سلطانا»[4] نماینده سابق پارلمان، با رویکردی ضداسرائیلی و ضد ناتو تأسیس شد. همچنین، «حزب سبز انگلیس و ولز»[5]، با گرایش محیط زیستی و ضد جنگ، عملاً در مسیر اسلام‌گرایان گام نهاد. در این بستر اجتماعی و تاریخی، اصطلاح «چپ اسلام‌گرا»[6]، در اشاره به تلاش جریان چپ برای پل‌سازی با اسلام‌گرایان ابداع شد. با این وجود، بنیان این ائتلاف لرزان بوده و با هویدا شدن اختلاف در اهداف و آرمان‌ها، دو طرف به دشواری اتحاد راهبردی خود هر چه بیشتر پی برده‌اند. در اواخر سال ۲۰۲۵، با فروکش کردن احساسات ضداسرائیلی، چپ‌گرایان طبقه متوسط به این واقعیت که ضدیت مشترک با اسرائیل نمی‌تواند برای تداوم ائتلاف جریان چپ رادیکال با اسلام محافظه‌کار کفایت کند پی برده‌اند. اولین نشانه‌های تنش

1. Your Party UK
2. Jeremy Corbyn
3. Labour Party
4. Zahra Sultana
5. Green Party of England and Wales (GPEW)
6. Islamo-leftism

بین چپ‌گرایان و اسلام‌گرایان در طول مبارزات انتخاباتی اوت ۲۰۲۵ «موتین علی»[1] برای به دست آوردن سمت معاونت حزب سبز آشکار شد، زمانی که او از پذیرفتن مطالبات سبزها و گروه‌های دارای گرایش‌های جنسی متفاوت[2] امتناع کرد، اقدامی که مایه نگرانی چپ‌ها از پیامدهای تعصبات دینی علی شد. اجلاس حزب شما در اواخر نوامبر ۲۰۲۵ نیز با هویدا کردن اختلافات دو طرف تصور امکان همراهی مسلمانانی که مقید به احکام اسلامی هستند و چپ‌گرایانی که فکر می‌کردند زنان اروپایی می‌توانند شانه به شانه مردان مسلمان به راهپیمایی بپردازند را باطل کرد. واقعیت آن است که ائتلاف چپ‌گرایان و اسلام‌گرایان تنها یک ائتلاف سیاسی در ضدیت با جنگ اسرائیل و فلسطین بوده است و این دو در طیف وسیعی از مسائل سیاسی و اجتماعی در یک ائتلاف نمی‌گنجند.

کلیدواژه‌ها: چپ‌گرایان، اسلام‌گرایان، ائتلاف سیاسی، احزاب

1. Muthin Ali
2. LGBTQIA

جمهوری‌خواهی به‌مثابه پارادایم صلح نهادی؛اندیشه سیاسی بنیان‌گذاران ایالات متحده ۱۷۸۷-۱۷۹۷



زهرا فریدونی‌پور

دانشجوی دکتری مطالعات صلح و حل منازعه دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

zahra.fereidoonipour@yahoo.com

جمهوری‌خواهی آمریکایی در دوره بنیان‌گذاری ایالات متحده (۱۷۸۷-۱۷۹۷) به طور معمول به عنوان الگویی قابل اجرا برای حکومت قانونی و محدودسازی قدرت سیاسی مطالعه شده است؛ بااین‌حال، کارکرد آن در مدیریت منازعه و جلوگیری از خشونت سیاسی کمتر به‌طور مستقل مورد توجه قرار گرفته است. سوالی که در این پژوهش مطرح است آن است که بنیان‌گذاران آمریکا، به‌ویژه جیمز مدیسون، الکساندر همیلتون و توماس جفرسون، چگونه با پذیرش اجتناب‌ناپذیری تعارضات سیاسی و اجتماعی، به‌جای حذف منازعه، به طراحی نهادهایی برای مهار و مدیریت آن پرداختند؟ هدف مقاله تبیین این استدلال است که جمهوری‌خواهی در اندیشه‌ی بنیان‌گذاران را می‌توان نه صرفاً یک نظریه هنجاری درباره نظم سیاسی مطلوب، بلکه الگویی آگاهانه از «صلح نهادی» دانست که بر کنترل ساختاری تعارض و پیشگیری از خشونت سیاسی استوار بوده است. از نظر قلمرو موضوعی، پژوهش در حوزه اندیشه سیاسی جمهوری‌خواهی و مطالعات نهادی صلح و منازعه قرار می‌گیرد. روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل اسنادی و تفسیر متون کلاسیک سیاسی، به‌ویژه مقالات فدرالیست است که در کنار آن از ادبیات نظری صلح و نهادگرایی جدید برای غنای تحلیلی استفاده شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که بنیان‌گذاران آمریکا در فاصله تصویب قانون اساسی ایالات متحده تا پایان دهه ۱۷۹۰ منازعه سیاسی را پیامد طبیعی آزادی می‌دانستند و تلاش برای حذف آن را زمینه‌ساز تمرکز قدرت و استبداد تلقی می‌کردند. بر همین اساس، آنان با طراحی نهادهایی همچون تفکیک قوا، فدرالیسم، نظام نمایندگی و سازوکارهای کنترل و توازن، کوشیدند تعارضات سیاسی را در چارچوب قواعد رسمی مهار کرده و آن‌ها را به رقابت سیاسی غیرخشونت‌آمیز تبدیل کنند. نتایج حاصل از کنجکاوی در این موضوع علمی نشان می‌دهد که جمهوری‌خواهی آمریکایی را می‌توان به‌عنوان نمونه‌ای اولیه از صلح نهادی و صلح منفی پایدار تفسیر کرد؛ صلحی که نه بر حذف منازعه، بلکه بر مدیریت نهادی و پایدار آن استوار است. از منظر سیاست‌گذاری‌های راهبردی در حوزه صلح نهادی، این الگو ظرفیت آن را دارد که به‌عنوان چارچوبی تحلیلی و آموزنده، در طراحی و بازاندیشی نهادهای سیاسی در جوامع معاصرِ متکثر و منازعه‌خیز مورد استفاده قرار گیرد؛ به‌ویژه در زمینه پیشگیری از خشونت سیاسی و ارتقای فرآیندهای صلح‌سازی، واجد ملاحظات نظری و عملی قابل‌تأملی است.

کلیدواژه‌ها: جمهوری‌خواهی، صلح نهادی، منازعه سیاسی، مقالات فدرالیست، بنیان‌گذاران آمریکا

ظرفیت‌های ارتباطات علم در صلح؛ قطبی‌سازی ایدئولوژیک و شکست اقناع علمی در کنش ارتباطی هابرماس

در دهه‌های اخیر، گسترش منازعات علمی در عرصه عمومی به‌ویژه در موضوعاتی چون تغییر اقلیم، واکسیناسیون، انرژی هسته‌ای و فناوری‌های نوظهور نشان داده است که علم، علی‌رغم برخورداری از اقتدار معرفتی، الزاماً به اجماع اجتماعی و همگرایی ایدئولوژیک منجر نمی‌شود. در بسیاری موارد، ارتباطات علم نه‌تنها به اقناع عمومی نینجامیده، بلکه به تشدید قطبی‌سازی هویتی و بازتولید تعارضات اجتماعی انجامیده است. مسئله اصلی پژوهش حاضر، تبیین چرایی این وضعیت و واکاوی ظرفیت‌های ارتباطات علم برای میانجی‌گری تعارضات و تقویت صلح اجتماعی است. هدف مقاله، بازخوانی انتقادی الگوهای مسلط ارتباطات علم و شناسایی امکان‌های صلح‌ساز آن در چارچوب عقلانیت ارتباطی است.قلمرو موضوعی پژوهش در حوزه ارتباطات علم و مطالعات صلح قرار دارد و بر منازعات ایدئولوژیک پیرامون دانش علمی متمرکز است. از نظر زمانی، متون و مطالعات منتشرشده از دهه ۲۰۰۰ میلادی به بعد هم‌زمان با تشدید منازعات علمی در عرصه عمومی مورد توجه قرار گرفته و از حیث مکانی، نمونه‌ها ماهیتی فراملی داشته و عمدتاً به جوامع غربی با سطح بالای قطبی‌سازی رسانه‌ای و سیاسی تعلق دارند. چارچوب نظری پژوهش بر پیوند میان نظریه «شناخت فرهنگی» و نظریه «کنش ارتباطی» یورگن هابرماس استوار است. روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل گفتمان انتقادی است. نمونه پژوهش شامل مجموعه‌ای هدفمند از مقالات علمی، متون سیاستی و بازنمایی‌های رسانه‌ای در حوزه‌های علمیِ مناقشه‌برانگیز است که در آن‌ها مواجهه گفتمانی میان علم و ایدئولوژی قابل ردیابی است. واحد تحلیل، الگوهای زبانی و ارتباطی دالّ بر اقتدارگرایی معرفتی، برچسب‌زنی، بی‌اعتمادی نهادی و شکل‌های «گفت‌وگوی مخدوش» است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد هرچه ارتباطات علم از الگوی گفت‌وگومحور، مشارکتی و مبتنی بر به‌رسمیت‌شناسی تکثر ارزشی فاصله می‌گیرد، ظرفیت آن برای اقناع و میانجی‌گری تعارضات اجتماعی کاهش یافته و به تشدید قطبی‌سازی ایدئولوژیک می‌انجامد. در مقابل، الگوهای مبتنی بر عقلانیت ارتباطی، از طریق ایجاد فضای استدلالی برابر، امکان نقد متقابل و شفافیت هنجاری، به کاهش سوءتفاهم‌های معرفتی کمک می‌کنند.بر این اساس، مقاله نتیجه می‌گیرد که ارتباطات علم واجد ظرفیت‌هایی راهبردی برای مدیریت تعارض و تقویت صلح اجتماعی است. توسعه الگوهای مشارکت عمومی، گفت‌وگوی چندذی‌نفعی، و بازطراحی سیاست‌های ارتباط علمی بر مبنای اصول گفت‌وگوی ایده‌آل، از جمله راهبردهایی است که می‌تواند علم را از منبع منازعه به میانجی همزیستی اجتماعی بدل سازد.

کلیدواژه‌ها:ارتباطات علم، صلح اجتماعی، قطبی‌سازی ایدئولوژیک، تحلیل گفتمان انتقادی



سید محمد حسین میرهاشمی

دانشجوی دکتری علوم ارتباطات، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران

mirhaashemi@ut.ac.ir

مفهوم دوستی در اندیشه سیاسی کارل اشمیت و خواجه نصیر طوسی

کارل اشمیت،سیاست را بر پایهٔ تمایز «دوست» و «دشمن» تعریف می‌کند. از نظر او، دشمنی امری است ذاتی سیاست و جدایی‌ناپذیر از آن و امکان تعارض و حتی جنگ، هرگز منتفی نبوده و اساس امر سیاسی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، هر جامعهٔ سیاسی برای حفظ هویت و بقای خود باید بتواند دشمن را تشخیص دهد و برای مهار یا مقابله با آن چاره اندیشی کند. در مقابل، خواجه نصیر سیاست را ادامهٔ اخلاق و وسیله‌ای برای تحقق عدالت و فضیلت مدنی می‌داند. در اندیشهٔ او، اصل بر دوستی، تعاون و الفت اجتماعی است و قهر یا دشمنی صرفا در شرایط استثنایی و در راستای حفظ نظم و اصلاح جامعه به کار می‌رود. به بیانی دیگر، اشمیت سیاست را بر محور دشمنی و مرزبندی سیاسی تفسیر می‌کند، اما خواجه نصیر بنیاد سیاست را بر دوستی، اخلاق و هماهنگی اجتماعی قرار می‌دهد. این مقاله با بهره‌گیری از ترکیب دو روش مقایسه‌ای و روش هرمنوتیک مولف محور کوینتین اسکینر درصدد است به بررسی دیدگاه این دو متفکر در دو سنت غربی- مسیحی و ایرانی- اسلامی پرداخته و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن دو را بیان کند و از این رهگذر مقولات جنگ و صلح در شرایط کنونی جهان را در پرتو این دیدگاهها و در بستر این دو سنت فکری مطرح نماید.

کلیدواژه‌ها:خواجه نصیر، اشمیت، دوستی، دشمنی، جنگ و صلح



سیدخدایار مرتضوی

استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران جنوب

kh_mortazavi@azad.ac.ir



افشین جلالی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران جنوب

afsa.jalali@gmail.com

صلح همچون جنگ نیاز به فداکاری دارد؛ صلح و تجدد ذکاءالملک فروغی

در کتاب مقالات فروغی که مجموعه مقالات یا مقدمه‌هایی که محمدعلی فروغی معروف به ذکاءالملک دوم بر سایر آثار نوشته است جمع می‌شده مقاله‌ای با عنوان «گزارش در مجمع اتفاق ملل» وجود دارد. فروغی در آن گفتاورد چنین نگاشته که «صلح هم مانند جنگ فداکاری لازم دارد». در آن مقاله هرچند که شاید به قصد نظریه‌پردازی نیز نگاشته نشده است برای ما نظریه تولید کرده است. همچنین، مقاله دیگر فروغی با عنوان «کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹» نیز بازتاب فکر و تجربه او درباره صلح است. ما می‌دانیم که فروغی از جمله افراد تجددخواه در تاریخ ایران معاصر بوده است و اندیشه تجددخواهی برای او به مثابه هم رویکرد و هم جهانبینی عمل می‌کرده است. بنابراین، دید او به بسیاری از پدیده‌ها مانند صلح با دید تجددخواهانه بوده، ولو اینکه آن را به صورت مستقیم بیان نکرده باشد. سعی من در این مطالعه این است که با بررسی آراء کلی فروغی درباره تجدد و همچنین بافت تجددخواهانه‌ای که فروغی در آن زیست می‌کرده و نظراتی که درباره صلح بیان کرده است به مفهوم «صلح و تجدد» دست یابم که آن را می‌توان یکی از شعبات فلسفه صلح معاصر دانست. بدین صورت، مطالعه حاضر دارای دو پرسش خواهد بود. پرسش نخست چنین است که آیا می‌توان از دل تجددخواهی فروغی و همچنین نوشته‌هایی که درباره صلح و سایر امور مرتبط دارد نوعی «فلسفه صلح» استخراج کرد؟ پرسش دوم این است که آیا «تجددخواهی فروغی» با مفهوم «صلح» دارای تناسب است؟ بر این اساس، آن چیزی که من در این بررسی انجام خواهم داد همه در جهت پاسخ به این دو پرسش است و مفهوم «صلح و تجدد» نیز آن چیزی است که از این بررسی بدست آمده است.

کلیدواژه‌ها: صلح، تجدد، فلسفه صلح، محمدعلی فروغی



محمدمهدی داور
دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه
دانشگاه مموریال نیوفاندلند، سنت جونز، نیوفاندلند و لابرادور، کانادا
mmdavar@mun.ca

صلح در اندیشه سیاسی محمدعلی فروغی

علی‌رغم جایگاه محوری محمد علی فروغی به عنوان معمار ایران مدرن و اهل قلم و سیاست،ابعاد اندیشه صلح‌طلبانه و روش‌های مصالحه‌جویانه او به صورت نظام‌مند مورد بررسی قرار نگرفته است.این پژوهش به این پرسش اصلی می‌پردازد که مفهوم«صلح» در اندیشه و عمل سیاسی فروغی بر چه مبانی فکری استوار بوده و چه مؤلفه‌ها و راهبردهای عملی برای تحقق آن ارائه کرده است؟هدف این پژوهش،واکاوی و تبیین نظریه صلح در اندیشه فروغی با تمرکز بر سه رکن عقلانیت،اخلاق و مصلحت‌اندیشی و بررسی تجلی عملی این اندیشه در بستر تاریخ پر التهاب معاصر ایران است.قلمرو پژوهش حاضر اندیشه سیاسی فروغی با تأکید بر مفاهیم صلح،مصالحه،عقلانیت و اخلاق حکمرانی است و از دوره مشروطه تا زمان حیات فروغی را شامل می‌شود.این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی و با اتکا به رویکرد زمینه‌ای-تفسیری انجام شده است.داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و بررسی آثار مکتوب فروغی و نیز تحلیل عملکرد سیاسی او در مقاطع تاریخی مختلف گردآوری و تحلیل شده است.یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که صلح در اندیشه فروغی بر سه پایه استوار است:پایه عقلانی که ترویج خردگرایی و فلسفه به عنوان تنها راه درک مصالح جمعی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات است.پایه اخلاقی که تکیه بر فضیلت‌هایی چون مدارا،میانه‌روی و گذشت در عرصه شخصی و حکمرانی دارد.و پایه عملی که بکارگیری«مصلحت» نه به معنای فرصت‌طلبی،بلکه به عنوان ابزاری واقع‌بینانه برای حفظ نظم،امنیت و تمامیت ارضی کشور و اجتناب از خشونت را شامل می‌شود.نتیجه کلی پژوهش حاکی از آن است که اندیشه صلح‌طلبانه فروغی،تلفیقی منحصر به فرد از حکمت نظری(برگرفته از فلسفه غرب و شرق) و حکمت عملی(ناشی از تجربه زیست سیاسی در بستر بحران) است.صلح از نگاه وی،آرمانی فعال و پویا است که نیازمند عقلانیت برای تشخیص،اخلاق برای اجرا و مصلحت‌اندیشی برای تثبیت است.از این پژوهش می‌توان سیاست‌های راهبردی زیر را برای مدیریت منازعات استنباط کرد:ترویج آموزش فلسفه و تفکر انتقادی به عنوان زیرساخت فرهنگی حل اختلاف،اولویت‌دادن به«گفت‌وگو»و«مذاکره» بر حذف و خشونت در عرصه داخلی و بین‌المللی،نهادینه‌سازی«مدارا»و«میانه‌روی» به عنوان ارزش‌های بنیادین در فرهنگ سیاسی و بکارگیری«مصلحت‌اندیشی عملی» به معنای هوشمندانه و واقع‌بینانه آن در مدیریت بحران‌ها،با هدف دستیابی به صلحی پایدار.

کلیدواژه‌ها: محمدعلی فروغی،صلح،حل منازعه،تاریخ معاصر ایران،اندیشه سیاسی



سیدمهدی حسینی

دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و ارتباطات، دانشکده فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران

sm.hoseinimarkid@isu.ac.ir

صلح و همزیستی از نگاه تالستوی؛ نگرشی انسانی به خود و دیگری

در بسیاری از منازعات، شکل‌گیری و تداوم تصویر تقابلی از «خودی» و «دیگری» یکی از عوامل مؤثر در بازتولید خشونت و کاهش امکان گفت‌وگو میان گروه‌های درگیر است. مطالعات صلح در دهه‌های اخیر، علاوه بر ابعاد سیاسی، نظامی و امنیتی منازعات، بر اهمیت عوامل فرهنگی، روایی و هویتی در شکل‌گیری یا کاهش تعارضات تأکید کرده است. ادبیات به‌عنوان عرصه‌ای برای بازنمایی تجربه‌های انسانی، می‌تواند با به چالش کشیدن روایت‌های یک‌جانبه از دشمن و دیگری، زمینه‌ای برای شناخت متقابل، همدلی و تقویت فرهنگ صلح فراهم آورد. رمان «حاجی مراد» اثر تالستوی، که به منازعات قفقاز در قرن نوزدهم میلادی می‌پردازد، نمونه‌ای برجسته از بازنمایی پیچیدگی‌های انسانی در شرایط جنگ، خشونت و تقابل‌های هویتی است. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که تالستوی در رمان «حاجی مراد» چگونه مرز میان «خودی» و «دیگری» را بازنمایی می‌کند و این بازنمایی چه ظرفیتی برای تبیین مفاهیم مرتبط با فرهنگ صلح و حل منازعه دارد؟ فرضیه اصلی پژوهش بر این استوار است که تالستوی با پرهیز از قطبی‌سازی مطلق میان طرفین منازعه و با تأکید بر وجوه مشترک انسانی شخصیت‌های روس و قفقازی، دوگانه خودی/دیگری را به چالش می‌کشد. او از طریق انسانی‌کردن دیگری و نمایش تجربه‌های مشترک انسانی همچون رنج، ترس، امید، وفاداری و کرامت، امکان شکل‌گیری همدلی و فهم متقابل را فراهم می‌کند. قلمرو موضوعی این پژوهش، مطالعات صلح و مطالعات فرهنگی با تمرکز بر ادبیات روسیه است. قلمرو زمانی آن، دوره جنگ‌های قفقاز در نیمه نخست قرن نوزدهم میلادی و قلمرو مکانی آن، منطقه قفقاز و امپراتوری روسیه را دربرمی‌گیرد. این پژوهش با روش تحلیل محتوای کیفی رمان «حاجی مراد» و بررسی منابع مرتبط با مطالعات صلح، فرهنگ و ادبیات روسیه انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تالستوی با فاصله گرفتن از بازنمایی یک‌جانبه دشمن، شخصیت‌های دو سوی منازعه را به‌عنوان انسان‌هایی با تجربه‌های پیچیده و مشترک به تصویر می‌کشد. در این اثر، خشونت نه به‌عنوان راهکاری برای حل اختلافات، بلکه به‌عنوان پیامد چرخه‌ای از بی‌اعتمادی، سوءتفاهم و نگاه تقابلی به دیگری بازنمایی می‌شود. نتایج پژوهش بیانگر آن است که «حاجی مراد» می‌تواند به‌عنوان متنی فرهنگی، ظرفیت مهمی برای آموزش فرهنگ صلح، تقویت گفت‌وگوی بین‌فرهنگی و بازاندیشی در کلیشه‌های مرتبط با دشمن داشته باشد. بر این اساس، بهره‌گیری از ادبیات کلاسیک در برنامه‌های آموزشی و فرهنگی می‌تواند به توسعه رویکردهای همدلانه، انسانی و غیرتقابلی در مواجهه با منازعات کمک کند.

کلیدواژه‌ها: حاجی مراد، تالستوی، مطالعات صلح، فرهنگ صلح، خودی و دیگری، ادبیات روسیه



فائزه محمدنیا حنائی

دانشجوی دکتریِ مطالعات جهان، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

mohamadnia.fmh@ut.ac.ir



۲

دیپلماسی دینی و نقش ادیان در منازعات

نقش اخلاق دینی در حل منازعات معاصر؛ مطالعه آموزه‌های ادیان ابراهیمی



سیدمجید نبوی

دانش آموخته دکتری، رشته قرآن و حدیث، اراک

majidnabavi1366@ut.ac.ir

در دنیای معاصر که با گسترش منازعات قومی، مذهبی و بین‌المللی روبه‌رو است، دین اغلب به عنوان عاملی در تشدید درگیری‌ها معرفی می‌شود. با این حال، ارزش‌های اخلاقی نهفته در ادیان ابراهیمی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) ظرفیت قابل توجهی برای ترویج عدالت، بخشش، رحمت و آشتی دارند. علی‌رغم این پتانسیل، در ادبیات علمی و سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی، نقش اخلاق دینی در مکانیسم‌های مدرن حل منازعه و صلح‌سازی به طور نظام‌مند و تطبیقی بررسی نشده است. این شکاف پژوهشی، ضرورت تحلیل عمیق چگونگی تبدیل آموزه‌های اخلاقی ادیان به ابزارهای عملی در فرآیندهای صلح را برجسته می‌سازد. هدف اصلی این مقاله، تحلیل نقش ارزش‌های اخلاقی دینی مشتق از آموزه‌های اسلام، مسیحیت و یهودیت در تسهیل حل منازعات و دستیابی به صلح پایدار است. از نظر موضوعی، مطالعه بر اصول اخلاقی کلیدی مانند عدالت (عدل در اسلام، در مسیحیت، در یهودیت)، بخشش، رحمت و آشتی تمرکز دارد. از نظر زمانی، دوره پس از جنگ سرد (دهه ۱۹۹۰ میلادی تا کنون) با تأکید ویژه بر منازعات قرن بیست و یکم پوشش داده می‌شود. از نظر مکانی، سطح بین‌المللی مد نظر است و مطالعات موردی از خاورمیانه (منازعه اسرائیل-فلسطین و تلاش‌های میانجی‌گری اسلامی)، اروپا (فرآیند صلح ایرلند شمالی) و آفریقا (آفریقای جنوبی) انتخاب شده‌اند. این پژوهش از روش کیفی توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی بهره می‌برد. داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای متون مقدس اصلی (قرآن کریم، انجیل و تورات)، سنت‌های دینی، اسناد تاریخی فرآیندهای صلح، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی و مقالات علمی گردآوری شده است. تحلیل مقایسه‌ای آموزه‌های سه دین در کنار بررسی مطالعات موردی واقعی، روش اصلی پژوهش را تشکیل می‌دهد. یافته‌ها نشان‌دهنده نقش مثبت و تحول‌آفرین اخلاق دینی در چندین فرآیند صلح موفق است. در آفریقای جنوبی، ارزش‌های مسیحی بخشش و آشتی، پایه کمیسیون حقیقت و آشتی به رهبری اسقف دزموند توتو قرار گرفت و به گذار مسالمت‌آمیز از آپارتاید کمک کرد. در ایرلند شمالی، رهبران مذهبی کاتولیک و پروتستان با استناد به ارزش‌های مشترک مسیحی، به توافق جمعه خوب (۱۹۹۸) یاری رساندند. در سنت اسلامی، اصول «سلم» (صلح) و «مصالحه» در برخی تلاش‌های حل منازعه خاورمیانه و فعالیت‌های میانجی‌گرانه سازمان‌هایی مانند جامعه سنت اگیدیو (کاتولیک) در موزامبیک، نمونه‌های بارز موفقیت هستند. تحلیل تطبیقی حاکی از وجود ارزش‌های همگرا مانند کرامت انسانی، ترجیح صلح بر جنگ و مسئولیت اخلاقی در برابر

دیگری در هر سه دین است، هرچند سیاسی‌سازی دین و تفسیرهای افراطی همچنان چالش‌های جدی به شمار می‌روند. اخلاق دینی می‌تواند رویکردهای سکولار حل منازعه را تکمیل کرده و مشروعیت مردمی و پایداری توافقات صلح را به طور قابل توجهی افزایش دهد. سیاست‌های راهبردی پیشنهادی شامل موارد زیر است: تقویت پلتفرم‌های گفتگوی بین‌ادیانی به عنوان ابزار اعتمادسازی؛ آموزش سواد دینی و اخلاقی برای دیپلمات‌ها، میانجی‌گران و سیاست‌گذاران؛ مشارکت سیستماتیک رهبران مذهبی در مذاکرات رسمی و غیررسمی؛ گنجاندن اصول اخلاقی ادیان در برنامه‌های آموزشی مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها برای پرورش فرهنگ صلح؛ و حمایت مالی، سیاسی و نهادی سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌المللی از ابتکارات صلح مبتنی بر دین.

کلیدواژه‌ها: اخلاق دینی، ادیان ابراهیمی، حل منازعه، صلح‌سازی، گفتگوی بین‌ادیانی، آشتی اخلاقی

بازخوانی الگوی مناسبات بین‌الادیانی؛ از هم‌زیستی تا تعامل



صدرا تقی‌پور

دکتری فلسفه دین، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران، بابلسر

sadrataghipour13@gmail.com

ناکامیِ سال‌ها تلاش برای تحقق وحدتِ میان ادیان و مذاهب که غالباً با بن‌بست‌های اعتقادی و تصلب‌های کلامی مواجه شده، سبب گردیده است تا دغدغه‌مندانِ این عرصه به رویکردی تقلیل‌گرایانه و حداقلی به نام «هم‌زیستی ادیان» رضایت دهند. این الگو که در جامعه‌شناسیِ دین نوعی «صلح سلبی» تلقی می‌شود، رویکردی است که غالباً معطوف به بی‌اثر یا کم‌اثر کردنِ وجوهِ سلبیِ تفاوت‌های میان ادیان و مذاهب است. در این ساحت، گویی نفیِ خشونتِ برخاسته از تفاوت‌های اعتقادی و عملی و احترام به حقوق انسانیِ همدیگر، به غایتِ نهاییِ کنش‌گرانِ این ایده بدل شده است؛ امری که دین را صرفاً در حد یک قرارداد اجتماعی برای عدم تعرّض فرو می‌کاهد. اما از منظر تحلیل‌های تمدّنی، این نگاهِ حداقلی و محافظه‌کارانه به محدود و کم‌اثر شدنِ نقش ادیان و به هدر رفتنِ قابلیت‌های بنیادین آن برای بهبود حیات اجتماعی می‌انجامد. ادیان و مذاهب نمی‌توانند مدعی ارائه‌ی راه‌حل برای معضلات پیچیده و ساختاریِ بشرِ امروزی باشند، در حالی‌که درونی‌ترین لایه‌های نهادی آن‌ها، توانایی دیالوگِ سازنده را از دست داده و شاید فی‌المثل نتوانند با آن‌هایی که در جبهه‌ی مشترکِ «خداباوری» قرار می‌گیرند، تعاملات مشترک برای رسیدن به اهداف انسان‌دوستانه برقرار کنند. این «فلج‌شدگیِ کارکردی»، دین را در عصر سکولاریسم به پدیده‌ای حاشیه‌ای بدل می‌کند که تنها در پی بقای فیزیکی خویش است. برای برون‌رفت از این بن‌بست، راهی به‌جز دست کشیدن از ایده‌ی وحدت فراگیر نیست. واقع‌گرایی اقتضا می‌کند که بپذیریم برخی ادیان و مذاهبِ هویت‌محور که در مسیر هم‌نوائیْ دچار انسداد هستند و نمی‌توانند به سطح تعاملِ مطلوب دست پیدا کنند، ناگزیر در محدوده‌ی حداقلیِ هم‌زیستی مسالمت‌آمیز باقی بمانند؛ الگویی که علی‌القاعده تنها کارکردی موقت و گذرا در فرآیند گذار جوامع دینی به سمت تعامل دارد. در مقابل، دیگر ادیان و مذاهب باید رویکردِ جدیدی را برای پررنگ‌تر شدنِ نقش دین در حل چالش‌های هویتی، معنایی و اخلاقیِ جهان امروز در پیش گیرند. تحقق این هدف مستلزم یک «پالایش پارادایمی» است؛ بدین منظور، باید حدود و ثغور هویت‌طلبیِ افراطی به دقت روشن گردد تا بتوان ادیان و مذاهبی را که به‌واسطه‌ی جزم‌اندیشی به سختی می‌توانند درون چهارچوب تعامل مذهبی قرار گیرند، از طیف تندروی ناتوان از این هم‌نوایی جدا کرد. این مرزبندی تخصصی، مسیری را می‌گشاید که در آن ادیانِ مسئولیت‌پذیر بتوانند فارغ از مناقشات فرسایشی، ائتلافی جهانی برای احیای معنویت و عدالت تشکیل دهند و از پوسته‌ی انفعالی هم‌زیستی به هسته فعالِ تأثیرگذاری تمدنی عبور کنند.

کلیدواژه‌ها: صلح، هم‌زیستی، تعامل، هویت‌طلبی

نقش گفت‌وگوی ادیان در پیشگیری از خشونت و توسعه فرهنگ صلح؛ مطالعه کیفی دیدگاه خبرگان

مناقشات هویتی و دینی از جمله عوامل مهم شکل‌گیری برخی منازعات و خشونت‌های اجتماعی و سیاسی در جهان معاصر به شمار می‌روند. با این حال، دین در بسیاری از سنت‌های فکری و الهیاتی، واجد ظرفیت‌های اخلاقی و اجتماعی مهمی برای تقویت همزیستی، کاهش خشونت و ایجاد صلح پایدار است. در این میان، گفت‌وگوی بین‌ادیان به‌عنوان رویکردی ارتباطی و تعاملی می‌تواند زمینه شناخت متقابل، کاهش پیش‌داوری‌ها و تقویت فرهنگ مدارا را فراهم کند. پژوهش حاضر با هدف تبیین نقش دین و گفت‌وگوی بین‌ادیان در پیشگیری از خشونت و توسعه فرهنگ صلح انجام شده است. این پژوهش با رویکرد کیفی و با استفاده از روش تحلیل مضمون انجام گرفت. داده‌های پژوهش از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان حوزه‌های مطالعات دین، صلح و حل منازعه، روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی گردآوری و با استفاده از فرآیند کدگذاری باز، محوری و انتخابی تحلیل شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که نقش صلح‌آفرین دین در چهار مضمون اصلی شامل ظرفیت‌های اخلاقی و معنوی دین، گفت‌وگوی بین‌ادیان و شناخت متقابل، تقویت مدارا و پذیرش دیگری، و ایجاد سازوکارهای اجتماعی صلح‌سازی قابل تبیین است. همچنین، نتایج نشان داد موانعی مانند افراط‌گرایی دینی، سیاسی‌شدن آموزه‌های مذهبی و ضعف ارتباطات بینافرهنگی می‌تواند مانع تحقق ظرفیت‌های صلح‌ساز دین شود. بر اساس یافته‌ها، الگویی مفهومی ارائه شد که در آن ارزش‌های اخلاقی دین از طریق گفت‌وگوی بین‌ادیان، افزایش اعتماد، همدلی و پذیرش تفاوت‌ها را موجب شده و در نهایت به کاهش گرایش‌های خشونت‌آمیز و توسعه فرهنگ صلح منجر می‌شود. این پژوهش نشان می‌دهد که بهره‌گیری از ظرفیت‌های گفت‌وگوی دینی می‌تواند به‌عنوان یکی از راهبردهای مکمل در فرآیند صلح‌سازی و پیشگیری از منازعات مورد توجه قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: دین، گفت‌وگوی بین‌ادیان، صلح‌سازی، پیشگیری از خشونت، مدارا، فرهنگ صلح، تحلیل مضمون



محمدرضا حشمتی

دانش آموخته دکتری جامعه‌شناسی بررسی مسائل اجتماعی ایران، دانشکده حقوق و علوم انسانی، دانشگاه کاشان

rezaheshmaty1037@gmail.com

سازوکار «القا» و نقش «ایمنی معرفت‌شناختی» در تحقق صلح بین‌الادیانی با خوانش نظریه کریس رانالی



عباس اسکوئیان
استادیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور، تهران
osko@pnu.ac.ir

تحقق صلح و هم‌گرایی بین‌الادیانی همواره با سدی بنیادین به نام هراس از فروپاشی نظام‌های هویتی مواجه است. بسیاری از دینداران در مواجهه با گزاره‌های درون‌مذهبیِ روادارانه که ظرفیت تقریب ادیان را دارند، نوعی واکنش تدافعی نشان می‌دهند. این هراس، ریشه در ترس از دست دادن تشخّص هویتی و به مخاطره افتادن رستگاری اخروی در صورت عدول از باورهای جزمی برخاسته از دین‌فهمیِ سنتی دارد. در این نقطه، فرد دیندار وارد نوعی مکانیسم دفاعی پیچیده می‌شود که منجر به انسداد ذهنی در برابر شواهد هم‌نواکننده می‌گردد. بر اساس آرای کریس رانالی[1] در حوزه معرفت‌شناسی اجتماعی، این وضعیت را باید تحت عنوان مفهوم تخصصی «القا»[2] تحلیل کرد. رانالی استدلال می‌کند که «القا» صرفاً به محتوای باور محدود نمی‌شود، بلکه به نحوه تثبیت و به تعبیر او مهروموم شدنِ آن باور در برابر جهان خارج اشاره دارد. این وضعیت، در واقع فرد را در یک قفس روانی-معرفتی قرار می‌دهد که مسیر ورود و خروج داده‌های نوین را مسدود می‌سازد. القا از طریق اجتناب پیشگیرانه‌ی شواهد مخالف عمل می‌کند. در این ساختار معرفتی، شواهد نقض‌کننده نه به عنوان ابزاری برای جرح و تعدیل باور، بلکه به مثابه یک مهاجم در نظر گرفته می‌شوند. فردی که تحت تأثیر القاست، هرگونه دیدگاه نوی تهدیدکننده از منظر خویش را نه یک گزینه‌ی ممکن در فهم دین، بلکه یک آزمون ایمان یا تبلیغات خصمانه تلقی کند. بر این اساس، فردِ تحت تأثیرِ القا، لزوماً کم‌هوش یا کم‌خرد نیست، بلکه در وضعیتی قرار دارد که رانالی آن را «وضعیت جنگ معرفتی» می‌نامد؛ وضعیتی که در آن شک، نه ابزاری در مسیر حقیقت‌طلبی، بلکه یک تهدید هویتی قلمداد می‌شود. در واقع، القا دارای یک «سیستم ایمنیِ معرفتی» است که هرگونه دیدگاه بدیل را «غیرعقلانی» یا «غیراخلاقی» در نظر می‌گیرد. این سیستم، با پیوند زدنِ «صدق گزاره‌ای» به «ارزش اخلاقی»، خروج از دایره جزم‌اندیشیِ دینی را مساوی با سقوط اخلاقی جلوه می‌دهد. لذا، مواجهه مستقیم و تلاش در جهت مجاب کردن طرف مقابل از طریق استدلال، معمولاً به تقویت مکانیسم‌های دفاعی و متصلب‌تر شدن مواضع او می‌انجامد. بر این اساس راه برون‌رفت از این انسداد معرفتی و نیل به صلح بین‌الادیانی، نه در مواجهه تهدیدآمیز (از منظر مخاطب)، بلکه به تعبیر رانالی در استراتژی «ایجاد راه گریز امن» نهفته است. برای شکستنِ چرخه‌ی القا، باید محیطی مبتنی بر پایه‌ی ایمنی معرفت‌شناختی فراهم آورد. صلح بین‌الادیانی زمانی محقق می‌شود که فرد به سطحی از آرامش روانی دست یابد که در آن شک کردن به دین‌فهمیِ پیشین، به معنای از دست دادن کل هویت یا رستگاری نباشد. در واقع، بازتعریف «شک» به عنوان یک وضعیت انسانیِ مشروع و غیرترسناک، مجال تحول را فراهم می‌آورد. تنها در صورت عبور از این هراس بنیادین و ایجاد زمینه‌ای که در آن پرسشگری، واجد هزینه هویتی سنگین نباشد، می‌توان به گذار از جزمیت به سوی هم‌گرایی و صلح پایدار میان پیروان ادیان امید بست.

کلیدواژه‌ها: صلح پایدار، القا، کریس رانالی، راه گریز امن

1. Chris Ranalli
2. Indoctrination

دین، مناقشه و صلح

مجموعه گسترده ادبیات و شواهد در مورد پیوند بین دین، مناقشه و صلح ، به روشنی نشان می‌دهد که دین هم در پیشگیری و حل مناقشه و هم در ایجاد صلح اهمیت دارد. برای درک این رابطه نیاز به در پیش گرفتن رویکردی انتقادی به مفهوم دین است که در نظر می‌گیرد کدام جنبه‌های مجموعه معانی مرتبط با آن در هر مورد نقش دارند. دین که در تاریخ و وابسته به زمینه شکل گرفته است، از نظر فرهنگی نیز پربار است و معانی متغیری دارد که می‌تواند چیزهای زیادی از متون مقدس گرفته تا آیین‌ها، هویت جمعی، نهادهای هنجارگذار، تمرکز بر یک الوهیت یا خود درونی را دربرگیرد. هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد سنت‌های مذهبی خاص، به دلیل الهیات خود، بیشتر مستعد خشونت هستند یا احتمال بیشتری دارد که منجر به درگیری یا صلح شوند. با این حال، می‌توان و باید به عوامل اساسی و توانمندساز که افراد، رهبران مذهبی یا سیاسی یا جوامع را قادر می‌سازد تا یک گفتمان، نمادگرایی یا نهاد مذهبی را برای انجام یا توجیه خشونت بپذیرند، توجه شود. رابطه بین دین و مناقشه یا ایجاد صلح ایستا و تک بعدی نیست و متغیرهای زمینه‌ای (تاریخی، اجتماعی-اقتصادی، فرهنگی) بر نتایج تأثیر می‌گذارند و بنابراین هیچ موقعیتی با موقعیت دیگر یکسان نیست، بنابراین حتی یک گروه یا رهبر بسیار موفق که توانسته در یک کشور برای صلح مذاکره کند، ممکن است نتواند در یک کشور دیگر یا در یک لحظه تاریخی متفاوت، درگیری را کاهش دهد. لذا از این واقعیت بایدآگاه بود که دین همیشه و به تنهایی در پویایی درگیری یا صلح مرتبط نیست؛ اما دین در جهان کنونی در اصل در روابط بین انسان‌ها از جهات مختلف نقشی مهم ایفا می‌کند. دین در عین بیان روایت‌هایی از کرامت انسانی و لزوم آشتی میان انسان ها، باورهای مذهبی، کتب مقدس، آیین‌ها و نمادها به راحتی می‌توانند به پایه و اساس پروژه‌های قومی یا ملی تبدیل شوند. دین، به ویژه ادیان توحیدی، دیدگاه‌های قدرتمندی از نظم کیهانی ارائه می‌دهد که برای تغییر زندگی انسان (به شیوه‌های الهی) در جهان درون نقش مهمی دارد. بازیگران مذهبی طیف متنوعی از افراد عادی، رهبران، جنبش‌های مردمی، سازمان‌های مردم نهاد، شبکه‌های فراملی و نهادهای سازمان‌یافته را تشکیل می‌دهند و می‌توانند در ایجاد صلح و آشتی نقشی مثبت ایفا کنند.

کلیدواژه‌ها: انسان، دین، مناقشه، صلح



قربان علمی
استاد ادیان وعرفان تطبیقی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران
gelmi@ut.ac.ir



سیده سوزان انجم‌روز
استادیار ادیان وعرفان تطبیقی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران
su.anjomerooz@ut.ac.ir

رسالت ادیان در هندسه صلح جهانی؛ نقش آموزه‌های اسلامی در گذار از انفعال تاریخی به هم‌افزایی تکاملی



مهدی ابراهیمی

دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد تهران مرکزی

dr.m.ebrahimi@ccri.ac.ir



محمد بهادری جهرمی

استادیار حقوق عمومی دانشگاه تربیت مدرس، تهران

m.bahadori@modares.ac.ir

نظام بین‌المللی معاصر، علی‌رغم پیشرفت‌های فناورانه و ارتباطی، شاهد نقض شدید حقوق بشر ، ناکارآمدی جدی ساختارهای حقوقی بین‌المللی و تشدید منازعات سیاسی است و این وضعیت، ضمن تهدید حق حیات بشر، استقرار صلح جهانی را مخدوش و بلکه ناممکن جلوه می‌دهد. همزمان به‌نظر می‌رسد در سایه فقدان نظام حقوقی جهانی موثر، ظرفیت اتحاد و کنشگری مشترک رهبران و پیروان ادیان الهی بتواند جایگزین مناسبی برای سازکارهای کنونی بین‌المللی در تامین صلح جهانی باشد. موضوعی که رهیافت‌جویی آن در بستر آموزه‌های جهانی اسلام هدف از انجام این پژوهش تلقی می‌شود؛ یعنی تبیین ظرفیت‌ها و سازکارهای دین اسلام برای بسترسازی صلح جهانی از طریق اتحاد راهبردی و مشارکت‌گیری ادیان و مکاتب دینی مختلف و پاسخ به این سوال که: «ظرفیت دین اسلام در ایجاد اتحاد بنیادینی صلح‌آفرین چه مواردی می‌تواند باشد؟» قلمرو پژوهش حاضر از حیث موضوعی به ظرفیت‌های آموزه‌های دین اسلام در تعاملات بنیادینی، از حیث زمانی به جهان معاصر و از حیث میدانی به پیروان ادیان در عرصه جهانی گسترش دارد. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و ازطریق تحلیل متون دینی و استناد به اسناد معتبر علمی است که با تمسک به مصادر اسلامی، آثار متفکران دینی، اسناد بین‌المللی و مطالعات موردی تاریخی، فرضیات نظری را مورد کنکاش و بررسی قرار داده است. ره‌آورد تحقیق عبارتست از: نخست، اصول مشترک بشری و عدالت‌بنیاد دین اسلام با آموزه‌های همه ادیان اشتراک داشته و می‌تواند نقطه تمسک راهبردی اتحاد قرارگیرد؛ دوم، بایسته اسلامی به‌رسمیت شناختن حرمت ادیان دیگر و کرامت پیروان آنان لازم است به‌عنوان بستر تعاملی مسالمت‌آمیز تسجیل شود؛ سوم، بایسته دعوت به تعالی همه پیروان ادیان با حفظ استقلال و حریم اعتقادی هر دین به‌عنوان راهبردی اساسی، مورد تمرکز و ترویج قرار گیرد؛ و آخر، بایسته دفاع از کرامت بشر در برابر ناقضان حقوق بشر تارهایی همه انسان‌ها از هرنوع تبعیض دینی و مذهبی، به‌عنوان رسالت مشترک مورد تاکید واقع شود. نتایج پژوهش مؤید آن است که دین اسلام، هم قابلیت ارائه چارچوب اخلاقی و حقوقی برای تضمین صلح جهانی را داراست و هم می‌تواند با ایجاد اتحاد مبتنی بر عدالت، حفظ حیات و کرامت انسانی، موثرترین ضمانت‌اجرای صلح جهانی تلقی شود؛ افزون براین، آموزه‌های آزادی دین در اسلام و مفاهیم تکاملی آن، ظرفیت‌های مهمی را برای شکل‌دهی اتحاد جهانی ادیان فراهم می‌آورد. برمبنای این نتایج، الزامات راهبردی پیشنهادی عبارتند از: تدوین پیمان‌های بنیادینی مبتنی بر حمایت‌های راهبردی بر محور اصول

مشترک عدالت و حرمت انسانی؛ تبیین رویه‌های موثر که رقابت خصمانه را به همگرایی آگاهانه مبدل سازد؛ راه‌اندازی انجمن‌های بینادینی بین‌المللی برای ترویج گفتمان صلح و اتحاد تعالی‌محور؛ تقویت سازکارهای حقوقی بین‌المللی برای حمایت از آزادی و کرامت پیروان ادیان و مقابله با تبعیض؛ پشتیبانی از مشارکت‌های مردمی صلح‌طلبانه و تقویت ظرفیت مقاومت مدنی پیروان ادیان در برابر تهدیدهای بشری. پیش‌بینی می‌شود اجرای این راهبردها مستلزم همکاری نهادهای بین‌المللی همسو، تعامل دیپلماتیک کشورهای داوطلب در مسیر ترویج گفتمان حقوقی-اخلاقی میان رهبران دینی باشد تا همه پیروان ادیان به‌عنوان ضمانت اجرای قدرتمند، زمینه‌سازی صلح تلقی‌شوند؛ نگارندگان این پژوهش امید دارد بستر مناسبی را برای نقش‌آفرینی رهبران و پیروان ادیان در تحقق صلح جهانی فراهم آورد تا در مطالعات آتی به ارزیابی آثار راهبردهای پیشنهادی پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: حقوق بشر،صلح جهانی،اسلام،کرامت بشری، تعامل بینادینی،آزادی دین،اتحاد ادیان

معماری کرامت در غوغای سکوت؛ عاملیت شهروندی در مهار خشونت‌های ساختاری بر پارادایم صلح انبیایی



رضا عیسی‌نیا

استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی، تهران

r.eisania@isca.ac.ir

در ادبیات معاصر صلح‌پژوهی، گذار از «صلح منفی» (فقدان جنگ) به «صلح مثبت» (استقرار عدالت) با مانعی بنیادین به نام «خشونت‌های بی‌صدا»[1] روبروست. در منطقه خاورمیانه، این نوع خشونت نه از طریق ابزارهای نظامی، بلکه در لایه‌های پنهان ساختارهای تبعیض‌آمیز، بوروکراسی‌های فاسد و انحصارهای اقتصادی اعمال می‌شود. پیامد استمرار این وضعیت، فرسایش کرامت انسانی و شکل‌گیری وضعیتی است که پژوهش حاضر آن را «استیصال ساختاری» می‌نامد. مسئله اصلی اینجاست که در رویکردهای کلاسیک و لیبرال، شهروند غالباً به عنوان یک «ابژه» یا قربانی منفعل نگریسته می‌شود که منتظر توافقات دیپلماتیک نخبگان است؛ در حالی که ریشه‌های صلح در تغییرِ موقعیت همین شهروند نهفته است. سؤال اصلی مقاله عبارتست از: پارادایم «صلح انبیایی» چگونه می‌تواند با بازتعریف عاملیت شهروندی و توانمندسازی معرفتی-ساختاریِ او، نقش شهروند را از «قربانی منفعل» به «کنشگر کرامت‌آفرین» ارتقا داده و بدین‌وسیله خشونت‌های بی‌صدا را مهار نماید؟ این پژوهش از یک مدل تلفیقی و میان‌رشته‌ای بهره می‌برد که در آن، نظریه «مثلث خشونت» یوهان گالتونگ (خشونت مستقیم، ساختاری و فرهنگی) با «جامعه‌شناسی قرآنی» پیوند می‌خورد. در این چارچوب، لایه‌های پنهان ظلم در قالب «مثلث طغیان» (استبداد سیاسی/فرعون، انحصار اقتصادی/قارون و توجیه‌گری بوروکراتیک/هامان) تحلیل شده و در مقابل، اصل «کرامت ذاتی انسان» (لَقَدْ كَرَّمْنَا) به عنوان هسته سخت پارادایم صلح انبیایی برای بازسازی عاملیت اجتماعی به کار گرفته می‌شود. پژوهش حاضر با روش «توصیفی-تحلیلی» و رویکردی کیفی و فراتحلیلی انجام شده است. داده‌ها از طریق استناد به متون وحیانی و انطباق آن‌ها با گزارش‌های توسعه انسانی، شاخص‌های حکمرانی و شواهد زیست‌جهانِ خاورمیانه در بازه زمانی ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۵ گردآوری شده‌اند. و فرضیه مقاله این است‌که: پارادایم صلح انبیایی با محوریت کرامت، مسیری سه مرحله‌ای (تحول معرفتی، ساختاری و پیوندی) را پیش‌روی شهروند می‌گشاید که از طریق آن، «شهروند کرامت‌آفرین» با عبور از سکوتِ همدستانه و شناسایی ریشه‌های ظلم، به اصلاح ساختارهای مخلِ کرامت پرداخته و پیش‌شرط‌های صلح پایدار را نه در قراردادهای رسمی، بلکه در زیست‌جهان اجتماعی محقق می‌سازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که خشونت‌های بی‌صدا در خاورمیانه از طریق سه مکانیسم «سلب عاملیت اقتصادی»، «شهروندی درجه‌بندی‌شده» و «ناکارآمدیِ عمدیِ نهادی» نهادینه شده‌اند. در مقابل، الگوی صلح انبیایی از طریق: ۱- ایجاد «فرقان» (آگاهی انتقادی نسبت به خشونت‌های نرم)، ۲-

۱. نظریه خشونت‌های بی‌صدا برای اولین‌بار در پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۷۹، تابستان ۱۴۰۴ منتشر شد. ویراستار.

«مقاومت پویا» (ایجاد نهادهای موازی عدالت‌محور مانند تعاونی‌های کرامت)، و ۳- «مسئولیت‌مداری مدنی» (نظارت همگانی در قالب امر به معروف)، راهکار برون‌رفت از استیصال ساختاری را ارائه می‌دهد. مقاله به این نتیجه می‌رسد که تا زمانی که پارادایم صلح از «امنیت دولت‌محور» به «امنیت انسان‌محور و کرامت‌بنیان» تغییر نیابد، هرگونه توافقی تنها یک آتش‌بس موقت خواهد بود. دستاورد این پژوهش، معرفی مدل «جامعه سیمرغی» است که در آن صلح نه یک محصول تحمیلی از بالا، بلکه فرآیندی جوشیده از بیداری شهروندانی است که کرامت خود را به بهای صلح منفی واگذار نمی‌کنند. این مدل با الهام از آموزه‌های عرفانی و وحیانی، پیشنهاد می‌دهد که نهادهای بین‌المللی بر «توانمندسازی مدنی مستضعفین ساختاری» تمرکز کنند تا صلح از سطح فردی به سطحی نهادینه و پایدار ارتقا یابد.

کلیدواژه‌ها: خشونت‌های بی‌صدا، صلح انبیایی، شهروند کرامت‌آفرین، استیصال ساختاری، کرامت انسانی، خاورمیانه، جامعه‌شناسی قرآنی

صلح در آخرالزمان از منظر تعالیم ارتدکس روسی

تحولات ژئوپلیتیکی معاصر، گسترش منازعات منطقه‌ای و تشدید رقابت‌های قدرت‌های بزرگ، بار دیگر مسئله صلح را به یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های اندیشه سیاسی و دینی تبدیل کرده است. در چنین شرایطی، بازخوانی آموزه‌های آخرالزمانی در سنت‌های الهیاتی می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای فهم نسبت دین و صلح فراهم آورد. در سنت ارتدکس روسی، صلح صرفاً به معنای فقدان جنگ نیست، بلکه مفهومی قدسی و مرتبط با تحقق اراده الهی در تاریخ تلقی می‌شود. آموزه‌های آخرالزمانی این سنت، با تأکید بر بازگشت مسیح و استقرار ملکوت الهی، صلح نهایی را امری فراتاریخی می‌دانند که در عین حال پیامدهای عینی در حیات اجتماعی و سیاسی مؤمنان دارد. در الهیات ارتدکس روسی، تاریخ صحنه تقابل نیروهای خیر و شر است که در نهایت به پیروزی حقیقت و عدالت الهی منتهی می‌شود. این نگاه، ضمن پذیرش رنج‌ها و بحران‌های آخرالزمانی، بر مسئولیت اخلاقی جامعه مؤمنان در حفظ کرامت انسانی، عدالت اجتماعی و همبستگی معنوی تأکید دارد. بازخوانی معاصر این آموزه‌ها، به‌ویژه در گفتمان کلیسایی روسیه، نشان می‌دهد که مفهوم صلح آخرالزمانی می‌تواند در قالب هویت دینی و تمدنی بازتعریف شده و بر سیاست‌های فرهنگی و حتی رویکردهای بین‌المللی تأثیرگذار باشد. این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و تحلیل متون الهیاتی و اسناد رسمی کلیسای ارتدکس روسی، به بررسی جایگاه صلح در چارچوب آموزه‌های آخرالزمانی پرداخته و نسبت آن را با الگوهای کنش اجتماعی و سیاسی تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که صلح در این سنت، دارای دو سطح معنایی است؛ نخست، صلح قدسی و نهایی که با تحقق ملکوت الهی معنا می‌یابد؛ دوم، صلح تاریخی که از طریق مسئولیت‌پذیری اخلاقی، گفت‌وگو و تقویت همبستگی اجتماعی دنبال می‌شود. نتایج پژوهش بر ظرفیت الهیات ارتدکس روسی برای مشارکت در گفتمان‌های معاصر صلح و حل منازعه تأکید دارد و نشان می‌دهد که فهم این چارچوب می‌تواند به تقویت گفت‌وگوی بین‌الادیانی و کاهش تنش‌های بین‌المللی یاری رساند.

کلیدواژه‌ها: آخرالزمان، صلح قدسی، ارتدکس روسی، الهیات سیاسی، حل منازعه



الهه کریمی ریابی

استادیار، گروه مطالعات روسیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

ekarimi@ut.ac.ir



سعید یزدی خشت مال

کارشناسی ارشد، رشته مطالعات روسیه، دانشگاه تهران

saeed.yazdi@ut.ac.ir

راهبردهای حل مسالمت‌آمیز منازعات در سیره حکمرانی پیامبر اسلام(ص)



محمدرضا آرام
استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد
mraram@um.ac.ir

پیامبر اکرم (ص) در طول دوران حکومت خویش با منازعات فراوان خارجی مواجه بودند. این منازعات در قالب غزوات و سریه‌ها بروز و ظهور یافتند. در حالی که ادبیات معاصر حل منازعه عمدتاً بر نظریه‌های غربی استوار است، این پژوهش می‌پرسد سیره سیاسی پیامبر اسلام(ص) چه الگویی برای حل مسالمت‌آمیز منازعات ارائه می‌دهد؟ برخی از این منازعات و لشکرکشی‌ها با کمترین تلفات و حتی بدون خونریزی خاتمه پیدا می‌کند. هدف پژوهش، استخراج و تبیین الگوی اسلامی حل منازعه از سیره سیاسی پیامبر اسلام(ص) و بررسی ظرفیت آن برای غنای ادبیات معاصر حل منازعات است. قلمرو پژوهش از حیث موضوعی سیره سیاسی و نظامی پیامبر(ص)، از حیث زمانی شامل ده سال حکومت پیامبر(ص) در مدینه و قلمرو جغرافیایی پژوهش منطقه حجاز و مناطق درگیر با دولت نبوی است. این پژوهش از نوع کیفی بوده و با بهره‌گیری از روش تحلیل تاریخی و تحلیل مضمون، نمونه‌های منتخب از سیره سیاسی پیامبر اسلام(ص) را بررسی کرده و از طریق رویکرد استقرایی، راهبردهای حل مسالمت‌آمیز منازعات را استخراج و صورت‌بندی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که در سیره پیامبر(ص)، حل مسالمت‌آمیز منازعات صرفاً به معنای اجتناب از جنگ نیست، بلکه بر مجموعه‌ای از راهبردهای مدیریت و تحول منازعه استوار است؛ از جمله: تغییر محاسبات راهبردی طرف مقابل، بهره‌گیری از دیپلماسی پیشگیرانه، ایجاد شکاف در ائتلاف‌های خصمانه، کاهش تدریجی تنش، اقدامات فرهنگی و روانی و فراهم‌سازی زمینه خروج آبرومندانه طرف مقابل از منازعه. نتیجه اصلی این پژوهش بر این امر تأکید دارد که لزوماً حل یک منازعه از راه ورود به آن منازعه و اصرار بر اتمام منازعه از راه‌های خشونت‌آمیز اتفاق نمی‌افتد. حل منازعه، مدیریت منازعه و تحول منازعه از جمله سیاست‌های راهبردی مستخرج از این پژوهش است که می‌تواند به غنای ادبیات بومی مطالعات صلح و حل منازعه و نیز سیاست‌گذاری کشورهای اسلامی در مدیریت منازعات کمک کند.

کلیدواژه‌ها: سیره پیامبر(ص)، حل منازعه، مدیریت منازعه، غزوات، دیپلماسی اسلامی، حکمرانی اسلامی

خشونت‌های بی‌صدا در متون اسلامی؛ از نفی ریشه‌های پنهان تا بنیانگذاری صلح اجتماعی



سعید یزدی خشت مال

کارشناسی ارشد، رشته مطالعات روسیه، دانشگاه تهران

saeed.yazdi@ut.ac.ir

پژوهش حاضر در صدد پاسخ به این پرسش است که در متون اسلامی چه پیش‌گیرانه‌هایی برای وقوع و بروز خشونت‌های بی‌صدا[1] در جامعه انسانی پیش نهاده است؟ خشونت‌های بی صدا به آن دسته از آسیب‌های اجتماعی، زبانی، و معرفتی اطلاق میشود که فاقد نمود فیز یکی مستقیم اند و در لحظه وقوع، دیده یا مجازات نمی‌شوند اما به تدریج اعتماد عمومی، امنیّت روانی، کرامت انسانی و انسجام اجتماعی را از بنیان ویران می‌کند و زمینه ساز تعارضات آشکار، خشم انباشته و حتی جنگ می‌گردند. این مقاله با بازخوانی لایه‌های عمیق‌تر رویکرد متون اسلامی به مسئله صلح وحل نزاع بر این فرض استوار است که متون اسلامی فراتر از مدیریت خشونت فیزیکی و اخلاق مهار جنگ، راه کارهای پیشینی برای شناسایی و مهار ریشه‌های نامرئی نزاع و جنگ طراحی کرده اند. قرآن در حوزه زبان و ارتباطات، غیبت، بهتان، و لقب‌های تحقیر آمیز را به‌شدت نهی کرده و تخریب آبرو را ستمی پنهان اما ویرانگر می‌داند که فرد را پیش از هر دادگاهی از عرصه حیات اجتماعی حذف یا بی‌اعتبار می‌سازد. شهادت دروغ، نمونه‌ای دیگر از خشونت بی‌صدایی است که نفرت، انتقام و بی‌اعتمادی ساختاری را نهادینه می‌کند. در ساخت روان اجتماعی، خود برتربینی و تحقیر دیگران با ایجاد سلسله مراتب کا ذب، کرامت دیگری را شایستهٔ طرد و تبعیض و حتی خشونت فیزیکی جلوه می‌دهد. در سطح اقتصادی، کم‌فروشی، احتکار، خیانت در امانت، گران فروشی، یا حتی تفاخر خشونت‌های بی‌صدایی هستند که شکاف طبقاتی و حس محرویت جمعی را تولید می‌کند و به خشم اجتماعی و بی‌ثباتی تبدیل می‌شوند. در حوزهٔ معرفت نیز، اکراه در دین و سرکوب پرسشگری، خشونت معرفتی شمرده می‌شوند که با بستن باب گفت و گو، زمینه خشونت کلامی و فیزیکی را فراهم می‌کند. در حالی که تأکید مکرر قرآن بر علم یا جدال احسن، از خشونت پنهان جلوگیری می‌کند. بنابراین متون اسلامی در کنار طرّاحی اخلاقیات فردی، یک مهندسی پیشگیرانه اجتماعی را به منظور مهار خشونت‌های بی‌صدا پیشنهاد کرده‌اند تا با از میان بردن زمینه‌های تهدیدهای صلح اجتماعی، جامعه در صلحی کم هزینه ،ریشه‌دار و پایدار ماندگار ماند.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا متون اسلامی مهار خشونت صلح اجتماعی

۱. ر.ک: علی‌اکبر علیخانی، «نظریه خشونت‌های بی‌صدا»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۷۹، تابستان ۱۴۰۴، صص ۱۹۸-۱۵۳. ویراستار.

الگوی صلح مقاومتی؛ خوانشی انقلابی از صحیفه سجادیّه برای نظم بین‌المللی عدالت محور

میل ذاتی انسان به زندگی اجتماعی(الانسان مدنی بالطبع) و به‌کارگیری دیگران برای تأمین منافع (الانسان مستخدم بالطبع) زمینه‌ساز شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی و تدوین قوانین فراگیر جهانی برای رعایت حقوق هم نوعان و جلوگیری از نزاع و حاکمیت صلح و حل منازعه شده است. با این حال، نظم حاکم بر روابط بین‌الملل، با محوریت گفتمان لیبرالیستی یا واقع گر ایانه، از ارائه راهکاری پایدار و اصیل برای تحقق صلح عادلانه ناتوان بوده است. این پژوهش با تکیه بر گفتمان ناب شیعی، در پی ارائه الگویی بی بدیل، عدالت محور و مقاوم در برابر سلطه است. پرسش اصلی تحقیق این است که مفاهیم کلیدی عبادت، مقاومت و انتظار در صحیفه سجادیّه، چه ارتباطی با ارائه الگویی جامع برای نظریه‌پردازی صلح پایدار انقلابی و عادلانه و زیست مسالمت آمیز در عرصه بین‌الملل دارند و چگونه آن را شکل می‌دهند؟ پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی به استخراج و تبیین مضامین بنیادین مرتبط با صلح و نظام اجتماعی در صحیفه سجادیّه پرداخته و نتایج را در چارچوب گفتمان مقاومت دینی مذهبی تحلیل کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که صحیفه سجادیّه با ایجاد پیوندی ناگسستنی میان سه رکن عبادت آگاهی بخش(هویت سازی توحیدی) مقاومت فعال غیرخشونت آمیز (براندازی نظام سلطه از طریق تقویت درونی) و انتظار فرج (امید به تحول آرمانی نظام جهانی) الگویی تحت عنوان صلح مقاو متی ارائه می‌دهد. در این الگو، صلح پایدار نه محصول تسلیم یا سازش، بلکه نتیجه‌ی اقامه‌ی عدالت و مقاومت در برابر ظلم ساختاری سازمان یافته تعریف می‌شود. هدف و دستاورد این تحقیق، ارائه چارچوب نظری بومی انقلابی برای باز تعریف صلح در مطالعات بین‌الملل و نوآوری آن در ترکیب سه گانه‌ی منحصر به فرد عبادی، مقاومتی و مهدوی است. این الگو می‌تواند مبنایی برای تدوین حقوق بین‌الملل مقاو مت مشروع و بازسازی نهادهای بین‌المللی بر محور عدالت باشد و قابلیت تبیین و تقویت گفتمان مقاومت در جهان را داراست.

کلیدواژه‌ها: صلح مقاومتی، صحیفه سجادیّه، نظریه‌پردازی شیعی، عدالت بین‌المللی، مقاومت ساختاری، انتظار سازنده



الهه مهدیان
دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه تهران
elaheh.mahdian@ut.ac.ir



منصور میر
استادیار دانشگاه تهران. رشته فلسفه و کلام اسلامی ، تهران
mmir@ut.ac.ir

مشروعیت و ممنوعیت محاصره منابع حیاتی در منازعات مسلحانه؛ واکاوی در سنت یهودی-مسیحی، فقه اسلامی و حقوق بین‌الملل بشردوستانه



محمد صحاف کاشانی

پژوهشگر پسادکتری؛ استادیار و مدیر گروه، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ مدیر مؤسسه بین‌المللی گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت

sahafkashani@isca.ac.ir

استفاده از محاصره آبی و غذایی و قطع خطوط امدادی دشمن، از دیرباز یکی از راهبردهای بنیادین در جنگ‌های کلاسیک بوده است. با تحول مفهوم جنگ و توسعه حقوق بشردوستانه، مشروعیتِ کاربستِ این تاکتیک از منظر اخلاق دینی و حقوق بین‌الملل به چالشی اساسی تبدیل شده است. این پژوهش با هدف بررسی و مقایسه مشروعیت یا ممنوعیت استفاده از آب و غذا به عنوان ابزار فشار نظامی، در سه کلان‌روایتِ «سنت یهودی-مسیحی»، «منابع و فقه اسلامی» و «حقوق بین‌الملل بشردوستانه (IHL)» سامان یافته است.این مقاله با اتخاذ رویکردی توصیفی-تحلیلی و تطبیقی، به واکاوی متون مرجع اعم از عهدین، آرای آبای کلیسا و الهیات اسکولاستیک، قرآن کریم، سیره نبوی و اهل‌بیت (ع)، متون فقهی امامیه و اهل سنت، و اسناد کنوانسیون‌های ژنو پرداخته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در کتاب مقدس و سنت کلیسایی، دوگانه‌ای میان «تخریب نظامی» و «حفظ منابع» وجود دارد. در سنت اسلامی نیز تضادی ظاهری اما قابل تبیین میان سیره اخلاقی پیامبر (ص) و اهل‌بیت (ع) در پرهیز مطلق از قطع آب، و فتاوای فقه کلاسیک در جواز محاصره قلعه‌ها به چشم می‌خورد؛ هرچند تمامی مذاهب اسلامی بیوتروریسم (مسموم‌سازی منابع) را منع کرده‌اند. در نهایت، حقوق بین‌الملل بشردوستانه با اتکا به اصل تفکیک، همسو با کمالِ اخلاقِ نظامی در سیره رهبران دینی، هرگونه گرسنگی دادن به غیرنظامیان را مطلقاً ممنوع و مصداق جنایت جنگی می‌داند. همگرایی معناداری میان سیره عملی پیشوایان دینی اسلام، نقدهای الهیات اخلاقی مدرن مسیحیت و قواعد عرفی حقوق بین‌الملل معاصر وجود دارد که لزوم عبور از فتاوای تاریخیِ مبتنی بر ضرورت نظامی و بازخوانی اخلاق جنگ با محوریت کرامت انسانی و حفظ منابع حیاتی را ایجاب می‌کند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق جنگ، محاصره آبی و غذایی، فقه اسلامی، الهیات مسیحی، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، منابع حیاتی، ضرورت نظامی

خشونت ساختاری و پنهان در مناسبات بین‌المللی؛ راهکارهای قرآنیِ اصلاح و عدالت‌سازی

این پژوهش با رویکردی میان‌رشته‌ای و با روش تحلیلی-توصیفی، به واکاوی مفهوم خشونت‌های بی‌صدا[1] در چارچوب نظریه‌های انتقادی صلح و خشونت ساختاری (با تأکید بر آرای یوهان گالتونگ و نسل سوم مطالعات صلح) می‌پردازد. هدف اصلی مقاله، شناسایی مکانیسم‌های پنهان و نهادینه‌شده‌ای است که در قالب سیاست‌های اقتصادی، الگوهای فرهنگی، سازوکارهای حقوقی ناعادلانه و روابط بین‌الدولی نابرابر، به بازتولید سکوت اجباری، حذف سیستماتیک گروه‌های آسیب‌پذیر و تداوم بحران‌های انسانی می‌انجامد. مقاله با اتکا به چارچوب مفهومی برگرفته از آیات قرآن کریم به ویژه مفاهیم «لا إِكْراهَ فِي الدِّين» (نفی اجبار و خشونت پنهان)، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسان» (تقدم عدالت و احسان) و «ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْر» (نشانه‌های فساد ساختاری در طبیعت و جامعه) الگویی سه‌سطحی برای فهم و مواجهه با خشونت‌های خاموش ارائه می‌دهد: ۱. سطح تشخیص (شناسایی اشکال پنهان خشونت در گفتمان‌ها، قوانین و ساختارهای اقتصادی)؛ ۲. سطح مقابله (کاربست راهبردهای «إصلاح» و «قسط» در عرصه داخلی و بین‌المللی)؛ ۳. سطح تحول (گذار از وضعیت خشونت پنهان به «صلح مثبت» از مسیر عدالت ترمیمی و اخلاق مراقبت). یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که مواجهه با خشونت‌های بی‌صدا، مستلزم خروج از پارادایم‌های امنیت‌محور صرف و اتخاذ رویکردی عدالت‌محور و انسانی‌محور در روابط بین‌الملل است. در این راستا، آموزه‌های قرآنی نه تنها به عنوان منبعی هنجاری، بلکه به مثابه چارچوبی عملگرا برای طراحی نهادهای نظارتی بین‌المللی، بازتعریف دیپلماسی پیشگیرانه و تقریب صلح پایدار قابل استفاده هستند.

کلیدواژه‌ها: خشونت ساختاری، خشونت بی‌صدا، صلح مثبت، عدالت قرآنی، اصلاح اجتماعی، منازعات پنهان، اخلاق بین‌الملل



سید سجاد آل سیدغفور
دانش آموخته حوزه علمیه قم؛ دکتری علوم سیاسی و محقق رسمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم
aleghafoor@isca.ac.ir

۱. جهت اطلاع از نظریه خشونت‌های بی‌صدا به پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۷۹، تابستان ۱۴۰۴، صص ۱۹۸-۱۵۳ مراجعه کنید. ویراستار.

مستندات قرآنی پیشگیری از خشونت‌های خاموش



عبدالرسول هادیان شیرازی
عضو هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم
ar_hadiansh@yahoo.com

در دهه‌های اخیر، پژوهش‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نشان داده‌اند که بخش قابل توجهی از رنج‌های انسانی نه از خشونت‌های آشکار، بلکه از اشکال پنهان، تدریجی و غیر فیزیکی خشونت ناشی می‌شود؛ خشونتی که در قالب تحقیر، طعنه، تمسخر، بی‌اعتنایی، برچسب‌زنی، تهدید، ایجاد ترس، رفتار متکبرانه و طرد اجتماعی بروز می‌یابد. این پدیده که «خشونت خاموش» نامیده می‌شود، به دلیل فقدان نمودهای ظاهری اغلب نادیده گرفته می‌شود، در حالی که آثار عمیقی بر سلامت روان و انسجام اجتماعی دارد. قرآن کریم با نگاهی پیش‌دستانه، ریشه‌های این نوع خشونت را در زبان، گفتار و الگوهای ارتباطی شناسایی کرده و با تأکید بر آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره/۸۳)، چارچوبی برای پیشگیری از آن ترسیم کرده است. این پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و رویکرد تطبیقی، نقش این آیه در مهار خشونت‌های خاموش را بررسی کرده و با بهره‌گیری از آیات قرآن، مواعظ اخلاقی، حکمت‌ها و روایات معصومان(ع) نشان می‌دهد که «حُسنِ گفتار» در منطق قرآن صرفاً توصیه‌ای اخلاقی نیست، بلکه راهبردی بنیادین برای صیانت از کرامت انسان و سلامت جامعه است.

از منظر قرآنی، خشونت خاموش با مفاهیمی چون «أذی»، «نمّامی»، «سُخریة»، «حسد»، «تنابز بالالقاب»، «لمز» و «همز» توصیف شده است که به آسیب‌های زبانی و ارتباطی اشاره دارند. در برابر این الگوها، «قول حسن» سازوکاری پیشگیرانه برای مهار ریشه خشونت در سطح زبان و تعامل اجتماعی است. تحلیل قصه‌های قرآن نیز مؤید این معناست؛ چنان‌که در داستان حضرت یوسف(ع)، تحقیر و طرد عاطفی از سوی برادران، مصداقی از خشونت خاموش است، اما پاسخ او پس از دستیابی به قدرت، «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» (یوسف/۹۲)، نمونه‌ای از «قول حسن» در برابر خشونت روانی است. همچنین فرمان الهی به موسی و هارون(ع) «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا» (طه/۴۴) نشان می‌دهد که حتی در مواجهه با فرعون، گفتار نرم و غیرخشونت‌آمیز راهبردی اصلاح‌گرانه است.

در روایات اسلامی نیز نقش زبان در تولید یا مهار خشونت تبیین شده است؛ از جمله پیامبر اکرم(ص) می‌فرمایند: «المُسلِمُ مَن سَلِمَ المُسلِمونَ مِن لِسانِهِ و يَدِهِ» و امیرالمؤمنین علی(ع) هشدار می‌دهند: «اللِّسانُ سَبُعٌ إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ». این روایات نشان می‌دهد که زبان، ابزار اصلی خشونت خاموش و در عین حال، کلید مهار آن است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» بنیانی قرآنی برای پیشگیری از خشونت‌های خاموش و اصلاح روابط انسانی است؛ زیرا این نوع خشونت می‌تواند موجب اضطراب، افسردگی، کاهش عزت نفس و اختلالات ارتباطی شود. تمرکز قرآن بر پالایش گفتار، توجهی عمیق به ریشه‌های روانی و اجتماعی خشونت دارد و الگویی پایدار برای ارتقای سلامت فردی و اجتماعی ارائه می‌کند.

کلیدواژه‌ها: خشونت خاموش، قول حسن، گفتار نیک، کرامت انسانی، قرآن کریم، روایات

اثرات «افراط گرایی» در منظومه فکری خوارج به عنوان خلق خشونت در جامعه اسلامی



بهادر قیم
دانشیار گروه تاریخ دانشگاه چمران اهواز
ghayem.b@scu.ac.ir

تاریخ تنها به زمان گذشته محدود نمی‌شود و حوادث گذشته عرصه کسب تجربه و عبرت‌آموزی است. اسلام دین محبت، صلح و دوستی و در بُعد نظری و عملی تمدن‌ساز بوده است؛ زیرا به انسان به‌عنوان خلیفه خدا روی زمین ارج می‌نهد و او را به تعقل، تفکر و تدبر دعوت می‌کند. اسلام بر اعتدال، پرهیز از افراط و عدم تجاوز به حقوق و سرزمین دیگران تأکید دارد و در قرآن به مفاهیمی مانند عدل، برابری، برادری، مهربانی، گذشت، علم، ایمان، دوستی و صلح ارج می‌نهد. همچنین رفتارهای افراط‌گرایانه را با تعابیری مانند غلو، اسراف و تبذیر به‌عنوان عملکردی منفی نهی می‌کند و نتایج آن را در ابعاد فردی و اجتماعی مخرب می‌داند.

در میان جریان‌های افراطی در تاریخ اسلام، پیدایش گروهی به نام «خوارج» در نیمه اول قرن اول هجری ضربه مهلکی بر صلح، دوستی، همزیستی و انسجام امت اسلامی وارد ساخت. گرچه در منابع ملل و نحل، خوارج همراه با انشعابات آنها به‌صورت یک مذهب یا فرقه معرفی شده‌اند، باید اذعان کرد که خوارج یک «تفکر» و «ایده» است که «افراط» و «تندروی» جوهره اصلی آن را شکل می‌دهد. علیرغم حذف فیزیکی پیروان و افول این مذهب در قرون سوم و چهارم هجری، جوهره این تفکر تا عصر حاضر پابرجاست و نتایج فاجعه‌بار آن، چه در دوره حضور خوارج و چه در دوره‌های بعد، همچنان قابل مشاهده است. نبرد، خشونت و ستیز از نتایج آن بود که با تعالیم اصیل اسلام، مبتنی بر صلح و دوستی، تعارض داشت.

خوارج با عقاید افراطی خود، نظیر کافر پنداشتن مرتکب کبیره، به تکفیر و قتل سایر گروه‌های مسلمان و غیرمسلمان اقدام کردند و با این عملکرد گرفتار خروج از عقیده اسلام شدند. این خودشیفتگی اعتقادی از خوارج چهره‌ای زشت به تصویر کشاند. تفکر افراطی خوارج در عمل نتایج منفی و غیرانسانی برای جامعه اسلامی به ارمغان آورد و زمینه بازتولید حلقه‌های پی‌درپی جنگ و تهاجم و تزلزل نظم و امنیت فردی و اجتماعی را در جامعه اسلامی فراهم نمود.

بررسی معرفت‌شناسانه عقیده افراط‌گرای خوارج و عملکرد غیرمسئولانه این گروه دینی-اجتماعی در بستر تاریخ اسلام می‌تواند الگویی برای عبرت‌آموزی و پرهیز از تکرار آن، به‌منظور جلوگیری از جنگ و خشونت و گرایش به صلح و دوستی، فراهم آورد. این پژوهش در حوزه علم تاریخ و با روش «توصیفی-تحلیلی» به بررسی این مسئله می‌پردازد و در پی یافتن پاسخی مستدل و روش‌مند به این سؤال است که: چگونه می‌توان با کمک علم تاریخ از تفکر افراطی خوارج به‌عنوان عامل خشونت و جنگ پرهیز کرد و صلح و دوستی را جایگزین آن نمود؟

کلیدواژه‌ها: تاریخ، افراط گرایی، خوارج، جنگ، تهاجم، صلح

نقش تفسیر مقاصدی در بازخوانی روادارانهٔ قرآن



مهدی رستمی

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران

rostami.m8181@gmail.com

خوانش متون دینی و به‌ویژه قرآن کریم همواره تحت تأثیر رویکردهای روش‌شناختی مفسران قرار داشته است. یکی از چالش‌های بنیادین در تفسیر معاصر، نحوه مواجهه با آیاتی است که در ظاهر با مفاهیمی چون عدالت جهانی، گفت‌وگوی بینادینی و رواداری اجتماعی متعارض به نظر می‌رسند. در این میان، بهره‌گیری از «رویکرد مقاصدی» که الگویی الهام‌گرفته از فقه مقاصدی است، می‌تواند زمینه‌ساز تحولی معنایی و روش‌شناختی در فهم قرآنی و ارائه قرائتی مبتنی بر کرامت انسانی و زیست مسالمت‌آمیز شود. فقه مقاصدی بر این فرض استوار است که احکام و گزاره‌های دینی برای تحقق اهداف و غایات والایی، مانند حفظ دین، عقل، نفس، نسل و مال و در معنای موسع‌تر بسط عدالت و رفع ظلم، تشریع شده‌اند. انتقال این الگو به حوزه تفسیر قرآن، که می‌توان آن را «تفسیر مقاصدی» نامید، روح کلی و اهداف نهایی قرآن را بر ظواهر ایستا و تاریخی مقدم می‌شمارد. در این چارچوب، مفسر به‌جای لفظ‌گرایی افراطی یا اسارت در ظاهر احکام متأثر از شرایط تاریخی عصر نزول، هر آیه را در پیوند با مقاصد کلان شریعت و هدف نهایی بعثت انبیا، یعنی تحقق قسط و میزان در جامعه انسانی، معنا می‌کند.

نخستین پیامد این رویکرد، شکل‌گیری فهمی معطوف به عدالت جهانی است. وقتی عدالت به‌عنوان مقصد اعلی و حاکم بر تمام احکام شناخته شود، تفسیر آیاتی که به روابط بین‌الملل، جهاد یا حقوق اقلیت‌ها می‌پردازند، از قالب‌های انحصارگرایانه خارج می‌شود. مفسر مقاصدی، عدالت را نه‌فقط مفهومی درون‌گروهی، بلکه حقی جهان‌شمول می‌داند که هیچ قوم، مذهب یا نژادی را استثنا نمی‌کند. دوم آنکه، رویکرد مقاصدی بستر نوینی برای گفت‌وگو و رواداری فراهم می‌آورد. با درک این مقصد قرآنی که تنوع جوامع و سنت‌های دینی بخشی از تکوین الهی برای آزمون و طی مسیر کمال است، مفسر به‌جای اصالت دادن به تقابل و خصومت، شناخت متقابل و دعوت به کلمه سواء بین پیروان ادیان گوناگون را محور قرار می‌دهد. در این دیدگاه، رواداری نه عقب‌نشینی منفعلانه یا تاکتیک سیاسی، بلکه اصلی ریشه‌دار در مقصد اصلاحگری و حفظ کرامت ذاتی انسان‌هاست.

در نهایت، رویکرد مقاصدی به مفسر قرآن توانایی می‌دهد تا میان ابزارها، که متغیر و متناسب با زمانه‌اند، و غایات، که ثابت و فرازمانی‌اند، تمایز قائل شود. این تمایز، قرآن را از معضل زمان‌پریشی رهایی داده و پویایی متن را برای پاسخ‌گویی به چالش‌های جهان معاصر تضمین می‌کند. در نتیجه، متن قرآن نه به‌عنوان مستمسکی برای انحصارگرایی یا افراطگرایی، بلکه به‌عنوان منشور اخلاقی جهان‌شمولی بازخوانی می‌شود که در خدمت عدالت، صلح پایدار و گفت‌وگوی سازنده میان بشریت است.

کلیدواژه‌ها: مقاصد شریعت، تفسیر مقاصدی، گفت‌وگو، رواداری

صلح مبتنی بر گفتگوی مذاهب فقهی جهان اسلام

تعدد مذاهب فقهی در جهان اسلام، اگرچه بیانگر تنوع رویکردهای استنباطی و مشارب فکری است، اما بدلیل رویکردهای مذهبی و ریشه‌های متعصبانه دینی؛ در عمل به یکی از چالش‌برانگیزترین زمینه‌های تفرقه، منازعات فرقه‌ای و مانعی جدی در مسیر همگرایی امت اسلامی تبدیل شده است. این مقاله با هدف اصلی تبیین نقش و جایگاه گفتگوی مذاهب فقهی در تحقق صلح پایدار در جوامع اسلامی و ارائه چارچوبی نظری و عملی برای آن تدوین شده است. پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و مطالعه تطبیقی، به بررسی مصادر فقهی در مذاهب خمسه، منابع تاریخی تعاملات علمی عالمان، اسناد نهادهای تقریب‌محور (از جمله مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی؛ تلاش‌های شیخ شلتوت و مرجع فقید شیعیان حضرت آیت الله بروجردی و نسل‌های بعدی از اندیشمندان دیگری چون ایشان) پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اشتراکات بنیادین مذاهب در اصول دین، مصادر اجتهادی (قرآن و سنت)؛ مسلمات فتوایی مذاهب اسلامی و اهداف کلان شریعت، ظرفیت عظیمی برای گفتگوی سازنده فراهم می‌آورد و «فقه مقارن» به عنوان ابزاری علمی، نقشی کلیدی در شناسایی نقاط اشتراک، تبیین منطق اجتهاد و تسهیل تفاهم میان پیروان مذاهب ایفا می‌کند. در مقابل، مهم‌ترین موانع فراروی این گفتگو، نه اختلافات فقهی کلان و بنیادین بلکه در مسائل جزئی است که با بزرگنمایی برخی به تعصبات مذهبیِ تبدیل گردیده و موجب سوءاستفاده‌های سیاسی از شکاف‌های مذهبی تبدیل شده است. نبود نهادهای کارآمد و پایدار گفتگوگر نیز مزید علت و موجبی مضاعف در تشدید تنش آفرینی‌های بین المذاهبی گردیده است. بر اساس نتایج حاصل از این پژوهش، نهادینه‌سازی گفتگوی فقهی در جهان اسلام مستلزم راهکارهای چندوجهی از جمله ایجاد و تقویت مراکز تخصصی گفتگو، تدوین منشورهای اخلاقی گفتگو، گنجاندن دروس فقه مقارن در نظام‌های آموزشی حوزه و دانشگاه، و تربیت نیروی انسانی متعهد و متخصص در این عرصه است. مقاله در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند که گفتگوی مبتنی بر شناخت متقابل و احترام به آرای مذاهب فقهی، نه تنها یک امکان نظری، بلکه ضروری‌ترین راهبرد عینی برای کاهش تنش‌های فرقه‌ای، تبدیل اختلافات فقهی از تهدید به فرصت، و تحقق وحدت و صلح پایدار در امت اسلامی محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: گفتگوی مذاهب فقهی، صلح پایدار، فقه مقارن، تقریب مذاهب اسلامی، وحدت امت اسلامی، موانع همگرایی دینی



مهدی نوریان

استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین

nourian@isr.ikiu.ac.ir



مرتضی کربلائی صادقی

دانش آموخته کارشناسی ارشد، رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین

m.karballai@edu.ikiu.ac.ir

تقیه و صلح؛ عقلانیت هنجاری و اخلاق تعلیق خشونت در الهیات سیاسی شیعه امامیه



طیبه محمدی‌کیا
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، تهران
t.mohammadikia@gmail.com

مطالعات معاصر صلح، به‌ویژه در سنت‌های انتقادی و پسالیبرال، طی دهه‌های اخیر از فهم محدود صلح به‌مثابه «فقدان جنگ» عبور کرده و به سوی درکی هنجاری، ساختاری و فرایندمحور حرکت کرده‌اند. در این رویکرد، صلح نه یک وضعیت نهایی و ایستا، بلکه محصول تعامل پیچیده عوامل قدرت، مشروعیت، عدالت و مهار خشونت ساختاری تلقی می‌شود. با وجود این تحولات نظری، سنت‌های دینی غیرغربی، به‌ویژه الهیات سیاسی شیعه امامیه، غالباً به‌عنوان منابع نظری مستقل مورد توجه قرار نگرفته‌اند و نقش آن‌ها در تحلیل صلح و تعارض کمتر بررسی شده است. این مقاله با نقد این دیدگاه تقلیل‌گرایانه، استدلال می‌کند که الهیات سیاسی شیعه امامیه دارای چارچوبی منسجم و عقلانی برای فهم صلح در شرایط سلطه، عدم‌تقارن قدرت و فقدان حاکمیت مشروع است. تمرکز اصلی مقاله بر دو مفهوم بنیادین «تقیه» و «صلح» است؛ مفاهیمی که نه به‌عنوان تاکتیک‌های موقت، بلکه به‌مثابه اجزای یک منطق هنجاری–سیاسی برای مدیریت تعارض در سطح فردی، جمعی و نهادی عمل می‌کنند. پرسش محوری مقاله آن است که: چگونه الهیات سیاسی شیعه صلح را به‌مثابه کنشی اخلاقی و مشروط در شرایط عدم‌تقارن قدرت و خشونت ساختاری مفهوم‌پردازی می‌کند؟ در سنت امامیه، تقیه نه تنها حکم فقهی برای حفظ جان فرد، بلکه سازوکاری اخلاقی–سیاسی برای حفظ کلیت جماعت، انسجام هویتی و امکان بقا در شرایط سرکوب و سلطه است. تقیه، با مهار خشونت مستقیم و عدم مشروعیت‌بخشی به قدرت ظالم، امکان استمرار جامعه و بازتولید هنجارهای اخلاقی و سیاسی را فراهم می‌آورد. در این معنا، تقیه نوعی «صلح روزمره» است که با مفاهیم مطالعات صلح انتقادی همچون صلح روزمره هم‌خوانی دارد؛ یعنی کنش خرد، پنهان و تدریجی برای کاهش خشونت و حفظ همزیستی اجتماعی در غیاب نهادهای مشروع و عدالت ساختاری. صلح در الهیات سیاسی شیعه، به‌ویژه در نمونه تاریخی صلح امام حسن(ع)، به‌مثابه «تعلیق هنجاری خشونت» تحلیل می‌شود. این صلح نه عقب‌نشینی اخلاقی، بلکه تصمیمی استراتژیک و آینده‌نگر برای جلوگیری از فروپاشی کامل جماعت شیعی و سرمایه‌های معنایی آن در شرایط عدم‌تقارن شدید قدرت. این رویکرد با مفاهیم انتقادی صلح، به ویژه صلح منفی و صلح مثبت، مطابقت دارد و نشان می‌دهد که تعلیق خشونت، نه به‌عنوان هدف نهایی، بلکه به‌عنوان راهبردی اخلاقی–سیاسی برای حفظ امکان تحقق عدالت بلندمدت عمل می‌کند. یکی از نوآوری‌های مقاله، بازنمایی نسبت طولی و تکمیلی میان تقیه و صلح است. تقیه در سطح کنش‌های فردی و جمعی پنهان عمل می‌کند، در حالی که صلح

در سطح تصمیم سیاسی آشکار متبلور می‌شود؛ با این حال، هر دو در خدمت حفظ حقیقت، معنا و جماعت قرار دارند و در طول زمان امکان عدالت هنجاری را تأمین می‌کنند. این منطق با دیدگاه‌های پسالیبرال مطالعات صلح، که صلح را فرایندی شکننده، زمان‌مند و زمینه‌محور می‌دانند، همخوانی کامل دارد. همچنین مقاله بر شرط‌مندی اخلاقی هر دو مفهوم تأکید می‌کند. نه تقیه و نه صلح، مطلق نیستند؛ هرگاه استمرار آن‌ها به «اماته حقیقت»، «تقدیس ظلم» یا «نابودی بنیان‌های هنجاری دین» بینجامد، مشروعیت خود را از دست می‌دهند. این شرط‌مندی در تفسیر واقعه عاشورا آشکار می‌شود: قیام امام حسین(ع) نه نفی صلح، بلکه نتیجه فروپاشی کامل شرایط صلح‌آفرین است. در این شرایط، خشونت تراژیک و اخلاقاً ناگزیر، تنها گزینه باقی‌مانده است. در جمع‌بندی، مقاله استدلال می‌کند که الهیات سیاسی شیعه امامیه الگویی متمایز از «صلح مشروط» و «عدم‌خشونت هنجاری» ارائه می‌دهد که می‌توان آن را «سیاست صبر فعال» نامید؛ سیاستی که بر خویشتن‌داری، زمان‌مندی و حفظ افق آینده عدالت تأکید می‌کند. چنین الگویی، به‌ویژه در جهان معاصر که با منازعات نامتقارن، خشونت ساختاری و بحران مشروعیت مواجه است، می‌تواند سهم نظری مهمی در غنای مطالعات صلح و الهیات سیاسی ایفا کند.

کلیدواژه‌ها: صلح، شیعه، تقیه، الهیات سیاسی

صلح و حل منازعه در الهیات و اندیشه سیاسی شیعیان زیدیه



سجاد بخشی زنجیرانی
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات مصر، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
s.bakhshi@ut.ac.ir

قیام و جنگ با حکومت جور از عناصر کلیدی در الهیات و اندیشه سیاسی شیعیان زیدیه می‌باشد به گونه‌ای که اساسا پیدایش و گسترش این فرقه در شیعیان از قیام زید بن علی-فرزند امام سجاد(ع)-در ابتدای قرن دوم هجری آغاز شد و از دیدگاه این گروه عنصر قیام و جنگ با حکومت‌های جور رویداد تاریخی تمام شده نیست بلکه وظیفه‌ای مستمر در طول زمان می‌باشد و اصلی ترین ویژگی امام برای هدایت و اداره جامعه در هر دوره از زمان در کنار عدالت، تمایل و اقدام عملی وی برای قیام و جنگ علیه حکومت جور می‌باشد از آنجا که در اندیشه شیعیان زیدیه قیام صرفا اقدامی سیاسی نیست بلکه ارکانی از هویت مذهبی و شرط اساسی امامت در این گروه محسوب می‌شود. سوال اصلی در این مقاله این است که با رویکردی این چنین بر تکیه بر قیام در اندیشه این گروه، قیام و جنگ با حصول چه شرایطی اقامه خواهد شد، تا چه مرحله‌ای ادامه خواهد یافت و چگونه صلح پایدار در اندیشه این گروه محقق خواهد شد قلمرو این پژوهش الهیات و اندیشه‌های سیاسی شیعیان زیدیه در یمن می‌باشد و از شیوه اسنادی - کتابخانه‌ای جهت جمع می‌داده‌ها استفاده شده است با بررسی منابع می‌توان چنین نتیجه گرفت که شروع قیام و جنگ در اندیشه این گروه زمانی رخ می‌دهد که ظن غالب به پیروزی باشد در غیر این صورت چون ریختن بی هدف خون جایز نیست جنگ نیز نه تنها جایز نیست بلکه حرام بوده و ترک منازعه لازم است. صلح پایدار نیز با تشکیل حکومت سادات علوی و تحقق نظام عادلانه وی با قدرت سیاسی پایدار محقق می‌گردد.هدف نهایی قیام در اندیشه این گروه امری جهان شمول و فرامنطقه‌ای در گستره جهان اسلام می‌باشد اما محدودیت‌های عملی و اقتضائات روز آن را به سرزمین خاص این گروه محدود می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: شیعیان زیدیه، الهیات و اندیشه سیاسی، حل منازعه

صورت‌بندی رابطه «اسلام و تسامح و تساهل و خشونت» در کلام آیت‌الله جوادی‌آملی برپایه روش اسکینر



علی آقاجانی
استادیار، گروه علوم سیاسی، پژوهشکده علوم اجتماعی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران
aqajani@rihu.ac.ir

این‌پژوهش با بهره‌گیری از روش هرمنوتیک قصدگرای کوئنتین اسکینر، به‌تحلیل دیدگاه‌های آیت‌الله عبدالله جوادی‌آملی در این‌حوزه می‌پردازد. هدف اصلی، بررسی چگونگی شکل‌گیری نگرش وی تحت تأثیر زمینه‌های عینی و ذهنی است. سؤال کلیدی آن‌است که نگرش جوادی‌آملی به‌تسامح، تساهل و خشونت در کلام‌سیاسی چیست؟ فرضیه برآن‌است: وی بر پایه مبانی اسلامی، تساهل در اصول اعتقادی را نفی کرده، خشونت مشروع را برای دفع/رفع تباهی توجیه می‌کند و پلورالیسم اجتماعی را در حدود شرع می‌پذیرد. روش تحقیق، هرمنوتیک قصدگرای اسکینر است که رویکردی متعادل میان متن‌محوری و زمینه‌محوری ارائه می‌دهد. وی اسلام را شریعت «سمحه سهله» می‌داند که با فطرت سازگار است، اما تساهل در اصول اعتقادی را رد می‌کند. خشونت مشروع را در نهی از منکر(دفع تباهی) و اجرای حدود(رفع تباهی) توجیه کرده و پلورالیسم اجتماعی را برای همزیستی مسالمت‌آمیز می‌پذیرد. در مقایسه با رهیافت‌های غربی (لیبرال، قراردادگرا، انتقادی) و اسلامی (قاطعیت‌محور، مدارامحور، تساهل‌محور)، رویکرد وی متعادل و توحیدمحور است. با تمایز میان تساهل(سهل‌انگاری در اصول) و تسامح (تحمل در مواجهه با اختلاف)، بر ضرورت عقلانیت، گفت‌وگو و پرهیز از خشونت در عرصه سیاسی تأکید دارد. درآثار و بیانات جوادی‌آملی، نسبت خشونت و تساهل درسه سطح قابل تحلیل است، که ریشه درمبانی کلامی-فقهی وی دارد: ۱. مبنای معرفتی: عقلانیت و کرامت انسانی: خشونت را محصول جهل، غفلت و جاهلیت(که با نظام امامت و امت ناسازگار است) می‌داند و تساهل را ثمره عقلانیت و ایمان(حکمت متعالیه) توصیف می‌کند. وی تأکید دارد که روحانیت باید پرچمدار جاهلیت‌زدایی باشد، تا تسامح عقلانی(برای کرامت انسانی) جایگزین خشونت جهلی شود؛ ۲. تحلیل اختلاف: خلافت یا مخالفت؟؛ اختلاف را به‌دوگونه تقسیم می‌کند: اختلاف از خلافت: رحمت و تداوم(مانند شب و روز)، که تساهل در آن ممکن و مطلوب است(تسامح درفرعیات برای وحدت امت). اختلاف از مخالفت: منشأ نزاع و خشونت(مانند مداهنه با باطل)، که نیازمند مرزبندی قاطع (خشونت مشروع برای دفع تباهی) است. این‌تمایز، کلام‌سیاسی را به‌سمت حفظ ولایت‌فقیه هدایت می‌کند؛ ۳. نظام سیاسی اسلامی: عدالت و امنیت؛ خشونت درنظام اسلامی تنها درچارچوب دفاع از حق، حفظ امنیت و اجرای عدالت مشروع(قصاص حیات‌بخش) است، و تساهل باید درخدمت وحدت ملت و دولت باشد، نه تضعیف آن. شکاف میان ملت و دولت، پایه‌های نظام را متزلزل می‌کند، لذا تسامح را برای انسجام(دعوت به‌سلم) و خشونت

را برای عدالت (نهی از منکر) مشروط می‌سازد.مدل مفهومی پیشنهادی بر اساس کلام جوادی‌آملیاین‌مدل، تعادل میان خشونت (ابزار قاطعیت) و تساهل/ تسامح (رویکرد رحمانی) را درسطوح معرفتی، اجتماعی و سیاسی ترسیم می‌کند، که تساهل را نه نسبی‌گرایی، بلکه عقلانیت اخلاقی درمواجهه با تکثر می‌بینند. کلام سیاسی جوادی‌آملی، رحمت را اصل و قاطعیت را مشروط می‌داند. مواجهه با «دیگری» باید رحمانی(دعوت به‌سلم؛ بقره: ۲۰۸) و عادلانه (امر به‌معروف؛ آل‌عمران: ۱۰۴) باشد، نه نسبی‌گرایانه. وی بر رد افراطی‌گری (خشونت ساختاری) و تساهل سکولار(کثرت‌گرایی) تأکید کرده و تسامح فعال را درخدمت وحدت امت (مانند همدلی با معذورین غیرمسلمان) ترویج می‌دهد، بدون نقض اصول(مانند رد شرک؛ ممتحنه: ۴). نسبت به‌مدلی که از انحصارگرایی مطلق(حذف دیگری) تا کثرت‌گرایی اخلاقی(همزیستی حقیقت‌های متکثر) را طی می‌کند، جوادی‌آملی درمراحل میانی(تساهل ارزشی و تسامح فعال) همخوانی نسبی دارد، اما مراحل ابتدایی(خشونت‌محور) را به‌دلیل مغایرت با رحمت عام رد می‌کند و مراحل انتهایی(کثرت‌گرایی اخلاقی) را به‌عنوان تساهل مذموم نفی می‌نماید. وی مدل را به‌عنوان ابزاری تحلیلی می‌پذیرد، اما آن‌را با مبانی الهی(توحید و فطرت) تعدیل می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تسامح و تساهل، خشونت، جوادی‌آملی، شریعت «سمحه سهله»، کلام‌سیاسی، اسکینر

صلح ترنسپرسونالِ مدرن و سنت هندو؛ بازخوانیِ اصول و مفاهیم بر پایهٔ متون مقدس و اسطوره‌ها



محمد جواد قائد شرف
دکتری متافیزیک، هیئت علمی
مؤسسه پژوهشی مجد
dr.ghaedsharaf@gmail.com

صلح‌پژوهیِ مدرن، با گذر از «صلح منفی» به سوی «صلح مثبت» -به‌ویژه در کارهای گالتونگ- نشان داد که صلحِ واقعی تنها فقدانِ جنگ و نبودِ خشونت مستقیم نیست، بلکه نیازمندِ ترمیم رابطه‌ها، بازسازی معنا، عدالت ساختاری، و ارتقا بخشی به ظرفیت‌های روانی-فرهنگیِ جوامع است. در امتداد این تحول، افقِ «صلح‌های صفت‌دار» گشوده شد و آشکار کرد که صلح، خانواده‌ای از رویکردهاست که هر یک بر بُعدی از تجربه ی انسانی و سامان بخشیِ اجتماعی تأکید می‌کنند. چنان که، رویکرد اینسبروک به صلح در صورت‌بندی ولفگانگ دیتریش، پنج منطق غالب برای فهم صلح را در چارچوبِ «خانواده‌های صلح» طبقه‌بندی می‌کند: صلحِ انرژی‌مند، صلح اخلاقی-هنجاری، صلح مدرن، صلح پست‌مدرن، و صلح ترنس‌رشنال (فرا عقلانی). این نگره، امکانِ فهمِ صلح را هم زمان، در ساحت‌های بدن-هیجان، رابطه، معنا-نماد، فرهنگ، و ساختارهای اجتماعی بر می‌کشد، بی‌آن‌که صلح را به پروژه‌ای صرفا سیاسی و نهادی تقلیل دهد. در چنین چشم‌اندازی، چترِ مفهومیِ نوظهورِ «صلح ترنسپرسونالِ مدرن» نیز برجسته می‌شود. رویکردی با جهت‌گیری معنوی، فرارَوی از ایگو-محوری، روشمندیِ کل‌نگر، و با هدفِ تحول فردی و جمعی، که می‌کوشد تا در میان سنت و مدرنیته پیوندی دوباره برقرار کند و صلح را به پدیده‌ای چندسطحی و زیست‌مند، تعالی دهد. پرداختن به معنویت در نگره ی صلح ترنسپرسونال، از آن‌رو ضرورت دارد که معنویت می‌تواند چونان عاملی یکپارچه‌کننده عمل کند، و ظرفیتی منحصر به فرد برای همسویی امکاناتِ پراکنده انسانی ایجاد کند. این مقاله با روشی مفهومی-هرمنوتیکی، و با رویکردِ مدرنِ ترنسپرسونال، از خوانش متنی-اسطوره‌ایِ منابع منتخب هندویی (اوپانیشادها، بهگودگیتا، مهابهاراتا، رامایانا و روایات پورانایی) بهره می‌برد، تا به امکانِ نگاشت نظام‌مندِ مفاهیم کلیدیِ سنت هندویی در سازوکارهای حل منازعه و صلح‌سازی معاصر بپردازد. متون مقدس هندویی از طریق هستی‌شناسی وحدانی و آموزه‌های اخلاقیِ صلح با مفاهیمی چون «اَهیمسا» (عدم‌آزار)، «ساتیا» (حقیقت)، «کِشاما» (بخشایش/بردباری)، و «دایا» (شفقت)، همچنین از طریقِ روان‌شناسیِ رنج و لزومِ صلح درونی، زمینه‌هایی برای بازتعریف صلح معنوی و گستراندن آن به جهان مدرن فراهم می‌آورند. مفهوم سه‌سطحیِ «شانتی» نیز به‌مثابه ی ابزاری معنوی، روان-تنی و اجتماعی، امکان اتصال تجربه ی زیسته به کنشگری در جهت ایجادِ صلح مثبت را تقویت می‌کند. در خوانشِ اسطوره ها، میانجی‌گریِ مبتنی بر دارما در ماهابهاراتا، «کنشِ مسئولانه ی بدون نفرت» در بهاگاوادگیتا، اخلاق

قدرت در رامایانا، و الگوی «ترمیم روانی-اجتماعی» در اسطوره ی سامودرا مانتاهانا، اساطیر را به نقشه‌های شناختی-هیجانی برای مدیریت تعارض و محدودسازیِ چرخه‌های انتقام تبدیل می‌کنند، و امکان بازروایت‌گریِ هویت در شرایط قطبی‌شدگی و گسستگی را فراهم می‌کنند. بر این اساس، چارچوبی عملیاتی برای صلح ترنسپرسونال با خوانش هندویی پیشنهاد می‌شود: مدلی چهارلایه شاملِ سطحِ آگاهی بدن (مانند تنظیم دستگاه عصبی و کاهش واکنش‌های تهدیدمحور)، سطحِ روایت-اسطوره (چون بازروایت‌گری هویت و تبدیل دشمن به دیگریِ قابل‌فهم)، سطح دیالوگ رابطه (از جمله ترمیم اعتماد و مهار شرم-تحقیر)، و سطح عدالت-ساختار (مانند کاهش خشونت ساختاری و فرهنگی). این چارچوب می‌کوشد پلی روشمند میان صلح‌پژوهیِ مدرن ترنسپرسونال و میراث معنوی-اساطیری هندویی برای تحقق صلحی معنوی، تحولی و پایدار، ایجاد کند.کلیدواژه‌ها: گفتگوی مذاهب فقهی، صلح پایدار، فقه مقارن، تقریب مذاهب اسلامی، وحدت امت اسلامی، موانع همگرایی د ینی

کلیدواژه‌ها: صلح ترنسپرسونال، معنویت، متونِ مقدس، اسطوره، هندوییسم



۳

صلح و حل منازعه در تاریخ، فرهنگ، ادبیات و روایت‌گری

تاریخ‌نگاری، روایت و صلح



حمیدرضا نمازی

دانشیار گروه اخلاق و تاریخ دانشگاه علوم پزشکی تهران

hr_namazi@yahoo.com

تاریخ‌نگاری همواره ابزاری برای فهم گذشته بوده است، اما نوع روایت تاریخی تأثیر مستقیمی بر درک ما از فرآیندهای اجتماعی و سیاسی، از جمله صلح دارد. سنت تاریخ‌نگاری وقایع‌نگر و خطی، که بر توالی زمانی و ثبت رویدادها تمرکز دارد، غالباً جنگ و صلح را به‌عنوان لحظات متوالی و علی می‌نگرد و عوامل ساختاری، اجتماعی و فرهنگی را نادیده می‌گیرد. این دیدگاه محدود، فهم ما از پیچیدگی‌های صلح و نقش جامعه و نهادها در تثبیت آن را کاهش می‌دهد. تاریخ‌نگاری مدرن، بر خلاف این رویکرد، با تمرکز بر ساختارها، تجربه‌های روزمره، نیروهای اجتماعی و فرهنگی و تحلیل‌های مفهومی، امکان بازخوانی صلح را در چارچوبی عمیق‌تر و چندلایه فراهم می‌کند. تغییر نوع تاریخ‌نگاری از رویدادنگری خطی به الگوهایی همچون مکتب آنال، نقد ویگ، مکتب بیلفلد و مکتب کمبریج، نگاه ما به جهان و مظاهر آن را دگرگون کرده است. روایت‌های مدرن با تحلیل‌های ساختاری و مفهومی نقش مهمی در برساخت صلح دارند، چرا که می‌توانند سیاست‌ها، هویت‌ها و روابط اجتماعی را شکل دهند و هم‌زمان بازتولیدکننده یا مانع صلح پایدار باشند یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان تاریخ‌نگاری مدرن، هیدن وایت است که نشان می‌دهد تاریخ‌نویسی همیشه انتخابی و روایت‌ساز است و نه صرفاً ثبت وقایع. چارچوب هیدن وایت اهمیت روایت را برجسته می‌کند. او نشان می‌دهد هر روایت تاریخی شامل پیرنگ‌های داستانی است، یعنی تصمیم درباره اینکه کدام رویدادها چگونه کنار هم قرار گیرند و در قالب چه سبک روایی -تراژیک، کمدی، رمانتیک یا استعاری- بیان شوند. این پیرنگ‌ها نه تنها ترتیب رویدادها، بلکه معنا، تم و پیام اخلاقی آن‌ها را تعیین می‌کنند. در حوزه صلح، این مفهوم حیاتی است: انتخاب پیرنگ روایت صلح می‌تواند تجربه گروه‌های مختلف را برجسته یا حذف کند، عدالت تاریخی را بازسازی نماید و پایه‌های فرهنگی و اجتماعی صلح پایدار را شکل دهد. تحلیل این روایت‌ها از منظر نقد ادبی، امکان بازخوانی معنا و ساختارهای قدرت در متون تاریخی و فرهنگی صلح را فراهم می‌کند. بازاندیشی در تاریخ‌نگاری و تمرکز بر روایتگری، صلح را از یک رخداد سیاسی به فرآیندی روایی، ادبی و فرهنگی تبدیل می‌کند؛ تجربه‌ای که عدالت، هویت و روابط اجتماعی را بازآفرینی می‌کند و صلح را به زیست واقعی جامعه پیوند می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری، روایت، رویدادنگری، بازآفرینی

تحلیل نقوش صلح و پیروزی بر بشقاب‌های نقره ساسانی



اکرم محمدی‌زاده

استادیار تاریخ تطبیقی و عضو هیئت علمی دانشگاه هنر اسلامی تبریز،

a.mohammadizadeh@tabriziau.ac.ir

فلزکاری در دوره پیش از اسلام در دوران هخامنشی و ساسانی هنری درباری در خدمت پادشاهان و به جهت نشان دادن قدرت آنان مورد استفاده قرار می‌گرفت. در دوره ساسانی استفاده از فلز نقره جهت ساخت بشقاب‌های بزرگ نقره مورد استفاده قرار می‌گرفت. این بشقاب‌ها دارای نقوش متنوع بودند که صحنه‌های مختلف را روایت می‌کردند. در اکثر این بشقاب‌ها نقش پادشاه بزرگ‌تر از سایر نقوش ترسیم می‌شد و صحنه‌های مختلفی که در بسیاری از آنان پادشاه نقش اصلی را داشت و موضوعات حول محور وی بود روایت می‌شد. این پژوهش با هدف شناسایی نقوش مختلف نبرد و صلح در بشقاب‌های دوره ساسانی انجام شده است. سوالات این پژوهش عبارت است:صحنه‌های مختلف جنگ وصلح چگونه بر بشقاب‌های دوره ساسانی بازنمایانده شده است؟ در این پژوهش بشقاب‌های سیمین که در دوره ساسانی و در قلمرو حکمرانی پادشاهان ساسانی در ایران فرهنگی ساخته شده است مورد بررسی قرار گرفته است. این تحقیق از نظر هدف بنیادی است و روش تحقیق در این پژوهش به صورت توصیفی-تحلیلی می‌باشد و روش تجزیه و تحلیل اطلاعات مبتنی بر روش کیفی می‌باشد. روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای است که با مراجعه به منابع مکتوب از جمله کتاب و مقالات مختلف و نیز وبگاه موزه‌های مهم دنیا و نیز مراجعه حضوری به موزه‌ها به روش میدانی تصویر برداری از آثار انجام گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که شاهان ساسانی سعی بسیاری در نشان دادن رشادت‌ها و قدرت خود در مواجهه با دشمنان مختلف داشتند. این صحنه‌ها را به وفور در بشقاب‌های نقره تکرار کرده‌اند. شاه در صحنه‌های مختلف شکار با حیواناتی نظیر شیر، گوزن، بزکوهی، گراز تصویر شده است و نیز در نبرد با دشمنان، پیروزی مطلق را به تصویر کشیده‌اند. صحنه‌های مختلف بر تخت نشستن پادشاه و نشان دادن مراسم بزم و جشن نشان از صلح و آرامش بر ایران بزرگ را نشان داده است.

کلیدواژه‌ها: صلح و پیروزی، بشقاب‌های سیمین، فلزکاری ساسانی، نقش پادشاه

جنگ در سایه سکوت؛ تحلیل گفتمانی خشونت بی‌صدا و ناکامی میانجیگری در شاهنامه فردوسی



امید بابلیان

دانش‌آموخته دکتری مطالعات هند، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

babelian.omid@ut.ac.ir

شاهنامه فردوسی، فراتر از یک متن حماسی و قهرمان‌محور، عرصه‌ای برای بازنمایی سازوکارهای شکل‌گیری و تداوم خشونت در سطح معنا و گفتمان است. مسئله اصلی این پژوهش آن است که خشونت چگونه پیش از بروز در میدان نبرد، در ساحت زبان، هویت و مفصل‌بندی‌های معنایی تثبیت می‌شود و چه نسبتی با انسداد گفت‌وگو و ناکامی میانجیگری دارد. بر این اساس، پژوهش می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چگونه مفصل‌بندی‌های گفتمانی هویت، دشمنی و افتخار در شاهنامه فردوسی به انسداد دیپلماسی و تثبیت الگوهای خشونت پیشاجنگی منجر می‌شوند. هدف مطالعه، تبیین مفهوم «خشونت بی‌صدا» در بستر ادبیات کلاسیک فارسی و نشان‌دادن ظرفیت تحلیلی شاهنامه برای فهم منازعات است. قلمرو موضوعی پژوهش، تحلیل گفتمان خشونت و میانجیگری در روایت‌های پیشاجنگی شاهنامه است؛ قلمرو مکانی، متن شاهنامه به‌مثابه یک متن ادبی-تاریخی ایرانی؛ و قلمرو زمانی، روایت‌های بحرانی منتهی به جنگ ایران و توران، با تمرکز ویژه بر داستان سیاوش. چارچوب نظری پژوهش بر تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه استوار است و با بهره‌گیری از مفاهیمی چون مفصل‌بندی، دیگری‌سازی و تثبیت دال‌های مرکزی، سازوکارهای شکل‌گیری گفتمان‌های متصلب هویتی را بررسی می‌کند. روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل گفتمانی متن شاهنامه، به‌ویژه روایت‌های بحرانی پیشاجنگی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که قتل سیاوش صرفاً یک رخداد تراژیک فردی نیست، بلکه محصول تثبیت گفتمان‌های متصلب هویتی و ناتوانی قدرت سیاسی در بازتولید سازوکارهای صلح‌محور و میانجیگری مؤثر است. در این فرآیند، انسداد گفت‌وگو و تبدیل رنج حل‌نشده به سرمایه نمادین منازعه، زمینه مشروعیت‌بخشی به تداوم جنگ میان ایران و توران را فراهم می‌کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که شاهنامه می‌تواند فراتر از یک متن تاریخی یا ادبی، به‌عنوان چارچوبی مفهومی برای فهم ماهیت منازعات و استمرار خشونت بی‌صدا در جهان معاصر خوانده شود؛ به‌ویژه در شرایطی که ناکامی میانجیگری و انسداد دیالوگ به تثبیت گفتمان‌های تقابلی می‌انجامد. از منظر راهبردی، این بازخوانی بر اهمیت تقویت سازوکارهای گفت‌وگو، بازگشایی فضای مفصل‌بندی‌های بدیل و پیشگیری از تصلب هویتی در مدیریت منازعات تأکید دارد و می‌تواند به غنای مطالعات میان‌رشته‌ای صلح، حل منازعه و پیشگیری از خشونت پنهان کمک کند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، خشونت بی‌صدا، میانجیگری ناکام، صلح از دست رفته

گونه‌شناسی الگوهای صلح و حل منازعه در نگارگری ایرانی؛ مطالعه چهار نگاره از شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی



مهدی نصیری

دانشجوی دکتری تخصصی گروه تاریخ تطبیقی و تحلیلی هنر اسلامی، دانشکده علوم نظری و مطالعات عالی هنر، دانشگاه هنر ایران، تهران

nasiri.mehdi@ut.ac.ir

نگارگری ایرانی غالباً به‌عنوان رسانه‌ای برای بازنمایی روایات حماسی و صحنه‌های نبرد شناخته می‌شود، حال‌آنکه در لایه‌های معنایی و ساختاری آن، الگوهای متنوعی از صلح، آشتی، تنش‌زدایی و حل منازعه نیز قابل شناسایی است؛ ظرفیتی که تاکنون کمتر از منظر مطالعات صلح مورد توجه قرار گرفته است. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین چگونگی بازنمایی مفاهیمی چون زنهار، عفو، وفای به عهد، دیپلماسی و مقاومت اخلاقی در برابر خشونت در فرهنگ بصری ایران و استخراج الگوهای مشترک آنها در نگارگری ایرانی است. ازاین‌رو، پژوهش حاضر با هدف گونه‌شناسی الگوهای صلح و حل منازعه در نگارگری ایرانی و تبیین سازوکارهای بصری گذار از وضعیت منازعه به آشتی، مصالحه و دادگری انجام شده است. قلمرو موضوعی پژوهش، تحلیل شمایل‌شناختی بازنمایی صلح در نگارگری ایرانی است؛ قلمرو زمانی آن دوره‌های ایلخانی، تیموری و صفوی (قرون هشتم تا دهم هجری قمری) را دربر می‌گیرد و قلمرو مکانی آن مکاتب نگارگری تبریز، هرات و شیراز است. مطالعه بر چهار نگاره شاخص شامل «اسکندر بر بالین دارا»، «پیمان صلح سیاوش و افراسیاب»، «نبرد قبیله نوفل با قبیله لیلی و ملامت‌گری مجنون» و «به تخت نشستن لهراسپ و اعلام عفو و دادگری» از نسخه‌های مصور شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی استوار است. پژوهش با رویکرد کیفی، روش توصیفی تحلیلی و بر پایه روش شمایل‌شناسی (آیکونولوژی) اروین پانفسکی انجام شده و داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نگارگران ایرانی برای بازنمایی صلح و حل منازعه از چهار الگوی بصری بهره گرفته‌اند: خلع سلاح نمادین، سازمان‌دهی فضایی مبتنی بر برابری و گفت‌وگو، بازآفرینی محیطی آرامش‌بخش و کنش‌گری اخلاقی مبتنی بر عفو، مدارا و فتوت. این الگوها بیانگر آن است که نگارگری ایرانی، فراتر از روایت نبرد، حامل نظامی از مفاهیم اخلاقی، اجتماعی و سیاسی در زمینه مدیریت منازعه و تحقق صلح پایدار است. بر این اساس، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که الگوهای بصری استخراج‌شده می‌توانند به‌عنوان ظرفیتی بومی در توسعه دیپلماسی فرهنگی، دیپلماسی دیداری، آموزش صلح، سواد بصری و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در حوزه میراث هنری مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

کلیدواژه‌ها: نگارگری، مطالعات صلح، حل منازعه، شمایل‌شناسی، آیکونوگرافی، اروین پانوفسکی، شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی

از صلح‌گرایی پارادوکسیکال (مولوی) تا صلح گرایی پست مدرن (حافظ) و صلح گرایی پراگماتیستی (سعدی)



سیدمحمودنجاتی حسینی

مدیر گروه جامعه‌شناسی دین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران

nejati.hosseini@gmail.com

از ادبیات کلاسیک پارسی دو خوانش می‌توان داشت: «اعتقادی و انتقادی». خوانش اعتقادی، خوانشی غالب.قالب برای صدها سال است؛ اما خوانش انتقادی نوپدید است و غالب.قالب نیست، اما روشنگرانه و راهبردی است. وفق هر دو نگاه، ادبیات کلاسیک پارسی هم خزانه‌ای از حکمت مدنی، معنوی، اخلاقی و عقلانی است و هم میراثی فرهنگی از معارف دینی.مدنی. این خزانه و میراث، سرشار از حکمت‌هایی برای یک زندگی دینی، مدنی، اخلاقی، عقلانی، مسالمت‌آمیز و صلح‌آمیز، همراه با مدارا، دوستی و گفت‌وگو و عاری از خشونت‌های کلامی، رفتاری و فیزیکی است و می‌تواند در «صلح‌شناسی، صلح‌گرایی و صلح‌سازی» به ما ایرانیان کمک فکری، اعتقادی و مدنی کند تا زیست فردی.گروهی.جمعی صلح‌آمیزی برای خود و دیگری فراهم آوریم. ازاین‌روی، در مقاله حاضر و ازاین میان، به سراغ سه متن ماندگار عصر سنت می‌رویم: «مثنوی مولوی»، «دیوان حافظ» و «بوستان و گلستان سعدی»؛ منتهی با یک «خوانش انتقادی، راهبردی و روشنگرانه».

از این منظر، مطالعات ما نشان می‌دهد که درحالی‌که بینش الهیاتی خاص، ممتاز و متمایز مولوی به انسان و جهان و رابطهٔ خداوند با انسان در جهان، «ایده صلح‌گرایی مولوی» را به سمت تجلیل از صلح در رابطهٔ دنیوی انسان‌ها با یکدیگر می‌برد [«تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید. تو یکی نیی هزاری تو چراغ خود برافروز»]، درعین‌حال، این «صلح‌گرایی مولویایی» به هنگام تحلیل امر آخرتی و رویارویی امر دنیوی و انسانی با امر آخرتی و حقیقت الهی، رنگ می‌بازد [«جنگ‌ها بین کان اصول جنگ‌هاست. چون نبی که جنگ او بهر خداست»]. ازاین‌رو، مولوی به‌طرزی پارادوکسیکال، جنگ حقیقی در خدمت دین حقیقی خداوند را که راهبرانش پیامبران‌اند، برتر از صلح انسانی و حتی عین صلح و نوعی صلح‌سازی پساجنگ می‌نامد و گویی نوع خاصی از جنگِ منتج به صلح را می‌ستاید [«جنگ پیغمبر مدار صلح شد. صلح این آخر زمان آن جنگ بد / صد هزاران سر برید آن دلستان. تا امان یابد سر اهل جهان»].

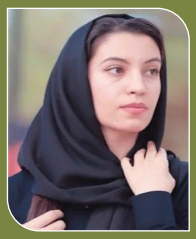
این در حالی است که با حافظ، نوعی «صلح‌گرایی پست‌مدرن» را تجربه می‌کنیم. حافظ صلح‌گرایی‌اش را در پرتو به‌رسمیت‌شناختن تفاوت‌ها، حرمت‌نهادن به تکثر و تنوع فرهنگی و ضرورت پایبندی به آزادی فکر، بیان، عقیده و مرام، با امری فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی که در صلح‌سازی اهمیت دارد، همراه می‌کند؛ یعنی لزوم رواداری، تساهل و مدارا با خلق خدا به‌صورت اخلاقی، آن‌گونه که ناشی از اخلاق دینی موردنظر و اعتقاد خود

حافظ است [«آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است . با دوستان مروت با دشمنان مدارا»].

و بالاخره به «صلح‌گرایی پراگماتیستی» سعدی شیرازی در سدهٔ دوازدهم میلادی می‌رسیم؛ صلح‌گرایی‌ای مدنی و عقلانی، نوعی صلح‌سازی عمل‌گرا که در عمل شکل می‌گیرد و در سطح حکومت و حاکمان، با بهره‌مندی از سیاست‌ورزی عادلانه و منصفانه با خلق خدا محقق می‌شود. در سطح فردی و بینافردی نیز در اجتماع، از طریق شفقت، دوستی، مهرورزی، خیرخواهی، نیکوکاری، انسان‌دوستی، درستی، صداقت، فروتنی، تواضع و داشتن اخلاق حسنهٔ دینی تحقق می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: صلح‌گرایی پارادوکسیکال، مولوی، صلح‌گرایی پست‌مدرن، حافظ، صلح‌گرایی پراگماتیستی، سعدی

صلح به‌مثابه شرط بازسازی هویت انسانی در شعر پل الوار؛ خوانشی میان‌رشته‌ای بر پایه نظریه خودانگاره چیک



زهرا خسروی

دانشجوی دکتری مطالعات فرانسه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

khosravi.zahra@ut.ac.ir

قرن بیستم با جنگ‌های جهانی، خشونت‌های گسترده و فروپاشی ارزش‌های اخلاقی، هویت انسانی را با بحرانی عمیق مواجه ساخت. در این بستر، هنر و به‌ویژه شعر به عرصه‌ای برای بازاندیشی انسان و بازسازی پیوندهای گسسته بدل می‌شود. با وجود پژوهش‌های فراوان درباره تعهد سیاسی و زیبایی‌شناسی آثار پل الوار، کمتر مطالعه‌ای به‌صورت نظام‌مند به پیوند میان تحولات «منِ» شاعرانه و بازسازی هویت انسانی در افق صلح پرداخته است. ضرورت پژوهش حاضر از همین خلأ ناشی می‌شود. این مقاله با تمرکز بر آثار الوار، به بررسی نسبت میان هویت، صلح و آفرینش هنری می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه شعر او صلح را نه صرفاً به‌عنوان غیاب جنگ، بلکه به‌مثابه شرطی اخلاقی و وجودی برای بازسازی هویت انسانی پس از جنگ صورت‌بندی می‌کند. پژوهش حاضر با رویکردی کیفی و مبتنی بر تحلیل متنی و میان‌رشته‌ای انجام شده است. پیکره پژوهش شامل متونی از سه مرحله اصلی کارنامه الوار–شعر عاشقانه، شعر مقاومت و شعر پس از جنگ– و نیز آثاری است که در آن‌ها شعر با تصویر وارد تعامل می‌شود. برای تحلیل پویایی هویت، از چارچوب نظری «خودانگاره» در نظریه چیک، با تمایز میان هویت شخصی، اجتماعی و جمعی، و همچنین از مدل مارسیا (اکتشاف و تعهد) بهره گرفته شده است. نتایج نشان می‌دهد «منِ» شاعرانه در آثار الوار را می‌توان به‌مثابه صورتی پویا از خودانگاره تحلیل کرد که در هر مرحله، یکی از ابعاد هویتی چیک در آن برجسته می‌شود. «منِ صمیمی» در شعرهای عاشقانه، عمدتاً با هویت شخصی پیوند دارد و حول تجربه عشق، هیجان و انسجام درونی شکل می‌گیرد؛ این بُعد در مواجهه با فقدان و گسست عاطفی دچار بحران می‌شود. در مرحله جنگ و مقاومت، «منِ متعهد» با غلبه هویت اجتماعی و جمعی پدیدار می‌گردد و به صدایی مشترک بدل می‌شود که زبان شعر را به ابزار کنش اخلاقی و سیاسی تبدیل می‌کند. در نهایت، در شعرهای پس از جنگ، «منِ جهان‌شمول» از دل سوگواری و حافظه مشترک شکل می‌گیرد و با تقویت هویت جمعی، به افق برادری انسانی و صلحی ترمیم‌گر گشوده می‌شود. میان‌رشته‌ای بودن آثار الوار–در پیوند شعر با نقاشی و موسیقی– این گذار هویتی را تقویت کرده و کارکرد ترمیمی و جمعی شعر را گسترش می‌دهد بدین‌ترتیب، این مقاله با پیوند دادن نظریه‌های روان‌شناختی هویت به تحلیل شعر سوررئالیستی، خوانشی نو از آثار الوار ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که شعر می‌تواند به‌مثابه سازوکاری فعال در بازسازی هویت انسانی و گذار از تجربه خشونت به افق صلح عمل کند.

کلیدواژه‌ها: پل الوار، هویت انسانی، صلح پس از جنگ، شعر سوررئالیستی، تعهد هنری، آفرینش میان‌رشته‌ای

دکترین ترس در نظریه سیاسی بین‌المللی و تأثیر آن بر تشدید منازعه؛ نقد سازه انگارانه نظریه هانتینگتون

فرشته علائی
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل
دانشگاه مازندران
frshthlayy49@gmail.com



محمد تقی قزلسفلی
دانشیار علوم سیاسی دانشگاه
مازندران، بابلسر
m.t.ghezel@gmail.com

ترس را می‌توان اساس تمدن بشری معرفی کرد. این احساس در سطوح مختلف فردی،جمعی و بین‌المللی می‌تواند موجب رفتارهای دفاعی،تهاجمی و حتی جنگ شود. مشهور ترین نظریه‌های علوم اجتماعی بر اساس سیاست ترس شکل گرفته است. از ماکیاولی و هابز تا کارل اشمیت و از وبر تا مهم ترین دکترین‌های نظام جهانی مبتنی بر ترس است. نظریه‌های امثال ساموئل هانتینگتون نشان محکمی است از اینکه بار دیگر ترس به، مثابه پایه نظریه سیاست مقام و مرتبتی یافته است. او با تعریف مرزهای هویتی قاطع میان تمدن‌های مختلف، این تفاوت‌ها را منبع تهدید دانست نه تنوع فرهنگی. از دیدگاه هانتینگتون، تمدنها ذاتا با هم در تضادند و این تضاد اجتناب ناپذیر است، چنین برداشتی ترس از دیگری را نهادینه کرده و تفاوت را به تهدید تبدیل می‌کند. الکساندر ونت با رویکرد سازه انگاری این دیدگاه را به چالش کشید. او معتقد است واقعیت بین‌المللی یک امر از پیش تعیین شده نیست بلکه از طریق تعاملات اجتماعی ساخته می‌شود. هویت ها، منافع و دشمنی‌ها طبیعی و ثابت نیستند، در روند ارتباطات شکل می‌گیرند. ونت با مطرح کردن این ایده که آنارشی چیزی است که دولت‌ها می‌سازند، نشان داد تهدید و دشمنی ذاتی نیست بلکه ساختگی است. بنابراین تفاوت‌های تمدنی با گفتگو و تعامل مثبت می‌توانند به همزیستی مسالمت آمیز منجر شوند نه منازعه. نوشتار بر آن است با بهره گیری از نظریه سازه انگاری ونت، به این پرسش بپردازد که چگونه ترس در نظریه هانتینگتون باعث تشدید منازعات تمدنی می‌شود؟ فرضیه ما این است که نظریه برخورد تمدن‌ها با قبول ذات گرایی فرهنگی، ترس از دیگری را عادی کرده و راه صلح و گفتگو را می‌بندد، در حالی که دیدگاه سازه‌انگارانه ونت راه خروج از این چرخه را نشان می‌دهد. پژوهش حاضر با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوای انتقادی-تطبیقی انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: دکترین ترس، برخورد تمدن‌ها، سازه‌انگاری، الکساندر ونت، ذات‌گرایی فرهنگی، ساموئل هانتینگون، منازعه تمدنی

صلح پایدار درحکمت متعالیه و تجربه مقاومت اسلامی در مقابله با بحران‌های ساختاری منطقه غرب آسیا



ابوالفضل افشاری
دانشجوی دکتری تخصصی مشاوره، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، جزیره کیش
abolaf76@gmail.com



محمدحسین رودباری
گروه تخصصی روانشناسی بالینی، دانشکده پزشکی، دانشگاه آزاد اسلامی، جزیره کیش
mroudbari9@gmail.com

منطقه غرب آسیا به عنوان قلب تپنده جهان اسلام، سال‌هاست که با بحران‌های ساختاری متعددی از جمله اشغالگری رژیم صهیونیستی، تروریسم تکفیری، دخالت‌های قدرت‌های استکباری و تنش‌های فرقه‌ای دست و پنجه نرم می‌کند. این بحران‌ها ریشه در تقابل دو گفتمان اساسی دارند: گفتمان سلطه و هژمونی غربی-صهیونیستی در برابر گفتمان عدالت‌محور اسلامی. حکمت متعالیه به عنوان یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای فلسفی اسلام، با تأکید بر مفاهیمی همچون عدالت متعالی، عقلانیت وحیانی و وحدت امت اسلامی، ظرفیت منحصربه‌فردی برای ارائه الگوی بدیل صلح‌سازی دارد. مسئله پژوهش حاضر آن است که چگونه تجربه موفق مقاومت اسلامی، به ویژه محور مقاومت تحت رهبری جمهوری اسلامی ایران، توانسته است با الهام از حکمت متعالیه، در برابر این بحران‌های ساختاری ایستادگی کرده و زمینه‌ساز صلح پایدار و عادلانه در منطقه گردد؟ پژوهش حاضر با هدف پر کردن خلأ نظری-کاربردی در مطالعات صلح منطقه‌ای، به تبیین این ارتباط می‌پردازد. قلمرو جغرافیایی پژوهش، منطقه غرب آسیا با تمرکز بر کشورهای خط مقدم مقاومت (ایران، سوریه، لبنان، عراق و فلسطین اشغالی) است. قلمرو زمانی شامل تحولات پس از بیداری اسلامی (۱۳۹۰ شمسی/۲۰۱۱ میلادی) به ویژه دوره پس از عملیات طوفان الاقصی (۱۴۰۲ شمسی/۲۰۲۳ میلادی) تا سال ۱۴۰۵ است. قلمرو موضوعی نیز بر ابعاد نظری حکمت متعالیه و ابعاد عملی تجربه مقاومت اسلامی در حوزه مقابله با بحران‌ها و صلح‌سازی متمرکز است. این پژوهش از نوع کیفی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی-تطبیقی انجام شده است. داده‌ها از طریق روش کتابخانه‌ای و اسنادی جمع‌آوری شده‌اند که شامل آثار کلیدی حکمای متعالیه (صدرالمتألهین، ملاصدرا، علامه طباطبایی)، بیانات امامین انقلاب اسلامی، اسناد راهبردی محور مقاومت و گزارش‌های معتبر بین‌المللی است. تحلیل داده‌ها با تکنیک تحلیل محتوا و تطبیق نظری-عملی صورت گرفته است. یافته‌ها حاکی از آن است که حکمت متعالیه با ارائه چارچوب «صلح عادلانه متعالی» که بر پایه عدالت، مقاومت مشروع و وحدت امت استوار است، الگویی فراگیر فراتر از مدل‌های سکولار غربی ارائه می‌دهد. تجربه مقاومت اسلامی نیز با ایجاد بازدارندگی راهبردی، نابودی داعش، حمایت از انتفاضه فلسطین و خنثی‌سازی طرح‌های عادی‌سازی، به عنوان تجلی عملی این حکمت عمل کرده و بحران‌های ساختاری را به فرصت تبدیل نموده است. این الگو نه تنها ثبات امنیتی ایجاد کرده، بلکه زمینه را برای نظم منطقه‌ای جدید مبتنی بر استقلال و عدالت فراهم آورده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که صلح پایدار در غرب آسیا تنها از طریق پیوند حکمت متعالیه با تجربه مقاومت اسلامی قابل تحقق است. جمهوری اسلامی ایران به عنوان قطب این رویکرد، می‌تواند نقش پیشران در شکل‌دهی به آینده منطقه ایفا کند. پیشنهاد پژوهش حاضر آن است که سیاست‌گذاران با تقویت دیپلماسی مقاومت و گفتمان حکمت‌محور، گام‌های مؤثرتری در جهت صلح عادلانه و پایدار بردارند.

کلیدواژه‌ها: حکمت متعالیه، صلح پایدار، مقاومت اسلامی، غرب آسیا،محور مقاومت

خشونت پنهانِ روایی و حذف عاملیت در بازنمایی همدلانهٔ میرزا کاظم‌بیگ از منازعهٔ بابیت

پژوهش حاضر به بررسی شیوهٔ بازنمایی جریان بابیت در مقالات میرزا کاظم‌بیگ می‌پردازد که در ۱۸۶۶م. به زبان فرانسه و در Journal Asiatique منتشر شده‌اند. این مقالات از نخستین روایت‌های هم‌زمان دربارهٔ بابیت‌اند و به همین اعتبار، نقش مهمی در شکل‌گیری تصویر این جریان در فضای فکری اروپا داشته‌اند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که روایت همدلانهٔ کاظم‌بیگ چگونه منازعهٔ مذهبی سیاسی بابیت را صورت‌بندی می‌کند و این همدلی چه پیامدهایی برای فهم خشونت و مسئولیت در این منازعه دارد. روش پژوهش بر تحلیل انتقادی متن استوار است و پنج مقالهٔ پیوستهٔ کاظم‌بیگ به‌عنوان یک مجموعهٔ منسجم بررسی شده‌اند. تمرکز تحلیل بر زبان روایت، نحوهٔ توزیع نقش‌ها میان کنشگران، برجسته‌سازی مظلومیت و حذف یا کمرنگ‌سازی کنش‌های خشونت‌آمیز بابیان است. در این چارچوب، در پژوهش پیشِ‌رو، هم به بابیت به‌عنوان یک جنبش منازعه‌زا با کنش‌های فعال توجه شده و هم به چارچوب فکری نویسنده که این جریان را در نسبت با مفاهیمی چون «اصلاح»، «پیشرفت» و «تمدن»، به معنای اروپایی آن، تفسیر می‌کند. بررسی مقالات نشان می‌دهد که کاظم‌بیگ با تأکید بر رنج و مظلومیت بابیان، عاملیت آنان در برخی رخدادهای خشونت‌آمیز را به حاشیه می‌رانَد و در نتیجه، قربانیان خشونت بابیان، ازجمله «مردم عادی» و «نیروهای دولتی»، در سکوت روایی حذف می‌شوند. این شیوهٔ روایت، منازعه را به تقابلی اخلاقی میان «مصلحان قربانی» و «نیروهای متعصب» فرو می‌کاهد و پیچیدگی تاریخی و اجتماعی آن را نادیده می‌گیرد. بدین‌ترتیب، همدلی نویسنده نه به روشن‌شدن ابعاد منازعه، بلکه به ساده‌سازی آن می‌انجامد و به‌مثابهٔ نوعی خشونت پنهانِ روایی در تاریخ‌نگاری قابل تحلیل است؛ خشونتی که نه از طریق انکار صریح، بلکه با انتخاب گزینشی روایت و حذف برخی صداها اعمال می‌شود. این الگو یادآور آن است که در بزنگاه‌های تاریخی، محدودیت دسترسی به اطلاعات و روایت‌های مسلط می‌توانند در چگونگی بازنمایی خشونت، توزیع عاملیت و برجسته یا حذف‌شدن برخی صداها نقشی تعیین‌کننده داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: روایت همدلانه، بازنمایی منازعه، حذف عاملیت، خشونت پنهان روایی، بابیت، میرزا کاظم‌بیگ



سمیه حمیدی
دانشجوی دکتری ایران‌شناسی، بنیاد ایران‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران
Somayeh.hamidi@ut.ac.ir

تجربهٔ مخاطبان از مواجهه با روایت‌های خبری-تحلیلی جنگ رمضان؛ تدوینِ الگوی «روایتِ پادرنج» بر پایهٔ رنجِ روایی



مائده پورصفایی
دانشجوی دکتری مطالعات صلح و حل منازعه، دانشکدهٔ مطالعات جهان، دانشگاه تهران
maede.poorsafaee@ut.ac.ir

جنگ‌ها، پس از امضایِ توافقِ آتش‌بس، همچنان در حافظهٔ جمعیِ کشوری که درگیر آن بوده جریان می‌یابند. مانند هر رخدادِ بزرگِ اجتماعی دیگر، پس از جنگ، تجربه‌های پراکندهٔ رنج به روایت‌هایی تبدیل می‌شود که به حافظهٔ جمعی راه پیدا می‌کنند. در ایران، شهروندان هم‌زمان در معرضِ روایت‌های متعدد و متعارض قرار دارند. رسانهٔ ملّی، رسانه‌های فارسی‌زبانِ خارجی، شبکه‌های اجتماعی و... هر یک، بخشی از واقعیت را برجسته می‌کنند، برخی را به حاشیه می‌رانند، برخی را در قالب‌های از پیش موجود بازتفسیر کرده و به برخی اساساً مجال ظهور نمی‌دهند. در چنین شرایطی، افراد روایتِ خود را در تعامل با روایت‌های متنوع بازسازی می‌کنند و این فرایند می‌تواند بر چگونگیِ تجربه و معنابخشی به رنج اثر بگذارد. هنوز شناخت اندکی دربارهٔ این وجود دارد که افراد تجربهٔ مواجهه با روایت‌های خبری-تحلیلی رسانه‌ها حول محور جنگ را چگونه توصیف می‌کنند و چه ویژگی‌هایی در این‌دست روایات موجبِ کاهش یا افزایش رنج آنان می‌شود. مسألهٔ اصلی پژوهش این است که از خلالِ روایت‌های خودِ شهروندان تجربه‌های رنج را شناسایی و بر پایهٔ آن، مؤلفه‌های «روایت پادرنج» را استخراج کند. به بیان دیگر، پژوهش می‌خواهد از زبانِ مشارکت‌کنندگان بشنود که چه برداشتی از بازتابِ تجربهٔ خود در روایت‌های خبری داشته‌اند؛ چه نوع روایت‌هایی برایشان احساس آرامش یا امید ایجاد کرده‌اند؛ چه روایت‌هایی احساس خشم، درماندگی، بی‌اعتمادی یا بیگانگی را در آنها تشدید کرده‌اند. پاسخ به این پرسش‌ها زمینهٔ استخراج الگویی را فراهم می‌کند که در این پژوهش «روایت پادرنج» نامیده می‌شود. پرسش اصلی پژوهش این است که افراد مواجههٔ خود با برنامه‌های خبری-تحلیلیِ جنگ را چگونه روایت می‌کنند و چه ویژگی‌هایی در این روایت‌ها موجب تشدید یا کاهش رنج آنان می‌شود؟ همچنین، چگونه می‌توان بر اساس این روایات، الگویی از «روایت پادرنج» طراحی کرد؟ مبنای نظری پژوهش این است که روایت‌های خبری-تحلیلی تنها انتقال‌دهندهٔ اطلاعات نبوده و خود می‌توانند در چگونگیِ تجربه و تداومِ رنج پس از جنگ نقش داشته باشند. پژوهش با این پرسش آغاز می‌شود که مردم چگونه رنجِ خود را روایت می‌کنند، چگونه بازنمایی آن را در رسانه‌های مختلف ادراک می‌کنند و چه تجربه‌ای از مواجهه با روایت‌های خبری-تحلیلی رسانه‌ها دارند. همچنین، پژوهش ما می‌کوشد تا دریابد چه ویژگی‌هایی در یک روایت می‌تواند به فهمِ بهترِ تجربهٔ انسانی، کاهشِ احساسِ طردشدگی و ترمیم رابطهٔ میان رسانه (ملّی) و مخاطب کمک کند. این پژوهش بر چهار محور نظری استوار خواهد بود: روایت و هویت روایی؛ حافظهٔ جمعی و حافظهٔ فرهنگی؛ مطالعات رنج، تروما و معنا؛ نظریه‌های چارچوب‌بندی و روایت رسانه‌ای. رویکرد

پژوهش کیفی و راهبرد آن تحلیل روایی خواهد بود. توصیف ساختار روایت‌های فردی از رنج جنگ؛ شناسایی منابع شکل‌دهندهٔ روایت‌ها؛ تحلیل نحوهٔ ادراک مشارکت‌کنندگان از بازنمایی رسانه‌ای رنج؛ استخراج مؤلفه‌های روایی مؤثر بر تشدید یا کاهش رنج؛ و در نهایت، استخراج و تبیین الگوی «روایت پادرنج» از جمله اهداف این پژوهش است.

کلیدواژه‌ها: رنج، پادرنج، تحلیل روایی، بازنمایی رسانه‌ای، حافظهٔ جمعی، روایت پادرنج، رسانهٔ ملّی

فقر، ظلم و آرمان صلح در دیوان نجاح فرحان المسعودی بر پایه نظریه خشونت ساختاری گالتونگ و نظریه بازتولید نابرابری بوردیو



احمد محمدی نژاد پاشاکی
استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان
a.mohamadi.np@guilan.ac.ir

شعر معاصر عربی اغلب فقر، ظلم، محرومیت و بحران وطن را نه به‌عنوان تجربه‌هایی فردی، بلکه به‌مثابه پیامد ساختارهای نابرابر اجتماعی و سیاسی بازنمایی می‌کند. در دیوان نجاح مهدی فرحان عرسان المسعودی، به‌ویژه در «قصیدة العطش البارد»، تصاویر ظلمت، فقر، کار سخت، بذر بی‌آب، فجر، سفیدی و وطن، شبکه‌ای معنایی برای بیان رنج اجتماعی و آرمان صلح ایجاد می‌کنند. مسئله اصلی پژوهش این است که فقر و ظلم چگونه به نشانه‌های خشونت ساختاری تبدیل می‌شوند و آرمان صلح چگونه در تقابل با محرومیت، سلطه و نابرابری شکل می‌گیرد. هدف مقاله، تحلیل جامعه‌شناختی رابطه فقر، ظلم و صلح و تبیین بازنمایی خشونت ساختاری و نابرابری اجتماعی در تصاویر و نمادهای شعری است. پژوهش همچنین نشان می‌دهد که صلح در این دیوان صرفاً آرامش فردی یا نبود درگیری نیست، بلکه آرمانی اجتماعی وابسته به آزادی، عدالت، رفع محرومیت و بازسازی وطن است. قلمرو پژوهش، مفاهیم فقر، ظلم، طبقه اجتماعی، آزادی، وطن و صلح در دیوان المسعودی و فضای اجتماعی و نمادین جامعه عربیِ بازتاب‌یافته در آن است. روش پژوهش توصیفی‌تحلیلی و رویکرد آن جامعه‌شناسی ادبی و تحلیل نشانه‌شناختی متن، مبتنی بر نظریه خشونت ساختاری یوهان گالتونگ و نظریه بازتولید نابرابری پی‌یر بوردیو است.

یافته‌ها نشان می‌دهد که «ظلمات» نماد ظلم و سلطه فراگیر بر وطن و بذر کاشته‌شده اما بی‌آب، بازنمای محرومیت انسان‌ها از منابع و فرصت رشد است؛ در مقابل، «أرض الوطن» امکان بازسازی و احیای جمعی را نشان می‌دهد. عبارت «والطین یرحل بین الطین مرتدیاً بیاضه» کنشگری در خدمت گسترش صلح را تصویر می‌کند و تقابل فجر و نور با ظلمت، آزادی را به تحقق صلح پیوند می‌زند. همچنین، تصویر بدن سوخته از آفتاب و کار سخت و تقابل «الأغنیاء» و «الفُقرا» در بیت «فلم أعش حاصداً کالأغنیاء / ولا وقفت سنبلة أصفرُ کالفُقرا»، نابرابری در برخورداری از ثمره کار را برجسته می‌کند. نتیجه پژوهش آن است که صلح در دیوان المسعودی از رفع خشونت ساختاری و اصلاح نابرابری‌های اجتماعی جدایی‌ناپذیر است و تحقق آن به کاهش فقر و سلطه و تقویت فرصت‌های برابر در آموزش، اشتغال و مشارکت فرهنگی نیاز دارد.

کلیدواژه‌ها: نجاح المسعودی، فقر، ظلم، صلح، خشونت ساختاری، گالتونگ، بوردیو، نابرابری اجتماعی، شعر معاصر عربی

حکمرانی روایت برای صلح پیش‌نگر؛ طراحی چارچوبی نوین برای پیشگیری از منازعات در عصر هوش مصنوعی مولد



هما محمدی
دانشجوی دکتری مدیریت رسانه، دانشگاه آزاد اسلامی، دماوند
mohamadi.h@ut.ac.ir

تحولات فناورانه دهه اخیر، به‌ویژه گسترش هوش مصنوعی مولد، شبکه‌های اجتماعی هوشمند و سامانه‌های تولید و انتشار خودکار محتوا، ماهیت منازعات را از عرصه‌های سنتی به حوزه‌های شناختی، اطلاعاتی و روایی گسترش داده است. در این شرایط، رویکردهای متعارف مطالعات صلح و حل منازعه که عمدتاً بر مدیریت بحران پس از وقوع یا میانجیگری در مراحل آشکار تعارض متمرکزند، در مواجهه با منازعات نوظهور کارایی محدودی دارند. مسئله اصلی پژوهش آن است که چگونه می‌توان با بهره‌گیری از ظرفیت‌های حکمرانی روایت، چارچوبی پیش‌نگر برای شناسایی زودهنگام زمینه‌های شکل‌گیری منازعه، کاهش تنش‌های شناختی و تقویت صلح پایدار طراحی کرد. هدف پژوهش، ارائه چارچوب مفهومی «حکمرانی روایت صلح پیش‌نگر» است که با تلفیق مطالعات صلح، حکمرانی، ارتباطات راهبردی و سیاست‌گذاری رسانه‌ای، امکان پیشگیری از تشدید منازعات پیش از تبدیل‌شدن به بحران‌های اجتماعی و سیاسی را فراهم سازد. قلمرو موضوعی پژوهش، مطالعات صلح، مدیریت منازعه، حکمرانی رسانه و ارتباطات راهبردی است؛ قلمرو زمانی آن تحولات سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۶ و قلمرو مکانی آن تجربه‌های بین‌المللی مرتبط با مدیریت منازعات شناختی و محیط‌های رسانه‌ای دیجیتال را دربرمی‌گیرد. پژوهش با رویکرد کیفی و مبتنی بر پژوهش طراحی‌محور انجام می‌شود و از مرور نظام‌مند ادبیات، تحلیل اسناد علمی و سیاستی و تحلیل تطبیقی تجارب منتخب در حوزه صلح، حکمرانی و منازعات شناختی بهره می‌گیرد. سپس، مؤلفه‌های کلیدی چارچوب پیشنهادی با استفاده از تحلیل مضمون استخراج و در قالب مدلی مفهومی و یکپارچه سامان‌دهی می‌شوند. چارچوب پیشنهادی بر این فرض استوار است که تحقق صلح پایدار در عصر هوش مصنوعی، مستلزم گذار از رویکردهای واکنشی به حکمرانی پیش‌نگر روایت است. بر این اساس، پنج مؤلفه اصلی شامل پایش هوشمند فضای اطلاعاتی، تحلیل و پیش‌بینی روندهای منازعه، مداخله ارتباطی مبتنی بر روایت‌های صلح‌محور، تقویت تاب‌آوری شناختی جامعه و حکمرانی مشارکتی ذی‌نفعان، ارکان نظام پیشگیری از منازعه را تشکیل می‌دهند. نوآوری پژوهش در تأکید بر طراحی سازوکاری برای پیشگیری از چرخه‌های بازتولید تعارض از طریق حکمرانی روایت، به‌جای تمرکز بر مدیریت منازعه پس از وقوع، است. نتایج مورد انتظار نشان می‌دهد که ادغام حکمرانی روایت با سیاست‌های صلح‌سازی می‌تواند ظرفیت نظام‌های حکمرانی را در تشخیص زودهنگام تهدیدهای شناختی، ارتقای اعتماد عمومی، کاهش قطب‌بندی اجتماعی و توسعه گفت‌وگوی سازنده افزایش دهد. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاران، نهادهای دانشگاهی، رسانه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، توسعه زیرساخت‌های پایش روایت، ارتقای سواد رسانه‌ای و هوش مصنوعی و تدوین چارچوب‌های اخلاقی و حقوقی برای فناوری‌های مولد را در دستور کار راهبردهای صلح پیش‌نگر قرار دهند.

کلیدواژه‌ها: صلح پیش‌نگر، حکمرانی روایت، حل منازعه، هوش مصنوعی مولد، ارتباطات راهبردی، حکمرانی رسانه

از شعر کلاسیک فارسی تا بوم‌داستان؛ صلح‌سازی روایی و دیپلماسی عمومی ادبی در منازعه ایران و آمریکا



محمدباقر شعبان‌پور
استادیار، ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران
mb.shabanpour@ut.ac.ir

منازعه دیرپای ایران و آمریکا صرفا مسئله‌ای نظامی و اقتصادی نیست، بلکه درگیر یک نبرد روایی است که بازنمایی فرهنگی را به سلاح بدل می‌کند. این پژوهش با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان، اخلاق لویناسی، نظریه امنیتی‌سازی و گفتمان شرق‌شناسی، چگونگی شکل‌گیری دشمن‌سازی در رتوریک رسمی آمریکا و ایران را واکاوی می‌کند. دولت آمریکا استعاره «محور شرارت» را در مورد ایران تثبیت کرده و با اطلاق آن به حکومت و مردم ایران، تصویری منفی از دولت-ملت ایران ساخته است. رتوریک رسمی ایران نیز در قبال آمریکا بر استعاره «شیطان بزرگ» تکیه دارد، که با مخدوش‌سازی آمریکا، تصویر ایران در ایالات متحده را منفی‌ترمی‌سازد. بااینکه این استعاره صرفا به دولت آمریکا و سیاست‌های امپریالیستی آن اشاره دارد، نه به مردم آمریکا، دولت آمریکا با سواستفاده از آن ادعا می‌کند ایران کل دولت-ملت آمریکا را اهریمن میداند، پرچمش را در تظاهرات به آتش می‌کشد، و شعارهای تخاصم‌آمیزی چون «مرگ بر آمریکا» سر می‌دهد. در این میان، دیپلماسی عمومی ایران در توضیح اینکه این استعاره به دولت آمریکا و سیاست‌های امپریالیستی‌اش اشاره دارد، و نه به مردم آمریکا، چندان موفق نبوده است. آنچه به‌طور کلی وجود دارد رتوریکی فراگیر است که دیگری را چونان ذاتی ثابت و شرور بازنمایی میکند. این وضعیت برقراری مواجهه اخلاقی چهره‌به‌چهره میان دو ملت را دشوار می‌سازد، زیرا بدفهمی‌ها و کلیشه‌ها مانع چنین تعاملی می‌شوند. در مواجه با این مسئله، مقاله ظرفیت تحول‌آفرین شعر کلاسیک فارسی را مورد کاوش قرار داده و تأکید می‌کند یک پل فرافرهنگیِ نیرومند از پیش وجود داشته است: تأثیر ژرف ادبیات کلاسیک فارسی بر اندیشه آمریکایی. شعر مولوی، حافظ، و سعدی با زبان پویای خود که آشتی اخلاقی و دینی را ترویج می‌دهد؛ نگاه غیرمانوی، اخلاق مهمان‌نوازی، و کرامت مشترک انسانی را می‌ستاید؛ و از دشمنی ژئوپلیتیک فراتر می‌رود. این نوع شعر عمیقا مورد احترام ادبای استعلاگرای آمریکایی چون رالف والدو امرسون و هنری دیوید ثورو بوده، آن را می‌خواندند، نقل می‌کردند، و مضامینش را در آثار خود می‌گنجاندند. همچنین، مقاله نشان می‌دهد که چگونه این فضای مشترک را می‌توان با گردهم‌آوردن بوم‌داستان‌های ایرانی و آمریکایی به عرصه معاصر گسترش داد. برای نمونه، روایت‌پردازی ایرانی در مورد آب یا طبیعت را می‌توان با روایت‌های زیست‌محیطی آمریکایی درباره خشکسالی هم‌نشان ساخت: جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی و خوشه‌های خشم جان اشتاینبک هر دو آوارگی روستایی بر اثر کاهش منابع آب را روایت می‌کنند. بنابراین، آثار نویسندگان بوم‌داستان فارسی می‌توانند فضایی برای گفت‌وگو بر سر مسائل مشترک سیاره‌ای بیافرینند. این

ضدروایت‌های فرهنگی به‌مثابه صلح‌سازی روایی و دیپلماسی عمومی اخلاقی نظریه‌پردازی می‌شوند. آن‌ها فضاهای نمادین مشترک پرورش می‌دهند؛ جمعیت‌های اهریمن‌سازی‌شده را بازانسانی می‌کنند؛ پروپاگاندای تمامیت‌ساز را به چالش می‌کشند؛ و دو دو ملت را به هم پیوند میدهند. مقاله تبیین می‌کند که برای پیشبرد این ابتکارات، مجموعه‌ای از سازوکارهای عملیاتی از سوی کنشگران دولتی و غیردولتی ایرانی لازم است که مستلزم هماهنگی سیاسی سنجیده و پایدار میان چندین نهاد دولتی در ایران می‌باشد. پژوهش نتیجه می‌گیرد که چنین مداخلات ادبی و فرهنگی‌ای می‌توانند تخیل اخلاقی، فروتنی معرفتی، و همبستگی زیست‌محیطی ضروری برای بنیان‌نهادن شالوده فرهنگی و اخلاقی حل اصیل منازعه و صلح پایدار را ترویج دهند.

کلیدواژه‌ها: صلح‌سازی روایی، دیپلماسی عمومی ادبی، شعر کلاسیک فارسی، بوم‌داستان، منازعه ایران و آمریکا

ژئوپلیتیک نفوذ و جنگ اطلاعاتی در جغرافیاهای سیاسی عصر پساحقیقت؛ جنگ روایت‌ها تا صلح شناختی



مرجان بدیعی ازنداهی
هیئت علمی دانشکده جغرافیای سیاسی دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران
mbadiee@ut.ac.ir



مریم سلمانیان
دکترای جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران
m.salmanian@ut.ac.ir

تحولات شتابان فناوری‌های ارتباطی، گسترش پلتفرم‌های دیجیتال و ظهور هوش‌مصنوعی، جغرافیای قدرت و الگوهای سنتی رقابت سیاسی را به‌طور بنیادین دگرگون ساخته‌است. در عصر پساحقیقت، که مرز میان واقعیت، ادراک و بازنمایی‌های رسانه‌ای بیش ازهر زمان دیگری سیال شده‌است، عرصه‌های رقابت ژئوپلیتیکی از قلمروهای فیزیکی به حوزه‌های شناختی و ادراکی گسترش یافته‌اند. در چنین شرایطی، اطلاعات، روایت و ادراک عمومی به منابع راهبردی قدرت تبدیل شده و کنترل جریان‌های اطلاعاتی، تولیدمعنا و مدیریت برداشت‌های اجتماعی، جایگاهی هم‌تراز با ابزارهای کلاسیک‌قدرت یافته‌است. این‌پژوهش با اتکا بر رهیافت ژئوپلیتیک انتقادی و نظریه قدرت/دانش، جنگ اطلاعاتی و عملیات نفوذ شناختی را به‌مثابه بخشی از «ژئوپلیتیک اطلاعات» تحلیل می‌کند؛ مفهومی که به‌رقابت بازیگران سیاسی برای کنترل جریان‌های اطلاعاتی، شکل‌دهی به روایت‌ها و جهت‌دهی به ادراکات در مقیاس‌های‌محلی، ملی و جهانی اشاره دارد. هدف پژوهش، تبیین نقش جنگ اطلاعاتی و نفوذشناختی در بازآرایی جغرافیاهای سیاسی قدرت در عصر پساحقیقت و بررسی پیامدهای آن بر دموکراسی‌ها، امنیت‌شناختی، مشروعیت‌سیاسی، انسجام اجتماعی و امکان تحقق صلح‌شناختی است. پژوهش حاضر بارویکردی توصیفی.تحلیلی، مبتنی بر تحلیل اسنادی و تحلیل مضمون ادبیات‌نظری مرتبط با پساحقیقت، ژئوپلیتیک اطلاعات، جنگ‌شناختی، قدرت‌روایت، امنیت‌شناختی و حکمرانی دیجیتال انجام شده‌است. یافته‌های پژوهش نشان‌می‌دهد که توسعه شبکه‌های اجتماعی، الگوریتم‌های هوشمند، هوش‌مصنوعی مولد و فناوری‌هایی نظیر دیپ‌فیک‌ها، جغرافیاهای نوینی از قدرت و نفوذ را پدید آورده‌اند که در آن مرزهای سنتی دولت‌ها در برابر جریان‌های فراملی اطلاعات با چالش مواجه شده‌است. در این فضا، شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های دیجیتال از ابزارهای ارتباطی صرف فراتر رفته و به‌مهم‌ترین بسترهای جنگ‌شناختی تبدیل شده‌اند؛ عرصه‌هایی که در آن‌ها رقابت بازیگران‌دولتی و غیردولتی نه‌صرفاً بر سر انتقال‌اطلاعات، بلکه بر سر هدایت توجه، مدیریت ادراک، شکل‌دهی به نظام‌های معنایی و تأثیرگذاری بر الگوهای تفکر و رفتاراجتماعی جریان‌دارد. ازاین‌منظر، میدان اصلی رقابت ژئوپلیتیکی در عصر پساحقیقت بیش از آنکه در سرزمین‌ها و مرزهای فیزیکی تعریف شود، در قلمروهای ادراکی و شناختی جوامع شکل می‌گیرد؛ جایی که ذهن انسان به‌مهم‌ترین عرصه منازعه قدرت تبدیل شده‌است. همچنین، الگوریتم‌های شخصی‌سازی محتوا و سازوکارهای اقتصاد توجه، با اولویت‌بخشی به محرک‌های عاطفی نظیر ترس، خشم، امید و

هیجان، نقش مهمی در برجسته‌سازی روایت‌ها، بازتولید سوگیری‌های شناختی و جهت‌دهی به افکار عمومی ایفا می‌کنند. درچنین شرایطی، جنگ‌شناختی تنها به تأثیرگذاری بر افکار محدود نمی‌شود، بلکه نحوه اندیشیدن، قضاوت و کنش اجتماعی افراد را نیز هدف قرارمی‌دهد و از این طریق می‌تواند بدون توسل به زور، انسجام اجتماعی و اراده جمعی جوامع را تحت تأثیر قراردهد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که تداوم جنگ‌روایت‌ها، گسترش اطلاعات نادرست و عملیات نفوذ شناختی می‌تواند به قطبی‌سازی‌اجتماعی، تضعیف سرمایه‌اجتماعی، فرسایش مشروعیت نهادهای دموکراتیک و کاهش اعتماد عمومی منجر شود. درمقابل، «صلح‌شناختی» نه به معنای فقدان اختلاف، بلکه به‌مثابه وضعیتی مبتنی بر اعتماد اجتماعی، گفت‌وگوی انتقادی، شفافیت اطلاعاتی، توانایی تشخیص و ارزیابی آگاهانه اطلاعات و مقاومت در برابر دستکاری‌های ادراکی تعریف می‌شود. براین اساس، سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی دیگر صرفاً یک مهارت آموزشی نیست، بلکه به یک ضرورت راهبردی برای امنیت‌شناختی، ثبات‌سیاسی و تاب‌آوری جوامع در جغرافیاهای پساحقیقت تبدیل شده است. ازاین‌رو، توسعه سواد رسانه‌ای، تقویت تفکر انتقادی، ارتقای نظام‌های راستی‌آزمایی، افزایش شفافیت‌اطلاعاتی و بازطراحی حکمرانی‌اطلاعاتی، از مهم‌ترین الزامات حفظ کیفیت دموکراسی و تحقق امنیت و صلح پایدار در جغرافیاهای سیاسی عصر پساحقیقت به شمار می‌روند.

کلیدواژه‌ها: ژئوپلیتیک اطلاعات، ژئوپلیتیک ادراک، جغرافیای سیاسی، جنگ شناختی، پساحقیقت، صلح‌شناختی، دموکراسی، هوش مصنوعی، قدرت هوشمند

گفتمان صلح در اشعار محمد صالح بحرالعلوم بر پایه نظریه حوزه عمومی هابرماس و میدان ادبی بوردیو



احمد محمدی نژاد پاشاکی
استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان
a.mohamadi.np@guilan.ac.ir

صلح در بسیاری از خوانش‌های ادبی، صرفاً به معنای فقدان جنگ و خشونت مستقیم بررسی می‌شود؛ حال آن‌که در گفتمان ادبی اجتماعی سید محمد صالح بحرالعلوم، صلح با مفاهیمی همچون عدالت، آزادی، استقلال، مقاومت در برابر استعمار و نقد قدرت سیاسی پیوندی بنیادین دارد. مسئله اصلی این پژوهش آن است که بحرالعلوم چگونه از ظرفیت شعری جهت حضور در اجتماعات عمومی و مشارکت در نهادهای مدنی برای تولید و گسترش گفتمان صلح بهره گرفته است. هدف مقاله، تبیین فرایند تولید گفتمان صلح در کنش ادبی و اجتماعی بحرالعلوم و تحلیل نسبت میان ادبیات، حوزه عمومی، میدان قدرت و جنبش‌های صلح‌طلب است. پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که شاعر چگونه از جایگاه ادبی خود برای طرح مطالبات اخلاقی و سیاسی، دفاع از عدالت، مخالفت با استعمار و حمایت از استقلال استفاده کرده است.قلمرو موضوعی مقاله، بررسی گفتمان صلح، عدالت و مقاومت در اشعار بحرالعلوم است. قلمرو زمانی، دوره فعالیت ادبی و اجتماعی شاعر، به‌ویژه از دهه ۱۹۳۰ تا دهه ۱۹۵۰ میلادی، را دربرمی‌گیرد؛ دوره‌ای که با فعالیت‌های ضد استعماری، مشارکت در جنبش صلح، همراه بوده است. قلمرو محیطی پژوهش، عراق، به‌ویژه شهرهای نجف، بغداد و بصره و فضاهای عمومی، زندان‌ها، انجمن‌ها و محافل ادبی مرتبط با فعالیت‌های شاعر است. پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و رویکرد تحلیل گفتمان ادبی اجتماعی و با استفاده از نظریه حوزه عمومی یورگن هابرماس و نظریه میدان ادبی پی‌یر بوردیو تحلیل شده‌اند. در این چارچوب، اشعار بحرالعلوم، به‌عنوان سازوکارهای تولید معنا، شکل‌گیری افکار عمومی و تبدیل سرمایه فرهنگی به سرمایه نمادین و سیاسی بررسی شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که بحرالعلوم از نوجوانی با سرودن قصاید ملی و سیاسی در مناسبت‌ها، تظاهرات و اجتماعات عمومی وارد حوزه عمومی شده است. اشعار وی در حمایت از ندای استکهلم، ابعاد ادبی، رسانه‌ای و نهادی کنش صلح‌طلبانه او را آشکار می‌کند. همچنین اعتصاب زندانیان در اعتراض به بدرفتاری و برگزاری مهرجانات شعری در زندان نشان می‌دهد که سرکوب نتوانسته است تولید گفتمان اعتراضی را متوقف کند. در این گفتمان، صلحِ فاقد عدالت، صلحی صوری و مشروعیت‌بخش به سلطه است؛ چنان‌که در عبارت «والعدل زور، والسلام خرافة» به‌روشنی نقد می‌شود. نتیجه پژوهش آن است که گفتمان صلح بحرالعلوم، گفتمانی اخلاقی، عدالت‌محور، ضد استعماری و مبتنی بر مشارکت اجتماعی است. سیاست راهبردی وی، بازشناسی ادبیات به‌عنوان ابزار شکل‌دهی به حوزه عمومی و میانجی‌گری اجتماعی است.

کلیدواژه‌ها: بحرالعلوم، گفتمان صلح، حوزه عمومی، میدان ادبی، نظریه هابرماس، نظریه بوردیو، عدالت، کنش اجتماعی



۴

جامعه‌شناسی و روان‌شناسی صلح و حل منازعه

مُعضلِ «تنهایی» در سَده بیست‌ویکم، به مثابه «خشونتِ پنهان»



سیّد شهاب‌الدّین مصباحی
پَژوهشگرِ اَرشد، مرکزِ پَژوهشیِ مَجدِ شیراز
smesbahi500@gmail.com

در عصرِ حاضر، «تنهایی»، به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین موانعِ «سلامتِ فراگیر»، توأمان با پیامدهایِ جسمانی، روانی، و اجتماعیِ فراوان، به‌شمار رفته است. این مُشکلِ فزاینده، از چنان اهمیتِ اساسی برخوردارست، که تعدادی از دولت‌ها، در سال‌هایِ اخیر، در صَددِ ایجادِ وزارت‌خانه‌هایِ مُرتبط با «تنهایی» برآمده‌اند. در پژوهش‌های علمیِ معاصر، از این مُعضل، به مثابه یکی از مُهم‌ترین و مُخرّب‌ترین بیماری‌ها در سده بیست‌ویکم، و هم‌چنین، با عناوینِ «همه‌گیریِ مُدرن» و«مُصیبتِ جهانی»، یاد کرده‌اند. با این حال، چارچوب‌های غالبِ سیاست‌گذاری‌ها، عمدتاً، تنهایی را به‌مثابه یک «وضعیت فردی» تفسیر می‌کنند؛ وضعیتی نامطلوب اما خصوصی، یا برآیندی ثانویّه، از شرایطِ شخصی. این نوشتار، رویکردی بنیادی و متفاوت ارائه می‌دهد و استدلال می‌کند که تنهایی، انزوایِ اجتماعی، و تضعیفِ نظام‌مندِ پیوندهای خانوادگی و اجتماعی، شکلی از «نزاعِ پنهان» را ایجاد می‌سازند؛ نوعی آسیبِ غیرمستقیم، مرسوم‌شده، و عمدتاً نهان‌گشته، که از طریق ساختارهای اجتماعی، هنجارهای فرهنگی، و ترتیباتِ نهادی، تولید می‌شود. بر اساس مطالعاتِ میان‌رشته‌ای در جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سلامتِ عمومی، و فلسفه اجتماعی، «تنهایی» نه تنها تجربه‌ای فردی، بلکه وضعیتی اجتماعی، با تأثیراتِ اخلاقی و سیاسیِ مهم، و تعیین‌کننده است. با فرسایشِ شرایطِ اجتماعیِ لازم برایِ رُشدِ هَم‌دَردی، شَفقت، هَم‌دلی، دل‌سوزی و دغدغه‌های انسان‌مند، تنهاییِ گسترده و فراگیر، سلامتِ فردی و بافتِ اخلاقی جوامع را، تضعیف می‌سازد. آسیب‌های برآمده از تنهایی و انزوا، نخست، پراکنده و گسسته به نظر می‌رسند، که این امر، تشخیص، جبران، و مهارِ آن را، دشوار می‌سازد. نوشتارِ حاضر، بر تفاوتِ میان «تنهایی» به‌منزله تجربه ذهنی، و «انزوایِ اجتماعی»، به‌عنوانِ فقدانِ عینیِ پیوندهای اجتماعی، با عنایت به ترابطِ متقابلِ آن‌دو، تأکید دارد. مطالعات و تحلیل‌های معاصر نشان می‌دهد، که ترتیباتِ اجتماعی حالِ حاضر از جمله، افزایشِ جابه‌جایی‌هایِ جغرافیایی، فَردگرایی، خُردشدگی و گسیختگیِ نهادها و تعاملاتِ انسانی به کاهش تدریجی روابطِ اجتماعی مَعنامند، منجر گشته است. فرسایشِ پیوندهای خانوادگی و بین‌نسلی، که به صورتِ تاریخی، وسائطِ پرورش هَم‌دلی، شناساییِ مفاهیم و اولویّت‌هایِ اخلاقی، و مسئولیتِ اجتماعی بوده‌اند، افراد را، در برابر تنهاییِ عاطفی، آسیب‌پذیرتر ساخته، و سطح اعتماد و مُراقبتِ سازنده در جوامع را، کاهش داده است. یافته‌های تجربی و آماریِ فراوان، نشان می‌دهند که تنهایی، نه تنها با افسردگی، اضطراب و افزایشِ خطر مرگ‌ومیر، بلکه با «کاهشِ ظرفیت‌هایِ عاطفی-اجتماعی»، و نیز، «افزایشِ

مُنازعات و کشمکش‌هایِ بین‌فردی»، همراه است. هنگامی که این آثار، در جامعه گسترش می‌یابند، به نوعی فرهنگِ بی‌تفاوتی، که در آن، رنجِ دیگران، عادی سازی شده، و پاسخ‌گویی اخلاقی، تضعیف گشته، دامن می‌زنند. چنین پیامدهایی، تصادفی نیستند، بلکه برآیندِ قابلِ پیش‌بینیِ تحولاتِ محیط‌هایِ اجتماعی‌اند، که رقابت، خودمختاری، و بَهره‌وری را، بر ساختارِ مَعنامحورِ روابطِ انسانی، ترجیح می‌دهند. با مفهوم‌سازیِ «تنهایی»، به‌مثابه خشونتِ پنهان، این نوشتار، روایت‌های رایج، که گسستِ اجتماعی را، مشکلی اجتناب‌ناپذیر، یا صرفاً فردی برمی‌شمرند، به چالش می‌کشد، و آن را در چارچوبِ مسئولیتِ اجتماعی، تکلیفِ اخلاقی، و طراحیِ ساختاریِ هم‌زیستیِ مؤثّر، قرار می‌دهد. هم‌چنین، بر ضرورتِ پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و سیاست‌گذاری‌های کلان، برای بازسازی پیوندهای اجتماعی، و مهارِ معضلِ تنهایی، به‌مثابه ضرورتی برای تقویتِ روندِ صُلح، و حلِّ مُنازعات، تأکید رفته است.

کلیدواژه‌ها: معضل تنهایی، سیاستگذاری، سلامت، محیط اجتماعی

پارادایم عصب‌شناسی سیاسی و درک نقش هیجانات در تصمیم‌گیری‌های سیاسی؛ زمینه‌های شکل‌گیری همدلی عمومی و نفرت جمعی



علی‌اشرف نظری
دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
aashraf@ut.ac.ir

در پارادایم انسان اقتصادی، این فرض دربارهٔ ماهیت تصمیم‌گیری و انتخاب انسانی عمیقاً جایگیر شده است که ما آگاهانه تصمیم می‌گیریم و می‌توان به نوعی هیجانات و احساسات را از امر تصمیم‌گیری جدا کنیم. اما در پارادایم انسان روان‌شناختی این ادعا مطرح می‌شود که انسان اقتصادی نمی‌تواند عملکرد واقعی ذهن انسان را درک کند و این گزاره مطرح می‌شود که رفتار ما اغلب محصول موقعیتی است که در ان قرار گرفته‌ایم و گرایش‌های هیجانی، تمایلات اولیه به صورت مثبت و منفی در مورد جهان به نحوی بنیادینی بر نحوه کنش و واکنش‌های ما در رابطه با دیگران تأثیر می‌گذارد. پرسش اصلی مقاله این است که هیجان چه نقشی در شکل‌گیری همدلی عمومی و نفرت جمعی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی شهروندان ایفا می‌کند؟ رویکردهای جدیدتر در حوزهٔ روان-شناسی سیاسی و عصب‌شناسی سیاست از روش‌های علوم اعصاب شناختی (به خصوص، تکنیک‌های تصویربرداری عصبی) با تکنیک‌های اف‌ام‌آرآی و نوار مغزی برگرفته از علوم اعصاب و دو مطالعه مرتبط برگرفته از ژنتیک رفتاری، بدیل فکری قابل تأملی در حوزهٔ مطالعه هیجانات سیاسی ارائه کرده‌اند و دیوار مصنوعی تصور شده بین مطالعه هیجان و شناخت در حال فروپاشی است. آنتونیو داماسیو در خطای دکارت نشان داد که هیجانات مثبت گوناگون (مثل غرور، عشق و همدلی) و هیجانات منفی (مانند انزجار، نفرت و ترس) لازمه استدلال انسان است و به هیچ وجه امکان حذف یا جداسازی آن از فرایند تصمیم‌گیری وجود ندارد.زیرا به صورت دقیق امروز می‌توان گفت، آمیگدال (بادامه مغز) از مهمترین ساختارهایی است که «در فرایندهای هیجانی بی‌شماری از شناسایی و واکنش به اظهارات هیجانی در دیگران گرفته تا اِسناد اهمیت هیجانی به رویدادها و ایجاد شدت هیجان تجربه هیجانی و ایجاد احساس ترس و ارتباط آن با تجربه دخیل است. انتقال صرف اطلاعات بدون تحریک احساسات مردم یک کلیشهٔ منسوخ شده است. چنان چه در تبلیغات انتخاباتی شاهد هستیم چگونه با توسل به هیجانات رأی‌دهندگان بر آنها تأثیر می‌گذارند. در این تبلیغات از تصاویر نمادین و موسیقی تأثیرگذار برای ایجاد واکنش هیجانی در مخاطبان استفاده می‌شود. تبلیغات با توسل به هیجانات مختلف می‌توانند به نحوه مشخصی بر مشارکت و گزینه‌های انتخابی مخاطبان تأثیر گذارند. توسل به اشتیاق باعث ایجاد انگیزه در رأی-دهندگان برای مشارکت و اقدام بر اساس وفاداری خود می‌شود، ولی توسل به ترس باعث می‌شود دانیل کانمن در کتاب تفکر سریع

و کند، رویکرد جدید درباره تفکر از نوع سیستم ۱ و سیستم ۲ ارائه می‌کند. سیستم ۱ خیلی سریع کار می‌کند و اغلب از آن اطلاعی نداریم. این سیستم شهودی، ساده و مبتنی بر تکانه‌های هیجانی است. از طرف دیگر، سیستم ۲ کند و سنجیده، دشوارتر و شناختی است. در زمان به کارگیری سیستم ۲، از انتخاب گزینه‌های مختلف آگاه هستیم و تلاش می‌کنیم از بین آنها موردی را انتخاب کنیم. با این حال، اکثر تصمیمات ما از نوع سیستم ۱ است، یعنی کاملاً ناخودآگاه و مبتنی بر پردازش هیجانی است. تلقی هیجانات به عنوان نیرویی منفی در مطالعه روان‌شناختی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی در مقایسه با مطالعه رفتارهای جمعی نظیر انتخابات و افکار عمومی متداول‌تر است. این موضوع چنین توجیه می‌شود که تلقی هیجانات برانگیزنده تنفر قومی، نسل‌کشی، آپارتاید، تروریسم و جنگ بین کشورها به عنوان نیروهای مثبت در جهان دشوار است. هرچند نقش مثبت هیجانات در تصمیم‌گیری اخیراً در شاخه روابط بین‌الملل روان‌شناسی سیاسی نیز مورد توجه قرار گرفته است. آثار منفی بسیاری از هیجانات را هنگام بررسی ابعاد منفی ملی‌گرایی و منازعات قومی مشاهده می‌نماییم که هر دو ناشی از هیجانات شدید انسان هستند. به همین ترتیب، بعضی خلقیات نیز مسلماً بر کیفیت تصمیم‌گیری تأثیر منفی می‌گذارند. همچنین، توجه به شرایط جسمی و روانی ما نیز در این مسئله مهم است. به نظر ورتزبرگر «افسردگی باعث پردازش انعطاف‌ناپذیر و نسنجیده اطلاعات» و به خصوص باعث ارزیابی بسیار کلی و اغراق‌آمیز از موقعیت می‌شود.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی سیاسی، هیجان، عصب‌شناسی سیاسی، انسان اقتصادی، انسان روان‌شناختی

راهبردهای تحقق صلح در اندیشه جماعت‌گرایان



مهناز شاه‌علی‌زاده
پژوهشگر مطالعات صلح، تهران
mah.shahalizade@iscs.ac.ir

در بخش قابل‌توجهی از ادبیات مطالعات صلح، تحقق صلح عمدتاً در چارچوب نهادهای سیاسی، سازوکارهای حقوقی و مدیریت تعارض تبیین شده است؛ درحالی‌که ظرفیت سنت‌های فلسفه سیاسی برای تبیین راهبردهایِ اجتماع‌محورِ تحققِ صلح کمتر به‌صورت نظام‌مند بازسازی شده است. اندیشه جماعت‌گرایان با تأکید بر پیوند میان فرد، اجتماع، اخلاق و خیر مشترک، ظرفیت نظری قابل‌توجهی برای تبیین این مسئله فراهم می‌آورد، اما راهبردهای تحقق صلح در آثار متفکران این سنت غالباً به‌صورت پراکنده مطرح شده و روابط میان آن‌ها کمتر در قالب یک چارچوب منسجم تبیین شده است. هدف این مقاله، بازسازی و تبیین نظام‌مند راهبردهای تحقق صلح در اندیشه جماعت‌گرایان بر پایه تحلیل آثار متفکران اصلی این سنت است. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش نظری-تحلیلی انجام شده است. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه اسنادی آثار مک‌اینتایر، سندل، تیلور، والزر و اتزیونی گردآوری و با بهره‌گیری از تحلیل مفهومی و تحلیل محتوای کیفی بررسی شدند. سپس مضامین مرتبط با راهبردهای تحقق صلح استخراج، مقوله‌بندی و روابط میان آن‌ها در قالب یک چارچوب مفهومی بازسازی شد.. تحلیل داده‌ها نشان داد که راهبردهای تحقق صلح در اندیشه جماعت‌گرایان در قالب شش راهبرد مکمل قابل بازسازی است: بازشناسی متقابل هویت‌ها، گفت‌وگوی اخلاقی، احیای خیر مشترک و فضیلت‌های مدنی، تقویت اجتماعات محلی و نهادهای مدنی، تفسیر معانی مشترک و برابری پیچیده، و مشارکت مدنی و مسئولیت اجتماعی. این راهبردها در تعامل با یکدیگر، ابعاد هویتی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی تحقق صلح را به‌صورت یک منظومه مکمل سامان می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که بازشناسی متقابل، زمینه پذیرش دیگری را فراهم می‌آورد؛ گفت‌وگوی اخلاقی، امکان مدیریت اختلافات را از طریق فهم متقابل تقویت می‌کند؛ خیر مشترک و فضیلت‌های مدنی، جهت‌گیری هنجاری کنش‌های اجتماعی را سامان می‌دهند؛ اجتماعات محلی و نهادهای مدنی، سرمایه اجتماعی و مسئولیت جمعی را تقویت می‌کنند؛ تفسیر معانی مشترک و برابری پیچیده، بستر مدیریت منصفانه تفاوت‌ها را فراهم می‌سازند؛ و مشارکت مدنی و مسئولیت اجتماعی، استمرار و پایداری این فرایند را تضمین می‌کنند. بر این اساس، صلح در اندیشه جماعت‌گرایان نه صرفاً فقدان خشونت یا کنترل منازعه، بلکه فرایندی اجتماعی و اخلاقی است که از رهگذر تعامل این راهبردها تحقق می‌یابد. بازسازی نظام‌مند این راهبردها و تبیین روابط مکمل میان آن‌ها، تصویری منسجم از رویکرد جماعت‌گرایانه به تحقق صلح ارائه می‌کند و می‌تواند مبنایی نظری برای بازاندیشی در رویکردهای اجتماع‌محور مطالعات صلح و نیز تحلیل منازعات در جوامع متکثر معاصر فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: جماعت‌گرایی، راهبردهای تحقق صلح، بازشناسی متقابل، گفت‌وگوی اخلاقی، خیر مشترک

گذار به صلح و تداوم خشونت‌های بی‌صدا؛ خشونت ساختاری در آفریقای جنوبی پساآپارتاید



سیده نگار موسوی
دانشجوی کارشناسی ارشد، مطالعات جنوب آفریقا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
negarmousavi@ut.ac.ir

پایان نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۴ اغلب به‌عنوان یکی از نمونه‌های موفق گذار مسالمت‌آمیز از منازعه در مطالعات صلح و حل منازعه معرفی می‌شود. انتقال قدرت از رژیمی مبتنی بر تبعیض نژادی به حکومتی دموکراتیک و چندنژادی، همراه با سازوکارهایی مانند کمیسیون حقیقت و آشتی، توانست خشونت مستقیم و سازمان‌یافته را تا حد زیادی کاهش دهد و ثبات سیاسی نسبی ایجاد کند. با این حال، پایان خشونت آشکار لزوماً به معنای تحقق صلح پایدار و فراگیر نیست؛ زیرا اشکال پنهان و ساختاری خشونت همچنان در بستر اجتماعی و اقتصادی جامعه تداوم یافته‌اند؛ پدیده‌ای که می‌توان آن را «خشونت‌های بی‌صدا» نامید. مقاله حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری خشونت ساختاری یوهان گالتونگ و تمایز میان صلح مثبت و منفی، تجربه آفریقای جنوبی در دوران پساآپارتاید را تحلیل می‌کند. استدلال اصلی پژوهش آن است که این گذار بیش از تحقق صلح مثبت، به تثبیت نوعی صلح منفی انجامیده است؛ صلحی که در آن خشونت مستقیم پایان یافته، اما ساختارهای نابرابر اقتصادی و اجتماعی پابرجا مانده‌اند.

نابرابری شدید درآمدی، تداوم فقر در میان اکثریت سیاه‌پوست، جداسازی فضایی شهرها و دسترسی نابرابر به خدمات و فرصت‌های اقتصادی از مصادیق خشونت ساختاری هستند که ریشه در دوران آپارتاید داشته و پس از آن نیز بازتولید شده‌اند. پرسش اصلی مقاله این است که چرا گذار موفق سیاسی به صلح نتوانست به کاهش معنادار خشونت‌های ساختاری منجر شود و این وضعیت چه پیامدهایی برای نظریه‌ها و سیاست‌های حل منازعه دارد. مقاله نشان می‌دهد که تمرکز فرایند گذار بر مصالحه سیاسی، ثبات نهادی و جلوگیری از بازگشت خشونت گسترده، هرچند ضروری بود، اما به دلیل عدم اجرای اصلاحات عمیق اقتصادی و اجتماعی، به تداوم نابرابری‌های ساختاری انجامید. در نتیجه، بخش‌های بزرگی از جامعه همچنان با اشکال روزمره و خاموش خشونت مواجه‌اند که امنیت انسانی و کیفیت زندگی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

مقاله با قرار دادن تجربه آفریقای جنوبی در چارچوب مطالعات انتقادی صلح، نتیجه می‌گیرد که ارزیابی موفقیت فرایندهای صلح نباید صرفاً بر اساس پایان خشونت مستقیم باشد، بلکه کاهش خشونت‌های ساختاری و تحقق عدالت اجتماعی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. آفریقای جنوبی نمونه‌ای مهم برای بازاندیشی در مفهوم صلح پایدار است و نشان می‌دهد که بدون توجه به خشونت‌های بی‌صدا و نابرابری‌های ساختاری، گذار سیاسی به صلح می‌تواند به تثبیت نوعی صلح شکننده و نابرابر منجر شود.

کلیدواژه‌ها: خشونت ساختاری، صلح منفی، آفریقای جنوبی، خشونت‌های بی‌صدا، حل منازعه

خشونت بی‌صدای ساختاری و گسل خودکشی زاگرس؛ تحلیلی روان‌شناختی



حسین فیاض‌منش
کارشناسی ارشد روانشناسی عمومی، مرکز تحقیقات توسعه اجتماعی و ارتقای سلامت، دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه
hossein.fayazmanesh@gmail.com

این پژوهش با رویکردی روانشناختی و جامعه‌شناختی به تحلیل همبستگی میان خشونت‌های بی‌صدای[1] ساختاری و الگوی مکانی نگران‌کننده خودکشی در ایران موسوم به «گسل خودکشی زاگرس» می‌پردازد. با وجود نرخ متوسط ملی پایین‌تر از میانگین جهانی، تمرکز بالای اقدام و افکار خودکشی به همراه خشونت‌های بینافردی در استان‌های زاگرس‌نشین مانند ایلام، کرمانشاه و لرستان، یک مسئله بهداشت عمومی پیچیده را نشان می‌دهد. مسئله اصلی این است که توضیحات رایج، این الگوی جغرافیایی را عمدتاً بر اساس عوامل فرهنگی یا فردی تحلیل می‌کنند و از نقش تعیین‌کننده شرایط ساختاری توسعه‌نیافتگی، محرومیت تاریخی و تبعیض جغرافیایی در توزیع منابع و فرصت‌ها غافل می‌مانند. این پژوهش استدلال می‌کند که فشار مضاعف ناشی از بیکاری بالا، نرخ رشد اقتصادی اندک، و احساس حذف شدن از جریان اصلی توسعه و به طبع آن فشارهای روانی تحمیلی، مصادیق بارز «خشونت بی‌صدا» هستند که بستر بروز خشونت آشکار علیه خود و دیگران را در این مناطق فراهم می‌کنند.

هدف این پژوهش، تبیین این فرضیه است که الگوی منطقه‌ای خودکشی در غرب ایران را نمی‌توان بدون درنظرگیری شاخص‌های عینی خشونت ساختاری (مانند شکاف توسعه، نرخ بیکاری ساختاری و ضعف دسترسی به خدمات سلامت روان) به طور کامل فهمید. قلمرو مطالعه، استان‌های واقع در «گسل خودکشی زاگرس» با تأکید بر بازه زمانی ۱۳۹۵ تا ۱۴۰۲ است. روش کار، تحلیل ثانویه داده‌های کمی رسمی (مرکز آمار ایران، سالنامه‌های آماری استان‌ها) و کیفی (گزارش‌های میدانی سازمان‌های مردم‌نهاد و پژوهش‌های دانشگاهی محلی) با هدف شناسایی هم‌روندی‌های معنادار بین متغیرهای اقتصادی-اجتماعی و نرخ خودکشی است.

یافته‌ها مؤید آن است که در کنار عوامل فرهنگی، یک هم‌بستگی قوی بین شاخص‌های توسعه‌نیافتگی (درآمد سرانه پایین، بیکاری مزمن جوانان، مهاجرت اجباری) و نرخ بالای رفتارهای خشونت‌بار علیه خود در این مناطق وجود دارد. این تحلیل نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری کلان یکسان‌نگر، نتوانسته است نیازهای خاص این مناطق حاشیه‌ای شده را پاسخ دهد و احساس بی‌عدالتی جغرافیایی را تشدید کرده است. در نتیجه، خودکشی در این بافت، تنها یک تراژدی فردی نیست، بلکه می‌توان آن را نشانه‌ای از ناکارآمدی سیاست‌های کلان و پیامد نهایی یک زنجیره از خشونت‌های ساختاری قلمداد کرد.

نظریه خشونت‌های بی‌صدا برای اولین بار در پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۷۹، تابستان ۱۴۰۴ مطرح شد. ویراستار.

بر این اساس، سیاست‌های راهبردی پیشنهادی بر عبور از رویکردهای گذشته، طراحی (نقشه جامع سلامت-جامعه) خاص هر منطقه برای شناسایی دقیق کانون‌های آسیب، تأکید دارد. راهکارهای عملی شامل تدوین برنامه‌های توسعه اقتصادی و اشتغال‌زایی مختص هر استان با مشارکت نهادهای محلی، ایجاد شبکه‌های حمایتی جامعه‌بنیاد برای کاهش طرد اجتماعی، و گسترش عادلانه خدمات تخصصی سلامت روان با درنظرگیری موانع جغرافیایی و فرهنگی است. این چارچوب پیشنهادی، مسئولیت را از دوش فرد به سمت نهادها و سیاست‌های کلان بازتوزیع می‌کند.

کلیدواژه‌ها: گسل خودکشی، خشونت‌های بی‌صدا، خشونت ساختاری، محرومیت جغرافیایی، توسعه نابرابر، سلامت اجتماعی

خشونت رسانه‌ای خاموش؛ تحلیل سازوکارهای سکوت و تحریف اخبار در قبال رنج گروه‌های محروم و نقش آن در تقویت کلیشه‌های تبعیض‌آمیز



سید سجاد آل سیدغفور
دانش آموخته حوزه علمیه قم؛
دکتری علوم سیاسی و محقق رسمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم
aleghafoor@isca.ac.ir

این پژوهش با تمرکز بر مفهوم خشونت رسانه‌ای به عنوان یکی از اشکال خشونت ساختاری و نمادین، به بررسی دو سازوکار اصلیِ سکوت خبری و تحریف گزینشی اخبار در پوشش رنج و محنت گروه‌های حاشیه‌نشین، اقلیت‌ها یا جوامع تحت ستم می‌پردازد. هدف مقاله تحلیل تأثیر این دو سازوکار در تولید، بازتولید و تثبیت کلیشه‌های تبعیض‌آمیز و تقویت گفتمان‌های حذف‌گرایانه در فضای عمومی است. با استفاده از چارچوب نظری خشونت نمادین (بوردیو) و نظریه کاشت (گربنر)، نشان داده می‌شود که رسانه‌ها نه تنها از طریق پوشش صریح خشونت، بلکه غالباً از طریق غیاب گفتمانی (سکوت) و بیان گزینشی و جهت‌دار رویدادها، به اعمال خشونتی نامرئی اما مؤثر دست می‌زنند. این فرایند با طبیعی‌سازی رنج گروه‌های خاص، عادی‌سازی بی‌عدالتی و مخدوش‌سازی تصویر جمعی آنان، زمینه‌ساز تداوم نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی می‌شود. مقاله با روش تحلیل محتوای کیفی و رویکرد گفتمانی، مصادیقی از پوشش رسانه‌ای منازعات منطقه‌ای، بحران‌های مهاجرتی و اعتراضات اقلیت‌ها را بررسی می‌کند تا الگوهای سکوت و تحریف را در رسانه‌های جریان اصلی (هم شرقی و هم غربی) آشکار سازد. یافته‌ها حاکی از آن است که این گونه خشونت‌های خاموش رسانه‌ای، نه تنها به اخلاق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری آسیب می‌زند، بلکه با کمرنگ کردن واقعیت رنج دیگران، ظرفیت همدلی اجتماعی را تضعیف و مسیرهای حل مسالمت‌آمیز منازعه را مسدود می‌سازد. در بخش پایانی، با الهام از اصول «الأمانة» (امانت‌داری) و «العدل» (عدالت) در گفتمان قرآنی اخلاقی، راهکارهایی برای خروج از چرخه خشونت رسانه‌ای ارائه می‌شود؛ از جمله تأسیس نظارت مستقل رسانه‌ای، تقویت رسانه‌های صلح‌محور و نهادینه‌سازی روایت‌گری چندصدایی در پوشش اخبار بحران‌ها و منازعات.

کلیدواژه‌ها: خشونت رسانه‌ای، سکوت خبری، تحریف رسانه‌ای، کلیشه‌سازی تبعیض‌آمیز، خشونت نمادین، اخلاق رسانه‌ای، روزنامه‌نگاری صلح، عدالت گفتمانی

چارچوبی تلفیقی برای شکل‌گیری محیط‌های امن یادگیری دانش‌آموزمحور

خشونت همواره در قالب رفتارهای آشکار و فیزیکی بروز نمی‌یابد، بلکه در بسیاری از موارد به‌صورت پنهان، نرم و ساختاری در روابط انسانی و نهادها جریان دارد. این نوع خشونت، که از آن با عنوان «خشونت پنهان» یاد می‌شود، در حوزه آموزش اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند؛ زیرا نظام‌های آموزشی، حتی زمانی که با نیت‌های اخلاقی و اصلاح‌گرایانه طراحی و اجرا می‌شوند، در صورت بی‌توجهی به ابعاد هیجانی یادگیری و اصول رویکردهای دانش‌آموزمحور، می‌توانند ناخواسته به بازتولید الگوهای خشونت‌آمیز منجر شوند و به تضعیف احساس امنیت، تعلق و عاملیت در میان دانش‌آموزان بینجامند. مسئله محوری این مقاله، بررسی این پرسش است که خودشفقتی، مهارت‌های عاطفی-اجتماعی و رویکردهای دانش‌آموزمحور چگونه می‌توانند به‌عنوان سازوکارهایی درونی و بیرونی، در شکل‌گیری محیط‌های یادگیری امن و دانش‌آموزمحور نقش‌آفرینی کنند و امکان تجربه یادگیری معنادار، انسانی و عادلانه را فراهم سازند. در این مقاله، مفهوم صلح از دو منظر «درونی» و «بیرونی»، و مفهوم محیط یادگیری از دو منظر «ارتباط» و «آموزش» مورد بررسی قرار می‌گیرد. چارچوب نظری مقاله، تلفیقی است از نظریه خودشفقتی کریستین نف، چارچوب یادگیری عاطفی-اجتماعی CASEL و چارچوب فهم قدرتمند شونفیلد (TRU) که به‌صورت مکمل، ابعاد هیجانی، ارتباطی و شناختی یادگیری را پوشش می‌دهند. سه مؤلفه اصلی خودشفقتی (ذهن‌آگاهی، مهربانی به خود و اشتراکات انسانی) در نسبت با مهارت‌های عاطفی-اجتماعی (خودآگاهی، خودمدیریتی، آگاهی اجتماعی، مهارت‌های ارتباطی و تصمیم‌گیری مسئولانه در چارچوب CASEL) از منظر «ارتباط» بررسی شده‌اند. همچنین، محیط امن یادگیری از منظر «آموزش» بر اساس چارچوب TRU تحلیل شده است. قلمرو مکانی این بررسی، زمینه فرهنگی، اجتماعی و آموزشی ایران در دوره معاصر را در بر می‌گیرد و تلاش می‌کند حساسیت‌های زمینه‌ای این بافت را در تحلیل‌ها لحاظ کند. بررسی‌های این مقاله نشان می‌دهد که توسعه خودشفقتی و مهارت‌های عاطفی-اجتماعی در میان دانش‌آموزان و آموزشگران، همراه با به‌کارگیری چارچوب فهم قدرتمند شونفیلد، می‌تواند به شکل‌گیری محیط‌های یادگیری امن و دانش‌آموزمحور منجر شود؛ محیط‌هایی که در راستای تحقق صلح درونی و بیرونی، به کاهش خشونت آشکار و پنهان و تقویت فرهنگ صلح پایدار در نظام آموزشی و در نهایت در جامعه کمک می‌کنند و زمینه‌ساز پرورش نسلی همدل، تاب‌آور، با اعتماد به نفس و مسئولیت‌پذیر خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: خودشفقتی، مهارت‌های عاطفی-اجتماعی، چارچوب فهم قدرتمند، خشونت پنهان، نظام آموزشی ایران



نگار وکیلی
کارشناسی ارشد آموزش ریاضی
vakili_n@yahoo.com

فاطمه جراحی
کارشناسی ارشد روانشناسی

سمیه شعبانی
کارشناسی ارشد آموزش ریاضی

نقش جوانان در صلح‌سازی؛ مشارکت جوانان برای ایجاد صلح پایدار



علیرضا کهن خاکی
دانش آموخته کارشناسی ارشد
رشته مدیریت دولتی، دانشگاه تهران
a.kohankhaki@ut.ac.ir

سیما چهرگانی
دانش آموخته مدیریت برنامه ریزی،
دانشگاه آزاد تهران
s.chehre54@gmail.com

جوانان به‌عنوان بخش عمده‌ای از جمعیت بسیاری از کشورهای جهان، نقش برجسته‌ای در تعیین مسیرهای آینده صلح و امنیت جهانی دارند؛ با این حال، با موانع متعددی در فرآیندهای صلح‌سازی و پیشگیری از منازعات روبه‌رو هستند. در بسیاری از جوامع، آنان به‌ویژه در سطوح تصمیم‌گیری محلی، ملی و بین‌المللی کنار گذاشته شده‌اند که مانع بهره‌گیری از ظرفیت‌های نوآورانه و توانمندی‌های آنان برای ایجاد صلح پایدار می‌شود. در این شرایط، استفاده از نظریه‌های جدید سازمان‌دهی اجتماعی، به‌ویژه نظریه سازمان‌های مدرن آنتونی گیدنز، می‌تواند به تحلیل مشارکت جوانان در فرآیندهای صلح‌سازی کمک کند. هدف این پژوهش، بررسی اهمیت مشارکت جوانان در فرآیندهای صلح‌سازی و شناسایی موانع و فرصت‌های آن در سطوح مختلف است. همچنین، مقاله نقش جوانان در پیشگیری از منازعات، میانجی‌گری، بازسازی پس از جنگ و ترویج فرهنگ صلح و راه‌های تقویت این نقش را بررسی می‌کند.

در نظریه سازمان‌های مدرن آنتونی گیدنز، نهادها و سازمان‌ها در دنیای مدرن نه‌تنها به‌صورت سلسله‌مراتبی، بلکه در قالب شبکه‌های گسترده و پویا عمل می‌کنند و می‌توانند فرصت‌های جدیدی برای مشارکت جوانان در فرآیندهای اجتماعی و صلح‌سازی فراهم آورند. گیدنز با تأکید بر جهانی‌شدن و تحولات اجتماعی، جوانان را به‌عنوان کنشگرانی مهم در شبکه‌های جهانی در نظر می‌گیرد؛ دیدگاهی که به درک چگونگی مشارکت آنان در فرآیندهای پیچیده جهانی صلح کمک می‌کند.

این پژوهش با روش کیفی و تحلیل مطالعات موردی انجام خواهد شد و نمونه‌هایی از کشورهای مختلف که جوانان در آن‌ها در صلح‌سازی و پیشگیری از منازعات نقش مؤثری داشته‌اند بررسی می‌شود. همچنین، مصاحبه‌ها و گروه‌های کانونی با جوانان و کارشناسان حوزه صلح‌سازی برای تحلیل دیدگاه‌ها و تجربیات آنان انجام خواهد شد. انتظار می‌رود نتایج نشان دهد که مشارکت جوانان می‌تواند به کاهش تنش‌ها، پیشگیری از درگیری‌ها و تسریع بازسازی جوامع پس از جنگ کمک کند. همچنین، موانعی مانند کمبود آموزش، نبود فضای مناسب برای مشارکت و عدم حمایت دولتی شناسایی خواهد شد. در نهایت، پژوهش راهکارهایی برای تقویت مشارکت جوانان در فرآیندهای صلح، با تأکید بر ساختارهای مدرن و شبکه‌ای به‌عنوان بسترهای جدید مشارکت، پیشنهاد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: صلح‌سازی، جوانان، مشارکت شبکه‌ای، امنیت جهانی، فرایندهای صلح‌سازی

خشونت‌های بی‌صدا به عنوان مانع صلح پایدار در جوامع پسامنازعه؛ مطالعه موردی جنگ بوسنی ۱۹۹۱-۱۹۹۵



شقایق متقی
کارشناس ارشد رشته روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
mottaghi.sh@ut.ac.ir

صلح پایدار در جوامع پسامنازعه یکی از چالش‌های اصلی مطالعات صلح و حل منازعه است، به ویژه در کشورهایی که تجربه خشونت گسترده قومی و جنگ داخلی را پشت سر گذاشته‌اند. بوسنی و هرزگوین پس از جنگ طی سال‌های ۱۹۹۵- ۱۹۹۲ نمونه‌ای مهم از جامعه‌ای است که اگرچه خشونت مستقیم در این کشور با توافق دیتون پایان یافت، اما با اشکال پیچیده‌ای از منازعه خاموش همچنان مواجه است. اهمیت این پژوهش در تمرکز بر نقش خشونت‌های بی‌صدا، شامل خشونت‌های ساختاری، نمادین و نهادی، به مثابه موانع پنهان تحقق صلح پایدار در بوسنی نهفته است. مسئله اصلی پژوهش حاضر، شکاف موجود در ادبیات صلح‌سازی است که به طور عمده بر توقف خشونت آشکار تمرکز دارد و تأثیر خشونت‌های نامرئی بر تداوم منازعه در دوران پساجنگ را نادیده می‌گیرد. هدف پژوهش حاضر، تحلیل چگونگی بازتولید خشونت‌های بی‌صدا در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوسنی پس از توافق دیتون و بررسی پیامدهای آن برای صلح پایدار است. پرسش پژوهش حاضر این است که چگونه و از چه سازوکارهایی خشونت‌های بی‌صدا موجب تضعیف اعتماد اجتماعی و بازتولید نابرابری و در نهایت مانع تثبیت صلح پایدار در جامعه پسامنازعه بوسنی شده‌اند؟ پژوهش حاضر با استفاده از رویکرد کیفی انجام شده است و داده‌ها از طریق تحلیل گفتمان اسناد صلح، گزارش نهادهای بین‌المللی و مطالعات ثانویه گردآوری و تحلیل شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نظام سیاسی قوم محور پسادیتون، نابرابری نهادی، حذف سیاسی گروه‌های غیر قوم محور، بازتولید روایت‌های متعارض قومی، اشکالی از خشونت ساختاری و نمادین را ایجاد کرده‌اند که منجر به تضعیف اعتماد اجتماعی، فرسایش سرمایه اجتماعی و استمرار تنش‌های قومی منجر شده است. خشونت‌های بی‌صدا بدون استفاده از خشونت فیزیکی، منازعه را در سطح اجتماعی و نهادی بازتولید می‌کنند. نتیجه‌گیری پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تحقق صلح پایدار در کشور بوسنی نیازمند شناسایی و رفع خشونت‌های بی‌صدا و ارائه‌ی سیاست‌های صلح‌سازی با تاکید بر عدالت ساختاری، شهروندی فراگیر و گذار از صلح منفی به صلح مثبت می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: بوسنی، پسامنازعه، صلح پایدار، تعارض

همدلی و پذیرش تفاوت‌ها به عنوان پایه‌های روانشناختی حل منازعه در نوجوانان



معصومه فتحی
استادیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه فرهنگیان، تهران
m.fathi@cfu.ac.ir

توانایی همدلی و پذیرش تفاوت‌ها، پایه‌ای برای تعاملات مسالمت‌آمیزو حل منازعه در نوجوانان است و نقش حیاتی در شکل‌گیری رفتارهای اجتماعی مثبت و هماهنگ دارد. نوجوانان در دوره رشد با تغییرات شناختی، هیجانی و اجتماعی مواجه هستند و تفاوت‌های شخصیتی و نوع نگرش و بینش آنان بر نحوه مواجهه با تعارض‌ها تأثیرگذار است. این پژوهش با هدف واکاوی نقش همدلی و پذیرش تفاوت‌ها به عنوان پایه‌های روانشناختی حل منازعه، بررسی تاب‌آوری، رشد شناختی و ویژگی‌های فردی نوجوانان و تحلیل تأثیر آموزه‌های دینی بر این فرآیندها انجام شد. چارچوب نظری پژوهش مبتنی بر نظریه‌های ژان پیاژه (رشد شناختی نوجوانان)، لورنس کلبرگ (رشد اخلاقی) و ویگوتسکی (نظریه اجتماعی-فرهنگی) است، که نشان می‌دهد تعاملات اجتماعی و محیط فرهنگی، توانایی نوجوانان در درک دیدگاه دیگران، قضاوت اخلاقی و حل مسالمت‌آمیزتعارض‌ها را شکل می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهند که: همدلی نوجوانان موجب افزایش توانایی در درک احساسات دیگران، کاهش رفتارهای خصمانه و پرخاشگرانه و تقویت تعامل مسالمت‌آمیزبا گروه‌های مختلف می‌شود و در سطح جهانی، پایه‌ای برای صلح و همکاری بین‌المللی فراهم می‌کند. پذیرش تفاوت‌ها به نوجوانان میآموزد که همه انسان‌ها ارزشمندند و افراد در هر جایگاهی قابل احترامانند؛ این نگرش تاب‌آوری درونی آنان را در مواجهه با شرایط ناخواسته و فشارهای اجتماعی افزایش می‌دهد و باعث رفتارهای انعطاف‌پذیر و حل مسئله‌محور می‌شود. آموزه‌های دینی با تأکید بر اخلاق، تحمل و مدارا، این فرآیند را تقویت می‌کنند. تعامل همدلی و پذیرش تفاوت‌ها همراه با رشد شناختی و ویژگی‌های فردی، زمینه‌ساز ارتقای هماهنگی اجتماعی، کاهش تنش‌ها و بهبود کیفیت تصمیم‌گیری گروهی است. نتایج این پژوهش می‌تواند مربیان، والدین و سیاستگذاران آموزشی و اجتماعی را در ایجاد محیط‌های یادگیری امن، همدلانه و صلح‌جویانه یاری دهد و راهنمای طراحی برنامه‌های تربیتی و اجتماعی با رویکرد روانشناختی و دینی باشد.

کلیدواژه‌ها: همدلی، پذیرش تفاوت‌ها، حل منازعه، تاب‌آوری، رشد شناختی، تفاوت‌های شخصیتی و نوع نگرش و بینش نوجوانان، آموزه‌های دینی، صلح بین‌المللی

خشونت ساختاری در افغانستان



جمعه علی حقانی
عضو هیئت علمی دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان
haqqani204@gmail.com

افغانستان بیش از چهار سال است که نظام سیاسی خود را به نام «امارت اسلامی» تجربه می‌کند؛ نظامی که تاکنون نمونه آن را تجربه نکرده است. بزرگ‌ترین افتخار امارت اسلامی، برقراری صلح و امنیت برای مردم افغانستان است. به نظر رهبران امارت اسلامی، صلح به معنای نبود جنگ است و با این تعریف، ادعای آنان تا حدودی درست است؛ زیرا در این مدت جنگ قابل توجهی مشاهده نشده است. در حالی که بسیاری از دانشمندان، از جمله یوهان گالتونگ، که به عنوان پدر صلح شناخته می‌شود، صلح را در مقابل خشونت قرار داده و آن را به معنای نبود خشونت تعریف می‌کند. با این تعریف، ادعای امارت اسلامی با پرسش‌های جدی مواجه می‌شود و وجود صلح به معنای عدم خشونت در افغانستان با چالش روبه‌رو است. تحقیق حاضر با استفاده از روش توصیفی. تحلیلی، منابع کتابخانه‌ای و واقعیت‌های عینی جامعه، تلاش کرده است ابعاد مبهم و پیچیده این موضوع را واکاوی کند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد خشونت به دو نوع آشکار و بی‌صدا تقسیم می‌شود. در بهترین حالت می‌توان گفت خشونت آشکار در افغانستان وجود ندارد؛ اما خشونت بی‌صدا، از جمله خشونت ساختاری، همچنان وجود دارد که مهم‌ترین جلوه‌های آن در این مقاله بررسی شده است و عبارت‌اند از:۱. نادیده گرفتن حقوق زنان: زنان افغانستان در حدود نیمی از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و همه آن‌ها در این دوره از ابتدایی ترین حقوق خود که حق تحصیل، اشتغال و ... باشد، محروم شده اند؛
۲. تضعیف سیستماتیک زبان فارسی: دومین گروهی که در این دوره با خشونت ساختاری مواجه شده اند، فارسی زبان هاست؛ زیرا زبان فارسی به صورت رسمی از عرصه‌های علمی و آکادمیک برچیده می‌شود و در این دوره استفاده از واژه‌های مثل دانشگا و دانشکده، با نامه رسمی وزارت تحصیلات عالی افغانستان ممنوع شده است و باید به جای آن‌ها از واژه‌های زبان پشتو استفاده شود و قبل از این همه نامه‌های اداری به زبان فارسی نوشته می‌شد؛ اما الان همگی به زبان پشتو نوشته می‌شود؛
۳. نادیده گرفتن حقوق هزاره ها: هزاره‌ها یکی از گروه هایی است که بیش از همه گروه‌ها در این دوره با تبعیض سیستماتیک مواجه هستند؛ تبعیضی که از حذف سیستماتیک آن‌ها از قدرت سیاسی گرفته تا حذف مذهب شان را به عنوان یکی از مذاهب رسمی کشور، در بر می‌گیرد. برای نا دیده گرفتن حقوق هزاره‌ها دلایل مختلفی وجود دارد که مسئله قومیت، زبان و مذهب، مهمترین آن‌ها به حساب می‌آیند. بنابراین، می‌توان گفت: در افغانستان خشونت ساختاری وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: صلح، خشونت، خشونت ساختاری، خشونت بی‌صد، خشونت آشکار

ادبیات شفاهی به‌مثابه مقاومت روزمره؛ اعتراض غیرخشونت‌آمیز، هویت و حافظه جمعی در جوامع آفریقایی



عاطفه طغیانی
استادیار گروه غرب آسیا و آفریقا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
a.toghyani@ut.ac.ir

مقاومت سیاسی معمولاً با شورش، جنگ و رویارویی مستقیم با قدرت شناخته می‌شود؛ با این حال، جوامع تحت سلطه اغلب از اشکال فرهنگی و غیرمستقیم مقاومت برای بیان مخالفت، حفظ هویت و تقویت همبستگی اجتماعی بهره برده‌اند. در بسیاری از جوامع آفریقایی، ادبیات شفاهی ـ شامل ترانه‌ها، شعرها و قصه‌های عامیانه ـ فراتر از سرگرمی، آموزش و انتقال سنت، فضایی برای نقد قدرت، بیان نارضایتی‌ها و حفظ حافظه جمعی فراهم آورده است. پژوهش حاضر نقش ادبیات شفاهی را در شکل‌دهی و تداوم مقاومت غیرخشونت‌آمیز و سهم آن در بقا، هویت و انسجام اجتماعی بررسی می‌کند. مجموعه‌ای از ترانه‌ها، اشعار و قصه‌های عامیانه از کشورهای سنگال، آفریقای جنوبی، سومالی، گینه، کنیا، تانزانیا، مالاوی، اتیوپی، نیجریه، زیمبابوه و لسوتو با تحلیل محتوای کیفی و توجه به زمینه‌های تاریخی آثار بررسی شده است. تحلیل بر مضامینی چون قدرت، اعتراض، عدالت، آزادی، هویت، استعمار، سرکوب، همبستگی و مقاومت متمرکز است. یافته‌ها نشان می‌دهد ادبیات شفاهی در سنت‌های مورد بررسی، فضایی برای نقد قدرت و بیان نارضایتی‌های سیاسی، اجتماعی، جنسیتی و مذهبی بوده و با بازنمایی تجربه‌های استعمار، برده‌داری، بی‌عدالتی و سوءاستفاده از قدرت، ارزش‌هایی مانند رهبری مسئولانه، عدالت، آزادی، قرارداد اجتماعی، کرامت و همبستگی اجتماعی را برجسته می‌کند. این ترانه‌ها و روایت‌ها با حفظ و انتقال حافظه جمعی، بازتولید هویت‌های گروهی، خلق روایت‌های جایگزین و تقویت پیوندهای بین‌نسلی، به تداوم مقاومت بدون رویارویی فیزیکی مستقیم کمک می‌کنند و در برخی موارد، وسیله‌ای برای انتقال دانش اجتماعی و حفظ شیوه‌های زندگی جمعی بوده‌اند. این یافته‌ها با مفهوم «مقاومت روزمره» جیمز سی. اسکات، به‌ویژه «متن‌های پنهان» او، همخوانی دارد؛ به این معنا که گروه‌های فرودست می‌توانند از اشکال فرهنگی و بیانی برای تولید و حفظ روایت‌های انتقادی و به چالش کشیدن مشروعیت قدرت مسلط استفاده کنند. از این منظر، ادبیات شفاهی بخشی از فرهنگ مقاومت است که حافظه تاریخی و هویت جمعی را حفظ، قدرت را نقد و همبستگی اجتماعی را تقویت می‌کند و امکان مقاومت غیرمستقیم و غیرخشونت‌آمیز را فراهم می‌آورد. توجه بیشتر به ادبیات شفاهی در سیاست‌های فرهنگی و برنامه‌های صلح و انسجام اجتماعی می‌تواند به حفظ میراث شفاهی، انتقال بین‌نسلی حافظه و هویت و توسعه سازوکارهای فرهنگی برای بیان مطالبات اجتماعی و حل تعارضات بدون توسل به خشونت کمک کند.

کلیدواژه‌ها: مقاومت غیرخشونت‌آمیز، ادبیات شفاهی، مقاومت روزمره، متن‌های پنهان، مقاومت فرهنگی، جوامع آفریقایی

مطالعه «خشونت بی‌صدا» ناشی از جنگ در مناطق مرزی کرمانشاه



مینو سلیمی
استادیار مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران
salimi.minoo@ut.ac.ir

جنگ پدیده‌ای است که به صورت آشکار و پنهان جوامع را تا سال‌ها درگیر تأثیرات بلندمدت خود می‌کند. هدف این مقاله، مطالعه ردپای «خشونت بی‌صدا» ناشی از جنگ است که نه در میدان نبرد، بلکه در عمق فرهنگ، روابط اجتماعی و روان جمعی یک جامعه رسوخ می‌کند. این پژوهش بر آن است تا نشان دهد چگونه تجربه جمعی ناشی از درگیری‌های مسلحانه، به شکلی خزنده و نامرئی در قالب‌های فرهنگی و رفتارهای روزمره مردم با تمرکز بر مناطق مرزی کرمانشاه بازتولید می‌شود. این مطالعه با رویکردی کیفی و با استفاده از روش «مردم‌نگاری انتقادی» انجام شده است. داده‌ها از طریق مشاهده میدانی و مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته با سه نسل از خانواده‌های متأثر از جنگ در مناطق مرزی کرمانشاه به دست آمده است. یافته‌ها نشان می‌دهد خشونت بی‌صدا در چهار حوزه اصلی خود را نمایان می‌سازد. بروز جمعی اختلالات استرس پس از سانحه (PTSD) به صورت بی‌اعتمادی مزمن، اضطراب همه‌گیر و ترس‌های اجتماعی و فرهنگی و اندوه مزمن حل نشده از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و سبب شکل‌گیری مشکلات روانشناسی اجتماعی و فرهنگی شده است. در حوزه اجتماعی خشونت بی‌صدا در مناسبات اجتماعی راه یافته و تعضیف سرمایه اجتماعی را با خود داشته است. ظهور اخلاق بقا که بر مبنای بدبینی، محافظه‌کاری افراطی و حذف دیگری شکل می‌گیرد شکل‌هایی از خشونت بی‌صدا است که در بستر جامعه گاهی به شکل خشونت آشکار خود را نمایان می-سازد. این امر به ویژه در الگوهای تربیتی نسل‌های بعد و نگرش به آینده در میان آنان مشهود است.در حوزه اقتصادی، فقر نهادینه شده و وابستگی اقتصادی نه به عنوان یک وضعیت موقت بلکه به عنوان بخشی از هویت فرهنگی جامعه شکلی ساختاری از خشونت بی‌صدا را سامان داده است. جنگی که به یک اسطوره تراژیک در حافظه جمعی نقش می‌بندد، هویت جمعی را حول محور قربانی بودن و مقاومت بازتعریف می‌کند. این فرایند که گاهی انسجام بخش است امکان گفت‌وگو و بازسازی روایت صلح‌آمیزرا محدود می‌سازد. جنگ حتی پس از اتمام، از طریق مکانیزم‌های فرهنگی به حیات خود ادامه می‌دهد. «خشونت بی‌صدا» به‌عنوان میراث پنهان جنگ، بستری فرهنگی می‌آفریند که در آن شکنندگی، بی‌اعتمادی و تروما‌ی حل‌نشده به هنجارهای جدید زندگی اجتماعی بدل می‌شوند. درک این پدیده برای طراحی هرگونه مداخله روانی-اجتماعی، برنامه‌های مصالحه و بازسازی فرهنگی در جوامع پساجنگ ضروری است.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، جنگ، کرمانشاه، مناطق مرزی، مردم‌نگاری انتقادی

شکست میانجی‌گری سازمان ملل در افغانستان ۱۳۶۰-۱۳۷۱



محمدکاظم احمدی
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، جامعه المصطفی، قم
Mohammad.kazim.ahmadi94@gmail.com

پس از کودتای هفت ثَور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ که منجر به قدرت گیری رژیم کمونیستی طرفدار شوروی در افغانستان شد، با توجه به زمینه‌ی سنتی و مذهبی و سیاست سرکوبگرایانه دولت اعتراضات مردم رفته رفته به شکل مسلحانه و جنگ داخلی تبدیل شد. یکسال بعد با ورود ارتش سرخ به افغانستان، این کشور به میدان رقابت‌های جهانی و منطقه‌ای بدل شد.

شروع میانجی‌گری سازمان ملل از سال ۶۱ شروع شد. اوج این تلاش‌ها منجر به امضای توافقنامه ژنو در سال ۱۳۶۷ شد. که راه را برای خروج نیروهای شوروی از افغانستان هموار ساخت. اما این میانجی‌گری به دلیل محدودیت‌های این سازمان در جلوگیری از جنگ داخلی و استقرار یک دولت انتقالی در نهایت با شکست کامل مواجه گردید. با ورود مجاهدین به کابل و سقوط دولت نجیب‌الله، جنگ داخلی میان گروه‌های مجاهدین آغاز گردید.

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که چرا میانجیگری سازمان ملل در افغانستان بین سال های ۱۳۶۰-۱۳۷۱ در جلوگیری از جنگ داخلی ناکام ماند؟

این مقاله با اتخاذ چارچوب نظری «تحلیل روند صلح» و نظریه‌های میانجیگری در حل منازعه (با تأکید بر مفاهیم «زمان‌رسی»، «اهرم فشار»، «اقناع سازی» و «تعهد طرفین») و بهره‌گیری از روش تطبیقی-تاریخی و تحلیل اسناد سازمان ملل و خاطرات مقامات بلند پایه طرفین، به بازسازی فرایند میانجیگری می‌پردازد. داده‌ها شامل گزارش‌های سازمان ملل، قطعنامه‌های شورای امنیت، متن توافقنامه ژنو ۱۳۶۷، خاطرات مقامات درگیر جنگ و اسناد منتشرشده از آرشیوهای دیپلماتیک است.

تحلیل روند میانجیگری سازمان ملل در افغانستان نشان می‌دهد که شکست این فرایند عمدتاً ناشی از سه عامل بود:

ضعف ساختاری سازمان ملل در ایجاد اهرم فشار مؤثر بر بازیگران منطقه‌ای (به‌ویژه پاکستان، امریکا و ایران) که هر یک از گروه‌های مجاهدین رقیب را حمایت می‌کردند. سازمان ملل نه ابزار تحریم داشت و نه قدرت تضمین توافقات.

نبود شناخت کافی میانجی‌گران از بافت و پویایی قدرت میان گروه‌های درگیر، مانع از اجماع سازی موثر شد.

عدم تعهد جدی طرفین درگیر، به ویژه آمریکا و پاکستان. این بازیگران با وجود تعهدات رسمی در توافق ژنو، به آنها پایبند نماندند و فرصت نابودی کامل طرف مقابل را همراه با سود بیشتری ارزیابی کردند.

کلیدواژه‌ها: حل منازعه، صلح، میانجیگری سازمان ملل، جنگ داخلی افغانستان



۵

نظریه‌ها، الگوها و تکنیک‌های پیشگیری، مدیریت و حل منازعات



رشید رکابیان
دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد
ra.recabian@gmail.com

مفاهیم و نظریه‌های صلح و حل منازعه

در جهانی که درگیری‌ها به اشکال سنتی و نوین (سایبری، اقتصادی، زیستی) تداوم دارند، مطالعه علمی صلح و راه‌حل‌های منازعه به یک ضرورت راهبردی تبدیل شده است. بیان مسئله این تحقیق، ناکافی بودن درک عمومی از صلح به مثابه "نبود جنگ" و لزوم حرکت به سمت درکی چندبعدی و پویا از این مفهوم است. صلح تنها غیاب خشونت فیزیکی (صلح منفی) نیست، بلکه حضور عدالت، برابری، امنیت انسانی و شرایطی است که در آن تضادها به شیوه‌ای غیرخشونت‌آمیز و سازنده مدیریت می‌شوند (صلح مثبت). این پژوهش با تمرکز بر مفاهیم پایه‌ای و نظریه‌های کلیدی در این حوزه، در پی پر کردن شکاف دانشی میان تعاریف ساده‌انگارانه و رویکردهای پیچیده علمی به پدیده صلح و فرآیند حل منازعه است. اهمیت و ضرورت این مطالعه در کاربرد آن برای سیاست‌گذاران، دیپلمات‌ها، فعالان جامعه مدنی و نهادهای بین‌المللی نهفته است. درک عمیق نظریه‌ها به طراحی مداخلات مؤثرتر، پیش‌بینی نتایج تلاش‌های صلح و اجتناب از راه‌حل‌های سطحی که تنها به آتش‌بس موقت می‌انجامند، کمک می‌کند. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و با اتکا بر مطالعه کتابخانه‌ای و اسنادی متون بنیادین، به استخراج و تبیین مفاهیم کلیدی و نظریه‌های شاخص در حوزه مطالعات صلح و حل منازعه می‌پردازد. سؤال اصلی پژوهش این است: مفاهیم بنیادین و نظریه‌های غالب در مطالعات صلح و حل منازعه کدامند و چگونه می‌توانند چارچوبی برای درک و مدیریت درگیری‌ها فراهم کنند؟ فرضیه تحقیق بر این پایه استوار است که به نظر می‌رسد مفاهیمی مانند صلح مثبت و منفی، خشونت ساختاری، آشتی و عدالت ترمیمی، در کنار نظریه‌هایی مانند نیازهای اساسی، ستیزه‌شناسی ، تبدیل منازعه و عدالت انتقالی، در مجموعه‌ای منسجم، ابزار تحلیلی قدرتمندی برای تشریح ریشه‌های درگیری و طراحی مسیرهای خروج از آن ارائه می‌دهند. یافته‌ها نشان می‌دهد که تحول در مفاهیم، منجر به تکامل نظریه‌ها شده است. نظریه نیازهای اساسی (بورتون) بر نقش نیازهای فرافرهنگی مانند هویت و امنیت در شکل‌گیری درگیری‌های عمیق تأکید دارد. رویکرد ستیزه‌شناسی بر حل مسئله‌محور و یافتن راه‌حل‌های برد-برد برای منافع آشکار طرفین متمرکز است. در مقابل، نظریه تبدیل منازعه با نگاهی سیستمی و بلندمدت، به دنبال تغییر روابط، ساختارها و فرهنگ‌هایی است که خشونت را تولید می‌کنند و صلح مثبت را بنا می‌نهند. مفهوم عدالت ترمیمی نیز به جای مجازات، بر ترمیم آسیب‌های وارده، پذیرش مسئولیت و بازگرداندن کرامت قربانیان و جامعه تأکید دارد. نتیجه نهایی تحقیق مؤید این است که هیچ نظریه واحدی پاسخگوی همه انواع منازعات نیست. بلکه ترکیب خردمندانه این چارچوب‌ها، با توجه به بافت خاص هر درگیری (ریشه‌ها، بازیگران، شدت)، می‌تواند نقشه راهی جامع برای حرکت از خشونت به سوی صلحی پایدار و عادلانه ترسیم کند.

کلیدواژه‌ها: مفاهیم و نظریه‌های صلح و حل منازعه

ارزیابی مذاکرات ایران و آمریکا در یک دهه اخیراز منظر اصول و فنون مذاکرات بین‌المللی

مذاکرات میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۶ یکی از پیچیده‌ترین و پرافت‌وخیزترین فرآیندهای دیپلماتیک معاصر به شمار می‌رود. روش پژوهش، تحلیل کیفی مبتنی بر چارچوب تمایز مذاکره موضعی و اصولی، نظریه بازی تکراری، بازی دوسطحی و مسئله تعهدپذیری است. این مقاله با رویکردی تحلیلی و با بهره‌گیری از اصول علمی مذاکره، نظریه‌های روابط بین‌الملل، به‌ویژه تئوری بازی‌ها و تئوری بازی دوسطحی و مبانی حقوقی بین‌المللی، روند مذاکرات دو کشور را مورد بررسی قرار می‌دهد. فرضیه مقاله این است که شکست نهایی، بیش از آنکه ناشی از کمبود متن حقوقی باشد، از شکاف میان «تعهد سیاسی» و «ظرفیت نهادی» در ایالات متحده و از تنزل «اعتبار سیگنال» در رفتار متقابل ایران ناشی شد. هدف اصلی، شناسایی نقاط قوت و ضعف ساختاری و فرآیندی مذاکرات از زوایای مختلف شامل ترکیب تیم‌های مذاکره‌کننده، شیوه و محل مذاکره، نقش میانجی‌ها، زمان‌بندی، دستور کار، مشوق‌ها و تهدیدها، ملاحظات فرهنگی، متغیرهای نظامی-سیاسی-اقتصادی، ویژگی‌های روان‌شناختی و تخصصی مذاکره‌کنندگان، و نقش افکار عمومی داخلی و بین‌المللی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که بی‌اعتمادی ساختاری، خروج یک‌جانبه ایالات متحده از برجام در سال ۲۰۱۸، عدم توازن در تخصص فنی تیم‌ها در دوره‌های مختلف، و تأثیرپذیری شدید از متغیرهای داخلی و منطقه‌ای، مهم‌ترین عوامل تضعیف فرآیند بوده‌اند. مقاله نتیجه می‌گیرد که مسیر واقع‌بینانه آینده نه در بازگشت به آرمان «حل‌وفصل جامع»، بلکه در «همکاری محدود ناظر بر منافع مشترک منطقه‌ای» از طریق ترتیبات مرحله‌ای، راستی‌آزمایی‌محور و دارای پشتوانه نهادی است. در عین حال، بهره‌گیری از میانجی‌های منطقه‌ای یکی از نقاط قوت قابل توجه محسوب می‌شود. مقاله در پایان، پیشنهادهای عملی دهگانه‌ای را برای بهبود روند مذاکرات آتی ارائه می‌دهد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای و محتواهای قابل دسترس در وبسایت‌ها تلاش دارد تصویری جامع و متوازن از پیچیدگی‌های مذاکره در یکی از حساس‌ترین موضوع‌های معاصر ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: مذاکرات ایران و آمریکا، برجام، تئوری بازی‌ها، اصول مذاکره، تحریم‌ها، میانجی‌گری



امیرساعد وکیل
استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
vakil.a@ut.ac.ir

الگوهای کنش تثبیت‌شده در منازعات بین‌المللی؛ تبیین محدودشدن رفتار در شرایط تهدید



سعیده کوزه‌گری
استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس ، تهران
s.kouzehgari@modares.ac.ir

یکی از مسائل مهم در مطالعات منازعه آن است که چرا دولت‌ها در شرایط تشدید تهدید، به‌جای گسترش دامنه انتخاب، گاه به مجموعه محدودتری از رفتارها روی می‌آورند و الگوهایی را فعال می‌کنند که ریشه آنها را می‌توان در تجربه‌های پیشین همان دولت جست‌وجو کرد. ادبیات موجود این مسئله را از منظر ادراک تهدید، فرهنگ استراتژیک، محاسبه عقلانی، فشارهای ساختاری و رویه‌های سازمانی توضیح داده است؛ بااین‌حال، چگونگی محدودشدن رفتار در خودِ جریان تعامل و چرایی برجسته‌شدن برخی الگوهای پیشین در وضعیت تهدید، همچنان ظرفیت تبیینی مستقلی دارد. پرسش اصلی مقاله از همین نقطه آغاز می‌شود: در شرایط تهدید، محدودشدن دامنه رفتار واحد تعاملاتی و افزایش احتمال فعال‌شدن الگوهای کنش تثبیت‌شده چگونه در جریان تعامل پدیدار می‌شود؟ مقاله با رویکردی نظری-تبیینی، این پرسش را از منظر آشوب در تعاملات انسانی بررسی می‌کند در این منظر، رفتار در نسبت میان سه مؤلفه «واحد تعاملاتی»، «محیط» و «جریان اطلاعات» فهم می‌شود. محیط برای هر واحد از عواملی شکل می‌گیرد که در لحظه تعامل بر آن اثر می‌گذارند؛ ازاین‌رو نه ثابت است و نه برای همه واحدها یکسان. اطلاعات نیز واجد معنایی مستقل و ازپیش‌تعیین‌شده نیست، بلکه اهمیت آن در «الگوی درونی» واحد شکل می‌گیرد؛ الگویی که در طول تعاملات پیشین ساخته شده و بر نحوه دریافت و تفسیر تحولات محیطی اثر می‌گذارد. استدلال مقاله بر این مبناست که بقا و تکامل دو غایت بنیادی واحد تعاملاتی‌اند. هنگامی که اطلاعات محیطی در الگوی درونی واحد در نسبت با غایت بقا معنا یابد، جهت مهاری تعامل برجسته‌تر می‌شود. در چنین وضعیتی، واحد می‌تواند نسبت به اطلاعات جمع‌شده‌تر شود؛ به این معنا که دامنه اطلاعات و تفسیرهایی که قادرند در ارزیابی و انتخاب اثرگذار باشند محدودتر می‌شود. با کاهش امکان اثرگذاری برداشت‌ها و گزینه‌های بدیل، رفتار بیش از پیش در محدوده مسیرهای آشنا قرار می‌گیرد و احتمال فعال‌شدن الگوهای کنش تثبیت‌شده افزایش می‌یابد. این الگوها پاسخ‌هایی جبری یا تغییرناپذیر نیستند، بلکه صورت‌های نسبتاً پایداری از کنش‌اند که در بستر تجربه تاریخی، دکترین، یادگیری سازمانی، ساختارهای نهادی و تکرار رفتار در موقعیت‌های هم‌سنخ شکل گرفته‌اند و معمولاً با کندی بیشتری تغییر می‌کنند. این استدلال با بررسی سه نمونه تاریخی-امنیتی دنبال می‌شود: روسیه و حساسیت نسبت به نزدیک‌شدن تهدید به پیرامون امنیتی و حفظ فاصله یا حائل؛ اسرائیل و پیوند ادراک آسیب‌پذیری با بازیابی سریع ابتکار و بازدارندگی؛ و آلمان در آستانه جنگ جهانی اول و تأثیر ادراک محاصره و محدودشدن فرصت

زمانی بر برجسته‌شدن الگوهای نظامی پیشین. مقایسه این موارد در پی یافتن رفتاری واحد نیست، بلکه بررسی می‌کند چگونه الگوی خاص هر واحد می‌تواند در شرایط فشار بر غایت بقا جایگاه مسلط‌تری در فضای رفتاری آن پیدا کند. نوآوری مقاله در فهم محدودشدن رفتار به‌مثابه کیفیتی برآمده از جریان تعامل است. تهدید به‌خودی‌خود دامنه رفتار را محدود نمی‌کند؛ آنچه اهمیت می‌یابد، نحوه معنا یافتن اطلاعات در الگوی درونی واحد و تغییر نسبت آن با اطلاعات در شرایط فشار بر غایت بقاست. در چنین وضعیتی، امکان اثرگذاری تفسیرها و گزینه‌های بدیل کاهش می‌یابد و الگوهای کنش تثبیت‌شده امکان بیشتری برای فعال‌شدن پیدا می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: الگوهای کنش تثبیت‌شده؛ منازعات بین‌المللی؛ منظر آشوب؛ غایت بقا؛ تعامل مهاری؛ جمع‌شدگی نسبت به اطلاعات

راهکارهای مدیریت تخاصم در دوران صلح مسلح



محمدرضا دهشیری
استاد علوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران
mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

با عنایت به اینکه پس از جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران، وضعیت رابطه میان ایران و ایالات متحده امریکا وارد دوران صلح مسلح شده است به گونه‌ای که دو کشور گرچه به طور فعال درگیر جنگ نیستند لیکن آمادگی تقابل نظامی را در سطح بالایی از تسلیحات پدافندی و آفندی حفظ نموده اند. پرسش مقاله حاضر آن است که راهکارهای مدیریت تنش و مخاصمه بین ایران و امریکا در دوران صلح مسلح چیست؟ نگارنده بر این باور است که دیپلماسی فعال و چندلایه، حفظ و تقویت کانال‌های ارتباطی غیرمستقیم، مدیریت تخاصم و جلوگیری از «تصاعد ناخواسته»، توافق‌های محدود، تدریجی و موضوع‌محور، بازدارندگی هوشمند و کنترل شده توام با خویشتنداری، همکاری در حوزه‌های کم‌هزینه و کم تنش، تعهدات نوسانی و پاندولی، مدیریت ادراک با روایت‌سازی ایجابی همراه با کنترل روایت‌ها در جنگ رسانه‌ای، بهره‌گیری از بازیگران ثالث به عنوان کاهندگان تنش، در عین حفظ آمادگی نظامی برای افزایش هزینه تجاوز دشمن، اعتبار تهدید با پشتوانه قدرت هوشمند و جلوگیری از خطای محاسباتی دشمن می‌تواند در مدیریت تخاصم ایران و امریکا تأثیرگذار باشد.

کلیدواژه‌ها: مدیریت تخاصم، صلح مسلح، بازدارندگی هوشمند، ایران، امریکا

تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی در سیاست خارجی و بازتولید خشونت فرهنگی؛ منطق منازعه و امکان صلح/ مریم بردبار مژدهی



مریم بردبار مژدهی
دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
Bordbarmaryam1414@gmail.com

خشونت فرهنگی، به عنوان لایه‌ای پنهان اما ساختاری از ابعاد خشونت، نه از طریق کنش‌های مستقیم و عریان، بلکه از رهگذر معنا، زبان، نماد و بازنمایی هویتی، نقشی بنیادی در مشروعیت‌بخشی به منازعه و تداوم الگوهای تقابلی در سیاست و روابط خارجی ایفا می‌کند. سیاست خارجی، به مثابه عرصهٔ تلاقی هویت، قدرت و امنیت، از مهم‌ترین میدان‌های بازتولید خشونت فرهنگی است؛ میدانی که در آن تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی، از جایگاهی تعیین‌کننده در صورت‌بندی تهدید، تعریف دشمن و ترسیم مرزهای مشروع کنش سیاسی برخوردار است. تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، در قالب فرایندی عقلانی و مبتنی بر محاسبهٔ منافع مادی صورت‌بندی می‌شود؛ حال آن‌که در عمل، این فرایند، عمیقاً در بستر گفتمان‌های هویتی، روایت‌های تاریخی و نظام‌های معنایی مسلط شکل می‌گیرد. در این میان، نخبگان سیاسی، تصمیم‌گیران رسمی و تولیدکنندگان معنا و چارچوب‌های تفسیر واقعیت بوده و تصمیم‌های سیاست خارجی نیز، نه صرفاً پاسخ به تهدیدهای عینی، بلکه بازتاب نحوهٔ درک و بازنمایی «خود» و «دیگری» در سطح بین‌المللی محسوب می‌شوند. هرگاه این بازنمایی‌ها مبتنی بر تقلیل فرهنگی، طرد نمادین یا برتری‌طلبی هویتی باشند، تصمیم‌های سیاست خارجی، حتی در ابعاد حقوقی، دیپلماتیک یا امنیتی، می‌توانند حامل اشکالی از خشونت فرهنگی شوند. خشونت فرهنگی در سیاست خارجی، عمدتاً از طریق زبان رسمی دیپلماسی، اسناد راهبردی، سیاست‌های نمادین و الگوهای نهادمند تصمیم‌گیری بازتولید می‌گردد. این خشونت، بدون توسل به زور مستقیم، به عادی‌سازی خصومت، تثبیت منطق تقابل و محدودسازی افق‌های گفت‌وگو می‌انجامد و از این طریق، منازعه را به وضعیتی پایدار و خودبازتولیدشونده بدل می‌سازد. در چنین شرایطی، حتی تصمیم‌هایی که در ظاهر معطوف به امنیت یا ثبات هستند، می‌توانند در سطحی عمیق‌تر، به تشدید شکاف‌های هویتی و تداوم چرخهٔ منازعه کمک کنند. پرسش محوری آن است که تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی در سیاست خارجی، چگونه به بازتولید خشونت فرهنگی منجر می‌گردد و این فرایند، چه پیامدهایی برای امکان صلح در روابط بین‌الملل درپی خواهد داشت؟ فرضیه حاکی از آن است که هرچه الگوهای تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی بیشتر در چارچوب گفتمان‌های طردکننده و بی‌توجه به تکثر فرهنگی سامان یابند، ظرفیت‌های خشونت فرهنگی در سیاست خارجی تقویت و امکان صلح، تضعیف می‌شود. در مقابل، تصمیم‌گیری تأملی و آگاه به ابعاد فرهنگی

و نمادین کنش سیاسی می‌تواند به تعدیل منازعه، کاهش سوءادراک‌ها و گشایش مسیرهای گفت‌وگو یاری رساند. بنابراین، توجه به خشونت فرهنگی در سیاست خارجی، نه تنها یک دغدغهٔ هنجاری، بلکه ضرورتی تحلیلی در راستای فهم پویایی‌های منازعه و صلح به شمار رفته و بازاندیشی در نقش نخبگان سیاسی و منطق تصمیم‌گیری آنان، امکان درک عمیق‌تری از چرایی تداوم منازعات و نیز شرایط گذار از سیاست خارجی منازعه‌محور به سیاست خارجی صلح‌محور را فراهم خواهد آورد.

کلیدواژه‌ها: خشونت فرهنگی، تصمیم‌گیری، نخبگان سیاسی، سیاست خارجی، گفتمان هویتی، صلح و منازعه

میانجیگری و کاهش تنش در برزیل استعماری؛ تحلیلی گفتمانی از نامه‌های یسوعیان



مطهره جهانگیری
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات آمریکای لاتین، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
m.jahangiri.1989@ut.ac.ir

با گسترش استعمار پرتغالی در برزیل طی سده‌های شانزدهم و هفدهم، جوامع بومی با منازعات عمیق بر سر زمین، کار اجباری، مالیات و دگرگونی‌های فرهنگی روبه‌رو شدند. با وجود تمرکز غالب پژوهش‌ها بر ابعاد خشونت و سلطه، منابع مکتوب مذهبی نیز شواهدی از شکل‌گیری موقعیت‌هایی از گفت‌وگو، وساطت و کاهش تنش در سطح محلی ثبت کرده‌اند. این پژوهش با تکیه بر تحلیل تاریخی-گفتمانی، الگوهای میانجیگری و تنظیم منازعه را در این بستر بازسازی می‌کند. تمرکز مطالعه بر گزیده‌ای از نامه‌های مبلغان یسوعی در مجموعه‌ای از مکاتبات و گزارش‌های میدانی آنان، با نام Novas Cartas Jesuíticas است؛ متونی که در جریان مأموریت‌های تبلیغی نوشته شده و معمولاً برای مافوق‌های مذهبی و مراکز مرتبط ارسال می‌شد و در آن‌ها تعاملات روزمره با جوامع بومی، اختلافات محلی و شیوه‌های مداخله ثبت شده است. این نامه‌ها دوره فعالیت مانوئل دا نوبِرگا تا آنتونیو ویرا را دربر می‌گیرد و گزارش‌هایی مستقیم از مواجهه با تنش‌ها و تلاش برای کاهش آن‌ها ارائه می‌کند. نویسندگان این مکاتبات از یک‌سو با جوامع بومی در تماس نزدیک بوده‌اند و از سوی دیگر به ساختار اداری- مذهبی استعمار وابستگی داشته‌اند؛ همین موقعیت دوگانه، این متون را به منبعی مناسب برای بررسی کنش‌های میانجی‌گرانه تبدیل می‌کند، هرچند خوانش آن‌ها با توجه انتقادی به سوگیری گفتمانی نویسندگان انجام می‌شود. پژوهش بر پایه ادبیات صلح‌سازی محلی و رویکرد تحول منازعه پیش می‌رود و نمونه‌ها به‌صورت هدفمند از میان نامه‌هایی انتخاب می‌شود که موقعیت‌های تنش، مذاکره و وساطت را شرح داده‌اند؛ سپس مضامین اصلی کدگذاری و روایت‌ها مقایسه می‌شود تا الگوهای مشترک شناسایی شود. نتایج نشان می‌دهد ترجمه فرهنگی مفاهیم، اعتمادسازی تدریجی، حضور میانجی مورد پذیرش طرفین و توافق‌های محدود اما اجرایی در سطح محلی در تعدیل تنش‌ها مؤثر بوده است و این الگوها برای طراحی رویکردهای بومی‌محور در میانجیگری و صلح‌سازی منازعات چندفرهنگی امروز کاربرد راهبردی دارد و می‌تواند مبنای مداخلات جامعه‌پایه و متکی بر واسطه‌های مورد اعتماد محلی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: میانجیگری؛ صلح‌سازی محلی؛ تحول منازعه؛ تحلیل گفتمانی تاریخی؛ دین و حل منازعه

ابعاد نرم سیاست خارجی ترکیه در پیشگیری و مدیریت منازعات منطقه‌ای

افزایش پیچیدگی و تنش در منازعات منطقه‌ای، بهره‌گیری از ابزارهای نرم سیاست خارجی به‌عنوان مکمل ابزارهای سخت اهمیت فزاینده‌ای یافته است. مسئله اصلی این پژوهش بررسی نحوه استفاده ترکیه از سیاست خارجی نرم برای پیشگیری و مدیریت منازعات منطقه‌ای و تأثیر آن بر ایجاد اعتماد و ثبات در منطقه است. هدف مقاله، پاسخ به این سؤال است که چگونه ترکیه از رویکردهای غیرتحمیلی، فرهنگی و دیپلماتیک برای کاهش تنش‌ها و تقویت همکاری میان بازیگران منطقه‌ای استفاده می‌کند. قلمرو پژوهش شامل منازعات شمال عراق، سوریه و قفقاز جنوبی طی دهه اخیر است. روش تحقیق کیفی و چارچوب سازه‌انگارانه در نظر گرفته شده و تحلیل چندسطحی برای بررسی هویت‌ها، ادراکات امنیتی و گفتمان‌های صلح‌محور به کار رفته است. نمونه‌های موردی مبتنی بر منابع دولتی، رسانه‌ای و پژوهش‌های پیشین انتخاب شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند که سیاست خارجی نرم ترکیه، به ویژه از طریق دیپلماسی فرهنگی، تبادلات اجتماعی و دیپلماسی عمومی، توانسته شبکه‌ای از اعتماد عملی میان بازیگران منطقه ایجاد کرده و از تشدید بحران‌ها جلوگیری کند. تلفیق این ابزارها با گفتمان رسمی سیاست خارجی مشروعیت داخلی و منطقه‌ای رویکرد نرم ترکیه را تقویت کرده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که سیاست خارجی نرم جایگزین ابزارهای سخت نیست، بلکه به‌عنوان مکمل راهبردی عمل می‌کند و تجربه ترکیه می‌تواند الگویی الهام‌بخش برای سایر کشورها در پیشگیری و مدیریت منازعات منطقه‌ای باشد. همچنین، ترکیب دیپلماسی فرهنگی، همکاری‌های اقتصادی و سازوکارهای امنیتی محدود، به ایجاد ثبات و اعتماد پایدار کمک می‌کند و می‌تواند سیاست‌های راهبردی مؤثری برای ارتقای صلح منطقه‌ای ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: ترکیه، سیاست خارجی نرم، پیشگیری از منازعات، مدیریت بحران، دیپلماسی فرهنگی، ثبات منطقه‌ای



الهام حیدری
دانشجوی کارشناسی ارشد، مطالعات ترکیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
elham.heidari89@ut.ac.ir



رضا دهقانی
دانشیار، دکتری تاریخ ، مطالعات ترکیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
rdehghani@ut.ac.ir

نظریه پختگی منازعه و بازدارندگی معتبر؛ تبیین مفهوم بن‌بست متقابل پرهزینه در ژئوپلیتیک تنگه هرمز

عبدالله عباسی حاتمی
کارشناسی ارشد مطالعات رژیم صهیونیستی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
hatami.abdollah@ut.ac.ir

در منازعات مزمن و ساختاری، اتکای صرف به دیپلماسی و قدرت نرم، به‌ویژه در شرایطی که اطلاعات نامتقارن، ابهام راهبردی و سوءبرداشت از اراده بازیگران وجود دارد، لزوماً به صلح پایدار و پایا منجر نمی‌شود. در چنین منازعاتی، ابزارهای صرفاً گفت‌وگومحور اغلب قادر نیستند الگوهای رفتاری خصمانه را تغییر دهند یا مانع از بازتولید چرخه‌های تهدید شوند. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین نسبت میان بازدارندگی معتبر و پختگی منازعه در ژئوپلیتیک تنگه هرمز است؛ گلوگاهی که در آن امنیت انرژی، موازنه قدرت و محاسبات استراتژیک بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به‌طور مستقیم به یکدیگر پیوند خورده‌اند. مقاله با تمرکز بر تحول رفتار استراتژیک جمهوری اسلامی ایران از بازدارندگی بالقوه و ایستا به بازدارندگی بالفعل و فعال، این فرضیه را بررسی می‌کند که صلح پایدار نه در خلأ قدرت، بلکه در سایه شفاف‌سازی و عینی‌سازی هزینه‌های تصاعد بحران برای طرفین شکل می‌گیرد. این پژوهش با روش تحلیل کیفی-راهبردی و در چارچوب نظریه پختگی منازعه ویلیام زارتمن و مفهوم موازنه بازدارندگی پویا انجام شده است. بر اساس این چارچوب، زمانی که طرفین منازعه به این ادراک برسند که ادامه رویارویی از مسیر مصالحه پرهزینه‌تر است، امکان عبور از وضعیت بن‌بست و حرکت به سمت مذاکره و کاهش تنش فراهم می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که عینی‌سازی و عملیاتی‌سازی قدرت سخت در گلوگاه‌های ژئوپلیتیکی، می‌تواند با بازتولید «بن‌بست متقابل پرهزینه»، محاسبات راهبردی رقبا را اصلاح کرده و آنان را به پذیرش منطق مصالحه سوق دهد. به بیان دیگر، هرچه بازدارندگی از اعتبار، وضوح و قابلیت اجرای بیشتری برخوردار باشد، احتمال سوءمحاسبه، نقض قواعد بازی و تداوم دکترین‌های تهاجمی کاهش می‌یابد. نتیجه پژوهش آن است که در مناطق حساس ژئوپلیتیکی، بازدارندگی فعال می‌تواند نه محرک جنگ، بلکه شرط امکان صلح ساختاری و پایدار باشد. از این منظر، بازدارندگی ایران در تنگه هرمز به‌مثابه سازوکاری ثبات‌ساز عمل می‌کند که با پرهزینه و ناممکن ساختن سناریوی حذف، زمینه تداوم نوعی «صلح مسلح اما پایدار» را فراهم می‌آورد. بدین‌ترتیب، بازدارندگی معتبر نه در تقابل با دیپلماسی، بلکه به‌عنوان پشتوانه‌ای برای کارآمدی آن قابل فهم است.

کلیدواژه‌ها: پختگی منازعه، بن‌بست متقابل پرهزینه، بازدارندگی معتبر، تنگه هرمز، صلح مسلح

صلح معکوس فضایی؛ پیشگیری از تشدید منازعات در رقابت‌های فضایی



گلاره رستگارنیا
دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج
gelarerastegarnia@gmail.com

ورود به عصر نوین فضایی در قرن بیست و یکم از گسترش دامنه رقابت‌های فضایی حکایت دارد. توسعه فناوری‌های فضایی با کاربرد دوگانه و نظامی، توسعه قابلیت‌های نظامی و افزایش شمار و انواع بازیگران در فضای ماورای جو، بیانگر تشدید تلاش‌ها برای کسب و حفظ برتری در این عرصه است. با این وجود، چنین تحولاتی تاکنون به رویارویی مستقیم و گسترده میان بازیگران فضایی منجر نشده‌اند. این وضعیت پارادوکسی مهم در ادبیات امنیت فضایی را آشکار می‌سازد وضرورت بازنگری در تبیین‌های رایج درباره رابطه میان رقابت، امنیت و صلح در فضای ماورای جو را برجسته می‌کند. این پژوهش با رویکری کیفی و با بهره‌گیری از تحلیل مفهومی و مطالعه اسنادی انجام شده و در پی پاسخ به این پرسش است که چگونه رقابت‌های فزاینده فضایی، با وجود افزایش ظرفیت‌های نظامی، از تشدید منازعات و تبدیل آنها به رویارویی آشکار میان بازیگران فضایی جلوگیری می‌کند؟ در همین راستا مقاله حاضر می-کوشد چارچوبی مفهومی برای تبیین الگوهای نوظهور ثبات در بستر رقابت‌های فضایی ارائه دهد. در این نوشتار چنین استدلال می‌شود که در فضای ماورای جو تشدید رقابت راهبردی لزوماً به افزایش احتمال منازعه منجر نمی‌شود، چراکه وابستگی روزافزون دولت‌ها به زیرساخت‌های فضایی و پیامدهای ناشی از اختلال در عملکرد آنها، هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی ناشی از بی-ثباتی در فضای ماورای جو را افزایش داده و دامنه رفتارهای پرهزینه و تنش‌زا را محدود می‌کند. یافته‌ها حاکی از آن است که گسترش رقابت‌های فضایی، هم‌زمان با افزایش اتکای دولت‌ها به ماهواره‌های ارتباطی، ناوبری و شناسایی، موجب شده است آثار ناشی از بی-ثباتی بخش گسترده‌ای از بازیگران را تحت تأثیر قرار دهد. در چنین شرایطی، هرگونه اقدام خصمانه می‌تواند از طریق ایجاد زباله‌های فضایی، اختلال خدمات ماهواره‌ای و محدود شدن بهره‌برداری از مدارها، کارکردهای نظامی و غیرنظامی فضا را با مخاطره مواجه سازد. براین مبنا، رقابت برای کسب و حفظ مزیت‌های راهبردی با ایجاد زمینه برای حفظ ثبات از تبدیل تنش‌ها به رویارویی آشکار جلوگیری می‌کند. در همین چارچوب، مفهوم «صلح معکوس فضایی» به عنوانی یکی از اشکال نوظهور صلح فضایی معرفی می‌شود؛ وضعیتی که در آن تدام رقابت‌های فزاینده، نه به حذف رقابت یا رفع تعارض منافع، بلکه به محدود شدن منازعات و تداوم ثبات در این عرصه می‌انجامد.

کلیدواژه‌ها: صلح معکوس فضایی، صلح فضایی، رقابت فضایی، امنیت فضایی، فضای ماورای جو

الگوی نظم آینده جهانی بر پایه هژمونی مشروع؛ الهام از کنسرت اروپا



شیرین آردی
دانشجوی کارشناسی ارشد، مطالعات نظام قدرت جهانی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
shirinardi@ut.ac.ir

مطالعه الگوهای نظم جهانی پیشین با تمرکز بر کنسرت اروپا، بینش‌های ارزشمندی در مورد پویایی‌های روابط بین‌الملل و حفظ صلح ارائه می‌دهد. در دوران پس از جنگ سرد، جامعه بین‌الملل با بی‌نظمی‌های ساختاری ناشی ازعدم تعادل قدرت و تضعیف نهادهای جهانی روبرو شده است. کنسرت اروپا، که پس از بی‌نظمی‌های ناپلئونی شکل گرفت، یک سیستم دیپلماتیک بود که توسط بریتانیا، اتریش، پروس و روسیه تأسیس شد و بعدها فرانسه به آن پیوست. این سیستم، هژمونی را نه صرفاً به عنوان برتری مادی، بلکه به عنوان یک نهاد اجتماعی مشروع تعریف می‌کرد که از طریق دیپلماسی مشورتی قدرت‌های بزرگ، مشروعیت پویا ایجاد کرده و با حفظ تعادل قدرت و تضمین صلح از طریق گفت‌وگو به جای درگیری، تا آغاز جنگ جهانی اول در اروپا موفق عمل کرد. کنسرت اروپا را می‌توان به عنوان پیش‌درآمدی برای سازمان‌های بین‌المللی مدرن مانند جامعه ملل و سازمان ملل متحد در نظر گرفت که بر اهمیت امنیت جمعی و همکاری بین‌المللی تأکید دارد. اصول کنسرت اروپا، مانند تعادل قدرت و حل و فصل درگیری‌ها از طریق گفت‌وگو، همچنان در بحث‌های معاصر درباره حکمرانی جهانی و نظم بین‌المللی مرتبط باقی مانده است. هدف پژوهش پیش رو، با توجه به ماهیت در حال تحول نظم جهانی کنونی تحت تأثیر تنش‌های ژئوپولیتیکی، تغییرات اقتصادی و پیشرفت‌های فناوری و نیاز به رویکردهای تطبیق پذیر و فراگیر در حکمرانی جهانی، با تمایز میان برتری مادی و هژمونی به عنوان مکانیسم نظم، با اتخاذ رویکرد مکتب انگلیسی و با مطالعه موردی کنسرت اروپا (۱۸۱۵-۱۹۱۴) تاکید بر نیاز به نهادهای بین‌المللی قوی و مکانیزم‌های گفت‌وگو برای مقابله با چالش‌های جهانی می‌باشد. این مقاله تحقیقی توسعه‌ای با رویکرد کیفی و روش بررسی تاریخی مبتنی برتوصیف و تحلیل است.گردآوری داده‌ها با روش کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که پویایی‌های مشروعیت کنسرت اروپا -شامل مدیریت جمعی بحران‌ها بدون سلطه کامل- می‌تواند الگویی برای نهادینه‌سازی هژمونی در جامعه بین‌الملل آینده ارائه دهد، به ویژه در شرایط توزیع نابرابر قدرت. این مطالعه مباحث پساجنگ سرد در مورد برتری را به چالش می‌کشد و بر لزوم بازاندیشی هژمونی به عنوان یک نهاد بالقوه جامعه بین‌الملل برای حفظ صلح تأکید می‌ورزد.

کلیدواژه‌ها: کنسرت اروپا، مشروعیت، مکتب انگلیسی، هژمونی مشروع، نظم بین‌المللی

پارادوکس صلح؛ چگونگی تبدیل سیاست‌های سازنده صلح به منشأ منازعه مطالعه موردی؛ فرآیند صلح اسلو ۱۹۹۳-۲۰۲۳



عرفان جوادی
دانشجوی کارشناسی ارشد،
رشته علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران
eti815126@gmail.com

فرایندهای صلح‌سازی در روابط بین‌الملل، به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد، به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی مدیریت منازعات و گذار به ثبات معرفی شده‌اند؛ با این حال، تجربه‌های عملی نشان می‌دهد که برخی سیاست‌های طراحی‌شده برای ایجاد صلح، در عمل می‌توانند خود به تولید یا تشدید منازعه منجر شوند. مسئله محوری این پژوهش، تبیین «پارادوکس صلح‌سازی» است؛ پارادوکسی که در آن سیاست‌های صلح به دلیل نارسایی در شناخت ساختارهای قدرت، نابرابری‌های نهادی و غفلت از هویت و مطالبه‌های محلی، نه تنها به صلح پایدار نمی‌انجامند، بلکه بسترهای جدیدی برای تعارض ایجاد می‌کنند. هدف این مطالعه، تحلیل سازوکارهای این پارادوکس در قالب یک مطالعه موردی کاربردی از «فرآیند صلح اسلو» میان فلسطین و رژیم اشغالگر اسرائیل طی سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۲۳ است.قلمرو موضوعی پژوهش شامل سیاست‌های صلح‌سازی، فرایندهای میانجی‌گری، ساختار قدرت، و پیامدهای نهادی توافقات است. از نظر زمانی، دوره سی‌ساله پس از امضای توافق اسلو بررسی شده و از منظر مکانی، قلمرو فلسطین و سرزمین‌های اشغالی به‌عنوان صحنه اجرای سیاست‌های صلح انتخاب گردیده است. روش تحقیق، کیفی و مبتنی بر تحلیل‌مفهومی، تحلیل اسنادی، و تفسیر تطبیقی است. داده‌ها از اسناد رسمی، گزارش‌های سازمان ملل، پژوهش‌های حوزه مطالعات صلح، و متون روابط بین‌الملل گردآوری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که توافق اسلو، باوجود آنکه در ظاهر به‌عنوان یک چارچوب صلح معرفی شد، از لحاظ ساختاری مبتنی بر «صلح منفی» و «مدیریت بحران» بود، نه حل ریشه‌ای منازعه. تمرکز بر ایجاد نهادهای محدود فلسطینی بدون برخورد با ریشه‌های اصلی تعارض یعنی اشغال، شهرک‌سازی، جابه‌جایی اجباری و کنترل یک‌جانبه منابع، موجب تثبیت نوعی نظم نامتوازن شد که به بازتولید خشونت ساختاری انجامید. همچنین، فرآیند مذاکره و میانجی‌گری مبتنی بر برتری یک‌جانبه بازیگر غالب، سبب افزایش بی‌اعتمادی اجتماعی و گسترش گروه‌های مقاومت شد. بر اساس تحلیل این تحقیق، ناکارآمدی اسلو نه یک حادثه، بلکه نتیجه مستقیم طراحی نادرست سیاست‌های صلح بود که به‌جای توجه به عدالت، توازن قدرت و مشارکت محلی، بر مدیریت امنیتی و تثبیت وضع موجود تمرکز داشت.نتایج نشان می‌دهد که پارادوکس صلح‌سازی زمانی رخ می‌دهد که چارچوب صلح بدون رفع عوامل ساختاری تعارض و بدون ایجاد توازن در قدرت و منافع اجرا شود. در این حالت، صلح‌سازی به ابزار کنترل تبدیل شده

و خود منبع منازعه می‌شود. توصیه‌های راهبردی پژوهش شامل طراحی مدل‌های صلح‌محور عدالت، تقویت نقش بازیگران محلی، بازنگری در الگوهای میانجی‌گری قدرت‌محور، توجه به عدم‌تقارن‌های نهادی، و تبدیل رویکرد صلح از «مدیریت بحران» به «حل ریشه‌ای تعارض» است.
کلیدواژه‌ها: صلح‌سازی، پارادوکس صلح، اسلو، خشونت ساختاری، حل منازعه، روابط بین‌الملل

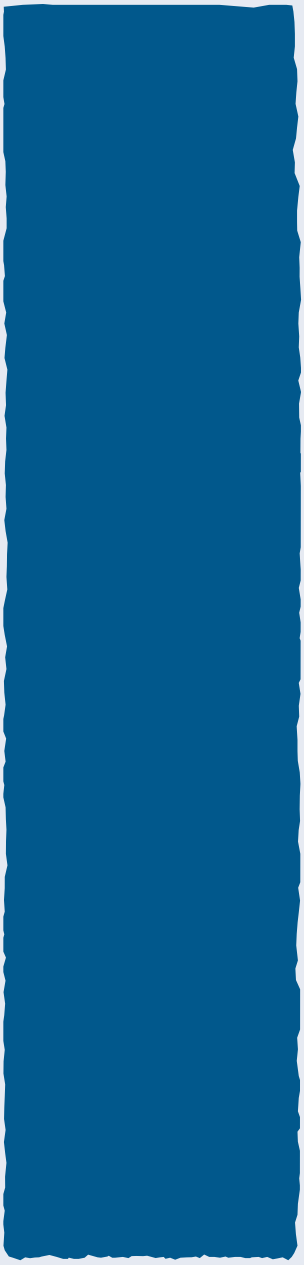
میانجی‌گری قدرت‌های بزرگ و صلح مدیریت‌شده؛ نقش ایالات متحده در منازعه جمهوری دموکراتیک کنگو و رواندا



علی کرم‌پور
دانشجوی کارشناسی ارشد، نظام قدرت جهانی، دانشگاه تهران
Karampour.ali@ut.ac.ir

منازعه میان جمهوری دموکراتیک کنگو و رواندا یکی از پایدارترین و پیچیده‌ترین درگیری‌های منطقه شرق آفریقا است که ریشه‌های آن به تحولات پس از نسل‌کشی ۱۹۹۴ رواندا، ناامنی مرزی و فعالیت گروه‌های مسلح فراملی بازمی‌گردد. تداوم این منازعه، پیامدهای گسترده‌ای برای امنیت انسانی، ثبات منطقه‌ای و تلاش‌های بین‌المللی صلح به همراه داشته است. در این چارچوب، نقش بازیگران فرامنطقه‌ای به ویژه ایالات متحده آمریکا در دوره دوم ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ به عنوان میانجی منازعه، نیازمند بررسی انتقادی است. چارچوب نظری پژوهش بر تلفیقی از نظریه میانجی‌گری بین‌المللی و واقع‌گرایی انتقادی استوار است. این رویکرد بر این فرض تأکید دارد که مداخله قدرت‌های بزرگ در منازعات منطقه‌ای، غالباً تحت تأثیر منافع ژئوپلیتیک آنان شکل می‌گیرد و صلح حاصل، نه ریشه‌ای و پایدار بلکه بیشتر ماهیتی مدیریتی و مشروط دارد.

هدف این پژوهش، تحلیل ماهیت، کارکرد و پیامدهای میانجی‌گری ایالات متحده در کاهش تنش میان کنگو و رواندا و ارزیابی میزان موفقیت آن در تحقق صلح پایدار از منظر مطالعات صلح و حل منازعه است که با رویکرد کیفی .تحلیلی و با استفاده از روش تحلیل اسناد و گفتمان انجام شده است. داده‌ها به دو روش کتابخانه‌ای و اینترنت محور گردآوری شده اند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که میانجی‌گری ایالات متحده در دوره ترامپ دارای سه ویژگی اصلی بوده است. نخست، این میانجی‌گری توانسته در کوتاه‌مدت سطح تنش آشکار میان کنگو و رواندا را کاهش داده و از گسترش درگیری مستقیم جلوگیری کند. دوم، تمرکز اصلی این مداخله بر تثبیت امنیت مرزی و مهار بحران، بدون پرداختن عمیق به ریشه‌های اجتماعی، اقتصادی و تاریخی منازعه بوده است. سوم، فرآیند میانجی‌گری با مشارکت محدود بازیگران محلی، نهادهای منطقه‌ای و جامعه مدنی همراه بوده که این امر موجب تضعیف مشروعیت و پایداری صلح شده است. همچنین یافته‌ها نشان می‌دهد که اولویت‌یافتن منافع ژئوپلیتیک و امنیتی ایالات متحده، از جمله مدیریت نفوذ رقبا و حفظ ثبات حداقلی منطقه، باعث شده صلح حاصل بیشتر ماهیتی مدیریتی و موقتی داشته باشد. نتیجه اصلی آن است که صلح حاصل از میانجی‌گری قدرت‌های بزرگ در صورت عدم توجه به زمینه‌های بومی و اجتماعی منازعه، ماهیتی شکننده خواهد داشت. از این‌رو، تقویت نقش نهادهای منطقه‌ای، مشارکت جامعه مدنی و تمرکز بر امنیت انسانی به‌عنوان سیاست‌های راهبردی صلح پیشنهاد می‌شود.



سؤال کلیدی پژوهش این است که میانجی گری ایالات متحده آمریکا در منازعه جمهوری دموکراتیک کنگو و رواندا چگونه به شکل‌گیری نوعی صلح مدیریتی منجر شده است؟

کلیدواژه‌ها: مطالعات صلح، میانجی‌گری بین‌المللی، حل منازعه، جمهوری دموکراتیک کنگو، رواندا

نقش کار تیمی در مدیریت منازعه



محدثه ملک‌پور
کارشناسی ارشد مدیریت شهری، دانشکده مدیریت و حسابداری، دانشگاه یادگار امام خمینی (ره)، تهران
m.malekpour71@yahoo.com

مدیریت منازعات یکی از مهمترین چالش‌های پیش‌روی جوامع انسانی است. منازعه پدیده‌ای طبیعی در روابط انسانی است و لزوماً پیامدهای منفی به همراه ندارد؛ و حتی اگر به‌درستی مدیریت شود، می‌تواند زمینه‌ساز اصلاح روابط و شکل‌گیری همکاری‌های پایدار نیز باشد. از این‌رو، شناخت شیوه‌هایی که به مدیریت سازنده منازعات کمک می‌کنند، اهمیت زیادی دارد. یکی از این سازوکارها، کار تیمی است که تنها به تقسیم وظایف محدود نمی‌شود، بلکه زمینه تعامل، مشارکت و تصمیم‌گیری جمعی میان اعضای تیم را فراهم می‌کند. با وجود پژوهش‌های متعدد درباره کار تیمی و مطالعات گسترده در حوزه مدیریت منازعه، این دو حوزه عمدتاً به‌صورت مستقل بررسی شده‌اند ولی پیوند میان آن‌ها، به‌ویژه در قالب یک چارچوب مفهومی میان‌رشته‌ای، کمتر تبیین شده است. در بسیاری از پژوهش‌ها، کار تیمی بیشتر از منظر افزایش عملکرد و اثربخشی مطالعه شده و در مقابل، مطالعات مدیریت منازعه عمدتاً بر مذاکره، میانجی‌گری و مدیریت تعارض منافع متمرکز بوده‌اند. پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش کار تیمی در مدیریت منازعات انجام شده است. پرسش اصلی پژوهش این است که «کار تیمی چگونه می‌تواند به مدیریت منازعات کمک کند و چگونه می‌توان این نقش را در قالب یک چهارچوب مفهومی تبیین کرد؟». این پژوهش بر پایه تحلیل منابع و مطالعات علمی در حوزه‌های مدیریت، مطالعات صلح و روابط بین‌الملل انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که نقش کار تیمی در مدیریت منازعات صرفاً به حضور تیم در میان هدف‌های منازعه محدود نمی‌شود، بلکه در کیفیت تعامل میان تیم و طرف‌های منازعه نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. گفت‌وگوی سازنده، اعتماد متقابل، گوش دادن فعال، همدلی، شفافیت در تصمیم‌گیری، احترام به تفاوت دیدگاه‌ها و تقسیم مسئولیت‌ها بر اساس شایستگی، از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی هستند که می‌توانند بین تیم مدیریت‌کننده منازعه و طرف‌های منازعه نقش مهمی داشته باشند و اختلاف‌ها و تعارضات را به فرصتی برای توافق و دستیابی به راه‌حل‌های مشترک تبدیل کنند. بر همین اساس، اثربخشی مدیریت منازعات به طور جدی به کیفیت تعامل میان تیم حل منازعه و طرف‌های حل منازعه وابسته است. این پژوهش با ارائه چارچوبی مفهومی برای مدیریت منازعات از طریق کار تیمی تلاش می‌کند. انتظار می‌رود یافته‌های این پژوهش، علاوه بر گسترش بحث‌های نظری در این حوزه، بتواند مبنایی برای پژوهش‌های آینده در زمینه طراحی الگوهای همکاری و مدیریت سازنده منازعات توسط کار تیمی در سطوح مختلف اجتماعی، سازمانی و بین‌المللی باشد.

کلیدواژه‌ها: کار تیمی، مدیریت منازعه، کیفیت تعاملات، اعتماد متقابل، مطالعات صلح

فقه معاملات و تمهیدات صلح و حل منازعه



محمد برکت
پژوهشگر ارشد و مدیر مرکز پژوهشی مجد شیراز
mobarekat@gmail.com

دلیل عمده در منازعه‌ها و طولانی شدن روند و زمان حل آنها، روشن نبودن قوانین و آشنا نبودن طرفین دعوا به قوانین است. در فقهِ معاملات شرط های دقیق و روشنی برای صحت عقد و لازم بودن بیان شده که حکمت، هدف اصلی و غایت نهایی از ذکر آنها، حل منازعه‌های آتی است. رضایت دو طرف قرارداد به تنهایی شرط لازم و کافی برای تداوم و استمرار معامله نیست، بلکه آگاهی به شرط ها و کاربردی نمودن آنها امری ضروری است. همچنین در فقهِ معاملات به دنبال گزارش شرط های صحّت، با دقت و روشنی مصداق هر یک از مدّعی و منکر در منازعه بیان شده تا بر اساس قاعده «البیّنة لمن ادّعی و الیمین علی من أنکر» به آسانی و سرعت حل منازعه شده و دو طرف به صلح برسند. برای نمونه در «کتاب الاجاره» ذیل شش عنوان اصلی: عقد اجاره، عین مستأجره، تحویل و تلف آن، کیفیت استفاده از عین مستأجره و مبلغ اجرت و اجاره، ده‌ها مصداق منکر و مدعی بیان شده است. شایان ذکر است که قاعده فوق الذکر بر یک پایه بنیادین نهاده شده که آن شاهد شدن و شهادت دادن است که ویژگی‌های این دو و پذیرفتن شهادت از سوی قاضی را به دنبال دارد و در فقه در بخشی (/ کتابی) مجزا به آن پرداخته شده است. راهکار دیگر در تسریع روند حل منازعه، قاضی تحکیم است که طرفین دعوا جهت تعیین تکلیف انتخاب می‌کنند. در کنار دستورات سختگیرانه فقهی، ارشاد و راهنمایی‌های جهت رفع منازعه همراه با دوستی ذکر شده از جمله پرهیز از «سوء الحساب»، که «رسیدگی دقیق و بدون گذشت و حساب کردن تمام جزئیات و به اصطلاح مو را از ماست کشیدن می‌باشد» و امام صادق علیه السلام در یک واقعه صورت پذیرفته میان دو شخص، آن را نهی فرموده است.

کلیدواژه‌ها: فقه، معاملات، منازعه، عقد، اجاره

صورت‌بندی نسبت ابزارهای سخت و نرم در مدیریت منازعه؛ تطبیقی نقش بازدارندگی در تدوام ترتیبات پساجنگ



کسری غفوری
کارشناس ارشد مطالعات آمریکا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
ghafouri.kasra@ut.ac.ir



آترین اسکندری
کارشناس ارشد مطالعات نظام قدرت جهانی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
atrin.eskandari@ut.ac.ir

ادبیات متعارف مطالعات صلح معمولاً نهادسازی، اعتمادسازی و سازوکارهای نرم را در مرکز توجه قرار می‌دهد و شاید بتوان ادعا نمود که به همان نسبت نقش ابزارهای مبتنی بر قدرت را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. تجربه برخی پرونده‌های پساجنگ، به‌ویژه در محیط‌های امنیتی پیچیده، نشان می‌دهد که فقدان یا ضعف سازوکارهای بازدارنده و فقدان مدیریت هدف‌مند منازعه می‌تواند زمینه‌ساز تجدید خشونت و تداوم بی‌ثباتی شود. این پژوهش با طرح این پرسش آغاز می‌شود که آیا می‌توان بازدارندگی را به‌عنوان پیش‌شرط یا مکمل فرایندهای صلح‌سازی تلقی کرد و این نقش چگونه می‌تواند مسیر گذار از صلح منفی به صلح مثبت را در دوره‌های پساجنگ دگرگون سازد. هدف اصلی مطالعه حاضر ارائه مدلی ترکیبی است که کارکرد بازدارندگی معتبر را در تضمین دوام توافقات پساجنگ روشن کند. در چارچوب اهداف فرعی، پژوهش به شناسایی سازوکارهای علّی می‌پردازد که در نقاط عطف بحرانی، مسیر پرونده‌ها را به سمت تثبیت یا بازگشت به خشونت هدایت می‌کنند، نقش بازیگران خارجی و منطقه‌ای را در تقویت یا تضعیف این مکانیزم‌ها تبیین می‌نماید و در نهایت راهبردهایی تطبیقی برای گذار به نهادسازی بلندمدت پیشنهاد می‌دهد. قلمرو پژوهش از نظر موضوعی در تلاقی مطالعات امنیت و مدیریت منازعه قرار دارد، از منظر زمانی دوره پس از جنگ سرد تاکنون را دربرمی‌گیرد و از نظر مکانی بر مناطق بحران‌خیز غرب آسیا تمرکز دارد که در آن‌ها تعامل بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ در فرایندهای پساجنگ نقشی تعیین‌کننده ایفا کرده است. روش تحقیق کیفی و مقایسه‌ای است و با استفاده از ردیابی فرآیند، مکانیزم‌های علی در مجموعه‌ای از پرونده‌های منتخب بررسی شده‌اند. داده‌ها از اسناد رسمی، گزارش‌های سیاستی و مطالعات موردی استخراج شده و تحلیل بر چگونگی عملکرد اهرم‌های امنیتی، اقتصادی و نظارتی در لحظات کلیدی معطوف است. یافته‌های تحلیلی نشان می‌دهد که در بسیاری از پرونده‌ها، وجود یک بازدارندگی قابل اتکا همراه با سازوکارهای نظارتی مؤثر، هزینه نقض توافقات را به‌طور ملموسی افزایش داده و فضای لازم برای گفت‌وگو و نهادسازی را فراهم کرده است. در مقابل، در مواردی که اتکای غالب بر ابزارهای نرم بدون پشتوانه اجرایی صورت گرفته، الگوهای ثبات شکننده و بازگشت‌های مکرر به منازعه مشاهده می‌شود. این الگوها به‌ویژه در منازعاتی قابل مشاهده‌اند که در محیط‌های امنیتی چندلایه و بی‌ثبات، مشابه غرب آسیا، شکل گرفته‌اند. البته باید توجه داشت که این الگوها در همه زمینه‌ها به یک شکل عمل نمی‌کنند و به‌شدت وابسته به زمینه تاریخی و اجتماعی هر منازعه‌اند. بدیهی

است تعمیم این نتایج مستلزم توجه به تفاوت‌های زمینه‌ای هر پرونده است. نتیجه‌گیری سیاستی پژوهش بر این نکته تأکید می‌کند که تفکیک صریح ابزارهای سخت و نرم در مدیریت منازعات پساجنگ راهگشا نیست و ضروری است تا زمان تثبیت نهادها، ابزارهای بازدارنده به‌عنوان ضمانت اجرایی توافقات حفظ شوند. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود راهبردهای صلح‌سازی بر هماهنگی چندجانبه، شفافیت در اقدامات بازدارنده و سرمایه‌گذاری همزمان در ظرفیت‌سازی محلی و نهادسازی متمرکز شوند تا هزینه خروج از توافق برای بازیگران درگیر به‌صورت قابل اتکایی افزایش یابد

کلیدواژه‌ها: مدل ترکیبی بازدارندگی-نهادسازی، بازدارندگی نهادی، مکانیزم‌های علی، ردیابی فرآیند (Process Tracing)، ثبات پساجنگ، نظم پس از جنگ سرد

مسئولیت مدنی به مثابه سازوکار پیشگیری از منازعه اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های هوش مصنوعی



محبوبه قربانی
کارشناسی ارشد حقوق خصوصی،
دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران غرب
Mahboubehghorbani28@gmail.com

گسترش روزافزون استفاده از سامانه‌های هوش مصنوعی در فرآیندهای تصمیم‌گیری عمومی و خصوصی، از حوزه‌های قضایی و اداری تا نظام‌های مالی، استخدامی و خدمات عمومی اگرچه موجب افزایش کارایی شده است، اما همزمان زمینه بروز نوعی «خشونت بی‌صدا» و منازعات اجتماعی پنهان را نیز فراهم آورده است. تصمیمات الگوریتمی ناعادلانه، تبعیض‌آمیز یا غیرشفاف می‌توانند به نقض حقوق شهروندان، بی‌اعتمادی عمومی و در نهایت تشدید تعارضات اجتماعی منجر شوند. مسئله اصلی این پژوهش آن است که آیا نهاد مسئولیت مدنی می‌تواند فراتر از کارکرد سنتی جبران خسارت، به‌عنوان سازوکاری پیشگیرانه در کاهش و مهار منازعات اجتماعی ناشی از تصمیم‌گیری‌های هوش مصنوعی ایفای نقش کند یا خیر. هدف این مقاله، بازخوانی مفهوم مسئولیت مدنی با رویکرد صلح‌محور و تبیین ظرفیت‌های آن در پیشگیری ساختاری از منازعات اجتماعی مرتبط با هوش مصنوعی است. قلمرو موضوعی پژوهش، مسئولیت مدنی ناشی از تصمیمات الگوریتمی و آثار اجتماعی آن است؛ قلمرو زمانی بر تحولات حقوقی معاصر (دهه اخیر) و قلمرو مکانی عمدتاً نظام‌های حقوقی ایران و اسناد و تجارب تطبیقی بین‌المللی متمرکز است. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، اسناد حقوقی، نظریه‌های حقوق مسئولیت و مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه صلح و حل منازعه است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فقدان چارچوب شفاف مسئولیت مدنی در قبال تصمیمات هوش مصنوعی، زمینه‌ساز تعارضات ساختاری، احساس بی‌عدالتی و کاهش سرمایه اجتماعی می‌شود. در مقابل طراحی نظام مسئولیت مدنی مبتنی بر پاسخگویی، شفافیت، قابلیت پیش‌بینی و جبران مؤثر خسارت، می‌تواند به‌عنوان ابزاری نهادی برای پیشگیری از منازعات اجتماعی و تقویت صلح پایدار عمل کند. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که مسئولیت مدنی در عصر هوش مصنوعی باید از یک نهاد صرفاً جبرانی به سازوکاری پیشگیرانه و صلح‌ساز ارتقا یابد. در این راستا پیشنهادهایی من جمله تدوین قواعد خاص مسئولیت برای تصمیمات الگوریتمی، الزام به ارزیابی اثرات اجتماعی هوش مصنوعی و تقویت نظارت حقوقی بر سامانه‌های خودکار ارائه می‌شود که می‌تواند نقش مؤثری در کاهش تعارضات اجتماعی و تحقق صلح ساختاری ایفا کند.

کلیدواژه‌ها: مسئولیت مدنی، هوش مصنوعی، تصمیم‌گیری الگوریتمی، منازعه اجتماعی، خشونت بی‌صدا، صلح‌سازی حقوقی



۶

تحولات اجتماعی و صلح در جامعه ایران

بازتولید نابرابری قومی در ایران؛ تحلیل مردم‌شناختی «خشونت‌های ملایم»



حسین میرزائی
مردم‌شناس، عضو هیئت علمی گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبائی
hossein.mirzaei@atu.ac.ir

این مقاله با اتخاذ چارچوب نظریه «خشونت نمادین» پی‌یر بوردیو، به بررسی اشکال پنهان و نهادینه‌شده خشونت در مناسبات قومی ایران می‌پردازد. هدف اصلی، آشکارسازی سازوکارهای «خشونت ملایم» یا «بی‌صدایی» است که از طریق نظام‌های فرهنگی، زبانی و آموزشی، نابرابری‌های ساختاری را در میان گروه‌های قومی بازتولید کرده و به شکل‌گیری «منازعات خاموش» دامن می‌زند. در این راستا، پرسش محوری مقاله این است: چگونه خشونت نمادین در میدان‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران عمل می‌کند تا هژمونی زبانی و فرهنگی خاصی را طبیعی جلوه داده و صلحی مبتنی بر نادیده‌گیری نظام‌مند تفاوت‌ها را تثبیت کند؟

روش تحقیق این مطالعه، کیفی و مبتنی بر مردم‌نگاری انتقادی است که با ترکیب سه روش اصلی انجام شده است: نخست، مطالعه میدانی اتنوگرافیک در دو بافت قومی مشخص (آذری و کرد) با تمرکز بر نهادهای آموزشی و رسانه‌های محلی؛ دوم، تحلیل گفتمان متون درسی رسمی، برنامه‌های سراسری تلویزیونی و ادبیات تولیدشده مرکزی؛ و سوم، مصاحبه‌های عمیق با نخبگان فرهنگی و معلمان مناطق قومی درباره ادراکشان از مکانیسم‌های حذف و حاشیه‌نشینی. این سه‌گانه روشی، به درک پیچیدگی «میان‌میدانی» پدیده کمک می‌کند.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که خشونت نمادین در ایران، عمدتاً از سه کانال اصلی اعمال می‌شود: اول، خشونت زبانی و آموزشی: با تحمیل انحصاری زبان فارسی به عنوان تنها «سرمایه نمادین» مشروع در نظام آموزشی و اداری، نوعی از خودبیگانگی فرهنگی در میان غیرفارس‌زبانان شکل می‌گیرد. این فرآیند، نه با اجبار آشکار، که با انقیاد ملایم و درونی‌سازی این باور که پیشرفت منوط به ترک «زبان مادری» است، صورت می‌پذیرد.دوم، خشونت رسانه‌ای و بازنمایی: بازنمایش کلیشه‌ای یا حذف تاریخ، فرهنگ و شخصیت‌های برجسته گروه‌های قومی در رسانه‌های ملی، نوعی «خشونت نمادین» ایجاد می‌کند که وجود و نقش این گروه‌ها را در روایت ملی نامرئی می‌سازد. این حذف نمادین، شکلی از خشونت بی‌صدا است که مشروعیت و اعتبار فرهنگی گروه‌های حاشیه‌ای را تخریب می‌کند.سوم، خشونت فضایی و اقتصادی: توزیع نابرابر منابع و توسعه بین مناطق مرکزی و پیرامونی، در کنار انحصار تصمیم‌گیری، نه تنها نابرابری مادی، که یک نابرابری در «سرمایه اجتماعی» و امکان مشارکت ایجاد کرده است. این وضعیت، نوعی «قدرت نامریی» را اعمال می‌کند که حق شهروندی برابر را برای ساکنان این مناطق به رسمیت نمی‌شناسد.

در نتیجه، این مقاله استدلال می‌کند که منازعه قومی در ایران، صرفاً یک تقابل آشکار و امنیتی نیست، بلکه پیش و بیش از آن، محصول انباشت این خشونت‌های نمادین و روزمره است که در طول زمان در «کالبد اجتماعی» افراد نهادینه شده‌اند. صلح پایدار و حل واقعی منازعه، مستلزم شناسایی و مقابله انتقادی با این سازوکارهای پنهان است. تنها با به رسمیت شناختن «حق تفاوت» در عرصه‌های زبانی، فرهنگی و سیاسی، و ایجاد «میان‌میدان»های عادلانه‌تر برای مبادله سرمایه‌های نمادین، می‌توان از چرخه بازتولید خشونت‌های بی‌صدا خارج شد و به سمت صلحی مشارکتی و چندصدایی حرکت کرد. این مطالعه، با پیوند نظریه بوردیو و مردم‌شناسی میدانی، چارچوبی تحلیلی برای فهم عمیق‌تر پویایی‌های قومی در ایران و جوامع مشابه ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: خشونت نمادین، مطالعات قومی ایران، مردم‌شناسی انتقادی، صلح پایدار، منازعه خاموش

تحلیل پیامدهای آسیب‌شناختی تورم در اقتصاد ایران از منظر نظریه خشونت‌های بی‌صدا



روح‌اله کهن‌هوش‌نژاد
استادیار مطالعات غرب آسیا، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
kohanhoosh@ut.ac.ir

این پژوهش با هدف واکاوی ماهیت تورم در اقتصاد ایران نه صرفاً به‌عنوان کاهش قدرت خرید، بلکه به‌عنوان مصداقی از «خشونت بی‌صدا»[1] انجام شده است. با وجود مطالعات اقتصادی فراوان، ابعاد آسیب‌شناختی تورم بر امنیت هستی‌شناختی و کرامت انسانی کمتر در یک دستگاه نظری منسجم تحلیل شده است. چارچوب نظری تحقیق مبتنی بر نظریه «خشونت‌های بی‌صدا» (علیخانی، ۱۴۰۴) است که بر اساس آن، آسیب‌های ناشی از تصمیمات سیاستیِ قابل‌اجتناب، نوعی خشونت ساختاری محسوب می‌شوند. این مطالعه با عبور از تحلیل‌های کمی صرف، پیامدهای تورم را در قالب مفهوم خشونت بی‌صدا صورت‌بندی می‌کند.روش پژوهش از نوع کیفی و مبتنی بر مرور نظام‌مند ۱۷ سند علمی منتخب در بازه زمانی ۱۳۸۹ تا ۱۴۰۴ و استخراج الگوها با روش تحلیل مضمون است. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که تورم در ایران به ابزاری برای اعمال خشونت فیزیکی (فقر، حاشیه‌نشینی و طرد فضایی) و غیرفیزیکی (فرسایش عزت‌نفس، ناامیدی اجتماعی، سلب عاملیت و تحمیل زیست اقتضایی) تبدیل شده است. تحلیل مضامین نشان می‌دهد که تورم با ایجاد مکانیسم «شرمندگی»، کرامت انسانی را هدف قرار داده و از طریق سلب توانایی برنامه‌ریزی برای آینده، شهروندان را به کنشگرانی منفعل تبدیل کرده است.تورم با تغییر ماهیت به یک سلاح خاموش، از طریق مکانیسم‌های سلب مالکیت، فرسایش عزت‌نفس و تحمیل زیست اقتضایی، عاملیت و قدرت برنامه‌ریزی شهروندان را زائل کرده و آنان را به سوی انفعال، ارتکاب جرم یا مهاجرت اجباری سوق داده است. همچنین، شکاف میان واقعیت‌های ابرتورمی و رویه‌های ثابت حقوقی، منجر به خشونت مضاعف قانونی علیه اقشار آسیب‌پذیر و ناکارآمدی نظام قضایی شده است.دلالت‌های سیاستی پژوهش تأکید دارد که برای توقف این چرخه ویرانگر، حکمرانی باید ثبات قیمت‌ها را از یک ترجیح اقتصادی به یک تعهد حقوقی و الزام اخلاقی ارتقا دهد. در این راستا، استقلال بانک مرکزی (به‌عنوان خلع سلاح خشونت)، به‌روزرسانی قوانین قضایی متناسب با تورم و جایگزینی سیاست‌های اعانه‌ای با راهکارهای کرامت‌محور، ضروری‌ترین اقدامات برای بازسازی سرمایه اجتماعی و پیشگیری از تبدیل خشونت‌های بی‌صدا به ناآرامی‌های آشکار اجتماعی است.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، تورم، اقتصاد ایران، آسیب‌های اجتماعی، تحلیل مضمون

خشونت‌های ساختاری ناشی از فرهنگ رانندگی



محمد منصورنژاد
مدیر گروه دین‌پژوهی انجمن علمی مطالعات صلح ایران، تهران
dr.mansoornejad@gmail.com

الف: در سایت «ویکی پدیا»؛ ذیل عنوان تصادفات رانندگی در ایران در باره تعداد تنها «تلفات‌انسانی» (نه مصدومان و آسیب‌های روانی و...) آمده: بر اساس اعلام «پژوهشکده بیمه»، ایران رتبه یکی به آخر (از ۱۹۰ کشور) جهان در تصادفات رانندگی را داشته و روزانه ۴۰ نفر کشته می‌شوند (در دفاع مقدس تلفات انسانی روزانه، حدودا دو برابر این میزان بود.)

پرسش اساسی آنکه واقعا چرا این همه خشونت، در امری مدنی و معمولی؟

در تبیین مسئله تز نوشتار چنین است: بر اساس تحلیل گفتمانی، «دالِ مرکزی» تلفات و آسیب‌های رانندگی، «خشونت» در ابعادِگوناگون است که از سوی صاحبان قدرت (سیاسی و غیرسیاسی) در جریان است.

ب) عوامل موثر بر قتل و جرح در رانندگی:

۱.استاندارد نبودن جاده‌ها و وسایل نقلیه: بی‌توجهی متولیان جاده‌ها (اصحاب قدرت دولتی و شخصی) به تعمیر جاده‌های بین شهری و عمده مسیرهای درون شهری، که تنازع آفرین است؛

نیز در اخذِ «معاینه فنی»، هر شخصی با اندک ارتباط، نفوذ و هزینه، می‌تواند برای وسیله نقلیه غیراستاندارد، مجوز گرفته، که خروجی آن جدای از آلایندگی، آسیب پذیری وسایل نقلیه و بالا رفتن آسیب هاست.

۲.خشونت علیه زنان: رانندگان زن، از سوی مردان مورد خشونت کلامی (اهانت، متلک و....) قرار گرفته و نادیده انگاشته می‌شوند. چرا که هنوز در جامعه ما اغلب مردان خودشان را جنس اول و خانم‌ها را به تعبیر «سیمون دوبوار»، «جنس دوم» (The Second Sex) می‌پندارند.

۳. انحصار تولید خودرو: تحریم‌ها سبب یکه‌تازی شرکت‌های محدود و انحصاری ساخت خودرو در داخل (ایران خود رو ....) می‌گردد که با کیفیت نازل و آلایندگی بالا، تولید وسیله نقلیه گران کرده و پاسخگو هم نباشند. چون وصل به مجاری قدرت اند.

۴. محدودیت‌های پزشکی: فقر امکانات پزشکی از متخصص تا دارو و کمبود فوریت‌های پزشکی و اضطراری در بالارفتن تلفات انسانی تصادفات (به ویژه در میان طبقات محروم و ضعیف) بسیار موثر است.

۵. قدرت آفرینی تکنولژی: مردم ایران عموما و غالبا با هم اهل تعارف هستند، اما زمان «رانندگی» با وسیله نقلیه، در مقابل هم کوتاه نمی‌آیند و گاه علیه یکدیگر اعمال خشونت هم می‌کنند؟ آیا این اقدام به ذات تکنولژی باز می‌گردد که قدرت زا و توهم آفرین است؟ ویژگی‌ای که وسیله نقلیه دارد آن است که به شدت و به سهولت فرد را صاحب قدرت می‌سازد. اگر کسی حتی یکدست هم نداشته و یا نقصی در پا داشته باشد و... پشت ماشین، کارهای گوناگون می‌تواند

انجام دهد! تحقیرهای فراوان تجمیع شده در مردم، حین رانندگی منفذی برای ظهور می‌یابند و به جهت روانی جبران می‌شوند!

ج) راه حل پیشگیری از خشونت، در رانندگی، از جمله نکات «ارسطو» در باب «تِخنه» (Thechne) یا فنّ در کتاب «نیکوماخوسی» است، که اولا: این مهارت‌ها، فضیلت است و ثانیا: باید تکنولژی را هماهنگ با سایر فضایل (که با دانش و حکمت ربط دارند)، بکار گرفت؛ یعنی رانندگی در درون یک ساختار و مرتبط با سایر عوامل دیده شود و ثالثا: همه ضوابط مرتبط با وسیله نقلیه، در خدمت غایت اخلاقی (سعادت) تعریف شوند.

جدای از اینکه روش تدبیر فرهنگ رانندگی در کشورهای پیشرفته‌تر، بسیار درس آموز است (که هم بر تکنولژی سالم نظارت کافی دارند و هم بر متخلفان اداری و رانندگان بسیار سخت می‌گیرند).

و در نهایت فراموش نشود که این جرح و قتل سنگین خودرویی باید به عنوان یک مشکل اساسی و در دل گفتمان مهمی بنام «خشونت» آن هم به گونه ساختاری و جامع مطالعه شود. یعنی این مشکل به یک عنصر مثلا راننده تنها و یا... باز نمی‌گردد و حتی به خشونت در فرآیند و برآیند رانندگی هم محدود نمی‌ماند. فرهنگ رانندگی، جدای از فرهنگ اجتماع و حکومت نیست. نمی‌توان در محیطی پر از خشونت و بی‌قانون زیست و توقع داشت، رانندگان آرام بوده و ضوابط از سوی عناصر مختلف این گفتمان رعایت شود. برای اصلاح فرهنگ رانندگی، اصلاح گفتمانی نیاز است. قانون شکنان اصلی اصحاب قدرت اند و خشونت‌های کلان و ساختاری نیز از آن ناحیه است. پس در این زمینه برای اصلاح وضعیت، به تعبیر «سهراب»؛ چشم‌ها را باید شست و جور دیگر باید دید.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، رانندگی، خشونت، گفتمان، قانون‌شکنی

نقش آداب و رسوم شفاهی در مدیریت منازعات و تجلی صلح خاموش؛ مطالعه موردی ساز و کارهای سنتی در فرهنگ ایرانی و تداوم آن در تحولات معاصر



نسترن جلالی مقدم
دانشجوی کارشناسی ارشد، ایرانشناسی، بنیاد ایرانشناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران
n.jalalimoghadam@mail.sbu.ac.ir

فرهنگ غنی ایران، با سابقه تمدنی طولانی و ریشه‌های عمیق در سنت‌های منطقه‌ای، حامل میراثی ارزشمند از شیوه‌های بومی و چندوجهی برای مدیریت تعارضات و برقراری صلح، به‌ویژه در سطح خرد اجتماعی، است. این سازوکارهای غیررسمی، که ریشه در آداب‌ورسوم و سنت‌های اجتماعی دارند، غالباً به‌عنوان راهکارهایی حیاتی و پیشگیرانه برای مقابله با خشونت‌های پنهان یا «بی‌صدا» عمل کرده‌اند؛ تعارضاتی که می‌توانند بدون بروز علنی و آشکار، بافت اجتماعی را دچار شکاف کنند. پژوهش حاضر با هدف استخراج، توصیف و تحلیل عمیق الگوهای سنتی حل منازعه در بستر فرهنگ ایرانی، بر نقش اساسی عناصر فرهنگی کلیدی نظیر سرمایه اجتماعی (به‌عنوان شبکه حمایتی)، اخلاق مدارا و خرد جمعی تمرکز دارد.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که این الگوهای سنتی شامل چه کنش‌های متقابل، نهادهای محلی کارآمد (نظیر نقش محوری ریش‌سفیدان، شخصیت‌های مذهبی و معتمدان منطقه‌ای) و آیین‌های خاص اجتماعی (مانند آیین‌های آشتی‌کنان، داوری‌های غیرعلنی مبتنی بر انصاف و میانجی‌گری‌های مبتنی بر شفقت) می‌شوند. همچنین، پژوهش بررسی می‌کند که این سازوکارهای فرهنگی چگونه پیوندهای اجتماعی سنتی، به‌ویژه در ساختارهای بنیادین خانواده گسترده و ساختارهای قومی، را تقویت می‌کرده‌اند. تحلیل محتوایی اولیه نشان می‌دهد که کارکرد این الگوها فراتر از حل صرف منازعه بوده و حفظ انسجام فرهنگی و جلوگیری از تبدیل تدریجی نزاع‌های خرد به خشونت‌های عریان یا گسست‌های ساختاری در جامعه را نیز دربر می‌گرفته است.

روش‌شناسی این پژوهش کیفی و تفسیری است و در پی درک معانی و چارچوب‌های ذهنی کنشگران در دوره‌های تاریخی مورد مطالعه است. داده‌ها عمدتاً از طریق مطالعه اسنادی منابع تاریخی مدون، سفرنامه‌های سیاحان و، مهم‌تر از همه، ادبیات کلاسیک فارسی، به‌عنوان مخزنی غنی از اخلاقیات و جهان‌بینی‌های گذشته، گردآوری و تحلیل شده‌اند. علاوه بر این، داده‌ها با بررسی شواهد تداوم این الگوها در تحولات اجتماعی معاصر تکمیل شده‌اند تا فرایند دگرگونی و چالش‌های نهادهای سنتی صلح در مواجهه با ساختارهای قانونی و اداری مدرن مورد ارزیابی قرار گیرد. نتایج این مطالعه زمینه را برای احیای کاربست این سنت‌های فرهنگی غنی در گفتمان معاصر صلح و عدالت فراهم می‌آورد.

فرهنگ ایرانی، با تاریخی طولانی و ریشه‌دار در سنت‌های اجتماعی و منطقه‌ای، واجد شیوه‌های بومی و چندوجهی برای مدیریت منازعات است. با

وجود این، در فرایند مدرن‌سازی، بسیاری از این سازوکارهای غیررسمی و شفاهی نادیده گرفته شده‌اند؛ درحالی‌که نقش اصلی آن‌ها پیشگیری از خشونت‌های پنهان یا «بی‌صدا» و حفظ انسجام اجتماعی بوده است. مسئله اصلی پژوهش این است که این سازوکارهای غیررسمی چگونه عمل کرده‌اند، چه عناصر ساختاری و فرهنگی در شکل‌گیری آن‌ها نقش داشته‌اند و چه نسبتی می‌توانند با نظام‌های مدرن حل اختلاف برقرار کنند.

هدف این پژوهش، استخراج، توصیف و تحلیل عمیق الگوهای سنتی حل منازعه در بستر فرهنگ ایرانی است. تمرکز بر عناصر کلیدی چون سرمایه اجتماعی، اخلاق مدارا و خرد جمعی در مدیریت تعارضات و ایجاد صلح اجتماعی قرار دارد. این مطالعه می‌کوشد نحوه عملکرد نهادها، آیین‌ها و فرایندهای فرهنگی را در پیشگیری از بروز خشونت و تقویت پیوندهای اجتماعی تبیین کند. قلمرو موضوعی پژوهش شامل سازوکارهای سنتی و غیررسمی حل منازعه و آیین‌ها و آداب صلح و سازش در فرهنگ ایرانی است. قلمرو مکانی آن جامعه ایرانی، با تمرکز بر سطح خرد اجتماعی، شامل خانواده، محله و جوامع محلی، را دربر می‌گیرد. قلمرو زمانی پژوهش نیز از دوران تاریخی و فرهنگ سنتی. پیشامدرن تا تحولات اجتماعی معاصر امتداد می‌یابد که در آن تعامل این الگوها با ساختارهای حقوقی و مدرن بررسی می‌شود.

روش پژوهش کیفی و تفسیری است و در پی فهم زمینه‌مند معانی و کنش‌های فرهنگی در فرایندهای صلح است. داده‌ها از طریق مطالعه اسنادی منابع تاریخی، سفرنامه‌ها و به‌ویژه ادبیات کلاسیک فارسی گردآوری و از منظر تحلیلی ـ تفسیری بررسی شده‌اند. همچنین، برای تکمیل داده‌ها، شواهد تداوم این الگوها در ساختار اجتماعی معاصر بررسی شده‌اند.

نتایج اولیه تحلیل محتوایی نشان می‌دهد که الگوهای سنتی حل منازعه در ایران، تنها ابزارهایی برای رفع اختلاف نبوده‌اند، بلکه سازوکارهایی برای حفظ انسجام فرهنگی و اجتماعی و جلوگیری از تبدیل تعارض به خشونت‌های آشکار محسوب می‌شده‌اند. عناصر کلیدی این الگوها شامل نقش ریش‌سفیدان، معتمدان و شخصیت‌های مذهبی و آیین‌هایی چون آشتی‌کنان و میانجی‌گری‌های مبتنی بر شفقت و انصاف است که در بستر خانواده گسترده و شبکه‌های قومی سامان می‌یافته‌اند. نتایج نهایی پژوهش نشان می‌دهد که بازشناسی و احیای این الگوهای بومی می‌تواند نظام رسمی مدیریت منازعات را تکمیل و تقویت کند. ازاین‌رو، نهادینه‌سازی شیوه‌های سنتی صلح‌سازی در کنار نظام‌های حقوقی مدرن، ایجاد حمایت حقوقی و فرهنگی برای استمرار کارکرد نهادهای محلی صلح و توجه به سرمایه‌های فرهنگی و اخلاقی در سیاست‌گذاری اجتماعی و آموزشی توصیه می‌شود. این سیاست‌ها می‌توانند به بازتولید گفتمان بومی صلح و کاهش خشونت‌های خاموش در جامعه معاصر ایران کمک کنند.

کلیدواژه‌ها: حل منازعه، فرهنگ مردم، آیین‌های آشتی‌کنان، خشونت خاموش، تحولات اجتماعی معاصر

تبارشناسی صلح در دستگاه آگاهی و ظرفیت تمدنی ایرانی



عبدالمجید مبلغی
هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران
mobaleghi@gmail.com

این مقاله می‌کوشد نشان دهد که سنت ایرانی واجد نوعی استعداد تاریخی و تمدنی برای صلح است که با فهم‌های ساده، لحظه‌نگر و تکنیکی از صلح و حل منازعه تفاوت بنیادین دارد. صلح در افق تمدن ایرانی نه صرفاً فقدان جنگ، بلکه امکانی تاریخی، تدریجی و پیچیده است که در بستر میانه‌روی ایرانی و در نسبت با موقعیت میان‌تمدنی ایران شکل گرفته و تداوم یافته است. ایران به‌مثابه «صفحه میانه تمدن‌ها» تاریخی طولانی از مواجهه با نیروهای بیرونی، اعم از مهاجم و غیرمهاجم، دارد. ویژگی متمایز این سنت، توان ارتقاء وحدت به کثرت و تبدیل امر وحید به موقعیت‌های متنوع است؛ به‌گونه‌ای که نیروهای بیرونی در تماس با ژیروسکوپ تمدنی ایران تعدیل، هضم و در نهایت به بخشی از قدرت مولد درون این سنت بدل می‌شوند. این ظرفیت سبب شده است که حتی تهاجم‌های خشونت‌بار، همچون یورش مغولان، در فرآیندی تاریخی به امکان بازسازی، ثبات و احیای سیاست ایرانی در سطحی بالاتر منجر شوند. مقاله نشان می‌دهد که این استعداد صلح‌گرایانه ریشه در «دستگاه آگاهی ایرانی» دارد؛ دستگاهی که نه صرفاً فلسفی و انتزاعی به سبک یونانی است و نه صرفاً دین‌خوی و معطوف به امر انضمامی همچون سنت‌های شرقی، بلکه مبتنی بر حکمت عملی و میانه‌روی معرفتی است که امر کلی و آسمانی را در سیاق امر جزئی و زمینی لحاظ می‌کند. حقوق‌گرایی برآمده از این حکمت عملی و پیوند آن با فقه و نهادهای مدنی، بستر زایش صلح تمدنی در سنت ایرانی را فراهم کرده است. در کنار تجربه جذب نیروی مهاجم، مقاله به ظرفیت‌های صلح‌آفرین غیرخشونت‌بار سنت ایرانی نیز می‌پردازد؛ از جمله نقش تجارت، ادبیات و شبکه‌های فرهنگی در گسترش نفوذ ایران در مسیر جاده ابریشم و اثرگذاری پایدار آن بر هند، آسیای جنوب و جنوب شرق آسیا. در مقایسه تطبیقی، نشان داده می‌شود که برخلاف برخی سنت‌های امپراتوری‌محور، مانند عثمانی، که صلح و همزیستی پایدار در پیرامون خود ایجاد نکردند، سنت ایرانی واجد نوعی صلح مدنی، شهرپایه و درون‌زا بوده است. نتیجه مقاله آن است که صلح در سنت ایرانی نه یک وضعیت ایستا، بلکه فرآیندی تاریخی، مدنی و تمدنی است که می‌تواند پس از جنگ یا در غیاب آن، از طریق جذب، تعدیل و ادغام دیگری تحقق یابد؛ الگویی که می‌تواند برای بازاندیشی نظری در حوزه صلح و حل منازعه در جهان معاصر الهام‌بخش باشد.

کلیدواژه‌ها: صلح، میانه‌روی، آگاهی ایرانی، سنت

زمینه‌های تعارض در جامعه ایران؛ تحلیل نظری-تفسیری بر مبنای نظریه صلح گالتونگ



اکرم باقری قلعه‌سری
دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

bagheri.ghalesari@gmail.com

این مقاله به واکاوی زمینه‌ها و سازوکارهای بنیادین تعارض اجتماعی در جامعه ایران با بهره‌گیری از چارچوب نظری «صلح مثبت» و «مثلث منازعه» یوهان گالتونگ می‌پردازد. تمرکز اصلی پژوهش بر شناسایی و تحلیل ساختارهای پایدار، الگوهای نهادی و فرهنگ‌های مسلطی است که به‌صورت آشکار و پنهان، در تولید و بازتولید اشکال مختلف خشونت مستقیم، ساختاری و فرهنگی نقش ایفا می‌کنند. مقاله با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای، نظریه گالتونگ را با مفاهیم مکملی همچون سرمایه اجتماعی و اعتماد نهادی (رابرت پاتنام)، سرمایه نمادین و خشونت نمادین (پیر بوردیو)، و نظریه تحول منازعه جان پل لدرک تلفیق می‌کند تا تصویری چندلایه از تعارضات اجتماعی معاصر ایران ارائه دهد.استدلال محوری مقاله آن است که تداوم فشارهای اقتصادی مزمن، گسترش ناامنی معیشتی، افزایش ترس اجتماعی، سیطره عقلانیت ابزاری در سطوح مختلف حکمرانی و سیاست‌گذاری، و فرسایش تدریجی اعتماد نهادی و افقی، به‌مثابه مؤلفه‌های اصلی «تعارض اساسی» در جامعه ایران عمل می‌کنند. این وضعیت، از یک‌سو ظرفیت‌های همبستگی و کنش جمعی را تضعیف کرده و از سوی دیگر، از طریق عادی‌سازی نابرابری‌ها و ناپیداسازی رنج‌های اجتماعی، زمینه تداوم و مشروعیت‌یابی خشونت ساختاری و فرهنگی را فراهم ساخته است.روش‌شناسی پژوهش مبتنی بر ترکیبی از تحلیل نظری-تفسیری و استفاده ثانویه از داده‌های کمی موجود، به‌ویژه نتایج نظرسنجی‌های ملی و گزارش‌های اجتماعی، به‌منظور تفسیر الگوهای مشاهده‌پذیر کنش، نگرش و ادراک اجتماعی است. یافته‌های تحلیلی نشان می‌دهد که جامعه ایران در وضعیت «صلح منفی» قرار دارد؛ وضعیتی که در آن کاهش نسبی خشونت مستقیم، با حضور فراگیر و نهادینه خشونت ساختاری و فرهنگی پوشانده شده و تعارضات به سطوح پنهان‌تر، روابط روزمره و کنش‌های منفعت‌گرایانه منتقل شده‌اند.در نهایت، مقاله نتیجه می‌گیرد که گذار پایدار از صلح منفی به صلح مثبت، مستلزم تقویت نهادهای میانجی، بازسازی سرمایه اجتماعی افقی، ارتقای عقلانیت ارتباطی در عرصه عمومی، و احیای اعتماد عمومی به‌عنوان پیش‌شرط اساسی مدیریت و تحول سازنده منازعات اجتماعی در ایران است.

کلیدواژه‌ها: گالتونگ، تعارض اساسی، نابرابری، صلح مثبت، مثلث منازعه

نقش الگوی اسلامی-ایرانی «مقاومت خشونت‌پرهیز» در تغییر موازنه قدرت و زمینه‌سازی برای مذاکره و حل منازعه



محمدهادی طلعتی
پژوهشگر ارشد مرکز پژوهشی مجد شیراز
mhtalati1345@gmail.com

مقاومت خشونت‌پرهیز نوعی کنش جمعی هدفمند است که افراد یا گروه‌ها برای مقابله با ظلم، سلطه، تبعیض یا بی‌عدالتی، بدون توسل به خشونت فیزیکی از شیوه‌هایی مانند اعتراض، عدم همکاری، تحریم، اعتصاب، نافرمانی مدنی و بسیج اجتماعی بهره می‌گیرند. این نوع مقاومت با فعال‌سازی منابع قدرت اجتماعی، می‌تواند زمینه را برای اصلاح، مذاکره، گفت‌وگو و حل مسالمت‌آمیز منازعه فراهم سازد. به طور کلی، امروزه مقاومت خشونت‌پرهیز یکی از شیوه‌های اثرگذار کنش جمعی در مواجهه با منازعات سیاسی و اجتماعی تلقی می‌شود که می‌تواند بدون توسل به خشونت، روابط قدرت را دگرگون ساخته و زمینه گذار از «تقابل» به «گفت‌وگو و مذاکره» را فراهم آورد. مقاومت خشونت‌پرهیز پیشینه‌ای طولانی در تاریخ جوامع دارد و اشکال آن را می‌توان در نافرمانی، تحریم، اعتصاب و امتناع از همکاری با قدرت‌های مسلط مشاهده کرد. با این حال، در دوران معاصر این شیوه با جنبش‌هایی مانند مبارزات استقلال‌طلبانه هند به رهبری مهاتما گاندی، جنبش حقوق مدنی آمریکا به رهبری مارتین لوتر کینگ و برخی جنبش‌های ضدتبعیض صورت‌بندی شد. از نیمه دوم قرن بیستم نیز پژوهشگرانی مانند جین شارپ کوشیدند مبانی، روش‌ها و سازوکارهای قدرت در مقاومت غیرخشونت‌آمیز را به‌طور نظام‌مند تبیین کنند. با توجه به این تعریف و پیشینه، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که الگوی اسلامی-ایرانی مقاومت خشونت‌پرهیز از چه ظرفیت‌هایی برای تغییر موازنه قدرت و فراهم‌سازی بستر حل مسالمت‌آمیز منازعات برخوردار است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که منش پیامبر اسلام (ص) در دوره مکه و پرهیز از مقابله مسلحانه، هجرت به حبشه و سپس مدینه، صلح حدیبیه، فتح مکه و عفو عمومی، و رفتار امام علی (ع) با مخالفان و نیز صلح امام حسن (ع) ظرفیت‌های خوبی در تبیین الگوی اسلامی مقاومت خشونت‌پرهیز داشته؛ همچنین جنبش تحریم تنباکو، بست‌نشینی و اعتصاب بازار در مشروطه، جنبش ملی‌شدن نفت، اعتصابات و عدم همکاری در انقلاب ۱۳۵۷، نمونه‌های خوبی از الگوی ایرانی مقاومت خشونت‌پرهیز فراروی انسان قرار می‌دهد. هدف پژوهش نیز آن است که از خلال این الگوها، مؤلفه‌ها و سازوکارهایی را شناسایی کند که در تبیین نقش بالای مقاومت خشونت‌پرهیز در جامعه کنونی ایرانی موثر واقع می‌شود؛ مقاومتی که ضمن حفظ اصول اخلاقی و پرهیز از خشونت، می‌تواند هزینه تداوم وضعیت منازعه‌آمیز را نشان دهد، قدرت اجتماعی کنشگران را تقویت کند و طرف‌های منازعه را به سمت مذاکره و حل‌وفصل سیاسی سوق دهد. این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی انجام

شده، با بیان مولفه‌ها، مفاهیم و آموزه‌های اسلامی-ایرانی مرتبط با نفی ظلم، عدالت‌خواهی، صبر و استقامت، گفت‌وگو، صلح و اصلاح؛ و نیز سازوکارهایی از قبیل سازمان‌دهی قدرت اجتماعی، کاهش وابستگی به ساختارهای سلطه، ایجاد فشار غیرخشونت‌آمیز و حفظ ارتباط با طرف مقابل، نشان می‌دهد که رعایت این اصول (مشتمل بر مولفه‌ها و سازکارها و الگوها)، می‌تواند زمینه شکل‌گیری نوعی موازنه قدرت مناسب برای مذاکره را فراهم سازد. نتیجه آن که «الگوی اسلامی-ایرانی مقاومت خشونت‌پرهیز» می‌تواند از مقاومت بدون خشونت، به‌عنوان زمینه‌ای برای گذار از منازعه به مذاکره و حل‌وفصل سیاسی بهره گیرد.

کلیدواژه‌ها: مقاومت خشونت‌پرهیز، الگوی اسلامی-ایرانی، موازنه قدرت، مذاکره، حل منازعه، صلح

در باب منازعه دیاسپورا و جامعه ایران و الزام سامان‌بخشی به مصالحه جمعی



منصور عنبرمو
دانش آموخته دکتری علوم سیاسی، پژوهشگر مسائل ایران، دانشگاه علوم تحقیقات، تهران
mansour_anbarmoo@yahoo.com

زمینه‌های شکل‌گیری امر سیاسی در ایرانیان خارج‌نشین (دیاسپورا) و کیفیت چسبندگی و انفصال آنها نسبت به جامعه ایرانی و تحولات اجتماعی و سیاسی ایران، کمتر به صورت اکادمیک مورد مطالعه قرار گرفته است.این موضوع،به خصوص با توجه به سرعت رشد جمعیت دیاسپورای ایرانی، سرایت تحولات و تطورات زیستی جامعه ایران به دنباله‌های بین‌المللی و نیز تعدد متغیرهای موثر بر نگرش‌های آگونیستی وآنتاگونیستی دیاسپورای ایرانی ،اهمیت مطالعاتی افزون‌تری می‌یابد. از نظر تاریخی ،همواره نوعی درهم تنیدگی میان جامعه ایرانی و ایرانیان خارج نشین وجود داشته است. جریان‌های اپوزسیون مستقر در اروپا در دوره مشروطه، حلقه برلین در دوره پهلوی اول و انجمن دانشجویان کنفدراسیون در دوره پهلوی دوم از مصادیق تاریخی در این حوزه هستند. مروری بر وضعیت دو دهه گذشته روشن می‌سازد که ظرفیت علمی، اقتصادی و سرمایه اجتماعی دیاسپورای ایرانی با جمعیت بیش از ۵ میلیون‌نفری، در زمانه بحران‌های سیاسی و اجتماعی و ظهور جنبش‌ها در ایران، در تقابل با منافع عمومی، نادیده‌انگاری جامعه و در خدمت گروه‌های اپوزسیون قرار می‌گیرد؛ به‌ویژه آنکه برخی گروه‌ها و جریان‌های اپوزسیون نوعی رادیکالیسم سیاسی را تولید کرده‌اند که تا ماه‌ها پس از فروکش‌کردن بحران در داخل ایران، فعال می‌ماند. سؤال اصلی پژوهش این است که زمینه‌های پیوستگی و گسست دیاسپورای ایرانی از جامعه ایرانی واجد چه مختصاتی است و چه نسبتی با واقعیات جامعه ایران دارد؟ با بهره‌گیری از نظریه تحلیل گفتمان، این پژوهش با مروری بر پیشینه تاریخی منازعه دیاسپورا با نظام سیاسی در ایران (از مشروطیت تا جمهوری اسلامی ۱۴۰۵) تلاش دارد عوامل انسداد و موانع کثرت پذیری و همدلی دیاسپورای ایرانی با ایرانیان را بررسی نماید. فرضیه پژوهش این است که سیاست دیاسپورا نه در پیوستگی کامل با تحولات و واقعیت‌های داخل ایران، بلکه در یک گسست از واقعیت‌های داخلی شکل می‌گیرد و واجد ویژگی‌های زیر است: ۱. رادیکالیسم سیاسی (میل به سلطنت طلبی، واجد خصلت براندازانه، پرهیز از رویکرد مسالمت‌آمیز، افراط‌گرایی و تهاجمی بودن، حمایت از بروز جنگ (آمریکا، اسرائیل) علیه ایران)؛ ۲. سکوت سیاسی (مقطعی بودن، بی‌تفاوتی نسبت به روندهای سیاسی داخل ایران).؛ ۳. فردگرایی افراطی و ۴. تشکل‌یابی براساس الگوی حامی -پیرو . در این میان البته حمایت‌های مقطعی در همراهی با داخل ایران صورت داده شده، با این حال نه تنها دنباله داخلی نیافته، بلکه توسط جریان‌های دیاسپورا، سرکوب شده است.

کلیدواژه‌ها: ایران، دیاسپورای ایرانی،جامعه ایران، رادیکالیسم، سکوت سیاسی

نهیلیسم و خشونت پنهان در ایران معاصر؛ نسبت یأس، خودکشی و سیاست‌گذاری اشتباه حکومت



محمد عثمانی
دکترای اندیشه سیاسی و پژوهشگر
حوزه مطالعات ایرانی و اسلامی
mo.osmani56@gmail.com

در ایران معاصر، نهیلیسم به‌صورت فزاینده‌ای در میان قشر جوان و بخش‌هایی از جامعه نمود پیدا کرده است؛ وضعیتی که نه تنها فلسفی، بلکه عمیقاً اجتماعی و سیاسی است. این مقاله تلاش می‌کند تا نشان دهد چگونه سیاست‌گذاری‌های نادرست حکومت (اقتصادی، فرهنگی و مدنی)، محدودیت در مشارکت اجتماعی و سرکوب امید جمعی، منجر به گسترش احساس پوچی و یأس شده‌اند، و این یأس از طریق خشونت پنهان رفتاری و گفتاری (مانند بی‌اعتنایی ساختاری، سخنان نمادین سرکوبگرانه، و فرسایش سرمایه معنوی) خود را در زیست روزمره مردم نشان می‌دهد. یکی از بارزترین پیامدهای این نهیلیسم اجتماعی، افزایش خودکشی است: آمارها نشان می‌دهد که نرخ خودکشی در دهه گذشته بیش از ۴۰٪ افزایش یافته است. همچنین بررسی‌های علمی نشان می‌دهد که اقدام به خودکشی و خودآسیب‌زدن (self-harm) در برخی مناطق ایران، به ویژه در مناطق محروم و کم‌برخوردار، در حال رشد است. روش پژوهش این مطالعه ترکیبی است: از یک‌سو تحلیل گفتمانی (متون رسانه‌ای، سخنرانی‌ها، بیانیه‌های دولتی) و از سوی دیگر تحلیل داده‌های آماری ثانویه (گزارش‌های خودکشی، آمار پزشکی قانونی، داده عدالت اجتماعی). نتایج نشان می‌دهد که نهیلیسم در ایران نه صرفاً یک بحران معنایی فردی، بلکه یک بحران اجتماعی ساختاری است که با خشونت بی‌صدا در هم تنیده شده و به فروپاشی باقی‌مانده امید مدنی کمک می‌کند. در پایان، مقاله پیشنهادهایی را برای مداخلات سیاستی و فرهنگی (مانند سیاست‌های آموزشی معنایی، گفتمان‌سازی جمعی، و حمایت روانی نهادینه) ارائه می‌دهد تا بتوان امید را بازسازی و از خشونت نمادین نهیلیستی کاست. سؤال اصلی این است که چگونه نهیلیسم در ایران معاصر در اثر سیاست‌گذاری‌های حکومتی شکل گرفته و به گسترش خشونت پنهان گفتاری و رفتاری منتهی شده است؟ چطور این نهیلیسم اجتماعی باعث افزایش احساس یأس، انزوای روانی و خودکشی در میان جمعیت شده است؟ چه راه‌کارهای سیاستی و فرهنگی می‌تواند برای مقابله با نهیلیسم و کاهش خشونت بی‌صدا به‌کار گرفته شود؟

فرضیه‌های پژوهش شامل: ۱. سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی غیرمشارکتی و سرکوبگرانه حکومت، به تقویت حس پوچی و نهیلیسم در میان نسل جوان منجر شده‌اند؛ ۲. نهیلیسم اجتماعی باعث فعلیت خشونت پنهان (رفتاری و گفتاری) در جامعه شده است که خود را در قالب یأس، انزوا و افزایش خودکشی نشان می‌دهد؛ ۳. اعمال مداخلات سیاستی و فرهنگی معطوف به بازسازی معنا و امید جمعی می‌تواند از شدت نهیلیسم بکاهد و خشونت بی‌صدا را کاهش دهد.

کلیدواژه‌ها: نهیلیسم اجتماعی، خشونت پنهان، یأس جمعی، خودکشی در ایران، سیاست‌گذاری فرهنگی، امید و معنا

از دیگری‌سازی تا صلح‌سازی؛ بازنمایی صلح، دیگری و تعارض در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی ایران از منظر جامعه‌شناسی زبان



شکیلا مرادی
کاندیدای دکتری زبان‌شناسی اجتماعی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران
shakilamrd76@gmail.com

نظام آموزشی به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین نهادهای جامعه‌پذیری، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به نگرش‌ها، ارزش‌ها، هویت‌ها و الگوهای رفتاری نسل‌های آینده ایفا می‌کند. در این میان، کتاب‌های درسی صرفاً ابزار انتقال دانش و مهارت نیستند، بلکه حامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها و گفتمان‌های فرهنگی، اجتماعی و ایدئولوژیک‌اند که از طریق زبان به دانش‌آموزان منتقل می‌شوند. کودکان در سال‌های نخست آموزش رسمی، بخش مهمی از شناخت خود از جهان اجتماعی، هویت فردی و جمعی و شیوه مواجهه با تفاوت‌های فرهنگی، قومی، مذهبی و اجتماعی را از خلال متون آموزشی کسب می‌کنند. ازاین‌رو، نحوه بازنمایی مفاهیمی چون «صلح»، «دیگری» و «تعارض» در کتاب‌های درسی می‌تواند در تقویت فرهنگ گفت‌وگو، مدارا، همزیستی مسالمت‌آمیز و پذیرش تفاوت‌ها یا برعکس، در بازتولید مرزبندی‌های هویتی، کلیشه‌های اجتماعی و فرایندهای دیگری‌سازی مؤثر باشد. در شرایطی که بسیاری از جوامع معاصر با اشکال گوناگون قطبی‌شدگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مواجه‌اند، بررسی نقش نهاد آموزش در ترویج گفتمان‌های صلح‌محور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پژوهش حاضر با هدف بررسی چگونگی بازنمایی صلح، دیگری و تعارض در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی ایران و تبیین ظرفیت‌های زبانی این متون در راستای صلح‌سازی اجتماعی انجام می‌شود. این پژوهش با رویکردی کیفی و در چارچوب نظری جامعه‌شناسی زبان و تحلیل انتقادی گفتمان صورت خواهد گرفت. جامعه پژوهش شامل کتاب‌های فارسی، مطالعات اجتماعی و هدیه‌های آسمانی پایه‌های اول تا ششم دوره ابتدایی در سال تحصیلی ۱۴۰۴-۱۴۰۵ است. داده‌های پژوهش با بهره‌گیری از الگوی سه‌بعدی فرکلاف و رویکرد شناختی-اجتماعی ون‌دایک تحلیل خواهند شد. در این چارچوب، راهبردهای زبانی و گفتمانی مرتبط با بازنمایی «ما» و «دیگران»، شیوه‌های برجسته‌سازی و حذف، الگوهای هویت‌سازی، نحوه بازنمایی تعارض و همچنین مؤلفه‌های زبانی ناظر بر همدلی، مدارا، احترام به تفاوت‌ها، همکاری، گفت‌وگوی سازنده و حل مسالمت‌آمیز اختلافات مورد بررسی قرار خواهند گرفت. پرسش اصلی پژوهش آن است که کتاب‌های درسی دوره ابتدایی ایران چگونه مفاهیم صلح، دیگری و تعارض را بازنمایی می‌کنند و این بازنمایی‌ها تا چه اندازه می‌توانند در شکل‌گیری فرهنگ صلح یا تشدید قطبی‌شدگی اجتماعی نقش داشته باشند. همچنین، پژوهش در پی آن است که ظرفیت‌های موجود در متون درسی برای گذار از فرایندهای دیگری‌سازی به

سوی گفتمان‌های صلح‌محور را شناسایی و تبیین کند. انتظار می‌رود یافته‌های پژوهش نشان دهد که اگرچه برخی متون درسی به بازتولید مرزهای هویتی میان «خودی» و «دیگری» می‌پردازند، اما هم‌زمان ظرفیت‌های قابل توجهی برای ترویج ارزش‌هایی چون همدلی، همکاری، مدارا، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و صلح نیز در آن‌ها وجود دارد. نتایج این پژوهش می‌تواند در بازنگری محتوای آموزشی، تدوین برنامه‌های درسی مبتنی بر آموزش صلح و ارتقای سیاست‌های فرهنگی و تربیتی در نظام آموزشی ایران مورد استفاده قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی زبان، تحلیل انتقادی گفتمان، دیگری‌سازی، صلح‌سازی، کتاب‌های درسی، آموزش صلح، قطبی‌شدگی اجتماعی

خشونت خاموش در رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری ایران؛ با تأکید بر دوره سیزدهم



مهدی نادری
دانشیار علوم سیاسی، بخش علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز
m.naderi@shirazu.ac.ir

انتخابات ریاست‌جمهوری سیزدهم ایران (۱۴۰۳) نمونه‌ای شاخص از استفاده گسترده دوگانه‌سازی‌های تبلیغاتی در فرآیند سیاسی بود. دو نامزد اصلی، مسعود پزشکیان و سعید جلیلی، هر یک با استفاده از استراتژی‌های رسانه‌ای و بصری متفاوت، تلاش کردند افکار عمومی را به سمت خود جلب کنند و ضمن ساده‌سازی پیام‌ها، مخاطبان را به تصمیم‌گیری‌های خاص سوق دادند. در ستاد تبلیغاتی پزشکیان، محورهای اصلی شعارهای انتخاباتی شامل دوگانه‌های «تغییر-ادامه مسیر فعلی»، «امید-ترس از بحران»، «آزادی-فیلترینگ»، «صلح-جنگ» و «وفاق-تقابل» بود. پوسترها و شعارهای او، با بهره‌گیری از نمادهای اصلاح‌طلبانه، رنگ‌های سبز و پیام‌های اجتماعی، تمرکز خود را بر بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی، عدالت و مشارکت جمعی قرار دادند. این رویکرد سبب شد رای دهندگان از ادامه مسیر موجود و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن احساس نگرانی و اضطراب کنند و در نهایت به رأی دادن به پزشکیان به عنوان گزینه «تغییر مسیر فعلی» رضایت دادند. در مقابل، ستاد تبلیغاتی جلیلی محورهای تبلیغاتی خود را حول دوگانه‌های «امنیت-ناامنی»، «ایستادگی-سازش»، «پیشرفت درون‌زا-توسعه وابسته» و «انقلابی‌گری-غرب‌گرایی» طراحی کردند. تصاویر پوسترها، رنگ‌های رسمی و شعارهای اقتدارگرایانه، به مخاطبان این پیام را منتقل می‌کرد که انتخاب رقیب، تهدیدی برای استقلال، امنیت و اقتدار کشور است. این رویکرد سبب شد با القای اضطراب امنیتی و تهدید ملی به رأی‌دهندگان، آنها را متقاعد به دادن رای به جلیلی به عنوان گزینه «تداوم مسیر مقاومت» مجاب نماید. تحلیل تطبیقی کمپین‌های انتخاباتی مذکور بیانگر آن است که هر دو نامزد، علیرغم تفاوت در حوزه‌های تمرکز (معیشت و عدالت اجتماعی در برابر امنیت و اقتدار ملی)، به‌طور مشترک از استراتژی دوگانه‌سازی بهره جسته‌اند. یافته‌های میدانی پس از انتخابات ۱۴۰۳ نشان می‌دهد که اگرچه این ابزارها در مهندسی رفتار رأی‌دهندگان مؤثر بوده‌اند، اما شکاف میان واقعیت‌های زیسته جامعه و شعارهای انتخاباتی، نوعی خشونت بی‌صدا را بازتولید کرده که ریشه در ناکارآمدی و نابسندگی گفتمان‌های تبلیغاتی دارد. این مطالعه بر ضرورت واکاوی محتوای پیام‌های روانی ـ سیاسی برای فهم دقیق‌تر کنشگری رأی‌دهندگان و پیامدهای اجتماعی آن از جمله خشونت بی‌صدا تأکید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، دوگانه‌سازی، انتخابات، مهندسی رفتار رأی‌دهندگان، روان‌شناسی سیاسی

نقش پیوند علوم تجربی و علوم انسانی در پرورش مدارا و رواداری در دانش‌آموزان



فاطمه محمدیان امیری
دانشجوی کارشناسی ارشد علوم تربیتی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه مازندران
mohammadian@tuta.io

تقریب علوم تجربی و علوم انسانی در برنامه‌های آموزشی را نمی‌توان صرفاً تغییری در محتوای کتب درسی دانست؛ این روی‌کرد می‌تواند شیوه مواجهه دانش‌آموز با دانش، انسان و مسائل اجتماعی را نیز دگرگون کند. بسیاری از مسائل معاصر، از تغییرات اقلیمی و مسائل زیست‌محیطی تا هوش مصنوعی و اخلاق پزشکی، ماهیتی میان‌رشته‌ای دارند و فهم آن‌ها نیازمند بهره‌گیری هم‌زمان از دانش علمی و تحلیل‌های انسانی است. جان دیویی با تأکید بر پیوند میان دانش، تجربه و زندگی اجتماعی، و ادگار مورَن با تأکید بر ضرورت ارتباط میان حوزه‌های پراکنده معرفت و پرهیز از آموزش جزیره‌ای، هر دو به شیوه‌ای متفاوت بر اهمیت نگریستن به مسائل در ارتباط با یکدیگر تأکید کرده‌اند. یکی از پیامدهای مهم این پیوند، تقویت تواضع معرفت‌شناختی و کاهش جزم‌اندیشی است. علوم تجربی نشان می‌دهند که شناخت علمی بر شواهد و آزمون استوار است و با ظهور شواهدِ تازه می‌تواند اصلاح شود. علوم انسانی نیز دانش‌آموز را با تنوع تجربه‌های تاریخی، فرهنگی و فکری آشنا می‌کنند. در نتیجه، دانش‌آموز درمی‌یابد که هیچ دیدگاهی لزوماً تمام حقیقت را در اختیار ندارد و گفت‌وگو با دیگران می‌تواند به فهم دقیق‌تر مسائل کمک کند. از سوی دیگر، آموزش میان‌رشته‌ای زمینه نگاه چندوجهی به مسائل را فراهم می‌کند. دیویی آموزش را فرایندی مبتنی بر تجربه و مشارکت می‌دانست و بر ارتباط آن با زندگی اجتماعی و دموکراتیک تأکید داشت. در چنین روی‌کردی، دانش زمانی معنا پیدا می‌کند که دانش‌آموز بتواند آن را در مواجهه با مسائل واقعی به کار گیرد. مورَن نیز در نظریه «تفکر پیچیده» بر ضرورت ارتباط‌دادنِ دانش‌های جدا از یکدیگر و دیدن پدیده‌ها در شبکه‌ای از روابط تأکید می‌کند. این نگاه می‌تواند دانش‌آموز را از ساده‌سازی مسائل پیچیده و قضاوت‌های دوگانه دور کند. پیوند علوم تجربی و علوم انسانی هم‌چنین می‌تواند به تقویت تفکر انتقادی و گفت‌وگو کمک کند. در سنّتِ «فلسفه برای کودکان» متیو لیپمن، پرسش‌گری و گفت‌وگوی عقلانی از ابزارهای مهم پرورش تفکر به‌شمار می‌آیند. چنین تربیتی به دانش‌آموز می‌آموزد که میان نقد یک عقیده و بی‌احترامی به صاحب آن تفاوت بگذارد. بنابراین، می‌توان با یک دیدگاه به‌شدت مخالف بود، بی‌آن‌که کرامت انسانی صاحب آن دیدگاه را نادیده گرفت. این روی‌کرد از نظر اخلاقی نیز اهمیت دارد. ورود تاریخ، فلسفه و ادبیات به آموزش علوم، پیامدهای انسانی و اجتماعی علم را آشکارتر می‌کند. بررسی نمونه‌هایی مانند سوءاستفاده از برخی نظریه‌های زیست‌شناختی برای توجیه نژادپرستی نشان می‌دهد که دانش علمی، در صورت جداشدن از مسئولیت اخلاقی، می‌تواند در خدمت پیش‌داوری‌های اجتماعی قرار گیرد.

بر این اساس، پیوند علوم تجربی و علوم انسانی می‌تواند به پرورش دانش‌آموزانی کمک کند که در کنار دقت علمی، توانایی شنیدن دیدگاه مخالف، نقد منصفانه، گفت‌وگو و پذیرش تفاوت‌ها را نیز داشته باشند. مدارا در این چهارچوب صرفاً تحمل منفعلانه دیگری نیست، بلکه حاصل درک محدودیت‌های شناخت خود، پذیرش پیچیدگی مسائل و احترام به انسان‌هایی است که ممکن است از زاویه‌ای متفاوت به جهان بنگرند.

کلیدواژه‌ها: پیوند، علوم تجربی، علوم انسانی، آموزش، مدارا، رواداری

آسیب‌شناسی سیاست جنایی ایران در مواجهه با خشونت‌های بی‌صدا



محبوبه قبادی
کارشناسی ارشد حقوق جزا و
جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی
mahboubehghobadi@gmail.com

خشونت طبقه‌بندی و تعریف متفاوتی دارد، یکی از انواع آن خشونت بی‌صدا است؛ هدف اصلی خشونت بی‌صدا به طور ذاتی، قصد آسیب نیست؛ بلکه آزار و آسیب در نتیجه آن واقع می‌شود به عبارت دیگر، آن دسته از اقدامات آزاردهنده که پیامد آن هم جسم و روح انسان را در برمی‌گیرد، این پیامدها گاهی می‌تواند به مراتب زیان‌بار تر از سایر مصادیق خشونت باشد. شیوه وقوع خشونت‌های بی‌صدا گاهی مصداق پدیده مجرمانه است. بنابراین نمی‌توان رویکردهای سیاست جنایی در این حوزه را نادیده گرفت. سیاست جنایی مجموعه‌ای از تدابیر و راهبردهایی است که جامعه و دولت برای پیشگیری از پدیده مجرمانه و کنترل و مقابله با آن اتخاذ می‌کنند. نوشتار حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که سیاست جنایی کنونی ایران چگونه می‌تواند سیاستی مطلوب برای کنترل و پیشگیری این گونه خشونت باشد همچنین چه کاستی‌هایی در سازوکارهای تقنینی، قضایی، اجرایی و پیشگیرانه در مواجهه با این پدیده وجود دارد. که برای پاسخ به آن از روش کتابخانه‌ای استفاده شده‌است. سیاست جنایی مطلوب در این حوزه باید هم ناظر به بعد غیر حقوقی و هم بعد حقوقی باشد بعد غیرحقوقی بیشتر ناظر به آموزش و فرهنگ‌سازی است اما بعد حقوقی که موضوع اصلی بحث است، ناظر به مباحث جرم‌شناسانه و بزه‌دیده شناسانه است. در حوزه جرم‌شناسی باید به جرم انگاری دقیق و شناسایی مصادیق دقیق خشونت بی‌صدا به ویژه برای گروه‌های‌آسیب‌پذیر مانند زنان و کودکان و همچنین مناسب‌ترین واکنش به آن یعنی پاسخ پیشگیرانه و بازپروانه باشیم. درحوزه بزه‌دیده شناختی مهم‌ترین نکته کاهش رقم سیاه جرائم است، همچنین حمایت از بزه دیده، فراهم کردن دسترسی و زمینه به عدالت و جلوگیری از بزه‌دیدگی ثانوی مسائل مهم دیگری است که باید بررسی شود. اسناد بین‌المللی نیز بر اهمیت این موضوع تاکید دارد. جامعه ایران به دلیل تنوع فرهنگی گسترده با طیف وسیعی از خشونت‌های بی‌صدا روبه‌رو است که عمدتا شیوه وقوع آن مشمول عنوان مجرمانه، به ویژه نسبت به زنان است. آسیب‌شناسی سیاست جنایی موجود نشان می‌دهد نیازمند سیاست جنایی مناسب و کارآمد در این حوزه می‌باشیم که از آن ابعاد می‌توان استفاده از ظرفیت‌های سازمان‌های مردم نهاد که ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری۱۳۹۲ به آن اشاره می‌کند، یا ظرفیت‌های دستگاه‌های اجرایی و نظارتی پیش‌بینی شده در قوانین کشور اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، سیاست جنایی، پدیده مجرمانه، جرم‌شناسی، بزه دیده شناسی

پژواک خشونت‌های بی‌صدا در ادبیّات داستانی و سینمای معاصر ایران



پرند فیاض‌منش
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه
p_fazyazmanesh@iau.ac.ir

انسان و رفتار او، محصول در حال تغییر و تحوّلِ سه عالم فردی، میان فردی و جمعی است؛ عالمی که در درون او، میان او با دیگران و پیرامون اوست. آدمی در تمام لحظه‌های زندگی خود در معرض رفتارهای متفاوتی است که گاه سبب آرامش او می‌گردد و گاه به او آسیب می‌زند. این آسیب‌ها به شکل‌های مختلفی نمایان می‌شود. خشونت، کنش و واکنشی در مقابل رفتار یا رفتارهای آسیب زننده است که به صورت آشکار و پنهان در تار و پود زندگی فردی و اجتماعی انسان تنیده شده و همواره در حال گسترش است. با دقّت در این واژهٔ ناهمساز با آرامش زندگی بشر، متوجّه می‌شویم که عوامل مختلفی زمینه‌ساز و آغازگر این رفتار است؛ درون خود، انگیزه‌ای دارد و به‌نوعی همزاد قدرت است. با توجّه به این مسئله، پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی صدای سکوت را به عنوان خشونتی بی‌سر و صدا در ادبیّات داستانی و سینمای ایران بررسی می‌کند. هدف از این بررسی، نشان دادن وجود خودهای چند لایه و واکنش سکوت و سایهٔ جمعی آن در تعامل فرد با خود، خانواده و اجتماع است. از آنجا که نمایش خشونت به صورت کلامی و غیر کلامی در ادبیات داستانی و سینمای ایران متوجّه رنج‌های زنان بوده، در این بررسی فراتر از جنسیت به سایهٔ جمعی سکوت و رفتار متناقض انسان در برخورد با آن پرداخته شده است. نتایج بررسی نشان می‌دهد بسیاری از خشونت‌هایی که انسان با آن روبه‌رو می‌شود به انزوا، تنهایی و سکوت می‌انجامد؛ تجربه‌هایی که کمتر به چشم می‌آید؛ امّا لایه‌های پیچیدهٔ روانی دارد که هر یک زخمی عمیق و ریشه‌دار در جان و تن آدمی بر جای می‌گذارد. همچنین نشان می‌دهد روایت و نمایش خشونت‌های بی‌سر و صدا در ادبیّات داستانی و سینمای ایران، دریچه‌ای برای دیده شدن دردها و گذر از رنج منفعل و شروعی برای تأمّل و اندیشیدن، تحوّل، تغییر و آگاهی فعّال است. شیوه‌ای که می‌تواند مخاطب را بیدار کند تا به مقابله در برابر خشونت‌های بی‌صدا بپردازد و به زندگی‌اش هدفی انسانی بدهد.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، سکوت، هنر معاصر، ادبیات داستانی، سینما



۷

نقش فناوری‌های نوین و دیپلماسی‌های نوظهور در صلح و حل منازعه

دیپلماسی علم و فنّاوری به مثابه ابزار حل منازعات بین‌المللی



اسماعیل کلانتری
استادیار دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز
esmaeelkalantari@yahoo.com

دیپلماسی علم و فنّاوری از کارکردهای گوناگونی در حوزهٔ حکمرانی فراملیِ علم و فنّاوری برخوردار است. یکی از مهم‌ترین کارکردهای آن، کاهش تنش‌ها و حل منازعات بین‌المللی از طریق توسعهٔ همکاری‌های علمی و فنّاورانه بین پژوهشگران، دانشگاه‌ها، شرکت‌های خصوصی و نهادهای دولتی در سطح بین‌المللی است. جمهوری اسلامی ایران نیز در دو دههٔ اخیر، متأثر از توجه عمیق و گسترده به علم و فنّاوری به مثابه پیشرانِ کلیدیِ پیشرفت کشور، دیپلماسی علم و فنّاوری را به عنوان یک مأموریت مهم مورد توجه قرار داده است. تحلیل ساختاریِ نهادی- مأموریتی در بین نهادهای متولی سیاست‌گذاری علم و فنّاوری در ایران و مأموریت‌های محوله به آنها نشان می‌دهد: معاونت علمی، فنّاوری و اقتصاد دانش‌بنیانِ ریاست جمهوری به عنوان یک نهاد فراوزارتی در این زمینه نقش کلیدی بر عهده دارد؛ علاوه بر این، بنیاد ملی نخبگان، وزارت علوم، تحقیقات و فنّاوری، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و وزارت صنعت، معدن و تجارت نیز مأموریت توسعهٔ دیپلماسی علم و فنّاوری را از طریق همکاری‌های علمی و فنّاورانه در سطح بین‌المللی دنبال می‌کنند. بدون تردید دیپلماسی علم و فنّاوری از یک سو بر ایجاد صلح و حل منازعات بین‌المللی اثرگذار است و از سوی دیگر وجود ثبات و آرامش در سطح بین‌المللی موجب ارتقای دیپلماسی علم و فنّاوری بین کشورها می‌شود. بر این اساس سیاست‌گذاران کلان علم و فنّاوری در جمهوری اسلامی ایران، دیپلماسی علم و فنّاوری را علاوه بر اینکه به مثابه ابزاری برای کسب مرجعیت علمی در جهان و زعامت علمی در جهان اسلام تلقی می‌کنند؛ به عنوان ظرفیتی برای تحقق صلح و حل منازعات بین‌المللی نیز مورد توجه قرار می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی علم و فنّاوری؛ روابط بین‌الملل؛ صلح؛ حل منازعات بین‌المللی؛ سیاست‌گذاری علم و فنّاوری

نقش دموکراسی آنلاین در کاهش یا تشدید خشونت نمادین در جامعه ایران؛ امکان پیش‌بینی با هوش مصنوعی



پرهام پوررمضان
دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران
parhampourramezan@ut.ac.ir

تحولات فضای دیجیتال در سال‌های اخیر، امکان شکل‌گیری اشکال جدیدی از مشارکت سیاسی را در قالب دموکراسی آنلاین فراهم کرده است، اما این فضا هم‌زمان می‌تواند به بستری برای بازتولید یا کاهش خشونت نمادین در جامعه ایران تبدیل شود. از این رو مهم است که آیا دموکراسی آنلاین در ایران قادر است به کاهش اشکال پنهان سلطه و تبعیض در عرصه دیجیتال کمک کند یا برعکس، از طریق سازوکارهای پلتفرمی و سوگیری‌های الگوریتمی به تشدید این نوع خشونت‌ها منجر می‌شود. بر این اساس، پرسش پژوهش چنین است: «دموکراسی آنلاین چگونه بر میزان و الگوهای خشونت نمادین در جامعه ایران اثر می‌گذارد و آیا می‌توان این روند را با مدل‌های هوش مصنوعی پیش‌بینی کرد؟» هدف این مطالعه، تحلیل رابطه میان مشارکت دیجیتال و خشونت نمادین، و سپس طراحی الگویی پیش‌بینی‌کننده بر پایه داده‌های گفتار و رفتار کاربران در شبکه‌های اجتماعی است. فرضیه نیز بیان می‌کند که «دموکراسی آنلاین زمانی به کاهش خشونت نمادین منجر می‌شود که سازوکارهای مشارکت دیجیتال از شفافیت، دسترسی برابر و الگوریتم‌های بدون سوگیری برخوردار باشند؛ در غیر این صورت، به تشدید خشونت نمادین و بازتولید نابرابری‌های اجتماعی می‌انجامد» روش پژوهش ترکیبی از (تحلیل محتوای دیجیتال، مدل‌سازی یادگیری ماشین تحلیل احساسات، خوشه‌بندی و پیش‌بینی روندها) و مطالعه میدانی محدود درباره تجربه کاربران است. داده‌ها از شبکه‌های اجتماعی فارسی‌زبان و سامانه‌های مبتنی بر امر مشارکت آنلاین گردآوری شده و با روش‌های پردازش زبان طبیعی تحلیل می‌شوند. یافته‌های اولیه پژوهش نشان می‌دهد که هرچند دموکراسی آنلاین می‌تواند فضاهایی برای بیان مطالبات، کاهش حذف اجتماعی و افزایش دیده‌شدن گروه‌های حاشیه‌نشین فراهم کند، اما در غیاب حکمرانی دیجیتال مناسب، الگوریتم‌های پلتفرم‌ها و نابرابری در دسترسی، زمینه بازتولید خشونت نمادین را تقویت می‌کند. همچنین در راستای بیان توصیه برای سیاستگذاری ایرانی می‌توان ذکر کرد که؛توسعه دموکراسی آنلاین در ایران باید هم‌زمان با بهبود شفافیت داده، کاهش سوگیری‌های الگوریتمی و تقویت عدالت ارتباطی دنبال شود تا بتواند به کاهش خشونت نمادین و ایجاد مشارکت مؤثرتر منجر شود.

کلیدواژه‌ها: دموکراسی آنلاین، خشونت نمادین، هوش مصنوعی،جامعه،ایران

فرصت‌ها و چالش‌های جایزه صلح نوبل در فرایند تحقق صلح جهانی



هادی صادقی اول
استادیار علوم سیاسی دانشگاه شیراز
Hadi.sadeghi.aval@gmail.com

از جمله مهم‌تری راهکارهای تحقق صلح در عرصه بین‌المللی، بهره‌گیری از نمادهای مرتبط با تحقق صلح در چارچوب پیشبرد گفتمان تعاملات مسالمت‌آمیز بین ملت‌ها و دولت‌ها می‌باشد. به عنوان مثال شاخه زیتون یکی از نمادهای صلح در عرصه جهانی بوده و یا پرچم سفید صلح که به صورت نمادین در ۲۱ سپتامبر به عنوان روز جهانی صلح استفاده می‌شود، چنین جایگاه نمادینی دارد.همچنین نماد پرچم سفید به عنوان یکی دیگر از نشانگان صلح مورد نظر قرار گرفته است. اما یکی از مهم‌ترین نمادهای صلح که از اوایل قرن بیستم به عنوان معیاری سمبلیک برای پیشبرد صلح در نظر گرفته شده است، جایزه صلح نوبل است که توسط آلفرد نوبل سوئدی برای افرادی که بیشترین تلاش‌ها برای گسترش برادری و پرهیز از خشونت و نظامی‌گری در عرصه بین‌المللی داشته باشد تعلق می‌گرفت.جایزه صلح نوبل بویژه در دهه‌های اخیر موزد توجه مقامات بلندپایه سیاسی و نیز چهره‌های مشهور فرهنگی و اجتماعی در سطح بین‌المللی قرار گرفته است.با این حال در خصوص واگذاری این جایزه و شخصیت‌های دریافت کننده آن در سالهای اخیر مباحث مختلفی مطرح شده است.برخی معتقدند اعطای این جایزه به نهادهای گسترش صلح و نوعدوستی(نظیر یونیسف و کمیته بین‌المللی صلیب سرخ) و شخصیت‌های الهام بخش جنبش‌های مدنی و ضد نژادپرستی(نظیر مارتین لوتر کینگ و نلسون ماندلا) منجر به رسمیت یافتن بیشتر و مهم‌تر شدن نهادهای تأثیرگذار در عرصه صلح و شخصیت‌های نمادین این عرصه شده و در عین حال منجر به تلاش‌ها نهادها و شخصیت-های مختلف بین‌المللی برای تصاحب این جایزه شده است.اما از دیگر سو برخی معتقدند که خصوصا در دهه‌های اخیر فرآیند اعطای جایزه صلح با در نظر داشتن ملاحظات سیاسی و نفوذ و مداخلات مختلف به پیش رفته است.به عنوان مثال تعداد زیادی از دریافت کنندگان این جایزه آمریکایی بوده‌اند؛ بویژه اینکه برخی از آنها نظیر هنری کسینجر، جیمی کارتر و باراک اوباما جزو مقامات سیاسی برجسته آمریکا بوده‌اند و همین مسئله شائبه تفوق قدرت آمریکا در عرصه واگذاری این جایزه را تقویت نموده است. همچنین برخی افراد هم سوابق غیرصلح‌آمیز را در سابقه سیاسی خود داشته‌اند که از جمله آنها مناخیم ولفوویچ بگین بوده که از حامیان جنبش مسلحانه صهیونیسم برای تشکیل کشور مستقل اسرائیل بوده است. با توجه به این ملاحظات، می‌توان گفت علیرغم برخی نمادسازی‌های ناشی از اعطای جایزه صلح نوبل در پیشبرد صلح، همچنان این جایزه با حواشی خاص سیاسی مواجه بوده و نیاز به بررسی دقیق‌تر شایستگان دریافت این جایزه مطرح می‌شود.

کلیدواژه‌ها: صلح، نوبل، جنگ، خشونت

کاربرد نظریه بازی‌ها در طراحی مدل‌های نوین حل منازعه



عرفان جوادی
دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران
eti815126@gmail.com

نظریه بازی‌ها به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین ابزارهای تحلیل راهبردی، ظرفیت بالایی برای فهم منازعات پیچیده و طراحی سازوکارهای کارآمد حل‌وفصل دارد؛ بااین‌حال، بخش بزرگی از سیاست‌گذاری‌های حل منازعه همچنان مبتنی بر رویکردهای هنجاری و غیرمدل‌محور است و قادر نیست رفتار واقعی بازیگران، محاسبات هزینه-فایده، و الگوهای گذار از تعادل‌های ناسازگار به همکاری را توضیح دهد. مسئله اصلی این است که چگونه می‌توان با بهره‌گیری از نظریه بازی‌ها، مدل‌هایی نوین و کاربردی ارائه کرد که علاوه بر توصیف دقیق ساختار منازعه، قابلیت طراحی سازوکارهای پایدار برای کاهش تنش و حرکت به‌سوی همکاری را داشته باشند. این پژوهش با هدف توسعه یک چارچوب نظری-کاربردی مبتنی بر بازی‌های ایستا و پویا، بازی‌های اطلاعات کامل و ناکامل، رقابتی و همکاری‌محور، و نیز بازی‌های تکرارشونده انجام می‌شود تا مشخص گردد در چه شرایطی بازیگران از تعادل‌های تعارض‌زا بیرون آمده و به سمت تعادل‌های باثبات همکاری حرکت می‌کنند. قلمرو موضوعی پژوهش بر منازعات بین‌المللی و منطقه‌ای متمرکز است و به‌طور خاص محیط‌های ژئوپلیتیکی خاورمیانه مدنظر قرار می‌گیرد که در آن‌ها الگوهایی چون بازدارندگی نامتقارن، رقابت‌های صفرجمع، و بی‌اعتمادی ساختاری نقش محوری دارند. از نظر زمانی، تمرکز بر ادبیات نظری و تجربی پس از سال ۲۰۱۰ است. روش تحقیق تلفیقی از تحلیل نظری-مدلی، مطالعه موردی تحلیلی و استخراج دلالت‌های راهبردی است؛ به‌گونه‌ای که ابتدا مدل‌های مختلف بازی‌سازی‌های مختلف شاملِ بازی‌های بازدارندگی، معمای امنیت، بازی‌های امتیازدهی و همکاری تکرارشونده، ساخته و تحلیل می‌شوند و سپس کاربرد آن‌ها در منازعات واقعی بررسی می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از بن‌بست‌های منازعه‌ای، نه ناشی از خصومت ماهوی، بلکه محصول گرفتار شدن بازیگران در تعادل‌های ناکارا هستند؛ تعادل‌هایی که تنها با طراحی مکانیسم‌های انگیزشی مناسب می‌توان از آن‌ها عبور کرد. سازوکارهایی همچون تضمین‌های مرحله‌ای، سیستم‌های مشترک نظارت، ترتیبات تنبیه-پاداش در بازی‌های تکرارشونده و مدل‌سازی اطلاعات ناکامل، توانایی بالایی در کاهش عدم‌قطعیت، افزایش هزینه نقض توافق و فراهم کردن امکان گذار به تعادل‌های همکاری دارند. نتیجه کلی پژوهش آن است که نظریه بازی‌ها می‌تواند چارچوبی علمی و کاربردی برای طراحی سناریوهای مذاکره، پیش‌بینی رفتار طرف مقابل، مدیریت ریسک، و ایجاد ترتیبات پایدار صلح فراهم کند. این مدل‌ها قابلیت آن را دارند که مستقیماً در فرآیندهای میانجی‌گری، مدیریت منازعه و مذاکرات صلح مورد استفاده سیاست‌گذاران و نهادهای تصمیم‌گیر قرار گیرند.

کلیدواژه‌ها: نظریه بازی‌ها، حل منازعه، بازدارندگی، بازی‌های تکرارشونده، همکاری، مدل‌سازی راهبردی

دیپلماسی الگوریتمی و صلح‌سازی؛ مطالعه موردی حل و فصل اختلافات آبی در حوضه کلرادو



فریده محمدعلی پور
دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران
fm.alipour@khu.ac.ir

افزایش کم‌آبی، تغییرات اقلیمی و تعارض منافع میان دولت‌ها و بازیگران ذی‌نفع، سازوکارهای سنتی صلح‌سازی را با محدودیت مواجه کرده و نیاز به ابزارهای تحلیلی نوین مبتنی بر هوش مصنوعی را برجسته ساخته است. در این چارچوب، دیپلماسی الگوریتمی به‌عنوان استفاده از مدل‌های محاسباتی، شبیه‌سازی سناریو و بهینه‌سازی چندهدفه برای پشتیبانی از تصمیم‌گیری جمعی، به حکمرانی مسئولانه هوش مصنوعی و طراحی راه‌حل‌های صلح‌آمیز برای اختلافات فرامرزی پیوند می‌خورد. این مقاله با تمرکز بر مطالعه موردی مدیریت اختلافات آبی در حوضه کلرادو به بررسی ظرفیت «دیپلماسی الگوریتمی» در تقویت صلح‌سازی و حکمرانی هوش مصنوعی در روابط بین‌الملل می‌پردازد. اهمیت این موضوع ازآن‌روست که منازعات آبی از مهم‌ترین چالش‌های امنیت انسانی در قرن بیست‌ویکم به شمار می‌روند و تجربه حوضه کلرادو می‌تواند الگویی قابل تعمیم برای سایر حوضه‌های بین‌المللی باشد. سؤال اصلی پژوهش این است: چگونه به‌کارگیری مدل‌های الگوریتمی به بهبود فرآیند صلح‌سازی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات آبی در حوضه کلرادو کمک کرده است؟ روش پژوهش، مطالعه موردی است و با استفاده از تحلیل اسنادی، بررسی پروژه‌های مدل‌سازی دانشگاهی و چارچوب نظری حکمرانی هوش مصنوعی انجام می‌شود. فرضیه اصلی آن است که استفاده از سامانه‌های الگوریتمی در نقش ابزار میانجی تصمیم‌یار، با افزایش شفافیت داده‌ها و شبیه‌سازی پیامدهای توافق‌ها، امکان طراحی مصالحه‌های پایدارتر و کاهش بی‌اعتمادی میان بازیگران را فراهم می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که به‌کارگیری مدل‌های الگوریتمی در مدیریت اختلافات آبی حوضه کلرادو، چند الگوی مهم برای صلح‌سازی ارائه می‌کند. نخست، شبیه‌سازی‌های چندسناریویی امکان ارزیابی هم‌زمان پیامدهای اقتصادی، زیست‌محیطی و سیاسی تصمیمات را فراهم می‌کند. دوم، نتایج حاکی از آن است که استفاده از الگوریتم‌ها به‌عنوان ابزار تصمیم‌یار، سطح شفافیت و اعتماد میان بازیگران را افزایش می‌دهد. سوم، مدل‌های الگوریتمی توانایی شناسایی نقاط شکنندگی توافق‌ها در شرایط بحران، به‌ویژه در سناریوهای خشک‌سالی شدید را دارند. درنهایت، پژوهش نشان می‌دهد که دیپلماسی الگوریتمی نه جایگزین مذاکره انسانی، بلکه مکمل آن است و می‌تواند با کاهش عدم‌قطعیت، گسترش فضای راه‌حل‌ها و تقویت حکمرانی مسئولانه هوش مصنوعی، به نهادینه‌شدن الگوهای همکاری پایدار در مدیریت منابع مشترک کمک کند. در سطح سیاستی، نتایج پژوهش بر ضرورت نهادینه‌سازی حکمرانی هوش مصنوعی در مدیریت منابع مشترک تأکید دارد. این امر شامل تدوین چارچوب‌های اخلاقی برای استفاده

از الگوریتم‌ها، تضمین شفافیت مدل‌ها و مشارکت برابر ذی‌نفعان در فرآیند تصمیم‌گیری است. در سطح راهبردی، پژوهش پیشنهاد می‌کند که دولت‌ها و نهادهای منطقه‌ای از دیپلماسی الگوریتمی به‌عنوان ابزار مکمل مذاکرات سنتی استفاده کنند، سازوکارهای تطبیقی برای مواجهه با عدم‌قطعیت اقلیمی طراحی نمایند و همکاری‌های علمی-فناورانه را به بخشی از بسته‌های صلح تبدیل کنند. این رویکرد می‌تواند به شکل‌گیری توافق‌های پایدارتر، کاهش ریسک منازعه و تقویت فرهنگ همکاری در مدیریت منابع فرامرزی بینجامد.
کلیدواژه‌ها: دیپلماسی الگوریتمی، صلح‌سازی، حل و فصل اختلافات، اختلافات آبی، حوضه کلرادو

خشونت بی‌صدا و دسترسی نابرابر به اطلاعات؛ نقش تسهیل گری کتابخانه‌های عمومی



مریم مقدمی وایقان
دانش‌آموخته دکتری علم اطلاعات و دانش‌شناسی، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران
maryammoghadam@ut.ac.ir

خشونت‌های بی‌صدا در حوزه اطلاعات، به ویژه در مناطق کم‌برخوردار، به شکل محدودیت‌های غیرمستقیم در دسترسی به منابع و خدمات اطلاعاتی بروز می‌کنند. این پدیده باعث نابرابری در دسترسی به اطلاعات، کاهش فرصت‌های یادگیری و ایجاد فاصله فرهنگی و اجتماعی می‌شود و عدالت اطلاعاتی را تهدید می‌کند. هدف این مطالعه، تحلیل نقش کتابخانه‌ها در کاهش خشونت‌های بی‌صدا و ارتقای عدالت اطلاعاتی در مناطق کم‌برخوردار و ارائه راهکارهایی برای بهبود دسترسی برابر به منابع اطلاعاتی و فرهنگی است. پژوهش حاضر بر کتابخانه‌ها و محیط‌های اطلاعاتی در مناطق کم‌برخوردار ایران و کشورهای مشابه، در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۴، متمرکز است. تمرکز موضوعی بر نابرابری‌های اطلاعاتی، منازعات پنهان و خشونت‌های بی‌صدا در حوزه فرهنگی و اطلاعاتی می‌باشد.این مطالعه با رویکرد تحلیل اسنادی و مرور نظام‌مند ادبیات علمی انجام شد. منابع تحقیق شامل مقالات پژوهشی، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی، اسناد سیاست‌گذاری فرهنگی و اطلاعاتی، و مطالعات موردی مرتبط با مناطق کم‌برخوردار هستند. داده‌ها با استفاده از تحلیل محتوای موضوعی و کدگذاری تماتیک بررسی شدند تا الگوهای خشونت بی‌صدا، نابرابری‌های اطلاعاتی و راهکارهای مداخله‌ای شناسایی شود. یافته‌ها با چارچوب نظری عدالت اطلاعاتی همبسته‌سازی شدند تا تحلیل هم از بعد عملیاتی و هم از منظر سیاست‌گذاری معتبر باشد. نتایج نشان می‌دهد که خشونت‌های بی‌صدا عمدتاً شامل محدودیت‌های غیررسمی و نابرابری در دسترسی به منابع اطلاعاتی و فرهنگی است. کتابخانه‌ها نقش کلیدی و تقویتی در کاهش این آسیب‌ها دارند؛ از طریق ارائه خدمات دسترسی برابر، آموزش مهارت‌های اطلاعاتی، ایجاد محیط‌های مشارکتی و ارتقای آگاهی فرهنگی و اجتماعی.پژوهش پیشنهاد می‌کند که با تقویت کتابخانه‌ها و خدمات آن‌ها در مناطق کم‌برخوردار، آموزش کارکنان در زمینه مدیریت دسترسی و توسعه سیاست‌های مشارکتی، می‌توان خشونت‌های بی‌صدا را کاهش داد و عدالت اطلاعاتی را ارتقا بخشید. سیاست‌ها باید شامل چارچوب‌های شفاف، بازخورد مستمر و سازوکارهای مشارکتی برای کاربران باشند تا محیطی امن، برابر و حمایتگر فراهم شود.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، اطلاعات، کم‌برخوردار، حوزه فرهنگ

نقش دیپلماسی تمدنی در مدیریت منازعات منطقه‌ای؛ رویکردی مبتنی بر تحلیل منطق موقعیت

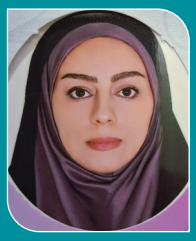


پوریا انگشت بافت
دانشجوی دکتری ایران‌شناسی معاصر، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
Pouriya.a.baft@ut.ac.ir

منازعات منطقه‌ای در نظام بین‌الملل معاصر، به‌ویژه در مناطق دارای تنوع فرهنگی، تاریخی و هویتی، صرفاً از طریق ابزارهای سخت و دیپلماسی سنتی قابل حل‌وفصل نیستند. در این میان، دیپلماسی تمدنی به‌عنوان رویکردی نرم‌افزارانه و هویت‌محور، ظرفیت‌های نوینی را برای کاهش تنش‌ها و مدیریت منازعات منطقه‌ای فراهم می‌آورد. سؤال اصلی این پژوهش آن است که دیپلماسی تمدنی چگونه و تا چه اندازه می‌تواند در حل یا مدیریت منازعات منطقه‌ای نقش مؤثر ایفا کند؟ فرضیه تحقیق بر این مبنا استوار است که به‌کارگیری دیپلماسی تمدنی از طریق تأکید بر مشترکات تاریخی، فرهنگی و ارزشی میان بازیگران منطقه‌ای، می‌تواند زمینه‌های ذهنی و هنجاری لازم برای اعتمادسازی، گفت‌وگو و کاهش منازعات را فراهم سازد و در نتیجه، مکملی مؤثر برای دیپلماسی رسمی و سیاسی باشد. چارچوب نظری پژوهش مبتنی بر نظریه دیپلماسی تمدنی است که بر نقش تمدن‌ها، هویت‌های جمعی، گفتمان‌های فرهنگی و سرمایه نمادین در روابط بین‌الملل تأکید دارد. این چارچوب، منازعات منطقه‌ای را نه صرفاً حاصل تعارض منافع مادی، بلکه نتیجه سوءادراک‌ها، گسست‌های هویتی و ضعف گفت‌وگوی بین‌تمدنی می‌داند. از این منظر، دیپلماسی تمدنی ابزاری برای بازتعریف «دیگری»، کاهش تقابل‌های هویتی و ایجاد بسترهای همگرایی فرهنگی تلقی می‌شود. روش تحقیق در این مقاله، تحلیل منطق موقعیت است که با تمرکز بر شرایط عینی، ساختارهای ذهنی و زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری منازعات منطقه‌ای، به بررسی رفتار کنشگران در بسترهای خاص می‌پردازد. این روش امکان تحلیل پیوند میان ساختارهای تمدنی و کنش‌های دیپلماتیک را فراهم کرده و به تبیین کارآمدی دیپلماسی تمدنی در مدیریت و حل منازعات منطقه‌ای کمک می‌کند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که دیپلماسی تمدنی توانایی بسترسازی در حل منازعات منطقه‌ای را دارد و علاوه بر رویکرد نرم افزارانه ابتدایی توانایی ایجاد بستری برای شکل‌گیری نهادهای منطقه‌ای در پایان دادن به منازعات را دارا می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی تمدنی، روابط بین‌الملل، حل منازعه، مطالعات منطقه‌ای، همگرایی منطقه ای

دیپلماسی فرهنگی به عنوان راهبردی برای مواجهه با خشونت‌های بی‌صدا در فرآیند حل منازعه



معصومه نجفیانی
دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
m.najafiyani1360@gmail.com

در بسیاری از منازعات معاصر ،خشونت نه به شکل آشکار و فیزیکی،بلکه به صورت بی‌صدا و پنهان ادراکی، نمادین و ساختاری ظهور می‌یابد.این خشونت‌ها هرچند کمتر قابل مشاهده اند،اما از طریق شکل دهی به ادراکات ،هویت‌ها،روایت‌ها و الگوهای تعامل،نقش تعیین کننده‌ای در تداوم تعارض،بی اعتمادی و تضعیف صلح پایدار دارند.مواجهه با این نوع خشونت‌ها نیازمند رویکرد هایی فراتر از ابزارهای سخت و امنیت محور و مبتنی بر راهبردهای نرم،معنا محوروبین فرهنگی است. این پژوهش با هدف تبیین نقش دیپلماسی فرهنگی در کاهش خشونت‌های بی‌صدا در فرآیند حل منازعه انجام شده وبر تلفیق نظریه "قدرت نرم" ظرفیت‌های اقناعی وجذابیت فرهنگی را به عنوان منابع تأثیرگذاری غیر مستقیم برجسته می‌کندو چارچوب مسائل پیچیده ،منازعات معاصررا پدیده هایی چند علتی،غیر خطی و پویا می‌داند که نیازمند راهبردهای چند سطحی و انعطاف پذیر هستند.روش پژوهش کیفی و اسنادی است و تحلیل محتوای کیفی اسناد سیاستی و راهبردی مرتبط با دیپلماسی فرهنگی بر خشونت‌های بی‌صدا شناسایی شوند.یافته‌ها نشان می‌دهد که دیپلماسی فرهنگی از طریق سه سازوکار اصلی عمل می‌کند:نخست،بازسازی ادراکات و روایت‌ها با تنظیم گفتمان، بازنمایی مثبت"دیگری"و کاهش کلیشه‌های هویتی : دوم، تقویت تعاملات و تجربه‌های مشترک فرهنگی برای ایجاد اعتماد،همدلی و کاهش سو ء برداشت‌ها :و سوم ،ایجاد انسجام نهادی و شبکه‌سازی میان کنشگران فرهنگی و دیپلماتیک برای افزایش پایداری و اثر بخشی سیاست‌های صلح محور. نتایج پژوهش حاکی از آن است که دیپلماسی فرهنگی ،در صورت طراحی هدفمند ،هماهنگی نهادی و تداوم راهبردی ،می تواند ابزاری موثر برای مهار خشونت‌های بی‌صدا، تسهیل حل منازعه وتقویت صلح پایدار در سطوح ملی و بین‌المللی باشد.وجه نوآوری این پژوهش در تبیین سه سطحی سازو کاراثر گذاری دیپلماسی فرهنگی بر خشونت‌های بی‌صدا و تلفیق نظریه قدرت نرم با چارچوب مسائل پیچیده است که امکان سیاست گذاری عملی و کاربردی در زمینه صلح فرهنگی را فراهم می‌کند.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، دیپلماسی فرهنگی، قدرت نرم، حل منازعه، صلح پایدار

دیپلماسی فرهنگی و مدیریت منازعه؛ مطالعه تجربه ایران در عراق و جمهوری آذربایجان

در ادبیات مدیریت منازعه و مطالعات صلح، دیپلماسی فرهنگی یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت نرم به شمار می‌آید که می‌تواند در پیشگیری از بحران، اعتمادسازی، کاهش تنش و تقویت زمینه‌های صلح پایدار نقش‌آفرین باشد. جمهوری اسلامی ایران با اتکا به پیوندهای تاریخی، مذهبی، زبانی و تمدنی با کشورهای پیرامونی، همواره کوشیده است از ظرفیت‌های فرهنگی برای تعمیق روابط منطقه‌ای و مدیریت اختلافات بهره گیرد. با این حال، تفاوت در ساختارهای سیاسی، الگوهای هویتی و شرایط ژئوپلیتیکی کشورهای هدف، موجب شده است نتایج این رویکرد یکسان نباشد. پژوهش حاضر با هدف مقایسه کارآمدی دیپلماسی فرهنگی ایران در عراق و جمهوری آذربایجان، نقش این ابزار را در مدیریت منازعه و توسعه همکاری‌های منطقه‌ای بررسی می‌کند. روش پژوهش کیفی و مبتنی بر مطالعه تطبیقی است و با بهره‌گیری از روش توافق و اختلاف جان استوارت میل، اسناد رسمی، متون راهبردی، گزارش‌های سیاسی و منابع پژوهشی مرتبط تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که موفقیت نسبی دیپلماسی فرهنگی ایران در عراق، بیش از همه از هم‌پوشانی‌های مذهبی و تاریخی، شبکه‌های اجتماعی و دینی فراملی، روابط گسترده نهادهای مذهبی و پیوندهای تمدنی میان دو جامعه تأثیر پذیرفته است. در مقابل، در جمهوری آذربایجان، عواملی چون رقابت ژئوپلیتیکی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تقویت گفتمان ملی‌گرایی سکولار، حساسیت‌های هویتی و غلبه ملاحظات امنیتی، دامنه اثرگذاری فرهنگی ایران را محدود کرده‌اند. مقایسه این دو مورد نشان می‌دهد که برخورداری از اشتراکات فرهنگی به‌تنهایی برای موفقیت دیپلماسی فرهنگی کافی نیست و نحوه ادراک هویت، ساختار سیاسی و محیط امنیتی کشور هدف نقشی تعیین‌کننده دارد. همچنین، یافته‌ها بیانگر آن است که تعاملات فرهنگی زمانی اثربخش‌تر می‌شوند که با دیپلماسی رسمی، سیاست همسایگی و سازوکارهای اعتمادساز هماهنگ باشند. بر این اساس، کارآمدی دیپلماسی فرهنگی ایران نیازمند راهبردهایی منعطف، چندسطحی و بومی‌سازی‌شده است تا بتواند متناسب با ویژگی‌های هر کشور، در کاهش منازعات، اعتمادسازی و تقویت همکاری و صلح پایدار مؤثر واقع شود.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی فرهنگی، مدیریت منازعه، قدرت نرم، جمهوری اسلامی ایران، عراق، جمهوری آذربایجان، صلح پایدار، مطالعه تطبیقی



میثم ابناوی
پژوهشگر ارشد تاریخ سیاسی، دانشگاه شیراز
mythmabnawy@gmail.com



نادر کریمی
پژوهشگر و دانش آموخته دکتری دانشگاه صنعتی امیرکبیر
Kariminader22@gmail.com

دستیابی به صلح از رهگذر تأمین حقوق فرهنگی گروه‌های اقلیت



منصوره فصیح رامندی
دانشیار و عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
fasih_fasih@yahoo.com

حقوق فرهنگی شاخه‌ای جوان از مطالعات حقوقی است که ادبیات ان به تدریج طی دهه هفتاد میلادی به عنوان یک طیف از حق-های پذیرفته شده جهانی توسعه یافت. یعنی از زمانی که «توسعه فرهنگی» در مباحث کلان مدیریت امور عمومی و سیاستگذاری در سطح ملی و بین‌المللی مطرح شد و به عنوان حق اساسی توسط سازمان ملل متحد، کمیسیون‌های تبعی آن، یونسکو، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفته و گام‌هایی در جهت شناسایی و اجرایی شدن آن در قالب ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی،اجتماعی وفرهنگی و کنوانسیون‌ها و قطع‌نامه‌های دیگر برداشته شده است. حقوق فرهنگی به مجموعه‌ای از حقوق انسان به مشارکت درزندگی فرهنگی، حفظ آداب و رسوم، هویت زبانی و ... تعریف شده است از همین‌روست که مقوله احترام و اشاعه حقوق فرهنگی در بسیاری از نقاط جهان که موضوع اقلیت‌ها و مردمان بومی مصداق پیدا می‌کند، پیوند نزدیکی با صلح دارد. در واقع حمایت از اقلیت‌ها برای تأمین ثبات صلح و امنیت بین‌المللی ضروری بوده و تبعیض علیه اشخاص متعلق به این گروه‌ها، همواره ثبات داخلی و صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی را در معرض خطرجدی قرار داده است. بر مبنای چنین نظریه‌ای جامعه اذعان می‌کند که ارزش عضویت فرهنگی در یک گروه خاص، مانند گروهی قومی ،به مثابه کالایی اولیه و ضروری است که از نزدیک با عزت‌نفس فرد مرتبط بوده و حمایت از آن لازم است. این مطالعه تحلیلی به صورت هدفمند با استفاده از متون و منابع مرتبط، به بررسی چگونگی دستیابی به صلح از رهگذر حقوق فرهنگی با تمرکز بر حقوق اقلیت‌ها، خواهد پرداخت. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد صلح و حقوق فرهنگی به واسطه موضوع «اقلیت‌ها» ارتباط تنگاتنگی باهم دارند. چرا که تصور می‌شود که این گروه‌ها نیاز به حمایت دارند تا هر یک از افراد بتوانند در فرهنگ امن سهیم شوند و در آن مشارکت داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، حقوق فرهنگی، صلح، حقوق بشر، اقلیت‌ها

دیپلماسی بین‌ادیان در کشورهای شکننده؛ مشارکت بازیگران دینی در صلح‌سازی و انسجام اجتماعی در نیجریه و سیرالئون



مصطفی بروجردی
دانشیار دانشکده وزارت امور خارجه، تهران
mostafa.boroujerdi@gmail.com

در مطالعه حل منازعه در کشورهای شکننده، بازیگران دینی به دلیل پتانسیل خود در حمایت از صلح‌سازی آن‌جا که تلاش‌های سکولار اغلب ناکارآمد ظاهر می‌شوند بیش از پیش مورد توجه قرار می‌گیرند. این مقاله به تحلیل مقایسه‌ای دیپلماسی بین‌ادیان در نیجریه و سیرالئون می‌پردازد؛ دو کشور در غرب آفریقا با جمعیت قابل‌توجه مسیحی و مسلمان که با تنش‌های قومی و دینی و مسیرهای متفاوتِ پس از منازعه مواجه هستند. با اتکا به نظریه صلح‌سازی ترکیبی و مفهوم «دوگانگی و ابهام امر مقدس» اثر آر. اسکات اپلبی، این پژوهش بررسی می‌کند که چگونه سازمان‌های بین‌ادیان از اقتدار اخلاقی، گفت‌وگو، میانجی‌گری و شیوه‌های آیینی در میان منازعات مبتنی بر هویت بهره می‌برند. با به‌کارگیری رویکرد مطالعه موردی مقایسه‌ای کیفی مبتنی بر منابع ثانویه، گزارش‌های نهادی و ارزیابی‌های علمی، این مطالعه تجربه پس از جنگ داخلی سیرالئون را با شکنندگی مستمر در نیجریه مقایسه می‌کند. در سیرالئون، شورای بین‌ادیان سیرالئون (IRCSL) به عنوان یک ضامن اخلاقی بی‌طرف عمل کرد و با اتکا به مشروعیت مردمی و تساهل بین‌ادیانِ از پیش موجود، توافق‌نامه صلح لومه را تسهیل نموده و از کمیسیون حقیقت و آشتی حمایت کرد. در مقابل، شورای بین‌ادیان نیجریه (NIREC) نتایج بسیار محدودتری به دست آورده است که دلیل آن ساختار از بالا به پایین، سیاسی شدنِ نخبگان و محرک‌های ساختاری پیچیده خشونت شامل بوکوحرام و منازعات کشاورز دامدار است. یافته‌ها نشان می‌دهند که کارایی دیپلماسی بین‌ادیان به عوامل زمینه‌ای مانند استقلال نهادی، سرمایه اجتماعیِ از پیش موجود، زمان‌مندی منازعه و روابط دولت و دین بستگی دارد. این پژوهش با به چالش کشیدن تعصبات سکولار در نظریه روابط بین‌الملل و دفاع از مدل‌های ترکیبیِ حساس به دین که بازیگران مذهبی را در راهبردهای تثبیت ادغام می‌کنند، به ادبیات علمی صلح‌سازی کمک می‌کند. پیامدهای سیاستی برای دولت‌ها، نهادهای منطقه‌ای و اهداکنندگان بین‌المللی نیز در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی دینی، صلح‌پژوهی و آموزه‌های اسلام در مدیریت منازعات

حدود اخلاقی گردش‌گری مذهبی؛ تبیین روی‌کرد تماشاگرانه و مشارکتی

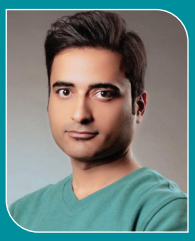


رضا داداشی تنکابنی
کارشناس ارشد اکوتوریسم، دانشگاه مازندران
afoh@umz.ac.ir

گردش‌گری مذهبی و زیارت فراملّی در جهان معاصر، بستر مواجهه‌ای بس پیچیده میان «تفاوت‌های فرهنگی-مذهبی» و «مسئولیت‌های جهان‌شمول اخلاقی» است. در سناریوی سنّتی، گردش‌گر مذهبی یا زائرْ هنگام حضور در مناسکِ یک سنّت دینیِ غیرخودی، غالباً تشویق به بی‌طرفی هم‌دلانه، رواداری فرهنگی و اتخاذ موقعیت یک مشاهده‌گرِ محض می‌شود. این روی‌کرد، که می‌توان آن را «گردش‌گری تماشاگرانه» نامید، بر این فرض استوار است که رفتارها و مناسک درون‌گروهیِ آئین‌های دیگر، فارغ از محتوای‌شان، مشمول اصل آزادی عقیده و احترام به تنوع فرهنگی‌اند. اما چالش اساسی زمانی رخ می‌نماید که یک سنّت دینی یا امر به‌ظاهرْ قدسی، در مقام عمل با اصول بنیادین کرامت انسانی و حقوق بشر تعارض پیدا کند. در چنین موقعیتی، تقلیل نقش گردش‌گر به یک تماشاگر منفعل، نه نشانه احترام به تفاوت‌ها، بلکه نوعی بی‌تفاوتی اخلاقی و شانه خالی کردن از مسئولیت انسانی در مراقبت از زیستِ دیگری است. در فلسفه اخلاق مدرن و به‌ویژه با تکیه بر سنّت کانتی، انسان و کرامت ذاتی او «غایت بالذّات» تعریف می‌شود. بر اساس این آموزه، هیچ هدفی، حتی اگر متکی بر والاترین ادعاهای قدسی، متون مقدس یا سنّت‌های کهن مذهبی باشد، نمی‌تواند ارتقاءِ کرامت انسانی یا حفظ سلامت جسمی و روانی فرد را به نفع خود مصادره کند. اگر مناسکی مستلزم اِعمال آسیب غیرضروری، شکنجه، تحقیر یا نادیده‌گرفتنِ حقوق اساسی انسان‌ها (به‌ویژه گروه‌های آسیب‌پذیر) باشد، دیگر نمی‌توان آن را در ذیل چتر آزادیِ عقیده یا تنوعِ فرهنگی توجیه کرد. هیچ امر قدسی یا مناسکی نمی‌تواند از شمول اصول حقوق بشر مستثنا شود یا در برابر نقد اخلاقی مصونیت یابد. این‌جاست که مرز میان تسامحِ اخلاقی و انفعالِ غیراخلاقی روشن می‌گردد. هنگامی‌که یک گردش‌گر در مکانی زیارتی با نقض قریب‌الوقوع یا بالفعلِ کرامت انسانی مواجه می‌شود، رویکرد تماشاگرانهٔ کارایی و مشروعیت خود را از دست می‌دهد. در صورت وجود توان اثرگذاری، چه مستقیم (مانند مداخله، هشدار یا حمایت از قربانی) و چه غیرمستقیم (مانند ثبت، گزارش‌دهی یا تحریم آگاهانه) فرد اخلاقاً مکلف است مواضع خود را تغییر دهد. این تغییر موضع از «گردش‌گری تماشاگرانه» به «گردش‌گری مشارکتی»، به معنای مسئولیت‌پذیری فعالانه در برابر وضعیت اخلاقیِ محیطِ میزبان است. در روی‌کرد مشارکتی، گردش‌گر دیگر صامت و منفعل نیست؛ بلکه به‌عنوان یک عامل اخلاقیِ آگاه، میان احترام به عقاید دینی و دفاع از کرامت انسان تمایز قائل می‌شود. او درمی‌یابد که حقِ زیستِ دینیِ متفاوت، تا جایی معتبر است که منجر به سلبِ حقوقِ بنیادینِ بشری دیگری نشود. بنابراین، بسط روی‌کردُ مشارکتی در گردش‌گری مذهبی، گامی است حیاتی به‌سوی بازتعریفِ مسئولیت‌های فراملّیِ انسان معاصر، تا اجازه ندهد مفاهیمی چون رواداری به پوششی برای چشم‌پوشی از رنج و بی‌عدالتی بدل شوند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، رواداری، گردشگری تماشاگرانه، گردشگری مسئولانه

الگوی نهادی دیپلماسی شهروندی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ الزامات و سازوکارهای اجرایی

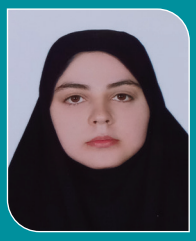


مجتبی روستایی
پژوهشگر و استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه علم و هنر، تهران
m.rostaei992@gmail.com

محدود ماندن سیاست خارجی به مجاری رسمی، در شرایطی که بخش مهمی از اعتمادسازی، کاهش سوءبرداشت و حفظ ارتباطات فرامرزی از طریق کنشگران غیردولتی شکل می‌گیرد، به تضعیف ظرفیت صلح‌سازی و پیشگیری از منازعه می‌انجامد. مسئله این پژوهش، فقدان یک سازوکار نهادی منسجم در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برای شناسایی، سامان‌دهی و اتصال ظرفیت‌های شهروندی به فرایندهای تصمیم‌سازی و اجراست؛ وضعیتی که به پراکندگی ابتکارات، ناپایداری ارتباطات و بهره‌گیری محدود از توان دانشگاهیان، انجمن‌های علمی و حرفه‌ای، نهادهای مدنی، فعالان فرهنگی و اقتصادی و ایرانیان خارج از کشور انجامیده است. هدف پژوهش، طراحی الگویی نهادی، بومی و ارزیابی‌پذیر برای سازمان‌دهی دیپلماسی شهروندی در سیاست خارجی ایران است. قلمرو موضوعی پژوهش بر دیپلماسی شهروندی، صلح‌سازی، حل منازعه و حکمرانی شبکه‌ای متمرکز است؛ قلمرو مکانی آن ساختار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و قلمرو زمانی آن تحولات سده بیست‌ویکم است. پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، کیفیِ مبتنی بر سندپژوهی است و داده‌های آن از طریق تحلیل متون علمی، اسناد و اطلاعات عمومیِ منتشرشده درباره ساختار و کارکرد نهادهای مرتبط گردآوری می‌شود. تحلیل داده‌ها با الگوی تحلیل محتوای کیفی انجام می‌شود تا شکاف‌های نهادی، کارکردهای مغفول و الزامات طراحیِ الگو استخراج و تلفیق شوند. یافته‌ها نشان می‌دهد مسئله اصلی نه صرفاً نبود یک واحد اداری، بلکه فقدان چهار مؤلفه به‌هم‌پیوسته است: مرجع هماهنگ‌کننده راهبردی، شبکه تعریف‌شده کنشگران معتبر، مجرای نهادمند انتقال داده‌ها و ابتکارات مدنی به سطوح تصمیم‌سازی، و نظام ارزیابی اثربخشی. بر این اساس، نوآوری پژوهش در ارائه الگویی نهادی است که دیپلماسی شهروندی را از مجموعه‌ای از فعالیت‌های پراکنده و نمادین به سازوکاری شبکه‌ای، متصل به فرایند تصمیم‌سازی و قابل سنجش تبدیل می‌کند. نتیجه پژوهش آن است که نهادینه‌سازی دیپلماسی شهروندی در ایران باید در قالب ساختاری تسهیل‌گر و غیرتصدی‌گر صورت گیرد که در آن دولت نقش سیاست‌گذار و هماهنگ‌کننده را بر عهده داشته باشد. در سطح سیاستی نیز ایجاد هسته هماهنگی تخصصی، طراحی شبکه ملی کنشگران، تعریف پروتکل انتقال و بازخورد نهادی، و تدوین شاخص‌های سنجش اعتمادسازی، استمرار ارتباط، کاهش سوءبرداشت و اثرگذاری بر تصمیم‌سازی، به‌عنوان الزامات اجرایی پیشنهاد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی شهروندی؛ سیاست خارجی؛ الگوی نهادی؛ صلح‌سازی؛ حکمرانی شبکه‌ای؛ حل منازعه

اصلاحات آموزشی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم؛ تحلیلی بر راهبرد آمریکا در پایه‌ریزی برنامه آموزشی صلح‌طلبانه



زهرا تهرانی تاج
کارشناسی ارشد مطالعات ژاپن، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
zahratehrani@ut.ac.ir

پس از شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم و اشغال این کشور توسط نیروهای متفقین، تغییرات عمده‌ای تحت‌نظر مقامات آمریکایی در ساختار حکومت، قانون اساسی و نهادهای فرهنگی و آموزشی این کشور صورت گرفت که هدف آن بازسازی ژاپن در قالب یک دولت صلح‌طلب و جلوگیری از احیای نظامی‌گری و توسعه‌طلبی پیشین این کشور بود. در این دوره، نظام آموزشی و به‌ویژه محتوای کتاب‌های درسی به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اصلاحات تبدیل شد. بدین‌ترتیب محتوای آموزشی ژاپن به‌گونه‌ای بازنگری شد که عناصر ملی‌گرایی افراطی، نظامی‌گرایی، تقدس امپراتور و ایدئولوژی جنگ‌طلبانه تضعیف یا حذف شده و الگوی شهروند دموکرات جایگزین و ترویج شود. اگرچه بسیاری از مطالعات بر نقش آموزش در ترویج دموکراسی، صلح و توسعه جامعه مدنی تأکید دارند، این پژوهش استدلال می‌کند که چنین تحولاتی را نمی‌توان صرفاً به چارچوب لیبرالی فروکاست. بنابراین پژوهش حاضر با هدف تبیین اصلاحات آموزشی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم در چارچوب نظریه رئالیسم، این اصلاحات را به‌مثابه ابزاری راهبردی برای خلع سلاح ایدئولوژیک در جهت مدیریت تهدید تفسیر می‌کند. در این نگاه، صلح صرفاً یک مقصد اخلاقی نیست، بلکه راهبردی امنیتی برای کاهش هزینه‌های مهار، پیشگیری از بازتولید ملی‌گرایی افراطی، و تبدیل دشمن به متحدی همسو در نظم هژمونیک آمریکایی است. این پژوهش، با استفاده از روش تحلیل تاریخی و بررسی اسناد مربوط به تغییرات سیاست‌های آموزشی و اصلاحات محتوای درسی در دوران اشغال ژاپن انجام شده است. یافته‌ها با تمرکز بر سه سازوکار کلیدی – تغییر در بنیان‌های فکری و هویتی جامعه ژاپن از طریق بازنویسی متون درسی، نهادینه‌سازی اتکای امنیتی ژاپن به ایالات متحده در چارچوب نظم منطقه‌ای و بین‌المللی پساجنگ، و کاهش هزینه‌های جنگ از طریق ایجاد بازدارندگی درونی – نشان می‌دهد که چگونه اصلاحات آموزشی در دوران پساجنگ در ژاپن، به راهبردی برای ایالات متحده در راستای تثبیت موازنه قدرت در منطقه شرق آسیا و ضمانت برای عدم بازگشت ژاپن به جنگ و اتخاذ سیاست‌های جنگ‌طلبانه تبدیل شد. این پژوهش از منظر کاربردی تأکید می‌کند که دوران پساجنگ صرفاً مرحله‌ای از گذار نظامی و سیاسی نیست، بلکه دوره‌ای حساس و تعیین‌کننده در بازطراحی ساختارهای فکری، هویتی و نهادی کشورها محسوب می‌شود که در آن ابزارهای غیرجنگی، به‌ویژه نظام آموزشی، نقش مهمی در هدایت و تثبیت تغییرات ایفا می‌کنند. بنابراین، توجه به تغییرات آموزشی به‌عنوان یکی از ابزارهای کلیدی در فرآیند بازسازی و شکل‌دهی به نظم اجتماعی و سیاسی پساجنگ ضروری است.

کلیدواژه‌ها: آموزش صلح؛ اصلاحات آموزشی؛ ژاپن پساجنگ؛ واقع‌گرایی؛ هژمونی آمریکا

بررسی ظهور ارزهای دیجیتال در شبکه مالی جهانی؛ چالشی برای هژمونی دلار



علی امیرخانی
دانشجوی ارشد نظام قدرت جهانی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
amirkhani.ali@ut.ac.ir

یکی از مسائل اصلی در نظام مالی جهانی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل که در دهه‌های اخیر توجه صاحب نظران را به خود جلب کرده بحث هژمونی دلار در دوره‌های مختلف بوده است که به عنوان سلاحی سیاسی برای اعمال فشار بر دیگر کشورها مورد استفاده قرار گرفته است. با این حال ظهور فناوری‌های نوین و گذار پول از کالبد فیزیکی به دیجیتال، چالش‌های جدیدی را برای این هژمونی ایجاد کرده است. امروزه جهان با توسعهٔ ابزارهای مالی و ایجاد شبکه‌های مالی نوین این پرسش را به وجود آورده است که آیا دلار با وجود شکل‌گیری و توسعهٔ ارزهای جدید دیجیتال می‌تواند به حیات هژمونیک خود ادامه دهد یا خیر؟ این مسئله‌ای است که سعی شده است در این مقاله به آن پاسخ داده شود. هدف این پژوهش، تبیین روند توسعه ارزهای دیجیتال در شبکه مالی جهانی و پاسخ به سوالی اصلی مطرح شده در پژوهش می‌باشد. همچنین این مطالعه به دنبال شناسایی سناریوهای آینده نظام مالی در مواجهه با تحولات تکنولوژیک جدید است. قلمرو موضوعی این پژوهش شامل بررسی تأثیر ارزهای دیجیتال بر هژمونی دلار و ساختار نظام مالی جهانی می‌باشد. قلمرو زمانی پژوهش، محدوده زمانی سال ۲۰۰۸ تا سال ۲۰۲۵ میلادی را در بر می‌گیرد. قلمرو مکانی پژوهش نیز نظام مالی جهانی است که کشورهای تأثیرگذار در تحولات پولی و مالی جهانی همچون ایالات متحده آمریکا و چین مورد توجه قرار گرفته‌اند. استراتژی به کار گرفته شده در این پژوهش، استراتژی استقرایی است که برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای بهره گرفته شده است. همچنین در این پژوهش از رویکرد تحلیلی-توصیفی بهره گرفته شده است. یافته‌ها در این پژوهش نمایانگر این موضوع است که ارزهای دیجیتال نوین قابلیت بالقوه‌ای برای ایجاد یک شبکه چند قطبی را دارا می‌باشند، اما الزاما در پی دلارزدایی از شبکه مالی جهانی نیستند. به همین جهت نتیجه‌ای که می‌توان از یافته‌ها برداشت کرد به این صورت است که نظام مالی جهانی در آینده نه چندان دور، پول دیجیتال را جایگزین پول کاغذی خواهد کرد و ارزهای دیجیتال ملی و غیرملی نقش روزافزونی را ایفا خواهند کرد. با این حال دلار به عنوان واحد پول هژمونیک نیز خود را بازسازی می‌کند تا به رقابت در جهان نوین ادامه دهد. نکته حائز اهمیت این است که این احتمال وجود دارد که در بلندمدت نظام مالی جهانی از حالت تک قطبی به رهبری دلار بیرون آمده و به سمت چند قطبی شدن حرکت کند.

کلیدواژه‌ها: ارزهای دیجیتال، بیت‌کوین، دلار، نظام مالی جهانی، ارز دیجیتال بانک مرکزی

دیپلماسی فرهنگی ایران در عصر قاجار و نقش آن در مدیریت منازعات با قدرت‌های خارجی



نادر کریمی
پژوهشگر و دانش آموخته دکتری
دانشگاه صنعتی امیرکبیر
kariminader22@gmail.com



میثم ابناوی
پژوهشگر ارشد تاریخ سیاسی دانشگاه شیراز
mythmabnawy@gmail.com



طه اربابی
پژوهشگر ارشد فلسفه دانشگاه سیستان و بلوچستان
Taha96319631@gmail.com

عصر قاجار یکی از دوره‌های تعیین‌کننده در تحول روابط خارجی و فرایند نوسازی ایران به شمار می‌آید؛ دوره‌ای که گسترش نفوذ قدرت‌های خارجی، به‌ویژه بریتانیا و روسیه تزاری، با تلاش دولت و نخبگان ایرانی برای بهره‌گیری از شیوه‌های تازه ارتباطی، آموزشی و فرهنگی هم‌زمان شد. در شرایطی که ایران از نظر توان نظامی و اقتصادی در موقعیتی نابرابر قرار داشت، ابزارهای فرهنگی به‌تدریج در کنار دیپلماسی رسمی اهمیت یافتند. اعزام نمایندگان سیاسی و دانشجویان به اروپا، تأسیس دارالفنون، گسترش ترجمه آثار علمی و سیاسی، شکل‌گیری مطبوعات و سفرنامه‌نویسی، از مهم‌ترین سازوکارهایی بودند که زمینه انتقال دانش، شناخت متقابل و ایجاد مجاری تازه ارتباط با جهان خارج را فراهم کردند. پژوهش حاضر با رویکرد تاریخی ـ تحلیلی و با تکیه بر مفهوم دیپلماسی فرهنگی، نقش این ابزارها را در مدیریت منازعات ایران با قدرت‌های خارجی بررسی می‌کند. پرسش اصلی آن است که تعاملات و نهادهای فرهنگی نوظهور تا چه اندازه توانستند به‌عنوان مکمل دیپلماسی رسمی، از شدت تنش‌های سیاسی، مرزی و اقتصادی بکاهند و امکان گفت‌وگو و تفاهم را تقویت کنند. روش پژوهش بر تحلیل اسناد تاریخی، مکاتبات دیپلماتیک، گزارش‌های کنسولی، سفرنامه‌های سیاسی و منابع مرتبط با نهادهای آموزشی و فرهنگی دوره قاجار استوار است. یافته‌ها نشان می‌دهد که دیپلماسی فرهنگی، هرچند به دلیل ضعف ساختاری ایران قادر به تغییر اساسی موازنه قدرت یا جلوگیری کامل از مداخلات استعماری نبود، توانست از طریق گسترش شبکه‌های ارتباطی، ارتقای شناخت متقابل، انتقال الگوهای فکری جدید و ایجاد فضاهای غیررسمی برای مذاکره، در برخی موارد به کاهش تنش و تسهیل ارتباطات سیاسی کمک کند. این کارکرد فرهنگی همچنین به شکل‌گیری تصویری از ایران در محافل و مراکز علمی اروپا انجامید. بر این اساس، تجربه قاجار نشان می‌دهد ظرفیت‌های فرهنگی حتی در شرایط ضعف قدرت سخت می‌توانند نقش مکملی مؤثر در مدیریت بحران، کاهش هزینه‌های منازعه و تقویت زمینه‌های صلح‌آمیز در روابط خارجی ایفا کنند.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی فرهنگی، عصر قاجار، تاریخ روابط خارجی ایران، مدیریت منازعات، صلح‌ورزی، مدرنیزاسیون تدافعی، قدرت‌های امپریالیست



۸

نظام‌های حقوقی، قضایی و حل منازعات

تحلیل سیاست خارجی تهاجمی ایالات متحده در دوران ترامپ در چارچوب رئالیسم تهاجمی؛ پیامدها و راهبردهای موازنه در نظام بین‌الملل



زهرا خلیلی
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل،
دانشگاه علامه طباطبایی، تهران
zahra.khalili.31368711401@gmail.com

دوره دوم ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ با تحولی بنیادین در جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده همراه بود؛ تحولی که در تغییر نمادین عنوان «وزارت دفاع» به «وزارت جنگ» بازتاب یافت. این تغییر صرفاً صوری نبود، بلکه بیانگر دگردیسی استراتژیک و ارسال پیامی هشدارآمیز به بازیگران بین‌المللی بود. رویکرد تهاجمی دولت ترامپ در اشکال گوناگونی نمود پیدا کرد؛ از اعمال تحریم‌های فلج‌کننده و ارعاب و تهدید گرفته تا مداخله در امور داخلی سایر کشورها از جمله ربایش مادارو، نقش‌آفرینی فعال در بحران سوریه، حمایت همه‌جانبه نظامی و مالی و حتی تکنولوژی از اسرائیل، تنش‌زایی محدود با ایران، جنگ تجاری با چین و اروپا، پشتیبانی بی‌قیدوشرط از اوکراین در تقابل با روسیه، و نمایش قدرت در مناطق استراتژیک مانند آلاسکا، تلاش برای تصاحب جزیره گرینلند واکنون افزایش حضور نظامی در خلیج فارس جهت اعمال فشار بر جمهوری اسلامی ایران. این اقدامات را می‌توان مصادیقی عینی از تلاش واشنگتن برای تحکیم هژمونی خود، تثبیت نظام تک‌قطبی و حذف یا تضعیف رقبا و دشمنانش در صحنه سیاست بین‌الملل دانست. پرسش محوری این پژوهش آن است که آینده نظام بین‌الملل تحت تأثیر چنین رویکرد تهاجمی، و در شرایط تداوم آنارشی ساختاری و تضعیف نهادها و سازمان‌های بین‌المللی که می‌توانند بسترساز صلح و گفت‌وگو باشند، چه خواهد بود؟ و چه راهبردهایی برای مقابله با این سیاست و ایجاد توازن قوای جدید قابل تصور است؟ فرضیه پژوهش بر این است که تداوم سیاست خصمانه و یکجانبه‌گرایانه‌ای که در دوره دوم ترامپ تشدید شده است، می‌تواند نظم بین‌المللی را به چالش کشانده و به سمت بی‌ثباتی ساختاری سوق دهد، توازن قوا را برهم زده و در نهایت منجر به بروز درگیری‌های منطقه‌ای و حتی در سطح جهانی به صورت گسترده شود. در چنین شرایطی، کشورهای ضعیف‌تر که در مقابل فشار و ارعاب تسلیم شوند، با تضعیف فزاینده و انزوا مواجه خواهند شد؛ درحالی‌که کشورهایی که با تکیه بر تقویت توانمندی‌های داخلی اعم از نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک و با اتخاذ راهبردهای مقاومت و تهاجم متقابل هوشمندانه احتمال پایداری بیشتر و بقا در عرصه بین‌الملل را خواهند داشت. این پژوهش با به‌کارگیری چارچوب نظری «رئالیسم تهاجمی» جان مرشایمر و با روش تحلیل گفتمان و از طریق جمع‌آوری داده‌های کتابخانه‌ای و اسنادی (شامل سخنرانی‌ها، بیانیه‌های رسمی، گزارش‌های تحلیلی و مصاحبه‌های کلیدی) به بررسی انتقادی گفتمان و عمل سیاست خارجی ترامپ می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: رئالیسم تهاجمی، سیاست خارجی ترامپ، هژمونی آمریکایی، توازن قوا، مقاومت بین‌المللی، جان مرشایمر

تأثیر سیاست‌های توسعه طلبانه دولت دوم ترامپ بر صلح و امنیت بین‌المللی



محمدعلی صدیقی
دانشجوی دکتری مطالعات آمریکای شمالی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
mali.seddighi@ut.ac.ir

دومین دوره ریاست دونالد ترامپ بر کاخ سفید، با تغییرات بنیادین در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این کشور همراه بوده است. برخلاف دوره اول، در دومین دوره ریاست وی، شاهد هارمونی میان تیم امنیت ملی وی با بروز و ظهور ماگا هستیم که از آن با عناوینی چون یکجانبه‌گرایی، رئال پولیتیک، ملی‌گرایی افراطی و گرایش‌های توسعه‌طلبانه یاد شده‌است. این تحولات، به‌ویژه در بستر تضعیف چندجانبه گرایی، خروج از توافقات بین‌المللی و توسل گسترده به ابزارهای فشار سیاسی، اقتصادی و نظامی، پیامدهای قابل‌توجهی برای صلح و امنیت بین‌المللی به همراه داشته است. مهمترین نمود این ابزارها را امروزه می‌توان در غزه، اوکراین، گرینلند، خلیج مکزیک و در قبال نیمکره غربی مشاهده کرد. مسئله اصلی این پژوهش آن است که سیاست‌های توسعه‌طلبانه دولت ترامپ چگونه و تا چه اندازه موجب تضعیف سازوکارهای حل مسالمت‌آمیز منازعات و تشدید ناامنی در نظام بین‌الملل شده‌اند. هدف از نگارش این مقاله، تحلیل نظام‌مند تأثیر این سیاست‌ها بر ساختارها و فرآیندهای صلح و امنیت بین‌المللی و ارزیابی پیامدهای آن برای ثبات جهانی است. قلمرو موضوعی پژوهش، سیاست خارجی واشنگتن در دوره ترامپ و ارتباط آن با مفاهیم صلح، امنیت و حل منازعه است. از نظر زمانی، تحقیق بازه ۲۰۲۴ تا امروز را دربرمی‌گیرد و از منظر مکانی، تمرکز اصلی بر پیامدهای جهانی این سیاست‌ها بر نظام بین‌المللی است. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها با استفاده از گزارش اندیشکده‌ها، منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی موجود در دولت آمریکا و آثار علمی مرتبط گردآوری شده‌اند. چارچوب تحلیلی پژوهش مبتنی بر نظریه‌های امنیت بین‌المللی و مطالعات صلح است که امکان بررسی همزمان ابعاد قدرت‌محور و پیامدهای انسانی و نهادی سیاست‌های مورد مطالعه را فراهم می‌سازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌های توسعه‌طلبانه دولت ترامپ، از جمله خروج از توافق‌های کلیدی، تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی، تضعیف اعتماد میان بازیگران بین‌المللی و کاهش کارآمدی نهادهای چندجانبه، به افزایش بی‌ثباتی و تضعیف صلح پایدار منجر شده است. این سیاست‌ها نه‌تنها به حل منازعات موجود کمک نکرده‌اند، بلکه موارد زمینه‌ساز تشدید تنش‌ها و تعمیق شکاف‌های امنیتی شده‌اند. نتیجه‌گیری مقاله حاکی از آن است که تداوم چنین رویکردهایی با الزامات صلح و امنیت پایدار در تعارض بوده و سیاست‌های راهبردی پیشنهادی شامل تقویت چندجانبه‌گرایی، بازسازی رژیم‌های اعتمادساز بین‌المللی، اولویت‌بخشی به دیپلماسی پیشگیرانه و بازگشت به چارچوب‌های حقوقی حل منازعه به‌عنوان پیش‌شرط‌های اساسی برای ارتقای صلح و امنیت بین‌المللی ارائه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: آمریکا؛ ترامپ؛ توسعه‌طلبی؛ یکجانبه‌گرایی؛ حل منازعه

سیاست صلح مبتنی بر قدرت دونالد ترامپ و توسعه منازعه با جمهوری اسلامی ایران



محسن قزل سفلو
دکتری علوم سیاسی مسائل ایران، دانشگاه مازندران
Mohsen.ghezelsefloo@yahoo.com

دونالد ترامپ در شرایطی دوره دوم ریاست جمهوری آمریکا را آغاز کرد که، دامنه دو جنگ فراگیر ۲۰۲۲ روسیه و اوکراین و جنگ ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حماس و اسرائیل به جمهوری اسلامی مرتبط شده بود. ترامپ که در دولت اول خود از برجام خارج شده و خواستار توافق جدید هسته‌ای با ایران بود، سیاست فشار حداکثری و حمله نظامی در صورت عدم پاسخ مثبت از سوی ایران را مد نظر داشت. وی که همواره ناکارآمدی دولت جو بایدن در آمریکا را علت اصلی وقوع این جنگ‌ها و افزایش توانمندی هسته‌ای، نفوذ منطقه‌ای و موشکی ایران می‌داند، با پیگیری راهبرد ایجاد صلح مبتنی بر قدرت، تلاش کرد بر اوضاع فائق آید. نتایج کاربست این راهبرد نشان می‌دهد، با جنگ افروزی دولت ترامپ نسبت به برنامه هسته‌ای ایران، موضوعات جدیدی سر باز کرده و حوزه و سطح منازعه با آن پیچیده‌تر شد. به‌گونه‌ای که، نه‌تنها ایده حذف رهبران و برنامه هسته‌ای ایران جهت مهار منازعه و ایجاد صلح در منطقه غرب آسیا کارآمد نبود، بلکه مسائل جدید دیگری از جمله گشودن تنگه هرمز برای جلوگیری از افزایش قیمت جهانی نفت و گره خوردن صلح اسرائیل با لبنان به صلح ایران و آمریکا به آن اضافه شد. درواقع، با وجود تفاهم‌نامه اسلام‌آباد نیز، چشم‌انداز برقراری و پایداری توافقات صلح در این منطقه مبهم باقی مانده است. بنابراین، در پژوهش حاضر، با استفاده از رویکرد مسائل سیاستی بدخیم بر مبنای نظریات ریتل و وبر، به روشی تحلیلی - تبیینی و با استفاده از اسناد و منابع کتابخانه‌ای بدنبال پاسخ به سؤال اصلی این پژوهش هستیم: علت ناپایداری توافقات آتش‌بس و صلح و تداوم مناقشه آمریکا و ایران چیست؟ فرضیه مطرح شده حکایت دارد: به‌علت تنوع و پیچیدگی اداراکات طرفین مناقشه، همزمان با تلاش برای حل مسائل مربوط به اقتدار و عدالت، موضوعات تغییر کرده و مسائل جدیدی سرباز می‌زند که اقدامات متولیان را با زوایای جدید روبرو و برنامه‌ریزهای آنان را بی‌اثر می‌سازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد: وجود مسائل تاریخی، هویتی و تداخل در منافع ذینفعان مختلف داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، چنان پیچیدگی در این مسیر ایجاد کرده‌اند که، برقراری صلح در این مناطق به مسئله‌ای «فوق‌العاده بدخیم» تبدیل شده است. یکی از مهمترین این موارد، برساختگی جایگزینی تمدن اسلامی تحت سرپرستی جمهوری اسلامی ایران به‌جای کمونیسم است که در ساخت و ساحت سیاست خارجی آمریکا ریشه دوانیده و در نتیجه ایران را به‌عنوان خطرناکترین دشمن برای امنیت آمریکا و جهان معرفی می‌کند. از این منظر، به‌علت اینکه توافقات و راه‌حل‌هایی مطرح برای فیصله این مناقشه مورد

قبول عموم واقع نمی‌شود، مسئله با پایانی باز همراه است. این پژوهش بر این باور است، استفاده از راهبرد همکارانه و مشارکتی و بهره‌گیری از ظرفیت و توان ذینفعان ملی و بین‌المللی که علاقمند به انتفاع از طریق حل این مشکل ریشه‌ای هستند، به بهبود وضعیت کمک خواهد کرد.
کلیدواژه‌ها: ترامپ، صلح، ایران، راهبرد همکارانه، مسائل سیاستی بدخیم

خشونت‌های بی‌صدای سیاست ترامپ و تأثیر آن بر پریشانی نظم بین‌المللی



احسان محمدی
مدرس حقوق بین‌الملل و مشاور در دانشگاه تهران
mohammadiehsa@gmail.com

در ادبیات کلاسیک روابط بین‌الملل، خشونت غالبا در قالب توسل عریان به زور، مداخله نظامی یا تهدید فیزیکی صورت‌بندی شده است؛ حال آنکه در تحولات معاصر، گونه‌ای از خشونت ساختاری، تدریجی و نامرئی در بطن سیاست حقوقی خارجی قدرت‌ها در راس آن‌ها ایالات متحده آمریکا با محوریت دوره و سیاست ترامپ، شکل گرفته که می‌توان از آن با عنوان «خشونت‌های بی‌صدا» یاد کرد. این نوع خشونت نه از مسیر توپ و تانک، بلکه از رهگذر ابزارهای حقوقی، شبه‌حقوقی و هنجاری چون تحریم‌های فراسرزمینی، تفسیر گزینشی قواعد حقوق بین‌الملل، اعمال استانداردهای دوگانه، نهادسازی موازی، و بهره‌برداری ابزاری از مفاهیم حقوق بین‌الملل و حقوق بشر اعمال می‌شود. مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه سیاست ترامپ، با توسل به این اشکال نرم و خاموش اجبار، به تضعیف بنیادهای هنجاری، انسجام نهادی و پیش‌بینی‌پذیری نظم بین‌المللی می‌انجامد و آن را در وضعیت «پریشانی ساختاری» قرار می‌دهد. پرسش محوری مقاله این است که خشونت‌های بی‌صدای سیاست ترامپ از چه سازوکارهایی شکل می‌گیرند و این سازوکارها چه تأثیری بر تزلزل نظم بین‌المللی و کارآمدی حقوق بین‌الملل بر جای می‌گذارند؟ فرضیه مقاله بر این مبنا استوار است که تداوم و نهادینه‌شدن خشونت‌های بی‌صدای حقوقی، با ایجاد شکاف میان قاعده و اجرا، تعمیق بی‌اعتمادی نهادی و تقویت منطق استثنا، به فرسایش تدریجی نظم حقوقی بین‌المللی و جایگزینی آن با نظمی پریشان، سیال و قدرت‌محور منجر می‌شود. این پژوهش با رویکردی تحلیلی انتقادی و در چارچوب نظری حقوق بین‌الملل معاصر، می‌کوشد نشان دهد که خشونت بی‌صدا نه پدیده‌ای حاشیه‌ای، بلکه یکی از کانونی‌ترین عوامل بحران مشروعیت و کارآمدی نظم بین‌المللی در عصر حاضر است.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، سیاست ترامپ، نظم بین‌المللی پریشان، حقوق بین‌الملل، استانداردهای دوگانه، تحریم‌ها

منافع و محاسبات ایالات متحده و روسیه برای پایان‌دادن به جنگ اوکراین



رقیه کرامتی‌نیا
دکتری مطالعات روسیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
rkeramatinia@ut.ac.ir

اکنون نزدیک به چهار سال از آغاز جنگ اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ می‌گذرد؛ جنگی که از آن به‌عنوان بزرگترین منازعه نظامی در قاره اروپا پس از پایان جنگ جهانی دوم یاد می‌شود و تا امروز پیامدهای گسترده‌ای برای نظام بین‌الملل در پی داشته است. یکی از مهم‌ترین پیامدهای این جنگ برای روسیه، شکل‌گیری نوعی همگرایی و اتحاد علیه روسیه در میان مجموعه غرب اعم از کشورهای اروپایی و ایالات متحده و دیگر متحدان آن بود. این رویکرد که با هدف مهار و تضعیف توان نظامی و ژئوپلیتیکی مسکو صورت گرفته، با اعمال فشارهای همه‌جانبه علیه روسیه و انزوای این کشور از جهان غرب همراه بوده است. در سال‌های نخست جنگ، ایالات متحده و متحدان اروپایی آن با اعمال تحریم‌های گسترده علیه روسیه و در عین حال، حمایت سیاسی، مالی و نظامی از اوکراین، در پی افزایش هزینه‌های جنگ برای روسیه و تضعیف این کشور و در عمل، تداوم جنگ اوکراین برآمدند. با این حال، از یک سال گذشته، نشانه‌هایی از تغییر در روندهای حاکم بر جنگ اوکراین و افزایش تلاش‌ها از سوی ایالات متحده برای یافتن راه‌حلی جهت دستیابی به صلحی زودهنگام و تلاش برای همراه کردن روسیه در این راستا قابل مشاهده است. روندهای موجود نیز حاکی از علاقمندی روسیه برای پایان دادن این جنگ است. با این توضیح، پرسش اصلی این مقاله این است که در شرایط فعلی، روسیه و ایالات متحده هر کدام با چه دلایل و ملاحظاتی به منظور جستجوی راه‌حل‌هایی برای پایان دادن به جنگ اوکراین گام برداشته‌اند؟ در پاسخ به این پرسش، این فرضیه طرح می‌شود که فرسایشی شدن جنگ، فشارهای تحریمی و نیاز روسیه به تثبیت دستاوردهای ژئوپلیتیکی و میدانی از یک سو و افزایش هزینه‌های سیاسی، مالی و راهبردی جنگ برای ایالات متحده، همراه با تغییر اولویت‌های کلان سیاست خارجی آمریکا به خصوص در دوره دوم دونالد ترامپ از سوی دیگر، دو طرف را به سمت جستجوی راه‌حلی برای کنترل و حتی پایان دادن به این منازعه سوق داده است. این نوشتار در ابتدا نگاهی به دلایل آغاز جنگ اوکراین دارد و در ادامه به بررسی دلایل و ملاحظات روسیه و ایالات متحده امریکا در تمایل به پایان دادن به جنگ اوکراین می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نتیجه این تلاش‌ها، حتی در وضعیت مطلوب نه به‌عنوان صلحی پایدار و نهایی، بلکه درواقع، صلحی مشروط، تاکتیکی و شکننده خواهد بود که عمدتا با هدف مدیریت هزینه‌ها، تثبیت نسبی موازنه قوا و ایجاد فرصت برای بازتنظیم راهبردی مواضع دو طرف در نظام بین‌الملل دنبال می‌شود. شایان ذکر است روش تحقیق در این نوشتار کیفی و با بهره‌گیری از شیوه تحلیل مضمون است. گردآوری منابع نیز از روش کتابخانه‌ای و فضای مجازی با اتکا به منابع و مقالات معتبر انگلیسی و روسی انجام می‌شود.

کلیدواژه‌ها: جنگ اوکراین، روسیه، ایالات متحده، صلح، جنگ فرسایشی

از مدیریت بحران تا صلح منفی؛ نقش سیاست خارجی آمریکا در پویایی‌های منازعه روسیه و اوکراین ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶



فرنوش طاهرلو
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل،
دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس تهران
f.taherloo@modares.ac.ir

جنگ روسیه و اوکراین که از سال ۲۰۲۲ آغاز شد، تا سال ۲۰۲۶ همچنان ادامه دارد به یکی از پایدارترین منازعات مسلحانه معاصر تبدیل گردید و پیامدهای عمیقی برای امنیت انسانی، ثبات منطقه‌ای و نظم امنیتی اروپا به همراه داشت. در این میان، تغییر در رهبری سیاسی ایالات متحده و بازگشت دونالد ترامپ به قدرت در ژانویه ۲۰۲۵، یک متغیر مداخله‌گر مهم در مسیر این منازعه ایجاد کرد. مسئله اصلی این پژوهش آن است که سیاست خارجی دولت ترامپ در بازه زمانی ۲۰۲۵ و ماه‌های اولیه ۲۰۲۶ چگونه بر تداوم یا مهار منازعه روسیه و اوکراین اثر گذاشته و این سیاست‌ها تا چه حد به ایجاد شرایط صلح پایدار یا صرفاً "صلح منفی" منجر شده‌اند. هدف مقاله، تبیین منطق، ماهیت و پیامدهای سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جنگ اوکراین در دوره مذکور و ارزیابی آن در چارچوب مفاهیم مطالعات صلح و منازعه است. قلمرو موضوعی پژوهش بر سیاست خارجی آمریکا و مدیریت منازعه روسیه-اوکراین متمرکز است؛ قلمرو زمانی سال ۲۰۲۵ و ماه‌های اولیه ۲۰۲۶ و قلمرو مکانی ایالات متحده، اوکراین، روسیه و اروپا را در بر می‌گیرد.

روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر رویکرد کیفی است. چارچوب نظری پژوهش تلفیقی از واقع‌گرایی انتقادی و رهیافت‌های مطالعات صلح، به‌ویژه مفاهیم صلح منفی و صلح مثبت (گالتونگ)، خشونت ساختاری و نظریه حل منازعه است. داده‌ها از طریق تحلیل اسناد رسمی دولت آمریکا، بیانیه‌های دیپلماتیک روسیه و اوکراین، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی و تحلیل‌های اندیشکده‌های صلح‌محور گردآوری و با روش تحلیل مضمون بررسی شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیاست دولت ترامپ در این دوره بر سه محور اصلی استوار بوده است: نخست، کاهش یا مشروط‌سازی کمک‌های نظامی به اوکراین با هدف واداشتن کی‌یف به ورود به مذاکرات؛ دوم، انتقال بخش قابل توجهی از هزینه‌های جنگ به متحدان اروپایی؛ و سوم، ارسال سیگنال‌های دیپلماتیک مثبت به روسیه برای دستیابی به یک توافق حداقلی. این رویکردها اگرچه احتمال تحقق یک آتش‌بس کوتاه‌مدت را افزایش داده‌اند، اما عمدتاً در چارچوب "صلح منفی" قابل تفسیرند، زیرا بر توقف نسبی خشونت مستقیم تمرکز داشته و به ریشه‌های ساختاری منازعه، از جمله مسئله تمامیت ارضی، تضمین‌های امنیتی و بی‌اعتمادی متقابل، پاسخ نداده‌اند.

نتایج پژوهش حاکی از آن است که سیاست خارجی ایالات متحده در بازه ۲۰۲۵ و اوایل ۲۰۲۶ بیش از آنکه به حل منازعه منجر شود، به مدیریت حداقلی بحران و خطر نهادینه‌شدن یک منازعه منجمد انجامیده است. در سطح سیاست‌های

راهبردی، مقاله استدلال می‌کند که دستیابی به صلح پایدار مستلزم گذار از منطق معامله‌گرایانه قدرت‌های بزرگ به سوی یک چارچوب چندجانبه مبتنی بر امنیت انسانی، مشارکت فعال اروپا و ارائه تضمین‌های معتبر امنیتی به اوکراین است؛ در غیر این صورت، هرگونه آتش‌بس صرفاً تعلیقی موقت در مسیر بازگشت خشونت خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: صلح منفی و صلح مثبت؛ سیاست خارجی ایالات متحده؛ دونالد ترامپ؛ جنگ روسیه و اوکراین؛ حل منازعه

اثر تجربه جنگ اوکراین بر محاسبات ریسک چین در پرونده تایوان



امیر تواضع
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات روسیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
amirtavazo@ut.ac.ir



پارسا اخلاقی
دانشجوی دکتری مطالعات روسیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
parsa.akhlaghi@ut.ac.ir

تحرکات نظامی پیرامون تایوان در سال‌های اخیر شدت گرفته است. رزمایش‌های گسترده چین، بسته‌های تسلیحاتی جدید آمریکا و رشد بودجه دفاعی تایوان در ۲۰۲۶، نشانه‌های این تشدید هستند. این تحولات نشان می‌دهد مرز میان «نمایش قدرت» و «مدیریت بحران» باریک‌تر شده است. قیاس بحران تایوان با جنگ اوکراین در ادبیات تحلیلی رواج یافته اما تمرکز بر شباهت‌های ظاهری، تفاوت‌های بنیادین ژئوپلیتیکی و عملیاتی دو پرونده را نادیده می‌گیرد. پرسش اصلی این است که تجربه جنگ اوکراین چگونه و تا چه حد محاسبات ریسک و گزینه‌های بازدارندگی چین در پرونده تایوان را تحت‌تأثیر قرار داده و این اثرگذاری در برابر منطق مستقل بحران چه جایگاهی دارد؟ فرض نگارنده بر آن است که اوکراین بیش از آنکه الگویی برای اقدام عملیاتی چین بسازد موجب واقعی‌تر شدن برآورد هزینه‌ها و بازتنظیم گزینه‌های فشار و بازدارندگی پکن شده است. در حالی که منطق این پرونده به دلیل جایگاه تایوان در راهبرد آمریکا، ماهیت جغرافیایی صحنه بحران و وزن اقتصاد و فناوری، همچنان مستقل و متفاوت باقی می‌ماند. هدف پژوهش تبیین نسبت واقعی تجربه جنگ اوکراین با محاسبات ریسک و بازدارندگی چین در پرونده تایوان است و می‌کوشد اثر اوکراین بر گزینه‌های فشار پکن را از منطق مستقل بحران تایوان تفکیک کند. پژوهش حاضر بر بازدارندگی و مدیریت بحران در تنگه تایوان متمرکز است و سه محور فشار تدریجی، نمایش توان کنترل محیطی و پیامدهای اقتصاد و فناوری و روایت‌سازی را دنبال می‌کند. بازه زمانی از آغاز جنگ اوکراین تا تحولات ۲۰۲۶ است و قلمرو مکانی تنگه تایوان و محیط امنیتی شرق آسیا را دربرمی‌گیرد. جنگ اوکراین در این پژوهش صرفاً منبعی تجربی برای سنجش محاسبات راهبردی چین است. پژوهش با رویکردی کیفی و با اتکا به تحلیل سناریو انجام می‌شود. برای صورت‌بندی تعاملات، از منطق مفهومی بازی‌های راهبردی بازدارندگی و تشدید بهره گرفته می‌شود. داده‌ها از تحلیل گفتمان اسناد و بیانیه‌های رسمی چین، آمریکا و تایوان استخراج و سناریوهای فشار تدریجی و کنترل دسترسی با معیار هزینه-ریسک سنجش شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد تجربه اوکراین برای پکن یک «آزمون هزینه» بوده است. ریسک تحریم‌های مالی و فناورانه، وزن حمایت خارجی در فرسایش منازعه و اهمیت روایت‌سازی، محاسبات بازدارندگی چین را به سمت گزینه‌های فشارزا اما کم‌هزینه سوق داده است. شایان ذکر است گزینه‌هایی چون «تشدید پله‌ای» و «کنترل دسترسی» پیش از این نیز در ادبیات و الگوهای رفتاری چین وجود داشتند؛ تجربه اوکراین

صرفاً اولویت‌بندی این گزینه‌ها را در محاسبات پکن تقویت کرده، نه اینکه آن‌ها را ایجاد کرده باشد. با این حال، جایگاه تایوان در راهبرد آمریکا و ماهیت جغرافیایی بحران نشان می‌دهد منطق این پرونده با اوکراین همپوشانی کامل ندارد. نتایج حاکی از آن است که پیوند میان اوکراین و تایوان را باید صرفاً در سطح «تنظیم ریسک» تحلیل کرد، نه الگوبرداری عملیاتی. ماهیت تنگه تایوان، جایگاه آن در راهبرد کلان آمریکا و وزن پیامدهای اقتصادی و فناوری، منطق مستقل این پرونده را از تجربه اوکراین متمایز می‌سازد. از این رو، مدیریت تشدید و کاهش خطای محاسبه در محیط چندبازیگری، محور اصلی دلالت‌های راهبردی این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: بحران تایوان، چین، بازدارندگی، ایالات متحده آمریکا

نقش چین در منازعه هند-پاکستان ۲۰۲۵

در می۲۰۲۵، دو قدرت واقع در جنوب آسیا با یکدیگر درگیر شدند. همانند هر نبرد دیگری، این جنگ که به مدت ۴ روز به طول انجامید واجد ابعادی چندگانه جهت بررسی است. لیکن، یکی از پیامدهای این جنگ عملکرد تسلیحات چینی به کار گرفته شده توسط یکی از طرفین درگیری -پاکستان- به‌شمار می‌رود. با وجود آنکه آمار دقیقی از کارنامه سلاح‌های چینی در این جنگ وجود ندارد اما اصل عملکرد آن‌ها غیرقابل انکار بوده است. این رویداد، بیش از پیش به موضوعی کلان‌تر یعنی «رقابت قدرت‌های بزرگ در عصر جدید» دامن زده است. در همین راستا، پژوهش پیش‌رو این سؤال اصلی را طرح می‌کند، پیامدهای منازعهٔ هند-پاکستان برای چین چه بوده است؟ به دنبال این سؤال، پاسخ احتمالی (فرضیه) نویسندگان بر آن استوار است که اضافه شدن مؤلفه نظامی در کنار مؤلفه اقتصادی به مزیت رقابتی چین از پیامدهای این منازعه به‌شمار می‌رود. هدف از نگارش این پژوهش واکاوی نقش و کنش چین به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در منازعات منطقه‌ای و همچنین پیامدهای این منازعات بر آن است. این پژوهش با اتکا به مفاهیم رشته روابط بین‌الملل سعی می‌کند یکی از ابعاد منازعهٔ شکل گرفته در منطقه جنوب آسیا (May 7–10, 2025) را مورد بررسی قرار دهد. پژوهش حاضر از روش ردیابی فرآیند بهره می‌برد. ردیابی فرآیند مجموعه‌ای از فرایندها برای شکل‌دهی و آزمون تبیین مطالعات موردی به شمار می‌رود. پژوهشگران به هنگام کاوش با هدف ایجاد استنتاج علّی درباره یک مورد و یا تعداد اندکی از موارد مورد مطالعه از این فرایند بهره می‌برند. ایده این روش بر آن استوار است که از طریق جست‌وجوی عناصر کلیدی یک مکانیسم علّی فرضیه تعیین شده برای موضوع مورد مطالعه بتوان تشخیص داد که آیا این مکانیسم در عمل جریان دارد یا خیر. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است، این منازعهٔ فرا تر از درگیری میان دو بازیگر کلیدی منطقه‌ای بوده و به میدان رقابت میان تسلیحات ساخت چین و کشورهای غربی بدل شده است. از سوی دیگر، نگرانی پکن نسبت به تجربه رزمی خود تا حدودی رفع شده است. به چند مورد از
نتایج و سیاست‌های راهبردی این پژوهش می‌توان بدین‌شرح اشاره کرد: ۱) چین همچنان سعی می‌کند با اتخاذ یک نوع سیاست مبتکرانه اصل عدم مداخله را دنبال نماید؛ ۲) عملکرد تسلیحات چینی، بر نگرانی آمریکا در صورت وقوع منازعهٔ در تنگه تایوان افزوده است؛ ۳) علاوه‌بر اقتصاد، می‌توان مدعی شد که مؤلفه نظامی نیز به حوزه مزیت رقابتی چین اضافه شده است.

کلیدواژه‌ها: منازعهٔ هند-پاکستان، حوزه نفوذ، مزیت رقابتی، اصل عدم مداخله چین



حامد وفایی
استادیار، زبان و ادبیات چینی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران
vafaei.hamed@ut.ac.ir



امیرحسین اژدری
دکترای روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
Amirh.ajdari@ut.ac.ir

بازتعریف گفتمان توسعه صلح‌آمیز در دوران شی جین پینگ



غزل ایزدی
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات چین، دانشگاه تهران
eezaghazal@gmail.com

با افزایش جایگاه چین در نظام بین‌الملل، نحوه بازنمایی و مشروعیت‌بخشی به نقش این کشور در عرصه جهانی به یکی از موضوعات مهم در مطالعات روابط بین‌الملل تبدیل شده است. در دوران رهبری شی جین پینگ، گفتمان «توسعه صلح‌آمیز» به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی چین مطرح شده و از طریق مفاهیمی همچون همکاری برد-برد، چندجانبه‌گرایی، توسعه مشترک، جامعه با سرنوشت مشترک بشریت و حل مسالمت‌آمیز اختلافات، تلاش کرده است تصویری مثبت از ظهور چین در سطح جهانی ارائه دهد. با این حال، چگونگی شکل‌گیری، تثبیت و بازتولید این گفتمان و سازوکارهای معنایی و سیاسی مؤثر در آن، نیازمند بررسی و تحلیل دقیق است. اهمیت این پژوهش از آن جهت است که گفتمان توسعه صلح‌آمیز در دوره شی جین پینگ صرفاً یک چارچوب مفهومی در سیاست خارجی چین نیست، بلکه ابزاری برای تولید معنا، کسب مشروعیت و تعریف جایگاه چین در نظم جهانی به شمار می‌رود. در این پژوهش به این مسئله پرداخته می‌شود که گفتمان توسعه صلح‌آمیز در دوران شی جین پینگ چگونه بازتولید شده است و چه مؤلفه‌ها، مفاهیم و سازوکارهایی در تداوم و گسترش آن نقش داشته‌اند. بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش عبارت است از: «چگونه گفتمان توسعه صلح‌آمیز در دوران شی جین پینگ بازتولید شده است؟». این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تحلیل گفتمان انجام شده است. داده‌های پژوهش از طریق بررسی اسناد رسمی دولت چین، سخنرانی‌ها و بیانیه‌های شی جین پینگ، اسناد مرتبط با سیاست خارجی چین و منابع کتابخانه‌ای گردآوری و مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گفتمان توسعه صلح‌آمیز در دوران شی جین پینگ از طریق بازتعریف مفاهیمی مانند توسعه، امنیت، همکاری بین‌المللی و نظم جهانی بازتولید شده است. چین با پیوند دادن توسعه داخلی با مسئولیت‌پذیری جهانی و تأکید بر مفاهیمی همچون جامعه با سرنوشت مشترک بشریت و همکاری‌های چندجانبه، تلاش کرده است قدرت‌یابی خود را در چارچوبی صلح‌طلبانه و غیرتهدیدآمیز صورت‌بندی کند. با این حال، این گفتمان همچنان در بستر رقابت‌های ژئوپلیتیکی و نگرانی‌های موجود درباره اهداف راهبردی چین مورد تفسیرهای متفاوت قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: صلح چینی، گفتمان، توسعه، شی جین پینگ

رمزگان عملیاتی روسیه در دو جنگ ایران، آمریکا و اسرائیل خرداد ۱۴۰۴ - مرداد ۱۴۰۵؛ ماهیت و کارکرد نقش روسیه در مهار یا تداوم تنش



فاطمه صادقی شیخ طبقی
دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
sheikhsadeghifateme@gmail.com

جنگ تحمیلی از سوی ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران در بازه زمانی خرداد ۱۴۰۴ تا مرداد ۱۴۰۵، تحولی بنیادین در فضای امنیتی غرب آسیا ایجاد کرده و این منطقه را با متغیرهای پیچیده‌ای رو به رو ساخته است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری «رمزگان عملیاتی» و روش تحلیل محتوای کیفی، به واکاوی باورهای فلسفی و ابزاری تصمیم‌گیرندگان کرملین در قبال پویایی‌های این جنگ یک ساله می‌پردازد. هدف اصلی این مقاله، تبیین علمی جهت‌گیری‌های دیپلماتیک و میدانی فدراسیون روسیه و سنجش کارکرد رفتاری آن میان دو الگوی میانجیگری صلح برای مهار تنش یا مدیریت راهبردی بحران بر اساس ملاحظات ژئوپلیتیکی و منافع اقتصادی بازارهای انرژی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رمزگان عملیاتی نخبگان سیاسی روسیه در مواجهه با این بحران، بازتاب دهنده الگوی رفتاری چندلایه و مبتنی بر عقلانیت ابزاری است. مسکو از یک سو تلاش دارد با حفظ کانال‌های ارتباطی با تمامی طرف‌های درگیر، نقش سنتی خود را به عنوان موازنه‌گر دیپلماتیک ایفا کند. از سوی دیگر، ملاحظاتی نظیر تعاملات نفتی در شرایط تحریم‌های بین‌المللی علیه روسیه و ضرورت همکاری در حوزه‌های نظامی و انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای، بر اولویت‌های تصمیم‌گیری روسیه سایه انداخته است. علاوه بر این، تحلیل باورهای نخبگان کرملین نشان می‌دهد که تعریف روسیه از نقش خود در رقابت کلان و راهبردی میان چین و ایالات متحده، مستقیماً بر رویکرد مسکو در قبال تنش‌های تهران و واشنگتن تأثیرگذار بوده است؛ به طوری که روسیه تلاش کرده است با تنظیم موقعیت خود در این پرونده، وزن ژئوپلیتیکی خود را در برابر آمریکا تقویت کرده و هم‌زمان همسویی‌های راهبردی خود با پکن را در جهت تثبیت نظم چندقطبی پیش ببرد. از این رو، رفتار سیاست خارجی روسیه در این بحران، بیش از آنکه بر مبنای اتحاد استراتژیک سنتی تعریف شود، با عمل‌گرایی راهبردی در بستر کلانِ تقابل با غرب صورت‌بندی شده است. پیشنهادهای سیاست‌گذارانه این پژوهش راهکارهایی را برای دستگاه دیپلماسی جهت تنظیم بهینه روابط دوجانبه در مواقع بحران‌های حاد منطقه‌ای بر اساس واقع‌گرایی ژئوپلیتیکی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: روسیه، جنگ ایران، رمزگان عملیاتی، نفت، مدیریت بحران، تحریم

چگونگی نفوذ نرم روسیه در اروپا و پیامدهای آن برای صلح منطقه‌ای

در سال‌های اخیر، تحرکات فزاینده روسیه در عرصه بین‌الملل، به ویژه در قاره اروپا، نگرانی‌های جدی در خصوص صلح منطقه‌ای ایجاد کرده است. فراتر از ابزارهای قدرت سخت، روسیه از راهبرد «نفوذ نرم» بهره می‌برد که به شکلی نامحسوس، بر افکار عمومی، ساختارهای سیاسی، و انسجام اروپا تأثیر می‌گذارد. این نفوذ، که غالباً با تکیه بر دستکاری اطلاعات و بهره‌برداری از شکاف‌های اجتماعی و سیاسی صورت می‌گیرد، می‌تواند انسجام اروپا را تضعیف کرده و به بی‌ثباتی در مناطق مختلف اروپا دامن بزند. درک چگونگی این فرآیند و پیامدهای آن برای صلح، امری حیاتی برای سیاست‌گذاران و تحلیلگران امنیتی است. هدف پژوهش، تحلیل چگونگی نفوذ نرم روسیه در اروپا و بررسی پیامدهای این نفوذ بر صلح و ثبات منطقه‌ای است. این تحقیق به دنبال پاسخ به این سؤال است که روسیه چگونه از طریق نفوذ نرم، اهداف راهبردی خود را در اروپا دنبال می‌کند و این اقدامات چه تأثیری بر موازنه قدرت و امنیت در قاره اروپا دارد. موضوع تحقیق نفوذ نرم روسیه، دستکاری اطلاعات، رئالیسم تهاجمی، صلح و حل منازعه در اروپا است. بازه زمانی تحقیق از سال ۲۰۱۴ تا سال ۲۰۲۴ را شامل می‌شود، زیرا این دوره شاهد افزایش چشمگیر فعالیت‌های نفوذ نرم روسیه بوده است. تمرکز اصلی بر نفوذ روسیه در کشورهای کلیدی اروپای غربی (فرانسه، ایتالیا و آلمان) است. این پژوهش با اتخاذ رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از چارچوب نظری ترکیبی «رئالیسم تهاجمی» مرشایمر و نظریه «دستکاری عملگرایانه اطلاعات» آلیوکوف انجام شده است. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی با استفاده از مطالعات موردی و تحلیل محتوای کیفی اسناد، گزارش‌های تحقیقاتی، و مقالات علمی مرتبط است. یافته‌ها نشان می‌دهد که روسیه از طیف گسترده‌ای از ابزارهای نفوذ نرم، شامل انتشار اطلاعات نادرست و گمراه‌کننده از طریق رسانه‌های دولتی و شبکه‌های اجتماعی، حمایت مالی و ایدئولوژیک از جریان راست افراطی، بهره‌برداری از شکاف‌های فرهنگی و اجتماعی، و نفوذ در نخبگان سیاسی و رسانه‌ای، برای دستیابی به اهداف راهبردی خود در اروپا استفاده می‌کند. این یافته‌ها تأیید می‌کنند که دستکاری اطلاعات، به عنوان یک راهبرد کلیدی، در خدمت اهداف رئالیستی روسیه برای افزایش قدرت نسبی و تضعیف رقبای خود قرار دارد. به طور خاص، حمایت از جریان راست افراطی در اروپا به عنوان یک مصداق عینی و مؤثر در راستای تضعیف انسجام اروپا شناسایی شد. نفوذ نرم روسیه، ضمن تضعیف وحدت و همبستگی اروپایی، منجر به افزایش بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در کشورهای هدف شده و چشم‌انداز صلح منطقه‌ای را تیره ساخته است. پیامدهای این نفوذ شامل کاهش اعتماد عمومی به نهادهای دموکراتیک، تشدید قطبی‌شدن سیاسی، و افزایش تنش‌های ژئوپلیتیکی



مهدی نوری چورتی
دکتری مطالعات جهان، حوزه اروپا، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
mehdinouri12345@iran.ir



سارینا شاکری آستانی
دانشجوی پزشکی دانشگاه آزاد ساری، ایران
sarinashakeri9@gmail.com

است. سیاست‌های راهبردی پیشنهادی برای مقابله با این چالش عبارتند از: ۱) تقویت سواد رسانه‌ای و مقابله فعال با اطلاعات نادرست؛ ۲) حمایت از نهادهای دموکراتیک و جامعه مدنی در برابر نفوذ خارجی؛ ۳) تدوین راهبردهای ارتباطی مؤثر برای بازتعریف روایت‌های غالب و مقابله با پروپاگاندای روسیه. تجربه اروپا، می‌تواند برای ایران در جهت تقویت سازوکارهای دفاعی در برابر عملیات‌های مشابه اطلاعاتی و روانی و همچنین حفظ هوشیاری نسبت به تأثیرگذاری‌های خارجی بر افکار عمومی و انسجام داخلی، عبرت‌آموز باشد.

کلیدواژه‌ها: نفوذ نرم روسیه، اروپا، دستکاری اطلاعات، صلح منطقه‌ای، رئالیسم تهاجمی

فرانسه و امنیتی‌شدن همگرایی اروپایی پس از جنگ اوکراین



امیرمحمد فرجی
کارشناسی ارشد مطالعات فرانسه ، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
Amirmohammadfaraji3@gmail.com

جنگ اوکراین پیوند تاریخی میان همگرایی اقتصادی و پروژه صلح در اتحادیه اروپا را با چالش جدی مواجه کرده است. از زمان شکل‌گیری جامعه زغال و فولاد تا تعمیق بازار مشترک، منطق مسلط بر صلح اروپایی بر این فرض استوار بود که وابستگی متقابل اقتصادی، رقابت را به همکاری تبدیل و جنگ را پرهزینه می‌کند. با این حال، تداوم جنگ اوکراین و پیامدهای امنیتی و انرژی‌محور و بودجه‌ای آن، این پرسش را ایجاد کرده است که آیا اتحادیه اروپا همچنان صلح را از مسیر همگرایی اقتصادی تعریف می‌کند یا آن‌که در حال گذار به الگویی امنیت‌محور است که در آن منطق اضطرار، مداخله‌گری دولتی و نظامی‌سازی بودجه‌ها بر قواعد بازار تقدم دارد. تمرکز بر اتحادیه اروپا و مطالعه موردی فرانسه این امکان را فراهم می‌کند که این دگرگونی احتمالی در سطح ساختاری و ملی به‌طور هم‌زمان بررسی شود. سؤال محوری تحقیق عبارت است از این‌که آیا تداوم جنگ اوکراین موجب جابه‌جایی از صلح مبتنی بر همگرایی اقتصادی به صلح مبتنی بر اولویت‌های امنیتی در اتحادیه اروپا شده است؟ و این تحول چه تأثیری بر سیاست‌های بودجه‌ای، انرژی و صنعتی اتحادیه اروپا و فرانسه پس از ۲۰۲۲ داشته است؟ چارچوب نظری پژوهش تلفیقی از اقتصاد سیاسی بین‌الملل و مطالعات صلح انتقادی است. از منظر اقتصاد سیاسی، تغییر در نسبت بازار و دولت و بازگشت مداخله‌گری به‌مثابه پاسخ به بحران امنیتی تحلیل می‌شود. روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل تطبیقی اسناد سیاستی، داده‌های بودجه‌ای، سیاست‌های انرژی و دفاعی اتحادیه اروپا و فرانسه در دوره پس از ۲۰۲۲ است. انتظار می‌رود یافته‌ها نشان دهد که جنگ اوکراین با تقویت گفتمان امنیت و اضطرار، موجب تقدم‌یافتن ملاحظات امنیتی بر الزامات اقتصادی شده و الگوی سیاست‌گذاری اروپایی را به‌سوی حمایت‌گرایی دولتی، افزایش هزینه‌های دفاعی و بازتنظیم سیاست‌های انرژی سوق داده است. این تحول احتمالاً مفهوم صلح در اتحادیه اروپا را از پروژه‌ای مبتنی بر رفاه و همگرایی اقتصادی به پروژه‌ای امنیتی-سیاسی تغییر می‌دهد؛ گذاری که اگرچه در کوتاه‌مدت انسجام امنیتی را تقویت می‌کند، در بلندمدت ممکن است بنیان‌های اقتصادی صلح پایدار را با چالش مواجه سازد.

کلیدواژه‌ها: همگرایی، امنیتی شدن، مطالعات صلح، نظامی سازی

گفتمان دولت فرانسه بر مواضع الجزایر در حل و فصل مسئلهٔ کشور الجزایر؛ تحلیل دیپلماتیک و راهبردهای جبران خسارات



سینا نصری
کارشناسی ارشد مطالعات فرانسه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
sina.nasri@ut.ac.ir

مسئله اشغال و مستعمره‌سازی الجزایر توسط کشور فرانسه و تبعات آن هنوز به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مسائل حساس در روابط بین دو کشور تلقی می‌شود. گفتمان دولت فرانسه در مورد این دوره تاریخی و شیوه بیان آن، نقش برجسته‌ای در انتخاب شیوه مواضع کنونی الجزایر برای حل و فصل مسئله اشغال تاریخی این کشور ایفا کرده است. در این زمینه، موضع‌گیری‌های دولت فرانسه در قبال پذیرش مسئولیت‌ها و جبران خسارات از یک سو و واکنش‌های دولت الجزایر به این اظهارات و اقدامات از سوی دیگر، تأثیر عمیقی را بر فرایندهای دیپلماتیک و اجتماعی این دو کشور گذاشته است. هدف از انجام این تحقیق، بررسی تأثیر گفتمان دولت فرانسه بر مواضع دولت الجزایر در حل و فصل مسئله اشغال تاریخی این کشور است. این پژوهش به دنبال تحلیل شیوه تأثیرگذاری اظهارات سیاسی، دیپلماتیک و فرهنگی فرانسه بر سیاستگذاری‌ها و اقدامات دولت الجزایر برای دستیابی به جبران خسارات و پذیرش مسئولیت این اقدام از سوی فرانسه است. این تحقیق به تحلیل گفتمان دولت فرانسه و واکنش‌های دولت الجزایر در مسئله اشغال تاریخی الجزایر می‌پردازد. قلمرو زمانی تحقیق از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ است و در این مدت، تغییرات مهم در سیاست‌های دو کشور نسبت به تاریخ استعمار و مسئله جبران خسارات بررسی خواهد شد. قلمرو مکانی تحقیق محدود به روابط فرانسه و الجزایر است. روش تحقیق این مقاله از نوع تحلیلی-توصیفی بوده و از روش تحلیل گفتمان برای بررسی سخنان و اظهارات مقامات دولتی دو کشور استفاده شده است. در این راستا، اظهارات رسمی مقامات فرانسوی و الجزایری طی دو دهه اخیر جمع‌آوری و مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین، از مطالعات کتابخانه‌ای و داده‌های آرشیوی به منظور ارزیابی اثرات این گفتمان‌ها بر سیاست‌های دیپلماتیک دو کشور استفاده گردیده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که گفتمان دولت فرانسه در زمینه استعمار، علی‌رغم برخی اعترافات و پوزش‌خواهی‌های کم اثر جزئی، همچنان از پذیرش کامل مسئولیت‌های تاریخی و جبران حداکثری خسارات خودداری کرده است. این در حالی است که دولت الجزایر با تأکید بر پذیرش مسئولیت کامل فرانسه و جبران خسارات، فشارها را افزایش داده است. واکنش‌های دولت الجزایر در این زمینه اغلب در قالب درخواست‌های رسمی بین‌المللی و دیپلماتیک بوده و تأکید بیشتری بر آشتی تاریخی و حفظ هویت ملی الجزایر دارد. بر اساس یافته‌ها، گفتمان دولت فرانسه بر تغییرات در مواضع الجزایر تأثیرگذار بوده و باعث شده است که دولت الجزایر موضع قاطع‌تری در

قبال مسئله جبران خسارات اتخاذ کند. این امر همچنین به پیچیده‌تر شدن روابط دوجانبه منجر شده است. پیشنهاد می‌شود که دولت فرانسه با پذیرش کامل مسئولیت‌ها، به پوزش‌خواهی رسمی و بازگرداندن چهره ضدجنگی که اکنون مدعی آن است بپردازد تا از تشدید تنش‌ها جلوگیری کند. همچنین، الجزایر باید بر تقویت همکاری‌های بین‌المللی و بهره‌برداری از مکانیسم‌های حقوقی جهانی به شیوه تا حد المکان دوستانه برای پیگیری مطالبات خود تمرکز کند.

کلیدواژه‌ها: گفتمان دولت فرانسه، استعمار فرانسه، جبران خسارات، الجزایر، روابط دوجانبه، تاریخ استعمار

واکنش کشورهای جنوب شرقی آسیا به طرح صلح غزه؛ علل و نتایج



بهاره سازمند
دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای
دانشگاه تهران
bsazmand@ut.ac.ir

پس از خروج اسرائیل از نوار غزه در سال ۲۰۰۵، حماس در انتخابات سال ۲۰۰۶ پیروز شد و دولتی تشکیل داد؛ ابتدا به‌تنهایی و سپس در قالب یک دولت ائتلافی بزرگ با فتح، اما در نهایت در سال ۲۰۰۷ کنترل غزه را به دست گرفت. از آن زمان، درگیری‌های مکرر با اسرائیل به جنگ‌های بزرگی تبدیل شد که اوج آن حملات ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حماس بود؛ حملاتی که به آغاز یک کارزار نظامی گسترده از سوی اسرائیل و وقوع نسل‌کشی در غزه انجامید. آتش‌بس‌های موقت در اواخر سال ۲۰۲۳ و اوایل ۲۰۲۵ فروپاشیدند. طرح صلح غزه که به‌طور رسمی «طرح جامع پایان دادن به مناقشه غزه» نام دارد، یک توافق چندجانبه میان اسرائیل و حماس است که با هدف رسیدگی به جنگ جاری غزه و بحران گسترده‌تر خاورمیانه تدوین شده است. این طرح به رهبری دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، و با مشورت بسیاری از کشورهای عربی و مسلمان در ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۵، طی یک کنفرانس خبری در کاخ سفید و در کنار بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، توسط ترامپ اعلام شد. این توافق در ۹ اکتبر امضا شد و از روز بعد به اجرا درآمد و در ۱۷ نوامبر نیز به تأیید شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید. طرح صلح غزه خواستار آتش‌بس فوری، بازگشت همه گروگان‌ها، مبادله زندانیان، غیرنظامی‌سازی نوار غزه، استقرار نیروی تثبیت بین‌المللی، اداره موقت توسط تکنوکرات‌های فلسطینی تحت نظارت بین‌المللی، بازسازی گسترده و مسیر مشروطی به‌سوی پذیرش حق تعیین سرنوشت فلسطینیان و به‌رسمیت‌شناختن دولت فلسطین است. هدف از ارائه این مقاله واکاوی واکنش کشورهای منطقه جنوب شرقی آسیا به طرح صلح غزه است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که پس از اعلام طرح صلح غزه کشورهای منطقه جنوب شرقی آسیا به‌خصوص کشورهای اسلامی منطقه چه واکنشی به این طرح داشته‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال با استفاده از روش پژوهش کیفی با رویکرد ردیابی فرایند، در ابتدا طرح صلح غزه (مفاد، اهداف و زمینه‌ها) مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش دوم واکنش کشورهای منطقه جنوب شرقی آسیا به این طرح ارائه می‌شود و در بخش سوم علل واکنش‌ها بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: طرح صلح غزه، جنوب شرقی آسیا، کشورهای اسلامی، ایالات متحده امریکا

ارزیابی نقش و کارکرد تحریم‌ها به مثابه ابزار «خشونت خاموش» در سیاست قدرت‌های بزرگ



علی اختیاری پیربالا
کارشناسی ارشد معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)
a.ekhtiyari@isu.ac.ir

در گفتمان روابط بین‌الملل معاصر، تحریم‌ها به‌مثابه یکی از ابزارهای اصلی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ جهت نیل به اهداف استراتژیک، جایگاهی محوری یافته‌اند. با این حال، تحلیل‌های رایج اغلب کارکرد این ابزار را در چارچوب فشار دیپلماتیک یا جایگزینی برای منازعات نظامی متعارف محدود می‌سازند. پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی انتقادی، این فرض را به چالش کشیده و استدلال می‌کند که تحریم‌ها، به‌ویژه در اشکال جامع و فراگیر خود، باید به‌عنوان شکلی از «خشونت خاموش» مفهوم‌پردازی شوند؛ نوعی خشونت ساختاری و ناملموس که به‌طور سیستماتیک، شریان‌های حیاتی جوامع هدف، از جمله امنیت غذایی، سلامت عمومی، و انسجام اجتماعی را نشانه می‌گیرد. اهمیت این بازخوانی مفهومی در آن است که ابعاد پنهان و پیامدهای انسانی ویرانگر تحریم‌ها را که در تحلیل‌های کلان سیاسی-اقتصادی مغفول می‌مانند، آشکار می‌سازد. بر این اساس، پرسش محوری پژوهش حاضر این است که تحریم‌های اعمال‌شده از سوی قدرت‌های بزرگ، چگونه و از طریق چه سازوکارهایی در قالب «خشونت خاموش» عمل کرده و چه پیامدهایی برای امنیت انسانی و حاکمیت ملی کشورهای هدف به همراه دارند؟ برای پاسخ به این پرسش، این پژوهش از روش توصیفی-تحلیلی با رویکردی کیفی بهره می‌برد و داده‌های مورد نیاز را از طریق اسناد کتابخانه‌ای، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی و تحلیل محتوای متون تخصصی گردآوری می‌نماید. فرآیند تحقیق بدین صورت است که ابتدا چارچوب نظری «خشونت خاموش» تبیین شده، سپس سازوکارهای عملکردی تحریم‌ها در سه سطح اقتصادی، اجتماعی و روانی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. در نهایت، دستاورد اصلی این مقاله در ارائه این گزاره است که تحریم‌ها نه صرفاً جایگزین جنگ، بلکه خود شکلی مدرن از جنگ‌افروزی هستند که بدون درگیری نظامی مستقیم و از طریق هدف قرار دادن زیرساخت‌های بقای یک جامعه، به فرسایش تدریجی حاکمیت ملی و تضعیف ساختارهای اجتماعی از درون منجر می‌شوند. این رویکرد، درک عمیق‌تری از ماهیت و کارکردهای خشونت در سیاست بین‌الملل قرن بیست و یکم به دست می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: تحریم‌ها، خشونت خاموش، امنیت انسانی، قدرت‌های بزرگ، سیاست خارجی

چرخش استراتژیک؛ تحلیل محتوای بازتنظیم سیاست خارجی آلمان در طولِ و پس از تهاجمِ آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران

رامین نوربخش
دانشجو کارشناسی ارشد مطالعات کشورهای آلمانی زبان، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

این مقاله چرخش استراتژیک دولت آلمان به رهبری صدراعظم فریدریش مرتس و وزیر امور خارجه یوهان وادفول در مورد تهاجمِ غیرقانونی آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران در سال ۲۰۲۶ را بررسی می‌کند. مسئلهٔ اصلی این است که قدرت‌های متوسطِ صادرات‌محور چگونه اختلالات شدید ژئواقتصادیِ مناقشات با شدت بالا را مدیریت می‌کنند، در حالی که هم‌زمان پیمان‌های امنیتی دو سوی آتلانتیک را هدایت و تنظیم می‌نمایند. هدف این پژوهش، تحلیل تغییر سیاست آلمان از موضع انفعالیِ «صبر و نظاره» و انتظارِ تغییر حکومت از بیرون، به درخواستی فعال و فوری برای مذاکرات مستقیم بین ایالات متحده و ایران است. این مطالعه به این پرسش اصلی پاسخ می‌دهد: چرا و چگونه دولت مرتس-وادفول اولویت‌های سیاست خارجی خود را در طول دورهٔ گذار از مرحلهٔ نبرد با شدت بالا به میانجی‌گری دیپلماتیک بازتنظیم کرد؟ این تحلیل بسیار ضروری است، زیرا محدودیت‌های ساختاریِ همراهیِ استراتژیک قدرت‌های متوسط با اقدامات تجدیدنظرطلبانهٔ قدرت‌های بزرگ را آشکار می‌سازد و به ادبیات پژوهشیِ انطباق سیاست خارجی در هنگام شوک‌های فراگیر (سیستمیک) کمک می‌کند. این پژوهش «واقع‌گرایی نئوکلاسیک نوع دوم» (Type II) را با «نظریهٔ نقش‌ها» (Role Theory) تلفیق می‌کند و استدلال می‌نماید که اگرچه شوک سیستمیک جنگ و بسته شدن تنگهٔ هرمز به عنوان محدودیت‌های بازدارنده عمل کردند، متغیرهای مداخله‌گر داخلی، به‌ویژه نصف شدن پیش‌بینی‌های رشد اقتصادی آلمان، نارضایتی گستردهٔ رأی‌دهندگان، و نقش محوری «قدرت غیرنظامی» آلمان که به‌شدت نهادینه شده است، خروجی نهایی سیاست دیپلماتیک را تعیین کردند. طرح پژوهش از روش تحلیل محتوای کیفی و کمی بر روی یک پیکرهٔ گزینش‌شده شامل ۳۰ متن رسمی، از جمله بیانیه‌های مطبوعاتی صدراعظم، بیانیه‌های وزارت امور خارجه و مناظرات پارلمانی از فوریه تا ژوئیهٔ ۲۰۲۶ استفاده می‌کند. یافته‌ها چرخش کلامیِ شفاف و از نظر آماری معناداری را نشان می‌دهند. قاب‌بندی رسمی در ابتدا فعالانه از فروپاشی حکومت ایران استقبال کرده و از کارزار مشترک آمریکا و اسرائیل حمایت می‌نمود. با این حال، پس از تهاجم غیرقانونیِ ۴۰ روزه که به آتش‌بس ۸ آوریل ۲۰۲۶ منتج شد، موضع‌گیری آلمان به‌شدت به سمت انتقاد از فقدان استراتژی خروج آمریکا از جنگ، رد عوارض دریایی در تنگهٔ هرمز به عنوان نقض قوانین بین‌الملل، و پیشنهاد تشکیل نیروی حافظ صلح در لبنان برای تأمین ثبات منطقه‌ای چرخش پیدا کرد. این مطالعه تلاشی است برای برجسته کردن اینکه چگونه فشار شدید اقتصادیِ داخلی می‌تواند بر چرخه‌های ایدئولوژیکِ کوتاه‌مدت غلبه کرده و بازگشت به دیپلماسی چندجانبه‌گرای سنتی را تحمیل کند.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی آلمان، واقع‌گرایی نئوکلاسیک، تهاجم نامشروع آمریکا

روابط سه‌بعدی قدرت در منازعات منطقه خلیج فارس

الگوهای چندبعدی و پیچیده‌تر است. در این چارچوب، منطقه خلیج فارس به دلیل موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی، نقش محوری در امنیت انرژی، کانون اتصال شبکه‌های ژئواکونومیکی و اهمیت راهبردی در معادلات قدرت جهانی، به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است. پژوهش حاضر با هدف تبیین مفهوم «روابط سه‌بعدی قدرت» و تحلیل کارکرد آن در منازعات منطقه خلیج فارس، با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای و تحلیل تحولات ژئوپلیتیکی معاصر انجام شده است. نوآوری پژوهش در ارائه چارچوبی مفهومی برای تبیین تحول الگوی قدرت در نظام بین‌الملل بر اساس تعامل سه بعد مکمل قدرت است. در این چارچوب، بعد نخست بر قدرت نظامی مبتنی بر برتری فناورانه به‌عنوان مهم‌ترین ابزار بازدارندگی، اعمال قدرت و تغییر موازنه‌های ژئوپلیتیکی استوار است. بعد دوم، قدرت مدیریت و مهار راهبردی است که از طریق به‌کارگیری هم‌زمان ابزارهای اقتصادی، سیاسی، اطلاعاتی، شناختی و ائتلاف‌های بین‌المللی، امکان مدیریت محیط امنیتی و فرسایش ظرفیت رقبا را فراهم می‌سازد. بعد سوم، قدرت قاعده‌گذاری و تصمیم‌سازی راهبردی است که بازیگران مسلط از طریق آن قواعد نظم منطقه‌ای و بین‌المللی، جهت‌گیری تحولات آینده و آرایش ژئوپلیتیکی قدرت را تعیین می‌کنند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که منازعات معاصر خلیج فارس دیگر صرفاً تابع برتری نظامی نیست، بلکه حاصل برهم‌کنش هم‌زمان این سه بعد قدرت است. در این میان، ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی ممتاز، تسلط بر تنگه هرمز، پیوند فضایی میان هارتلند و ریم‌لند و برخورداری از ظرفیت‌های ژئواستراتژیک، یکی از متغیرهای تعیین‌کننده در معادلات قدرت منطقه‌ای و جهانی محسوب می‌شود. بر این اساس، آینده منازعات منطقه بیش از هر زمان دیگری به نحوه تعامل ابعاد سه‌گانه قدرت و میزان انطباق راهبردهای ملی با الزامات ژئوپلیتیکی وابسته است. از این‌رو، بازاندیشی در راهبردهای ژئوپلیتیکی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های جغرافیایی می‌تواند نقش مؤثری در ارتقای قدرت راهبردی و کاهش آسیب‌پذیری بازیگران منطقه، به‌ویژه ایران، ایفا کند.

کلیدواژه‌ها: روابط سه بعدی قدرت، خلیج فارس، قدرت فناورانه، نظم منطقه ایی، منازعه



کیومرث یزدان‌پناه درو
دانشیار دانشکده جغرافیا دانشگاه تهران
kyazdanpanah @ut.ac.ir



مریم سلمانیان
دکترای جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران
m.salmanian@ut.ac.ir

ژئوپولیتیک مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای در عصر دوم هسته‌ای؛ ظرفیت‌های منطقه‌ای برای تقویت کنترل تسلیحات



محمد هادی واعظ مهدوی
دانشجوی دکتری مطالعات صلح و حل منازعه، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
Mh.vaezmahdavi95@ut.ac.ir

در شرایطی که عصر دوم هسته‌ای با نوسازی زرادخانه‌ها، رقابت‌های ژئوپولیتیکی و تضعیف برخی رژیم‌های سنتی کنترل تسلیحات مشخص می‌شود، ارزیابی ظرفیت‌های جایگزین برای مدیریت خطرات هسته‌ای اهمیت جدی یافته است. یکی از این ظرفیت‌ها، ممنوعیت‌های مبتنی بر جغرافیا در قالب مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای است. این مقاله با طرح این پرسش که آیا ممنوعیت‌های مبتنی بر جغرافیا می‌توانند به طور مؤثری به دستورکار کنترل تسلیحات هسته‌ای کمک کنند، به بررسی کارکردها، محدودیت‌ها و چشم‌اندازهای این سازوکار منطقه‌ای می‌پردازد. در بخش نخست، روند شکل‌گیری مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای و جایگاه حقوقی آن‌ها در چارچوب معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ا و قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد تحلیل می‌شود. سپس اهداف اصلی این مناطق، شامل تقویت عدم اشاعه، پیشبرد خلع سلاح تدریجی، نهادینه‌سازی خویشتن‌داری متقابل و ارتقای امنیت منطقه‌ای، مورد بررسی قرار می‌گیرد. مقاله نشان می‌دهد که این مناطق از طریق سازوکارهای راستی‌آزمایی و به‌ویژه پروتکل‌های تضمین امنیتی منفی می‌توانند هزینه‌های سیاسی و هنجاری گسترش یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را افزایش دهند، هرچند اثرگذاری آن‌ها به میزان مشارکت و تعهد قدرت‌های دارای سلاح هسته‌ای وابسته است. در ادامه، چشم‌انداز ایجاد سه منطقه پیشنهادی در خاورمیانه، قطب شمال و شمال‌شرقی آسیا تحلیل می‌شود. این بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که موفقیت ممنوعیت‌های جغرافیایی زمانی محتمل‌تر است که حداقلی از همگرایی سیاسی منطقه‌ای، کاهش تنش‌های امنیتی و آمادگی قدرت‌های هسته‌ای برای پذیرش تضمین‌های امنیتی منفی وجود داشته باشد. یافته‌های مقاله حاکی از آن است که ممنوعیت‌های مبتنی بر جغرافیا نه جایگزینی کامل برای منطق بازدارندگی هسته‌ای، بلکه سازوکاری مکمل و تدریجی برای تقویت رژیم کنترل تسلیحات و تثبیت وضعیت غیرهسته‌ای مناطق خاص به شمار می‌روند.

کلیدواژه‌ها: مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای؛ ممنوعیت‌های مبتنی بر جغرافیا؛ کنترل تسلیحات؛ عدم اشاعه؛ خلع سلاح هسته‌ای؛ بازدارندگی هسته‌ای؛ تضمین امنیتی منفی؛ امنیت منطقه‌ای؛ عصر دوم هسته‌ای



۹

سازمان‌های بین‌المللی، صلح‌بانی و حقوق بین‌الملل

دادرسی عادلانه در داوری‌های بین‌المللی با تمرکز بر تفسیر حقوق بشری کنوانسیون نیویورک



ابوالفضل عسگری
دانشجوی کارشناسی، حقوق، حقوق و علوم سیاسی، لرستان
abolfazlasgarri@gmail.com

در این پژوهش سعی شده است که به بررسی جامع و دقیق کنوانسیون نیویورک پرداخته و آن را در چارچوب حقوق بشر مطالعه کنیم. هدف اصلی این مطالعه بررسی حق دادرسی عادلانه در فرآیندهای داوری بین‌المللی و نظام‌های حقوقی مختلف در بستر حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی است. حق دادرسی عادلانه به عنوان یکی از اصول اساسی حقوق بشر شناخته می‌شود که در اسناد مختلف بین‌المللی، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به آن اشاره شده است. کنوانسیون نیویورک، که در سال ۱۹۵۸ به تصویب رسید، یکی از مهم‌ترین اسناد در زمینه حل و فصل منازعه و داوری تجاری بین‌المللی است. این کنوانسیون به منظور تسهیل شناسایی و اجرای آرای داوری خارجی در کشورهای مختلف ایجاد شده و به عنوان یک ابزار کلیدی در ارتقاء همکاری‌های بین‌المللی در زمینه داوری تجاری عمل می‌کند. این کنوانسیون به عنوان یک چارچوب حقوقی مؤثر، به تأمین حق دادرسی عادلانه در فرآیندهای داوری بین‌المللی کمک می‌کند. نه تنها به عنوان یک ابزار حقوقی برای حل و فصل اختلافات تجاری عمل می‌کند، بلکه به تقویت و تأمین حق دادرسی عادلانه و حقوق بشر در سطح بین‌المللی نیز کمک می‌نماید. سوال اصلی این پژوهش این است که چگونه کنوانسیون نیویورک در فرآیندهای داوری بین‌المللی می‌تواند به تأمین و ارتقاء حق دادرسی عادلانه از منظر حقوق بشر کمک کند و چه چالش‌ها و فرصت‌هایی در این راستا وجود دارد؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که تطبیق حقوق بشر بر کنوانسیون نیویورک نه تنها به بهبود فرآیندهای داوری کمک می‌کند، بلکه به ارتقاء عدالت، شفافیت و اعتماد عمومی در نظام‌های حقوقی نیز منجر می‌شود. این امر به نوبه خود به حفاظت از حقوق بشر و توسعه پایدار کمک می‌کند. روش تحقیق شامل بررسی منابع کتابخانه‌ای، تحلیل مواد اعلامیه حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی، از جمله کنوانسیون نیویورک، و همچنین مصاحبه با کارشناسان و متخصصان حوزه حقوق بشر و داوری است. این پژوهش به دنبال شناسایی و تحلیل چالش‌ها و فرصت‌های موجود در راستای تأمین حق دادرسی عادلانه در فرآیندهای داوری بین‌المللی است و به بررسی نمونه‌های عملی و تجربیات کشورهای مختلف در این زمینه می‌پردازد. در نهایت، این پژوهش به ارائه پیشنهادات و راهکارهایی برای بهبود فرآیندهای داوری و تقویت حقوق بشر در سطح بین‌المللی خواهد پرداخت، تا به این ترتیب بتواند به ارتقاء عدالت و انصاف در نظام‌های حقوقی کمک کند.

کلیدواژه‌ها: کنوانسیون نیویورک؛ حقوق بشر؛ حق دادرسی عادلانه؛ عدالت؛ داوری بین‌المللی

کارآمدی رژیم کنترل فناوری موشکی در پرتو معضل امنیتی و رقابت‌های ژئوپولیتیکی

رژیم کنترل فناوری موشکی که در سال ۱۹۸۷ تأسیس شد؛ یک رژیم چندجانبه کنترل محور موشکی متشکل از کشورهایی است که متعهد به تقویت تلاش‌های بین‌المللی عدم اشاعه از طریق کنترل صادرات اقلام موشکی شده‌اند. این مقاله در پی پاسخ به این سوال است که آیا رژیم کنترل فناوری موشکی در محدود کردن تکثیر موشک‌های بالستیک موفق بوده است و با استفاده از مجموعه‌ای از داده‌های گردآوری‌شده در مورد تمام موشک‌های بالستیک در اختیار کشورهای جهان تا ماه مه ۲۰۱۷، بررسی می‌کند که آیا رژیم کنترل فناوری موشکی پس از سه دهه نیاز به اصلاح دارد یا خیر و روش تحقیق این اثر پایه است و با رویکرد توصیفی تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای، مقالات و داده‌های اسنادی بهره می‌گیرد و این مقاله با ارزیابی تولیدات و پیشرفت‌های موشکی در طول زمان بر اساس جهانی و منطقه‌ای نتیجه می‌گیرد که رژیم کنترل فناوری موشکی در کاهش سرعت تکثیر و محدود کردن کشورهایی با قدرت‌های موشکی جدید به موشک‌هایی با پیچیدگی‌های خاص موفق بوده است. با این حال، با توجه به مشکلات منطقه‌ای نظیر غرب آسیا با این رژیم، توانایی انتقال موشک برای تسریع توسعه داخلی و تخریب رژیم کنترل فناوری موشکی توسط کشورهای شریک خود، رژیم کنترل فناوری موشکی باید تقویت شود.

کلیدواژه‌ها: موشک بالستیک، تکثیر موشکی، رژیم کنترل فناوری موشکی، رژیم صادرات، امنیت جهانی، سیاستامنیتی، سیاست خارجی



محمد هادی واعظ مهدوی
دانشجوی دکتری مطالعات صلح و حل منازعه، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
Mh.vaezmahdavi95@ut.ac.ir



محمد رضا دهشیری
استاد دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه
mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

دیپلماسی بحران اتحادیه اروپا و مسئله کارآمدی در حل منازعات پیچیده



رکسانا نیکنامی
استادیار دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه تهران
niknami.roxana@ut.ac.ir

در دهه‌های اخیر، اتحادیه اروپا تلاش کرده است خود را به‌عنوان یک بازیگر مؤثر در عرصه صلح‌سازی و حل منازعات بین‌المللی معرفی کند. دیپلماسی بحران، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا، نقش محوری در این تلاش ایفا می‌کند. این نوع دیپلماسی مبتنی بر استفاده هم‌زمان از ابزارهای سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی، بشردوستانه و غیرنظامی برای پیشگیری، مدیریت و حل بحران‌ها و منازعات پیچیده است. با این حال، عملکرد اتحادیه اروپا در مواجهه با بحران‌های معاصر نشان می‌دهد که میان اهداف اعلامی در حوزه صلح و واقعیت‌های عملی سیاست خارجی شکاف قابل‌توجهی وجود دارد. این مسئله پرسش‌هایی جدی درباره میزان کارآمدی دیپلماسی بحران اتحادیه اروپا در حل منازعات پیچیده مطرح می‌سازد. سؤال اصلی این پژوهش آن است که دیپلماسی بحران اتحادیه اروپا تا چه اندازه در حل منازعات پیچیده بین‌المللی کارآمد بوده و چه عواملی بر این کارآمدی تأثیر گذاشته‌اند؟ در پاسخ به این سؤال، پژوهش حاضر این فرضیه را مطرح می‌کند که کاهش کارآمدی دیپلماسی بحران اتحادیه اروپا بیش از آنکه ناشی از کمبود ابزارها یا منابع باشد، ریشه در محدودیت‌های نهادی، ساختاری و سیاسی درون اتحادیه دارد. به بیان دیگر، چالش‌هایی نظیر فقدان اجماع میان کشورهای عضو، اولویت‌یافتن منافع ملی بر اهداف مشترک، و پیچیدگی فرآیند تصمیم‌گیری، مانع از واکنش سریع، منسجم و مؤثر اتحادیه در بحران‌ها می‌شود. چارچوب نظری این پژوهش ترکیبی از رویکردهای نهادگرایی و نظریه بازیگران هنجاری است. از منظر نهادگرایی، ساختار تصمیم‌گیری چندسطحی و اجماع‌محور اتحادیه اروپا به‌عنوان عاملی محدودکننده در شرایط بحرانی تحلیل می‌شود. در عین حال، با بهره‌گیری از مفهوم «قدرت هنجاری»، تلاش اتحادیه اروپا برای ترویج ارزش‌هایی چون صلح، حقوق بشر و چندجانبه‌گرایی مورد بررسی انتقادی قرار می‌گیرد. ادبیات حل منازعه نیز امکان ارزیابی نقش اتحادیه اروپا را در حوزه‌هایی چون پیشگیری از منازعه، مدیریت بحران و صلح‌سازی پس از منازعه فراهم می‌سازد. یافته‌ها و دستاوردهای این پژوهش نشان می‌دهد که دیپلماسی بحران اتحادیه اروپا اگرچه در برخی حوزه‌ها مانند کمک‌های انسانی، حمایت از نهادهای صلح‌محور و میانجی‌گری غیرمستقیم ظرفیت‌های قابل‌توجهی دارد، اما در مواجهه با منازعات پیچیده و دارای ابعاد ژئوپلیتیکی شدید، از کارآمدی لازم برخوردار نیست. پژوهش نتیجه می‌گیرد که افزایش کارآمدی دیپلماسی بحران اتحادیه اروپا مستلزم اصلاح سازوکارهای تصمیم‌گیری، تقویت انسجام سیاست خارجی و ایجاد توازن واقع‌بینانه میان آرمان‌های هنجاری و ملاحظات قدرت در نظام بین‌الملل است.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی بحران، اتحادیه اروپا، حل منازعه، مدیریت بحران، سیاست خارجی و امنیتی مشترک، کارآمدی نهادی، قدرت هنجاری

ساختار سازمانی مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد با تأکید بر مشارکت ارتش جمهوری اسلامی ایران



میثم آقاجانی
کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل
دانشگاه پیام نور قزوین
maysam1364aghajani@gmail.com

تحولات مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد و تبدیل آن‌ها به عملیات چندبعدی، ضرورت شناخت ساختار سازمانی و الزامات مشارکت نیروهای نظامی کشورهای عضو را افزایش داده است. در این میان، با وجود سابقه حضور جمهوری اسلامی ایران در مأموریت‌های مختلف، نحوه مشارکت و ظرفیت‌های ارتش جمهوری اسلامی ایران در این حوزه نیازمند بررسی است.

این پژوهش با هدف تبیین ساختار سازمانی مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد و بررسی روند، نقش و ظرفیت‌های مشارکت ارتش جمهوری اسلامی ایران در این مأموریت‌ها انجام شده است. در این راستا، ضمن بررسی تحولات و وظایف مأموریت‌های حفظ صلح، جایگاه نیروهای نظامی در ساختارهای ستادی و عملیاتی این مأموریت‌ها و تجربه حضور نیروهای ایرانی مورد توجه قرار گرفته است. سؤال اصلی پژوهش این است که ساختار سازمانی مأموریت‌های حفظ صلح چگونه است و ارتش جمهوری اسلامی ایران چه نقشی در این مأموریت‌ها داشته و از چه ظرفیت‌هایی برای توسعه مشارکت خود برخوردار است؟ روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر اسناد بالادستی سازمان ملل و همچنین ارتش جمهوری اسلامی ایران و همین‌طور با استناد به گزارش‌های پایان مأموریت ناظران نظامی ارتش جمهوری اسلامی ایران پس از بازگشت از مأموریت‌های حفظ صلح است.

یافته‌ها نشان می‌دهد که ساختار پیچیده و چندبعدی این مأموریت‌ها مستلزم آمادگی‌های آموزشی، ساختاری، سیاسی و حقوقی ویژه است. در نهایت، مقاله استدلال می‌کند که مشارکت فعال ارتش جمهوری اسلامی ایران در عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد، ضمن تقویت دیپلماسی دفاعی و ارتقای جایگاه بین‌المللی کشور، فرصتی برای تبادل تجربیات نظامی، ارتقای توان عملیاتی و آموزشی در محیط‌های چندملیتی و هم‌افزایی با استانداردهای نوین عملیاتی در سطح جهانی فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: سازمان ملل متحد، ماموریت حفظ صلح، ساختار سازمانی، ارتش جمهوری اسلامی ایران

ساختار تصمیم‌گیری شورای امنیت سازمان ملل؛ چالش‌ها و راهکارهای اصلاحی در تحقق صلح پایدار و مدیریت منازعات بین‌المللی



میلاد پهلوان منگودهی
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل
دانشگاه گیلان
miladpahlavan75@gmail.com



حسن بازدار
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل
دانشگاه گیلان

شورای امنیت سازمان ملل متحد، به‌عنوان رکن اصلی مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، در ساختار تصمیم‌گیری کنونی خود با چالش‌های بنیادینی مواجه است. تحولات ژئوپلیتیک قرن بیست‌ویکم، بحران‌های چندبعدی و ظهور بازیگران جدید، کاستی‌های این ساختار را آشکارتر کرده است. حق وتوی پنج عضو دائم (چین، فرانسه، روسیه، انگلستان و آمریکا) بارها مانع اقدام شورا در برابر بحران‌های عمده، نقض حقوق بشر و تهدیدات علیه صلح شده است. همچنین، ترکیب محدود و نامتناسب شورا با جغرافیای سیاسی معاصر و فقدان نمایندگی عادلانه مناطقی مانند آفریقا، آمریکای لاتین و جهان اسلام، در کنار موانع اصلاحات رسمی، موجب کاهش مشروعیت، پاسخگویی و اثربخشی آن شده است.

این پژوهش با هدف تحلیل کاستی‌های ساختاری فرآیند تصمیم‌گیری شورای امنیت و پیامدهای آن بر کارآمدی این نهاد در حفظ صلح و مدیریت منازعات بین‌المللی، به بررسی راهکارهای اصلاحی می‌پردازد. سؤال اصلی این است که ساختار فعلی تصمیم‌گیری شورا چگونه و تا چه حد بر تحقق صلح پایدار و مدیریت مؤثر منازعات تأثیر منفی گذاشته و چه مکانیسم‌هایی می‌تواند این کاستی‌ها را برطرف کند؟ پژوهش با رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل اسناد اولیه و ثانویه گردآوری شده‌اند.

یافته‌ها نشان می‌دهد کاستی‌های اصلی در سه حوزه نمایندگی، وتو و کارایی متمرکز است. ساختار کنونی عمدتاً بازتاب توازن قدرت سال ۱۹۴۵ است و موجب حاشیه‌نشینی قدرت‌های نوظهور و مناطق گسترده‌ای از جهان شده است. استفاده انحصاری و گاه سیاسی از وتو، شورا را در بحران‌های حیاتی محدود کرده و فرآیندهای طولانی، پیچیده و متأثر از منافع ملی، واکنش‌های دیرهنگام یا ناکافی را در پی داشته است. این عوامل در مجموع مشروعیت و اعتماد جهانی به شورا را کاهش داده‌اند.

بر این اساس، خودداری داوطلبانه اعضای دائم از استفاده از وتو در موارد جنایت‌های بزرگ علیه بشریت، نسل‌کشی و جنایات جنگی، افزایش شفافیت مذاکرات و تعامل با سازمان‌های منطقه‌ای پیشنهاد می‌شود. در سطح ساختاری نیز گسترش اعضای دائم و غیردائم بر مبنای سهم در حفظ صلح، جمعیت، اقتصاد و توزیع جغرافیایی عادلانه، به‌ویژه برای آفریقا و آسیا، ضروری است. همچنین بررسی سازوکارهایی مانند وتوی جمعی یا محدودسازی موارد استفاده از وتو و تقویت نقش مجمع عمومی از طریق اجرای قطعنامه «اتحاد برای صلح» می‌تواند در مسیر اصلاح ساختار شورا مورد توجه قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: سازمان ملل، شورای امنیت، منازعات بین‌المللی، حق وتو

تحلیل کارآمدی روش‌های صلح‌سازی اتحادیه آفریقا در ۱۰ بحران داخلی آفریقا



امیررضا نعمتی
دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق(ع)
a.nemati@isu.ac.ir

در سال‌های اخیر، اتحادیه آفریقا به عنوان یک نهاد منطقه‌ای در پیشگیری از درگیری‌ها، مدیریت بحران و تأمین صلح در قاره آفریقا، نقشی کلیدی ایفا کرده است. با این حال، عملکرد آن در صلح‌سازی در بحران‌های داخلی متنوع و پیچیده آفریقا، همواره مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. این مطالعه با هدف استخراج روش‌های به کار گرفته شده توسط اتحادیه آفریقا جهت صلح‌سازی در ۱۰ بحران داخلی قاره آفریقا و ارزیابی کارآمدی این روش‌ها از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ انجام شده است. این مطالعه از روش تحلیل مقایسه‌ای کیفی آقای راگین استفاده کرده و برای مقایسه و تحلیل تقارن شروط میان موردهای به‌دست‌آمده از جبر بولین و ترسیم جدول حقیقت بهره می‌گیرد. برای انتخاب بحران‌های مورد مطالعه نیز از روش نمونه‌برداری اطلاعات‌محور استفاده شده است، به گونه‌ای که بحران‌هایی انتخاب شده‌اند که بیشترین اطلاعات را در مورد روابط بین متغیرها ارائه می‌دهند و به درک عمیق‌تری از فرایند صلح‌سازی منجر می‌شوند. این پژوهش بر اساس چارچوب نظری نهادگرایی رفتاری انجام شده است. این چارچوب تأکید می‌کند که عملکرد نهادها مانند اتحادیه آفریقا تحت تأثیر عوامل ساختاری، نهادی و رفتاری قرار دارد و به درک چرایی موفقیت و شکست مداخلات صلح‌سازی کمک می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که موفقیت مداخلات صلح‌سازی اتحادیه آفریقا به ترکیبی از عوامل وابسته است. حضور نیروهای حافظ صلح اتحادیه آفریقا و مداخله نظامی، کنشگری حقوقی و سیاسی، حمایت‌های مالی، سیاسی و نظامی بین‌المللی، مشارکت فعال جوامع مدنی محلی، همگرایی و همکاری منطقه‌ای، گستردگی بحران، نوع حکومت و نظام مستقر در کشور مدنظر، از مهم‌ترین این عوامل هستند. نتایج این پژوهش بهترین ترکیب در دسترس اتحادیه آفریقا را بر اساس روش‌های به‌کارگرفته‌شده ارائه می‌دهد و تأکید می‌کند که موفقیت تنها به حضور نظامی نیروهای اتحادیه آفریقا وابسته نیست، بلکه نیازمند رویکردی جامع و چندبعدی است که تکمیل‌کننده مداخله نظامی باشد و بر حمایت بین‌المللی، همگرایی منطقه‌ای و سازگاری با شرایط محلی تأکید دارد. عدم توجه به این عوامل می‌تواند احتمال شکست در فرایند صلح‌سازی را افزایش دهد. این نتایج پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاران و فعالان صلح باید رویکردی جامع و چندبعدی داشته باشند و به جای تمرکز صرف بر اقدامات نظامی، بر ایجاد مشارکت چندجانبه و تقویت ظرفیت‌های محلی تأکید کنند.

کلیدواژه‌ها: اتحادیه آفریقا، منازعه، صلح‌سازی، تحلیل مقایسه‌ای، نهادگرایی رفتاری

وضعیت حقوقی شورای صلح غزه و تأثیر آن بر جایگاه قانونی شورای امنیت سازمان ملل متحد



حسین وکیلی
دکتری حقوق عمومی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران
vakyly@ut.ac.ir

با روی کار آمدن مجدد دونالد ترامپ در ایالات متحده امریکا، اسرائیل که مشغول نبردی طولانی با فلسطینیان بود و بدلیل عدم برخورداری از حمایت مراجع بین‌المللی، قادر به جلب حمایت‌های نهادهای قانونی برای حل و فصل درگیری‌های طولانی در کنار دستیابی به اهداف سیاسی خود نبود، به هم پیمان خود ایالات متحده متوسل شد و خواستار حمایت عملی جهت تامین منافع خود گردید. ایالات متحده نیز در این خصوص با بهره‌گیری از ادبیات حقوقی، تلاشی را در جهت رفع مشکل اسرائیل از طریق خلع سلاح فلسطینیان همراه با وارد کردن بازیگران بین‌المللی برای وساطت در معضل اسرائیل با فلسطینیان آغاز کرد و برای جلب موافقت کشورها در مشارکت به منظور واسطه گری، عنوانی حقوقی با عبارت ((شورای صلح غزه)) برگزید. عنوانی که به نظر می‌رسد مطابق با منشور ملل متحد و مقررات بین‌المللی، بهره‌گیری از آن، اختصاص به نهادهای حقوق بین‌الملل نظیر شورای امنیت سازمان ملل متحد دارد . چرا که فصل هفتم منشور ملل متحد، ضمن تبیین جایگاه و نقش شورای امنیت سازمان ملل برای حفظ صلح، صرفا به این شورا اجازه می‌دهد تا «وجود هرگونه تهدیدی برای صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزگرانه» را تعیین کند و اقدامات نظامی و غیرنظامی را برای «برقراری صلح و امنیت بین‌المللی» انجام دهد . بر همین اساس، ابهامی حقوقی در خصوص اقدام ایالات متحده برای تشکیل شورای صلح غزه ایجاد شده و این پرسش اساسی را نزد حقوقدانان حوزه بین‌الملل ایجاد کرده است که جایگاه شورای صلح غزه با توجه به اینکه خارج از نهاد قانونی و صرف از سوی ایالات متحده ایجاد و مدیریت می‌شود، چیست؟ و تصمیمات این شورا، چه موقعیتی در نظام حقوق بین‌الملل دارد و برای طرفین جنگ غزه چه حقوق و تکالیف قانونی ایجاد می‌نماید؟ در این خصوص، تحقیقات حقوقی نشان می‌دهد با توجه به آمره بودن قواعد فصل هفتم منشور ملل متحد، اقدام خارج از شورای امنیت سازمان ملل برای ایجاد تشکل صلح بین‌المللی، به دلیل آنکه فاقد هر گونه جایگاه حقوقی است، تصمیمات و مصوبات آن نیز قانونا برای اعضای ملل متحده، اثر حقوقی ایجاد نمی‌کند و نهایتا شاید بتوان تصمیمات حاصل از شورای مزبور را در چارچوب توافقات دو یا چند جانبه (و نه بین‌المللی) به حساب آورد.

کلیدواژه‌ها: منشور ملل متحد، شورای صلح غزه، جنگ خاور میانه، شورای امنیت، حقوق بین‌الملل

سقوط نظام جمهوریت افغانستان و بازگشت طالبان؛ تحلیلی بر اساس مدل سازمانی-اداری پاکر و استرن



محمد فرید عظیمی
دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس،تهران
mohammadfarid.jouinda1@gmail.com

سقوط نظام جمهوریت افغانستان در اوت ۲۰۲۱، علی رغم دو دهه حمایت نظامی و سیاسی ایالات متحده و متحدانش، یکی از مهم ترین شکست‌های دولت‌سازی و مدیریت بحران در دو دهه اخیر به شمار می‌رود. مسئله اصلی این پژوهش آن است که چه عوامل سازمانی و مدیریتی، در کنار متغیرهای خارجی، به فروپاشی سریع نظام جمهوریت و بازگشت طالبان به قدرت انجامیدند. این پژوهش با هدف تبیین نقش عوامل سازمانی در سقوط نظام جمهوریت، از چارچوب نظری مدل سازمانی-اداری پاکر و استرن بهره می‌گیرد؛ مدلی که بحران را از منظر ظرفیت نهادی، هماهنگی سازمانی، مشروعیت، جریان اطلاعات و فرآیندهای تصمیم‌گیری تحلیل می‌کند.

پژوهش با رویکرد کیفی، روش مطالعه موردی تبیینی و بهره‌گیری از تحلیل اسناد، منابع کتابخانه‌ای و گزارش‌های معتبر انجام شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد عوامل مؤثر بر فروپاشی نظام جمهوریت را می‌توان در سه دسته اصلی طبقه‌بندی کرد: نخست، ضعف ظرفیت‌های نهادی و مدیریت بحران که در ناتوانی دولت در پیش بینی، ارزیابی و پاسخ مؤثر به تهدیدهای راهبردی نمود یافت؛ دوم، ناکارآمدی سازمانی و اداری شامل ناهماهنگی میان نهادهای سیاسی، امنیتی و اداری، ضعف تبادل اطلاعات، تمرکز گرایی و انحصار قدرت که موجب کاهش کار آمدی ساختار حکمرانی شد؛ و سوم، فرسایش مشروعیت سیاسی و کاهش انسجام دولت که توان بسیج منابع و حفظ مقاومت سازمان یافته در برابر پیشروی طالبان را به شدت تضعیف کرد. این عوامل در تعامل با متغیرهای خارجی، ظرفیت نهادی دولت را به تدریج فرسوده و زمینه بازگشت طالبان به قدرت را فراهم ساختند.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد فروپاشی نظام جمهوریت بیش از آنکه صرفاً ناشی از برتری نظامی طالبان یا عوامل خارجی باشد، حاصل ضعف ظرفیت‌های نهادی، ناکار آمدی مدیریت بحران و اختلال در هماهنگی سازمانی دولت افغانستان بود. از این منظر، موفقیت طالبان را باید پیامد شکست ساختار حکمرانی در مدیریت بحران دانست، نه صرفاً برتری نظامی این گروه. بنابر این، پایداری صلح و موفقیت دولت‌سازی در جوامع پس از منازعه، بدون تقویت ظرفیت‌های نهادی، هماهنگی سازمانی، مشروعیت سیاسی و نظام کار آمد مدیریت بحران امکان پذیر نخواهد بود.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، سقوط نظام جمهوریت، طالبان، ظرفیت نهادی، دولت‌سازی، حل منازعه

دوگانگی استفاده از قوه قهریه و اصل بی‌طرفی در عملیات‌های حفظ صلح؛ چالش‌های عملیاتی در آفریقا



عادل صدری آزاد
کارشناس ارشد، مدیریت منابع انسانی، دانشکده مدیریت، دانشگاه افسری امام علی(ع)، تهران
adelsadr51@gmail.com

مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل به‌طور سنتی بر سه اصل رضایت طرفین، بی‌طرفی و عدم استفاده از قوه قهریه مگر در مقام دفاع مشروع استوار بوده‌اند. با این حال، در محیط‌های عملیاتی پیچیده آفریقا، که بازیگران غیردولتی و گروه‌های مسلح شورشی غیرنظامیان را هدف قرار می‌دهند، این اصول با چالش مواجه شده‌اند. گذار از «صلح‌بانی سنتی» به «تثبیت و تحمیل صلح» و ضرورت حفاظت از غیرنظامیان، مرز میان بی‌طرفی و مداخله نظامی را مخدوش کرده است.

هدف این پژوهش، تحلیل تنش‌های مفهومی و عملیاتی میان توسل به قوه قهریه و اصل بی‌طرفی و پاسخ به این پرسش است که چگونه نیروهای حافظ صلح می‌توانند بدون نقض بی‌طرفی، از ابزارهای سخت برای اجرای مأموریت‌های حفاظتی استفاده کنند و آیا «بی‌طرفی» به معنای «انفعال» در برابر نقض حقوق بشر است؟ پژوهش در حوزه حقوق بین‌الملل عملیات‌های صلح و مطالعات راهبردی، با تمرکز بر مأموریت‌های MONUSCO در جمهوری دموکراتیک کنگو و MINUSMA در مالی طی سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ انجام شده است. روش پژوهش تحلیلی-توصیفی و مبتنی بر مطالعه اسنادی است و قواعد درگیری، گزارش‌های هیئت‌های عالی‌رتبه مستقل عملیات صلح (HIPPO) و دکترین‌های دفاعی سازمان ملل بررسی شده‌اند.

یافته‌ها نشان می‌دهد بی‌طرفی نباید با بی‌تفاوتی اشتباه گرفته شود؛ بی‌طرفی به معنای عدم جانب‌داری سیاسی میان طرفین درگیری است، نه عدم واکنش به نقض قوانین بین‌المللی بشردوستانه. توسل به قوه قهریه در چارچوب قطعنامه‌های شورای امنیت و برای پیشبرد صلح، الزاماً به معنای از دست دادن بی‌طرفی نیست؛ اما اجرای نادرست یا ناهماهنگ آن می‌تواند مأموریت‌ها را به یکی از طرفین درگیری تبدیل کرده، رضایت طرف‌های محلی و امنیت نیروهای حافظ صلح را کاهش دهد. پژوهش نتیجه می‌گیرد که راهکار این پارادوکس، بازتعریف «بی‌طرفی فعال» است؛ ازاین‌رو، ارتقای شفافیت قواعد درگیری، تقویت همزمان میانجی‌گری سیاسی و حضور نظامی، ایجاد واحدهای تخصصی برای ارزیابی آثار ثانویه استفاده از زور و تقویت همکاری با سازمان‌های منطقه‌ای نظیر اتحادیه آفریقا در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد پیشنهاد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: سازمان ملل، حفظ صلح، قوه قهریه، اصل بی‌طرفی، حفاظت از غیرنظامیان، قواعد درگیری، تثبیت و تحمیل صلح

بحران اعتبار هنجاری و محدودیت‌های صلح‌سازی اتحادیهٔ اروپا در جنگ ایران و آمریکا در سال ۱۴۰۴-۱۴۰۵



تهمینه تفکری
کارشناسی ارشد رشتهٔ روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
tahmineh.tafakori.99@gmail.com

منازعهٔ مسلحانه میان ایران و آمریکا در سال ۱۴۰۴ تا ۱۴۰۵، آزمونی تعیین کننده برای اعتبار هنجاری اتحادیهٔ اروپا و ظرفیت صلح‌سازی آن به شمار می‌آید که بار دیگر شکاف میان هویت هنجاری و کنش اتحادیه را آشکار ساخت. پژوهش حاضر با هدف تبیین چرایی فاصله‌گیری اتحادیهٔ اروپا از نقش فعال در حل منازعه، رابطهٔ میان هنجارهای اعلامی و اقدام عملی آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. مسئلهٔ اصلی چگونگی حرکت اتحادیه از منطق حل منازعه به‌سوی منطق مدیریت پیامدها در برابر بحرانی است که به طور مستقیم با امنیت منطقه‌ای و مناسبات فراآتلانتیکی پیوند دارد. این نهاد فراملّی در سطح گفتار رسمی بر ضرورت دیپلماسی و کاهش تنش، حل مسالمت‌آمیز اختلافات و رعایت حقوق بین‌الملل تأکید داشت اما در سطح سیاست‌گذاری، تمرکز آن بر مهار پیامدهای بحران، صیانت از جریان انرژی و جلوگیری از تعمیق بی‌ثباتی در منطقه بود. این تغییر جهت حاصل هم‌پوشانی متغیرهایی همچون وابستگی امنیتی اروپا به ساختار فراآتلانتیکی، تهدیدهای ادراک شده نسبت به امنیت آبراهه‌های راهبردی، آسیب‌پذیری انرژی و تجارت دریایی و فقدان اجماع میان دولت‌های عضو می‌باشد.

پژوهش پیش‌رو با تکیه بر چارچوب‌نظری مکتب انگلیسی و با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوا و ردیابی فرایند در صدد است تا سازوکارهای فاصله‌گیری از هنجارهای صلح‌ساز در اقدام اتحادیهٔ اروپا را آشکار سازد و نقش مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی مؤثر بر بازتعریف اولویت‌های راهبردی اتحادیه را برجسته سازد.

یافته‌های اولیه حاکی از آن است که اتحادیهٔ اروپا در جریان این منازعه، ضمن حفظ هنجارهای بنیادین خود، آن‌ها را در چارچوب ملاحظات امنیتی و اقتصادی و متناسب با اولویت‌های راهبردی خود به کار گرفته است. اتخاذ این الگوی رفتاری در کنش خارجی نشان‌دهندهٔ آن است که قدرت‌هنجاری اتحادیهٔ اروپا در شرایط بحران، از ظرفیت صلح‌سازی به الگوی امنیت‌محوری و مصلحت‌گرایی گرایش پیدا می‌کند. نتیجهٔ پژوهش لزوم بازاندیشی در نسبت میان هنجار و مصلحت، تقویت ظرفیت میانجی‌گری مستقل و گذار از منطق مهار پیامدهای بحران به صلح‌سازی فعال در سیاست‌خارجی اتحادیهٔ اروپا را برجسته می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: صلح‌سازی، قدرت هنجاری، اتحادیهٔ اروپا، جنگ ایران و آمریکا، مدیریت بحران، تنگهٔ هرمز

ظرفیت‌ها و محدودیت‌های حقوق بین‌الملل در گذار از منازعه به صلح در قضیه فلسطین



شاهین مظاهری جبلی
مدرس حقوق بین‌الملل، دانشگاه آزاد پرند، تهران
shahin.mz71@gmail.com

فاطمه خسروآبادی
کارشناسی حقوق، دانشگاه آزاد پرند، تهران

مسئله فلسطین یکی از مهم‌ترین و در عین حال طولانی‌ترین منازعات در عرصه بین‌المللی است که با وجود گذشت سال‌ها، همچنان به صلح پایدار منجر نشده است. در این میان، حقوق بین‌الملل همواره به‌عنوان چارچوبی برای تنظیم رفتار دولت‌ها و حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات مطرح بوده است. با این حال، این پرسش مطرح می‌شود که حقوق بین‌الملل تا چه اندازه توانایی تأثیرگذاری بر روند گذار از منازعه به صلح در قضیه فلسطین را دارد و چه عواملی موجب محدود شدن نقش آن شده است.این مقاله با هدف بررسی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های حقوق بین‌الملل در ارتباط با مسئله فلسطین نگارش شده است. تمرکز اصلی پژوهش بر این موضوع است که قواعد و اصول حقوق بین‌الملل چگونه می‌توانند در کاهش منازعه و حرکت به سوی صلح نقش داشته باشند و چرا در عمل، نتایج مورد انتظار به‌طور کامل محقق نشده‌اند. در این راستا، به مفاهیمی مانند منع توسل به زور، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و نقش نهادهای بین‌المللی در مدیریت منازعات توجه شده است.مطالب این مقاله بر پایه بررسی منابع حقوقی و تحلیل کلی تحولات مرتبط با مسئله فلسطین ارائه شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل از نظر نظری و هنجاری، ابزارها و ظرفیت‌های مناسبی برای حمایت از صلح در اختیار دارد و می‌تواند چارچوبی مشروع برای حل منازعات فراهم کند. با این حال، در عمل، این ظرفیت‌ها به دلایل مختلفی از جمله نبود ضمانت اجرای مؤثر، تأثیر منافع سیاسی دولت‌ها و ضعف هماهنگی در سطح بین‌المللی، با محدودیت‌های جدی روبه‌رو هستند. در نهایت، می‌توان گفت که حقوق بین‌الملل به‌تنهایی قادر به پایان دادن به منازعه فلسطین نیست، اما همچنان می‌تواند نقش مهمی در جهت‌دهی به روند صلح ایفا کند. تحقق صلح پایدار در این قضیه، مستلزم همراهی قواعد حقوقی با اراده سیاسی و همکاری واقعی جامعه بین‌المللی است.

کلیدواژه‌ها: حقوق بین‌الملل، فلسطین، منازعه، صلح، جامعه بین‌الملل

ریشه‌های جنگ‌های داخلی در آنگولا و راهبردهای حل منازعه و احقاق صلح ملی



کامبیز مقصودی
کارشناسی ارشد، نیروهای مسلح
jakkery556@gmail.com

آنگولا به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های مطالعات جنگ داخلی و صلح‌سازی در آفریقا، تجلی همزمان میراث استعمار، شکاف‌های قومی-منطقه‌ای، مداخلات خارجی جنگ سرد و اقتصاد منابع طبیعی است. این کشور شاهد طولانی‌ترین و پرتلفات‌ترین جنگ داخلی جهان (۱۹۷۵-۲۰۰۲) بود که بیش از یک میلیون کشته و چهار میلیون آواره بر جای گذاشت. پژوهش حاضر با هدف تبیین ریشه‌های ساختاری جنگ، تحلیل دلایل شکست توافق‌های صلح پیشین و شناسایی راهبردهای مؤثر برای گذار از «صلح منفی» به «صلح مثبت» انجام شده است. این مطالعه از رویکرد کیفی-تحلیلی و روش مطالعه موردی تاریخی بهره می‌برد. داده‌ها از منابع اولیه شامل اسناد سازمان ملل متحد، مأموریت‌های UNAVEM II و III، پروتکل بیسس ۱۹۹۱، لوساکا ۱۹۹۴ و یادداشت تفاهم لوئنا ۲۰۰۲ و منابع ثانویه شامل گزارش‌های HALO Trust تا پایان ۲۰۲۴، پایگاه داده‌های صلح‌سازی نوتردام و ادبیات نظری منازعه گردآوری شده‌اند. تحلیل با چارچوب چندسطحی نئورئالیسم، سازه‌انگاری و اقتصاد سیاسی انجام گرفت. ریشه‌های جنگ در چهار عامل اصلی نهفته است: ۱) گذار شکننده پسااستعماری و خلأ نهادی؛ ۲) چندپارگی جنبش‌های ضداستعماری (MPLA، UNITA و FNLA) و تبدیل رقابت سیاسی به جنگ قدرت؛ ۳) بین‌المللی شدن منازعه به‌مثابه جنگ نیابتی و حمایت شوروی-کوبا از MPLA و آمریکا-آفریقای جنوبی از UNITA؛ ۴) اقتصاد جنگ و «منابع نفرین‌شده» (نفت و الماس) که شبکه‌های منفعت جنگ را تداوم بخشید. توافق‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۴ به‌دلیل فقدان تضمین‌های امنیتی، بی‌اعتمادی عمیق و برگزاری انتخابات بدون کف امنیتی شکست خوردند. در مقابل، مرگ جوناس ساویمبی و برتری نظامی دولت، یادداشت لوئنا را در ۲۰۰۲ ممکن ساخت؛ هرچند این صلح بیشتر «پیروزی دولت» بود تا مصالحه برابر. پس از ۲۰۰۲، چالش اصلی تبدیل صلح منفی به مثبت بود: باقی‌ماندن میدان‌های مین، تأثیرات فراملی بر جمهوری دموکراتیک کنگو و منازعات مزمن محلی در کابیندا. تجربه آنگولا نشان می‌دهد صلح پایدار نیازمند «بسته سیاستی جامع» شامل تکمیل برنامه‌های DDR و کنترل سلاح‌های سبک، مین‌زدایی، حکمرانی شفاف منابع، رویکرد سیاسی-توسعه‌ای به شکاف‌های منطقه‌ای و سازوکارهای عدالت انتقالی است. این یافته‌ها برای سایر موارد پسامنازعه در آفریقا، مانند سودان جنوبی و جمهوری آفریقای مرکزی، درس‌آموز است.

کلیدواژه‌ها: جنگ داخلی آنگولا، صلح‌سازی، منابع طبیعی، جنگ سرد، مین‌زدایی، کابیندا، DDR، اقتصاد جنگ

نقش فرستاده ویژه سازمان ملل متحد در حل منازعه در یمن



عطاالله آزرم
کارشناس ارشد مطالعات منطقه، خاورمیانه و شمال آفریقا، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
arazm.ataallah@ut.ac.ir

با آغاز بحران یمن، بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای از جمله عمان، چین، روسیه و ترکیه تلاش‌هایی برای حل این منازعه انجام دادند. در این روند، فرستاده ویژه سازمان ملل متحد نیز سیاست‌ها و اقداماتی را در جهت حل بحران پیگیری کرد. بنابراین، پرسش پژوهش این است که فرستاده ویژه سازمان ملل چه نقشی در حل این منازعه ایفا کرده است؟ فرضیه پژوهش آن است که فرستاده ویژه سازمان ملل از طریق برقراری گفت‌وگوهای یمنی-یمنی و رایزنی با قدرت‌های منطقه‌ای توانسته است از تشدید بحران جلوگیری کند. در این مقاله از چارچوب نظری نهادگرایی لیبرال و روش ردیابی فرایند استفاده شده است.

فرستاده ویژه سازمان ملل در آغاز بحران، مذاکرات صلح را در کویت و ژنو در سال ۲۰۱۶ برگزار کرد که زمینه را برای گفت‌وگوهای یمنی-یمنی و سرانجام توافق استکهلم در سال ۲۰۱۸ فراهم آورد. این توافق شامل آتش‌بس در بندر حدیده، تبادل اسرا میان طرف‌های درگیر و لغو محاصره شهر تعز بود. از دیگر اقدامات مهم فرستاده ویژه، تلاش برای اجرای آتش‌بس سراسری در یمن، به‌ویژه در دوران همه‌گیری کووید-۱۹، و هماهنگی عملیات کمک‌رسانی از طریق برنامه جهانی غذا، سازمان بهداشت جهانی، پزشکان بدون مرز و یونیسف بود. همچنین، هماهنگی با نهادهای زیرمجموعه سازمان ملل، ایجاد گذرگاه‌های امن برای ارسال کمک‌های بشردوستانه و مذاکره برای بازگشایی مسیرهای تجاری هوایی و سوخت‌رسانی از طریق دریا از اقدامات کلیدی او بوده است.

با وجود این اقدامات، محدودیت‌های درونی و چالش‌های بیرونی، موفقیت آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. از جمله محدودیت‌های نقش فرستاده ویژه می‌توان به نقش انفعالی در برابر یک‌جانبه‌گرایی شورای همکاری خلیج فارس و عربستان سعودی، نداشتن اهرم اجرایی برای پیگیری قانون‌گریزی ناقضان طرح‌های صلح، شناخت ناکافی از زبان و فرهنگ طرفین درگیر و واقعیت‌های جامعه یمن و نادیده گرفتن منافع برخی گروه‌های درگیر اشاره کرد. در نهایت، با وجود تلاش‌های مثبت و سازنده فرستاده ویژه، ضعف کارگزاری‌های سازمان ملل، تأثیر تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی مانند جنگ غزه، نبود اجماع میان اعضای دائم شورای امنیت درباره قطعنامه‌های مرتبط با منازعه و تضاد منافع بازیگران مداخله‌گر، مانع دستیابی وی به موفقیت چندانی در حل پایدار منازعه شده است.

کلیدواژه‌ها: بحران یمن، توافق استکهلم، عربستان سعودی، فرستاده سازمان ملل

میانجی‌گری کیفری پس از آیین‌نامهٔ مصوب ۱۳۹۵؛ موانع تحول از عدالت ترمیمیِ محدود، به سیاست جنایی صلح‌مدار



مهدی خاقانی اصفهانی
استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، تهران
khaghani@samt.ac.ir

میانجی‌گری کیفری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای عدالت ترمیمی، در دهه اخیر در ایران با اتکاء به آیین‌نامه میانجی‌گری کیفری مصوب ۱۳۹۵ وارد مرحله‌ای اجرایی‌تر شده است. مسئله محوری آن است که این سازوکار میان دو عقلانیت گاه متعارض حرکت می‌کند: از یک‌سو عقلانیت ترمیمی با هدف بازسازی روابط اجتماعی، ترمیم آسیب و مشارکت داوطلبانه طرفین و از سوی دیگر عقلانیت سیاست جنایی رسمی با گرایش به مدیریت پرونده، کارآمدی قضایی و کنترل اجتماعی. این دوگانگی خطر «سازش‌گرایی صوری» را تقویت می‌کند؛ یعنی تبدیل میانجی‌گری به مسیر کوتاه ختم پرونده بدون تحقق ترمیم، تضمین برابری طرفین و حمایت کافی از بزه‌دیده. هدف مقاله، تبیین ظرفیت‌ها و محدودیت‌های میانجی‌گری کیفری پس از آیین‌نامه ۱۳۹۵ و صورت‌بندی چارچوب سیاست جنایی صلح‌مدار برای ارتقای صلح پایدار و کاهش بازتولید تعارض در دعاوی کیفری است. قلمرو پژوهش، نسبت آیین‌نامه ۱۳۹۵ با عدالت ترمیمی، جرم‌شناسی تعارض، پیشگیری اجتماعی و سیاست جنایی صلح‌مدار در ایران از ۱۳۹۵ تا امروز است. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و انتقادی با رویکرد حقوقی-جرم‌شناختی و مبتنی بر تحلیل هنجاری مقررات، مفهومی نظریه‌های جرم‌شناسی و سیاستی سازوکارهای اجرایی و نقاط اصطکاک نهادی است.
یافته‌ها نشان می‌دهد آیین‌نامه ۱۳۹۵ ظرفیت‌هایی برای قضازدایی، کاهش برچسب‌زنی کیفری، تقویت مشارکت طرفین و مدیریت غیرخشونت‌آمیز تعارض دارد؛ اما با ابهام در معیارهای ارجاع و غربالگری، فقدان ارزیابی خطر و عدم‌توازن قدرت، شکنندگی رضایت آگاهانه، ضعف استانداردهای آموزش و صلاحیت‌سنجی و نظارت، نبود شاخص‌های معتبر ترمیم و عدم پیوند ساختاری با خدمات حمایتی و اجتماعی مواجه است.
مقاله نتیجه می‌گیرد گذار از «میانجی‌گری به‌مثابه ابزار کارآمدسازی» به «میانجی‌گری به‌مثابه سیاست جنایی صلح‌مدار» مستلزم تدوین نظام غربالگری و ارزیابی خطر، تضمین حقوق بزه‌دیده، اعتباربخشی و آموزش میانجیان، پایش داده‌محور با شاخص‌های ترمیمی، اتصال به خدمات حمایتی و بازتعریف نقش دادستان و قاضی از «مدیریت پرونده» به «حکمرانی ترمیم» است. این سیاست‌ها می‌تواند ترمیم واقعی، رضایت ذی‌نفعان و کاهش چرخه تعارض را تقویت و میانجی‌گری را از سازش کوتاه‌مدت به صلح پایدار ارتقاء دهد.

کلیدواژه‌ها: میانجی‌گری کیفری، عدالت ترمیمی، سیاست جنایی صلح‌مدار، جرم‌شناسی تعارض، سازش‌گرایی صوری، حمایت از بزه‌دیده

اقدام متقابل و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها؛ مشروعیت واکنش جمهوری اسلامی ایران در تروریستی خواندن نیروهای دریایی و هوایی اتحادیه اروپا



مریم یاری اصطهباناتی
دانش‌آموخته دکتری مطالعات اروپا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
Yari_es85@ut.ac.ir



میثم بلباسی
استادیار گرایش انقلاب اسلامی، دانشگاه مازندران، بابلسر
m.belbasi@umz.ac.ir

اقدام اتحادیه اروپا در تروریستی خواندن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ۲۹ ژانویه ۲۰۲۶، این پرسش را مطرح کرده است که مرزهای اقدام متقابل چیست و دولت‌ها چگونه می‌توانند پاسخ دهند؟ این اقدام اتحادیه اروپا که با اصل حاکمیت و عدم مداخله مغایرت دارد و واکنش متقابل ایران در تروریستی خواندن نیروهای دریایی و هوایی اتحادیه اروپا در ۱۹ فوریه ۲۰۲۶ را به کانون توجه حقوقی بدل کرده است. مسئله اصلی، ارزیابی مشروعیت این واکنش در چارچوب حقوق بین‌الملل و قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌هاست.

هدف مقاله، تحلیل حقوقی اقدام متقابل ایران در برابر تصمیم اتحادیه اروپا با تمرکز بر تطبیق آن با مواد ۴۹ تا ۵۱ طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و اصول منشور ملل متحد، و تبیین نقش آن در دفاع از حاکمیت ملی و بازدارندگی در برابر یکجانبه‌گرایی است.

پژوهش از نظر موضوعی، حقوق بین‌الملل عمومی با تأکید بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، قواعد اقدام متقابل و اصل حاکمیت را در بر می‌گیرد. از نظر زمانی، بازه ژانویه ۲۰۲۳ تا ۲۹ فوریه ۲۰۲۶ و از نظر مکانی، روابط ایران و اتحادیه اروپا را پوشش می‌دهد.

این تحقیق کیفی با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و داده‌ها از طریق اسناد کتابخانه‌ای شامل کتب، مقالات، اساسنامه‌ها، آرای دیوان بین‌المللی دادگستری و متون حقوقی گردآوری و تحلیل شده‌اند.

یافته‌ها نشان می‌دهد اقدام اتحادیه اروپا مصداق نقض اصول آمره حقوق بین‌الملل، به‌ویژه اصل عدم مداخله، و مغایر با مفهوم حقوقی تروریسم است. در مقابل، واکنش ایران در تروریستی خواندن نیروهای دریایی و هوایی اتحادیه اروپا با رعایت تناسب، تقارن و مشروعیت هدف، در چارچوب مواد ۴۹ تا ۵۱ طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها قابل توجیه بوده و ابزاری حقوقی برای الزام طرف مقابل به پایبندی به تعهدات بین‌المللی است.

نتایج تحقیق حاکی از آن است که اقدام متقابل ایران در قالب «دیپلماسی دفاعی» و با هدف بازدارندگی صورت گرفته است. سیاست‌های راهبردی شامل پیگیری حقوقی در محاکم بین‌المللی، تقویت دیپلماسی عمومی، توسعه سازوکارهای حقوقی داخلی، دعوت از جامعه جهانی برای مقابله با عادی‌سازی نقض حاکمیت و تأکید بر گفت‌وگو بر مبنای احترام متقابل است.

کلیدواژه‌ها: اقدام متقابل، حقوق بین‌الملل، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، جمهوری اسلامی ایران، اتحادیه اروپا، اصل حاکمیت

نظارت بر آتش‌بس، احراز نقض تعهدات و حل‌وفصل اختلافات در حقوق بین‌الملل: تحلیل حقوقی تفاهم‌نامه اسلام‌آباد میان ایران و آمریکا



متین سعادت
دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران
matin.saadat@ut.ac.ir

آتش‌بس در حقوق بین‌الملل صرفاً به معنای توقف عملیات نظامی نیست، بلکه مرحله‌ای حقوقی است که دوام آن به اجرای دقیق تعهدات طرفین و وجود ترتیبات مؤثر برای نظارت، ارزیابی پایبندی و رسیدگی به اختلافات وابسته است. تجربه توافق‌های آتش‌بس در منازعات بین‌المللی نشان می‌دهد که ابهام در معیارهای تشخیص نقض تعهد، حدود صلاحیت نهادهای ناظر و آثار حقوقی تصمیمات، می‌تواند به تضعیف توافق و بازگشت اختلاف به وضعیت بحرانی منجر شود. در این چارچوب، تفاهم‌نامه اسلام‌آباد ۲۰۲۶ میان ایران و ایالات متحده، با پیش‌بینی کمیته عالی، گروه نظارت و حل اختلاف و ترتیبات ارتباطی برای مدیریت اجرای تعهدات، زمینه‌ای مناسب برای بررسی این مسئله فراهم می‌سازد.

این مقاله با تمرکز بر جایگاه حقوقی ترتیبات نظارت بر اجرای آتش‌بس و احراز نقض تعهدات، ظرفیت‌های تفاهم‌نامه مذکور را در هدایت اختلافات اجرایی به سوی فرآیندهای حقوقی حل‌وفصل بررسی می‌کند. تحلیل پژوهش بر حقوق بین‌الملل عمومی، به‌ویژه قواعد حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات، اجرای تعهدات بین‌المللی، مسئولیت دولت‌ها و رژیم حقوقی توافق‌های آتش‌بس استوار است. پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و از طریق تحلیل محتوای اسناد رسمی، مفاد تفاهم‌نامه، منشور ملل متحد، کنوانسیون وین ۱۹۶۹ درباره حقوق معاهدات، طرح مواد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و منابع معتبر دکترین حقوق بین‌الملل انجام شده است.

یافته‌ها نشان می‌دهد تفاهم‌نامه اسلام‌آباد، اگرچه ترتیبات نهادی و اجرایی برای نظارت بر آتش‌بس و مدیریت اختلافات پیش‌بینی کرده است، در تعیین معیارهای حقوقی احراز نقض، ارزش حقوقی ارزیابی نهادهای نظارتی، حدود اختیارات آن‌ها و ارتباط میان احراز نقض و آثار مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها با ابهام مواجه است. بنابراین، کارآمدی توافق‌های آتش‌بس بیش از ایجاد نهادهای نظارتی، به تعیین معیارهای مشترک برای ارزیابی اجرای تعهدات و پیامدهای حقوقی نقض وابسته است. درج ضوابط روشن برای احراز نقض، تعیین حدود صلاحیت و آثار تصمیم‌های نهادهای نظارتی و پیش‌بینی فرآیندی مرحله‌ای از ارزیابی فنی تا میانجی‌گری و سایر شیوه‌های حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات می‌تواند قابلیت اجرای توافق‌های آتش‌بس را تقویت کند.

کلیدواژه‌ها: آتش‌بس در حقوق بین‌الملل، نظارت بر اجرای تعهدات، احراز نقض تعهدات بین‌المللی، حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، تفاهم‌نامه اسلام‌آباد

راهبرد دولت مارگارت تاچر در فرایند صلح‌سازی ایرلند شمالی



ستاره وارث
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات بریتانیا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
s.vares@ut.ac.ir

مناقشه ایرلند شمالی یکی از اساسی‌ترین موضوعات راهبردی سیاست داخلی و خارجی بریتانیا در قرن بیستم بود و به تقسیمات ایرلند در ۱۹۲۱ بازمی‌گردد؛ ایرلند شمالی در قلمرو پادشاهی متحده باقی ماند و اختلافات سیاسی ـ مذهبی میان دو جامعه تشدید شد. اتحادگرایان، عمدتاً پروتستان، خواهان حفظ پیوند با بریتانیا و ملی‌گرایان، عمدتاً کاتولیک، خواهان اتحاد با جمهوری ایرلند بودند. اختلافات از اواخر دهه ۱۹۶۰ به خشونت‌های «دوران بحران» انجامید و ارتش جمهوری‌خواه ایرلند برای پایان دادن به حاکمیت بریتانیا، به مبارزه مسلحانه روی آورد. با روی کار آمدن مارگارت تاچر در ۱۹۷۹، بریتانیا رویکردی قاطع در برابر خشونت سیاسی و جمهوری‌خواهی مسلحانه اتخاذ کرد. به زعم بریتانیا، این مصداق اصل «عدم امتیازدهی به تروریسم» بود که این‌گونه می‌خواندند. در جریان اعتصاب غذای زندانیان جمهوری‌خواه در ۱۹۸۱، تاچر خواسته‌های آنان را به‌رسمیت نشناخت و معتقد بود حل بحران صرفاً از طریق ابزارهای امنیتی امکان‌پذیر نیست و نیازمند مذاکره و همکاری بین‌دولتی است.

مسئله پژوهش حاضر، بررسی نحوه مدیریت بحران ایرلند شمالی و تحلیل نحوه ترکیب دو رویکرد متناقضِ قاطعیت امنیتی و دیپلماسی پی‌درپی در قالب یک الگوی واحد رهبری تاچر است. نظر به تداوم بحران‌های قومی ـ مذهبی مشابه در جهان، بازخوانی روند صلح‌سازی ایرلند شمالی می‌تواند الگوی راهبردی مدیریت بحران‌های مشابه باشد. پژوهش مذکور از این جهت مهم است که پیوندی میان مفاهیم رهبری سیاسی، دیپلماسی بحران و مدیریت تروریسم برقرار می‌سازد. سؤال اصلی پژوهش این است که چگونه راهبرد تاچر میان الزامات امنیتی و ضرورت‌های دیپلماتیک تعادل ایجاد کرد و صلح بلندمدت ایجاد کرد؟ در پاسخ به سؤال فوق، ابتدا به چیستی و تفاوت ضرورت دیپلماتیک و الزامات امنیتی می‌پردازیم. در ادامه روشن می‌کنیم چگونه دولت با تفکیک این دو، سعی در ایجاد تعادل کرد.

روش تحقیق، بنیادی و با رویکرد مبتنی بر مطالعه اسنادی ـ کتابخانه‌ای است. در این تحقیق، اطلاعات از طریق بررسی کتاب‌ها، مقالات علمی، اسناد رسمی، خاطرات سیاسی و منابع معتبر تاریخی گردآوری شده است. داده‌های گردآوری‌شده با روش تحلیل تاریخی و محتوایی بررسی و در چارچوب اهداف پژوهش تبیین و نگارش شده‌اند.

یافته‌ها نشان می‌دهد رویکرد تاچر ترکیبی از «قاطعیت اصولی» در برابر خشونت و «واقع‌گرایی دیپلماتیک» در پیگیری مذاکرات پشت‌پرده بوده است. قاطعیت اصولی او در امتناع از به‌رسمیت شناختن اعتصاب غذای

زندانیان ایرلندی در سال ۱۹۸۱ و عدم مذاکره علنی با ارتش جمهوری‌خواه ایرلند مشهود بود؛ رویکردی که آن را جزء اصل «عدم امتیازدهی به تروریسم» می‌دانست. در مقابل، «واقع‌گرایی دیپلماتیک» یعنی وی می‌پذیرفت راه‌حل نهایی بحران تنها از طریق کانال‌های سیاسی و دیپلماتیک به دست می‌آید. حفظ محرمانگی مذاکرات از اتحادگرایان، امکان دستیابی به توافقی را فراهم کرد که در صورت افشای زودهنگام احتمالاً شکست می‌خورد و سرانجام به توافق انگلیس ـ ایرلند در ۱۹۸۵ انجامید.

توافق مذکور ضمن تثبیت اصل «رضایت اکثریت» درباره وضعیت ایرلند شمالی، با ایجاد کنفرانس بین‌دولتی انگلیس ـ ایرلند، نخستین‌بار نقش مشورتی به دولت جمهوری ایرلند اعطا کرد. اگرچه توافق نتوانست خشونت را به‌سرعت متوقف کند، چارچوب نهادی ـ سیاسی مهمی برای تحولات بعدی ایجاد کرد. اصل رضایت اکثریت و سازوکار همکاری بین‌دولتی از جمله عناصری بودند که بعدها در فرایند توافق جمعه نیک در ۱۹۹۸ اهمیت یافتند. بنابراین، راهبرد تاچر را می‌توان الگویی از پیوند میان قدرت بازدارنده، رهبری سیاسی و دیپلماسی بحران دانست؛ الگویی که قاطعیت در برابر خشونت با انعطاف در مسیرهای دیپلماتیک همراه شد.

کلیدواژه‌ها: مارگارت تاچر، ایرلند شمالی، پیمان انگلیس ـ ایرلند، رهبری سیاسی، صلح‌سازی، دیپلماسی بحران

حقوق بین‌الملل در مدیریت بحران و صلح‌سازی: درس‌هایی از جنگ اخیر ایران، آمریکا و اسرائیل



فرید فتحی
دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، قم
farid.fathi@ut.ac.ir

در جهانی که شتاب تحولات امنیتی اغلب از ظرفیت واکنش نهادهای حقوقی پیشی می‌گیرد، هر مخاصمه مسلحانه نه‌تنها میدان رویارویی قدرت‌های سیاسی، بلکه عرصه آزمون اعتبار و کارآمدی حقوق بین‌الملل در مهار بحران و بازگرداندن روابط بین دولت‌ها به مدار صلح است. جنگ اخیر میان ایران، ایالات متحده آمریکا و اسرائیل با آشکار ساختن شکنندگی نظم امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی، این پرسش را مطرح کرده است که آیا حقوق بین‌الملل معاصر با اتکا به قواعد منع توسل به زور، اصول حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات و ظرفیت‌های نهادی موجود، قادر به جلوگیری از گسترش بحران و ایجاد صلح پایدار است یا ملاحظات ژئوپلیتیکی و رقابت قدرت‌ها کارکرد عملی آن را محدود می‌کند.

پژوهش حاضر با تمرکز بر جنگ اخیر ایران، آمریکا و اسرائیل، ظرفیت حقوق بین‌الملل در مدیریت بحران، کاهش تنش و تقویت صلح‌سازی از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل اختلافات را ارزیابی می‌کند. این مطالعه در قلمرو حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق صلح، با تمرکز زمانی بر تحولات جنگ اخیر و از نظر مکانی بر تعاملات سه بازیگر اصلی و نقش سازمان ملل متحد و دیگر بازیگران مؤثر بین‌المللی انجام شده است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها بر اساس اسناد بین‌المللی، منشور ملل متحد، رویه‌های بین‌المللی، گزارش‌های رسمی و منابع معتبر حقوقی بررسی شده‌اند.

یافته‌ها نشان می‌دهد حقوق بین‌الملل همچنان بنیان هنجاری لازم برای مدیریت بحران، کنترل تصاعد مخاصمات و هدایت اختلافات به سوی راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز را حفظ کرده است، اما اثربخشی آن به اراده سیاسی دولت‌ها، بی‌طرفی نهادهای بین‌المللی، پایبندی به تعهدات حقوقی و همگرایی میان دیپلماسی و قواعد حقوقی وابسته است. بنابراین، ناکامی‌های موجود صرفاً ناشی از ضعف قواعد حقوقی نیست، بلکه اجرای گزینشی تعهدات و غلبه ملاحظات سیاسی بر الزامات حقوقی نیز در آن نقش دارد. بر این اساس، تقویت دیپلماسی پیشگیرانه، میانجیگری بی‌طرفانه، هماهنگی میان سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای، ضمانت‌های اجرایی قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل و بازآفرینی جایگاه حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات، از مهم‌ترین جهت‌گیری‌ها برای کاهش تکرار بحران و استقرار صلح پایدار مبتنی بر حاکمیت قانون است.

کلیدواژه‌ها: حقوق بین‌الملل، مدیریت بحران، صلح‌سازی، حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات، جنگ ایران، آمریکا و اسرائیل

ادغام سازوکارهای سنتی ایجاد صلح در افغانستان و چارچوب‌های بین‌المللی صلح‌سازی



ابوذر پورادیب
دانشجوی دکتری علوم سیاسی، سیاستگذاری عمومی دانشگاه آزاد اسلامی آزادشهر
Hamrah59@gmail.com

افغانستان بیش از ۴ دهه درگیر جنگ‌های داخلی و خارجی است. برقراری صلح در این کشور، منجر به ایجاد جامعه‌ای باثبات، عادلانه و مرفه، بازسازی اعتماد، تضمین حقوق بشر و فراهم‌کردن فرصت‌ها برای نسل‌های آینده می‌شود. پیچیدگی جنگ، نقش بازیگران متعدد و نیاز به ظرفیت‌هایی فراتر از توان داخلی، مداخله سازمان‌های بین‌المللی را ضروری کرده است. هدف این تحقیق، آگاهی از چگونگی تعامل مؤثر سازمان‌های بین‌المللی با سازوکارهای سنتی ایجاد صلح در افغانستان است. سؤال: راهکارهای حفظ مشروعیت‌بخشی محلی و اثربخشی بین‌المللی ادغام سازوکارهای سنتی ایجاد صلح در افغانستان و چارچوب‌های بین‌المللی صلح‌سازی چیست؟ فرضیه: این ادغام زمانی موفقیت‌آمیز است که در یک فرایند دوسطحی، منجر به ایجاد همسویی بین مصالحه محلی و تصمیم‌گیری‌های کلان بین‌المللی شود. چارچوب نظری تحقیق، بازی دوسطحی و روش تحقیق نیز کیفی انتخاب شدند. قلمرو موضوعی تحقیق، نحوه ادغام سازوکارهای سنتی ایجاد صلح در افغانستان با چارچوب‌های بین‌المللی صلح‌سازی در قالب یک فرایند مذاکره دوگانه، قلمرو مکانی، کشور افغانستان و قلمرو زمانی، ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۵، از بازگشت دوباره طالبان به قدرت و تغییر معادلات صلح‌سازی، افزایش وزن سازوکارهای سنتی و کاهش فعالیت مستقیم نهادهای بین‌المللی، اما افزایش نقش غیرمستقیم آن‌هاست.

یافته‌های تحقیق بیانگر این هستند که بازیگران داخلی و خارجی برای صلح‌سازی در افغانستان باید به دنبال ایجاد موازنه و بازی برد. برد باشند؛ یعنی هم مشروعیت محلی سازوکارهای سنتی ایجاد صلح را تقویت و هم چارچوب‌های بین‌المللی صلح‌سازی را محقق کنند. نتایج تحقیق نشان می‌دهند کاهش تعارض‌ها در دو سطح محلی و بین‌المللی، مسیر ادغام سازوکارهای سنت و چارچوب‌های بین‌المللی صلح‌سازی را هموار می‌کند؛ همسویی و حمایت‌های نهادهای محلی و بین‌المللی از یکدیگر منجر به ایجاد صلح پایدار می‌شود؛ بازیگران داخلی و خارجی باید بین خواسته‌های جوامع محلی و ضرورت‌های حقوقی و سیاسی جامعه جهانی موازنه ایجاد کنند و ادغام زمانی ممکن می‌شود که ضمن به‌رسمیت‌شناخته‌شدن سازوکارهای سنتی، اصلاحات لازم در داخل افغانستان با استانداردهای بین‌المللی انجام شود.

برای هموارکردن مسیر ادغام و تسریع آن، سیاست‌های راهبردی زیر انجام شوند: به‌رسمیت‌شناختن حقوقی نهادهای سنتی حل منازعه، آموزش و ظرفیت‌سازی برای رهبران محلی، ایجاد کانال‌های نهادی ارتباطی در دو

سطح، هماهنگی بین نهادهای بین‌المللی، حمایت مالی پایدار از پروژه‌های بومی صلح‌سازی و تقویت ساختار نظارت بین‌المللی، تدوین چارچوب‌های مشترک سنجش عملکرد بر اساس معیارهای محلی و بین‌المللی، ایجاد سازوکارهای مشورتی منظم در دو سطح، تدوین برنامه‌های مشترک صلح‌سازی با همکاری هر دو سطح، تمرکز بر راه‌حل‌های ترکیبی مانند عدالت ترمیمی بومی تلفیق‌شده با اصول دادرسی عادلانه بین‌المللی، تقویت حکمرانی محلی برای جلوگیری از نفوذ گروه‌های مسلح در فرایند صلح‌سازی سنتی، حمایت از مشارکت زنان در سازوکارهای سنتی و بین‌المللی و ارتقای اعتماد عمومی با شفاف‌سازی نقش بازیگران بین‌المللی. این تحقیق، با ترکیب صلح‌سازی، سنت و چارچوب‌های بین‌المللی و ادغام دیدگاه‌های محلی و بین‌المللی، دارای نوآوری علمی و اهمیت سیاستی است.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، طالبان، چارچوب‌های بین‌المللی، سازوکارهای سنتی و صلح‌سازی



۱۰
ژئوپلیتیک نوین و معادلات صلح و منازعه در خاورمیانه و قفقاز

رقابت هسته‌ای و مدیریت منازعه در خاورمیانه



اکرم پیراسته
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل،
دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه خوارزمی، تهران
pirastehakram@gmail.com

منطقه خاورمیانه که همواره دچار تنش‌هایی از نوع قومی و ژئوپلیتیکی بوده، اکنون بحران‌هایی از نوع احتمال گسترش رقابت‌های هسته‌ای را تجربه می‌کند. وجود برنامه هسته‌ای اعلام‌نشده اسرائیل سبب ایجاد نوعی عدم تعادل استراتژیک در حوزه بازدارندگی هسته‌ای منطقه شده است و در مقابل، برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، علی‌رغم تأکید رسمی بر اهداف صلح‌آمیز، با اتهاماتی درباره تلاش برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای مواجه بوده است. هم‌زمان، برخی دیگر از بازیگران منطقه‌ای مانند عربستان سعودی و ترکیه نیز با توسعه برنامه‌های هسته‌ای صلح‌آمیز، احتمال تمایل به حفظ گزینه‌های بالقوه هسته‌ای در واکنش به تحولات مربوط به ایران و اسرائیل را دارند. این وضعیت به تشدید رقابت‌های امنیتی و گرایش به تسلیحات‌گرایی در منطقه منجر شده است.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که رقابت هسته‌ای در خاورمیانه چگونه می‌تواند از طریق سازوکارهای بین‌المللی و دیپلماسی مؤثر مدیریت شود تا از تشدید تنش‌ها جلوگیری کرده و زمینه دستیابی به ثبات نسبی در منطقه فراهم گردد. هدف مقاله، تحلیل سازوکارهای مدیریت منازعه و بررسی راهکارهای پیشگیری از تشدید رقابت هسته‌ای در چارچوب تعامل میان بازیگران منطقه‌ای و نهادهای بین‌المللی است. قلمرو موضوعی پژوهش بر رقابت‌ها و بحران‌های امنیتی میان ایران، اسرائیل و عربستان سعودی متمرکز است و قلمرو زمانی آن تحولات معاصر مرتبط با سیاست‌های هسته‌ای این کشورها و تعاملات دیپلماتیک در چارچوب‌هایی مانند معاهده عدم اشاعه هسته‌ای و توافق هسته‌ای برجام را دربرمی‌گیرد.

این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی و مطالعه موردی انجام شده و داده‌های آن از منابع کتابخانه‌ای و تحلیل‌های علمی گردآوری شده‌اند. نتایج اولیه تحقیق نشان می‌دهند که حتی در شرایط عدم وجود روابط دیپلماتیک مستقیم، سازوکارهایی مانند میانجی‌گری‌های بین‌المللی و مذاکرات غیررسمی می‌توانند در مدیریت رقابت‌های هسته‌ای مؤثر واقع شوند. همچنین، نقش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و سازمان ملل متحد در ایجاد شفافیت فنی و نظارتی، اگرچه به اعتمادسازی سیاسی منطقه‌ای منجر نشده، در کاهش عدم‌ق

کلیدواژه‌ها: رقابت هسته‌ای، مدیریت منازعات، دیپلماسی چندجانبه، خاورمیانه

دیپلماسی انرژی و گذار از «معمای امنیت» به «همگرایی منطقه‌ای»؛ نقش گاز طبیعی در اقتصاد سیاسی خاورمیانه



ساناز قاسم‌زاده
کارشناسی ارشد اقتصاد انرژی، دانشگاه علامه‌طباطبایی، تهران
sanazghasemzadeh74@gmail.com

در پارادایم‌های مسلط امنیتی، منابع انرژی در خاورمیانه غالباً به‌مثابه متغیرهایی منازعه‌زا و پیشران بازتولید چرخه‌های رقابت ژئوپلیتیکی تحلیل می‌شوند. این پژوهش با نقد رویکردهای دترمینیستی رایج و با اتکا به چارچوب نظری «وابستگی متقابل نهادین»، به بررسی شرایطی می‌پردازد که در آن دیپلماسی انرژی می‌تواند نقشی تعدیل‌کننده در معمای امنیت منطقه‌ای ایفا کند. استدلال محوری مقاله بر تمایز ساختاری میان نفت و گاز طبیعی استوار است. برخلاف بازار نسبتاً سیال نفت، تجارت گاز طبیعی به دلیل ماهیت انحصار دوجانبه، نیاز به زیرساخت‌های ثابت فیزیکی و «تخصصی‌بودن دارایی‌ها»، ظرفیت ایجاد پیوندهای پایدار و غیرقابل‌جایگزین میان بازیگران را داراست. این ویژگی، در صورت نهادینه‌شدن، می‌تواند منطق تعاملات امنیتی را از رقابت صرف به سمت همکاری مشروط سوق دهد.

روش پژوهش توصیفی. تحلیلی با رویکردی حقوقی است که با واکاوی اسناد حقوقی، ترتیبات قراردادی و الگوهای همکاری انرژی فرامرزی در خاورمیانه، دینامیسم‌های سیاسی. اقتصادی حاکم بر دیپلماسی انرژی (نفت و گاز) را تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که وابستگی متقابل اقتصادی، به‌تنهایی، شرط کافی برای صلح نیست؛ بلکه کارکرد صلح‌ساز آن منوط به نهادینه‌سازی روابط در قالب رژیم‌های حقوقی الزام‌آور، قراردادهای بلندمدت و سازوکارهای توزیع منافع است.

نتایج تحقیق حاکی از آن است که دیپلماسی انرژی در خاورمیانه تنها زمانی می‌تواند هزینه فرصت منازعه را به سطحی بازدارنده ارتقا دهد که از طریق ایجاد «قفل‌شدگی راهبردی»، تعهدات بازگشت‌ناپذیر، امکان خروج یک‌جانبه بازیگران از همکاری‌های انرژی را به‌شدت محدود سازد. از این منظر، گاز طبیعی به‌عنوان نمونه می‌تواند در شرایط نهادی مشخص، به یکی از معدود متغیرهای ساختاری مؤثر در گذار تدریجی از منازعه به همگرایی منطقه‌ای تبدیل شود.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی انرژی، وابستگی متقابل نهادین، گاز طبیعی، تخصصی‌بودن دارایی‌ها، صلح‌سازی، خاورمیانه، قفل‌شدگی راهبردی

روابط بین‌الملل دیجیتال و وارونگی مفهوم امنیت در خاورمیانه؛ از امنیت دولت‌محور تا امنیت فردمحور



سجاد محسنی
استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اهل بیت، تهران
s.mohseni@abu.ac.ir

روابط بین‌الملل دیجیتال به‌عنوان موضوعی نوین، با بازتعریف مفهوم امنیت، زمینه‌ساز ظهور شکلی پنهان از خشونت شده است. این خشونت، نه آشکار و فیزیکی، بلکه ساختاری و نمادین است که از طریق کنترل، نظارت و دستکاری اطلاعات اعمال می‌گردد. در این پارادایم نوین، مفهوم امنیت دستخوش وارونگی بنیادینی شده است که با عبور از دغدغه‌های سنتی دولت‌محور، مانند حفاظت از مرزهای فیزیکی، به‌سوی تهدیدات فردمحور علیه حریم خصوصی، هویت دیجیتال و امنیت روانی شهروندان حرکت کرده است.

اما سؤال مهم این است که در عصر روابط بین‌الملل دیجیتال، چگونه از فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات به‌عنوان ابزاری برای اعمال خشونت پنهان استفاده می‌شود. در پاسخ باید گفت خشونت پنهان از طریق نظارت گسترده و فراقانونی توسط دولت‌ها، که خود را در پوشش «امنیت سایبری» پنهان می‌کند؛ سلب مالکیت دیجیتال از طریق انحصار و کنترل داده‌های شخصی توسط شرکت‌های فناوری و حکومت‌ها؛ و خشونت اطلاعاتی، از جمله کمپین‌های سازمان‌یافته اخبار جعلی، دستکاری در فضای گفتمان عمومی و سایبری‌کردن اختلافات قومی.مذهبی به‌منظور ایجاد تفرقه و بی‌ثباتی داخلی، بازتعریف می‌شود.

در خاورمیانه، این پدیده عمق و پیچیدگی مضاعفی می‌یابد. منازعه دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بر امنیت روانی شهروندان تأثیر گذاشته است و منجر به امنیتی‌شدن برخی از گروه‌های داخلی ناهمسو از سوی دولت‌های مرکزی شده است. در نتیجه، امنیت ملی در این تعریف در گرو توانایی حکومت‌ها در اعمال خشونت کنترل‌شده علیه حوزه دیجیتال شهروندان خود و محافظت از آنان در برابر حملات بیرونی تعریف می‌شود.

این گذار، نظم سیاسی منطقه را با چالشی وجودی مواجه ساخته است، چراکه مشروعیت حکومت‌ها اکنون وابسته به توازنی شکننده میان نیاز به بازبودن فضای دیجیتال برای توسعه اقتصادی و الزام به اعمال خشونت پنهان برای بقای سیاسی است. پژوهش حاضر تلاش دارد تا با رویکرد توصیفی و تحلیلی، سه مفهوم امنیتی‌شدن در مکتب کپنهاگ را به خشونت ساختاری در نگاه گالتونگ و خشونت نمادین پیر بوردیو پیوند بزند و از درون آن، خشونت پنهان برخاسته از دیجیتالی‌شدن روابط بین‌الملل را استخراج کند.

کلیدواژه‌ها: روابط بین‌الملل دیجیتال، امنیت، امنیت روانی، خشونت پنهان، خاورمیانه

ساختار آشوبناک خاورمیانه پساقطبی؛ تطبیق بر سیال متلاطم



کیومرث صادقی
دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته نظام قدرت جهانی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
kiomars.sadeghy@ut.ac.ir

خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای استراتژیک که از خلیج فارس تا مدیترانه امتداد دارد، با تنوع قومیتی، مذهبی و ذخایر نفتی خود، همواره عرصه رقابت‌های قدرت‌های جهانی بوده است. این منطقه که برخی آن را «کمربند شکننده» می‌نامند، در دوران پساقطبی با افول هژمونی آمریکا و ظهور نظم چندقطبی، شاهد تشدید بی‌ثباتی‌های ناشی از رقابت‌های ایدئولوژیک، مداخلات خارجی و ضعف نهادهای دولتی بوده است. این پژوهش با تکیه بر موضوعاتی چون ژئوپلیتیک آشوب، سیستم‌های غیرخطی و امنیت منطقه‌ای به مسائل منطقه خاورمیانه از پایان جنگ سرد تاکنون با تاکید بر ایران، عربستان، ترکیه، اسرائیل و مناطق بحرانی مانند سوریه و یمن می‌پردازد.

هدف از پژوهش تحلیل ساختار آشفته خاورمیانه و عوامل مؤثر بر آن است که با الهام از عدد رینولدز ساختار آشفته خاورمیانه با ساختار یک سیال متلاطم تطبیق داده می‌شود. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی با رویکرد کیفی است که با بهره‌گیری از روش تحلیل تم به دنبال تبیین روابط علّی و معلولی، شناسایی الگوهای نهفته در بی‌نظمی و چگونگی تأثیر عوامل مختلف بر آشفتگی منطقه است. مدل پیشنهادی، خاورمیانه را به مثابه یک سیستم آشوبناک تحت تأثیر چهار متغیر کلیدی می‌داند: ۱. درهم‌تنیدگی ساختار، ۲. شدت آشفتگی، ۳. گستردگی و محدوده نفوذ، ۴. قدرت تعدیل ساختار.

یافته‌ها نشان می‌دهد که سه عامل نخست با تشدید آشفتگی رابطه مستقیم دارند، در حالی که عامل چهارم به عنوان قدرت تعدیل ساختار، بی‌ثباتی را کاهش می‌دهد. نتایج نیز مؤید آن است که خاورمیانه با بحران‌های غیرخطی، مداخلات خارجی، دولتهای ضعیف، شکاف‌های هویتی، چرخه‌های تکرارشونده بحران مانند مناقشه فلسطین یا جنگ سوریه و ضعف نهادهای تعدیلگر مواجه است. مدل قیفی پیشنهادی، راهبردهای مدیریت آشوب را از طریق تقویت همکاری‌های منطقه‌ای، کاهش وابستگی به مداخلات خارجی و توسعه امنیت تعاملی ارائه می‌کند و تأکید دارد که تقویت مکانیسم‌های تعدیل‌گر مانند ایجاد نهادهای منطقه‌ای کارآمد، میانجی‌گری بحران‌ها از طریق دیپلماسی چندجانبه، مهار جغرافیایی درگیری‌ها با راه‌حل‌های محلی، توسعه همکاری‌های اقتصادی و نهادگرایی منطقه‌ای می‌تواند تلاطم‌های خاورمیانه را مهار کند.

کلیدواژه‌ها: خاورمیانه، نظریه آشوب، دوران پساقطبی، عدد رینولدز، سیستم‌های پیچیده، ساختار آشفته

امنیتی‌سازی و غیرامنیتی‌سازی در سیاست خارجی عربستان؛ از جنگ یمن تا تنش‌زدایی با ایران



محمد پویا
دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران
mohammad.pouya@modares.ac.ir

تحولات سیاست خارجی عربستان سعودی در دهه اخیر، به‌ویژه پس از به قدرت رسیدن محمد بن‌سلمان، نشان‌دهنده جابه‌جایی معناداری میان رویکردهای امنیتی و دیپلماتیک در مواجهه با بحران‌های منطقه‌ای است. در این میان، مفهوم «امنیتی‌سازی» به‌مثابه فرایندی که طی آن یک مسئله به‌عنوان تهدیدی وجودی بازنمایی شده و در نتیجه، اقدامات فوق‌العاده و اضطراری برای مقابله با آن توجیه می‌شود، چارچوبی مناسب برای فهم رفتار منطقه‌ای ریاض در سال‌های پس از ۲۰۱۵ فراهم می‌آورد. مداخله نظامی در یمن، رقابت شدید با ایران و تلاش برای بازتعریف نظم امنیتی خلیج فارس، همگی در قالب گفتمان‌های امنیتی بازتولید شدند و به شکل‌گیری سیاست خارجی‌ای انجامیدند که بر تهدیدانگاری، بازدارندگی و ائتلاف‌سازی منطقه‌ای استوار بود. با این حال، از اوایل دهه ۲۰۲۰ نشانه‌هایی از تغییر در این الگو مشاهده می‌شود؛ روندهایی که می‌توان آنها را در چارچوب «غیرامنیتی‌سازی» و تلاش برای انتقال برخی مسائل از حوزه اضطرار امنیتی به عرصه دیپلماسی، مذاکره و مدیریت سیاسی منازعه تحلیل کرد.

این مقاله با تمرکز بر دوره زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ و در بستر ژئوپلیتیک خلیج فارس و خاورمیانه، می‌کوشد نشان دهد که سیاست خارجی عربستان چگونه میان دو منطق امنیتی‌سازی و غیرامنیتی‌سازی در نوسان بوده و این نوسان چه پیامدهایی برای مدیریت منازعات منطقه‌ای داشته است. جنگ یمن به‌عنوان نمونه‌ای از امنیتی‌سازی حداکثری، و روند تنش‌زدایی با ایران از ۲۰۲۱ به بعد، به‌ویژه توافق احیای روابط دیپلماتیک در سال ۲۰۲۳، به‌عنوان نمونه‌ای از حرکت به سوی غیرامنیتی‌سازی مورد بررسی قرار می‌گیرند. در سطح تحلیلی، این پژوهش از چارچوب نظری مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی بهره می‌گیرد و مفاهیم امنیتی‌سازی و غیرامنیتی‌سازی را در پیوند با نظریه «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» باری بوزان به کار می‌گیرد تا نشان دهد چگونه بازتعریف تهدیدها و اولویت‌های امنیتی عربستان، در تعامل با پویایی‌های منطقه‌ای و فشارهای نظام بین‌الملل، به تغییر در راهبردهای مدیریت منازعه انجامیده است.

روش پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل گفتمان سیاست خارجی است و با تکیه بر منابع رسمی، بیانیه‌های دولتی، اسناد راهبردی، و تحلیل‌های دانشگاهی، تحول در زبان و کنش امنیتی عربستان بررسی می‌شود. تمرکز بر دو مطالعه موردی یمن و روابط با ایران امکان مقایسه میان دو وضعیت متفاوت را فراهم می‌آورد: وضعیتی که در آن یک بحران به‌طور کامل امنیتی شده و

مداخله نظامی گسترده را در پی داشته، و وضعیتی که در آن تلاش برای خروج از منطق تقابل امنیتی و حرکت به سوی دیپلماسی و میانجی‌گری مشاهده می‌شود.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که امنیتی‌سازی در سیاست خارجی عربستان نه‌تنها ابزاری برای بسیج منابع و مشروعیت‌بخشی به مداخله‌های منطقه‌ای بوده، بلکه در عین حال هزینه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی قابل توجهی نیز به همراه داشته است. در مقابل، روندهای غیرامنیتی‌سازی و تنش‌زدایی، به‌ویژه در روابط با ایران، نشان‌دهنده تلاش برای کاهش بار امنیتی بحران‌های منطقه‌ای و حرکت به سوی مدیریت منازعه از طریق سازوکارهای دیپلماتیک و اقتصادی است. با این حال، این دو منطق نه به‌صورت جایگزین، بلکه به‌صورت هم‌زمان و مکمل در سیاست خارجی عربستان عمل می‌کنند و نشان‌دهنده نوعی عمل‌گرایی راهبردی در مواجهه با محیط امنیتی پیچیده خاورمیانه‌اند.

کلیدواژه‌ها: مکتب کپنهاگ، عربستان سعودی، سیاست خارجی، محمد بن سلمان، امنیتی‌سازی

صلح و حل منازعه در لبنان



حسن سلامی
دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه سنت ژوزف بیروت، لبنان
ha.salami.1999@gmail.com

افزون بر جنگ‌ها و تجاوزهای رژیم اسراییل، پنج شکاف مهمی که از پاییز ۱۳۹۸ خورشیدی (ابتدای سال ۲۰۲۰ میلادی) و پس از آغاز اعتراض‌های گسترده خیابانی و سقوط دولت تا کنون، صلح در جامعه لبنان را به خطر انداخته و نزاع را در این جامعه تشدید کرده است عبارتند از: شکاف دولت-ملت، شکاف اقوام و طوایف، شکاف غنی-فقیر، شکاف اسلامی-مسیحی و شکاف نظامی-مدنی. حل نزاع و پرکردن این شکاف‌ها و رسیدن به صلح و زندگی مسالمت‌آمیزمشروط به تحقق دست کم این سه شرط است: ۱. مسئولان و نیروهای محافظه کار جامعه لبنان بتوانند و بخواهند از امتیازهای سنتی شان دست بردارند و راه را برای نیروهای جوان و نخبه و تحصیلکرده باز کنند؛ ۲. نظام قدیمی و سیاسی که از زمان امضای میثاق ملی در سال ۱۹۴۳ و پیمان طائف در سال ۱۹۸۹ میلادی بر جامعه ی لبنان مسلط است اجازه ی تحول و دگرگونی اساسی در خود و جامعه را بدهد؛ ۳. خارجی‌ها شامل برخی کشورهای غربی مانند آمریکا و فرانسه و کشورهای عربی مانند سوریه و قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران و نیز رژیم اسراییل اجازه دهند لبنان به اصلاحات و پیشرفت درونی با تکیه بر نیروهای بومی و تاریخ و فرهنگ خویش دست یابد.
در صورت تحقق یافتن سه شرط بالا، آنگاه دست کم ۲ الگوی زیر برای تغییر و تحول بنیادین پیش روی جامعه ی لبنان با هدف حل نزاع دایمی قرار دارد: یکی انقلاب به رهبری جوانان و نخبگانی که خود را پیشتاز و منجی جامعه می‌دانند و این الگو را برای برکشیدن جامعه به صلح، رفاه و عدالت و برابری اقتصادی و سیاسی درست و ضروری قلمداد می‌کنند. این الگو، هزینه بَر است و از پشتیبابان و بازیگران داخلی و خارجی لبنان برخوردار نیست. دیگری تغییر و تحول نه از راه قهر و انقلاب که از راه اصلاح قانون اساسی، تغییر نظام طایفه‌ای و توسل به شیوه دموکراسی و چرخش نخبگان است. این الگو، هزینه ی کمتری دارد و بیشتر بازیگران داخلی و خارجی لبنان هم از آن پشتیبانی می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: لبنان، صلح و حل منازعه، قانون اساسی، جامعه

نقش دیپلماسی روسیه در تغییر مکانیسم‌های مدیریت تنش در خاورمیانه؛ مطالعه موردی بحران‌های جدید در دوران پسا-هژمونیک

با تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک در خاورمیانه، به‌ویژه در محور تقابل ایران و اسرائیل و بازتعریف نقش آمریکا، مکانیسم‌های سنتی حل منازعه مبتنی بر مدیریت بحران از سوی قدرت‌های غربی با چالش مواجه شده‌اند. در حالی که مداخلات نظامی و دیپلماسی فشار آمریکا و متحدانش اغلب به دوقطبی‌سازی و جنگ منجر شده، ظهور رویکردهای جایگزین توسط قدرت‌های نوظهور، چشم‌انداز جدیدی ایجاد کرده است. پرسش اصلی این است که دیپلماسی واقع‌گرایانه روسیه چگونه می‌تواند در مدیریت این تنش‌ها و جایگزینی مکانیسم‌های سنتی صلح‌سازی نقش‌آفرینی کند.

پژوهش حاضر با هدف واکاوی نقش دیپلماسی واقع‌گرایانه روسیه در تغییر مکانیسم‌های حل منازعه در خاورمیانه، با تمرکز بر تقابل ایران و اسرائیل و رقابت‌های استراتژیک با آمریکا، در بستر دوران پساهژمونیک انجام شده است. این پژوهش از نظر موضوعی بر دیپلماسی واقع‌گرا و مکانیسم‌های صلح‌سازی، از نظر مکانی بر خاورمیانه و از نظر زمانی بر تقابل‌های نظامی. دیپلماتیک اخیر در بستر گذار به نظم چندقطبی تمرکز دارد.

پژوهش با روش توصیفی. تحلیلی و بهره‌گیری از چارچوب نظری واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد روسیه با رویکردی مبتنی بر «حفظ ثبات ساختاری»، «مدیریت تنش» و منافع‌محوری، از طریق ایجاد کانال‌های ارتباطی با بازیگران کلیدی منطقه، از جمله ایران، می‌کوشد از گسترش کنترل آمریکا بر منازعات جلوگیری کند و با بهره‌گیری از دیپلماسی واقع‌گرا و عمل‌گرایی، به‌عنوان میانجی یا بازیگر تعدیل‌کننده در تقابل‌های منطقه‌ای نقش‌آفرینی نماید.

نتایج نشان می‌دهد در دوران پساهژمونیک، مدیریت تنش‌های خاورمیانه از انحصار رویکردهای امنیتی. مداخله‌گرایانه آمریکا خارج و به‌سوی مدل‌های چندجانبه و نفع‌محور حرکت کرده است. عدم دخالت کشورهای ناتو در جنگ میان ایران و آمریکا را می‌توان از این زاویه تحلیل کرد. سیاست راهبردی پیشنهادی، تقویت دیپلماسی چندجانبه و بهره‌گیری از نقش روسیه به‌عنوان بازوی تعدیل‌کننده، برای جلوگیری از جنگ‌های تمام‌عیار و حفظ تعادل استراتژیک در منطقه است.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی واقع‌گرا، روسیه، خاورمیانه، ایران. اسرائیل، نظم پساهژمونیک، مدیریت تنش



مهدی نوری چورتی
دکتری مطالعات جهان، حوزه اروپا، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
mehdinouri12345@iran.ir



سارینا شاکری آستانی
دانشجوی پزشکی دانشگاه آزاد ساری
sarinashakeri9@gmail.com

ژئوپلیتیک صلح در غرب آسیا؛ چالش‌ها و فرصت ها



رضا رجبی
دانشجو کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران
reza.rajabi82@ut.ac.ir

غرب آسیا به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی جهان، همواره تحت تأثیر موقعیت جغرافیایی، منابع راهبردی، مسیرهای ارتباطی، رقابت قدرت‌ها و تعامل پیچیده بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار داشته است. این ویژگی‌ها از یک‌سو موجب افزایش اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه شده و از سوی دیگر، زمینه‌ساز شکل‌گیری مجموعه‌ای از بحران‌ها، منازعات و بی‌ثباتی‌های سیاسی و امنیتی شده است. مسئله اساسی پژوهش حاضر آن است که چگونه می‌توان با عبور از نگاه سنتی مبتنی بر منازعه و رقابت قدرت، ظرفیت‌های موجود در ساختار ژئوپلیتیکی غرب آسیا را برای ایجاد صلح و ثبات پایدار مورد توجه قرار داد و چه عوامل فضایی، سیاسی، اقتصادی و راهبردی مانع یا تسهیل‌کننده شکل‌گیری ژئوپلیتیک صلح در این منطقه هستند. هدف پژوهش حاضر، تحلیل ژئوپلیتیک صلح در غرب آسیا از طریق شناسایی چالش‌های مؤثر بر تداوم منازعه و بررسی فرصت‌های موجود برای شکل‌گیری همکاری، تعامل و ثبات منطقه‌ای است.

قلمرو موضوعی پژوهش، مطالعه عوامل ژئوپلیتیکی مؤثر بر صلح و همکاری منطقه‌ای؛ قلمرو مکانی، منطقه غرب آسیا و کشورهای واقع در این حوزه ژئوپلیتیکی؛ و قلمرو زمانی، تحولات سیاسی و امنیتی چند دهه اخیر، به‌ویژه دوره پس از پایان جنگ سرد و تحولات ژئوپلیتیکی در حال ظهور را شامل می‌شود. پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی-تحلیلی است که داده‌های آن با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای، اسناد، منابع علمی و گزارش‌های معتبر گردآوری شده و با رویکرد تحلیل کیفی مورد بررسی قرار گرفته است.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ژئوپلیتیک صلح در غرب آسیا تابع تعامل میان مجموعه‌ای از عوامل جغرافیایی، اقتصادی-سیاسی و ارتباطی است. از یک‌سو، رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان بازیگران منطقه‌ای، حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای، منازعات سرزمینی، شکاف‌های هویتی، بحران‌های امنیتی و ضعف نهادهای همکاری منطقه‌ای، مهم‌ترین موانع شکل‌گیری صلح پایدار محسوب می‌شوند. از سوی دیگر، موقعیت ارتباطی منطقه، ظرفیت‌های انرژی، کریدورهای اقتصادی، پیوندهای تاریخی و فرهنگی، ضرورت همکاری در حوزه‌های زیست‌محیطی و افزایش وابستگی‌های متقابل اقتصادی، فرصت‌هایی ژئوپلیتیکی برای کاهش منازعه و تقویت همکاری فراهم کرده‌اند.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که صلح در غرب آسیا صرفاً از طریق ترتیبات امنیتی یا توافقات سیاسی کوتاه‌مدت تحقق نمی‌یابد، بلکه نیازمند بازتنظیم روابط منطقه‌ای بر اساس شناخت ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی مشترک و تبدیل

مؤلفه‌های رقابت‌زا به زمینه‌های همکاری است. بر این اساس، سیاست‌های راهبردی پیشنهادی شامل تقویت سازوکارهای همکاری منطقه‌ای، توسعه پیوندهای اقتصادی و شبکه‌های ارتباطی، ایجاد ترتیبات اعتمادساز میان بازیگران منطقه‌ای، کاهش رویکردهای تقابلی، مدیریت مشترک منابع حیاتی و توجه به ابعاد انسانی و توسعه‌ای امنیت منطقه‌ای است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد که ژئوپلیتیک غرب آسیا، اگرچه تاکنون عمدتاً به‌عنوان عامل تولید منازعه شناخته شده است، اما با رویکردی همکاری‌محور می‌تواند به بستری برای شکل‌گیری صلح پایدار و نظم منطقه‌ای متعادل تبدیل شود.

کلیدواژه‌ها: ژئوپلیتیک صلح، غرب آسیا، ژئوپلیتیک، منازعات، صلح

لغو تحریم‌های کاتسا علیه ترکیه؛ صلح‌سازی منطقه‌ای، حق‌السکوت ژئوپلیتیک، یا مهار راهبردی ایران؟



فاطمه قرائتی
دانشجوی دکتری صلح و حل منازعه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
fatemeh.gharaatii@ut.ac.ir

تصمیم ایالات متحده در ژوئیه ۲۰۲۶ برای لغو تحریم‌های کاتسا علیه ترکیه و بررسی بازگشت این کشور به برنامه جنگنده‌های اف-۳۵، یکی از تحولات مهم در نظم امنیتی خاورمیانه بود. برداشت رایج این است که واشنگتن با این اقدام می‌خواست هم تنش میان ترکیه و اسرائیل را در سوریه کاهش دهد و هم روابط خود با آنکارا را ترمیم کند. این مقاله استدلال می‌کند که این توضیح کافی نیست. پرسش اصلی این پژوهش آن است که آیا لغو این تحریم‌ها واقعاً در خدمت صلح‌سازی منطقه‌ای بوده یا بیشتر به‌عنوان یک امتیاز ژئوپلیتیک برای کنترل رفتار ترکیه و جلوگیری از نزدیکی بیشتر آنکارا به تهران عمل کرده است. هدف مقاله، توضیح منطق این تصمیم آمریکا و بررسی پیامدهای آن برای موازنه قدرت و امنیت منطقه‌ای است.

از نظر موضوعی، پژوهش در حوزه دیپلماسی دفاعی و مطالعات امنیتی قرار می‌گیرد. از نظر مکانی، تمرکز آن بر خاورمیانه، به‌ویژه سوریه و رقابت‌های پیرامون آن است. از نظر زمانی نیز دوره میان سقوط دولت بشار اسد در دسامبر ۲۰۲۴ تا اعلام لغو تحریم‌ها در ژوئیه ۲۰۲۶ را در بر می‌گیرد. روش پژوهش کیفی و از نوع روش تحقیق پایه است و داده‌ها از طریق بررسی اسناد دیپلماتیک، مواضع رسمی بازیگران و تحولات میدانی گردآوری شده‌اند.

یافته‌ها نشان می‌دهد که آمریکا از این تصمیم دو هدف را دنبال می‌کرد: نخست، کنترل تنش میان ترکیه و اسرائیل در سوریه و جلوگیری از برخورد مستقیم آن‌ها؛ و دوم، نگه‌داشتن ترکیه در مدار امنیتی غرب و جلوگیری از شکل‌گیری نزدیکی تاکتیکی میان آنکارا و تهران. از این منظر، لغو کاتسا بیش از آنکه یک طرح پایدار برای صلح‌سازی باشد، ابزاری برای مدیریت هم‌زمان رقابت‌های منطقه‌ای و مهار ایران بود. نتیجه مقاله این است که تکیه بر مشوق‌های نظامی و امتیازهای مقطعی، بدون ایجاد سازوکارهای پایدار برای حل منازعه، فقط نظمی شکننده در منطقه ایجاد می‌کند. بنابراین، برای بازیگران منطقه‌ای، به‌ویژه ایران، درک این تغییر و گسترش ابزارهای دیپلماتیک برای جلوگیری از انزوای ژئوپلیتیک اهمیت زیادی دارد.

کلیدواژه‌ها: تحریم‌های کاتسا، دیپلماسی دفاعی، امنیت خاورمیانه، صلح‌سازی منطقه‌ای، مهار ایران، ترکیه

صلح ناتمام و خشونت خاموش؛ موانع ساختاری توافق نهایی در قفقازجنوبی پساجنگ قره باغ



معصومه فلاحتی
دانش آموخته دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی،کرج
falahatimasi@gmail.com

پس از جنگ دوم قره باغ در ۲۰۲۰ و توافق آتش بس ۹ نوامبر، قفقاز جنوبی شاهد صلحی ناتمام است. پایان درگیری‌های نظامی در قره باغ در سال ۲۰۲۰، نه تنها به صلحی پایدار و نهایی منجر نشد، بلکه فضایی ایجاد کرد که در آن، اشکال غیرمستقیم و خاموش خشونت تداوم و حتی تشدید یافته اند. این نوشتار با پذیرش این امر که صلح واقعی چیزی فراتر از فقدان جنگ است به تحلیل موانع ساختاری عمیق تری می‌پردازد که فرآیند صلح‌سازی را در قفقاز جنوبی فلج کرده اند. سوال آن است که موانع ساختاری ریشه دار در ژئوپلتیک قفقاز جنوبی، چگونه دستیابی به یک توافق صلح نهایی را با بن بست مواجه کرده است؟فرضیه آن است که ترکیب رقابت‌های ژئوپلتیک قدرت‌های خارجی فعال در منطقه با مسائل هویتی و حاکمیتی حل نشده داخلی و ضعف نهادهای بین‌المللی، گونه‌ای از خشونت خاموش ساختاری را تولید و تداوم بخشیده که هرگونه پیشرفت به سوی عادی‌سازی روابط و صلح پایدار را مسدود می‌کند. این پژوهش از نوع کیفی با رویکردی تحلیلی- توصیفی است. یافته‌های پژوهش با تکیه بر چارچوب نظری رئالیسم ساختاری، بیان می‌دارد که این موانع نه فردی، بلکه ناشی از آنارشی سیستم بین‌المللی است که صلح را به توازن موقت قدرت تبدیل می‌کند. رقابت ژئوپلتیک و نقش بازیگران خارجی، موانع هویتی-حاکمیتی داخلی و ضعف دیپلماسی چندجانبه و دخالت‌های هیبریدی از موانع ساختاری دستیابی به صلحی پایدار است و در نتیجه، تا زمانی که این موانع ساختاری چندلایه مورد توجه قرار نگیرند وضعیت کنونی به مثابه یک صلح ناتمام باقی خواهد ماند؛ صلحی شکننده که در سایه آن، خشونت‌های خاموش به بازتولید دلایل بالقوه درگیری‌های آشکار آینده ادامه خواهند داد.

کلیدواژه‌ها: صلح ناتمام، خشونت خاموش، رقابت ژئوپلتیک، موانع ساختاری، منازعه قره باغ، قفقاز جنوبی

از کوهستان تا مشارکت سیاسی؛ تأثیر تحول اندیشه حزب کارگران کردستان بر فرایند صلح در ترکیه



سیوان مرادی
دانشجوی دکتر جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی، کرمانشاه
saywanmoradi955@gmail.com



رحمان حریری
استادیار مطالعات منطقه‌ای دانشگاه رازی، کرمانشاه
r.hariri@razi.ac.ir

فروپاشی امپراتوری عثمانی و شکل‌گیری دولت ـ ملت‌های جدید در خاورمیانه، با بازتعریف هویت سیاسی بر مبنای الگوی «یک دولت ـ یک ملت» همراه بود. اجرای این الگو در ترکیه به محدودسازی تنوع قومی، زبانی و فرهنگی و تبدیل مسئله کردها به یکی از پایدارترین چالش‌های سیاسی، هویتی و امنیتی این کشور انجامید. ظهور حزب کارگران کردستان و تداوم منازعه مسلحانه با دولت ترکیه، این مسئله را به بحرانی چندبعدی در عرصه‌های داخلی و منطقه‌ای تبدیل کرد. بااین‌حال، تحول تدریجی اندیشه و گفتمان حزب، به‌ویژه فاصله‌گرفتن از هدف تشکیل دولت مستقل کردی و تأکید بر خودمدیریتی دموکراتیک، مشارکت سیاسی و تکثر هویتی، شرایط جدیدی برای بازاندیشی در فرایند صلح فراهم کرده است. هدف پژوهش حاضر، تبیین تأثیر این تحول بر طرح مجدد فرایند صلح از سوی دولت ترکیه و ارزیابی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های آن در حل سیاسی مسئله کردهاست.

قلمرو موضوعی پژوهش، تحول مبانی فکری، اهداف سیاسی و الگوی کنش حزب کارگران کردستان و ارتباط آن با سیاست دولت ترکیه در قبال فرایند صلح است. قلمرو زمانی از تأسیس حزب در سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۲۵ و قلمرو مکانی، ترکیه با توجه به تأثیر تحولات مناطق کردنشین عراق و سوریه است. پژوهش با رویکرد کیفی، روش توصیفی ـ تحلیلی و رهیافت سازه‌انگاری انجام شده و داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای، اسناد حزبی، مواضع رهبران سیاسی و گزارش‌های معتبر گردآوری و تحلیل شده است.

یافته‌ها نشان می‌دهد گذار گفتمانی حزب از ملی‌گرایی سرزمینی، مبارزه مسلحانه و استقلال‌طلبی به سوی خودمدیریتی دموکراتیک، کثرت‌گرایی قومی، برابری جنسیتی، مشارکت مدنی و ادغام در ساختار سیاسی ترکیه، از شدت تعارض هویتی کاسته و امکان صورت‌بندی راه‌حل‌های سیاسی و غیرسرزمینی را افزایش داده است. بااین‌حال، این تحول به‌تنهایی برای تحقق صلح پایدار کافی نیست و محاسبات امنیتی دولت، رقابت‌های انتخاباتی، بی‌اعتمادی متقابل، وضعیت حقوقی و سیاسی کردها و تحولات سوریه و عراق بر فرایند صلح اثرگذارند.

نتیجه پژوهش آن است که صلح پایدار مستلزم تبدیل تحول گفتمانی به ترتیبات نهادی و حقوقی است. در این راستا، کاهش تدریجی رویکرد امنیتی، ایجاد سازوکار رسمی گفت‌وگو، تضمین مشارکت قانونی کردها، تقویت حقوق فرهنگی و زبانی، طراحی برنامه خلع سلاح و ادغام اجتماعی و ایجاد نظام نظارت و اعتمادسازی با مشارکت نهادهای مدنی پیشنهاد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: حزب کارگران کردستان، مسئله کردها، فرایند صلح، خودمدیریتی دموکراتیک، سازه‌انگاری، ترکیه

نقش روایت‌های هویتی دولت‌ها در بازتولید ادراک تهدید امنیتی و تداوم خشونت روانی در دوران پسامنازعه؛ مطالعه قره‌باغ و کشمیر



محدثه دوستی
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل،
دانشگاه خوارزمی، تهران
m.doosti2026@gmail.com

این پژوهش به بررسی نقش روایت‌های هویتی دولت‌ها در باز تولید ادراک تهدید امنیتی و تداوم خشونت روانی در دوران پسامنازعه با تمرکز تطبیقی بر قره‌باغ و کشمیر می‌پردازد. مسئله اصلی آن است که با وجود کاهش یا توقف نسبی درگیری‌های مستقیم نظامی در این مناطق، دولت‌های ذی‌ربط از طریق ساخت بازنمایی‌های تاریخی، قومی، مذهبی و سرزمینی، تهدید را نه صرفاً به‌مثابه خطری عینی و مقطعی، بلکه به عنوان مؤلفه‌ای قوام‌بخش در هویت جمعی خود بازتولید می‌کنند و بدین‌سان زمینه استمرار بی‌اعتمادی، ترس عمومی و خشونت روانی را فراهم می‌سازند. پرسش اصلی پژوهش بر این محور استوار است که روایت‌های هویتی رسمی دولت‌ها چگونه در دوران پس از درگیری‌های مسلحانه، ادراک تهدید امنیتی را بازتولید می‌کنند و چه تأثیری بر تداوم خشونت‌های روانی غیرفیزیکی در مناطق قره‌باغ و کشمیر دارند. فرضیه پژوهش پیش‌فرض می‌گیرد که هرچه روایت‌های حاکمیت بر مظلومیت تاریخی خویش، غیریت‌سازی و دشمن‌انگاری طرف مقابل و همچنین گره زدن هویت ملی به تصاحب و کنترل سرزمین تأکید بیشتری داشته باشد، ادراک تهدید و خشونت روانی در جوامع پسامنازعه به شکلی پایدارتر تداوم می‌یابد که این امر در نهایت به بحران امنیت هستی‌شناختی یا همان امنیت وجودی دامن می‌زند. هدف اصلی این تحقیق، تبیین سازوکارهای گفتمانی و هویتی مؤثر بر فرآیند امنیتی‌سازی منازعات پس از پایان یافتن تقابل‌های آشکار است. روش پژوهش حاضر، کیفی و تطبیقی است که با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان انتقادی اسناد رسمی، سخنرانی‌های رهبران سیاسی و بازنمایی‌های رسانه‌ای انجام شده است.

یافته‌های تفصیلی پژوهش نشان می‌دهد که در هر دو نمونه مورد مطالعه، روایت‌های هویتی دولت‌ها از طریق تثبیت پیش‌فرض‌های خصمانه در ذهنیت جمعی، عملاً مانع از عادی‌سازی روابط دیپلماتیک، بازسازی اعتماد اجتماعی متقابل و گذار واقعی به صلح پایدار شده و با بازتولید مداوم هراس از دیگری، نوعی خشونت روانی ساختاری را در زندگی روزمره ساکنان این مناطق مرزی نهادینه کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: روایت‌های هویتی، ادراک تهدید امنیتی، خشونت روانی، پسامنازعه، امنیتی‌سازی، قره‌باغ، کشمیر

نقش روسیه در مدیریت بحران ۲۰۲۰ قره‌باغ؛ تحلیلی بر اساس مدل چهارسطحی تعارض مسمر



ابوذر میربلوکی اکبرآباد
دانشجوی کارشناسی ارشد، روابط بین‌الملل، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران
abouzarmir3@gmail.com

مداخله روسیه در جنگ دوم قره‌باغ (۲۰۲۰)، اگرچه به توقف سریع درگیری‌ها و استقرار نیروهای حافظ صلح انجامید، نتوانست زمینه شکل‌گیری صلحی پایدار را فراهم سازد. این وضعیت، پرسش اصلی پژوهش را مطرح می‌کند که چرا مداخله‌ای که در مهار فوری خشونت موفق بود، در حل پایدار منازعه ناکام ماند و مداخله نظامی و دیپلماتیک روسیه تا چه اندازه توانست تعارض قره‌باغ را از سطح قدرت به سطح موضوعی کاهش دهد و چه عواملی مانع تثبیت آن شد.

چارچوب نظری پژوهش بر مدل چهارسطحی تعارض مسمر استوار است که منازعه را در سطوح اپیزودی، موضوعی، رابطه‌ای و قدرت تحلیل می‌کند. پژوهش با رویکرد کیفی، روش مطالعه موردی تبیینی و تحلیل اسناد انجام شده و داده‌های آن از توافق‌نامه سه‌جانبه ۲۰۲۰، بیانیه‌های رسمی، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی، اندیشکده‌ها و منابع علمی معتبر گردآوری و تحلیل شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد روسیه در سطح اپیزودی، با میانجیگری سیاسی و استقرار نیروهای حافظ صلح، توانست جنگ را متوقف و شدت خشونت را به‌طور قابل‌توجهی کاهش دهد؛ اما این موفقیت به سطوح عمیق‌تر تعارض تسری نیافت. در سطح موضوعی، اختلافات درباره وضعیت حقوقی و سیاسی قره‌باغ حل‌نشده باقی ماند؛ در سطح رابطه‌ای، بی‌اعتمادی میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان استمرار یافت؛ و در سطح قدرت، رقابت‌های ژئوپلیتیکی، افزایش نقش ترکیه، ملاحظات امنیتی ایران و محدودیت ظرفیت روسیه برای تضمین امنیت بلندمدت، مانع تثبیت صلح شد.

در نتیجه، مداخله روسیه بیش از آنکه به حل ریشه‌های منازعه بینجامد، به مهار موقت بحران و ایجاد وضعیتی تعلیقی محدود شد. بنابراین، موفقیت در مدیریت بحران الزاماً به معنای موفقیت در حل منازعه نیست؛ زیرا کاهش موقت خشونت، بدون رسیدگی هم‌زمان به ابعاد موضوعی، رابطه‌ای و ساختاری تعارض، نمی‌تواند به صلح پایدار منجر شود. از این منظر، میانجیگری و استقرار نیروهای حافظ صلح زمانی می‌تواند به صلح پایدار بینجامد که ابعاد عمیق‌تر تعارض نیز مورد توجه قرار گیرد و سازوکارهای مؤثر برای مدیریت آن‌ها طراحی شود.

کلیدواژه‌ها: بحران قره‌باغ، روسیه، مدیریت بحران، حل منازعه، مدل چهارسطحی تعارض مسمر، نیروهای حافظ صلح

شکست میانجیگری روسیه در بحران قره باغ ۲۰۲۰-۲۰۲۳: تبیین خطای تشخیص نوع بحران بر اساس چارچوب کنوین



امیررضا کشمیری
دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران
a.keshmiri@modares.ac.ir

این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب کنوین، ناکامی میانجیگری روسیه در بحران قره باغ را نه صرفا ناشی از محدودیت‌های قدرت، بلکه نتیجه خطای تشخیص ماهیت بحران تحلیل می‌کند. پرسش اصلی پژوهش آن است که چگونه تشخیص نادرست نوع بحران از سوی روسیه، به ناکارآمدی میانجیگری و کاهش اعتبار منطقه‌ای این کشور انجامید؟ داده‌ها با تحلیل اسناد و فرایند ردیابی تصمیمات سیاست خارجی تحلیلی شده اند. چارچوب نظری بر مدل کنوین برای طبقه بندی نوع بحران و بر تعریف بحران از دیدگاه اسنودن برای تبیین ویژگی‌های بحران‌های پیچیده استوار است. اسنودن نظریه پرداز حوزه پیچیدگی و تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت است که با ارائه چارچوب کنوین به تحلیل تفاوت میان محیط‌ها پرداخته است و معتقد به اینکه بسیاری از شکست‌های مدیریتی و راهبردی ناشی از خطای تشخیص ماهیت مسئله است. یافته‌ها نشان می‌دهد ادراک روسیه پس از توافق ۲۰۲۰ بر ثبات نسبی، کنترل‌پذیری و امکان مدیریت بحران از طریق نیروهای حافظ صلح و ابزارهای دیپلماتیک استوار بود و این برداشتی است که با منطق حوزه مسائل پیچیده قابل تحلیل همخوانی داشت. در مقابل، بحران قره باغ واجد ویژگی‌های یک سیستم پیچیده نو ظهور بود که با چند بازیگری، تعاملات غیرخطی، تغییرات ژئوپلیتیکی و ظهور الگوهای پیش بینی ناپذیر، به ویژه در تحولات ۲۰۲۳ مشخص می‌شود. نتیجه بیان می‌کند: ناکامی میانجیگری بیش از آنکه ناشی از کمبود ابزارهای قدرت باشد، حاصل تشخیص نادرست نوع بحران و انتخاب راهبردهای نامتناسب با پویایی‌های یک سیستم پیچیده بود. در نهایت این امر منجر به فرسایش اعتبار روسیه به عنوان بازیگر ضامن امنیت در منطقه شد و نمود خود را در کاهش اعتماد سیاسی ارمنستان به مسکو و حرکت ایروان به سمت تنوع بخشی به شرکای امنیتی خود و نزدیک تر شدن به اتحادیه اروپا و ایالات متحده که به طور رسمی در مواضع رسمی قابل مشاهده است، میتوان دید.

کلیدواژه‌ها: بحران قره‌باغ، میانجیگری روسیه، چارچوب کنوین، حل منازعه، سیستم‌های پیچیده، خطای تشخیص بحران



۱۱

امنیت انرژی، تجارت و جغرافیای اقتصادی جنگ و صلح

خشونت بی‌صدا و مسئله اخلاق در اقتصاد جهانی



محمد جعفر امیر محلاتی
استاد سابق الهیات و مطالعات صلح
دانشگاه اوبرلین، آمریکا
mhtalati1345@gmail.com

بسیاری از جنگ‌ها در روابط بین‌الملل و بین امپراطوری‌ها، از دیرباز تاریخ، به خاطر ملاحظات امنیتی، منافع اقتصادی، انگیزه‌های ایدئولوژیک و یا سلطه‌گری، پیش دستی‌های دفاعی، قوم گرایی‌های افراطی، فرار از بحران‌های داخلی و ملی و یا آمیزه‌ای از این عوامل صورت گرفته و می‌گیرد. متفکران بزرگ در فرهنگ‌های مختلف، شاید از آغاز تمدن بشر، برای مهارخشونت در جنگ‌ها و محدود کردن دامنه و عمق این پدیده مرگبار سلسله مقررات و اصول و سازوکارهای اخلاقی اندیشیده‌اند که در زمان ما به عنوان «اخلاق مهار جنگ» شناخته می‌شود. زندگی و اقتصاد مدرن اما با پدیده‌هایی بنام مؤسسات فراملیتی یا چندملیتی مواجه است که رفتار اقتصادی آن‌ها در روابط بین‌الملل به دشواری در شمول مقررات کلاسیک اخلاق مهار جنگ قرار می‌گیرد. به‌عنوان نمونه در فاجعه نسل کشی اخیر در غزه، سازمان ملل متحد طی گزارشات مستندی نشان داد که چگونه برخی مؤسسات فرا ملیتی و حتی بعضی از دانشگاه‌های غربی، با آگاهی کامل، از نسل‌کشی بهره‌های اقتصادی برده و ازعوامل مؤثر و مشوق این فاجعه بزرگ تاریخی بوده‌اند. خشونت‌های بی‌صدای اقتصادی در سطوح فروملیتی نیز وجود دارند و بدتر این که به خاطر فقدان حساب رسی اخلاقی، بعضی از بنگاه‌های اقتصادی که لجام اخلاقی در بهره‌کشی خشن ندارند، برای گمراهی افکار عمومی، به سفید شویی خشونت‌های خود نیز می‌پردازند. متاسفانه برای مجازات یا مهار این خشونت عظیم بی‌صدا و پنهان در اقتصاد نه متون مدونی در اخلاق مهار جنگ وجود دارد و نه گفتگوی جدی بین فرهنگی در جریان است. مقاله حاضر با استناد به مطالعات موردی به آسیب‌شناسی این پدیده می‌پردازد و پیشنهاداتی را برای پرداخت اخلاقی به آن در سطح بین‌الملل ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: خشونت اقتصادی، مؤسسات فرا ملیتی، مؤسسات فرو ملیتی، اخلاق مهار جنگ، سفید شویی‌های گمراه کننده، کنوانسیون منع خشونت اقتصادی

خشونت‌های بی‌صدا در سیاست خارجی خاورمیانه؛ تحریم‌ها، دیپلماسی انرژی و جنگ روایت‌ها



امید عزیزیان
استادیار علوم سیاسی دانشگاه کردستان
O.azizyan@uok.ac.ir

خشونت‌های بی‌صدا به‌عنوان شکل‌های غیرعلنی و نامحسوس اعمال قدرت، در سال‌های اخیر به یکی از محورهای مهم تحلیل سیاست خارجی خاورمیانه تبدیل شده است. تحریم‌ها، دیپلماسی انرژی و جنگ روایت‌ها از مهم‌ترین ابزارهای اعمال فشار پنهان در این منطقه به شمار می‌آیند که بدون درگیری آشکار، قادرند ساختارهای امنیتی، تصمیم‌گیری دولت‌ها و الگوهای منازعه را تغییر دهند. این پدیده به دلیل تأثیرات عمیق بر ثبات منطقه‌ای و روابط میان بازیگران، نیازمند مطالعه علمی دقیق و نظام‌مند است. سؤال اصلی پژوهش این است که خشونت‌های بی‌صدا در قالب تحریم‌ها، دیپلماسی انرژی و جنگ روایت‌ها چگونه بر شکل‌گیری منازعات و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه اثر می‌گذارند؟ فرضیه پژوهش بیان می‌کند که این سه ابزار با ایجاد فشار تدریجی و نامرئی بر ساختارهای اقتصادی، سیاسی و ادراکی دولت‌ها، زمینه تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی را فراهم می‌کنند، اما تأثیر نهایی آنها به توانایی بازیگران در مدیریت منابع انرژی، تاب‌آوری اقتصادی و کنترل روایت‌های سیاسی بستگی دارد. این پژوهش بر اساس نظریه خشونت ساختاری و چارچوب قدرت نرم و سازوکارهای اعمال قدرت پنهان تحلیل می‌شود تا ابعاد گوناگون تحریم، انرژی و روایت‌سازی در سیاست خارجی خاورمیانه به صورت یکپارچه تبیین گردد. روش پژوهش توصیفی تحلیلی است و با بهره‌گیری از اسناد سیاست خارجی، داده‌های اقتصادی، گزارش‌های امنیتی و تحلیل موردی کشورهایی چون ایران، عربستان، قطر و ترکیه، داده‌ها به صورت کیفی و مقایسه‌ای بررسی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تحریم‌ها با تضعیف زیرساخت‌های اقتصادی و انرژی، منازعات را در سطح منطقه‌ای تقویت می‌کنند، دیپلماسی انرژی به ابزاری برای اعمال فشار آرام و جهت‌دهی رفتار دولت‌ها تبدیل شده و جنگ روایت‌ها در قالب تولید، بازنشر و مدیریت ادراک عمومی، رقابت‌های سیاسی را تشدید می‌کند. همچنین ترکیب این سه ابزار در کنار هم اثر هم‌افزا داشته و الگوهای جدیدی از منازعات نرم را پدید می‌آورد. نتیجه‌گیری پژوهش بیان می‌کند که خشونت‌های بی‌صدا در سیاست خارجی خاورمیانه به عامل تعیین‌کننده در شکل‌دهی به منازعات منطقه‌ای تبدیل شده و درک عمیق آن برای طراحی راهبردهای صلح پایدار ضروری است.

کلیدواژه‌ها: خشونت بی‌صدا، تحریم، دیپلماسی انرژی، جنگ روایت‌ها، سیاست خارجی خاورمیانه

ژئواکونومی و صلح در غرب آسیا؛ نقش اتصال اقتصادی در کاهش منازعات منطقه‌ای



رضا رجبی
دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران
reza.rajabi82@ut.ac.ir

غرب آسیا به‌رغم برخورداری از ظرفیت‌های قابل‌توجه ژئواکونومیکی، از جمله منابع عظیم انرژی، موقعیت راهبردی در شبکه‌های حمل‌ونقل بین‌المللی، بازارهای منطقه‌ای و ظرفیت‌های گسترده ترانزیتی، همچنان یکی از پرتنش‌ترین مناطق جهان از منظر منازعات سیاسی، امنیتی و ژئوپلیتیکی به شمار می‌رود. از این‌رو، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که اتصال اقتصادی چگونه می‌تواند به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های ژئواکونومی، در کاهش منازعات منطقه‌ای و تقویت صلح در غرب آسیا ایفای نقش کند. هدف این پژوهش، تبیین نقش اتصال اقتصادی در چارچوب ژئواکونومی و بررسی ظرفیت‌های آن برای کاهش منازعات و تقویت صلح منطقه‌ای در غرب آسیا است. قلمرو موضوعی پژوهش، تحلیل ارتباط میان ژئواکونومی، اتصال اقتصادی و صلح منطقه‌ای؛ قلمرو مکانی، کشورهای غرب آسیا؛ و قلمرو زمانی، تحولات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی دو دهه اخیر، هم‌زمان با شکل‌گیری کریدورهای نوین حمل‌ونقل، همکاری‌های انرژی و ابتکارات اقتصادی منطقه‌ای را دربرمی‌گیرد. این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی-تحلیلی است و داده‌های آن از طریق مطالعات کتابخانه‌ای، اسناد، گزارش‌های معتبر بین‌المللی و منابع علمی گردآوری و با بهره‌گیری از تحلیل کیفی بررسی شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که توسعه اتصال اقتصادی از طریق گسترش کریدورهای ترانزیتی، شبکه‌های حمل‌ونقل، همکاری‌های انرژی، تجارت درون‌منطقه‌ای، سرمایه‌گذاری‌های مشترک و اتصال زیرساخت‌های اقتصادی، ظرفیت قابل‌توجهی برای افزایش وابستگی متقابل، تقویت اعتمادسازی و کاهش زمینه‌های بروز منازعات در غرب آسیا ایجاد می‌کند. در مقابل، استمرار رقابت‌های ژئوپلیتیکی، مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای، تحریم‌های اقتصادی، بی‌اعتمادی سیاسی، ضعف نهادهای همکاری منطقه‌ای و ناپایداری‌های امنیتی، مهم‌ترین موانع بهره‌گیری از ظرفیت‌های ژئواکونومیکی منطقه برای تحقق صلح محسوب می‌شوند. نتایج پژوهش بیانگر آن است که صلح پایدار در غرب آسیا زمانی دست‌یافتنی خواهد بود که همکاری‌های اقتصادی به یکی از ارکان اصلی حکمرانی منطقه‌ای تبدیل شود و منافع مشترک اقتصادی جایگزین بخش مهمی از رقابت‌های پرهزینه ژئوپلیتیکی گردد. بر این اساس، سیاست‌های راهبردی پیشنهادی شامل توسعه کریدورهای فراملی، تقویت تجارت و سرمایه‌گذاری منطقه‌ای، تسهیل اتصال زیرساخت‌های حمل‌ونقل و انرژی، ایجاد نهادهای مشترک همکاری اقتصادی، کاهش موانع تجاری و بهره‌گیری از دیپلماسی اقتصادی به‌عنوان مکمل دیپلماسی سیاسی است.

کلیدواژه‌ها: ژئواکونومی، صلح، غرب آسیا، منازعات منطقه‌ای

توسعه پروژه‌های زیرساختی و بازتعریف همکاری و منازعه در آسیای جنوبی



طیبه واعظی
استادیار مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ایران
vaezi@ut.ac.ir

طی دو دهه گذشته تلاشهای چین برای توسعه شبکه‌های ارتباطی و زیرساختی به ویژه ابتکار کمربند و راه و کریدور اقتصادی چاکستان و چین به یک عامل تغییر دهند بازی‌های ژئوپلیتیک تبدیل شده است. به طوری که بر اساس نظریه‌های لیبرالیستی مبتنی بر وابستگی متقابل اقتصادی این پروژه‌ها در برخی مناطق با تشدید وابستگی متقابل و تقویت همکاری‌ها در حال تبدیل کردن بازی‌های رقابت‌آمیزو منازعه‌آمیزبه همکاری‌های سودآور هستند. اما از سوی دیگر به نظر می‌رسد در بعد ژئوپلیتیک این پروژه‌ها نه تنها انگیزه همکاری و تنش زدایی را تقویت نکرده اند بلکه به افزایش تنش‌های ژئوپلیتیک و شکل‌گیری محورهای جدیدی از منازعات منجر شده اند. در مقاله حاضر در صدد پاسخ به این پرسش هستیم که : «توسعه پروژه‌های زیرساختی (اعم از چینی یا هند) در آسیای جنوبی چگونه بر بازتعریف همکاری و منازعه در منطقه آسیای جنوبی اثرگذاشته است؟» در پاسخ به این سؤال این فرضیه مورد بررسی قرار می‌گیرد که پروژه‌ها و همکاری‌های زیرساختی در آسیای جنوبی از یکسو به کاهش تنش‌های مرزی در منطقه منجر شده اما از سوی دیگر تا حد زیادی مرزهای منازعه را از تنش بین هند-پاکستان به تنش ژئوپلیتیک بین هند- چین در کشورهای منطقه جابجا کرده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد به رغم کاهش کمی درگیری‌های هندو پاکستان در منطقه در بازه زمانی آغاز پروژه‌های زیرساختی رقابت‌های ژئوپلیتیک هند و چین در کشورهای منطقه تشدید شده است. بررسی فرضیه فوق در چارچوب ترکیبی از نظریه‌های رئالیسم تهاجمی، وابستگی متقابل و سازه انگاری، با روش کیفی مبتنی بر روندپژوهی منازعات و همکاری‌ها در منطقه و براساس منابع کتابخانه‌ای و داده‌های سایت‌ها و اندیشکده‌های معتبر نظیر سیپری، بانک جهانی، و موسسه بروکینگر انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: آسیای جنوبی، پاکستان، چین، هند، پروژه‌های زیرساختی

انرژی‌های تجدیدپذیر و صلح محیط زیستی در خاورمیانه؛ ظرفیت‌های حقوقی برای کاهش منازعات اقلیمی و انرژی



علی صابرپور
دانشجو کارشناسی ارشد جغرافیای محقق دوره پست دکتری حقوق انرژی، بنیاد ملی علم ایران
Ali.saberpour20@gmail.com

منطقه خاورمیانه در دهه‌های اخیر با هم‌پوشانی منازعات سیاسی، رقابت‌های انرژی‌محور و پیامدهای فزاینده تغییرات اقلیمی مواجه بوده است. وابستگی اقتصادهای منطقه به سوخت‌های فسیلی، ناامنی‌های زیست‌محیطی، کمبود منابع طبیعی و افزایش آسیب‌پذیری اقلیمی، زمینه‌ساز شکل‌گیری و تداوم منازعات چندلایه شده است. در این میان، «صلح محیط‌زیستی» به‌عنوان رویکردی نوین در مطالعات صلح، بر ظرفیت سازوکارهای زیست‌محیطی برای کاهش تنش و تقویت همکاری میان دولت‌ها تأکید دارد. بر این اساس، انرژی‌های تجدیدپذیر نه‌تنها راهکاری فنی برای گذار انرژی، بلکه ابزاری پیشگیرانه برای مدیریت منازعات اقلیمی و تقویت صلح پایدار محسوب می‌شوند؛ بااین‌حال، پیوند نظام‌مند میان چارچوب‌های حقوقی این انرژی‌ها و صلح محیط‌زیستی کمتر بررسی شده است. هدف پژوهش، تحلیل ظرفیت‌های حقوقی و سیاستی انرژی‌های تجدیدپذیر در خاورمیانه برای کاهش منازعات اقلیمی و انرژی و تقویت صلح محیط‌زیستی در سطح منطقه‌ای است. پژوهش می‌کوشد نشان دهد که گذار به انرژی‌های تجدیدپذیر، با پشتیبانی چارچوب‌های حقوقی کارآمد و همکاری‌های منطقه‌ای، می‌تواند به ابزاری برای اعتمادسازی، کاهش رقابت‌های منبع‌محور و مدیریت مسالمت‌آمیز اختلافات تبدیل شود.

قلمرو موضوعی پژوهش، پیوند حقوق انرژی، صلح محیط‌زیستی و همکاری‌های منطقه‌ای و قلمرو مکانی آن خاورمیانه است. از نظر زمانی، تحولات دهه اخیر و اسناد و توافقات بین‌المللی مرتبط با تغییرات اقلیمی و توسعه پایدار، از جمله توافق پاریس، بررسی می‌شود. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل اسناد حقوقی بین‌المللی، چارچوب‌های سیاستی منطقه‌ای و نمونه‌هایی از ابتکارات همکاری انرژی‌های تجدیدپذیر در خاورمیانه است. یافته‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم ظرفیت بالای انرژی‌های تجدیدپذیر برای کاهش منازعات اقلیمی و انرژی، چارچوب‌های حقوقی موجود غالباً فاقد رویکرد صلح‌محور و همکاری‌گرا هستند. ضعف نهادهای منطقه‌ای، نبود سازوکارهای حقوقی مؤثر و غلبه ملاحظات امنیتی بر سیاست انرژی، از چالش‌های اصلی تحقق صلح محیط‌زیستی است. نتیجه‌گیری بر ضرورت بازتعریف سیاست‌های انرژی در خاورمیانه در چارچوب «صلح اقلیمی» تأکید دارد و پیشنهاد می‌کند با تقویت همکاری‌های حقوقی و نهادی منطقه‌ای و بهره‌گیری از دیپلماسی انرژی، انرژی‌های تجدیدپذیر به‌عنوان ابزاری راهبردی برای کاهش تنش‌ها، پیشگیری از منازعات و تحقق صلح پایدار به‌کار گرفته شوند.

کلیدواژه‌ها: صلح محیط‌زیستی، انرژی‌های تجدیدپذیر، منازعات اقلیمی، همکاری منطقه‌ای، حقوق انرژی، خاورمیانه

امنیت شکننده در دریای چین جنوبی؛ وابستگی متقابل تجارت کالا و انرژی



یاسین کریمیان
دانشجوی کارشناسی ارشد، مطالعات منطقه‌ای(گرایش جنوب شرق آسیا)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
Yasin.karimian@ut.ac.ir

دریای چین جنوبی، یکی از شاهراه حیاتی جهانی است. کشورهای ساحلی این پهنه دریایی حدود یک پنجم تولید ناخالص داخلی(GDP) و یک چهارم تجارت جهان را شامل میشوند. همچنین سالانه بیش از یک پنجم تجارت کالا و حدود یک چهارم نفت خام جهان با عبور از تنگه مالاکا وابسته به دریای چین جنوبی است. این منطقه علیرغم ادعاهای متداخل قلمرویی چین، ویتنام، فیلیپین و دیگر کشورها، تاکنون از درگیری نظامی گسترده در در امان مانده است. این مقاله با به‌کارگیری چارچوب نظری «وابستگی متقابل اقتصادی»، استدلال می‌کند که ثبات فعلی در این دریا، ثباتی ذاتاً شکننده است که صرفاً ناشی از هزینه‌های غیرقابل تحمل یک درگیری نظامی برای تمام ذی‌نفعان اصلی است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که اقتصادهای کلیدی منطقه از جمله؛ چین، ژاپن، کره جنوبی و تایوان به‌گونه‌ای عمیق به دریانوردی آزاد در این مسیر وابسته است. اهمیت این وابستگی در آن است که هیچ‌یک از جایگزین‌های عملیاتی برای این مسیر برخوردار نیستند. این وابستگی، به‌ویژه برای چین که هم مدعی مناطقی در دریای چین جنوبی است و هم ذی‌نفع اقتصادی منطقه، سازوکاری خودبازدارنده ایجاد کرده است: هر اقدام تهاجمی نه‌تنها منافع رقبا، بلکه نخستین ضربه را به چارچوب اقتصاد و تجارت خودش وارد خواهد کرد. در چنین بستری، امنیت منطقه‌ای نه بر پایه توافق‌های حقوقی یا تعادل نظامی، بلکه بر لایه‌ای شکننده از وابستگی‌های تجاری و انرژی استوار است که شکست آن به‌معنای فلج‌شدگی زنجیره‌های تأمین جهانی و خسارات غیرقابل جبران برای تمام بازیگران خواهد بود. نتیجه‌گیری مقاله این است که اگرچه در حال حاضر شاهد تنش سطح بالا یا درگیری مسلحانه در این منطقه نیستیم، اما این وضعیت نه نشانه صلح پایدار، بلکه بازتابی از محاسبات سرد منافع است. تنش‌ها در سطح زیرآستانه (از طریق مانورهای دریایی، تصرف تدریجی جزایر و رقابت در «منطقه خاکستری») ادامه خواهند داشت، چراکه هیچ بازیگر عقلانی از شکستن این تعادل ظریف سودی نخواهد برد. در غیاب جایگزین‌های عملیاتی برای این مسیر حیاتی، وابستگی متقابل همچنان به‌عنوان مانع ساختاری در برابر جنگ عمل می‌کند، اما این ثبات ذاتاً آسیب‌پذیر باقی می‌ماند.

کلیدواژه‌ها: دریای چین جنوبی، وابستگی متقابل، انرژی، تجارت، امنیت

اروپا میان بحران انرژی و بحران صلح؛ نقش عدالت در خشونت‌زدایی۲۰۲۵-۲۰۲۲



فرشته جمشیدیان
دانشجوی مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران
fereshtejamshidian22@gmail.com

با آغاز جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲ و پیامدهای گسترده آن، ساختار ژئواکونومیک اروپا، به‌ویژه در حوزه انرژی، با تحولات بنیادینی مواجه شد. این تحولات نه‌تنها امنیت انرژی کشورهای اروپایی را تحت تأثیر قرار داد، بلکه مسئله عدالت انرژی و پیامدهای آن بر روند خشونت‌زدایی در سیاست انرژی و مناسبات درون‌اروپایی را نیز به یکی از چالش‌های اصلی تبدیل کرد. وابستگی پیشین اروپا به منابع انرژی روسیه و ضرورت بازتعریف مسیرهای تأمین انرژی پس از جنگ، موجب بروز نابرابری‌های جدید میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا و گروه‌های اجتماعی مختلف شد که این امر می‌تواند بر پایداری صلح و کاهش تنش‌ها اثرگذار باشد. مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که تحول در ساختار ژئواکونومیک اروپا پس از جنگ اوکراین، چگونه بر تحقق عدالت انرژی و در نتیجه بر روند خشونت‌زدایی در اروپا تأثیر گذاشته است. در همین راستا، هدف مقاله تبیین رابطه میان تحولات ژئواکونومیک، عدالت انرژی و خشونت‌زدایی در اروپا در دوره پس از جنگ اوکراین است. قلمرو موضوعی پژوهش، تمرکز بر پیوند میان ژئواکونومی انرژی و عدالت انرژی با مفهوم خشونت‌زدایی است؛ قلمرو مکانی آن کشورهای اروپایی و به‌طور خاص اتحادیه اروپا را در بر می‌گیرد و قلمرو زمانی تحقیق بازه سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۵ را شامل می‌شود.

فرضیه اصلی پژوهش بر این اساس استوار است که پس از آغاز جنگ اوکراین، افزایش نااطمینانی‌های ژئواکونومیک و بازتوزیع مسیرهای انتقال و تأمین انرژی در اروپا، در کوتاه‌مدت به تشدید نابرابری‌های انرژی میان کشورهای اروپایی و گروه‌های اجتماعی مختلف انجامیده و در نتیجه، روند خشونت‌زدایی را با کندی مواجه کرده است. روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی اتحادیه اروپا، گزارش‌های نهادهای انرژی و آثار علمی مرتبط گردآوری شده‌اند.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شوک‌های ژئواکونومیک ناشی از جنگ اوکراین، ضمن تضعیف ابعاد توزیعی و رویه‌ای عدالت انرژی، زمینه بروز تنش‌های جدید سیاسی و اجتماعی را در برخی کشورهای اروپایی فراهم کرده است. بر این اساس، نتایج مقاله حاکی از آن است که تقویت عدالت انرژی به‌عنوان یک سیاست راهبردی، می‌تواند نقش مهمی در بازسازی مسیر خشونت‌زدایی، کاهش تنش‌ها و ارتقای ثبات و صلح پایدار در اروپا ایفا کند.

کلیدواژه‌ها: ژئواکونومی انرژی، عدالت انرژی، جنگ اوکراین، خشونت‌زدایی، اتحادیه اروپا

روابط اقتصادی روسیه و اسرائیل پیش و پس از جنگ اوکراین



فاطمه خداداد
دانشجوی کارشناسی ارشد
مطالعات روسیه،دانشکده مطالعات جهان،دانشگاه تهران،تهران،ایران
fatemeh.khodadad@ut.ac.ir

روابط بین روسیه و اسرائیل پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ وارد مرحله جدیدی شد.مهاجرت قابل توجه یهودیان روس تبار به اسرائیل به عنوان پلی میان روسیه و اسرائیل باعث شد حجم تجارت دو طرفه در حوزه هایی مانند کشاورزی، انرژی، تجارت الماس و فناوری‌های پیشرفته، رشد چشمگیری را ثبت کند.اما با وجود گسترش همکاری‌های سیاسی،علمی و اقتصادی هرگز به سطح همکاری راهبردی نرسید.وابستگی سیاسی،امنیتی و نظامی اسرائیل به ایالات متحده از یک سو و اختلافات ژئوپلتیکی دو طرف به ویژه در مواردی همچون ایران،سوریه و تحولات منطقه غرب آسیا از سوی دیگر،از مهم ترین عوامل محدودکننده توسعه روابط اقتصادی بوده اند.در این بین با شروع جنگ اوکراین، به عنوان مهمترین تحول سیاسی سال‌های اخیر در فوریه ۲۰۲۲، شرایط برای روسیه و اسرائیل دستخوش تغییراتی شد.این پژوهش با استفاده از چارچوب نظری اقتصاد سیاسی بین‌الملل و مفهوم شوک خارجی،با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام گرفته است.آمار و ارقام مربوط به مبادلات تجاری دو طرف در سال‌های قبل و بعد از سال ۲۰۲۲ نیز بررسی شده اند. بر اساس یافته‌های پژوهش، اگرچه اسرائیل به صورت رسمی از تحریم‌های گسترده غرب علیه روسیه تبعیت نکرد،اما شرکت‌های اسرائیلی با نگرانی بابت تحریم‌های ثانویه،افزایش هزینه‌های مبادله،محدویت‌های بانکی و ... از ادامه همکاری با شرکت‌های روسی خودداری کردند که در نتیجه باعث کاهش حجم مبادلات و همچنین تغییر در ترکیب کالاهای صادراتی اسرائیل به روسیه شد. بر اساس نتایج پژوهش روابط روسیه و اسرائیل همواره تابع تحولات سیاسی و امنیتی بوده است و جنگ اوکراین نه آغازگر روند کاهش روابط اقتصادی، بلکه تشدید کننده محدودیت‌های قبلی در زمینه گسترش روابط تجاری میان طرفین بوده است.آینده این روابط نیز تا حد زیادی به تحولات سیاسی،امنیتی و ژئوپلتیکی جنگ اوکراین و منطقه غرب آسیا وابسته است.

کلیدواژه‌ها: روسیه، اسرائیل، جنگ اوکراین، روابط اقتصادی، تحریم‌ها، اقتصاد سیاسی بین‌الملل

انرژی‌های تجدیدپذیر و بازتعریف امنیت بین‌المللی؛ رویکردی به پیامدهای ژئوپلیتیکی گذار انرژی بر صلح و منازعه



ابراهیم رضایی‌راد
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران
ebrahimradrezaei.r@gmail.com

گذار جهانی از سوخت‌های فسیلی به انرژی‌های تجدیدپذیر را نمی‌توان صرفاً تحولی فنی، اقتصادی یا زیست‌محیطی دانست، بلکه دارای پیامدهای چندلایه ژئوپلیتیکی است که مفروضات کلاسیک امنیت بین‌المللی، مبتنی بر کنترل جغرافیایی منابع کمیاب، وابستگی نامتقارن و اهمیت راهبردی راهروهای انتقال انرژی، را با چالش مواجه می‌سازد. در حالی که نظم انرژی فسیلی بر مالکیت سرزمینی منابع، کنترل مسیرهای حمل‌ونقل و اتحادهای راهبردی استوار بوده است، انرژی‌های تجدیدپذیر با ماهیتی غیرمتمرکز، دانش‌بنیان و کمتر وابسته به کمیابی جغرافیایی، می‌توانند الگوهای سنتی قدرت، وابستگی متقابل و منازعه را بازآرایی کنند. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیل اسنادی و تبیین نظری، داده‌های ثانویه منابع کتابخانه‌ای و گزارش‌های نهادهای بین‌المللی انرژی را با تحلیل محتوای کیفی بررسی کرده است. چارچوب نظری پژوهش بر تلفیق رهیافت مکتب کپنهاگ، با تأکید بر امنیتی‌سازی انرژی، و نظریه وابستگی متقابل پیچیده استوار است و امکان تحلیل هم‌زمان ابعاد مادی، ساختاری و هنجاری امنیت انرژی را فراهم می‌کند. پرسش اصلی این است که گسترش انرژی‌های تجدیدپذیر چگونه مفهوم امنیت بین‌المللی را بازتعریف می‌کند و چه پیامدهایی برای الگوهای صلح و منازعه دارد؟
فرضیه پژوهش آن است که گذار انرژی، با کاهش وابستگی جغرافیایی به منابع فسیلی متمرکز و افزایش اهمیت فناوری، داده و زنجیره تأمین مواد معدنی راهبردی، کانون منازعات را از مالکیت منابع فسیلی به رقابت بر سر فناوری، زیرساخت و مواد اولیه انرژی‌های نو منتقل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد انرژی‌های تجدیدپذیر اگرچه برخی منابع سنتی منازعه، به‌ویژه رقابت بر سر نفت و گاز و کنترل تنگه‌ها و خطوط لوله را تضعیف می‌کنند، هم‌زمان کانون‌های جدید رقابت ژئوپلیتیکی، از جمله مواد معدنی راهبردی مانند لیتیوم و عناصر خاکی کمیاب، فناوری‌های ذخیره‌سازی، شبکه‌های هوشمند و زیرساخت‌های انتقال فراملی را ایجاد می‌کنند. این تحول می‌تواند شکاف میان کشورهای دارای فناوری پیشرفته و تأمین‌کنندگان مواد خام، وابستگی‌های جدید در زنجیره تأمین و ائتلاف‌های ژئوپلیتیکی نوین را شکل دهد. در نتیجه، امنیت بین‌المللی در عصر گذار انرژی از چارچوبی مادی و سرزمین‌محور به چارچوبی چندبعدی، شبکه‌ای، فناوری‌محور و مبتنی بر تاب‌آوری زیرساختی تحول می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: انرژی‌های تجدیدپذیر، گذار انرژی، امنیت بین‌المللی، ژئوپلیتیک انرژی، صلح و منازعه

تحریم‌های بین‌المللی و هندسه پنهان خشونت؛ خشونت‌های بی‌صدا در عصر بشریتِ رو به توسعه اما مغلوب

در نظم بین‌المللی معاصر، خشونت دیگر الزاما در هیئت انفجار، اشغال یا سلاح متجلی نمی‌شود؛ بلکه اغلب در سکوت قاعده‌ها، در انضباط اعداد و در زبان خنثای اسناد حقوقی جریان می‌یابد. تحریم‌های بین‌المللی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تنظیم رفتار دولت‌ها، نمونه برجسته این دگردیسی‌اند؛ ابزاری که در ظاهر بر منطق قانون و ضرورت نظم استوار است، اما در عمل می‌تواند به سازوکاری برای اعمال خشونتی خاموش، ممتد و فرساینده بدل شود. مقاله حاضر می‌کوشد تحریم‌ها را در مقام یکی از کانون‌های تولید خشونت‌های بی‌صدا در عصر بشریتِ رو به توسعه اما مغلوب، مورد واکاوی قرار دهد. مسئله بنیادین پژوهش آن است که چگونه تحریم‌های بین‌المللی، در بستری از نابرابری ساختاری و عدم توازن قدرت، از سطح ابزارهای حقوقی فراتر رفته و به فرایندی تبدیل می‌شوند که تولید، توسعه و کرامت انسانی را به‌تدریج دچار اختلال می‌سازد. در این وضعیت، بشریت از یک‌سو حامل گفتمان‌های پیشرفت، توسعه و حقوق بشر است و از سوی دیگر، در عمل زیر فشار سازوکارهایی قرار می‌گیرد که امکان تحقق این وعده‌ها را محدود و معلق می‌کنند. این تعارض، نشانه‌ای از بحرانی عمیق‌تر در نسبت میان حقوق بین‌الملل و واقعیت زیسته انسان معاصر است. پرسش محوری مقاله آن است که تحریم‌های بین‌المللی از چه مسیرهایی به بازتولید خشونت‌های بی‌صدا در عصر بشریتِ رو به توسعه اما مغلوب منجر می‌شوند و این فرایند چه دلالت‌هایی برای فهم معاصر از خشونت و مسئولیت حقوقی دارد؟ فرضیه پژوهش بر این پیش‌فرض استوار است که تحریم‌ها، در فقدان مهارهای هنجاری و سازوکارهای پاسخ‌گو، به شکلی از خشونت ساختاری بدل می‌شوند که نه تنها توسعه انسانی را کند می‌سازد، بلکه وضعیت مغلوب‌بودگی بشریت را در پوشش زبان قانون تثبیت می‌کند. این مقاله با رویکردی تحلیلی ـ فلسفی و انتقادی، می‌کوشد تحریم‌های بین‌المللی را به‌مثابه صورت‌بندی نوینی از خشونت در حقوق بین‌الملل معاصر بازخوانی کند.

کلیدواژه‌ها: تحریم‌های بین‌المللی، خشونت‌های بی‌صدا، بشریتِ رو به توسعه اما مغلوب، خشونت ساختاری، توسعه انسانی، حقوق بین‌الملل



احسان محمدی
مدرس حقوق بین‌الملل و مشاور در دانشگاه تهران
mohammadiehsa@gmail.com

محمد شریف
گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
msshurab@gmail.com

محمدرضا علی‌پور
گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشگاه علوم تحقیقات دانشگاه آزاد، تهران، ایران
m-alipour@srbiau.ac.ir

تحریم اقتصادی به‌مثابه مانع صلح‌سازی؛ ارزیابی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران ۲۰۱۸ - ۲۰۲۵



کسری غفوری
کارشناس ارشد مطالعات آمریکا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
ghafouri.kasra@ut.ac.ir

واشنگتن در دوران پساجنگ سرد، تحریم اقتصادی را در قالب راهبرد «دیپلماسی اجبارآمیز» جایگزین گزینه نظامی کرده است. منطق این سیاست ساده است: فشار اقتصادی دولت‌ها را وادار به تغییر رفتار می‌کند. اما واقعیت چیز دیگری نشان می‌دهد. تحریم‌ها نه‌تنها گره‌ای از منازعات باز نکرده‌اند، بلکه زیرساخت‌های اجتماعی را تخریب و مسیرهای دیپلماتیک را مسدود کرده‌اند. شکاف میان اهداف اعلامی و نتایج واقعی حاصل شده، پرسش اصلی این پژوهش را شکل داده است.

هدف اصلی، سنجش انتقادی کارآمدی تحریم‌ها در فرآیند حل‌وفصل اختلافات است. این مطالعه می‌کوشد فراتر از تحلیل‌های صرفاً سیاسی برود، پیامدهای انسانی و اقتصادی تحریم را با داده‌های کمّی مشخص کند و چارچوبی برای ارزیابی ابزارهای اقتصادی در دیپلماسی صلح ارائه دهد.

قلمرو موضوعی پژوهش در تلاقی سه حوزه قرار دارد: اقتصاد صلح، دیپلماسی اقتصادی و حل منازعات بین‌المللی. تمرکز پژوهش حاضر بر ایران است و بازه زمانی نیز از ۲۰۱۸ (خروج آمریکا از برجام) تا پایان ۲۰۲۵ را در بر می‌گیرد.

پژوهش از روش‌شناسی ترکیبی بهره می‌برد. در بخش کمّی، تحلیل هزینه-فایده به کار رفته تا مشخص شود آیا دستاوردهای سیاسی تحریم ارزش هزینه‌های انسانی آن را داشته است. شاخص فلاکت هم بر پایه داده‌های سری زمانی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول محاسبه شده تا میزان فشار بر اقتصاد روزمره مردم سنجیده شود. بخش کیفی بر نظریه صلح ساختاری گالتونگ و مفهوم امنیت انسانی تکیه دارد.

شاخص فلاکت در بازه مورد بررسی روندی صعودی و معنادار داشته است. منافع سیاسی تحریم، در برابر خسارات اجتماعی و فرصت‌های از دست‌رفته اقتصادی، ناچیز بوده و توجیه بلندمدت ندارد. از سوی دیگر تحریم‌ها گفتمان مقاومت را تقویت و اعتماد دوطرفه را تخریب کرده‌اند. به بیان دیگر، دقیقاً همان زمینه‌هایی از بین رفته که صلح‌سازی به آن‌ها وابسته است.

نتیجه روشن است. ادامه سیاست «فشار حداکثری» به بن‌بست دیپلماتیک ختم می‌شود و راهبرد جایگزین، حرکت به سمت دیپلماسی فعال همراه با مشوق‌های اقتصادی مثبت است. اگر هم تحریمی اعمال شود، باید سازوکار نظارت انسانی و مسیر خروج مشخصی از همان ابتدا در طراحی آن پیش‌بینی شده باشد تا بازگشت به مذاکره و احیای صلح ممکن بماند.

کلیدواژه‌ها: تحریم اقتصادی، سیاست خارجی آمریکا، حل منازعه، شاخص فلاکت، تحلیل هزینه-فایده، صلح‌سازی

از میانجی‌گری سیاسی تا بازارآفرینی؛ دیپلماسی اقتصادی به‌عنوان الگویی نوظهور در حل منازعات



سپهر توکلیان
کارشناسی ارشد، روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
tavakoliansepehr@gmail.com

تحولات ساختاری در الگوهای منازعه بین‌المللی نشان می‌دهد اتکای صرف بر ابزارهای سنتی حل منازعه، به‌ویژه میانجی‌گری سیاسی و دیپلماتیک، در بسیاری موارد به نتایجی شکننده و کوتاه‌مدت انجامیده است. تداوم چرخه‌های تعارض و ضعف در نهادینه‌سازی صلح پایدار، ضرورت توجه به رویکردهای مکمل و ساختاری را در مطالعات صلح برجسته کرده است. در این چارچوب، گسترش ابزارهای اقتصاد سیاسی در سیاست خارجی قدرت‌های اقتصادی نوظهور، ظرفیت «بازارآفرینی اقتصادی» را به‌عنوان الگویی نوین در حل منازعات مطرح می‌سازد.

این پژوهش با تمرکز بر پیوند اقتصاد سیاسی بین‌الملل و ادبیات حل منازعه، به بررسی این فرض می‌پردازد که ایجاد بازارها، شبکه‌های تولیدی و سازوکارهای نهادی اقتصادی می‌تواند منطق کنش بازیگران منازعه را از تقابل امنیتی به همکاری اقتصادی سوق دهد. استدلال اصلی آن است که بازارآفرینی، از طریق بازتعریف منافع، افزایش هزینه‌های تداوم تعارض و ایجاد وابستگی‌های متقابل نهادی، ظرفیت کاهش تنش و تقویت صلح پایدار را دارد. قلمرو مکانی پژوهش بر مناطق ژئوراهبردی اتصال‌دهنده اقتصادهای نوظهور به اقتصاد جهانی متمرکز است؛ مناطقی که با قرارگرفتن در کریدورهای انرژی، تجارت و ترانزیت، هم‌زمان با فرصت‌های اقتصادی، با شکنندگی سیاسی و منازعه مواجه‌اند. قلمرو زمانی نیز دوره پس از ۲۰۱۳ را دربرمی‌گیرد؛ دوره‌ای همراه با گسترش ابتکارات فرامرزی اقتصادی و تعمیق پیوندهای زیرساختی در این فضاهای راهبردی.

تحقیق با بهره‌گیری از روش کیفی و رویکرد مفهومی-تحلیلی، بر تحلیل اسناد سیاستی، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی و مطالعات موردی منتخب از پروژه‌های اقتصادی صلح‌محور استوار است. یافته‌ها نشان می‌دهد بازارآفرینی اقتصادی، از طریق ایجاد پیوندهای نهادی میان بازیگران درگیر، توسعه زیرساخت‌ها و شکل‌دهی به منافع مشترک، می‌تواند منازعات را از مدیریت بحران به مسیر همکاری بلندمدت منتقل کند. این رویکرد، در مقایسه با میانجی‌گری سیاسی سنتی، ظرفیت بیشتری برای نهادینه‌سازی همکاری و کاهش ساختاری احتمال بازگشت به تعارض دارد.

با این حال، در صورت فقدان شفافیت نهادی، مشارکت معنادار بازیگران محلی و ملاحظات عدالت اجتماعی، بازارآفرینی اقتصادی می‌تواند به بازتولید نابرابری و شکل‌گیری منازعات اجتماعی جدید منجر شود. بر این اساس، پژوهش نتیجه می‌گیرد که بازارآفرینی اقتصادی، در چارچوب حکمرانی تنظیم‌شده و فراگیر، می‌تواند ابزاری راهبردی و مکمل در سیاست‌های حل منازعه و صلح‌سازی پایدار باشد؛ رویکردی دارای پیامدهای مهم برای کنشگران اقتصادی فعال در فضاهای ژئوراهبردی و منازعه‌خیز.

کلیدواژه‌ها: حل منازعه، بازارآفرینی اقتصادی، دیپلماسی اقتصادی، صلح پایدار، اقتصاد سیاسی بین‌الملل

اقتصاد سیاسی و توزیع قدرت در آفریقا؛ تأثیر منازعه و صلح بر سلامت باروری زنان و پیامدهای راهبردی برای ایران



تندیس رضوی
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات جهان/فرانسه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
tandis.razavi@ut.ac.ir

در کشورهای آفریقایی پسامستعمره فرانسه، صلح و منازعه به‌شدت تحت تأثیر توزیع قدرت و اقتصاد سیاسی قرار دارند. تمرکز قدرت در دست اقلیت‌های سیاسی، کنترل منابع طبیعی و وابستگی اقتصادی به صادرات اولیه، چرخه‌ای مستمر از بی‌ثباتی، منازعه، بحران اقتصادی و نابرابری اجتماعی ایجاد کرده است. این شرایط، سلامت باروری زنان را محدود و دسترسی آنان به خدمات سلامت، تغذیه و عدالت جنسیتی را کاهش داده است.

این پژوهش از نظر موضوعی بر اقتصاد سیاسی و سلامت زنان، از نظر زمانی بر دوره پسامستعمره و دهه‌های اخیر، و از نظر مکانی بر کشورهای آفریقایی با سابقه استعمار فرانسه تمرکز دارد.

روش تحقیق ترکیبی و چندسطحی است. تحلیل اسناد تاریخی و اقتصادی، بررسی سیاست‌های پسامستعماری فرانسه و مصاحبه‌های کیفی با کارشناسان داخلی و بین‌المللی، امکان درک تعامل میان قدرت، منابع اقتصادی و منازعه را فراهم کرده است. نتایج نشان می‌دهد تمرکز نامتوازن قدرت و کنترل منابع اقتصادی، عامل اصلی بی‌ثباتی و منازعه است. نوسانات اقتصادی جهانی و وابستگی به صادرات اولیه، ظرفیت دولت‌ها برای مدیریت عادلانه و ارائه خدمات سلامت باروری زنان را محدود کرده است. نفوذ فرانسه و سازمان‌های بین‌المللی، هم‌زمان فرصت ثبات نسبی و تحکیم وابستگی سیاسی و اقتصادی را ایجاد کرده است.

دستیابی به صلح پایدار و ارتقای سلامت باروری زنان، تنها با بازسازی نهادهای سیاسی، توزیع عادلانه قدرت، سیاست‌های اقتصادی هوشمندانه و سیاست‌های جنسیتی فراگیر امکان‌پذیر است. برای ایران، تحلیل این تجربه فرصتی راهبردی فراهم می‌کند تا با درک تعامل میان قدرت، اقتصاد و منازعه، سیاست‌گذاری‌های توسعه، عدالت اجتماعی و سلامت زنان را تقویت کرده و از چرخه‌های مشابه بی‌ثباتی و منازعه جلوگیری شود.

کلیدواژه‌ها: صلح، منازعه، اقتصاد سیاسی، توزیع قدرت، سلامت باروری زنان، سیاست‌گذاری

حقوق تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی به مثابه زیرساخت صلح؛ نقش مناسبات اقتصادی در پیشگیری از منازعات



محیا شیخ اسدی
دانشجوی کارشناسی ارشد، حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
m.sheikhasadi@mail.sbu.ac.ir



سلمه عاقلی
دانشجوی کارشناسی ارشد، حقوق تجاری اقتصادی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ایران
salme.agheli@ut.ac.ir

گسترش دائمی مناسبات اقتصادی و جریان‌های سرمایه‌گذاری بین‌المللی که به‌شدت رو به افزایش بوده، صرفاً ابزاری برای مبادله تجاری نیست، بلکه بستری حیاتی برای تولید ثبات، ایجاد اعتماد متقابل و کاهش تنش میان دولت‌هاست. نادیده گرفتن نقش حقوقی این مناسبات، آثار مخربی بر ثبات داشته و می‌تواند به تشدید اصطکاک‌های سیاسی و بروز منازعات بین‌المللی منجر شود.

هدف اصلی این تحقیق، تبیین کارکرد پیشگیرانه حقوق تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی و نحوه تبدیل وابستگی متقابل اقتصادی به «زیرساخت صلح» برای مهار منازعات بین‌المللی است. قلمرو موضوعی پژوهش در حوزه حقوق بین‌الملل اقتصادی و روابط بین‌الملل، قلمرو زمانی آن اسناد، معاهدات و رویه‌های معاصر بین‌المللی، و قلمرو مکانی آن ساختارها و سازمان‌های چندجانبه بین‌المللی را دربرمی‌گیرد. پرسش اصلی این است که آیا حقوق تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی قواعد و سازوکارهای لازم برای پیشگیری از منازعات و تبدیل وابستگی اقتصادی به زیرساخت صلح را داراست؟

تعاملات اقتصادی در حوزه تجارت چندجانبه و سرمایه‌گذاری فرامرزی رخ می‌دهد؛ ازاین‌رو، مقررات و نهادهای حاکم بر هر دو بخش، با توجه به تحولات جدیدی نظیر سازوکارهای مدیریت زودهنگام اختلافات، بررسی می‌شوند. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و انتقادی و مبتنی بر منابع اسنادی است.

فرضیه پژوهش بر آن است که حقوق بین‌الملل اقتصادی، نه صرفاً ابزاری واکنشی برای حل اختلاف، بلکه زیرساختی حقوقی-نهادی است که از طریق ایجاد پیش‌بینی‌پذیری، غیرسیاسی‌سازی دعاوی و رویکردهای پیش‌دستانه، قابلیت بازدارندگی از منازعات را دارد. یافته‌ها این فرضیه را تأیید کرده و نشان می‌دهد این کارکرد پیشگیرانه در ابزارهایی همچون ابتکارات جدید آنسیترال، پنجره‌های واحد، نهاد رابط ملی و مدیریت زودهنگام تعارضات تجلی یافته است.

نتایج نشان می‌دهد اگرچه نقش ایجابی حقوق بین‌الملل اقتصادی در ایجاد ثبات روشن است، قواعد کاملاً شفاف و متعادلی درباره وابستگی نامتقارن، تحریم‌های یک‌جانبه و حفظ «حق تنظیم‌گری دولت‌ها» برای تأمین منافع عمومی و دوری از منازعات ناشی از منابع طبیعی وجود ندارد. ازاین‌رو، ارتقای شفافیت قراردادی، مهار تحریم‌های یک‌جانبه و ادغام استانداردهای مسئولانه (ESG)، مهم‌ترین سیاست‌های راهبردی برای تحقق صلح پایدار خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: حقوق تجارت بین‌الملل، سرمایه‌گذاری بین‌المللی، پیشگیری از منازعه، زیرساخت صلح

مؤلفه‌ها و اثرات اقتصادی صلح



لطفعلی عاقلی
دانشیار اقتصاد، پژوهشکده اقتصاد
دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
aghelik@modares.ac.ir

صلح یکی از خواسته‌های عمومی بشر در تمام دوره‌های حیات بوده و گروه‌ها، اقوام و نژادهای مختلف، علی‌رغم تنش‌های کوتاه یا بلندمدت، همواره از برقراری صلح استقبال کرده‌اند. مسئله اصلی در این مقاله، شناسایی مؤلفه‌ها و آثار اقتصادی صلح در سطح منطقه‌ای و جهانی است.

هدف مقاله، ارائه راهکارهای دستیابی به صلح در بستر همکاری‌ها و مناسبات تجاری، فنی و سیاسی بین‌الملل است.

قلمرو موضوعی پژوهش، ابعاد صلح، قلمرو زمانی، دوره ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۳، و قلمرو مکانی، کشورهای عضو خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) است. البته تحلیل نهایی، موکول به دسترسی به داده‌های آماری است.

نوع تحقیق، کاربردی و روش تحقیق، توصیفی و استنباطی است و از روش‌های آماری و اقتصادسنجی برای سنجش آثار اقتصادی صلح استفاده می‌شود. برای سنجش اقتصاد صلح، از شاخص صلح جهانی استفاده می‌شود که شاخصی ترکیبی برای اندازه‌گیری میزان صلح و ثبات کشورهاست و از ۲۳ شاخص کمّی و کیفی تشکیل شده که هرکدام در مقیاس ۱ تا ۵ وزن‌دهی شده‌اند. هرچه امتیاز کمتر باشد، کشور صلح‌آمیزتر است. شاخص صلح جهانی که توسط مؤسسه اقتصاد و صلح تهیه شده، معیار پیشگام جهان برای سنجش صلح جهانی است و وضعیت صلح را در سه حوزه ایمنی و امنیت اجتماعی، منازعات داخلی و بین‌المللی مداوم و درجه نظامی‌گری اندازه‌گیری می‌کند. در تبیین این شاخص، متغیرهایی از جمله نرخ رشد اقتصادی، حاکمیت قانون، اثربخشی دولت، کیفیت مقررات، تراکم جمعیت، نرخ تورم، امید به زندگی و سهم مخارج دولت از تولید ناخالص داخلی وارد مدل رگرسیونی شدند.

خروجی نهایی در قالب مدل داده‌های تابلویی با اثرات ثابت نشان داد که با افزایش درجه حاکمیت قانون و امید به زندگی، از شاخص صلح جهانی کاسته می‌شود؛ یعنی اقتصاد مورد نظر صلح‌آمیزتر است. اما با افزایش نرخ رشد اقتصادی، این شاخص افزایش می‌یابد که احتمالاً به این معناست که با بهبود وضعیت اقتصادی، تمایل کشورها به فعالیت‌ها و اقدامات جنگ‌طلبانه بیشتر می‌شود. ضریب اثربخشی دولت نیز منفی، اما غیرمعنادار به دست آمد.

به نظر می‌رسد حکمرانی شایسته در کشورهای مختلف راهی به سوی اقتصاد صلح‌طلبانه باشد و تأکید محض بر متغیرهای اقتصادی نظیر رشد اقتصادی، نرخ تورم و مخارج دولت برای دستیابی به اقتصاد صلح‌آمیز کافی نیست.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد صلح، شاخص صلح جهانی، حاکمیت قانون، رشد اقتصادی



۱۲

ابعاد زیست‌محیطی و جغرافیایی صلح و حل منازعه با تأکید بر ایران

امنیتی‌سازی بحران‌های زیست‌محیطی در خاورمیانه و پیامدهای آن برای امنیت انسانی



تینا هاشمی
دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق و علوم سیاسی، دانشکده روابط بین‌الملل، دانشگاه بین‌المللی اهل‌بیت(ع)، تهران
T.hashemi@abu.ac.ir

بحران‌های زیست‌محیطی در نظریات کلاسیک روابط بین‌الملل از ابعاد سیاست سفلی محسوب می‌شوند؛ بااین‌حال، در دهه‌های اخیر، دولت‌ها برای جلوگیری از تسری بحران، مداخله مستقیم در این حوزه را افزایش داده‌اند. پژوهش حاضر به بررسی «امنیتی‌سازی بحران‌های زیست‌محیطی» در خاورمیانه می‌پردازد و می‌پرسد چگونه گفتمان امنیتی مسلط، با تبدیل چالش‌هایی مانند کمبود آب، خشکسالی و تغییرات اقلیمی به «تهدیدات وجودی» امنیت ملی، نه‌تنها امنیت انسانی را تهدید می‌کند، بلکه به «خشونت پنهان» ساختاری علیه جمعیت‌های آسیب‌پذیر می‌انجامد. فرضیه پژوهش آن است که امنیتی‌سازی، با انتقال مسئله از «سیاست عادی»، مبتنی بر گفت‌وگو، دیپلماسی چندجانبه و راه‌حل‌های فنی-اجتماعی، به «سیاست علیا»، خشونت را در دو سطح آشکار و پنهان مشروعیت می‌بخشد. در سطح آشکار، منطق نظامی‌گری و تقابل تقویت می‌شود و در سطح پنهان، ریشه‌های اجتماعی-اقتصادی بحران و آسیب‌پذیری شهروندان نادیده گرفته می‌شود.

در این فرآیند، منابع ملی به‌جای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های زیست‌محیطی، توسعه پایدار و سازگاری اجتماعی، به دستگاه‌های امنیتی و نظامی برای کنترل نارضایتی‌های ناشی از ناکارآمدی مدیریت بحران اختصاص می‌یابد. این انحراف منابع، با محدودکردن دسترسی مردم به آب، غذا، سلامت و معیشت پایدار، شکلی از خشونت اقتصادی ایجاد می‌کند. همچنین، اعتراضات مدنی و راه‌حل‌های بدیل غیرنظامی ممکن است با استناد به «تضعیف امنیت ملی» سرکوب و فضای سیاسی محدود شود.

روش پژوهش، تحلیل گفتمان انتقادی با تمرکز بر اسناد راهبردی، سخنان مقامات بلندپایه و رسانه‌های وابسته به دولت در کشورهای منتخب خاورمیانه است. پژوهش ضمن تبیین پیوند «امنیتی‌سازی» و «خشونت پنهان»، مصادیق امنیتی‌سازی بحران‌های آب و محیط‌زیست و پیامدهای آن، شامل مشروعیت‌سازی خشونت نظامی و تحمیل خشونت ساختاری از طریق محرومیت، سرکوب و انحراف منابع، را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد امنیتی‌سازی در خاورمیانه نه‌تنها به حل بحران زیست‌محیطی کمک نمی‌کند، بلکه با ناامن‌سازی زندگی روزمره و تعمیق نابرابری‌ها، خشونتی نامرئی اما ویرانگر را نهادینه می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: امنیتی‌سازی، بحران‌های زیست‌محیطی، امنیت انسانی، خاورمیانه، خشونت پنهان

بازنگری در سیاست‌های آبی در شرایط تغییرات اقلیمی و مفهوم جدید صلح محیط زیستی



رحمان حریری
استادیارگروه علوم سیاسی وروابط بین‌الملل،دانشگاه رازی،کرمانشاه،ایران
r.hariri@razi.ac.ir



نرگس اکسا
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی،دانشگاه رازی،کرمانشاه،ایران
nargsaksa@yahoo.com

افزایش فشارهای اقلیمی، جمعیتی و انسانی بر منابع آب شیرین، یکی از مهم‌ترین چالش‌های قرن بیست ویکم را رقم‌زده است. تغییرات اقلیمی، کاهش بارش‌ها، بهره‌برداری ناپایدار از منابع آب و ضعف در حکمرانی محیط زیستی، موجب برهم خوردن تعادل اکولوژیکی و افزایش احتمال منازعات آبی در مقیاس‌های ملی و فرامرزی شده‌اند.در چنین شرایطی، بررسی پیوند میان محیط زیست، مدیریت منابع آب و صلح، ضرورتی بنیادین یافته است. در پاسخ به این نیاز، این پژوهش چارچوب نظری جدیدی را با عنوان نظریه «هم‌راستایی اکو هیدرو» که بر تعامل سه مؤلفه کلیدی-اکولوژیکی(سلامت و تاب‌آوری اکوسیستم‌ها)، هیدرولوژیکی(دسترسی و پایداری منابع آب)، و نهادی(سیاست‌گذاری، عدالت و مشارکت اجتماعی)- در مدیریت منابع آب و تحقق صلح محیط زیستی مورد تأکید قرار می‌دهد. براساس این نظریه، هماهنگی میان سه مؤلفه فوق، شرط لازم برای گذار از وضعیت رقابت و تنش به همکاری پایدار و صلح محیط زیستی است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیلی-توصیفی و بر پایه تحلیل اسناد، داده‌های آماری و مطالعات موردی در حوضه‌های نیل و دجله-فرات، انجام‌شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که در حوضه‌هایی که هم‌راستایی اکو هیدرو میان سه بعد یاد شده برقرار بوده است. ازجمله در بخش‌هایی از حوضه نیل، سطح همکاری منطقه‌ای افزایش و احتمال بروز منازعات کاهش‌یافته است. در مقابل، در حوضه‌هایی که ناهماهنگی میان ابعاد اکولوژیکی و نهادی وجود دارد، مانند بخش‌هایی از دجله-فرات، فشارهای اقلیمی و ضعف حکمرانی موجب افزایش بی‌اعتمادی و تشدید تعارضات آبی شده است. نتایج همچنین نشان می‌دهد که تحقق صلح محیط زیستی نه از طریق حذف رقابت، بلکه از طریق مدیریت آگاهانه آن و ایجاد تعادل میان نظام‌های طبیعی، فنی و نهادی حاصل می‌شود. این نظریه چارچوبی کارآمد برای تحلیل، سیاست‌گذاری و طراحی برنامه‌های صلح محیط زیستی در مقیاس‌های ملی و منطقه‌ای ارائه می‌دهد، همچنین با تکیه‌بر رویکرد اکوسیستمی و حکمرانی مشارکتی، ابزار مؤثری برای بازاندیشی در سیاست‌های آبی در دوران تغییر اقلیم فراهم می‌کند و می‌تواند مبنایی نظری برای گذار از منازعه به همکاری در مدیریت منابع طبیعی باشد

کلیدواژه‌ها:منازعات آبی، صلح محیط زیستی، هم‌راستایی اکو هیدرو، تغییرات اقلیمی، حکمرانی محیط زیستی،مدیریت فرامرزی آب

بحران آب و امنیت انسانی در ایران؛ تحلیل میان رشته‌ای آثار اجتماعی و امنیتی کم آبی

رکسانه افسر
دانشجوی ارشد رشته مطالعات اروپا،
دانشگاه خوارزمی تهران
Roxanne.afsar@gmail.com

بحران آب در ایران یکی از جدی‌ترین چالش‌های زیست‌محیطی و اجتماعی کشور است که نه‌تنها رفاه و امنیت انسانی شهروندان را تهدید می‌کند، بلکه به‌شکل خشونتی پنهان بر زندگی اجتماعی، اقتصادی و شهری تأثیر می‌گذارد. ایران با اقلیم خشک و نیمه‌خشک و سابقه‌ای طولانی در مواجهه با کم‌آبی، همواره با چالش تأمین منابع آب روبه‌رو بوده است. در ایران باستان، آب به‌عنوان عنصری حیاتی و مقدس ستایش می‌شد؛ تیشتر مسئول باران و باروری زمین بود و آناهیتا، ایزدبانوی آب، پرستشگاه‌های ویژه داشت. داریوش بزرگ نیز در کتیبه‌ای حفظ سرزمین از خشکسالی را از خداوند خواسته است. این باورها نشان‌دهنده اهمیت تاریخی کم‌آبی و خشکسالی در حکمرانی و زندگی اجتماعی ایران است.

در دوره معاصر، بحران آب تشدید شده است. از سال ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۴، کاهش بارش، مدیریت ناکارآمد منابع و برداشت بی‌رویه از سفره‌های زیرزمینی، شهرهای مختلف را با تنش شدید آبی مواجه کرده است. در تهران، کاهش ظرفیت مخازن سدهای اصلی و هشدار درباره محدودیت مصرف، و در اصفهان، خشکی زاینده‌رود و اعتراضات کشاورزان، از پیامدهای این بحران است. دریاچه ارومیه نیز بر اثر کاهش ورودی‌ها و مدیریت نامناسب تقریباً خشک شده و بستر نمکی آن سلامت مناطق اطراف را تهدید می‌کند. فرونشست زمین در تهران، اصفهان و کرمان نیز ناشی از افت سطح آب‌های زیرزمینی، زیرساخت‌ها را در معرض آسیب قرار داده است.

این وضعیت نشان می‌دهد آب در ایران نه‌فقط یک منبع زیست‌محیطی، بلکه عاملی تعیین‌کننده در امنیت انسانی و ثبات اجتماعی است. مدیریت ناکارآمد منابع آب، به‌شکل خشونت پنهان، با افزایش مهاجرت اجباری، کاهش فرصت‌های اقتصادی و تشدید فشار اجتماعی، زندگی مردم را محدود کرده است. هدف مقاله، بررسی پیوند بحران آب و خشونت بی‌صدا و تأثیر مدیریت ناکارآمد منابع و عدم امنیتی‌سازی بحران بر تشدید تنش‌های اجتماعی و اقتصادی است. پژوهش با رویکردی میان‌رشته‌ای، تاریخ، محیط زیست و سیاست‌گذاری را برای تحلیل آثار اجتماعی و امنیتی بحران آب پیوند می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد فهم این بحران مستلزم نگاهی هم‌زمان تاریخی و معاصر و توجه به مدیریت منابع، سیاست‌های ملی و ابعاد اجتماعی و امنیتی آن برای طراحی راهکارهای مؤثر است.

کلیدواژه‌ها: بحران آب، امنیتی‌سازی، خشونت پنهان، حکمرانی

بحران آب و بی‌عدالتی محیط زیستی در ایران؛ تحلیلی از سیاست‌های سدسازی و انتقال آب



سیده سارا فاطمیان
دانشجوی دکتری مطالعات ایران‌شناسی معاصر، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
Sarah.fatemian@ut.ac.ir

بحران آب در ایران طی دو دهه اخیر به یکی از مهم‌ترین چالش‌های محیط زیستی و سیاست‌گذاری عمومی تبدیل شده است؛ چالشی که ابعاد آن فراتر از کمبود منابع طبیعی بوده و به حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و حتی امنیت انسانی نیز تسری یافته است. اگرچه تغییرات اقلیمی، کاهش بارندگی و افزایش دما از عوامل مؤثر در تشدید این بحران به شمار می‌روند، اما نحوه حکمرانی منابع آب و الگوهای توسعه‌ای نیز در شکل‌دهی به وضعیت کنونی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. در این میان، گسترش سدسازی و اجرای پروژه‌های انتقال آب بین‌حوضه‌ای، به‌عنوان راهکارهای مدیریتی مسلط، تأثیر چشمگیری بر الگوهای دسترسی و توزیع منابع آبی برجای گذاشته‌اند. مسئله اصلی این پژوهش آن است که این سیاست‌ها چگونه می‌توانند با بازتوزیع منافع و هزینه‌های محیط زیستی، به شکل‌گیری یا تشدید بی‌عدالتی محیط زیستی بینجامند و چه پیامدهایی برای صلح اجتماعی و امنیت انسانی در پی داشته باشند.

هدف پژوهش، تبیین پیوند میان بحران آب، بی‌عدالتی محیط زیستی و صلح پایدار در چارچوبی نظری و تحلیلی است. قلمرو موضوعی تحقیق، سیاست‌های مدیریت منابع آب و پیامدهای اجتماعی-محیط زیستی آن‌هاست؛ قلمرو مکانی، ایران؛ و قلمرو زمانی، دو دهه اخیر که با گسترش طرح‌های بزرگ آبی همراه بوده است. چارچوب نظری پژوهش بر نظریه خشونت ساختاری استوار است که امکان تحلیل نابرابری‌های نهادینه و پیامدهای تدریجی آن‌ها را فراهم می‌آورد. در کنار آن، از مفهوم «کمیابی توزیعی» در نظریه کمیابی محیط زیستی هومر دیکسون برای توضیح سازوکارهای شکل‌گیری نابرابری در دسترسی به منابع حیاتی استفاده می‌شود.

روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل اسنادی سیاست‌ها، قوانین، برنامه‌های توسعه، گزارش‌های رسمی و مطالعات علمی مرتبط با سدسازی و انتقال آب در ایران است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بحران آب در ایران صرفاً حاصل محدودیت‌های طبیعی نیست، بلکه در تعامل با سازوکارهای نهادی، تمرکز تصمیم‌گیری و اولویت‌بندی‌های توسعه‌ای، می‌تواند به توزیع نامتوازن منافع و هزینه‌های محیط زیستی منجر شود. چنین وضعیتی در صورت تداوم، زمینه‌ساز کاهش اعتماد اجتماعی، افزایش تنش‌های محلی و تضعیف سرمایه اجتماعی خواهد بود.

نتایج پژوهش بر ضرورت ادغام عدالت محیط زیستی در سیاست‌گذاری آب تأکید دارد و پیشنهاد می‌کند که تقویت سازوکارهای مشارکت محلی، افزایش شفافیت در تصمیم‌گیری‌های کلان آبی، ارزیابی جامع پیامدهای اجتماعی-محیط زیستی طرح‌ها و بازنگری در رویکردهای توسعه‌ای می‌تواند به مدیریت پایدار منابع آب و تقویت بنیان‌های صلح پایدار کمک کند.

کلیدواژه‌ها: بحران آب، بی‌عدالتی محیط زیستی، مدیریت منابع آب، خشونت ساختاری، کمیابی توزیعی، صلح پایدار

خشونت جغرافیایی در مناطق روستایی؛ بی‌عدالتی اقلیمی، مهاجرت شغلی و زندگی خانوادگی در روستای ماضی بن



شهیره نوذری
دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران
Shahireh_nozari@ut.ac.ir



بشرا حسینی
دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیا گرایش برنامه ریزی و آمایش سرزمین، دانشگاه تهران
boshrahosaini@ut.ac.ir

خشونت جغرافیایی به معنای آسیب‌ها و فشارهایی است که از تعامل محدودیت‌ها و ناپایداری‌های محیطی با ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی ایجاد و تشدید می‌شوند. این مفهوم فراتر از خسارت‌های اقتصادی، ابعاد روانی، خانوادگی و اجتماعی زندگی افراد را نیز در بر می‌گیرد و نشان می‌دهد که چگونه شرایط طبیعی و سیاست‌ها یا نابرابری‌های اجتماعی می‌توانند به شکل مستقیم یا غیرمستقیم به زندگی روزمره آسیب برسانند. زندگی روستایی به‌طور ویژه با چنین فشارهایی درگیر است، زیرا روستاییان معمولاً وابستگی مستقیم به زمین، منابع آب و شرایط محیطی دارند. کاهش بارش، کمبود منابع آب و ناپایداری کشاورزی، به‌ویژه در مناطق کوهستانی و کم‌آب، می‌تواند علاوه بر تهدید معیشت، انسجام خانوادگی و رفاه روانی را نیز تحت تأثیر قرار دهد. از همین رو، سؤال اصلی این پژوهش آن است که چگونه فشارهای اقلیمی و زیست‌محیطی، در تعامل با عوامل اقتصادی، اجتماعی و نهادی، زندگی خانوادگی و روابط نزدیک افراد را شکل می‌دهند و چه اشکالی از خشونت جغرافیایی ایجاد می‌کنند. فرضیه پژوهش این است که شرایط زیست‌محیطی نامساعد، در ترکیب با مهاجرت شغلی و فشارهای اجتماعی، موجب ایجاد خشونت جغرافیایی می‌شوند که علاوه بر پیامدهای اقتصادی، انسجام خانوادگی، رفاه روانی و روابط نزدیک اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. مورد مطالعه این پژوهش، روستای کوچک و کوهستانی ماضی بن، از توابع بخش مرکزی شهرستان سروآباد، استان کردستان، با میانگین بارش سالانه ۲۵۰–۳۵۰ میلی‌متر، کاهش منابع آب زیرزمینی و شرایط ناپایدار کشاورزی است که با آسیب‌پذیری‌های اجتماعی و اقتصادی در هم تنیده شده است. پژوهش حاضر بر پایه سه بازدید میدانی در فاصله سال‌های ۱۴۰۲ تا ۱۴۰۴، ۲۵ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته از طریق نمونه‌گیری گلوله برفی با کشاورزان، مهاجران فصلی، زنان سرپرست خانوار، و داده‌های اقلیمی و کشاورزی صورت گرفته است. تجزیه و تحلیل یافته‌ها با استفاده از تکنیک تحلیل تماتیک نشان می‌دهد کمبود مستمر آب و کاهش تولیدات کشاورزی، مهاجرت را الزامی کرده، انسجام خانوادگی را تضعیف نموده و فشارهای روانی را تشدید کرده است، در حالی که همزمان موجب شکل‌گیری استراتژی‌های مقاومت، اشتراک منابع و تقویت همبستگی اجتماعی نیز شده است. این مطالعه با تمرکز بر ابعاد خصوصی و ساختاری بی‌عدالتی اقلیمی، نشان می‌دهد که خشونت جغرافیایی چگونه در زندگی روزمره روستاییان تأثیر می‌گذارد و بینش‌هایی برای سیاست‌های زیست‌محیطی و اجتماعی به منظور کاهش آثار منفی تغییرات اقلیمی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: خشونت جغرافیایی، بی‌عدالتی اقلیمی، زندگی روستایی، مهاجرت شغلی، زندگی خانوادگی، کردستان، کشاورزی ناپایدار، فشارهای زیست‌محیطی

خشونت زیست‌محیطی سیستماتیک و آلودگی عمدی منابع آب و زمین‌های کشاورزی؛ مطالعه موردی میانمار



کوثر خزائی پول
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای گرایش آسیای مرکزی و قفقاز، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران
kosarkhazaee1395@gmail.com

بحران آب در ایران طی دو دهه اخیر به یکی از مهم‌ترین چالش‌های محیط زیستی و سیاست‌گذاری عمومی تبدیل شده است؛ چالشی که ابعاد آن فراتر از کمبود منابع طبیعی بوده و به حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و حتی امنیت انسانی نیز تسری یافته است. اگرچه تغییرات اقلیمی، کاهش بارندگی و افزایش دما از عوامل مؤثر در تشدید این بحران به شمار می‌روند، اما نحوه حکمرانی منابع آب و الگوهای توسعه‌ای نیز در شکل‌دهی به وضعیت کنونی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. در این میان، گسترش سدسازی و اجرای پروژه‌های انتقال آب بین‌حوضه‌ای، به‌عنوان راهکارهای مدیریتی مسلط، تأثیر چشمگیری بر الگوهای دسترسی و توزیع منابع آبی برجای گذاشته‌اند. مسئله اصلی این پژوهش آن است که این سیاست‌ها چگونه می‌توانند با بازتوزیع منافع و هزینه‌های محیط زیستی، به شکل‌گیری یا تشدید بی‌عدالتی محیط زیستی بینجامند و چه پیامدهایی برای صلح اجتماعی و امنیت انسانی در پی داشته باشند.

هدف پژوهش، تبیین پیوند میان بحران آب، بی‌عدالتی محیط زیستی و صلح پایدار در چارچوبی نظری و تحلیلی است. قلمرو موضوعی تحقیق، سیاست‌های مدیریت منابع آب و پیامدهای اجتماعی-محیط زیستی آن‌هاست؛ قلمرو مکانی، ایران؛ و قلمرو زمانی، دو دهه اخیر که با گسترش طرح‌های بزرگ آبی همراه بوده است. چارچوب نظری پژوهش بر نظریه خشونت ساختاری استوار است که امکان تحلیل نابرابری‌های نهادینه و پیامدهای تدریجی آن‌ها را فراهم می‌آورد. در کنار آن، از مفهوم «کمیابی توزیعی» در نظریه کمیابی محیط زیستی هومر دیکسون برای توضیح سازوکارهای شکل‌گیری نابرابری در دسترسی به منابع حیاتی استفاده می‌شود.

روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل اسنادی سیاست‌ها، قوانین، برنامه‌های توسعه، گزارش‌های رسمی و مطالعات علمی مرتبط با سدسازی و انتقال آب در ایران است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بحران آب در ایران صرفاً حاصل محدودیت‌های طبیعی نیست، بلکه در تعامل با سازوکارهای نهادی، تمرکز تصمیم‌گیری و اولویت‌بندی‌های توسعه‌ای، می‌تواند به توزیع نامتوازن منافع و هزینه‌های محیط زیستی منجر شود. چنین وضعیتی در صورت تداوم، زمینه‌ساز کاهش اعتماد اجتماعی، افزایش تنش‌های محلی و تضعیف سرمایه اجتماعی خواهد بود.

نتایج پژوهش بر ضرورت ادغام عدالت محیط زیستی در سیاست‌گذاری آب تأکید دارد و پیشنهاد می‌کند که تقویت سازوکارهای مشارکت محلی، افزایش شفافیت در تصمیم‌گیری‌های کلان آبی، ارزیابی جامع پیامدهای اجتماعی-محیط زیستی طرح‌ها و بازنگری در رویکردهای توسعه‌ای می‌تواند به مدیریت پایدار منابع آب و تقویت بنیان‌های صلح پایدار کمک کند.

کلیدواژه‌ها: بحران آب، بی‌عدالتی محیط زیستی، مدیریت منابع آب، خشونت ساختاری، کمیابی توزیعی، صلح پایدار

خشونت‌های بی‌صدا و آینده صلح جهانی



لیلا کریمی‌فرد
دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی
karimifardleil@gmail.com



عباسعلی رهبر
استاد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی
aa.rahbar@atu.ac.ir

خشونت‌های بی‌صدا به اشکال پنهان خشونت اطلاق می‌شوند که بدون بروز فیزیکی آشکار، به‌صورت تدریجی و ساختاری موجب تضعیف عدالت، بی‌اعتمادی اجتماعی و نابرابری در جوامع می‌شوند. این خشونت‌ها شامل خشونت‌های ساختاری، نمادین، اقتصادی، روانی و نهادی هستند و اغلب از طریق سیاست‌ها، نهادها و گفتمان‌های مسلط بازتولید می‌شوند. مسئله اصلی این پژوهش، نقش این خشونت‌های نامرئی در شکل‌گیری و تشدید منازعات پنهان و تهدید آینده صلح جهانی است، چرا که بی‌توجهی به این اشکال خشونت می‌تواند صلح پایدار را با خطر مواجه کند.

هدف پژوهش حاضر، تحلیل خشونت‌های بی‌صدا به‌عنوان پیشران سناریوهای منازعه و ارائه چارچوبی برای فهم اثرات آن بر آینده صلح جهانی است. قلمرو موضوعی مطالعه شامل خشونت‌های پنهان اجتماعی، اقتصادی و نهادی است، قلمرو زمانی آن تا چشم‌انداز آینده صلح جهانی و قلمرو مکانی آن شامل جوامع بین‌المللی و نظام‌های سیاسی در حال تغییر می‌باشد.

روش تحقیق بر پایه رویکرد تحلیلی و آینده‌پژوهانه طراحی شده است. پژوهش با ترکیب مرور نظام‌مند ادبیات، تحلیل مفهومی و سناریونگاری اکتشافی به شناسایی اشکال خشونت‌های بی‌صدا و اثرات آن‌ها بر منازعات آینده می‌پردازد. این روش امکان ترسیم مسیرهای مختلف آینده صلح را بر اساس انباشت یا کاهش خشونت‌های نامرئی فراهم می‌کند.

یافته‌ها نشان می‌دهد که خشونت‌های بی‌صدا حتی در غیاب درگیری‌های آشکار، موجب فرسایش سرمایه اجتماعی، کاهش اعتماد عمومی، نابرابری و ضعف مشروعیت نهادها می‌شوند و زمینه‌ساز منازعات خاموش در سطح ملی و بین‌المللی هستند. سه سناریوی کلان برای آینده صلح جهانی شناسایی شد: ۱) صلح شکننده مبتنی بر مهار خشونت آشکار بدون اصلاح خشونت‌های پنهان، ۲) تشدید منازعات ناشی از انباشت خشونت‌های بی‌صدا و ۳) گذار به صلح مثبت از طریق شناسایی و کاهش نظام‌مند خشونت‌های نامرئی.

نتیجه‌گیری پژوهش تأکید می‌کند که تحقق صلح پایدار مستلزم شناسایی، اندازه‌گیری و سیاست‌گذاری فعال برای مقابله با خشونت‌های بی‌صدا است. از دیدگاه راهبردی، سیاستگذاران و سازمان‌های بین‌المللی باید ضمن اصلاح نهادها و ساختارها، توجه ویژه‌ای به کاهش خشونت‌های پنهان داشته باشند تا از بروز بحران‌ها و تشدید منازعات جلوگیری شود.

کلیدواژه‌ها: خشونت‌های بی‌صدا، صلح مثبت، پیشگیری از منازعه، سناریونگاری، آینده صلح جهانی

دیپلماسی آب و مدیریت تعارضات مرزی میان ایران و افغانستانِ تحت حاکمیت طالبان؛ ظرفیت‌های حل‌وفصل منازعه پیرامون حقابه هیرمند ۱۴۰۰-۱۴۰۴



محمد سمیعی
دانشجوی دکتری مطالعات بریتانیا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
m.sameie8979@yahoo.com

با استقرار مجدد امارت اسلامی افغانستان در سال ۱۴۰۰، منازعه پیرامون اجرای معاهده ۱۳۵۱ هیرمند وارد مرحله‌ای تازه شده و اختلافات هیدروپلیتیکی به مسئله‌ای امنیتی در روابط ایران و افغانستان تبدیل شده است. کاهش جریان آب، ابهام در داده‌های هیدرولوژیک و پیوند خوردن موضوع حقابه با امنیت مرزی، زمینه تشدید بی‌اعتمادی متقابل را فراهم کرده است. پرسش اصلی پژوهش آن است که چگونه می‌توان از طریق دیپلماسی آب، تعارضات ناشی از حقابه هیرمند را از سطح تقابل امنیتی به سطح مدیریت همکاری‌محور منازعه منتقل کرد؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که نهادینه‌سازی سازوکارهای مشترک فنی-حقوقی، شفاف‌سازی داده‌های آبی و بهره‌گیری از میانجی‌گری منطقه‌ای، ظرفیت کاهش تنش و تثبیت الگوی حل‌وفصل مسالمت‌آمیز را تقویت می‌کند. هدف مقاله، تبیین چارچوبی تحلیلی برای مدیریت پایدار این منازعه در سطح دوجانبه است. قلمرو زمانی پژوهش سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۴ و قلمرو مکانی، حوزه رود هیرمند و مناطق مرزی شرق ایران است. روش تحقیق، تحلیل محتوای اسنادیِ کیفی با اتکا به معاهدات دوجانبه، بیانیه‌های رسمی، گزارش‌های فنی و منابع حقوق بین‌الملل آب است. یافته‌ها نشان می‌دهد فقدان نهاد اجرایی فعال و مکانیزم پایش مشترک، مهم‌ترین متغیر بازتولید تنش است؛ در مقابل، ایجاد کمیسیون دائمی پایش و چارچوب اعتمادساز می‌تواند به گذار از امنیتی‌سازی آب به همکاری منطقه‌ای منجر شود.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی آب، حقابه هیرمند، مدیریت منازعه، امنیت مرزی، روابط ایران و افغانستان

جنگ و تخریب محیط زیست در تنگه هرمز



فاطمه عباسی
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات فرانسه دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، تهران، ایران
fateme25.abasi@gmail.com

تنگهٔ هرمز به‌عنوان یکی از حیاتی‌ترین تنگناهای ژئوپلیتیکی جهان، نه‌تنها گذرگاه عبور بخش عمده‌ای از انرژی جهان است، بلکه از نظر زیست‌بوم و تنوع زیستی نیز اهمیت راهبردی دارد. بااین‌حال، به دلیل تبادل آبی بسیار کند خلیج فارس و ساختار بسته و کم‌عمق آن، هرگونه آلودگی در این منطقه به معضلی پایدار و دیرپا تبدیل می‌شود. از فوریه تا ژوئیه ۲۰۲۶، پس از بسته‌شدن تنگهٔ هرمز، تنش‌های نظامی و حملات به نفتکش‌ها و زیرساخت‌های ساحلی، اکوسیستم منطقه را دستخوش دگرگونی کرده است. با وجود این، بیشتر توجهات به خسارات نظامی و پیامدهای ژئوپلیتیکی منازعه معطوف بوده و ابعاد زیست‌محیطی آن کمتر بررسی شده است.

بر اساس نظریهٔ سیستم‌های رابرت جرویس، رفتارهای متقابل و پیچیدهٔ بازیگران در یک سیستم متراکم، ناخواسته به اثرات غیرخطی و غیرقابل‌پیش‌بینی می‌انجامد. در تنگهٔ هرمز، تراکم اقدامات نظامی به انتشار و انباشت آلاینده‌هایی مانند نشت نفت خام، آلودگی هوای ناشی از آتش‌سوزی پالایشگاه‌ها و گسترش گونه‌های مهاجم انجامیده است. این تخریب زیست‌بومی، علاوه بر زنجیرهٔ غذایی آبزیان و کیفیت آب تأسیسات آب‌شیرین‌کن، سلامت ساکنان منطقه و نسل‌های آینده را نیز تهدید می‌کند. این فرایند تخریب ساختاری زیست‌بوم که ریشه در پیچیدگی‌های سیستماتیک دارد، در این پژوهش «خشونت خاموش» نامیده می‌شود.

پرسش اصلی پژوهش این است که تراکم اقدامات نظامی در بستر یک تنگنای ژئوپلیتیکی چگونه از طریق اثرات زنجیره‌ای و جابه‌جایی مکانی آلاینده‌ها، به تخریب پایدار زیست‌بوم منطقه منجر می‌شود؟ فرضیه پژوهش آن است که ساختار بسته و متراکم تنگهٔ هرمز، نشت‌ها و آلودگی‌های نقطه‌ای ناشی از جنگ را به تخریب زیست‌بومی گسترده و فراتر از مقاصد طرفین درگیر تبدیل می‌کند.

برای پاسخ به این پرسش، از تحلیل کیفی داده‌های ماهواره‌ای سامانهٔ کوپرنیکوس اتحادیهٔ اروپا استفاده می‌شود. سنتینل-۱ برای ردیابی لکه‌های نفتی، سنتینل-۲ برای پایش تغییرات رنگ، کدورت آب و غلظت کلروفیل، و سنتینل-۵پی برای سنجش آلاینده‌های جوی ناشی از انفجار زیرساخت‌ها به کار گرفته می‌شوند. بازهٔ زمانی پژوهش فوریه تا ژوئیه ۲۰۲۶ است و داده‌های این دوره با خط‌مبنای سه‌سالهٔ ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵ مقایسه می‌شوند. یافته‌های پژوهش می‌توانند ضمن آشکارسازی ابعاد زیست‌محیطی جنگ‌های معاصر، ضرورت بازتعریف مفهوم خسارت جنگی در قالب خشونت‌های ساختاری و زیست‌محیطی را مطرح کنند.

کلیدواژه‌ها: خشونت خاموش، نظریهٔ سیستم‌های جرویس، تنگهٔ هرمز، ماهواره‌های کوپرنیکوس

نابرابری‌های بین‌ناحیه‌ای در ایران؛ مظهر خشونت جغرافیایی-اقتصادی



یاشار زکی
دانشیار جغرافیای سیاسی دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران
yzaki@ut.ac.ir



آرش نصیری زرقانی
دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران
a.nasiriz@ut.ac.ir

نابرابری‌های بین‌ناحیه‌ای در ایران طی دهه‌های اخیر به یکی از مسائل بنیادین فضایی کشور تبدیل شده است. تمرکز سرمایه‌گذاری، زیرساخت و فرصت‌های اقتصادی در برخی نواحی، در کنار تداوم محرومیت در نواحی دیگر، الگویی پایدار از شکاف فضایی را شکل داده است. این شکاف صرفاً بیانگر تفاوت شاخص‌های کمّی میزان عدالت و سطح برخورداری میان استان‌ها نیست، بلکه در بیانی عمیق‌تر، بازتاب توزیع نامتوازن قدرت، منابع و فرصت‌های زندگی در بستر جغرافیای سرزمینی ایران است. در این چارچوب، نابرابری منطقه‌ای را می‌توان به‌مثابه نوعی خشونت جغرافیایی-اقتصادی مورد مطالعه قرار داد؛ خشونتی که از رهگذر سیاست‌گذاری‌ها، تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سازوکارهای نهادی اعمال می‌شود و پیامد آن، تضعیف امنیت زیستی و معیشتی، عزت‌نفس و کرامت انسانی گروه‌هایی از شهروندان است.

از منظر نظری، پژوهش حاضر با الهام از رهیافت عدالت فضایی و با اتکا به نظریه ناکامی-پرخاشگری، به تبیین رابطه میان محرومیت فضایی و تنش‌های اجتماعی می‌پردازد. بر اساس نظریه مزبور و همچنین نظریه محرومیت نسبی، ناکامی در دستیابی به فرصت‌های برابر اقتصادی و اجتماعی می‌تواند به شکل‌گیری احساس محرومیت و بروز واکنش‌های اعتراضی و حتی خشونت‌آمیز در برخی نواحی منجر شود. بدین‌ترتیب، فقر، بیکاری، تبعیض فضایی و توزیع ناعادلانه ثروت و قدرت، نه‌تنها شاخص‌های توسعه‌نیافتگی، بلکه مصادیقی از خشونت اقتصادی‌اند که در بستر جغرافیا بازتولید می‌شوند.

در این میان، نابرابری‌های بین‌ناحیه‌ای از طریق کاهش دسترسی برابر به خدمات عمومی، فرصت‌های شغلی، سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی و... به پدید آمدن مشکلات فضایی و انباشت محرومیت منجر می‌شود. استمرار این وضعیت، رقابت نابرابر بر سر منابع را تشدید کرده و در سطحی گسترده‌تر، می‌تواند بستر بروز منازعات ناحیه‌ای، اعتراضات اجتماعی و آشوب‌های متعدد را فراهم آورد. هدف این پژوهش، تحلیل سازوکارهای شکل‌گیری و تداوم نابرابری‌های بین‌ناحیه‌ای در ایران و تبیین آن در چارچوب خشونت جغرافیایی-اقتصادی است.

قلمرو موضوعی پژوهش بر نابرابری اقتصادی-فضایی متمرکز است؛ قلمرو مکانی آن کل کشور ایران، با تأکید بر الگوی مرکز-پیرامون، است؛ و قلمرو زمانی پژوهش نیز دوره پس از جنگ هشت‌ساله ایران و عراق تاکنون را دربر می‌گیرد. از نظر روش، رویکرد این مقاله توصیفی-تحلیلی بوده و پژوهش از حیث نوع متغیر، به‌طور عمده کیفی است. از حیث روش گردآوری داده‌ها نیز پژوهش

حاضر مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای، از قبیل تحلیل اسناد توسعه‌ای، گزارش‌های رسمی آماری و مطالعات انجام‌گرفته، است. در این چارچوب، جهت‌گیری‌های سیاستی، الگوهای تخصیص منابع و پیامدهای فضایی آن‌ها در پرتو مبانی نظری عدالت فضایی و مفهوم خشونت اقتصادی مورد واکاوی قرار گرفته‌اند. همچنین، جایگاه و کارکرد آمایش سرزمین به‌عنوان ابزاری برای توزیع متوازن فعالیت‌ها و منابع بررسی شده است.

یافته‌ها نشان می‌دهد که ضعف در اجرای اصول آمایش سرزمین، تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری و فقدان سازوکارهای مؤثر برای توزیع عادلانه منابع، به تثبیت شکاف مرکز- پیرامون انجامیده است. استمرار این وضعیت، نه‌تنها توسعه متوازن را مختل کرده، بلکه با تشدید احساس ناکامی و محرومیت نسبی، زمینه‌های بالقوه تنش اجتماعی را تقویت می‌کند. بر این اساس، نتایج پژوهش بر ضرورت احیای رویکرد آمایش‌محور در برنامه‌ریزی ملی، تقویت تمرکززدایی، شفافیت در توزیع منابع و استقرار نظام ارزیابی فضایی در فرایند بودجه‌ریزی تأکید دارد.

کلیدواژه‌ها: نابرابری بین‌ناحیه‌ای، بی‌عدالتی فضایی، خشونت اقتصادی، توسعه نامتوازن، مرکز-پیرامون، آمایش سرزمین

توزیع نامتعادل قدرت، صلح و توسعه؛ تحلیل تطبیقی شکل‌گیری یا مهار منازعه در کشورهای منتخب



پروین علی‌پور
استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
palipoor@ut.ac.ir

رابطهٔ میان توزیع قدرت سیاسی، صلح و توسعه از مسائل بنیادین در علوم اجتماعی است. تمرکز قدرت در ساختارهای غیرپاسخ‌گو غالباً به ناکارآمدی نهادی، فساد و بی‌ثباتی سیاسی منجر شده و مانع توسعهٔ پایدار می‌گردد؛ حال آنکه موفقیت «دولت‌های توسعه‌گرا» مشروط به کیفیت نهادی بوده است. نظریهٔ «توزیع نامتعادل قدرت در ساختار نظام اجتماعی» (زاهدی، ۱۳۹۱) تأکید دارد که توسعهٔ پایدار نیازمند تعادل قدرت از طریق نهادهای پاسخ‌گو است. همچنین، تمایز گالتونگ (۱۹۶۹) میان «صلح منفی» و «صلح مثبت» نشان می‌دهد که فقر و نابرابری از نمودهای خشونت ساختاری و زمینه‌ساز منازعه هستند. بنابراین، پرسش اصلی پژوهش این است که چگونه توزیع قدرت، وضعیت صلح و کیفیت نهادها بر مسیر توسعه تأثیر می‌گذارند؟

هدف پژوهش، تحلیل رابطهٔ متقابل میان ساختارهای قدرت سیاسی، وضعیت صلح و توسعه در کشورهای منتخب جهان است. قلمرو موضوعی پژوهش شامل توزیع قدرت، صلح، منازعه، توسعه اقتصادی، دولت توسعه‌گرا و حکمرانی؛ قلمرو زمانی، نیمهٔ دوم قرن بیستم تا دههٔ نخست قرن بیست‌ویکم؛ و قلمرو مکانی، کشورهای منتخب از خاورمیانه، آسیای شرقی، آفریقا، آمریکای لاتین و اروپا است. پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و روش مقایسهٔ تطبیقی و با استفاده از داده‌های ثانویه منابع بین‌المللی انجام شده است.

یافته‌ها نشان می‌دهد که قدرت غیرپاسخ‌گو غالباً با ضعف نهادی، فساد، تشدید منازعات و توسعه‌نیافتگی همراه است. بااین‌حال، تمرکز قدرت در دولت‌های توسعه‌گرا، در صورت وجود بوروکراسی کارآمد، برنامه‌ریزی استراتژیک و کنترل فساد، می‌تواند به رشد اقتصادی منجر شود، هرچند این الگو مشروط و غیرقابل تعمیم است. همچنین، جنگ و بی‌ثباتی با تخریب زیرساخت‌ها، فرار سرمایه و نیروی انسانی، مانع توسعهٔ پایدار می‌شوند و آثار بلندمدت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برجای می‌گذارند. در مقابل، صلح پایدار با ثبات سیاسی، جذب سرمایه و رشد اقتصادی ارتباط دارد.

نتایج نشان می‌دهد که کیفیت نهادها، پاسخ‌گویی قدرت، حاکمیت قانون، مدیریت تعارض و سطح صلح، عوامل اساسی در تحقق توسعه هستند. بر این اساس، تقویت نهادهای پاسخ‌گو، کاهش فساد و رانت‌خواری، سرمایه‌گذاری در آموزش و بهداشت، مدیریت تعارضات و تأمین صلح و ثبات، از سیاست‌های راهبردی برای توسعهٔ پایدار است.

کلیدواژه‌ها: توزیع نامتعادل قدرت، توسعه، حکمرانی، دولت توسعه‌گرا، صلح، منازعه

گردشگری سبز؛ راهبردِ صلح پایدار در مناطق کم‌آب



مریم سلمانیان
استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
m.salmanian@ut.ac.ir

کم آبی در مناطق خشک و نیمه خشک، به عنوان یکی از عوامل بنیادین ایجاد آسیب‌پذیری‌های فضایی و محدودیت‌های حکمرانی، پیامدهای پیچیده‌ای برای توسعه پایدار، امنیت منابع و ثبات اجتماعی به همراه دارد. مواجهه با این چالش‌ها نیازمند راهبرد هایی نوآورانه است که همزمان ابعاد محیطی، اجتماعی و حکمرانی را در نظر بگیرد . این پژوهش با اتکا بر رویکرد جغرافیای سیاسی و مطالعات حکمرانی، گردشگری سبز را به‌عنوان یک ابزار مکمل و میان رشته‌ای برای تقویت صلح پایدار در مناطق کم آب مورد بررسی قرار می‌دهد. چارچوب تحلیلی مقاله، بر تعامل میان ساختار قدرت، الگوهای حکمرانی منابع طبیعی و سازمان دهی فضایی فعالیت‌های توسعه‌ای متمرکز است و نشان می‌دهد که ترکیب این عوامل می تواند ظرفیت مناطق کم آب را برای مدیریت تعارضات و ایجاد ثبات اجتماعی افزایش دهد.

روش تحقیق، توصیفی- تحلیلی و مبتنی بر تحلیل اسناد سیاستی، برنامه‌های توسعه گردشگری سبز است. با بررسی شواهد تجربی و سیاست گذاری، این مطالعه نشان می‌دهد که گردشگری سبز می‌تواند از طریق کاهش فشار بر منابع حیاتی، تقویت مشارکت جوامع محلی و تعدیل تمرکز قدرت در سطوح فضایی، نقش مهمی در ارتقای ثبات اجتماعی و تقویت صلح پایدار ایفا کند . موفقیت چنین راهبرد هایی مستلزم حکمرانی چند سطحی، هماهنگی میان سیاست‌های ملی و منطقه‌ای و بومی‌سازی راهبردها است تا سازگاری با شرایط محیطی و اجتماعی منطقه حفظ شود.

که گردشگری سبز نه تنها می‌تواند به عنوان یک ابزار توسعه‌ای محیطی عمل کند، بلکه ظرفیت آن برای ایجاد ثبات اجتماعی، کاهش تعارضات و تسهیل فرآیندهای صلح‌آمیز در مناطق کم‌آب، ارزشمند و قابل توجه است . نتایج پژوهش، بینش‌های کاربردی برای سیاست گذاران محیطی، توسعه‌ای و صلح ارائه می‌دهد و پیشنهاد می‌کند که گردشگری سبز می‌تواند به‌عنوان راهبردی مؤثر و پایدار برای مدیریت منابع و ارتقای صلح اجتماعی در سیاست‌گذاری منطقه‌ای و ملی مورد بهره برداری قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: صلح پایدار، گردشگری سبز، مناطق خشک و نیمه خشک، ثبات اجتماعی، حکمرانی، جغرافیای سیاسی

واکاوی خشونت‌های هیدروپلیتیکی در حوضه‌های آبریز ایران؛ مطالعه موردی حوضه زاینده‌رود

در دهه‌های اخیر، تشدید بحران آب در ایران، به‌ویژه در حوضه‌های آبریز خشک و نیمه‌خشک، زمینه‌ساز بروز و گسترش تنش‌ها و تعارضات هیدروپلیتیکی در مقیاس‌های محلی، ناحیه‌ای، ملی و منطقه‌ای شده است. حوضه آبریز زاینده‌رود، به‌عنوان نمونه‌ای شاخص، بازتابی از درهم‌تنیدگی کمبود منابع آب، سیاست‌گذاری‌های ناپایدار، رقابت‌های فضایی و مطالبات اجتماعی است؛ وضعیتی که به بروز خشونت‌های آشکار و پنهان میان ذی‌نفعان انجامیده است.

این پژوهش، واکاوی ریشه‌ها و سازوکارهای شکل‌گیری خشونت‌های هیدروپلیتیکی در حوضه زاینده‌رود و تبیین نقش ساختارها و رویه‌های حکمرانی آب در تشدید یا بازتولید این تعارضات است. هدف، شناسایی عوامل بروز منازعات آبی و ارائه چارچوبی برای فهم و مدیریت پایدار خشونت‌های هیدروپلیتیکی، با تأکید بر ابعاد اجتماعی، نهادی و محیط‌زیستی است. قلمرو پژوهش به مطالعات هیدروپلیتیک و تعارضات ناشی از تخصیص و مدیریت آب اختصاص دارد؛ قلمرو آن حوضه آبریز زاینده‌رود و استان‌های ذی‌نفع در بالادست و پایین‌دست حوضه را دربرمی‌گیرد؛ و قلمرو زمانی، تحولات دو دهه اخیر، با تمرکز بر بحران‌های دهه ۱۳۹۰ هـ.ش. را شامل می‌شود.

روش تحقیق، توصیفی ـ تحلیلی و کیفی است و از طریق تحلیل اسناد و قوانین بالادستی، بررسی داده‌های آماری و گزارش‌های میدانی و تحلیل گفتمان کنشگران و ذی‌نفعان حوضه انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که خشونت‌های هیدروپلیتیکی در حوضه زاینده‌رود ناشی از کمبود آب نیست؛ بلکه حاصل برهم‌کنش عواملی چون تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری، ضعف شفافیت در نظام تخصیص آب، نادیده‌گرفتن ظرفیت‌های اکولوژیک حوضه، اولویت‌یافتن مصارف ناسازگار با پایداری سرزمینی و کاهش نقش مشارکتی جوامع در حکمرانی است.

این وضعیت به تضعیف اعتماد اجتماعی، رادیکال‌شدن مطالبات و تبدیل تعارضات مدیریتی به کنش‌های اعتراضی و خشونت‌آمیز منجر شده است. نتایج تحقیق بر ضرورت گذار از رویکردهای فنی، بخشی و بالا به پایین به سوی حکمرانی آب چندسطحی، مشارکتی و عدالت‌محور تأکید دارد. سیاست‌های راهبردی پیشنهادی شامل بازنگری در رژیم تخصیص آب با لحاظ حقابه‌های تاریخی و ملاحظات محیط‌زیستی، تقویت سازوکارهای گفت‌وگوی بین‌ذی‌نفعی، افزایش شفافیت نهادی و هم‌راستاسازی برنامه‌های توسعه ناحیه‌ای با توان هیدرولوژیک حوضه آبریز زاینده‌رود است.

کلیدواژه‌ها: هیدروپلیتیک، خشونت‌های آبی، حکمرانی آب، حوضه زاینده‌رود، تعارضات اجتماعی، پایداری محیط‌زیستی



محمد شاتوری
دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی
m.shatoori@khu.ac.ir



یاشار زکی
دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران
yzaki@ut.ac.ir



۱۳

ایران در کشاکش صلح و منازعات بین‌المللی

مشروعیت میانجی‌گری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ تأثیر فرهنگ ایرانی بر سیاست خارجی ایرانی



مهرداد حلال خور
استادیار گروه مطالعات غرب آسیا در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
mehrdadhalal@ut.ac.ir

میانجی‌گری بین‌المللی یکی از مهم‌ترین سازوکارهای مدیریت منازعات و کاهش تنش در سیاست خارجی است، اما پذیرش یا رد میانجی‌گری کشور ثالث صرفاً تابع محاسبات مادی، موازنه قدرت و منافع راهبردی نیست و می‌تواند تحت تأثیر زمینه‌های فرهنگی و هنجاری قرار گیرد. مسئلهٔ اصلی این پژوهش آن است که آیا و تحت چه شرایطی میراث فرهنگی میانجی‌گری در ایران بر پذیرش میانجی‌گری کشورهای ثالث در منازعات سیاست خارجی اثر می‌گذارد. در فرهنگ تاریخی ایران، سازوکارهایی همچون ریش‌سفیدی، کدخدامنشی، وساطت، پا درمیانی، صلح و سازش و حفظ آبرو، ظرفیت‌هایی برای مدیریت تعارض و بازسازی روابط ایجاد کرده‌اند. این پژوهش، با پرهیز از تلقی ذات‌گرایانه از فرهنگ ایرانی، این عناصر را به‌مثابهٔ «ذخیرهٔ فرهنگی میانجی‌گری» در نظر می‌گیرد که می‌تواند بر ادراک و مشروعیت‌بخشی به میانجی‌گری خارجی اثر بگذارد.

سؤال اصلی پژوهش این است که تحت چه شرایطی میراث فرهنگی میانجی‌گری در ایران، شامل وساطت، ریش‌سفیدی، سازش و حفظ آبرو، پذیرش میانجی‌گری کشورهای ثالث را افزایش می‌دهد؟ فرضیه پژوهش بیان می‌کند که هرچه میانجی‌گری کشور ثالث با هنجارهای فرهنگی ایرانیِ وساطت، اعتماد، حفظ آبرو و سازش سازگاری بیشتری داشته باشد، احتمال پذیرش آن افزایش می‌یابد؛ این رابطه در صورت برخورداری میانجی از استقلال نسبی، اعتبار و توانایی ارائه راه‌حل‌های حفظ‌کنندهٔ حیثیت برای طرفین، قوی‌تر خواهد بود. در چارچوب نظری، «میراث فرهنگی میانجی‌گری» متغیر مستقل، «مشروعیت ادراک‌شدهٔ میانجی» متغیر واسطه‌ای، «پذیرش میانجی‌گری کشور ثالث» متغیر وابسته و ادراک تهدید خارجی متغیر تعدیل‌گر است. فرهنگ میانجی‌گری نیز از طریق افزایش اعتماد، مشروعیت‌بخشی به نقش شخص ثالث و کاهش هزینهٔ حیثیتی مذاکره، زمینه پذیرش میانجی‌گری را فراهم می‌کند.

برای بررسی تجربی این چارچوب، نقش عمان در تعاملات ایران و آمریکا و چین در روابط ایران و عربستان، ظرفیت مناسبی برای مطالعهٔ تطبیقی فراهم می‌کند. نوآوری پژوهش در پیوند میان ادبیات میانجی‌گری بین‌المللی، جامعه‌شناسی فرهنگی و مطالعات سیاست خارجی ایران است و می‌کوشد نشان دهد که پذیرش میانجی‌گری را نمی‌توان صرفاً با قدرت و منفعت توضیح داد، بلکه باید تأثیر هنجارهای فرهنگی، اعتماد و حفظ آبرو بر ادراک مشروعیت میانجی را نیز در نظر گرفت. بدین‌ترتیب، پژوهش در پی ارائهٔ تبیینی فرهنگی-سازه‌انگارانه از یکی از ابعاد کمتر بررسی‌شدهٔ رفتار سیاست خارجی ایران است.

کلیدواژه‌ها: میانجی‌گری بین‌المللی، فرهنگ ایرانی، سیاست خارجی ایران، ریش‌سفیدی، وساطت، حفظ آبرو، اعتماد

بررسی سیاست خارجی سبز جمهوری اسلامی ایران و مدیریت منازعات آبی درغرب آسیا ۲۰۱۵ -۲۰۲۵؛ فرصت‌ها و چالش‌های عصر تغییر اقلیمی

شایان اسدی
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات کشورهای آلمانی زبان، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
Shayan.asadi@ut.ac.ir

غرب آسیا از دیرباز به‌دلیل مسائل جغرافیایی با بحران‌های ساختاری در مدیریت و مصرف منابع آب مواجه بوده و تغییرات اقلیمی این معضل را تشدید کرده است. منازعات آبی فرامرزی بر سر منابع مشترک، ازجمله حوزه‌های دجله، فرات، هیرمند و کارون، به تهدیدی برای امنیت ملی و ثبات منطقه‌ای تبدیل شده است. در این شرایط، جمهوری اسلامی ایران با اتکا به سیاست خارجی سبز، نیازمند رویکردی فعال‌تر در مدیریت منازعات آبی است؛ رویکردی که با چالش‌هایی همچون ناکافی‌بودن سازوکارهای حقوقی، توسعه نامتوازن زیرساخت‌ها، فقدان اعتماد متقابل و رقابت‌های ژئوپلیتیکی مواجه است. هدف پژوهش، تحلیل ظرفیت‌ها و محدودیت‌های سیاست خارجی سبز ایران در مدیریت منازعات آبی غرب آسیا و ارائه چارچوبی برای تبدیل تهدیدهای آبی به فرصت‌های همکاری چندجانبه است.

این پژوهش با روش‌شناسی تلفیقی انجام شده و داده‌ها از طریق تحلیل کیفی اسناد، ازجمله سند ۲۰۳۰ سازمان ملل، معاهدات زیست‌محیطی و بیانیه‌های رسمی وزارت امور خارجه ایران، و مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان دیپلماسی آب گردآوری شده است. همچنین از تحلیل سیاستی برای ارزیابی گزینه‌های راهبردی استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد ایران در سطح راهبردی به دیپلماسی آب متعهد است، اما در اجرا با کاستی‌هایی مواجه بوده است. اشتراک منافع در حوزه امنیت غذایی، ظرفیت میانجی‌گری در سازمان‌های منطقه‌ای و بهره‌گیری از فناوری‌های آب‌محور، مهم‌ترین فرصت‌ها و انسداد سیاسی، فقدان نهادگرایی منطقه‌ای و ناکافی‌بودن بودجه دیپلماسی زیست‌محیطی، مهم‌ترین چالش‌ها هستند.

نتایج بر ضرورت بهره‌گیری از الگوی «دیپلماسی آب-انرژی-امنیت غذایی»، تقویت همکاری‌های سه‌جانبه با عراق و ترکیه، توسعه همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه با کشورهای همسایه و ایجاد نهاد ملی هماهنگ‌کننده آب و سیاست خارجی تأکید دارد. همچنین مشارکت در دیپلماسی علمی و استفاده از ظرفیت سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای میانجی‌گری ضروری است. اجرای این سیاست‌ها می‌تواند به تقویت نقش زیست‌محیطی ایران و تبدیل امنیت پایدار آبی به ابزاری برای صلح پایدار در غرب آسیا کمک کند.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی سبز، بحران آب، غرب آسیا، تغییرات اقلیمی

نقش دیپلماسی همسایگی و نخبگان منطقه‌ای در صلح‌سازی و تنش زدایی میان ایران و غرب



به‌رفاو رؤوف حمه یوسف
استاد حقوق دانشکده حقوق، دانشگاه حلبچه، حلبچه، عراق
bafraw.rauf@uoh.edu.iq

تداوم منازعه میان ایران و قدرت‌های غربی، معماری امنیت در خاورمیانه را با نوعی «تصلب ساختاری» و انسداد دیپلماتیک مواجه کرده است. در شرایطی که دیپلماسی رسمی به‌دلیل تنگنای امنیتی و بی‌اعتمادی متقابل در مهار بحران با محدودیت روبه‌روست، دیپلماسی همسایگی بر پایه ادبیات حقوق بین‌الملل و اصل حل مسالمت‌آمیز اختلافات، می‌تواند الگویی برای گذار از امنیتی‌سازی به سوی معماری امنیت بومی فراهم کند. مسئلهٔ اصلی پژوهش، بررسی ظرفیت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دیپلماسی همسایگی و دیپلماسی مسیر دوم در کاهش تنش، تسهیل ارتباطات و ایجاد بسترهای اعتمادسازی میان ایران و قدرت‌های غربی است. این پژوهش در چارچوب نظری سازه‌انگاری، دیپلماسی را نه صرفاً ابزاری برای تأمین منافع مادی، بلکه فرایندی برای بازتعریف ادراکات، هویت‌ها، منافع و مناسبات میان بازیگران در نظر می‌گیرد. بر این اساس، شبکه‌های ارتباطی، میانجی‌گری منطقه‌ای و تعاملات غیررسمی می‌توانند با ایجاد هنجارهای اعتماد و تغییر ادراک متقابل، زمینه کاهش امنیتی‌سازی و شکل‌گیری الگوهای جدید همکاری را فراهم کنند.

پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با بررسی نقش کشورهای همجوار، بازیگران میانجی و ظرفیت‌های دیپلماسی مسیر دوم، سازوکارهای عملیاتی تنش‌زدایی و اعتمادسازی را تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد شبکه میانجی‌گری منطقه‌ای و بین‌المللی در تسهیل گفت‌وگو و کاهش هزینه‌های دیپلماتیک نقشی مهم دارد. عمان به‌عنوان کانال تاریخی ارتباطی و سوئیس به‌عنوان حافظ منافع و میزبان دیپلماسی پنهان، در کنار قطر و پاکستان به‌عنوان کانال‌های ارتباطی موازنه‌بخش، توانسته‌اند تبادل پیام‌ها و تعاملات دیپلماتیک را تسهیل کنند. عراق نیز به‌دلیل موقعیت منطقه‌ای و پیوندهای راهبردی، نقطه اتکای این معماری ژئوپلیتیکی است. در این میان، نخبگان و رهبران مصلح کُرد با تکیه بر سرمایه نمادین، حسن‌نیت تاریخی و شناخت ملاحظات امنیتی ایران، در تبدیل اعتمادسازی متقابل به سازوکارهای عملی و تقویت انباشت گفت‌وگو نقش داشته‌اند. در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد ترکیب دیپلماسی رسمی، همسایگی و مسیر دوم می‌تواند با ایجاد کانال‌های ارتباطی مکمل، از شدت انسداد دیپلماتیک بکاهد و زمینه شکل‌گیری تدریجی معماری امنیتی بومی و مبتنی بر گفت‌وگو در خاورمیانه را فراهم کند.

کلیدواژه‌ها: تنش‌زدایی، همسایگی، دیپلماسی، میانجی‌گری

زیستن در منطقه خاکستری روابط ایران و بریتانیا ورای دوگانه جنگ و صلح



فاطمه کریمیان
کارشناس ارشد تاریخ عمومی جهان، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز
fatimahkarimian@gmail.com

طی سال‌های اخیر و به ویژه پس از برگزیت، روابط دو کشور ایران و بریتانیا در وضعیت خاکستری مشخص می‌شود که فراتر از چارچوب‌های سنتی جنگ و صلح در روابط بین‌الملل است؛ به این معنا که این روابط عمدتا توسط رویارویی غیر مستقیم این دو کشور در رخدادهای خاورمیانه شکل می‌گیرد. با تشدید تنش‌های منطقه‌ای اخیر، من جمله رویارویی غیر مستقیم بریتانیا با ایران در ارتباط با جنگ دوازده روزه ایران - اسرائیل و همچنین تمایل همکاری بریتانیا در تهدید حمله ترامپ به ایران، ناکافی بودن مباحث صلح و جنگ را در موضع دیپلماتیک بریتانیا در قبال تهران برجسته کرده است. با این حال، تحلیل منظم و سازمان یافته‌ای در خصوص نحوه عملکرد بریتانیا در روابطش با ایران در چارچوب وضعیت خاکستری وجود ندارد. هدف اصلی این پژوهش، ارزیابی و بررسی عملیاتی‌سازی راهبردهای "منطقه خاکستری" حاکم بر روابط ایران-بریتانیا و با تمرکز بر نحوه به کارگیری سکوت دیپلماتیک، خویشتنداری راهبردی و سیگنال‌دهی غیر مستقیم از سوی بریتانیا در مدیریت تنش‌های طولانی مدت با ایران است. این پژوهش به بررسی سیاست‌های خارجی و پویایی منطقه خاکستری در عرصه بین‌الملل پرداخته و تحلیل می‌کند که چگونه کشورها می‌توانند تنش‌ها و منازعات را بدون ورود به جنگ مدیریت کنند. از لحاظ زمانی، این تحقیق به دوره ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۵ می‌پردازد و شامل تبعات خروج ایالات متحده از توافق هسته‌ای، تغییرات وتحولات در سیاست خارجی بریتانیا پس از برگزیت، حوادث اخیر و همچنین تنش‌های منطقه‌ای می‌باشد که بر روابط ایران و بریتانیا تأثیرگذار است. از جنبه مکانی، این مطالعه بر روابط میان ایران و بریتانیا تمرکز دارد و همزمان به زمینه‌های وسیع‌تری از امنیت خاورمیانه و نقش بریتانیا به عنوان یک بازیگر بین‌المللی پس از برگزیت توجه می‌کند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مناسبات ایران و بریتانیا نه بر رویارویی مستقیم یا همکاری فعال، بلکه عمدتاً بر پایه الگوهای مدیریت تنش شکل گرفته‌اند. بریتانیا معمولا در واکنش به بحران‌های مرتبط با ایران، از رویکرد دیپلماتیک محتاطانه، تعامل عمومی محدود و ارتباطات غیرمستقیم بهره می‌گیرد، به‌ویژه در زمان‌هایی که تنش‌های منطقه‌ای تشدید می‌شوند. این بررسی بیانگر آن است که سیاست بریتانیا بر کاهش تنش‌ها و مدیریت آنها تمرکز داشته و در عین حال، به همسویی با شرکای کلیدی بین‌المللی خود اهمیت می‌دهد. این رویه‌ها نشان می‌دهد که رویکرد منطقه خاکستری یک پدیده تصادفی نیست؛ در حقیقت، ویژگی‌ای مکرر و ساختاریافته در تعاملات بریتانیا با ایران محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: منطقه خاکستری، روابط ایران و بریتانیا، سیاست خارجی بریتانیا، خویشتن داری راهبردی، ابهام دیپلماتیک

پیوند مرزهای فرهنگی و امنیت در صلح منطقه‌ای، خوانشی بر روابط ایران و کشورهای ترک‌زبان



مبینا کاوه
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات ترکیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
mobinakaveh@ut.ac.ir

تحولات ژئوپلیتیکی سال‌های اخیر در مناطق پیرامونی ایران، به‌ویژه در قفقاز، آسیای مرکزی و آناتولی، موجب برجسته شدن نقش کشورهای ترک‌زبان در معادلات امنیتی و سیاسی منطقه شده است. در این میان، تعامل ایران با این کشورها نه‌تنها تحت تأثیر مؤلفه‌های سخت امنیتی، بلکه متأثر از پیوندهای تاریخی، فرهنگی، زبانی و تمدنی عمیق است که در طول قرن‌ها شکل گرفته‌اند. مسئله اصلی این پژوهش آن است که در شرایط افزایش رقابت‌های ژئوپلیتیکی، تشدید گفتمان‌های هویتی و غلبه رویکردهای امنیت‌محور بر سیاست منطقه‌ای، ایران چگونه می‌تواند با اتکا به مرزهای فرهنگی مشترک و موقعیت امنیتی خود، در کاهش تنش‌ها و تقویت صلح و ثبات منطقه‌ای در قبال کشورهای ترک‌زبان نقش‌آفرینی کند. این مسئله از آن جهت اهمیت دارد که نادیده گرفتن مؤلفه‌های ژئوفرهنگی، می‌تواند به تقلیل سیاست خارجی به منطق صرفاً تقابلی و امنیت سخت منجر شود. هدف این پژوهش، تبیین نقش ایران در پیوند دادن ظرفیت‌های ژئوفرهنگی با الزامات امنیت منطقه‌ای و بررسی چگونگی کارکرد مکمل این دو حوزه در شکل‌دهی به الگوی صلح و همکاری منطقه‌ای با کشورهای ترک‌زبان است. پژوهش می‌کوشد نشان دهد که مرزهای فرهنگی و امنیتی، نه به‌عنوان دو حوزه متعارض، بلکه به‌مثابه دو بعد هم‌پوشان می‌توانند در خدمت تولید صلح پایدار قرار گیرند. چارچوب نظری پژوهش بر تلفیقی از نظریه ژئوفرهنگ، رویکرد امنیت منطقه‌ای و دیپلماسی فرهنگی استوار است. این چارچوب با نقد رویکردهای سنتی و دولت‌محور به امنیت، بر نقش هویت، تاریخ مشترک، نمادهای فرهنگی و پیوندهای تمدنی در شکل‌دهی به ادراکات امنیتی و الگوهای همکاری منطقه‌ای تأکید می‌کند و صلح را فراتر از فقدان منازعه، به‌عنوان فرایندی اجتماعی و گفتمانی در نظر می‌گیرد .روش تحقیق این پژوهش کیفی است و از تحلیل گفتمان سیاستی و مطالعه موردی روابط ایران با کشورهای ترک‌زبان بهره می‌گیرد. داده‌ها از طریق تحلیل اسناد رسمی، بیانیه‌ها و سخنان مقامات، متون سیاست خارجی و منابع علمی معتبر گردآوری شده و در چارچوب مفاهیم ژئوفرهنگ، امنیت منطقه‌ای و دیپلماسی فرهنگی تحلیل می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: صلح، ژئوفرهنگ، امنیت منطقه‌ای، صلح منطقه‌ای، سیاست فرهنگی

خشونت بی‌صدا و منطق مصالحه ایرانی؛ خوانشی از سیاست خارجی ایران؛ مطالعه موردی قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی



سیده مهدیه قرشی
دانشجوی دکتری علوم سیاسی
دانشگاه فردوسی مشهد
mahdiyehghorashi62@gmail.com

در سیاست خارجی ایران، خشونت همواره به شکل تقابل‌های آشکار نظامی یا منازعات مستقیم بروز نکرده است؛ بخش مهمی از آن در قالبی پنهان، تدریجی و غیرمستقیم و از خلال زبان رسمی قدرت بازتولید شده است. این نوع خشونت، که می‌توان آن را «خشونت بی‌صدا» نامید، نه از مسیر اجبار فیزیکی، بلکه از طریق تثبیت معنا، مشروعیت‌بخشی به تصمیم‌ها و محدودسازی افق‌های کنش در سطح گفتمانی عمل می‌کند. یکی از بسترهای اصلی شکل‌گیری این خشونت پنهان، منطق «مصالحه ایرانی» در سیاست خارجی است؛ الگویی تاریخی که در تجربه ایرانی، همواره امکان بقا، تطبیق و جذب نیروهای بیرونی را فراهم کرده، بی‌آنکه به معنای تسلیم یا انفعال باشد.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه منطق مصالحه ایرانی، که در بستر تاریخی خود واجد کارکردی تنظیم‌گر و معنامحور بوده، در سیاست خارجی مدرن ایران و در سطح زبان رسمی، به بازتولید شکل خاصی از خشونت بی‌صدا انجامیده است. فرض اصلی مقاله بر این مبناست که این خشونت نه از ذات مصالحه، بلکه از گسست آن از حافظه تاریخی و تصاحب نهادی زبان مصالحه ناشی می‌شود؛ جایی که مصالحه از یک منطق تمدنیِ انعطاف‌پذیر، به ابزاری بوروکراتیک برای تثبیت موقعیت قدرت تبدیل می‌گردد.

هدف این مقاله، تحلیل سازوکارهای زبانی و گفتمانی‌ای است که از طریق آن‌ها مصالحه ایرانی در سیاست خارجی، به شکلی از خشونت نمادین بدل می‌شود. پژوهش با روش کیفی و با رویکرد تحلیل تاریخی-گفتمانی انجام شده و تمرکز آن بر خوانش بوردیویی زبان رسمی قدرت است. چارچوب نظری مقاله بر مفهوم «خشونت نمادین» پیر بوردیو استوار است؛ مفهومی که امکان فهم نحوه اعمال قدرت از طریق معنا، مشروعیت و زبان رسمی را فراهم می‌آورد. در این چارچوب، خشونت بی‌صدا زمانی رخ می‌دهد که نظم گفتمانی مسلط، بدون اجبار عریان، خود را طبیعی، عقلانی و اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد.

قلمرو زمانی پژوهش به سه مقطع مشخص محدود شده است: دوره قاجار از انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ش) تا پایان سلطنت قاجار (۱۳۰۴ ش)، پهلوی دوم و جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۰-۱۴۰۰). وجه مشترک این دوره‌ها، استفاده مستمر از زبان مصالحه در مواجهه با فشارهای خارجی است، هرچند این زبان در ساختارهای نهادی متفاوتی صورت‌بندی شده است. قلمرو اسنادی تحقیق نیز آگاهانه محدود انتخاب شده و شامل بیانیه‌های رسمی سیاست خارجی و سخنرانی‌های مقامات عالی‌رتبه در هر سه دوره است تا امکان تحلیل عمیق

و قابل‌کنترل فراهم شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مصالحه ایرانی، در سطح گفتمان رسمی سیاست خارجی، هم‌زمان واجد دو کارکرد متضاد بوده است: از یک‌سو، کاهش خشونت عریان و مدیریت تنش‌های بین‌المللی، و از سوی دیگر، جابه‌جایی خشونت به سطح نمادین از طریق تثبیت معنا، محدودسازی گفت‌وگوی انتقادی و بازتولید نظم گفتمانی مسلط. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مسئله سیاست خارجی ایران نه فقدان قدرت سخت، بلکه گسست از منطق تاریخی مصالحه به‌مثابه یک منبع تنظیم معناست. بازاندیشی در زبان رسمی سیاست خارجی، با تکیه بر فهم تاریخی مصالحه ایرانی، می‌تواند ظرفیت بالقوه‌ای برای کاهش خشونت نمادین و افزایش امکان کنش مؤثر غیرخشونت‌آمیز در عرصه بین‌المللی فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: مصالحه ایرانی، سیاست خارجی ایران، خشونت نمادین، بوردیو، پهلوی، جمهوری اسلامی.

تطبیق مفهوم «صلح» در اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی و صهیونیسم



حسین صمدپور
کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
Samadpour@ut.ac.ir

جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر اندیشه انقلاب اسلامی و رژیم صهیونیستی با مبانی ایدئولوژیک خاص خود، هر دو صلح را به‌عنوان آرمانی اساسی مطرح می‌کنند؛ اما در مقام عمل، رفتار آن‌ها بازتابی متناقض از صلح را به نمایش می‌گذارد. این موضوع، ضرورت کاوشی عمیق در معنای «صلح» در منظومه فکری آن‌ها را آشکار می‌سازد و این پژوهش در پی واکاوی همین تقابل گفتمانی است. هدف نهایی، پاسخ به این پرسش‌محوری است که مفهوم «صلح» در دو گفتمان سیاسی انقلاب اسلامی و صهیونیسم بر چه صورت‌بندی معنایی استوار است؟ فرضیه مقاله این است که این دو گفتمان، برداشت و روایت متعارضی از صلح ارائه می‌دهند که ناشی از مبانی هستی‌شناختی، ایدئولوژیک و تاریخی متفاوت آن‌هاست. برای دستیابی به این هدف، پژوهش حاضر در چارچوب نظریه گفتمان موفه و لاکلا با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از روش مقایسه‌ای به تحلیل تقابل گفتمانی مفهوم «صلح» در دو منظومه فکری مورد نظر می‌پردازد. گردآوری داده‌ها به شیوه اسنادی و مبتنی بر متون رسمی و سخنرانی‌های رهبران فکری و سیاسی هر دو جریان انجام شده است. در این مقاله نشان داده می‌شود که مفهوم صلح در اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی و صهیونیسم حول دو دالّ مرکزی به‌کلی متفاوت صورت‌بندی شده است. در گفتمان انقلاب اسلامی دالّ مرکزی «صلح عادلانه» است که با محوریت مفاهیم «عدالت» و «نفی سلطه» سامان‌یافته و با دالّ‌هایی چون «مقاومت»، «استقلال» و «دفاع از حق» در یک زنجیره هم‌ارزی قرار می‌گیرد. در این گفتمان، رژیم صهیونیستی به دلیل اشغالگری و سلطه بر مردم فلسطین و نفی حقوق آن‌ها به‌عنوان «دیگری» قلمداد شده و طرد می‌گردد. هدف غایی گفتمان صلح انقلاب اسلامی، استقرار نظمی جهانی در پرتو عدالت و عاری از ظلم است. در مقابل، گفتمان صهیونیسم صلح را ذیل دالّ مرکزی «امنیت و بقای دولت-ملت یهود» معنا می‌کند. این دالّ با مفاهیمی چون «ملی‌گرایی یهود»، «حق تاریخی-مذهبی یهود بر فلسطین»، «مبارزه با یهودهراسی» و «عادی‌سازی» هم‌ارز شده است. در این چارچوب، هرگونه مقاومت در برابر پروژه صهیونیستی در قالب «تروریسم» یا «تهدید صلح» بازنمایی شده و طرد می‌شود. غایت این گفتمان، تثبیت وضع موجود و حذف هرگونه تهدیدی است که امنیت و بقای رژیم صهیونیستی را به خطر می‌اندازد. به‌طور خلاصه، تقابل این دو گفتمان در سه محور اصلی قابل مشاهده است: نخست در مبنا(عدالت جهانی و نفی سلطه در مقابل امنیت انحصاری قوم محور)؛ دوم در راهبرد(مقاومت به مثابه شرط تحقق عدالت جهانی در مقابل سلطه‌گری به مثابه شرط امنیت انحصاری قوم محور)؛ سوم در غایت(تغییر وضع موجود در جهت استیفای حقوق در برابر تثبیت و عادی‌سازی وضع موجود به سود ساختار مسلط فعلی). این سه گانه، تفاوت مفهوم صلح در هر دو گفتمان را به خوبی نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، صلح، صهیونیسم، گفتمان

روابط فرهنگ دینی و تجاری میان ایران و بنگلادش؛ با تاکید انقلاب صنعتی چهارم

محمد ابوالهاشم
استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ علوم انسانی، دانشگاه چیتاگنگ، چیتاگنگ، بنگلادش
cuhasem@gmail.com

بنگلادش و ایران دخول و مایل به انقلاب صنعتی چهارم است و آن با روابط فرهنگ و تمدن ممکن باشد. روابط بین ایران و بنگلادش، قرنها پیش از لحاظ دینی، فرهنگی، ادبی و تجاری مقبول است. در بنگال از دورهٔ باستان، آشنایی خلیج فارس و خلیج بنگال دارند و مردم‌های نواحیها در اقتصاد تأثیر داشتند، این هم مشهور است. وقت ورود اسلام، ایرانیها در خصوص تاجران و صوفیان کرام، مبلغین دین و شاعران در بنگال آمده بودند و از آنان کسی در ناحیه بندر چیتاگنگ زندگی کردند، رواج است. علاوه، جایگاه تجارتی و تبادلات فرهنگی خلیج فارس و خلیج بنگال و اهمیت تجاری و فرهنگی از روزهای قدیم دیده می‌شود. آن وقت مسیر مردمان با طریق دریا به کشتی بود و اکنون در این سرزمین مردم کشتی را می‌ساخته اند و آن در اقتصادی تأثیر داشت. یادآوری است که مردمان بنگال، از ایرانیها اسباب‌های مختلف بوسیلهٔ سوار کشتی با مسیرهای دریا آورده اند و گروه‌های مختلف ایران هم مسیر دریا را از لحاظ راه آسان اختیار نموده و در بنگال آمدند. همچنین بوسیلهٔ ایرانیها تمدن و فرهنگ، آداب و رسوم، زبان و ادبیات رایج در بنگال اند، آثار جاویدانی است که ما همیشه یاد می‌کنیم. در این مقاله، انتقال فرهنگ، افکار و اندیشه‌های مردمان و آثار در خصوص نقش و کار جاویدانی بنگلادش و ایران با تلاش کتابهای بنگلا،انگلیسی،اردو و فارسی بررسی می‌شود. در این زمان نو، مسیر طریق دریا، مشکلات و حفاظت، اهمیت خلیج فارس و بنگال، ترقی ارتباطات و اقتصادی بین ایران و بنگلادش اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: ایران و بنگلادش، نوآوری و پایداری، مسیر دریا، تجارت، انقلاب اقتصادی

ساختار و کارکرد نیروهای عملیات ویژه در جهان و امکان بومی‌سازی آن در ایران با تأکید بر مدیریت منازعه، بازدارندگی و ایجاد صلح پایدار

نوذر نعمتی
دکتری مدیریت استراتژیک، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران

جلال شجاعی
دکتری مدیریت استراتژیک دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران

کریم انصاری
دانشجوی دکتری مهندسی هوافضا، پژوهشگاه هوافضا، تهران

تحولات نظام بین‌الملل در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد ماهیت منازعات و تهدیدهای امنیتی از جنگ‌های کلاسیک و تقابل مستقیم دولت‌ها به سمت منازعات پیچیده، نامتقارن، چندلایه و ترکیبی تغییر یافته است. در چنین محیطی، مدیریت بحران، کنترل تنش و جلوگیری از گسترش منازعات، مستلزم بهره‌گیری هم‌زمان از ظرفیت‌های نظامی، امنیتی، سیاسی و دیپلماتیک است. نیروهای عملیات ویژه به‌دلیل تخصص‌گرایی، آموزش پیشرفته، تحرک، انعطاف‌پذیری، واکنش سریع و توان فعالیت در محیط‌های پیچیده، در بسیاری از نظام‌های امنیتی معاصر به یکی از مؤلفه‌های مهم مدیریت بحران و مقابله با تهدیدات تبدیل شده‌اند.

پژوهش حاضر با هدف بررسی جایگاه، ساختار و کارکرد نیروهای عملیات ویژه در الگوهای نوین امنیتی و تحلیل امکان بهره‌گیری و بومی‌سازی برخی مؤلفه‌های آن در ایران انجام شده است. این پژوهش با رویکرد تطبیقی ـ کاربردی و با استفاده از مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای، ساختارهای سازمانی، مدیریتی و کارکردهای نیروهای عملیات ویژه در کشورهای منتخب را بررسی و مؤلفه‌های اصلی آن‌ها را شناسایی کرده است. سپس مؤلفه‌های مشترک و متمایز در حوزه‌هایی همچون آموزش، فرماندهی، انعطاف‌پذیری سازمانی، مدیریت بحران، بازدارندگی و کنترل منازعه مقایسه و میزان انطباق آن‌ها با شرایط راهبردی، جغرافیایی، نهادی و امنیتی ایران ارزیابی شده است.

یافته‌ها نشان می‌دهد نیروهای عملیات ویژه صرفاً ابزاری برای اجرای مأموریت‌های خاص نیستند، بلکه می‌توانند در مدیریت بحران، تقویت بازدارندگی، کنترل منازعات و افزایش تاب‌آوری امنیتی نقش داشته باشند. همچنین انتقال مستقیم الگوهای خارجی، به‌دلیل تفاوت در محیط راهبردی، ساختار نهادی و شرایط جغرافیایی کشورها، امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین، بومی‌سازی هدفمند مؤلفه‌های منتخب، به‌جای الگوبرداری کامل، رویکرد مناسب‌تری برای ایران است. بر این اساس، بهره‌گیری متناسب از ظرفیت‌های آموزشی، مدیریتی، سازمانی و فرماندهی نیروهای عملیات ویژه، در کنار سازوکارهای سیاسی و دیپلماتیک، می‌تواند به ارتقای مدیریت منازعه، تقویت بازدارندگی و فراهم‌سازی زمینه حرکت به سوی صلح پایدار کمک کند.

کلیدواژه‌ها: نیروهای عملیات ویژه، مدیریت منازعه، بازدارندگی، صلح پایدار، امنیت راهبردی، مطالعه تطبیقی، بومی‌سازی ساختار امنیتی

بهینه‌سازی ساختار گردان حفظ صلح نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بر اساس استانداردهای دپارتمان عملیات حفظ صلح



میثم آقاجانی
کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل،
دانشگاه پیام نور قزوین
maysam1364aghajani@gmail.com

تحول مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد از نظارت سنتی بر آتش‌بس به عملیات چندبعدی و پیچیده، نیازمند یگان‌هایی با ساختار سازمانی استاندارد، مبتنی بر فناوری روز و خودکافی در صحنه‌های چندملیتی است. در این چارچوب، عدم انطباق ساختار گردان حافظ صلح نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران با استانداردهای دپارتمان عملیات حفظ صلح می‌تواند به اصطکاک در فرماندهی و کنترل، ناهماهنگی‌های ستادی و لجستیکی، کاهش توان عملیاتی و افزایش خطرات مأموریتی منجر شود. ازاین‌رو، بهینه‌سازی ساختار گردان حافظ صلح همسو با الزامات سازمان ملل، برای ارتقای آمادگی اعزام و کارآمدی یگان در مأموریت‌های بین‌المللی ضروری است.

پژوهش حاضر با هدف بهینه‌سازی ساختار سازمانی گردان حافظ صلح نزاجا بر اساس استانداردهای دپارتمان عملیات حفظ صلح انجام می‌شود و می‌کوشد شکاف‌های «وضع موجود» با «وضع مطلوب» را در مؤلفه‌های ساختار سازمانی و تجهیزاتی شناسایی و تبیین کند.

این تحقیق از نظر نوع کاربردی و از نظر رویکرد کیفی است و با بهره‌گیری از روش دلفی چندمرحله‌ای اجرا می‌شود. گردآوری داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای و میدانی انجام می‌گیرد. در بخش کتابخانه‌ای، اسناد و مدارک معتبر (از جمله دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه‌های منتشرشده توسط سازمان ملل متحد و نیز آیین‌نامه‌ها و مستندات مرتبط در ارتش جمهوری اسلامی ایران)، کتب و مقالات علمی، پژوهش‌های پیشین و وبگاه‌های اینترنتی سازمان ملل متحد مورد بررسی قرار گرفته و با فیش‌برداری نظام‌مند، ادبیات تحقیق و چارچوب مفهومی تدوین می‌شود. در بخش میدانی، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان مطلع در حوزه ساختار سازمانی و عملیات حفظ صلح اجرا و داده‌های کیفی اخذ می‌گردد. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند انجام شده و پانل خبرگان شامل ۳۰ نفر از فرماندهان و مدیران ستادی نزاجا، آجا و ستاد کل نیروهای مسلح، کارشناسان و برنامه‌ریزان حوزه‌های تربیت و آموزش، طرح و برنامه، عملیات و اطلاعات، و فرماندهان اسبق گردان حافظ صلح است. داده‌ها با رویکرد کدگذاری و تحلیل مضمون در نرم‌افزار مکس کیودا تحلیل و در مراحل متوالی دلفی به جمع‌بندی و اجماع خبرگان منتهی می‌شود.

جمع‌بندی دیدگاه‌های خبرگان نشان داد که ماهیت سازمانی گردان پیاده سبک به‌عنوان مناسب‌ترین الگوی پیشنهادی برای گردان حافظ صلح نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران انتخاب گردید؛ الگویی که از نظر تحرک،

انعطاف‌پذیری عملیاتی، خودکفایی، قابلیت پشتیبانی مداوم و انطباق با مأموریت‌های چندبعدی صلح‌بانی، بیشترین همخوانی را با استانداردهای سازمان ملل متحد داراست. همچنین، در بُعد ساختاری نیز، پیش‌بینی دسته‌های تعامل، مراقبت و شناسایی با بهره‌گیری از ریزپرنده‌ها و پهپادهای شناسایی و مراقبتی به‌عنوان یک ضرورت عملیاتی مورد تأکید قرار گرفت تا توان آگاهی محیطی، ارتباط با جامعه محلی و پشتیبانی اطلاعاتی یگان ارتقا یابد. افزون بر این، خبرگان بر رعایت الزامات ملی، اسلامی، مذهبی، امنیتی و ایمنی در طراحی ساختار پیشنهادی تأکید داشتند تا ضمن حفظ انضباط سازمانی، ملاحظات هویتی و حفاظتی نیز به‌صورت کامل تأمین شود. در نهایت، استفاده از تجهیزات انفرادی و عمده باکیفیت، متناسب و مأموریت‌پایه با توجه به محیط ژئوپلیتیکی عملیات نیز به‌عنوان یکی از پیش‌نیازهای اساسی افزایش کارآمدی، بقاپذیری و موفقیت عملیاتی گردان حافظ صلح مورد تأکید قرار گرفت.

کلیدواژه‌ها: گردان حافظ صلح، ساختار، عملیات حفظ صلح،، نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

تثبیت موازنه قدرت ایران در تنگه هرمز، گذار از هژمونی مداخله گر آمریکا به سوی صلح پایدار



فاطمه طاهریان
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات مصر، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران
Fatemehtaherian978@gmail .com

این پژوهش به بررسی نقش موازنه قدرت ایران در تنگه هرمز و پیوند آن با کاهش مداخله‌گری ایالات متحده و امکان‌پذیری صلح پایدار در خلیج فارس می‌پردازد. مسئله اصلی پژوهش این است که چرا با وجود اهمیت حیاتی تنگه هرمز برای امنیت انرژی، تجارت جهانی و ثبات منطقه‌ای، این گذرگاه همچنان در معرض رقابت‌های ژئوپلیتیکی و امنیتی قرار دارد و چگونه می‌توان از ظرفیت‌های حاکمیتی ایران برای کاهش این تنش‌ها بهره برد. هدف اصلی، تبیین این گزاره است که موازنه قدرتِ مبتنی بر نقش ایران، نه به‌عنوان عامل تشدید بحران، بلکه به‌عنوان سازوکاری بازدارنده و تنظیم‌گر می‌تواند به شکل‌گیری نظم امنیتی با ثبات تر در منطقه کمك كند

از نظر موضوعی، این پژوهش در قلمرو مطالعات ژئوپلیتیک، امنیت دریایی راهبردی و اعمال قدرت در منطقه خلیج فارس جای می‌گیرد. قلمرو زمانی پژوهش، تحولات سه دهه اخیر را در بر می‌گیرد و تمرکز مکانی آن بر تنگه هرمز و محیط امنیتی پیرامون آن است. روش‌شناسی این پژوهش، کیفی و مبتنی بر رویکرد توصیفی ـ تحلیلی است و تحلیل آن با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و ادبیات نظریِ مرتبط انجام شده است .

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حضور مداخله‌گرانه ایالات متحده در منطقه، بیش از آنکه به ایجاد امنیت منجر شود، به بازتولید بی‌اعتمادی، تشدید معمای امنیت و تقویت رقابت‌های منطقه‌ای انجامیده است. در مقابل، تقویت موازنه قدرت از سوی ایران، به‌ویژه در لایه‌های بازدارندگی فعال، مانع از تحمیل الگوهای ناامن‌ساز خارجی شده و شرایط را برای همکاری‌های منطقه‌ای فراهم می‌سازد. بررسی سیر تحولات سه دهه اخیر نشان می‌دهد که منطقه از مرحله ناامنی تحمیلی و بازدارندگی پرهزینه، اکنون به مرحله‌ای رسیده است که ضرورتِ صلح بومی با مشارکت و مسئولیت‌پذیری تمامی کشورهای منطقه بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. در این چارچوب، صلح پایدار در خلیج فارس از طریق به‌رسمیت‌شناختن جایگاه راهبردی ایران و کاهش مداخلات فرامنطقه‌ای قابل دست‌یابی است. سیاست راهبردی پیشنهادی این است که کشورهای منطقه به‌جای تکیه بر ائتلاف‌های بیرونی، بر سازوکارهای بومیِ امنیت جمعی و تنظیم مناسبات دریایی بر پایه منافع مشترک تمرکز کنند.

کلیدواژه‌ها: تنگه هرمز، موازنه قدرت،، امنیت بومی، صلح پایدار، نظم منطقه‌ای

خشونت ساختاری در عصر الگوریتم‌ها: نقش ادراک تبعیض دیجیتال و مواجهه گزینشی با اطلاعات در صلح اجتماعی ایران



فاطمه خلیلی بروجنی
دانشجوی دکتری مطالعات هند
دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
f.khalili.br@ut.ac.ir



پرهام پوررمضان
دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران
parhampourramezan@ut.ac.ir

گسترش پلتفرم‌های دیجیتال و نظام‌های الگوریتمی، در کنار فراهم‌کردن فرصت‌های جدید برای دسترسی به اطلاعات و مشارکت اجتماعی، زمینه‌های تازه‌ای برای بازتولید نابرابری، طرد ارتباطی و تشدید شکاف‌های اجتماعی ایجاد کرده است. از منظر نظریه خشونت ساختاری، الگوریتم‌ها هنگامی می‌توانند به بازتولید خشونت ساختاری کمک کنند که سازوکارهای رتبه‌بندی، توصیه محتوا و توزیع رؤیت‌پذیری اطلاعات، به‌صورت نظام‌مند به محرومیت ارتباطی، بازنمایی نامتوازن گروه‌ها یا محدودشدن دسترسی برابر به اطلاعات بینجامند. این وضعیت، در تعامل با ادراک تبعیض دیجیتال و مواجهه گزینشی با اطلاعات، ممکن است اعتماد اجتماعی، پذیرش تکثر و ظرفیت گفت‌وگوی بین‌گروهی را تضعیف کند. بااین‌حال، چگونگی پیوند این سازوکارها با صلح اجتماعی در بستر سیاسی و اجتماعی ایران، به تبیین تجربی و نظری دقیق‌تری نیاز دارد.

پژوهش حاضر با هدف تبیین سازوکارهای ارتباط میان خشونت ساختاری الگوریتمی، ادراک تبعیض دیجیتال، مواجهه گزینشی با اطلاعات و صلح اجتماعی در ایران طراحی شده است. همچنین، نقش اعتماد بین‌گروهی و قطبی‌شدگی عاطفی در توضیح این رابطه بررسی می‌شود.

قلمرو موضوعی پژوهش، روان‌شناسی سیاسی، مطالعات صلح و حکمرانی الگوریتمی است؛ قلمرو مکانی آن جامعه ایران و قلمرو زمانی آن سال ۱۴۰۵ شمسی، در نظر گرفته می‌شود. این بازه زمانی، دوره پیشنهادی اجرای مطالعه است، نه دوره‌ای که داده‌های آن پیش‌تر گردآوری شده باشد. پژوهش با رویکرد کمی و طرح پیمایشی ـ تبیینی پیشنهاد می‌شود. داده‌ها از طریق پرسش‌نامه معتبر و متناسب‌سازی‌شده با زمینه ایران، از نمونه‌ای متنوع از کاربران پلتفرم‌های دیجیتال گردآوری خواهند شد. تحلیل عاملی تأییدی و مدل‌یابی معادلات ساختاری برای آزمون روابط میان متغیرها به کار می‌روند. در صورت امکان، آزمایش پیمایشی و مقایسه میان گروه‌های اجتماعی و مناطق مختلف نیز برای تقویت استنباط علّی و ارزیابی تفاوت‌های زمینه‌ای نیز انجام خواهد شد.

ازآنجاکه این متن پیش از اجرای پژوهش تدوین شده است، یافته تجربی واقعی قابل گزارش نیست. انتظار نظری آن است که ادراک تبعیض دیجیتال با کاهش اعتماد بین‌گروهی و افزایش قطبی‌شدگی عاطفی ارتباط داشته باشد و مواجهه گزینشی با اطلاعات، بسته به شدت و زمینه آن، این روابط را

تقویت کند. همچنین، شفافیت الگوریتمی و سواد رسانه‌ای ممکن است نقش تعدیل‌کننده داشته باشند؛ فرضیه‌هایی که نیازمند آزمون تجربی‌اند.

نتایج و سیاست‌های راهبردی: انتظار می‌رود پژوهش با روشن‌کردن ابعاد روان‌شناختی خشونت ساختاری دیجیتال، چارچوبی برای سیاست‌گذاری صلح‌محور در فضای مجازی فراهم کند. پیشنهادهای راهبردی شامل افزایش شفافیت نظام‌های توصیه‌گر، ارزیابی آثار تبعیض‌آمیز الگوریتم‌ها، تقویت سواد رسانه‌ای انتقادی، حمایت از تنوع اطلاعاتی و ایجاد سازوکارهای پاسخ‌گویی و اعتراض کاربران است. این سیاست‌ها باید با حفظ حریم خصوصی، آزادی بیان و تکثر اطلاعاتی اجرا شوند تا حکمرانی دیجیتال به تقویت اعتماد اجتماعی، گفت‌وگوی بین‌گروهی و صلح پایدار در ایران کمک کند.

کلیدواژه‌ها: خشونت ساختاری؛ تبعیض دیجیتال؛ الگوریتم‌ها؛ مواجهه گزینشی با اطلاعات؛ صلح اجتماعی؛ ایران

بازدارندگی تکنولوژیک و ثبات منطقه‌ای؛ نقش اقتدار پهپادی و موشکی ایران

نوذر نعمتی
دکتری مدیریت استراتژیک، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران

جلال شجاعی
دکتری مدیریت استراتژیک دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران
shojaeejalal4@gmail.com

کریم انصاری
دانشجوی دکتری مهندسی هوافضا، پژوهشگاه هوافضا، تهران

تحولات ژئوپلیتیکی اخیر در غرب آسیا، به‌ویژه پس از بروز رویارویی‌های مستقیم نظامی و افزایش نقش فناوری‌های نوین دفاعی، نشان‌دهنده تغییر در الگوهای سنتی بازدارندگی و امنیت منطقه‌ای است. در این چارچوب، اقتدار پهپادی و موشکی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی قدرت راهبردی دولت‌ها، نقشی فزاینده در مدیریت بحران‌ها و جلوگیری از گسترش منازعات ایفا می‌کند. در این میان، چگونگی نقش‌آفرینی اقتدار تکنولوژیک ایران در حوزه پهپادی و موشکی در قالب یک الگوی بازدارندگی نوین و تأثیر آن بر حفظ ثبات منطقه‌ای و کاهش احتمال گسترش درگیری‌ها، به مسئله‌ای مهم در مطالعات امنیتی و راهبردی تبدیل شده است. هدف این پژوهش تبیین نقش اقتدار پهپادی و موشکی ایران در شکل‌گیری پارادایم بازدارندگی تکنولوژیک و بررسی تأثیر آن بر ثبات منطقه‌ای و پیشگیری از تشدید منازعات است. بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش این است که اقتدار پهپادی و موشکی ایران چگونه در قالب پارادایم بازدارندگی تکنولوژیک به‌عنوان پیشران ثبات منطقه‌ای و عامل بازدارنده گسترش منازعات بین‌المللی عمل می‌کند؟ چارچوب نظری پژوهش بر نظریه بازدارندگی و به‌ویژه مفهوم بازدارندگی در حین درگیری (In-Conflict Deterrence) استوار است که بر نقش قدرت و توانمندی‌های نظامی در محدود کردن رفتار رقبا و جلوگیری از تشدید بحران‌ها تأکید دارد. پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش تبیینی، و با بهره‌گیری از فرایندکاوی (Process Tracing)، به بررسی نقش اقتدار پهپادی و موشکی ایران در شکل‌گیری بازدارندگی تکنولوژیک و تأثیر آن بر ثبات منطقه‌ای می‌پردازد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که توسعه توانمندی‌های پهپادی و موشکی ایران موجب افزایش ظرفیت بازدارندگی، تغییر محاسبات راهبردی بازیگران رقیب و ارتقای قدرت پاسخگویی در شرایط بحران شده است. این توانمندی‌ها با ایجاد هزینه‌های بالقوه برای طرف مقابل، به محدود شدن دامنه درگیری‌ها و جلوگیری از گسترش آنها به سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی کمک کرده‌اند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که اقتدار تکنولوژیک ایران در حوزه پهپادی و موشکی به یکی از مؤلفه‌های مؤثر در حفظ ثبات امنیتی غرب آسیا تبدیل شده و در قالب پارادایم بازدارندگی تکنولوژیک، نقش مهمی در مدیریت منازعات و کاهش احتمال تشدید بحران‌های منطقه‌ای دارد. عبارت مسئله اصلی پژوهش این است را بردار. این عبارت زائد است و جوری ادیت کن که بقیه چکیده دچار تغییر نشود.

کلیدواژه‌ها: نیروهای عملیات ویژه، مدیریت منازعه، بازدارندگی، صلح پایدار، امنیت راهبردی، مطالعه تطبیقی، بومی‌سازی ساختار امنیتی



۱۴
اسرائیل و منازعات منطقه‌ای

«صهیونیسم» و چگونگی به خطر انداختن صلح و ثبات در خاورمیانه



هادی برهانی
استادیار گروه غرب آسیا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
hadi.borhani@ut.ac.ir

خاورمیانه در بخش مهمی از تاریخ خود، قلمروی تمدنی گسترده و برخوردار از ظرفیت‌های سیاسی، فرهنگی و علمی چشمگیری بود؛ اما در دوران مدرن با جنگ و بی‌ثباتی، تفرقه سیاسی و افول جایگاه بین‌المللی مواجه شده است. پژوهش حاضر با تمرکز بر عوامل بیرونی این دگرگونی، صهیونیسم را نه صرفاً جنبشی برای ایجاد یک دولت در فلسطین، بلکه پروژه‌ای ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی تلقی می‌کند که موجودیت آن مرهون تداوم برتری نظامی و راهبردی و این برتری، به نوبه خود، در گرو ضعف، بی‌ثباتی و خشونت در خاورمیانه است. مسئله اصلی پژوهش، چگونگی تأثیرگذاری «مبانی فکری» و «اقدامات عملی» صهیونیسم بر امنیت، صلح و ثبات و جایگاه بین‌المللی منطقه است.

این پژوهش با هدف تبیین نسبت میان گسترش پروژه صهیونیستی و استمرار افول خاورمیانه، سازوکارهای سیاسی، نظامی، ژئوپلیتیکی و گفتمانی آن را بررسی می‌کند. قلمرو موضوعی تحقیق، تاریخ خاورمیانه، روند تضعیف امنیت و ثبات سیاسی و ابعاد دخالت و سلطه صهیونیسم است. قلمرو زمانی پژوهش از ظهور صهیونیسم تا تحولات معاصر و قلمرو مکانی آن، خاورمیانه از شمال آفریقا تا غرب آسیا را دربرمی‌گیرد؛ با تمرکز بر فلسطین، اسرائیل و پیامدهای منطقه‌ای پروژه صهیونیستی. پژوهش با رویکرد تاریخی‌تحلیلی و ژئوپلیتیکی و بر پایه مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای انجام شده است. داده‌ها از منابع تاریخی و دانشگاهی و گزارش‌های سیاسی، نظامی و رسانه‌ای گردآوری و با روش تحلیل کیفی بررسی شده‌اند.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد صهیونیسم پروژه‌ای چندبعدی است که افزون بر اشغال سرزمینی، بر برتری نظامی، نفوذ سیاسی، بازآرایی ژئوپلیتیکی منطقه و هژمونی گفتمانی تکیه دارد. این پروژه، براساس درکی راهبردی وحدت و پیشرفت منطقه را تهدیدی برای استمرار برتری خود تلقی می‌کند؛ ازاین‌رو، نسبت میان «توسعه و تقویت خاورمیانه» و «موجودیت هژمونی صهیونیستی» در قالب نوعی مناسبات با حاصل جمع صفر قابل تبیین است. این تحقیق نتیجه می‌گیرد که تداوم انفعال، پراکندگی و نبود شناخت راهبردی در منطقه، به تثبیت و تداوم سلطه صهیونیستی و استمرار افول منطقه خاورمیانه می‌انجامد. بر این اساس، شناخت منسجم «مبانی» و «عملکرد» صهیونیسم، تقویت همبستگی سیاسی و تمدنی، کاهش وابستگی‌های راهبردی، مقابله هماهنگ با سلطه نظامی و گفتمانی و بازسازی ظرفیت‌های علمی، سیاسی و فرهنگی خاورمیانه، مهم‌ترین جهت‌گیری‌های پیشنهادی پژوهش برای خنثی کردن خطر صهیونیسم برای صلح و ثبات خاورمیانه به شمار می‌روند.

کلیدواژه‌ها: خاورمیانه، صهیونیسم، فلسطین، اسرائیل، صلح و ثبات در خاورمیانه

صلح در سایه بازدارندگی شکننده: آینده نظم امنیتی غرب آسیا پس از جنگ ایران و آمریکا و اسرائیل



عارف بیژن
دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه دولتی سن پترزبورگ، سن پترزبورگ، روسیه و مدیر دپارتمان روسیه و جنگ و صلح انجمن ایرانی مطالعات غرب آسیا
Aref.bijan2018@gmail.com

جنگ ایران، آمریکا و اسرائیل در سال ۲۰۲۶، بنیان‌های نظم امنیتی غرب آسیا را با چالش‌های جدیدی مواجه کرده و کارآمدی الگوی متعارف بازدارندگی را در جلوگیری از تبدیل رقابت‌های راهبردی به منازعه مستقیم زیر سؤال برده است. گسترش دامنه درگیری به محیط پیرامونی خلیج فارس، تهدید امنیت زیرساخت‌های حیاتی و مسیرهای انرژی و افزایش نگرانی دولت‌های منطقه درباره اتکای امنیتی به قدرت‌های خارجی، بیانگر آن است که برتری نظامی لزوماً به معنای ثبات و امنیت پایدار نیست. مسئله اصلی این پژوهش آن است که شکنندگی بازدارندگی در جریان جنگ اخیر چه پیامدهایی برای آینده نظم امنیتی غرب آسیا و امکان گذار از وضعیت منازعه به صلح پایدار به همراه دارد. در این چارچوب، پرسش محوری پژوهش این است که آیا تغییر در نقش و اعتبار ایالات متحده به‌عنوان قدرت مسلط امنیتی، زمینه را برای شکل‌گیری نظم امنیتی چندلایه و افزایش نقش‌آفرینی روسیه و چین فراهم می‌کند و این تحول چه تأثیری بر چشم‌انداز صلح در منطقه خواهد داشت. ادعای مرکزی مقاله این است که جنگ نشان داده است بازدارندگی نظامی به‌تنهایی قادر به تولید امنیت پایدار نیست، بلکه تضعیف انحصار امنیتی آمریکا، در صورت تداوم، می‌تواند به تنوع‌بخشی راهبردی کشورهای منطقه و افزایش نقش روسیه و چین منجر شود، اما این چندقطبی‌شدن لزوماً به صلح نمی‌انجامد و بدون سازوکارهای منطقه‌ای اعتمادسازی و مدیریت منازعه، حتی می‌تواند به رقابت چندلایه و پیچیده‌ترشدن معمای امنیت منجر شود.

هدف پژوهش، تبیین رابطه میان بازدارندگی، تحول نظم امنیتی و امکان صلح پایدار در غرب آسیا و بررسی پیامدهای تغییر در نقش قدرت‌های بزرگ برای ترتیبات امنیتی آینده منطقه است. قلمرو موضوعی پژوهش، مطالعات صلح، امنیت منطقه‌ای، بازدارندگی و حل منازعه را دربرمی‌گیرد؛ قلمرو مکانی شامل ایران، اسرائیل، ایالات متحده، روسیه، چین و کشورهای حوزه خلیج فارس و قلمرو زمانی، تحولات امنیتی از آغاز جنگ ۲۰۲۶ تا روندهای شکل‌گیری ترتیبات پساجنگ را شامل می‌شود. پژوهش حاضر با روش کیفی و رویکرد توصیفی-تحلیلی به تبیین تحولات امنیتی و دگرگونی محاسبات راهبردی بازیگران مؤثر در نظم امنیتی غرب آسیا می‌پردازد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بحران بازدارندگی در غرب آسیا بیش از آنکه ناشی از فقدان قدرت نظامی باشد، از فقدان یک چارچوب امنیتی فراگیر، سازوکارهای مؤثر کنترل تنش و ترتیبات قابل اعتماد برای مدیریت رقابت‌های منطقه‌ای ناشی می‌شود. جنگ اخیر همچنین زمینه بازنگری در وابستگی

امنیتی کشورهای منطقه به ایالات متحده و حرکت به سوی تنوع‌بخشی در روابط راهبردی را تقویت کرده است. در این میان، روسیه و چین می‌توانند در نظم در حال تحول منطقه‌ای نقش بیشتری ایفا کنند، اما ماهیت این نقش یکسان نیست. روسیه عمدتاً از ظرفیت‌های سیاسی، نظامی و دیپلماتیک خود برای حفظ نفوذ و حمایت از شرکای منطقه‌ای بهره می‌گیرد، در حالی که چین بیشتر بر ظرفیت‌های اقتصادی، دیپلماتیک و میانجیگرانه تکیه دارد. شواهد موجود نیز نشان می‌دهد که نقش فزاینده این دو قدرت الزاماً به معنای جایگزینی نظم آمریکامحور با نظمی تحت رهبری روسیه یا چین نیست، بلکه می‌تواند به شکل‌گیری یک نظم چندلایه منجر شود که در آن قدرت‌های منطقه‌ای از رقابت و تعامل میان قدرت‌های بزرگ برای افزایش استقلال راهبردی خود بهره می‌گیرند.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که چندقطبی‌شدن نظم امنیتی، به‌خودی‌خود صلح‌آفرین نیست و در صورت فقدان قواعد مشترک و سازوکارهای اعتمادسازی، می‌تواند به بازتولید معمای امنیت و شکل‌گیری رقابت‌های جدید منجر شود. ازاین‌رو، گذار از صلح منفی به صلح پایدار مستلزم ترکیب بازدارندگی با گفت‌وگوی امنیتی، اعتمادسازی، میانجیگری چندجانبه و ایجاد ترتیبات منطقه‌ای فراگیر است. بر این اساس، سیاست راهبردی مناسب نه حذف نقش قدرت‌های خارجی، بلکه تبدیل رقابت آنها به چارچوبی برای همکاری و مدیریت بحران و تقویت ظرفیت کشورهای منطقه برای مشارکت در ساخت نظم امنیتی آینده است. در چنین شرایطی، صلح پایدار در غرب آسیا زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که بازدارندگی از یک ابزار صرفاً نظامی برای جلوگیری از جنگ، به بخشی از یک معماری گسترده‌تر امنیتی تبدیل شود که در آن گفت‌وگو، موازنه، اعتمادسازی و سازوکارهای جمعی حل منازعه در کنار یکدیگر عمل کنند.

کلیدواژه‌ها: صلح پایدار؛ بازدارندگی؛ نظم امنیتی غرب آسیا؛ روسیه؛ چندقطبی‌شدن؛ حل منازعه

موشک‌ها، بازدارندگی و جنگ نامتقارن؛ ارزیابی پاسخ راهبردی ایران به اسرائیل



بهادر امینیان جزی
دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل
وزارت امور خارجه، تهران
bahaminian@hotmail.com

موشک‌ها به ابزاری محوری در جنگ نامتقارن معاصر تبدیل شده‌اند، به‌ویژه برای دولت‌هایی که تحت شرایطِ نابرابری متعارف، فشار خارجی و رقابت راهبردی پایدار فعالیت می‌کنند. این مقاله برنامه موشکی ایران را به عنوان مطالعه موردیِ چگونگی توسعه و به‌کارگیری قابلیت‌های ضربت دورایستا توسط یک دولتِ از نظر متعارف محدودشده بررسی می‌کند تا بر عدم تقارن‌های فناورانه و قدرت نظامی در برابر یک رقیب برتر فائق آید. این پژوهش قدرت موشکی را در بستر منطق گسترده‌تر جنگ نامتقارن جای می‌دهد و بر مزایای تبادل هزینه، بردِ گسترده بدون برخورداری از برتری هوایی، قابلیت بقا از طریق تحرک و ظرفیت تحمیل هزینه‌های تلافی‌جویانه در فاصله تأکید می‌کند. این مطالعه تکوین توسعه موشکی ایران را از ریشه‌های آن در جنگ ایران و عراق زمانی که مواجهه با حملات موشکی عراق، غیبت ظرفیت تلافی‌جویانه بردبلند را آشکار ساخت ردیابی می‌کند. این امر به ستون اصلی دفاع ملی تبدیل شد که با تحریم‌ها، انزوای دیپلماتیک و دسترسی محدود به نیروی هوایی پیشرفته شکل گرفته بود. در بستر رقابت ایران و اسرائیل، مقاله بر نابرابری چشمگیر در قابلیت‌های متعارف میان دو دولت تأکید کرده و تحلیل می‌کند که چگونه ایران از نیروی موشکی برای تحمیل هزینه، ابراز اراده و حفظ بازدارندگی در شرایط ضعف فناورانه بهره برده است. این مقاله استدلال می‌کند که راهبرد موشک‌محور می‌تواند جایگزینی معتبر برای پلتفرم‌های متعارف پیشرفته فراهم کند و به یک دولت ضعیف‌تر اجازه دهد از منافع حاکمیتی خود محافظت کرده و محاسبات رقیب را در رقابت نامتقارن میانجی‌گری (بین‌دولتی) شکل دهد.

کلیدواژه‌ها: ژئوپلیتیک منطقه‌ای، امنیت بین‌الملل و دیپلماسی خارجی جمهوری اسلامی ایران

کارکرد معرفت‌شناختی منازعه در گذار به صلح پایدار؛ تحلیل ادراک قدرت و بن‌بست حذف در بازدارندگی متقابل ایران، اسرائیل و آمریکا

عبدالله حاتمی عباسی
کارشناسی ارشد مطالعات رژیم صهیونیستی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
hatami.abdollah@ut.ac.ir

مهدی حسینی‌راد
دکتری تخصصی، دانشگاه علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد
mahdihoseinirad@gmail.com

در ادبیات کلاسیک حل منازعه، رویکردهای لیبرال و هنجاری عمدتاً بر ابزارهای قدرت نرم و سازوکارهای دیپلماتیک تأکید دارند؛ با این حال، در منازعات ساختاری و مزمن، عواملی چون اطلاعات نامتقارن و سوءبرداشت از اراده استراتژیک رقیب، از مهم‌ترین موانع شکل‌گیری صلح پایدار به شمار می‌روند. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین شرایطی است که در آن دیپلماسی، در فقدان پشتوانه معتبر قدرت سخت، به فرآیندی فرسایشی و کم‌اثر تبدیل می‌شود. در این چارچوب، تحول رفتار استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در قبال امنیت انرژی در تنگه هرمز، از وضعیت بازدارندگی بالقوه و ایستا به بازدارندگی بالفعل و فعال، به‌مثابه پاسخی به خطاهای محاسباتی رقبا و تشدید چرخه‌های تهدید در این گلوگاه ژئوپلیتیکی تحلیل می‌شود.

این مقاله با هدف تبیین این فرضیه تدوین شده است که صلح پایدار نه در غیاب قدرت، بلکه در پرتو شفاف‌سازی و عینی‌سازی هزینه‌های تصاعد بحران برای طرفین حاصل می‌شود. بر این اساس، مقاله بررسی می‌کند که چگونه تبدیل بازدارندگی از سطح نظری به سطح عملیاتی، از طریق بازتولید مفهوم «بن‌بست متقابل پرهزینه»، ادراک بازیگران را به سوی پذیرش این واقعیت سوق می‌دهد که هزینه حذف طرف مقابل از منافع مصالحه بیشتر است.

پژوهش حاضر با روش تحلیل کیفی-راهبردی و با رویکرد تحلیل سیستمی، در چارچوب نظریه «پختگی منازعه» ویلیام زارتمن و مفهوم «موازنه بازدارندگی پویا» انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تجسم عملیاتی و آماده‌به‌کار قدرت سخت در گلوگاه‌های استراتژیک، برخلاف برخی مفروضات سنتی، می‌تواند کارکردی صلح‌ساز داشته باشد؛ زیرا با برهم‌زدن تصور محاسبه‌پذیر بودن واکنش‌های ایران، بازیگران رقیب را به بازنگری در دکترین‌های تهاجمی خود وادار می‌کند. در نتیجه، اعتبار بازدارندگی و کاهش ابهام استراتژیک، انگیزه نقض قواعد بازی را کاهش داده و به پایداری تعهدات دیپلماتیک کمک می‌کند.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در مناطق ژئوپلیتیک حساس، بازدارندگی فعال می‌تواند پیش‌شرط پختگی منازعه و هدایت طرفین به سمت عقلانیت سیاسی باشد. از این منظر، بازدارندگی ایران در تنگه هرمز نه به‌عنوان محرک جنگ، بلکه به‌مثابه سازوکاری ثبات‌ساز عمل می‌کند که با غیرممکن ساختن ایده حذف، بازیگران را در وضعیت «صلح مسلح اما پایدار» نگه می‌دارد.

کلیدواژه‌ها: پختگی منازعه، بن‌بست متقابل پرهزینه، بازدارندگی معتبر، تنگه هرمز، شفاف‌سازی قدرت، صلح مسلح

عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل و پیامدهای آن برای صلح منطقه‌ای



محمد محمدی
کارشناس ارشد مطالعات فلسطین،
دانشگاه تهران، تهران
mmohammadi1@ut.ac.ir

در سال‌های اخیر، عادی‌سازی روابط برخی از کشورهای عربی با اسرائیل به‌عنوان یکی از مهم‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه مطرح شده است. این روند که نخستین بار با توافق کمپ دیوید آغاز شد و در دهه اخیر با امضای پیمان‌های موسوم به «ابراهیم» شتاب بیشتری گرفت، از سوی حامیان آن به‌عنوان گامی مؤثر در جهت کاهش تنش‌ها، افزایش همکاری‌های منطقه‌ای و تقویت صلح و ثبات معرفی می‌شود. با این حال، شواهد میدانی نشان می‌دهد که این توافقات نه‌تنها نتوانسته‌اند مانع بروز و تداوم تنش‌های امنیتی در منطقه شوند، بلکه در بسیاری موارد صرفاً موجب جابه‌جایی کانون‌های درگیری از یک عرصه به عرصه‌ای دیگر شده‌اند. در این میان، فلسطینیان همچنان قربانیان اصلی این روند عادی‌سازی بوده و مطالبات تاریخی آنان در زمینه حق تعیین سرنوشت، پایان اشغال و تحقق عدالت نادیده گرفته شده است.

در همین چارچوب، پرسش اصلی مقاله آن است که عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل چه پیامدهایی برای صلح در منطقه خاورمیانه به همراه داشته است. این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری صلح لیبرال و رویکرد انتقادی به مفهوم صلح، پیامدهای سیاسی، امنیتی و هنجاری این روند را مورد بررسی قرار می‌دهد. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که اگرچه عادی‌سازی روابط در سطح بین‌دولتی به کاهش تنش‌های دیپلماتیک و گسترش همکاری‌های اقتصادی و امنیتی منجر شده است، اما به دلیل نادیده‌گرفتن ریشه‌های ساختاری منازعه فلسطین اسرائیل و حذف مسئله فلسطین از دستور کار صلح منطقه‌ای، نتوانسته زمینه‌ساز شکل‌گیری صلحی پایدار، فراگیر و عدالت‌محور شود. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که تحقق صلح پایدار در خاورمیانه بدون حل عادلانه مسئله فلسطین، بیش از آنکه به حل ریشه‌ای منازعات بینجامد، صرفاً به مدیریت موقت بحران‌ها و بازتولید ناپایداری در منطقه منجر خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: عادی‌سازی، صلح منطقه‌ای، فلسطین، حل منازعه، خاورمیانه

تحلیل ظرفیت شاخص VIX به‌عنوان شاخص هشدار زودهنگام در تنش‌های نظامی میان ایران، آمریکا و اسرائیل در سال ۲۰۲۶



هادی حیدری
دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات ترکیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران
hadi.heydari@ut.ac.ir

این پژوهش به بررسی این مسئله می‌پردازد که آیا شاخص نوسان‌پذیری بازار سهام آمریکا، موسوم به VIX، می‌تواند پیش از آشکارسازی عمومی تنش‌های نظامی، نشانه‌هایی از افزایش نااطمینانی و قیمت‌گذاری زودهنگام ریسک ژئوپلیتیکی را منعکس کند یا خیر. اهمیت این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که بسیاری از مطالعات موجود، واکنش بازارهای مالی به بحران‌های سیاسی و امنیتی را عمدتاً پس از وقوع یا انتشار خبر بررسی کرده‌اند، در حالی که ظرفیت شاخص‌های مالی آینده‌نگر برای ایفای نقش هشدار زودهنگام کمتر مورد توجه قرار گرفته است. هدف اصلی پژوهش، تحلیل توان شاخص VIX به‌عنوان شاخصی مکمل برای شناسایی افزایش غیرعادی ریسک پیش از آشکارسازی خبری تنش‌های نظامی میان ایران، آمریکا و اسرائیل است. قلمرو موضوعی پژوهش در نقطه اتصال روابط بین‌الملل، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و مالیه تجربی قرار دارد. قلمرو زمانی آن سال ۲۰۲۶ و قلمرو مکانی-تحلیلی آن تنش‌های نظامی مرتبط با ایران، آمریکا و اسرائیل و بازتاب آن در بازارهای مالی جهانی، به‌ویژه بازار آمریکا، است. روش تحقیق، کمی-تجربی و مبتنی بر مطالعه رویداد است. در این چارچوب، رفتار روزانه VIX در پنجره‌های پیشارویداد، رویداد و پسارویداد بررسی شده و برای اعتبارسنجی نتایج، متغیرهای مکملی مانند شاخص S&P ۵۰۰ و قیمت نفت خام WTI نیز تحلیل شده‌اند. معیارهای تحلیلی پژوهش شامل تغییرات روزانه و درصدی VIX، نمره استانداردشده، تغییرات تجمعی غیرعادی و مقایسه تطبیقی سه رویداد منتخب است.
یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ظرفیت VIX برای هشدار زودهنگام، ثابت و یکسان نیست و به شدت بحران، زمان وقوع رویداد، میزان غافلگیری بازار و شرایط قبلی بازارهای مالی بستگی دارد. در رویداد اول، VIX پیش از رویداد افزایش محدود نشان داد، اما جهش اصلی آن پس از آشکارسازی بحران رخ داد. در رویداد دوم، شواهد هشدار زودهنگام ضعیف‌تر بود و واکنش بازار بیشتر تدریجی ظاهر شد. در رویداد سوم، افت محسوس S&P ۵۰۰ و سطح بالاتر VIX پیش از رویداد، نشانه‌هایی از قیمت‌گذاری پیشینی ریسک را نشان داد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که VIX نمی‌تواند به‌تنهایی ابزار پیش‌بینی قطعی بحران نظامی باشد، اما می‌تواند به‌عنوان شاخصی حساس به انتظارات بازار، در کنار شاخص‌هایی مانند نفت، طلا، شاخص دلار، نسبت Put/Call و شاخص‌های خبری ریسک ژئوپلیتیکی، در سامانه‌های هشدار زودهنگام مالی-امنیتی به کار رود. از منظر سیاست‌گذاری راهبردی، استفاده ترکیبی از داده‌های بازارهای مالی و داده‌های امنیتی و دیپلماتیک می‌تواند به ارتقای پایش ریسک ژئوپلیتیکی و تصمیم‌گیری پیش‌دستانه کمک کند.

کلیدواژه‌ها: VIX، ریسک ژئوپلیتیکی، هشدار زودهنگام، ایران و آمریکا، بازار اختیار معامله، مطالعه رویداد

نقش رژیم صهیونیستی در بازتولید خشونت قومی از طریق الگوبرداری (RSF) از تاکتیک‌های نظامی اسرائیل در غزه



محمد حسین رودباری
دانشجوی دکتری روانشناسی بالینی، دانشکده پزشکی، دانشگاه آزاد اسلامی، کیش، ایران
mroudbari9@gmail.com

جنگ داخلی سودان از آوریل ۲۰۲۳ میان ارتش سودان (SAF) به رهبری عبدالفتاح البرهان و نیروهای پشتیبانی سریع (RSF) به فرماندهی محمد حمدان دقلو (همیتی)، به یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های انسانی جهان تبدیل شده است. این درگیری، که ریشه در تنش‌های قومی دارفور دارد، بیش از ۱۰۰ هزار کشته، ۱۲.۶ میلیون آواره و قحطی گسترده به بار آورده است. گزارش‌های سازمان ملل و الجزیره (۲۰۲۵) نشان می‌دهد (RSF) از تاکتیک‌های نظامی رژیم صهیونیستی در غزه الگوبرداری کرده، از جمله استفاده از اصطلاحات حقوق بشری برای توجیه جنایات (مانند ادعای هدف‌گیری «تروریست‌ها» برای کشتار غیرنظامیان)، ایجاد «مناطق امن» برای اخراج قومی، و محاصره غذایی در الفاشر که منجر به نسل‌کشی دارفور جدید شده است. رژیم صهیونیستی، با هدف حفظ توافق ابراهیم (۲۰۲۰) و استراتژی دریای سرخ، از طریق موساد حمایت اطلاعاتی و تسلیحاتی از (RSF)(مانند پهپادها و سلاح‌های اسرائیلی) ارائه می‌دهد، در حالی که وزارت خارجه‌اش (SAF) را ترجیح می‌دهد. این مداخله پنهان، خشونت قومی را بازتولید کرده و سودان را به میدان نیابتی تبدیل کرده است. هدف پژوهش، بررسی نقش رژیم صهیونیستی در بازتولید خشونت قومی از طریق الگوبرداری (RSF) از تاکتیک‌های نظامی اسرائیل در غزه، و پیشنهاد سیاست‌های صلح‌ساز است.

قلمرو موضوعی بر نقش مداخله خارجی در بازتولید خشونت قومی، الگوبرداری تاکتیکی (محاصره، اخراج، توجیه حقوق بشری)، و پیامدهای ژئوپلیتیک تمرکز دارد. قلمرو زمانی از آوریل ۲۰۲۳ (شروع جنگ) تا نوامبر ۲۰۲۵ (فتح الفاشر توسط RSF) است. قلمرو مکانی شامل مناطق کلیدی سودان (دارفور شمالی، الفاشر، خارطوم) و تأثیرات منطقه‌ای (شاخ آفریقا، دریای سرخ، روابط اسرائیل-عرب) می‌شود.

رویکرد ترکیبی (کیفی-کمی) با تحلیل محتوای اسناد دیپلماتیک (گزارش‌های سازمان ملل، الجزیره، بلینگ‌کت)، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با ۳۰ کارشناس روابط بین‌الملل (از ایران، سودان، مصر)، و مدلسازی سناریوهای ژئوپلیتیک در نرم‌افزار (AnyLogic) به کار رفت. روایی با triangulation (اسناد، مصاحبه، داده‌های ماهواره‌ای) و پایایی با ضریب آلفای کرونباخ (۰.۸۸) تأیید شد. جامعه آماری شامل ۱۵۰ سند اطلاعاتی و رسانه‌ای (۲۰۲۳-۲۰۲۵) بود.

رژیم صهیونیستی از طریق انتقال تسلیحات (مانند مهمات ۱۴.۵ میلی‌متری از طریق کنیا) و آموزش اطلاعاتی، نقش ۴۲ درصدی در تقویت RSF دارد

(p<۰٫۰۱). RSF تاکتیک‌های غزه را الگوبرداری کرده: ادعای "مناطق امن" برای اخراج ۲.۳ میلیون غیرعرب (مشابه فلسطینیان)، محاصره غذایی الفاشر (مانند غزه)، و توجیه جنایات با اصطلاحات IHL (مانند "حملات تروریستی SAF). این الگوبرداری ۵۷ درصد خشونت قومی را تشدید کرده و منجر به ۱۵ هزار کشته در جنینه (۲۰۲۳) و ۴۶۰ کشته در بیمارستان الفاشر (۲۰۲۵) شده است. مدل سناریو نشان داد قطع حمایت خارجی، احتمال صلح را به میزان ۶۳ درصد افزایش می‌دهد.

رژیم صهیونیستی با اولویت استراتژی ضدایرانی و دریای سرخ، خشونت قومی سودان را از طریق الگوبرداری RSF بازتولید کرده و بحران را به نسل‌کشی دارفور جدید تبدیل نموده است. این مداخله، نه تنها عادی‌سازی پیمان ابراهیم را تضمین می‌کند، بلکه سودان را به آزمایشگاه تاکتیک‌های غزه بدل ساخته است.

کلیدواژه‌ها: رژیم صهیونیستی، خشونت قومی، جنگ داخلی سودان، الگوبرداری غزه، نسل‌کشی دارفور، مداخله نیابتی

لزوم فهم ماهیت منازعات برای امکان تحقق صلح؛ تحلیل ماهیت صلح با تأکید بر مذاکرات فلسطین ،اسرائیل ،ایران و آمریکا



سیده سوزان انجم‌روز
استادیار، ادیان وعرفان تطبیقی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
su.anjomerooz@ut.ac.ir

سخن از صلح و حل منازعه زمانی معنا دارد که نخست ماهیت منازعات به‌درستی درك شود، زیرا صلح زمانی امکانپذیر است که فهم درستی از ماهیت منازعه صورت گیرد. گرچه «صلح» از بنیادی‌ترین مفاهیم در فلسفه سیاسی، روابط بین‌الملل و مطالعات منازعه است، اما کاربرد گسترده این واژه در ادبیات سیاسی معاصر، همواره به‌معنای تحقق حقیقت صلح نیست.

مسئله اساسی این است که آیا هر مذاکره یا توافقی که «صلح» نامیده می‌شود، واجد مؤلفه‌های واقعی صلح است یا آنکه در برخی موارد، این واژه صرفاً پوششی برای تثبیت روابط نابرابر قدرت و مشروعیت‌بخشی به‌وضع موجود است. این مسئله در منازعاتی همچون فلسطین و اسرائیل و نیز مذاکرات ایران و آمریکا اهمیت ویژه‌ای می‌یابد؛ زیرا اختلافات موجود صرفاً بر سر توقف درگیری یا کاهش تنش نیست، بلکه به‌موضوعاتی چون حاکمیت، امنیت، حقوق تاریخی، عدالت، استقلال سیاسی و توازن قدرت بازمی‌گردد. ازاین‌رو، بدون فهم دقیق ماهیت منازعه و منشأ آن، سخن گفتن از صلح، فاقد مبنای نظری و عملی خواهد بود. این جستار با هدف تبیین مفهوم حقیقی صلح و تمایز آن از توافقات سیاسی‌ای انجام شده است که صرفاً عنوان «صلح» بر آنها نهاده می‌شود. همچنین می‌کوشد با تحلیل این نمونه‌ها نشان دهد که تحقق صلح پایدار مستلزم رفع عوامل بنیادین منازعه، به‌رسمیت‌شناختن حقوق مشروع طرفین و استقرار عدالت است، نه صرفاً توقف موقت خشونت یا پذیرش خواسته‌های بی‌قید و شرط یک طرف از سوی طرف دیگر. بررسی مذاکراتی مانند توافق اسلو و دیگر فرآیندهای صلح نشان می‌دهد که فقدان توافق درباره مسائل بنیادینی همچون مرزها، وضعیت قدس، آوارگان فلسطینی و شهرک‌های اسرائیلی، سبب شده است بسیاری از این فرآیندها به‌صلح پایدار منجر نشوند.

تحلیل مفهوم صلح نشان می‌دهد که صلحی که بر حذف حقوق کامل یکی از طرفین یا تحمیل اراده یک‌جانبه استوار باشد، با مفهوم صلح مثبت در مطالعات صلح سازگار نیست. مذاکرات ایران و آمریکا نیز نه به‌عنوان گفت‌وگویی میان دو طرف برابر، بلکه به‌مثابه فرایندی برای تحمیل خطوط قرمز و مطالبات یک طرف بر طرف دیگر است. ازاین‌رو، در هر دو نمونه، هنگامی که یکی از طرفین مشروعیت خواسته‌ها و حقوق بنیادین طرف مقابل را به‌رسمیت نشناسد، کاربرد واژه «صلح» با چالش‌های جدی مفهومی مواجه می‌شود.

بنابراین تحقق صلح پایدار، پیش از هر چیز، مستلزم فهم صحیح ماهیت

منازعه است. هرگاه یکی از طرفین، حقوق اساسی طرف مقابل را نادیده گرفته یا در پی تحمیل اراده خود و چیرگی مطلق باشد، مذاکره، هرچند با عنوان «صلح» شناخته شود، در عمل به‌صلح واقعی نخواهد انجامید. بر این اساس، صلح پایدار تنها در شرایطی امکان‌پذیر است که طرفین از غلبه مطلق فاصله گرفته و اصل شناسایی متقابل حقوق، عدالت، امنیت مشترک و احترام به‌حاکمیت سیاسی را بپذیرند. بنابراین، سیاست‌گذاری در حوزه حل منازعات باید به‌جای تمرکز صرف بر توافقات کوتاه‌مدت و آتش‌بس‌های موقت، بر رفع ریشه‌های ساختاری تعارض و ایجاد سازوکارهای عادلانه برای همزیستی پایدار متمرکز شود.

کلیدواژه‌ها: حل منازعه، صلح مثبت، صلح منفی، عدالت، فلسطین و اسرائیل، ایران و آمریکا

تغییرات جمعیتی و نگرش‌های عمومی در اسرائیل و پیامدهای آن بر تداوم منازعه ۲۰۲۶ ۱۹۷۷



محمدرضا میثمی
دانشجوی کارشناسی ارشد، مطالعات رژیم صهیونیستی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
mohammad.meysami@ut.ac.ir

علیرغم دهه‌ها تلاش دیپلماتیک، منازعه اسرائیل و فلسطین به یکی از پایدارترین بحران‌های خاورمیانه تبدیل شده است. بسیاری از تحلیل‌های رایج در ایران، این ناکامی را به اراده سیاسی نخبگان یا متغیرهای بیرونی نسبت می‌دهند. با این حال، ریشه‌های اصلی این تداوم در لایه‌های عمیق‌تری قرار دارد. تغییرات بنیادین در ترکیب جمعیتی و تحول در نگرش‌های عمومی از سال ۱۹۷۷ (صعود لیکود) اسرائیل را دستخوش دگردیسی‌های جمعیتی عمیقی نموده است. جمعیت حریدی‌ها از حدود ۴٪ در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۱۳٪ در سال ۲۰۲۵ رسیده و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۵۰ به ۲۴.۴٪ برسد. هم‌زمان نگرش عمومی به «عرب» و «فلسطینی» از «همسایگی تلخ» به «تهدید وجودی» تغییر یافته است؛ به‌گونه‌ای که بر اساس داده‌های مرکز تحقیقات پیو، تنها ۲۱٪ از اسرائیلی‌ها به امکان همزیستی صلح‌آمیز با دولت فلسطینی باور دارند (نسبت به ۵۰٪ در سال ۲۰۱۳) هدف اصلی، واکاوی تأثیر تغییرات جمعیتی (رشد جمعیت حریدی، شهرک‌نشینان و مهاجرت از شوروی) و نگرش‌های عمومی (تغییر نگاه به «عرب»، «سرزمین» و «صلح») بر رادیکال‌شدن گفتمان سیاسی اسرائیل و تداوم منازعه با فلسطینیان است.

پژوهش از نظر موضوعی به بررسی تأثیر متقابل تغییرات جمعیتی و نگرش‌های عمومی بر گفتمان سیاسی و تداوم منازعه می‌پردازد. از نظر زمانی، بازه ۱۹۷۷ تا ۲۰۲۶ را در بر می‌گیرد و از نظر مکانی، جامعه اسرائیل و منازعه با فلسطینیان را شامل می‌شود. پژوهش با رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از تحلیل اسنادی و تحلیل محتوای کیفی انجام شده است. داده‌ها از منابع معتبر گردآوری شده‌اند: اداره مرکزی آمار اسرائیل (CBS)، نظرسنجی‌های مرکز دموکراسی اسرائیل (IDI)، شاخص صلح دانشگاه تل‌آویو و مرکز تحقیقات پیو (Pew Research Center) درباره تغییرات نگرش عمومی؛ و سخنرانی‌های رسمی رهبران و تحلیل‌های رسانه‌های اسرائیل برای شناسایی تحول در گفتمان سیاسی

یافته‌ها نشان می‌دهد از سال ۱۹۷۷ سه دگردیسی به‌هم‌پیوسته رخ داده است: الف) دگردیسی جمعیتی: ورود مهاجران از شوروی، رشد تصاعدی جمعیت حریدی با نرخ زادوولد ۶.۴ فرزند و گسترش شهرک‌نشینان، وزن جمعیتی گروه‌های راست‌گرا را افزایش داده است؛ ب) دگردیسی نگرشی: نگاه به فلسطینیان از «همسایگی تلخ» به «تهدید وجودی» تغییر یافته و حمایت از راه‌حل دو دولت به ۲۱٪ کاهش یافته است. بر اساس نظرسنجی IDI، ۹۱٪ یهودیان اسرائیلی ایران را تهدید وجودی می‌دانند؛ ج) دگردیسی گفتمانی: گفتمان سیاسی از «دولت‌سازی

نهادمحور» به «رهبری‌محوری فردی» تغییر یافته و گفتمان‌های به‌ظاهر صلح‌آمیز به استراتژی‌هایی برای «مدیریت منازعه» تبدیل شده‌اند. شکست کمپ دیوید در ۲۰۰۰، موج راست‌گرا را تقویت کرد.

نتیجه‌گیری اصلی آن است که منازعه در خاورمیانه، بیش از یک مسئله مبتنی بر اراده سیاسی، ریشه در ساختارهای جمعیتی و نگرشی درونی اسرائیل دارد. تغییرات جمعیتی از ۱۹۷۷ به سمت راست افراطی شکل و فرم یافته است. سیاست‌های راهبردی پیشنهادی: الف) بازنگری در الگوی تحلیل منطقه‌ای با تاکید بر متغیرهای جمعیتی و نگرشی؛ ب) پرهیز از تحلیل‌های خوش‌بینانه و مبتنی بر داده‌های سطحی؛ ج) توجه به تغییرات درونی اسرائیل به عنوان موانع ساختاری جدی در طراحی هرگونه راهکار سیاسی برای منازعه

کلیدواژه‌ها: تغییرات جمعیتی، نگرش‌های عمومی، تداوم منازعه، اسرائیل، فلسطین، موانع ساختاری صلح

چرخش راهبردی در الگوی صلح خاورمیانه، از محوریت مسئله فلسطین به عادی‌سازی روابط با اسرائیل ۲۰۱۷-۲۰۲۵

ملیحه ابوالی
کارشناس ارشد، روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران، تهران
maliheabvali@gmail.com



امیرحسام میرزایی
کارشناس ارشد مطالعات جهان، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
Mirzaeiamirhesam@gmail.com

مسئله صلح در فلسطین، ریشه‌هایی عمیق و تاریخی دارد که فراتر از یک منازعه مرزی ساده، در بطن فرآیندهای استعماری نهفته است. نقطه آغازین این بحران را می‌توان در سال ۱۹۱۷ و با صدور «اعلامیه بالفور» ردیابی کرد؛ زمانی که امپراتوری بریتانیا با وعده ایجاد یک «خانه ملی برای قوم یهود» در سرزمینی که تحت حاکمیت خود نبود، بذر استعمار ساکن‌پذیر را در منطقه خاورمیانه کاشت. این اقدام، نه تنها نقض حقوق ملی ساکنان اصلی منطقه بود، بلکه زیربنای ساختاری را فراهم آورد که در آن، مشروعیت سیاسی بر پایه تغییر دموگرافیک و تصرف ارضی بنا شد.

در دهه‌های متمادی پس از آن، تلاش‌های دیپلماتیک گوناگونی تحت عنوان «ابتکارات صلح» صورت گرفت؛ از پیمان کمپ‌دیوید (۱۹۷۹) که نخستین گام به سوی مدیریت تنش بود، تا توافق اسلو (۱۹۹۳) که وعده تشکیل دولت فلسطین را می‌داد. با این حال، روند تاریخی نشان می‌دهد که این توافق‌ها به‌جای تمرکز بر تحقق عدالت و حقوق بنیادین فلسطینیان، به‌تدریج به سمت تضمین امنیت و تثبیت مشروعیت اسرائیل سوق یافته‌اند. در سال‌های اخیر، با ظهور رویکردهایی نظیر «معامله قرن» (۲۰۲۰) و به‌دنبال آن «پیمان ابراهیم» (۲۰۲۰)، این روند با شتابی بی‌سابقه، پارادایم صلح را از یک فرآیند مبتنی بر حقوق به یک فرآیند مبتنی بر نظم منطقه‌ای تغییر داده است.

این پژوهش با هدف تحلیل انتقادی این گذار تاریخی، از پارادایم «صلح فلسطینی‌محور» به سمت «صلح اسرائیلی‌محور» طراحی شده است. پرسش اصلی این است که چگونه مفهوم «صلح» در گفتمان سیاسی معاصر خاورمیانه، از یک آرمان برای رهایی ملی و بازگشت به حاکمیت، به سازوکاری برای مدیریت استمرار سلطه و تثبیت ساختارهای نابرابر تبدیل شده است؟ برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش «تحلیل انتقادی گفتمان» و رویکرد «تاریخی-تطبیقی»، اسناد رسمی، نقشه‌ها و توافق‌نامه‌های سیاسی در بازه زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ را مورد واکاوی قرار می‌دهد.

یافته‌های مقدماتی و تحلیل‌های این تحقیق نشان می‌دهد که طرح‌های صلح اخیر، به‌جای حل‌وفصل ریشه‌ای منازعه، در واقع ساختاری از «صلح استعماری» را تثبیت کرده‌اند. در این ساختار، مفاهیمی چون عدالت، حاکمیت ملی و حق بازگشت فلسطینیان از دستور کار حذف شده و «صلح» به ابزاری برای مدیریت اشغال و عادی‌سازی روابط دیپلماتیک با هدف پوشش دادن استمرار سلطه بدل گشته است. در نهایت، این پژوهش استدلال می‌کند که صلح کنونی درخاورمیانه، نه پایان‌دهنده فرآیند استعمار، بلکه مرحله‌ای نوین از بازتولید آن در پوشش گفتمان‌های مدرن «امنیت‌گرایی» و «توسعه» است.

کلیدواژه‌ها: صلح استعماری، فلسطین، اسرائیل، تحلیل انتقادی گفتمان، عادی‌سازی روابط، امنیت‌گرایی



الملخصات العربية

أثر التحولات الاجتماعية السودانية (۲۰۰۳-۲۰۱۹) على تمرد قوات الدعم السريع

تتناول هذه الدراسة دور التغيرات الاجتماعية في السودان بين عامي ۲۰۰۳ و۲۰۱۹ في ظهور تمرد قوات الدعم السريع عام ۲۰۲۳. فقد أدت أزمة دارفور وتداعياتها، بما في ذلك النزوح السكاني الواسع النطاق، وضعف هياكل السلطة المحلية التقليدية، وتوسع عسكرة المجتمعات الغربية السودانية، إلى تحول جذري في التركيبة الاجتماعية للبلاد. خلال هذه الفترة، اعتمدت الحكومة السودانية على الميليشيات المحلية لإدارة الأزمة والسيطرة على المناطق المحيطة بها، ومن خلال إضفاء الطابع المؤسسي على هذه القوات تحت مسمى قوات الدعم السريع، مهدت الطريق فعلياً لظهور فئة جديدة من الفاعلين المسلحين ذوي المصالح والهويات المستقلة. وقد وفرت هذه التغيرات الاجتماعية، إلى جانب صعود مكانة قوات الدعم السريع وقوتها الاقتصادية والسياسية و مأسسة المكاسب التي حظيت بها، الظروف الملائمة لهذه الجماعة لشن تمرد ضد الحكومة المركزية عام ۲۰۲۳، مدعومة بدوافع وقدرات كافية. تُظهر نتائج البحث أن تمرد قوات الدعم السريع لم تكن حدثًا سياسيًا مفاجئا و منفصلا عن السياق العام للمشهد السوداني، بل كانت نتيجة استمرار التحولات الاجتماعية العميقة في العقدين السابقين والتي غيرت بشكل جذري بنية السلطة، الاقتصاد السياسي وأنماط التعبئة في السودان.

الكلمات المفتاحية: السودان، قوات دعم السريع، التحولات الإجتماعية، دارفور، المركز والهامش

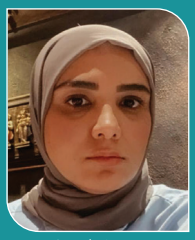


احمد بروايه
حاصل على درجة الدكتوراه فى دراسات الشرق الأوسط من جامعة طهران
aborwayeh@yahoo.com



محسن ارتضائی
حاصل على درجة الماجيستير فى دراسات الشرق الأوسط من جامعة طهران
yahoo.com@M.ertezaei۸۹

السياسة الخارجية العراقية بعد٢٠٠٣: العراق وإستراتيجية التوازن فى الشرق الأوسط



اسراء قطبی‌فرد
ماجیستر دراسات العراق، کلیة دراسات العالم، جامعة طهران، طهران
asra.ghotbifard@gmail.com

أدت التحولات التى شهدها العراق عام ٢٠٠٣ إثرالإحتلال الأمريكى وسقوط نظام صدام حسين، إلى دخوله فى قلب دائرة الصراعات القائمة فى الشرق الأوسط من جديد وتحول إلى ساحة تنافس دائم بين فاعلين مؤثرين على الصعيد الإقليمى والدولى، لاسيما ايران والولايات المتحدة الأمريكية وبرز دوره فى التفاعلات الإقليمية. ومن هنا أثارت هذه التحولات، تساؤولات عديدة حول طبيعة توجهاته فى علاقاته وسياساته الخارجية ومدى قدرة صناع القرارالعراقى على تقديم دور فاعل فى حل الصراعات وتعزيز الأمن والسلام الإقليمى، بما يضمن الحفاظ على بقائه ويعزز قدرته على تأمين مصالحه الوطنية. من هذا المنطلق، تطرح إشكالية البحث حول كيفية رسم مسار السياسة الخارجية العراقية بعد ٢٠٠٣ فى ظل هذه التحديات وإلقاء نظرة على مدى قدرة الساسة العراقيين فى توظيف إستراتيجية التوازن ودعم الوساطات، للحد من التوترات والنزاعات، بغية تحقيق الإستقرارالإقليمى. وعليه يسعى الباحث للإجابة على السؤال الرئيسى التالى: كيف تمكن العراق من تبنى إستراتيجة التوازن فى سياسته الخارجية بعد٢٠٠٣؟

وإنطلاقا من ذلك، ينطلق البحث من فرضية، مفادها أن العراق نتيجة لموقعه الجيوسياسى الحساس وبنيته السياسية الهشة والإنقسامات الداخلية والضغوطات الخارجية، لم يتمكن من رسم سياسة خارجية مستقلة تماما، الأمرالذى دفعه لتبنى إستراتيجية متوازنة فى سياسته الخارجية وإدارة علاقات متوازنة مع أطراف الصراع، لتفادى الأزمات والبقاء خارج دائرة التوتر. للتوصل إلى هذه النتائج، تم الإعتماد فى هذا البحث على منهج تحليل المسارات لفهم تطور توجهات السياسة الخارجية العراقية بعد ٢٠٠٣ مع تقديم سيناريوهات مستقبلية لمدى قدرة إستراتيجية التوازن فى علاقات العراق الخارجية على الإستمرار فى ظل التحولات الإقليمية والدولية.

وتشير نتائج الدراسة إلى أن العراق، لاسيما فى العقديين الماضيين سعى إلى تفادى الأزمات من خلال إعتماد إستراتيجية التوازن وطرح مبادرات سلام وأداء دور الو سيط عبر آليات متنوعة بين مختلف أطراف الصراع، بهدف عدم الإنخراط فى دائرة المنافسات وتجنب تداعيات الأزمات فى ظل بيئته السياسية المعقدة والإنقسامات الداخلية. ومن أبرز ما يمكن ذكره هنا، إسهام وساطة بغداد فى تهيئة الظروف الملائمة لحل الخلافات بين ايران والمملكة العربية السعودية والتى توجت فى نهاية المطاف بإتفاقية بكين ٢٠٢٣، إلى جانب محاولاته المستمرة لتقريب وجهات النظر بين ايران والولايات المتحدة الأمريكية ودعم جهود التفاوض بين الطرفين فى مجال البرنامج النووى الإيرانى، للحد من التوترات والنزاعات لتعزيز السلام الإقليمى والحفاظ على الإستقرار الداخلى. وتبين هذه المسارات أن إستراتيجية التوازن أصبحت خيارا إستراتيجيا يعتمده العراق فى سياسته الخارجية للحد من الإنخراط المباشر فى الصراعات الإقليمية.

الكلمات المفتاحية: العراق، السياسة الخارجية العراقية بعد٢٠٠٣، إستراتيجية التوازن، ايران، الولايات المتحدة الأمريكية

هندسة السلام الاقتصادي في الشرق الأوسط: رؤية استشرافية للتحول من التنافس على الموارد إلى التكامل المعرفي الرقمي



عباس مكى
أستاذ مساعد، كلية الإدارة و الإقتصاد، جامعة كوفه، كوفه، العراق
abbasm.hamza@uokufa.edu.iq

شهدت منطقة القرن الأفريقى خلال العقد الأخير عودة متدرجة الحضور الإيرانى بعد سنوات من التراجع مستفيدة من التحولات الجيوسياسية التى فرضتها المنافسة الإقليمية والدولية على واحد من أكثر الأقاليم الاستراتيجية فى العالم ، يكتسب القرن الأفريقى أهمية استثنائية لوقوعه على البحر الأحمر وخليج عدن واشرافها على مضيق باب المندب الذى يمثل أحد أهم الممرات البحرية للتجارية العالمية وحركة الطاقة ، الأمر الذى جعلها ساحة لتنافس القوى الكبرى والإقليمية ومقدمتها الولايات المتحدة الأمريكية والصين وتركيا ودول الخليج وإسرائيل فضلا عن ايران .

مع اندلاع الحرب الإقليمية فى الشرق الاوسط، لاسيما فى التصعيد بين إيران وإسرائيل واتساع نطاق المواجهات ليشمل مسارح متعددة ، برزت الحاجة الإيرانية إلى إعادة صياغة استراتيجيتها الخارجية بما يضمن الحفاظ على عمقها الاستراتيجى وتأمين خطوط الملاحة والدعم اللوجستى حلفائها، وفى هذا السياق عاد القرن الأفريقى ليحتل موقعا متقدما فى الحسابات الإيرانية ليس فقط باعتباره امتدادا جغرافياً للبحر الأحمر، وانما ايضا باعتباره فضاء يسمح بطهران بتعزيز نفوذها السياسى والاقتصادى والأمنى فى مواجهة الضغوط الإقليمية .

لا تعنى فكرة إعادة تشكيل الحضور الإيرانى مجرد استئناف العلاقات الدبلوماسية مع بعض دول القرن الأفريقى، بل تتجاوز ذلك إلى تبنى مقاربة أكثر مرونة تعتمد على توظيف الأدوات الاقتصادية والتعاون البحرى والدبلوماسية والشراكات الأمنية ، بما ينسجم مع المتغيرات التى فرضتها الحرب الإقليمية، كما تسعى إيران إلى استثمار حالة السيولة الأمنية والسياسية التى تشهدها بعض دول القرن الأفريقى، والتنافس مع القوى الإقليمية الأخرى ، لبناء شبكة من العلاقات تقلل من آثار العزلة والعقوبات توفرها لها أوراق ضغط إضافية فى معادلات الأمن الإقليمى.

وانطلاقاً من ذلك ، تهدف الدراسة إلى تحليل محددات إعادة تشكيل الحضور الإيرانى فى القرن الأفريقى فى ظل تداعيات الحرب الإقليمى، من استعراض دوافع التحول فى الاستراتيجية الإيرانية وأدوات النفوذ التى تعتمدها ، وانعكاسات الحضور على توازنات القوى الإقليمية والدولية فى البحر الأحمر والقرن الأفريقى، فضلا عن استشراف السيناريوهات المحتملة لهذا الدور فى ضوء استمرار التنافس الإقليمى والدولى على القرن الأفريقى.

الكلمات المفتاحية:

العنف الصامت



جلال نواصری
ماجیستر دراسات العراق، کلیة دراسات العالم، جامعة طهران
jalalnavasri7@gmail.com

تتناول هذه الورقة ظاهرة "العنف الصامت" بمستوياته الهيكلي والرمزي، محللةً كيف تحل هذه القوة الخفية محل العنف المباشر كأداة أساسية لاستدامة الصراعات وعدم المساواة في السياقات المعاصرة. نجادل بأن غياب العنف الواضح لا يعني بالضرورة وجود سلام؛ بل قد يشير إلى سيطرة كاملة ومهيمنة تُفرض عبر المؤسسات، الأيديولوجيات، والتنميط الثقافي. تستعرض الورقة الإطار النظري للعنف الصامت (مستمدة من بورديو وفانون)، ثم تقدم نموذجاً تحليلياً لتقييم مدى تجذر هذا العنف في أنظمة الحكم، العلاقات الاقتصادية الدولية، والخطابات الإعلامية. الهدف هو اقتراح استراتيجيات "السلام الهيكلي" التي تستهدف تحييد هذه القوة القهرية كشرط مسبق لتحقيق سلام دائم ومستدام.

تشهد النزاعات تحولات حيث تراجعت الصراعات المسلحة لصالح أشكال جديدة من العنف غير المرئي. تبرز الورقة الفجوة بين غياب الصراع المسلح والظلم الهيكلي المستمر، وتعرف العنف الصامت كقوة خفية تهدد السلام المستدام. أهدافها تشمل تأطير المفهوم وتطوير إطار تحليلي وتقديم أسس "السلام الهيكلي".

ينطلق هذا البحث من فرضية أن فهم السلام يتطلب التمييز بين ثلاثة مستويات من العنف، كما نادى جالتونغ، مع التركيز بشكل خاص على المستويين الثاني والثالث:

العنف المباشر هو أفعال مرئية مثل القتل، بينما العنف الهيكلي هو ظلم متأصل في الأنظمة الاجتماعية والاقتصادية، يحرم الفئات الضعيفة من احتياجاتها الأساسية. في السياق المعاصر، يمثل العنف الهيكلي آلية فعالة لإدارة الصراع دون إراقة دماء واضحة. عندما تكون شروط التنمية غير متكافئة عالمياً، أو عندما تعتمد السياسات الضريبية على تحويل الثروات بعيداً عن الفئات الأكثر ضعفاً، فإن هذا يعد شكلاً من أشكال العنف الذي تضفي عليه المؤسسات الشرعية.

العنف الصامت لا يعمل فقط عبر القوانين، بل عبر الثقافة واللغة والتعليم. يتم استيعاب القهر داخلياً من قبل المقهورين أنفسهم عبر "الجسد المتعلّم" ، حيث تصبح التوقعات الطبقية أو العرقية "طبيعية" ومقبولة ذاتياً.

هذه المقالة تتجاوز تحليل الظلم إلى تحليل آليات إدامة الظلم في غياب الحرب، مما يضعها في تقاطع الدراسات الأمنية النقدية والنقد ما بعد الاستعماري الذي يركز على استمرارية هياكل الاستغلال حتى بعد الاستقلال السياسي.

منهجية التحليل: تشريح العنف الصامت في النظم العالمية

لتقييم مدى تجذر العنف الصامت، تقترح الورقة منهجية ثلاثية الأبعاد تجمع بين التحليل الكمي (الهيكلي) والنوعي (الخطابي).

نعتمد على مقاييس اقتصادية واجتماعية تتجاوز مجرد قياس الفقر المطلق، لتشمل مقاييس عدم المساواة التوزيعية. يتم استخدام أدوات

يتم تطبيق تحليل الخطاب على المواد التى تشكل الوعى العام، لتحديد كيف يتم تبرير العنف الهيكلى. يشمل ذلك:السرديات الإعلامية-الخطابات التعليمية- لغة المؤسسات الدولية

من المتوقع أن تظهر الورقة أن تجاهل العنف الصامت يؤدى إلى فشل جهود الوساطة والجهود المبذولة "لإدارة النزاع" .

١. فشل الوساطة التقليدية: عمليات السلام التى تركز فقط على إيقاف العنف المباشر (مثل اتفاقيات وقف إطلاق النار) تنهار حتماً لأنها لا تعالج الجذور الهيكلية للاستياء والتهميش.

٢. الصراع كنماذج متنافسة: يمكن وصف الصراع الحديث بأنه تنافس بين نماذج مختلفة من "العنف الصامت" المتنافسة. فالمجموعات المهمشة تسعى لتغيير الهياكل القمعية، بينما تسعى القوى المهيمنة لإعادة هندسة الهياكل لخدمتها دون اللجوء إلى الحرب الصريحة.

الكلمات المفتاحية: العنف الصامت، العنف الهيكلى، السلام المستدام

1. Engineering Economic Peace

من التعدد الدينى إلى السلام المستدام: دور الحوار بين الأديان فى الوقاية من التطرف و تعزيز التماسک المجتمعى



علياء محمد هذال
مركز العلا للتدريب و التنمية، بغداد، العراق
Alyaahathal@gmail.com

يشكل التعدد الدينى إحدى السمات الأساسية للمجتمعات المعاصرة و يمكن أن يكون مصدراً للثراء الثقافى و تعزيز التفاعل الإنسانى، إلا أن سوء إدارة التنوع الدينى، إلى جانب انتشار خطاب الكراهية و التحريض و التصورات الإقصائية، قد يحوله إلى عامل من عوامل التوتر و الإنقسام، بما يوفر بيئة ملائمة لنمو مظاهر التطرف و العنف. و من هنا تبرز الحاجة الى إعادة النظر فى الحوار بين الأديان، ليس بوصفه وسيلة للتقارب و التعارف فحسن، و إنما باعتباره آلية وقائية يمكن توظيفها فى معالجة جذور التطرف و تعزيز السلام المستدام.

يسعى هذا البحث إلى تحليل الدور الذى يمكن أن يؤديه الحوار بين الأديان فى الانتقال بالمجتمعات من مجرد إدارة التعدد الدينى إلى بناء منظومة مستدامة للتعايش و السلام، من خلال ترسيخ قيم قبول الآخر و الاحترام المتبادل، و المواطنة المشتركة و نبذ خطاب الكراهية و التحريض على العنف. كما يبحث فى قدرة المؤسسات الدينية و التعليمية و المجتمع المدنى و لا سيما فئة الشباب، على تحويل الحوار الدينى من نشاط موسمى أو النخبوى إلى ممارسة مجتمعية مستمرة تسهم فى الوقاية المبكرة من التطرف.و يعمد البحث إلى إعتماد المنهج التحليلى، من الاستفاده من المقاربة المقارنة لدراسة نماذج و آليات الحوار بين الأديان و دورها فى تعزيز التماسک المجتمعى. و ينطلق من فرضية مفادها أن فعالية الحوار الدينى فى بناء السلام ترتبط بمدى إنتقاله من الحوار الرمزى إلى حوار مؤسسى قائم على حقوق الإنسان و المساواة و احترام التنوع و المواطنة المشتركة و يخلص البحث إلى أن السلام المستدام لا يتحقق بمجرد غياب العنف و إنما يتطلب بناء بيئة إجتماعية قادرة على إدارة الإختلاف بصورة سلمية و أن الحوار بين الأديان يمكن أن يمثل إحدى الأدوارت الوقائية المهمة فى مواجهة التطرف و خطاب الكراهية، متى ارتبط بسياسات و ممارسات مؤسسية تعزز الثقة و التماسک و المشاركة المجتمعية.

الكلمات المفتاحية: التعدد الدينى، الحوار بين الأديان، السلام المستدام، التطرف، خطاب الكراهية، التماسک المجتمعى، الشباب، التعايش

النمذجة الجيومكانية لقابلية المدن للتعايش السلمى: دراسة مقارنة بين مدينتى كركوك (العراق) وأورمية (إيران) باستخدام نظم المعلومات الجغرافية والاستشعار عن بعد



زيد على مونس ال يحيى
طالب دراسات علياه (دكتوراه) جامعة شهيد باهنر كرمان - كلية الجغرافية والتخطيط الحظرى
zeadali898@gmail.com



مثنى مشعان المزروعى
معاون عميد كلية التربية جامعة تكريت واستاذ الجغرافية السياسية فى كلية التربية قسم الجغرافية

تتمثل المشكلة البحثية فى أن التخطيط الحضرى والتنظيم المكانى ليسَ عناصر محايدة؛ فإما أن يُنتجا بيئة حضرية تعزز الاندماج المكانى، أو يُنتجا فضاءات مبعثرة تُكرّس العزل الجغرافى والنزاع الكامن. وفى المدن متعددة القوميات ككركوك وأورمية، يتجلى هذا الإشكال فى وجود فجوات تنموية واضحة بين النوى الحضرية المركزية والهوامش والأطراف، مع ضعف فى الاتصالية النسيجية وتراجع كفاءة الفضاءات العامة المشتركة، وغياب نموذج كمى موحد لقياس "قابلية المدينة للتعايش السلمى" بشكل موضوعى.

وتهدف الدراسة إلى بناء نموذج كمى قائم على نظم المعلومات الجغرافية (GIS) والاستشعار عن بعد لقياس "قابلية المدينة للتعايش السلمى"، عبر تحويل المفهوم إلى أربعة مؤشرات مكانية قابلة للقياس. وتنطلق من فرضية رئيسية مفادها أن مستوى التعايش السلمى فى المدن التعددية يرتبط ارتباطاً بنيوياً بمستوى العدالة المكانية فى توزيع الخدمات، ودرجة انفتاح النسيج الحضرى واتصاليته، وكفاءة الفضاءات العامة المشتركة، ودرجة التنوع السكانى المتوازن.

وتعتمد الدراسة منهجية التحليل المكانى متعدد المعايير (S-MCDA) فى بيئة ArcGIS Pro، حيث تُعالج أربعة مؤشرات مكانية: (١) التنوع السكانى باستخدام مؤشر الإنتروبيا، (٢) العدالة المكانية باستخدام تحليل الشبكات ومعادلة إمكانية الوصول التجاذبية، (٣) الفضاءات العامة المشتركة باستخدام تقدير الكثافة النقطية (KDE)، (٤) الاتصالية والتكامل النسيجى باستخدام نظرية النحو الفضائى (Space Syntax).

النتائج كشفت نتائج التحليل العميق للصور الفضائية فى برنامج ArcGIS Pro عن تشابه لافت فى النمط المكانى للهشاشة بين المدينتين، حيث تتركز أعلى مستويات القابلية للتعايش فى النوى التاريخية والأسواق المركزية ومحيط الجامعات، بينما تنخفض بشكل حاد فى الهوامش والأطراف غير المخدومة. غير أن التحليل أظهر مفارقة تخطيطية واقتصادية بالغة الأهمية، إذ تُعانى مدينة كركوك من تهميش تخطيطى وبيئى واضح رغم امتلاكها لثروة نفطية هائلة جعلتها من أغنى مدن العراق، وهو ما تجلى فى ضعف البنية التحتية الخدمية وتدهور الوضع البيئى فى معظم أحيائها. وفى المقابل، حققت مدينة أورمية رغم افتقارها التام للموارد النفطية، مستويات أفضل من حيث كفاءة التخطيط الحضرى وجودة الخدمات وتنظيم النسيج العمرانى، مما يؤكد أن العامل الحاسم فى قابلية المدن

للتعايش السلمى ليس وفرة الموارد الاقتصادية بحد ذاتها، بل كفاءة إدارة هذه الموارد وتوجيهها نحو التنمية الحضرية العادلة. ويُظهر التحليل الرقمى أن مدينة كركوك لا تمتلك سوى ١٨٪ فقط من مساحتها ضمن فئة "القابلية المرتفعة جداً" للتعايش، مقابل ٢٥٪ من مساحتها ضمن فئة "القابلية المنخفضة إلى المنخفضة جداً"، وهذه المناطق هى الأحياء العشوائية التى نشأت بعد عام ٢٠٠٣ والأطراف المنفصلة نسيجياً. فى حين سجلت مدينة أورمية أداءً أفضل نسبياً، حيث بلغت نسبة المناطق ذات "القابلية المرتفعة جداً" ٢٤٪، بينما انخفضت نسبة المناطق ذات "القابلية المنخفضة" إلى ١٩٪ فقط، ويعزى ذلك إلى كفاءة أعلى فى شبكة الطرق الحلقية (Ring Roads) والاستثمار الناجح لضفاف نهر شهر چاى كفضاء عام جامع، فضلاً عن سياسات تخطيطية أكثر انتظاماً فى إدارة النمو الحضرى.

وتوصى الدراسة بإعادة هيكلة العدالة المكانية نحو الأطراف واستثمار الممرات الطبيعية كمحاور سلام وتطوير شبكات الاتصال العابر للأحياء وتفعيل الرصد الجيومكانى الدائم.

الكلمات المفتاحية: التعايش السلمى، النمذجة الجيومكانية، العدالة المكانية، نظم المعلومات الجغرافية (GIS)، الاستشعار عن بعد، التحليل المكانى متعدد المعايير

تحوّل الشراكات الأستراتيجية الصينية تحت ضغوط سياسات أحتواء الصين



سیدباقر صالحی
ماجستیر دراسات مصر، کلیة دراسات العالم، جامعه طهران، طهران، ایران
Bagher.salehi.72@gmail.com

إن انتقال الأزمات الأمنية العسكرية فى المنطقة من مستوى الصراعات بالوكالة إلى مستوى التلاقى المباشر يعيد تعريف التنافس الصينى-الأمريكى فى مستوى نوعى جديد. ويمكن تفسير هذا التحول فى ضوء الانتشار الواسع للقوات العسكرية للولايات المتحدة فى الشرق الأوسط بوصفه جزءاً من استراتيجية«احتواء الصين»، كما يمكن تحليله فى امتداد النمط الذى سُجّل سابقاً فى أمريكا اللاتينية، ولا سيما فى الحالة الفنزويلية، حيث سعت الولايات المتحدة، عبر الضغوط السياسية-الأمنية، إلى تقييد النفوذ الاقتصادى الصينى. وقد أدت هذه التحولات إلى زعزعة الافتراضات الكلاسيكية بشأن طبيعة الشراكات الاستراتيجية لبكين. تركّز هذه الدراسة على مفهوم «فنّ الحكم الاقتصادى» بوصفه المنطق الناظم لتكوين الشراكات الاستراتيجية الصينية، وتسعى إلى تحليل آثار تحول بيئة الشرق الأوسط الى فضاء صراعى ذى طابع عسكرى مباشر على نمط هذه الشراكات فى المنطقة. وانطلاقاً من ذلك، تتمثل الأشكالية الرئيسية للبحث فى السؤال الآتى؛ كيف تعيد الصين ضبط شراكاتها الإستراتيجية فى الشرق الأوسط فى ظل انتقال الأزمة الأقليمية الى مستوى المواجهة العسكرية المباشرة؟ حيث تقوم فرضية الدراسة على تحليل مقارن لسياقين من الضغط الجيوسياسى لشركاء الصين: تجربة إعادة تنظيم العلاقات الصينية-الفنزويلية فى ظل أزمة سياسية-أمنية، ونمط الدعم الاقتصادى الصينى لروسيا فى سياق الحرب. وبناءً على ذلك، تفترض الدراسة أن الصين، فى مواجهتها للضغط الأمريكى، لا تتجه إلى تحويل الشراكة الاقتصادية إلى التزام أمنى، بل إلى «التقليص الاستراتيجى للشراكة»؛ أى خفضها من مستوى التعاون الجيوسياسى إلى مستوى الإدارة الحكومية للعلاقات الاقتصادية، بحيث ينحصر دورها الرئيس فى ضمان تدفقات الطاقة، والحفاظ على المسارات التجارية، وتقليص قابلية التأثر بالضغوط الجيوسياسية. وتشير النتائج الأولية للبحث إلى أن الصين، فى المرحلة السابقة على التلاقى العسكرى المباشر، تعتمد نمط «الدعم دون العتبة» لتعزيز صمود شركائها، غير أن انتقال الأزمة إلى مستوى المواجهة المباشرة يجعل منطق «خفض المخاطر» هو المهيمن على سلوكها، فتتجه بكين إلى تعليق العقود طويلة الأمد، واستبدالها بآليات قصيرة الأجل، وإعادة ضبط الأطر المالية للعلاقات. وتؤكد التجربة الفنزويلية ونمط الدعم الصينى لروسيا أن الأولوية الأساسية لبكين تتمثل فى منع انهيار الشريك من دون الانخراط فى التزامات أمنية مباشرة. وعليه، فإن تحول الشرق الأوسط إلى أحد الميادين التشغيلية لاستراتيجية لاحتواء الصين لا يؤدى إلى عسكرة السياسة الخارجية الصينية، بقدر ما يفضى إلى تحول فى نمط فنّ الحكم الاقتصادى

لديها؛ إذ تُظهر الأدلة السلوكية للصين فى الأزمات السابقة أنها، فى مواجهة التفوق العسكرى للولايات المتحدة، تتجنب تحويل الشراكات الاقتصادية إلى التزامات أمنية، وتنقل مجال التنافس إلى مستوى إدارة المخاطر الاقتصادية. وعليه ستضطلع الولايات المتحدة بالدور الرئيس فى إدارة الأزمات عسكرياً، فى حين تعمّق الصين نفوذها الاقتصادى فى سياق من عدم الاستقرار الجيوسياسى من دون تحمّل أعباء أمنية مباشرة. ويضع هذا النمط الفاعلين الإقليميين أمام حالة من «الوحدة الاستراتيجية»، حيث تحلّ الشراكات الاقتصادية محلّ الضمانات الأمنية، من دون أن يفضى ذلك إلى تقليص المخاطر الوجودية.

الكلمات المفتاحية: احتواء الصين، فنّ الحكم الاقتصادى، الشراكات الاستراتيجية، الوجود العسكرى الأمريكى، ايران، روسيا، فنزويلا

استراتیجیات حل النزاعات عند الأديان المختلفة: دراسة مقارنة



منتظر عادل سعيد الغفارى الدرانى
الباحث الحر فى علم الاجتماع
alrebaiimuntadher@gmail.com

النزاع ظاهرة إنسانية لازمت الأفراد والمجتمعات منذ القدم، والعنف ليس سمة أساسية أو حتمية أبداً، فالأديان والمنظومة الأخلاقية والاجتماعية المنبثقة من تلك الأديان تساهم فى منع النزاعات وتسويتها.

ينطلق هذا التقرير من سؤال: (كيف توظف التقاليد الدينية ومفاهيمها فى حل النزاعات؟)، مع التركيز على الأديان الثلاثة (الإسلام، المسيحية والبوذية)، للكشف عن أوجه التشابه والاختلاف فى وسائل العفو، الحكم العادل، الوساطة والإصلاح المنهجى المعتمد.

أولاً، الإسلام: يركز المنهج الإسلامى على الإصلاح والصلح، فالقرآن يدعو إلى إصلاح ذات البين دائماً، عن طريق التحكيم خاصة فى أوقات الأزمات أو تعقد الخلاف، ويمنح الصلح مكانة بارزة بقوله تعالى: (والصلح خير). المميز فى المنهج الإسلامى أنه لا يقتصر على إنهاء الخصومة أو المواجهة بل تشمل معالجة الأسباب وإعادة العلاقة بين الأطراف. الحوار والوساطة هما منهجان أساسيان، فصلح الحديبية ووثيقة المدينة بين المسلمين واليهود قامت على مبدأ تفاوضى لتخفيف الاحتقان آنذاك والهدف هو تنظيم العلاقات والتعايش.

ثانياً، المسيحية: المحبة والغفران غير المشروط عن الأذى وصنع السلام، عناصر مركزية فى مواجهة النزاع، التأكيد على المحبة ونبذ الانتقام الشخصى مبادئ أساسية اتخذها اللاهوت المسيحى فى تفكيك جذور النزاع القائم، والأهم هو الغفران الذى يؤدى إلى الانتقال من الخصومة إلى السلام المستدام. غير أن المصالحة لا ينبغى أن تعنى تجاهل الظلم أو حقوق الضحايا؛ إذ يمكن الجمع بين الغفران والمساءلة والعدالة. والأمثلة التاريخية عديدة، لعل الأحدث منها هو نظام ديزموند توتو فى جنوب أفريقيا، الذى كان رئيساً للجنة الحقيقة والمصالحة بعد سقوط نظام الفصل العنصرى. اعتمد بصورة كبيرة على مفاهيم مسيحية مثل الغفران والمصالحة والاعتراف بالخطأ، والغفران كما ذكرت وغيرها مثل رفض الانتقام ومجابهة العنف بالحب مفاهيم أساسية فى عملية حل النزاعات فى الديانة المسيحية.

ثالثاً، البوذية: تعتمد الديانة البوذية على شرح وتفكيك الجذور النفسية للنزاع، فهى تنطلق من مبادئ نفسية وإنسانية تشرح سبب الدافع العاطفى للنزاع مثل الغضب، التعلق أو الجهل وغيرها. الديانة البوذية قائمة على معرفة الذات وتحليل السلوك وضبط الانفعال وغيرها، فبدل مواجهة الغضب بمثله أو الكراهية بمثلها، تهدف البوذية إلى تفكيك الأسباب الداخلية أولاً ثم الاستماع والإنصات فالحوار والمصالحة، وبذلك تجمع استراتيجية البوذية بين السلام الداخلى وتقليل المعاناة فى العلاقات الخارجية.

رابعـا، المقارنـة: جميـع الأديـان التـى تناولتهـا والتـى لم أتناولهـا تؤكـد عـلى رفـض الانتقـام ونبـذ العنـف، لكـن لـكل ديـن منهـج يميـزه عـن الآخـر، فالإسـلام يؤكـد عـلى الصلـح والوسـاطة والحكـم بالعـدل، المسـيحية تؤكـد عـلى الغفـران والمحبـة، بينـما البوذيـة وهـى المتميـزة تركـز وتصـب ثقلهـا عـلى التحليـل النفسـى والتحـول الداخلـى الذاتـى الـذى يحولـك إلى إنسـان نابـذ للعنـف. إن فعاليـة المـوارد الدينيـة لا تعتمـد عـلى النصـوص واللاهـوت بـل تعتمـد عـلى المؤسسـات التـى تعمـل عـلى التطبيـق والتأويـل ومـدى مصداقيـة الفاعليـن والعامليـن. الديـن يمكنـه أن يكـون مـورداً لبنـاء السـلام لكنـه لا يسـتطيع (منفـرداً) معالجـة كل الأسـباب.

الكلمات المفتاحية: حل النزاعات، الحوار بين الأديان، بناء السلام

من التسامح بوصفه إذنًا إلى السلام بين المتساوين: حوار نقدى بين الحق فى التبرير عند راينر فورست ونقد العقل الدينى عند محمد أركون



عالية عبدالامير عبدالمجيد
دكتوراه فى فكر السياسى ، جامعة بغداد، عراق
a7782m@gmail .com

ينطلق البحث من إشكالية مفادها أن بعض صور التسامح قد تُبقى العلاقة بين المختلفين محكومة بعدم التكافؤ؛ إذ تحتفظ جهة مهيمنة بسلطة قبول الآخر أو رفضه، بدل الاعتراف به شريكًا متساويًا فى تحديد القواعد الناظمة للعيش المشترك. ويسعى البحث إلى تجاوز هذا التصور من خلال إقامة حوار نقدى مركّب بين مفهوم «الحق فى التبرير» عند راينر فورست ومشروع «نقد العقل الدينى» عند محمد أركون، للكشف عن الشروط الفكرية والسياسية اللازمة للانتقال من التسامح بوصفه إذنًا قابلًا للسحب إلى السلام بوصفه علاقة بين متساوين.

يعتمد البحث منهجًا تحليليًا مقارنًا، وينتظم فى ثلاثة محاور: يبحث الأول نقد فورست للتسامح القائم على الإذن، وتأسيسه حق كل فرد فى ألّا يخضع لمعايير أو قرارات لا يمكن تبريرها له بصورة متبادلة وعامة. ويحلّل الثانى نقد أركون لأنماط انغلاق العقل الدينى واحتكار التأويل، وما يترتب عليهما من إقصاء للمختلف وتحويل بعض القراءات التاريخية إلى سلطات غير قابلة للمساءلة. أما المحور الثالث، فيقيم حوارًا نقديًا بين المشروعين لصياغة مفهوم إجرائى لـ«السلام بين المتساوين».

ويخلص البحث إلى أن نقد احتكار التأويل يفتح المجال المعرفى أمام التعدد والمراجعة، لكنه لا يكفى وحده لضمان المساواة السياسية؛ كما أن الحق فى التبرير يحتاج إلى فضاء تأويلى مفتوح يمنع احتكار الحقيقة العامة. وبناءً على ذلك، يقترح البحث ثلاثة معايير للسلام بين المتساوين: المساواة فى المكانة، والمشاركة المتكافئة فى تقديم التبريرات ومناقشتها، وقابلية القواعد والتأويلات العامة للمراجعة.

الكلمات المفتاحية: التسامح، السلام بين المتساوين، الحق فى التبرير، راينر فورست، محمد أركون، نقد العقل الدينى

إعادة تعريف مفهومَيْ "السلام السلبى" و"السلام الإيجابى" فى نظرية يوهان غالتونغ مع التركيز على مؤلّفَتَى "العنف الهيكلى" و"العنف الثقافى"

أحدث يوهان غالتونغ، مؤسّس علم السلام الحديث، تحولاً جذرياً فى الخطاب السائد لدراسات السلام من خلال تمييزه بين "السلام السلبى" (باعتباره غياب العنف المباشر) و"السلام الإيجابى" (باعتباره غياب العنف الهيكلى والثقافى). بيد أنّ اتّساع دائرة مفهومَى العنف الهيكلى والثقافى، وتعقيد العلاقة بينهما، يفرضان إعادة قراءة منهجية لنظريّته. لذلك، يهدف هذا البحث إلى إعادة تعريف مفهومَيْ السلام السلبى والإيجابى فى ضوء مؤلّفَتَى العنف الهيكلى والثقافى، وتحليل علاقتهما فى إطار "مثلّث العنف" الغالتونغى.

يعتمد هذا البحث المنهج الوصفى-التحليلى وأسلوب التحليل المفهومى، حيث يقوم بتحليل دقيق للمفاهيم الأربعة الأساسيّة فى نظريّة غالتونغ، ثمّ يدرس علاقاتها فى سياق مثلّث العنف. وقد جُمعت البيانات من خلال دراسة مكتبيّة منهجية لأعمال غالتونغ الرئيسية، بالإضافة إلى المصادر المعتمدة فى علم السلام وعلم العنف.

تُظهر النتائج أوّلاً أنّ "السلام السلبى" لا يمكن تفسيره بمجرّد غياب العنف المباشر، بل يستلزم بشكلٍ أدنى رفع بعض مظاهر العنف الهيكلى، لأنّ الهياكل غير العادلة اقتصادياً وسياسياً واجتماعياً تُشكّل أرضاً دائمة لإعادة إنتاج العنف المباشر. ثانياً، إنّ "السلام الإيجابى" لا يقتصر على غياب العنف الهيكلى، بل يتجاوزه إلى تحقيق "الانسجام الاجتماعى" و"القدرة على العمل التضامنى والإبداعى" فى مواجهة النزاعات والصراعات الجماعية؛ وهو أمر يتطلّب، بعيداً عن مجرّد غياب العنف، حضوراً فاعلاً للعدالة الاجتماعية والمشاركة المتساوية. ثالثاً، يعمل "العنف الثقافى" كحلقة وصل بين العنف المباشر والهيكلى، إذ يضفى الشرعيّة الخطابية والمعيارية عليهما، وبالتالى يضمن استمرار كلا النوعين من العنف. وبناءً على ذلك، فإنّ السلام السلبى والسلام الإيجابى ليسا مفهومين مستقلّين منفصلين، بل مستويان من طيف تحليلى متواصل، يشكّل العنف الهيكلى والثقافى حلقات الوصل والجسور الرابطة بينهما.

وفى الختام، تكشف إعادة تعريف مفهومَى السلام السلبى والإيجابى فى ضوء مؤلّفَتَى العنف الهيكلى والثقافى، أنّ تحقيق أىّ سلام دائم – حتى على المستوى السلبى الأدنى – يستلزم عناية جادّة ومنهجية بالهياكل غير العادلة والخطابات المشرّعة للعنف. ويقدّم هذا البحث نموذجاً تحليلياً رباعى المستويات، يؤطّر مفهوماً وأداة نظريّة لقياس حالة السلام فى المجتمعات المختلفة. ويختتم البحث بالتوصية بأن تركز الدراسات المستقبليّة فى ميدان علم السلام، عوضاً عن التركيز المجرّد على غياب الحرب والعنف المباشر، على مقارنة المستويات المختلفة لغياب أنواع العنف الثلاثة (المباشر والهيكلى والثقافى) فى المجتمعات المتنوّعة، وصولاً إلى نظريّة أشمل وأكثر فاعليّة لبناء سلام عادل ومستدام.

الكلمات المفتاحية: السلام السلبى، السلام الإيجابى، العنف الهيكلى، العنف الثقافى، يوهان غالتونغ، مثلّث العنف



مرتضى كربلائى صادقى
دانش آموخته كارشناسى ارشد، رشته فقه و مبانى حقوق اسلامى، دانشگاه بين‌المللى امام خمينى (ره)، قزوين، ايران
m.karballai@edu.ikiu.ac.ir



مهدى نوريان
استاديار گروه فقه و حقوق اسلامى، دانشگاه بين‌المللى امام خمينى (ره)، قزوين، ايران
nourian@isr.ikiu.ac.ir

تقییم «محکمة الصلح» في الإجراءات الجنائية في إيران: دراسة مقارنة في ضوء السياسة الجنائية لدول العربية في الخليج الفارسي



مهدی خاقانی اصفهانی
استاذ مساعد في القانون الجنائي، معهد البحوث والتنمية في العلوم الإنسانية (سمت)، طهران، إيران
khaghani@samt.ac.ir

أدّى التزايد المستمر في عدد القضايا المعروضة على الأنظمة القضائية، ولا سيّما الدعاوى قليلة الأهمية والجرائم البسيطة، إلى بروز تحديات جوهرية أمام العدالة الجنائية المعاصرة، تمثلت في إطالة أمد التقاضي، وارتفاع التكاليف القضائية، وتراجع كفاءة المحاكم، وانخفاض مستوى الرضا العام عن إجراءات المحاكمة. وقد استدعى ذلك إعادة النظر في السياسة الجنائية التقليدية والاتجاه نحو سياسة جنائية تحرّرية وترميمية وإعادة تأهيلية، تقوم على تقليص التدخل العقابي، وتغليب الحلول السلمية، وتعزيز العدالة التصالحية. وفي هذا السياق، اتجه المشرّعون إلى إنشاء مؤسسات صلحية وتفعيل الآليات البديلة للإجراءات الجنائية، لما تؤديه من دور في الوقاية من العود، وإعادة إدماج الجناة منخفضي الخطورة، وجبر ضرر المجني عليهم. وانسجاماً مع هذا التوجه، استحدث المشرّع الإيراني «محكمة الصلح» بموجب «قانون مجالس حلّ النزاعات» لسنة ۱۴۰۲هـ.ش (۲۰۲۳م)، بهدف إخراج بعض القضايا والجرائم البسيطة من المسار التقليدي وتوجيهها نحو الصلح والتوافق. وتتمثل إشكالية البحث في مدى انسجام محاكم الصلح في القانون الإيراني، من حيث بنيتها واختصاصاتها ووظيفتها، مع أهداف السياسة الجنائية الترميمية والتحرّرية، ومدى تأثير أوجه القصور التشريعي والغموض البنيوي في فاعليتها. وتكشف الدراسة عن ثغرات يمكن تصنيفها ضمن ثلاثة محاور: بنية التشريع، والغموض القانوني، وعدم الانسجام مع النظام القانوني العام. ومن أبرزها عدم التوافق بين عنوان القانون ومضمونه، وعدم مراعاة التسلسل التشريعي في إنشاء مؤسسة قضائية جديدة، والغموض في العلاقة بين محاكم الصلح الحالية والسابقة، وعدم التناسب البنيوي لبعض أحكام القانون، وإسناد دعاوى الأسرة إليها دون مراعاة خصوصياتها، والتباين غير المبرر في الاختصاصات، والغموض بشأن دعاوى الإعسار والطعون وبعض الدعاوى المتعلقة بالأموال العامة. كما حصر القانون دور مجالس حلّ النزاعات في السعي إلى الصلح، بعد حرمانها من سلطة إصدار الأحكام، حتى مع تراضي الأطراف. وتبيّن النتائج أن الإمارات، ولا سيّما من خلال آليات الوساطة المرتبطة بمحاكم مركز دبي المالي العالمي (DIFC)، استطاعت تعزيز تسوية النزاعات وتقليص مدة التقاضي ورفع رضا المتقاضين. وفي قطر، أتاح الصلح في بعض الجرائم التعزيرية البسيطة، إلى جانب الدور الإيجابي للقاضي في تشجيع التسوية، نموذجاً قريباً من العدالة الترميمية، أسهم في خفض التوتر الاجتماعي والحدّ النسبي من تكرار الجريمة. أما

في سلطنة عُمان والكويت، فقد أسهمت وساطة الشرطة والوساطة غير القضائية وآليات تسوية النزاعات البديلة (ADR) في الجرائم البسيطة في تقليل اللجوء إلى العقوبات السالبة للحرية وتعزيز الثقة المجتمعية. وتخلص الدراسة إلى أنه، رغم عدم وجود مؤسسة قضائية مستقلة تحمل مسمى «محكمة الصلح» في الدول العربية المطلة على الخليج العربي، فإن سياساتها الجنائية الصلحية حققت مزايا ملموسة في الوقاية من العود، وإعادة تأهيل الجناة، وتعزيز الرضا عن العدالة الجنائية، بما يمكن أن يوفر نموذجاً إصلاحياً مناسباً لإعادة النظر في بنية محاكم الصلح واختصاصاتها في النظام القانوني الإيراني.

الكلمات المفتاحية: محكمة الصلح في إيران، القانون الجنائي الصلحي، السياسة الجنائية الترميمية، الديمقراطية القضائية، القانون الجنائي المقارن، محاكم الصلح في الدول العربية

سیاسة الموازنة الهشة في العراق وقيود قدرته على الوساطة في الحرب الإيرانية-الأمريكية



مهند حامدی
دکتوراه فی علم الاجتماع السیاسی، کلیة حقوق و العلوم السیاسیة، جامعة طهران، طهران
M149.1991@gmail.com

تتطلب السياسة الخارجية الفاعلة وجود مرجعية متماسكة لصنع القرار، وقدرة مؤسسية كافية، وآليات تتيح تحويل التفضيلات السياسية إلى مواقف وإجراءات منسقة. غير أن صنع السياسة الخارجية وتنفيذها في العراق لا يخضعان لمركز موحد؛ إذ تشارك فيهما، إلى جانب المؤسسات الرسمية، أحزاب وائتلافات سياسية وقيادات قومية ودينية وبعض الجماعات المسلحة التي تقيم علاقات مستقلة مع قوى خارجية. وقد أدى هذا النمط من الدبلوماسية الموازية، بالتفاعل مع نظام المحاصصة، والتنافس بين النخب، وضعف البيروقراطية، ونفوذ الفاعلين من غير الدول، وتعارض الارتباطات الخارجية، إلى تقييد قدرة الحكومة المركزية على صياغة سياسة خارجية موحدة وتنفيذها.

تنطلق الدراسة من سؤال رئيس مفاده: كيف أسهم تعدد مراكز صنع قرار السياسة الخارجية في إضعاف قدرة العراق على تبني سياسة فاعلة وأداء دور الوسيط في الحرب الإيرانية-الأمريكية؟ وتهدف إلى تفسير العلاقة بين الانقسام الداخلي، وتشكل سياسة الموازنة الهشة، وتعثر العراق في توظيف إمكاناته الجيوسياسية وعلاقاته الخارجية في الوساطة الإقليمية. وتشمل حدودها الموضوعية بنية صنع قرار السياسة الخارجية، والدبلوماسية الموازية، وقدرة العراق على الوساطة. أما حدودها المكانية فتشمل العراق وبيئته الإقليمية المرتبطة بالعلاقات الإيرانية-الأمريكية، وتمتد حدودها الزمنية من الهزيمة الإقليمية لتنظيم داعش في ديسمبر ٢٠١٧ إلى الحرب الإيرانية-الأمريكية عام ٢٠٢٦. تعتمد الدراسة مقاربة نوعية ذات هدف تفسيري، وتستخدم دراسة الحالة التفسيرية، وتتبع العمليات الموجه بالنظرية، وتحليل المحتوى النوعي الموجه. وتستند بياناتها إلى الوثائق الرسمية، وتصريحات القادة، ومواقف الأحزاب العراقية، والبيانات الدبلوماسية، والتقارير الموثوقة. ويجري تحليلها في ضوء الواقعية الكلاسيكية الجديدة لدى راندال شويلر، التي ترى أن الضغوط والفرص الدولية لا تتحول مباشرة إلى سياسة خارجية، بل تمر عبر متغيرات داخلية وسيطة، مثل تماسك النخب، وكفاءة مؤسسات الدولة، وقدرة القيادة على توحيد التفضيلات وتعبئة الموارد.

تشير النتائج إلى أن الحضور المتزامن والمؤثر لإيران والولايات المتحدة في المعادلات الأمنية والسياسية والاقتصادية العراقية منح بغداد ميزة محتملة للوساطة بين الطرفين. فقد كان بإمكان العراق، في بعض الجوانب، امتلاك معرفة ميدانية أعمق، وقنوات وصول سياسية أوسع، ومصلحة أكثر إلحاحا في احتواء الحرب مقارنة بعمان وباكستان. ومع ذلك، حالت تعددية مراكز القرار وتعارض تفضيلات الفاعلين الداخليين دون تحويل هذه المزايا إلى مبادرة دبلوماسية مؤثرة. لذلك، اتسم السلوك الخارجي العراقي بالهشاشة ورد الفعل والتناقض أحيانا، ولم تتمكن بغداد من تحويل موقعها الجغرافي وعلاقاتها المتداخلة إلى مصداقية دبلوماسية وقدرة عملية على الوساطة.

وتخلص الدراسة إلى أن القرب الجغرافي والعلاقات المباشرة مع أطراف النزاع لا يكفيان، في غياب وحدة القرار والتماسك الداخلي، لتحقيق وساطة فعالة. وبناء على ذلك، توصي بتعزيز الدور التنسيقي لوزارة الخارجية، وإيجاد آلية ملزمة لتنسيق مواقف المؤسسات والأحزاب، وتنظيم الدبلوماسية الموازية، وتوسيع الرقابة القانونية، وبناء توافق نخبوي بشأن المصالح الوطنية، وإنشاء آلية دائمة للوساطة وإدارة الأزمات. وتمثل هذه الإصلاحات شرطا لتحويل العراق من ساحة للتنافس الخارجي إلى فاعل مؤثر في الدبلوماسية الإقليمية.

الكلمات المفتاحية: الموازنة الهشة؛ الوساطة الإقليمية؛ الحرب الإيرانية-الأمريكية؛ السياسة الخارجية العراقية؛ تعدد مراكز صنع القرار؛ الواقعية الكلاسيكية الجديدة

إعادة تشكيل الحضور الإيراني في القرن الأفريقي في ظل تداعيات الحرب الإقليمية



محمد تورشين
دكتوراه فى علوم السياسية، باحث فى شئون الإفريقية، منصة الدراسات الامنية و الابحاث السلام، السودان
Torshim16@gmail.com

شهدت منطقة القرن الأفريقي خلال العقد الأخير عودة متدرجة الحضور الإيراني بعد سنوات من التراجع مستفيدة من التحولات الجيوسياسية التي فرضتها المنافسة الإقليمية والدولية على واحد من أكثر الأقاليم الاستراتيجية في العالم ، يكتسب القرن الأفريقي أهمية استثنائية لوقوعه على البحر الأحمر وخليج عدن واشرافها على مضيق باب المندب الذي يمثل أحد أهم الممرات البحرية للتجارية العالمية وحركة الطاقة ، الأمر الذي جعلها ساحة لتنافس القوى الكبرى والإقليمية ومقدمتها الولايات المتحدة الأمريكية والصين وتركيا ودول الخليج وإسرائيل فضلا عن ايران .

مع اندلاع الحرب الإقليمية في الشرق الاوسط، لاسيما في التصعيد بين إيران وإسرائيل واتساع نطاق المواجهات ليشمل مسارح متعددة ، برزت الحاجة الإيرانية إلى إعادة صياغة استراتيجيتها الخارجية بما يضمن الحفاظ على عمقها الاستراتيجي وتأمين خطوط الملاحة والدعم اللوجستي حلفائها، وفي هذا السياق عاد القرن الأفريقي ليحتل موقعا متقدما في الحسابات الإيرانية ليس فقط باعتباره امتدادا جغرافياً للبحر الأحمر، وانما ايضا باعتباره فضاء يسمح بطهران بتعزيز نفوذها السياسي والاقتصادي والأمني في مواجهة الضغوط الإقليمية .

لا تعني فكرة إعادة تشكيل الحضور الإيراني مجرد استئناف العلاقات الدبلوماسية مع بعض دول القرن الأفريقي، بل تتجاوز ذلك إلى تبني مقاربة أكثر مرونة تعتمد على توظيف الأدوات الاقتصادية والتعاون البحري والدبلوماسية والشراكات الأمنية ، بما ينسجم مع المتغيرات التي فرضتها الحرب الإقليمية، كما تسعى إيران إلى استثمار حالة السيولة الأمنية والسياسية التي تشهدها بعض دول القرن الأفريقي، والتنافس مع القوى الإقليمية الأخرى ، لبناء شبكة من العلاقات تقلل من آثار العزلة والعقوبات توفرها لها أوراق ضغط إضافية في معادلات الأمن الإقليمي.

وانطلاقاً من ذلك، تهدف الدراسة إلى تحليل محددات إعادة تشكيل الحضور الإيراني في القرن الأفريقي في ظل تداعيات الحرب الإقليمي، من استعراض دوافع التحول في الاستراتيجية الإيرانية وأدوات النفوذ التي تعتمدها ، وانعكاسات الحضور على توازنات القوى الإقليمية والدولية في البحر الأحمر والقرن الأفريقي، فضلا عن استشراف السيناريوهات المحتملة لهذا الدور في ضوء استمرار التنافس الإقليمي والدولي على القرن الأفريقي.

الكلمات المفتاحية: القرن الأفريقي، الحرب الإقليمية، ايران



گزارش همایش ششم

ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه پنجم تا هفتم خرداد ماه ۱۴۰۴ در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران برگزار شد. این همایش سه روزه با جمعی از استادان، پژوهشگران و اندیشمندان داخلی و بین‌المللی به بررسی ابعاد فلسفی، دینی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی صلح و منازعه پرداختند. گزارشی از جلسه های افتتاحیه و اختتامیه این همایش در پی می آید.

خوشامدگوییِ مؤسس دبیرخانه دائمی و دبیر علمی همایش



سخنرانی دکتر حسین سیمایی صراف
وزیر علوم، تحقیقات و فناوری



از دست‌اندرکاران این همایش مبارک و ارجمند سپاس‌گزارم. از حضور میهمانان گران‌قدر، پژوهشگران صلح، استادان، محققان، دانشجویان و طالبان صلح به خاطر اهتمامی که به این امر مقدس دارند نیز تشکر می‌کنم. عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم عصر اسناد حقوق بشری است و در آن صلح یک حق است. حق بر صلح یکی از حقوق بنیادین بشری‌ست. صلح صرفاً به معنای عدم جنگ نیست؛ علاوه بر عدم جنگ، به معنای زندگی مسالمت‌آمیز در همه سطوح و لایه‌های زندگی در پرتو حق و عدالت نیز هست. عوامل بسیاری صلح بشریت و صلح جهانی را تهدید می‌کنند. آنچه امروز می‌خواهم به اختصار درباره‌اش صحبت کنم یکی از همین عوامل است؛ مسأله من این است که «آیا جنگ مذهبی مشروع است؟»، «آیا جنگ برای تحمیل عقیده مشروع است؟» یا «آیا تحمیل عقیده حق و حقیقت جایز است؟» این موضوع یک امر انتزاعی نیست.

بشر صدها جنگ مذهبی را تجربه کرده است. هنوز هم کسانی هستند که جنگ مذهبی را تئوریزه و پشتیبانی می‌کنند. آگوستین می‌گفت: «گاه صلح را باید به بهای جنگ به دست آورد؛ گاه مجبوریم مسیحیت را از راه خون‌ریزی اقامه کنیم.» اکنون پرسش من این است که «آیا واقعاً جنگ مذهبی رواست یا روا نیست؟» در ابتدا می‌خواستم نظریه‌های مربوط به جریان صلح مذهبی را در دیدگاه اندیشمندان اسلامی مطرح کرده و در انتها، دیدگاه منتخب

خودم را بگویم؛ اما به نظر می‌رسد که این موضوع نیاز به بحث و استدلال، وقت مفصل و مستوفات دارد؛ لذا به گزارشی از اندیشه‌های اسلامی در این موضوع محدود می‌شوم. البته در خلال گزارش اندیشه، قاعدتاً نظر من هم معلوم می‌شود؛ چرا که نمی‌توانم خیلی در این گزارش بی‌طرف باشم.

بر حسب یک گزاره نسبتاً مشهور بین اهل سنت و شیعه، جنگ برای ترویج عقیده جایز و مشروع است. از این قرائت به اسم «جهاد ابتدایی» نام برده می‌شود. جهاد ابتدایی در میان اندیشمندان اسلامی قرائت رایجی است. بر اساس این قرائت می‌توان غیرمسلمانان را در هم کوبید؛ مگر اسلام بیاورند یا اگر اهل کتاب‌اند جزیه دهند و پیمان ذمه بسپارند تا در امان باشند. با غیر اهل کتاب نیز به هیچ وجه نمی‌توان سازگار شد. به این ترتیب، در واقع، جهاد جنگی بی‌پایان است. این نظر چالش‌های فراوانی را در میان اندیشمندان اسلامی پیدا کرد و من تنها به دو مورد آن اشاره می‌کنم: اول اینکه گفتمان حقوق بشر گفتمان قدرتمند و مسلطی است. متکلمین اسلامی، فیلسوفان، اندیشمندان و نواندیشان اسلامی نمی‌توانستند در برابر گفتمان حقوق بشر سکوت کرده و بی‌طرف بمانند یا در قبال این همه شبهه و انتقاد ساکت باشند؛ به هر حال باید راه حلی پیدا می‌شد. دوم اینکه این قرائت با برخی از آموزه‌های مسلم اسلامی مغایرت داشت؛ مثل آزادی عقیده «لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ». یا پیامبر! تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی که یا مؤمن و یا کافر باشند؟ آیات دیگر هم هست «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ» یا «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ» هر کس می‌خواهد ایمان می‌آورد و هر کس می‌خواهد کافر می‌شود.

این دو مواجهه با حقوق بشر و آیات محکم قرآن کریم نواندیشان را به فکر واداشت. یکی از بزرگ‌ترین نواندیشانی که به عنوان واکنشی در برابر جهاد ابتدایی قرائت دومی را ارائه کرد مرحوم علامه طباطبایی بودند. مرحوم علامه طباطبایی فرمود که جنگ برای گسترش عقیده جایز نیست؛ ما جنگ عقیدتی و مذهبی نداریم، اما توحید یک حق بشری است. بشر حق دارد به رستگاری توحیدی برسد و برای دفاع از این حق می‌توان جنگید؛ یعنی باید موانع رسیدن به توحید را برداشت. اگر زورمندانی مقاومت کنند و نگذارند که بشر به حق بر توحید برسد، می‌توان با آن‌ها مقابله کرد. این نظریه گام بزرگی رو به جلو بود. مرحوم شهید مطهری هم همین نظر را داشته و پرورش دادند. در کتاب‌های مختلف و سخنرانی‌هایشان در باب جهاد می‌توان این نظر را دید؛ اما واقع این است که این نظر نیز با انتقاد مواجه شد.

اگر توحید یک حق باشد و شما بخواهید این حق را با جنگ به کسی بدهید، آیا از آن اقبال و استقبال می‌شود؟ بجنگیم تا حق بر حق او را بدهیم؟! معلوم است که هیچ‌کس از این موهبتی که دو دستی به او می‌دهید استقبال نمی‌کند. البته برخی معتقدند که در مجلدات بعدی المیزان، ظاهراً علامه طباطبایی از این نظر عدول کرده و جهاد برای ترویج توحید یا برای رسیدن به این حق را مجاز ندانسته و تجویز نمی‌کنند. بنابراین نظریه «جهاد ابتدایی» و جهاد برای گسترش توحید هم پاسخگو نبود.

اندیشمندان معاصر ما به این نتیجه رسیدند که ما در منابع دینی هیچ مجوزی برای شروع جنگ مذهبی یا ترویج، تبلیغ و تحمیل عقیده نداریم. شاید در هیچ موضوع فقهی مانند جهاد آیه قرآنی نداریم؛ یعنی همه فروع فقهی یک طرف، آیات جهاد یک طرف دیگر. این امر اندیشه ورزیده‌ای را می‌طلبد تا از میان همه این آیات جمع‌بندی شده و به این نتیجه برسیم که مجموعه این آیات شریفه دلالت بر شروع جنگ مذهبی ندارد. خوشبختانه نواندیشان ما به این امر سترگ اقدام کرده و تحلیل جدیدی از آیات جهاد دارند.

با وجود این قرائت چطور نظریهٔ جهاد ابتدایی قرن‌ها حاکم بوده و علاوه بر ترویج خشونت، جنگ بین مسلمانان را هم گسترش داده است؟ عده‌ای نیز در این میان تکفیر شدند. برخی‌ها مانند سید قطب، افراد را تکفیر نکرده ولی تجهیل کردند و گفتند این‌ها جاهلان معاصرند و می‌توان با آن‌ها جنگید؛ یعنی مسلمانان جاهل، یعنی جاهلیت مدرن، این‌ها جاهلیت نزدیک به کفر است. با همه این احوال چطور نظریه جهاد ابتدایی قرن‌ها سکه رایجی در تاریخ اندیشه ما بود؟ من نمی‌خواهم وارد دلایل نقلی بشوم چون فرصت کوتاه است؛ می‌خواهم زمینه‌های آن را بگویم. برخی از متفکرین گفته‌اند که زمینه‌های اجتماعی در رواج این قرائت مؤثر بوده است. به اعتقاد آن‌ها، متفکران اسلامی به آیات جهاد متوسل شده تا کشورگشایی خلفا را تئوریزه کنند. در قرآن تقسیم جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی وجود ندارد؛ این استنباط و برداشت متکلمان اسلامی است، آن هم برای مشروعیت دادن و تئوریزه کردن اقدامات خلفا در کشورگشایی.

اگر به متون فقهی شیعه نگاه کنید که روی خوشی به کشورگشایی نشان نمی‌دادند، نمی‌بینید فقیهی در ابتدا نظریه جهاد ابتدایی را داده باشد. مرحوم شیخ طوسی به عنوان کسی که می‌توان از او به عنوان اولین فقیه تدوین‌کننده و ساختارساز فقه نام برد، گرچه تقسیم جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی را آورده است، اما عبارات او دقیقاً عبارات فقهای اهل سنت است؛ یعنی به صورت مستقیم از آن‌ها وام گرفته است. عبارات شیخ عیناً عبارات المبسوط سرخسی است. عبارات مرحوم علامه حلی در تذکره نیز همان عبارات المغنی است. بنابراین فقهای ما در این مقوله همان‌طور که به تعبیر آیت‌الله بروجردی در خیلی از جاهای دیگر اتفاق افتاده کپی کرده و اندیشه آنان را انتقال دادند؛ برخی از فقهای بعدی هم پیروی کردند. می‌بینید که آراء و اقوال به جای اینکه تابع ادله باشند، بیشتر تابع زمینه‌ها هستند. زمینه‌های اجتماعی و موقعیت‌های هرمنوتیکی یک ایده را می‌سازد، بعد ما برای موجه ساختن آن ایده دلیل پیدا می‌کنیم. این نکته بزرگ و مهمی هست که هرمنوتیست‌ها به آن رسیدند؛ شما اول قضاوت می‌کنید و اعتقاد پیدا می‌کنید بعد برایش دلیل پیدا می‌کنید. حالا این اعتقاد از کجا پیدا می‌شود؟ در این مورد

خاص می‌بینیم که به دنبال موجه ساختن اقدامات حاکمان بوده است. نکته جالب‌تر اینکه از نظر فقه امامیه جهاد ابتدایی فقط در صورت اذن امام جایز است؛ یعنی در عصر ما به هیچ عنوان جهاد ابتدایی جایز نیست. این شاید واکنشی به تئوری برادران اهل سنت بوده است. در واکنش به آن جهاد را به اذن امام محدود کردند؛ یعنی چیزی که نمی‌شود. امامی وجود ندارد تا اذن بدهد؛ پس شما اصلاً امکان جهاد ابتدایی ندارید.

در جمع‌بندی باید بگویم که قرائت‌های مختلفی هست؛ از میان همه این قرائت‌ها دو قرائت مشهور و زمینه‌هایی را که باعث شکل‌گیری این دو قرائت شده است گفتم. از میان این دو قرائت شما می‌توانید قضاوت و نظریه درست‌تر را انتخاب کنید. در پایان فقط چند آیه برای تأکید بر قرائت دوم نام می‌برم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»؛ بشتابید به سوی صلح و مسالمت‌جویی. «الصُّلْحُ خَيْرٌ» صلح خوب است. «وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» این برای من جرقه‌ای شد؛ ادامه آیه شریفه بسیار جالب است. می‌گوید بعضی از افراد از صلح بدشان می‌آید، اصلاً با صلح و سازش مسأله شخصی دارند؛ مثل قلدرهایی که امروز می‌بینیم منافعشان در صلح نیست، منافعشان در جنگ است. من همیشه خیال می‌کردم که صلح یکی از محسنات عقلی است. همان حسن و قبح عقلی که می‌گوییم؛ چیزهایی ذاتاً خوب و چیزهایی ذاتاً بد است. صلح ذاتاً خوب است. «وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» قرآن کریم می‌فرماید که بدانید که بعضی‌ها از صلح بدشان می‌آید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» وقتی به جنگ می‌روید اگر عده‌ای گفتند که ما می‌خواهیم صلح و سازش کنیم، نگویید نه ما باور نمی‌کنیم ما قبول نداریم شما نمی‌خواهید سازش کنید؛ اگر این را بگویید یعنی هنوز ایمان نیاورده‌اید. من این آیات را به صورت آزاد ترجمه و برداشت می‌کنم.

آخرین آیه که به نظرم می‌تواند به اول سخنم اشاره کند و در قانون اساسی ما نیز به این آیه استناد شده است، بحث حقوق اقلیت‌هاست: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ». خداوند اجازه می‌دهد که شما با کسانی که از در جنگ وارد نشدند، شما را آواره نکردند و از سرزمینتان بیرون نکردند نیکی کنید، احسان کنید، عدالت بورزید. عرض من همین بود؛ صلح در ادبیات امروز فقط عدم جنگ نیست؛ صلح زندگی مسالمت‌آمیز در پرتو حق و عدالت است. این آیه هم می‌فرماید با غیرمسلمانانی که به شما ستم نکرده‌اند، نجنگیده‌اند و شما را آواره نکرده‌اند احسان کنید. نمی‌گوید با آن‌ها نجنگید؛ می‌گوید احسان کنید. این بالاتر از عدم جنگ است. از عدالت می‌گوید. من فکر می‌کنم میان این دو ترتیبی باشد؛ چون احسان از عدالت بالاتر است. عدالت یعنی فقط حق او را بدهید، احسان یعنی بالاتر از حقش را هم بدهید. این دیدگاه اسلام است.

ما برای گسترش صلح نیازمند به آموزش و فرهنگ‌سازی هستیم. مفهوم دیگری نیز در کنار صلح قرار

دارد که نام آن امنیت است؛ آن هم به صورت مشترک یعنی ملت‌ها به تنهایی نمی‌توانند به امنیت دست پیدا کنند؛ نیازمند همدلی، همبستگی و همکاری هستند. امیدواریم برای ریشه‌کن شدن بی‌عدالتی، فاجعه انسانی، بی‌رحمی، قساوت و ستم بی‌حد و حصر در غزه همه ملت‌های مسلمان، همه انسان‌ها - که خوشبختانه شاهدش هستیم - بیش از پیش همبسته و منسجم شوند تا بر این رژیم سفاک و خونخوار که اقداماتش دیگر غیرقابل تحمل شده غلبه کنند. ان‌شاءالله اقدام قاطع و موثری صورت بگیرد. بار دیگر از این همایش ارجمند سپاس‌گزاری می‌کنم. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سخنرانی پروفسور سعیدرضا عاملی
رئیس دانشکده مطالعات جهان



سلام و عرض خسته نباشید خدمت حضار عزیز؛ جناب آقای دکتر علیخانی، همکاران محترم دانشکده مطالعات جهان، دانشجویان و محققانی که شخصاً شاهد بودم که در برگزاری این همایش بسیار پرتلاش ظاهر شدند. امیدوارم که در پرتوی برگزاری چنین همایش‌هایی بر غنای ادبیات صلح و حل منازعه افزوده شود. امروزه سازمان‌ها و نهادهای رسمی‌ای وجود دارند که کارکردشان پیشرفت توافق‌های صلح و پیش‌گیری از جنگ در دنیاست. نهادهای اجتماعی نیز از جمله نهادهای دیگری هستند که در دنیا تقویت شده‌اند؛ نهادهایی که در قالب مخالفت با جنگ بزرگ‌ترین پویش‌های اجتماعی علیه جنگ را در سطح جهانی به وجود آورده‌اند. شاید این خیزش عظیم علیه جنگ غزه را که امروز رخ داده پیش‌تر هرگز در تاریخ مشاهده نکرده بودیم؛ آن هم علیه جنگی که قربانی‌اش مسلمان‌ها بودند. دیدیم که جمعیت غیرمسلمان و مسلمان در سطح جهانی، علیه این جنگ پویش‌های اجتماعی انجام دادند که منجر به اخراج، محرومیت از شغل و حتی محرومیت از زندگی در یک کشور شد. با این وجود شما می‌بینید که این جریان مردمی در سطح جهان فعال است. واقعیت این است که امیدی که امروز در جهان به پرهیز از جنگ و فراگیر کردن صلح وجود دارد به همین نهادهای مردمی‌ست. نهادهای رسمی بین‌المللی و منطقه‌ای توفیقات زیادی در جلوگیری از جنگ و کاهش آن در جهان نداشتند. کما اینکه کشتگان جنگ در قرن بیستم ۱۸ برابر کشتگان جنگ در قرن هجدهم بوده است. ما عملاً در حال طی کردن یک سیر قهقرایی در مسیر جنگ هستیم و این نهادها موفقیت‌های لازم را به وجود نیاورده است.

یک نگاه دیگر به مسأله جنگ و صلح این است که آیا ما جنگ را تنها جنگ نظامی می‌دانیم؟ یا مقوله جنگ را تعمیم می‌دهیم به هر آن چیزی که زندگی آرام را از مردم می‌گیرد و محرومیت از زندگی آرام ایجاد می‌کند؟ اگر قاعده دوم را بپذیریم که دامنه جنگ گسترده‌تر از جنگ نظامی است و شامل آن مواردی می‌شود که زندگی آرام را از مردم بگیرد، باید بگوییم که حداقل چند محور را می‌توان در این حوزه برجسته کرد. قبل از اینکه به سه قلمرویی بپردازم که می‌خواهم در حوزه ناآرامی‌های زندگی مردم برجسته کنم، باید گفت که تئوری یوهان گالتونگ در مورد صلح مثبت و صلح منفی تا حدی کارگشاست. صلح مثبت این است که ما بتوانیم رفع خشونت کنیم؛ یعنی اساساً منابعی که در زندگی خشونت‌آفرین هستند از بین بروند. صلح منفی این است که یک اتفاقی می‌افتد، مثلاً جنگی صورت می‌گیرد و تلاش می‌شود آن را برای مدتی مهار و تبدیل به صلح کرد. به نظر می‌رسد تا زمانی که منابع خشونت در جامعه وجود دارد امیدی به برقراری صلح نیست؛ ولو اینکه جنگ نظامی وجود نداشته باشد.

به منابعی که عامل ناآرامی مردم هستند باز می‌گردیم. بنیادی‌ترین آن بی‌عدالتی است. بی‌عدالتی و تبعیض از عناصر اصلی‌ای است که منشأ ناراحتی می‌شود. یکی از بروزهای بی‌عدالتی را باید در جنگ و منازعه جستجو کرد. همچنان که باید این آمار نگران‌کننده را بیان کرد که متأسفانه بودجه نظامی جهان نسبت به سال ۲۰۲۱ بیست و هفت درصد افزایش پیدا کرده است. امروز بودجه نظامی جهان عددی در حدود دو تریلیون و چهارصد میلیارد دلار است. من زمانی یک محاسبه سرانگشتی می‌کردم که با یک تریلیون دلار غذای کافی برای ۱۰ میلیارد جمعیت جهان را می‌توان فراهم کرد. اما متأسفانه می‌بینیم که بودجه نظامی جهان دو تریلیون و چهارصد میلیارد دلار است. آثاری که جنگ‌ها و خشونت‌ها دارد در حدود هفده تریلیون دلار از تولید ناخالص ملی جهان تأثیر می‌گیرد. فقط این نیست که بودجه نظامی هنگفتی وجود دارد؛ وقتی جمعیت بزرگی دچار آوارگی می‌شود، خانه‌های زیادی تخریب می‌شود، غذای کافی به مردم نمی‌رسد، این‌ها پیامدهای زیادی دارد. لذا هزینه اقتصادی جنگ در سال ۲۰۲۲ معادل هفده تریلیون و پانصد میلیارد دلار تحمیل به وضعیت منابع مالی جهان بوده است. پناهندگان و آوارگان که تحت تأثیر جنگ در سال ۲۰۲۲ به وجود آمده حدود ۱۰۰ میلیون نفر انسان است؛ ۱۰۰ میلیون آواره به آوارگان جهان اضافه شده است.

عنصر دومی که مایل هستم برجسته کنم گرسنگی است به عنوان امری که امنیت انسان را به مخاطره می‌اندازد. شما می‌دانید امروز وضعیت غذا در جهان بسیار نگران‌کننده شده است. بین ۴۰۰ میلیون تا ۷۰۰ میلیون از جمعیت جهان از گرسنگی حاد رنج می‌برند.

توزیع ناعادلانه منابع غذایی در سطح جهان مشکلات زیادی را به وجود آورده است. در گزارشی که فائو در سال ۲۰۲۳ ارائه داده آمده است که ۷۳۵ میلیون نفر در جهان از گرسنگی مزمن رنج می‌برند. همچنین ۱۲۲ میلیون نفر نسبت به سال ۲۰۱۹ به کسانی که گرفتار گرسنگی هستند اضافه شده است. به هر حال بحث کمبود غذا و نبود مسکن کافی برای زندگی - نزدیک به دو میلیارد جمعیت جهان فاقد مسکن مناسب برای زندگی هستند - از جمله مواردی است که مصادیق ضد صلح و ضد زندگی آرام به شمار می‌آید.

آلودگی‌های زیست‌محیطی مصداق سومی است که می‌خواستم عرض بکنم. این هم از جمله مواردی است که از مصادیق عدم آرامش و عدم صلح است؛ خودکرده را تدبیر نیست، بالاخره بشر به دست خود دارد محیط زیست خود را از بین می‌برد. آلاینده‌ها بسیاری از ناملایمات را در زندگی بشر وارد می‌کنند. دمای کره زمین در حدود ۱٫۱ درجه سانتی‌گراد افزایش پیدا کرده است. پیش‌بینی‌ها این است که ممکن است این افزایش دما تا سال ۲۰۳۰ به ۱.۵ درجه هم برسد. گرمایش زمین باعث کاهش سطح آب اقیانوس‌ها و کاهش بارندگی و مسائل متعدد دیگری شده است. این یکی از مصادیق بسیار مهم ناآرامی‌هاست. آلودگی هوا یکی دیگر از اموری است که در بحث آلاینده‌های زیست‌محیطی وجود دارد. امروز ما می‌بینیم در خود شهر تهران و سایر شهرهای بزرگ ایران چقدر با معضل آلاینده‌ها درگیر هستیم. گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد که سازمان بهداشت جهانی تخمین زده است که سالانه ۷ میلیون نفر به دلیل آلودگی هوا جان خودشان را از دست می‌دهند. در ایران بین ۶۰ تا ۸۰ هزار نفر تحت تأثیر آلودگی‌های هوا از بین می‌روند؛ بیماری‌های ریوی، قلبی و... این عدد کشته‌های ناشی از آلودگی‌های زیست‌محیطی ۷ برابر کشتگان جنگ در جهان هستند. در حال حاضر جنگ به عنوان مصداق بارز ناآرامی در چشمان ما بسیار پررنگ است ولی آلاینده‌ها جنگ پنهانی هستند که بشر را نابود می‌کنند؛ روزبه‌روز هم این وضعیت رو به گسترش است. گزارش برنامه محیط زیست سازمان ملل نشان می‌دهد که از سال ۱۹۹۰، ۴۰ درصد از درگیری‌های داخلی با بهره‌برداری از منابع طبیعی شروع می‌شود؛ منازعاتی که بر سر طلا، معادن، ذخیره‌هایی که ارزشمند به حساب می‌آیند و ریشه در خاک دارد باعث شروع جنگ می‌شود. به هر حال، این فضایی است که ما را بر این امر متمرکز می‌کند که مسأله جنگ و ناآرامی را تنها در جنگ نظامی نبینیم و اموری که در زیست‌محیط زندگی‌مان منشأ ناآرامی هستند هم به عنوان امور ضد صلح در نظر بگیریم.

در پایان باید گفت که قبل از اینکه جنگ ظاهری و بیرونی داشته باشیم، تفکر جنگ در جهان است که منشأ گسترش جنگ می‌شود؛ فکر خشونت است که منشأ توسعه خشونت در سطح جهان است. فکر صلح حتماً صلح را وارد زندگی بشر می‌کند و آرامش را به زندگی بشر برمی‌گرداند. این امر که بنیادی‌ترین منبع فکری ما در اندیشه الهی است که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» هر آینه با ذکر خدای متعال دل‌ها آرام می‌گیرد. منشأ این آرامش پیوند انسان با خداست و اثر دیگرش این است که انسان دست به تجاوز

به زندگی دیگران برنمی‌دارد؛ تعرض و تبعیض روا نمی‌دارد. ان‌شاءالله این کنفرانس بین‌المللی صلح و حل منازعه بتواند در نهادینه کردن فکر صلح در نهاد علم کشور و به دنبال آن در فضای اجتماعی ایران موفق شود. آرزو می‌کنم ۲۴ نشستی که در پی خواهیم داشت و در جلسه اختتامیه شاهد مقالات بسیار ارزشمندی باشیم و این امر بتواند یک امتداد اجتماعی به خصوص امتداد هنری پیدا کند؛ توسط سینما، شعر، ادبیات داستانی و... و شاهد نفوذ اندیشه صلح در فضای اجتماعی باشیم. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سخنرانی سِنیا میخاییلوونا بالیکووا، استاد دانشگاه کوتافین مسکو، روسیه



خانم‌ها و آقایان محترم، به همایش صلح و حل منازعه خوش آمدید. برای من افتخاری است که امروز در آغاز سفری فکری برای کاوش در چشم‌انداز پیچیده حل منازعات و تحقق صلح در جهانی که با شتاب در حال دگرگونی است، در حضورتان سخن می‌گویم.

۱. ماهیت منازعات در دنیای مدرن

در محیط جهانی امروز، منازعات پیچیده‌تر و چندلایه‌تر از گذشته شده‌اند؛ از تنش‌های قومی تا کشمکش‌های سیاسی بر سر قدرت، از رقابت بر سر منابع تا تضادهای ایدئولوژیک؛ هر یک از این منازعات چالش‌هایی منحصر به فرد ایجاد کرده و به اتخاذ رویکردهایی اختصاصی برای حل و فصل نیاز دارند. در همین راستا، در بیست و یکمین نشست سالانه باشگاه بین‌المللی گفت‌وگوی والدای (۴ تا ۷ نوامبر ۲۰۲۴ در سوچی)، رئیس‌جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین با تمرکز بر موضوع «صلح پایدار بر چه اساسی؟ امنیت همگانی و فرصت‌های برابر برای توسعه در قرن بیست و یکم»، ریشه اصلی منازعات امروز را چنین شرح داد:

«منبع واقعی منازعات در دوران معاصر، برداشت نادرست غرب از پایان جنگ سرد و تلاش بی‌پروای آن برای بازسازی جهان به سود منافع خود بود. این حرص ژئوپلیتیکی بی‌سابقه زمینه‌ساز بحران‌های جهانی شد.»

۲. مطالعات موردی در حل منازعات

اکنون به چند نمونه می‌پردازیم که پیچیدگی مداخله‌های خارجی در حل منازعات را به روشنی نشان می‌دهد:

نسل‌کشی رواندا (۱۹۹۴): در فاجعه‌ای که تنها طی ۱۰۰ روز رخ داد، بیش از ۸۰۰ هزار انسان که عمدتاً از اقلیت قومی توتسی و هوتوهای میانه‌رو بودند، قتل عام شدند. این کشتار با ترور رئیس‌جمهور جوونال هابیاریمانا (از قوم هوتو) در تاریخ ۶ آوریل ۱۹۹۴ آغاز شد. دولت و ارتش تحت رهبری هوتو، با بهره‌گیری از تبلیغات گسترده، لیست‌های هدف و بسیج اجتماعی به سرعت عملیات قتل عام را پیش بردند. در این میان، نیروهای حافظ صلح سازمان ملل (کلاه‌آبی‌ها) از مداخله مؤثر و قاطعانه خودداری کردند؛ نه توانستند از غیرنظامیان محافظت کنند و نه روند کشتار را متوقف سازند. این نمونه پیامدهای فاجعه‌بار بی‌عملی و بی‌تصمیمی جامعه جهانی را به وضوح نشان می‌دهد. نسل‌کشی رواندا زمانی پایان یافت که جبهه میهن‌پرستانه رواندا (RPF) به رهبری پل کاگامه کنترل کشور را به دست گرفت. در سال‌های پس از آن، دولت رواندا بر آشتی ملی تمرکز داشت؛ هر چند تلاش‌ها برای درمان زخم‌های روانی و اجرای عدالت از طریق دادگاه‌ها و کمیسیون‌ها همچنان ادامه دارد.

بحران لیبی در سال ۲۰۱۱: این بحران اتخاذ رویه‌ای متفاوت از سوی جامعه بین‌المللی را نشان داد. در فوریه ۲۰۱۱، با وجود برخی نارضایتی‌های داخلی، لیبی هنوز دچار بحران شدید اقتصادی یا اجتماعی نشده بود. با این حال، موجی از اعتراضات مردم و مخالفان مسلح اسلام‌گرا که از حمایت کشورهای عضو ناتو، به ویژه آمریکا، ترکیه و برخی پادشاهی‌های خلیج فارس برخوردار بودند، به مداخله بین‌المللی در امور داخلی لیبی انجامید. عملیات نظامی در لیبی که از مارس تا اکتبر ۲۰۱۱ توسط ناتو هدایت می‌شد، منجر به سقوط رژیم معمر قذافی و انتقال قدرت به گروه‌های غیرنظامی شد؛ اما با پایان عملیات نظامی، کشور وارد مرحله‌ای از بی‌ثباتی طولانی‌مدت شد. دولت لیبی برای بازگشت به زندگی صلح‌آمیز به حمایت گسترده جامعه جهانی نیازمند بود. اتحادیه اروپا نقش محوری در ارائه کمک‌های بشردوستانه و انجام چندین مأموریت غیرنظامی برای پشتیبانی از دولت لیبی ایفا کرد. با این حال، جنگ داخلی از همان سال ۲۰۱۱ تاکنون ادامه داشته و لیبی دیگر به عنوان یک دولت واحد شناخته نمی‌شود. این مورد مانند عراق و افغانستان نمونه‌ای گویا از عواقب ناخواسته مداخلات نظامی خارجی‌ست که می‌توانند به ناپایداری ساختاری بلندمدت منجر شود. برای مثال، در تاریخ ۱۳ مه ۲۰۲۵، وزارت دفاع کابینه لیبی اعلام کرد که عملیات نظامی در طرابلس با موفقیت به پایان رسیده است.

۲-۱. این نمونه‌ها چه درسی به ما می‌دهند؟

این مثال‌ها نشان می‌دهند که اصل اساسی در حل مؤثر منازعات، پرداختن به ریشه‌های آن‌هاست. بدون تحلیل جامع علل بنیادین، تلاش برای حل منازعه تنها به درمان موقت منتهی خواهد شد. در همین راستا، ولادیمیر پوتین در پی یک گفت‌وگوی تلفنی با رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، دونالد ترامپ در تاریخ ۱۹ مه ۲۰۲۵ در بیانیه‌ای رسانه‌ای گفت:

«روسیه خواهان حل مسالمت‌آمیز بحران اوکراین است. ما باید مؤثرترین راه‌ها را برای حرکت به سوی صلح بیابیم... مسأله این است که طرف‌های روس و اوکراینی حداکثر تمایل برای صلح را نشان دهند و راه‌حل‌هایی قابل قبول برای همه بیابند. در عین حال تأکید می‌کنم که موضع روسیه روشن است: اولویت ما حذف ریشه‌های بحران است.»

این دیدگاه هم‌راستا با اصل محوری نظریه حل منازعه در کتاب مشهور راجر فیشر و ویلیام یوری با عنوان «هنر بله گرفتن» (۱۹۸۳) است. در این کتاب، نویسندگان بر تمرکز بر منافع طرفین به جای اتخاذ مواضع انعطاف‌ناپذیر تأکید دارند. به بیان دیگر، باید به نیازها، خواسته‌ها و نگرانی‌های بنیادین طرفین توجه کرد؛ نه صرفاً به خواسته‌های آشکار اولیه. تنها از این طریق می‌توان به راه‌حل‌هایی مشترک و سودمند برای همه دست یافت که به طور واقعی، حل منازعه را از ریشه هدف قرار می‌دهد.

۳.۲. در باب مفهوم مصالحه

مفهوم مصالحه از دیرباز محل بحث و مناقشه بوده است. در مقاله مشهور ولادیمیر ایلیچ لنین با عنوان «درباره مصالحه‌ها» (۱۹۱۷)، او با صراحت از یافتن راه‌حل‌های صلح‌آمیز حتی در شرایط دشوار دفاع می‌کند. او می‌نویسد:

«اگر حتی یک درصد فرصت وجود داشته باشد، تلاش برای استفاده از آن یک درصد نیز ارزشمند است.»

لنین دیدگاه‌های افراط‌گرایانه و مطلق‌گرایانه را مورد انتقاد قرار می‌دهد و به نقل از انگلس، از کمونیست‌های بلانکیست (۱۸۷۳) یاد می‌کند که به طور مطلق هر گونه مصالحه را رد می‌کردند. لنین برای توضیح مفهوم مصالحه، از مثالی مشهور استفاده می‌کند:

«فرض کنید که راهزنان مسلح خودروی شما را متوقف کرده‌اند. برای آن که آسیبی نبینید، پول، گذرنامه، سلاح و خودرو را تسلیم می‌کنید. بدون شک این یک مصالحه است: Do ut des (می‌دهم تا بگیریم)؛ من به شما پول، سلاح و خودرو می‌دهم تا شما در عوض به من اجازه دهید جان سالم به در ببرم. با این حال هیچ انسان عاقلی چنین مصالحه‌ای را ذاتاً ناپذیرفتنی نمی‌داند یا شخصی را که چنین توافقی کرده همدست راهزنان نمی‌شمارد؛ حتی اگر راهزنان بعداً از خودرو و اسلحه برای سرقت‌های دیگر استفاده کنند (و در مورد من همین اتفاق افتاد، اما سپس دستگیر و اعدام شدند). توافق ما با امپریالیست‌های آلمانی نیز دقیقاً مشابه همین وضعیت بود.»

این دیدگاه نشان می‌دهد که مصالحه در شرایط خاص، عملی عقلانی و حتی اخلاقی تلقی می‌شود؛ نه خیانت یا ضعف.

۳.۳. بازتاب‌های معاصر مصالحه

در تاریخ ۲۱ مه ۲۰۲۵، رهبر جمهوری اسلامی ایران درباره توقف مذاکرات هسته‌ای با ایالات متحده چنین اظهار داشت:

> «نمایندگان آمریکایی که از طریق واسطه‌ها مذاکره می‌کنند باید از بیان خواسته‌های بی‌اساس پرهیز کنند. این ادعا که ایران حق غنی‌سازی اورانیوم ندارد اشتباهی بزرگ و نابخشودنی است. ما برای پیشبرد برنامه خود به اجازه خارجی‌ها نیاز نداریم. جمهوری اسلامی بر پایه سیاست‌های خود اداره می‌شود.»

همچنین در همان روز سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه در جریان سفر رسمی خود به ارمنستان در سال ۲۰۲۵ اعلام کرد:

> «در موضوع اوکراین، ما با رویکردی از نوع «فعلاً آتش‌بس کنیم و بعدش را بعداً خواهیم دید» موافق نیستیم.»

این سخنان گویای آن است که در فضای ژئوپولیتیک امروز، مفهوم مصالحه نیز درگیر پیچیدگی‌های جدی شده و کشورها در مواجهه با بحران‌های بین‌المللی، مصالحه را گاه نشانه عقب‌نشینی و ضعف تلقی می‌کنند؛ مگر آن که در بستر عزت و منافع متقابل تعریف شود.

۳.۴. نقش رهبری در مصالحه

شهروندان عادی و حتی افراد آگاه‌تر رهبرانی را برمی‌گزینند تا نماینده منافع آنان باشند، از جمله در مسائل پیچیده بین‌المللی. اغلب مردم، از سربازان و معلمان گرفته تا فروشندگان، درکی جامع از زمینه‌های ژئوپولیتیک ندارند و از همین رو به رهبران خود اعتماد می‌کنند تا به جای آنان وارد فرآیند مصالحه شوند. این رویکرد با سنت‌هایی که بر اطاعت از اقتدار سیاسی تأکید دارند هم‌راستاست؛ از جمله:

- تعالیم اسلامی: تأکید بر اطاعت از حاکم تا زمانی که به اصول ایمان آسیب نرساند.
- فلسفه سیاسی روسی: متفکرانی همچون الکساندر دوگین و ایوان ایلین بر احترام به اقتدار به عنوان عامل ثبات اجتماعی تأکید دارند. به ویژه در سنت روسی این باور وجود دارد که نوعی اطاعت بی‌قید و شرط از حاکم مشروع پذیرفته شده است؛ چرا که در شرایط خاص تاریخی و سیاسی، اقتدار حاکم می‌تواند ضامن ایجاد نظم و ثبات باشد.

با این حال، اعتماد به رهبران نیازمند هوشیاری است. مردم در انتخاب رهبر به وعده‌های او تکیه می‌کنند؛ اما باید مراقب فریب‌کاری نیز باشند، چنان‌که در کتاب مقدس (انجیل متی ۷: ۱۵-۲۰) آمده است:

«از پیامبران دروغین بر حذر باشید؛ آنان که با لباس میش نزد شما می‌آیند اما در درون گرگ‌های درنده‌اند. شما آن‌ها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت.»

۳.۵. اصل دیگر در حل منازعات: مداخله به موقع همراه با درایت

یکی از اصول بنیادین در حل منازعات، مداخله به موقع است؛ اما این مداخله باید با بررسی دقیق پیامدهای احتمالی همراه باشد. برای مثال، ولادیمیر پوتین در یک کنفرانس مطبوعاتی در سال ۲۰۱۸ با حضور صدراعظم اتریش، سباستین کورتس، به طرح‌هایی برای حضور بین‌المللی در بحران اوکراین اشاره کرد:

«در ابتدا ما با درخواست اوکراین برای مسلح کردن کارکنان سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) موافقت کردیم تا امنیت را افزایش دهیم، اما خود OSCE این پیشنهاد را به دلیل کمبود تجربه، منابع انسانی، و نگرانی از آن که اعضای مسلح OSCE هدف هر دو طرف درگیری قرار گیرند رد کرد.»

او در ادامه به پیشنهاد جایگزینی از سوی آنگلا مرکل (صدراعظم وقت آلمان) اشاره کرد:

«خانم مرکل پیشنهاد داد نیروهای حافظ صلح در مرز روسیه و اوکراین مستقر شوند. من موافقت کردم و پیشنهاد دادم این نیروها همراه با نمایندگان OSCE عمل کنند تا امنیت بیشتر شود؛ اما حتی این مصالحه نیز رد شد. اکنون، درخواست‌هایی مطرح شده که کل منطقه تحت کنترل بین‌المللی قرار گیرد. روسیه با این اصل مخالفتی ندارد، اما معتقد است که مذاکره باید با مشارکت جمهوری‌های خودخوانده دونتسک و لوهانسک نیز انجام شود؛ در حالی که هیچ یک از طرف‌ها حاضر به گفت‌وگو با آنان نیستند.»

خطر تشدید تنش‌ها: استقرار احتمالی نیروهای ناتو پس از ۲۰۲۲ پس از آغاز عملیات نظامی ویژه روسیه در اوکراین، گزارش‌هایی مبنی بر این که اتحادیه اروپا قصد دارد تا ۳۰ هزار نیروی نظامی را با ضمانت‌های امنیتی به اوکراین اعزام کند منتشر شد (منابع: بلومبرگ، تلگراف). وزیر خارجه روسیه، سرگئی لاوروف این پیشنهاد را به شدت محکوم کرد و گفت:

«حضور نیروهای ناتو در اوکراین، چه با پرچم اتحادیه اروپا و چه در پوشش‌های ملی یا جعلی، کاملاً غیرقابل پذیرش است. پیگیری اوکراین برای عضویت در ناتو یکی از علل ریشه‌ای این بحران بوده است.»

سخنگوی کرملین، دیمیتری پسکوف نیز در یک نشست خبری این هشدار را تکرار کرد:

«ما اظهارات متناقض مقامات اروپایی درباره اعزام نیروهای ناتو به اوکراین را با دقت زیر نظر داریم. چنین اقدامی ساختار این درگیری را به طور بنیادی تغییر داده و تهدید مستقیمی برای امنیت ملی روسیه محسوب می‌شود.»

۳.۶. پایداری راه‌حل‌ها در گرو تعهد بلندمدت است

در تاریخ ۲۰ ژانویه ۲۰۲۵، رئیس‌جمهور ولادیمیر پوتین در جلسه‌ای با شورای امنیت روسیه، بر ضرورت دستیابی به صلحی پایدار در اوکراین تأکید کرد:

«در خصوص حل و فصل این وضعیت باید بگوییم که هدف نباید صرفاً یک آتش‌بس موقتی باشد؛ یعنی نباید وقفه‌ای برای تجدید قوا و فراهم آوردن تسلیحات به منظور ادامه درگیری باشد؛ بلکه صلحی

بلندمدت، مبتنی بر احترام به منافع مشروع تمامی ملت‌های ساکن در این منطقه باید برقرار گردد. ما نباید به دنبال وقفه‌ای باشیم که تنها به تکرار خصومت‌ها بینجامد، بلکه باید در پی صلحی پایدار باشیم که بر مبنای احترام متقابل به حقوق و منافع ملت‌ها بنا شده باشد.»

۳.۷. اصل شمول ذی‌نفعان: متضمن شنیده شدن تمامی صداها در فرآیند صلح

اصل دیگری که در حل منازعات مورد توجه است، شمول همه طرف‌های ذی‌نفع است؛ زیرا تنها از این راه می‌توان اطمینان حاصل کرد که صدای همه گروه‌ها در فرآیند صلح شنیده می‌شود. نمونه بارز این اصل را می‌توان در از سرگیری مذاکرات مستقیم روسیه و اوکراین مشاهده کرد. ولادیمیر پوتین پس از گفت‌وگو با رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، دونالد ترامپ اظهار داشت:

«تماس‌ها میان شرکت‌کنندگان در مذاکرات استانبول از سر گرفته شده است. این امر نشان می‌دهد که ما در مسیر درستی گام برمی‌داریم.»

۴. در پرتو ظهور بازیگران غیردولتی، نقش سازمان‌های بین‌المللی همچنان حیاتی است

با توجه به افزایش نقش بازیگران غیردولتی در مناطق درگیر، همچنان نقش نهادهای بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد در حل منازعات بسیار حیاتی باقی می‌ماند. با این حال، کارآمدی این نهادها به اراده سیاسی و هماهنگی میان دولت‌های عضو وابسته است. در هفتاد و پنجمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۲۰۲۰)، ولادیمیر پوتین بر اهمیت ماندگار منشور ملل متحد به عنوان شالوده حقوق بین‌الملل تأکید کرد:

«اصول منشور از جمله برابری حاکمیتی، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، حل مسالمت‌آمیز اختلافات و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها همچنان اصولی حیاتی‌اند.»

وی همچنین خواستار آن شد که سازمان ملل با حفظ مأموریت بنیادین‌اش، ساختار خود را با دنیای چندقطبی و چندبعدی قرن بیست و یکم تطبیق دهد. پوتین تأکید کرد که سازمان ملل در طول زمان نقشی کلیدی در حفظ صلح و پیش‌برد توسعه پایدار ایفا کرده است. وی همچنین از حق وتوی اعضای دائم شورای امنیت - که از زمان جنگ جهانی دوم و به واسطه دارا بودن توان هسته‌ای به این موقعیت دست یافته‌اند - دفاع کرد و گفت:

«این حق وتو مانع از اقدامات نظامی یک‌جانبه شده و تعادل در حکمرانی جهانی را حفظ می‌کند. تلاش‌ها برای تضعیف این سازوکار، به ویژه از طریق اصلاحات نسنجیده، برخلاف اهداف اولیه منشور ملل متحد است. برخلاف سرنوشت ناکام جامعه ملل، سازمان ملل تاکنون توانسته از فروپاشی جلوگیری کند.»

۵. نگاهی به آینده

در مسیر پیش رو، چالش‌های مهمی هست که به توجه ما نیاز دارند:

• ضرورت مالکیت محلی در فرآیندهای صلح که در واقع از اصل «شمول ذی‌نفعان» نشأت می‌گیرد؛ اصلی که همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، شنیده شدن تمامی صداها در فرآیند صلح را تضمین می‌کند.

• تأثیر پیشرفت‌های فناورانه بر پویایی‌های درگیری‌ها را می‌توان در ابعاد گوناگونی مشاهده کرد. برای نمونه، فناوری‌های پیشرفته مبتنی بر هوش مصنوعی امکان نظارت فراگیر را فراهم می‌سازند، از جمله:

– شنود اجتماعی از طریق تحلیل احساسات

– تصاویر ماهواره‌ای برای ردیابی جابه‌جایی نیروها

– شبکه‌های حسگر برای تشخیص لحظه‌ای نقض آتش‌بس؛ مانند آنچه در یمن در سال ۲۰۱۸ رخ داد؛ زمانی که دولت یمن و نیروهای حوثی با میانجی‌گری سازمان ملل توافق استکهلم را امضا کردند و در چارچوب آن، آتش‌بس در شهر الحدیده برقرار شد و هیأت ناظری از سوی سازمان ملل مأمور نظارت بر آن گردید.

– سامانه‌های تسلیحاتی خودکار (LAWS)

– یا حتی پشتیبانی روانی از طریق چت‌بات‌های هوش مصنوعی همچون Florence که توسط سازمان جهانی بهداشت (WHO) طراحی شده است.

از این رو نیاز به راهبردهای نوآورانه در صلح‌سازی بیش از پیش احساس می‌شود.

هوش مصنوعی می‌تواند فرآیندهای دیپلماتیک را دگرگون سازد، برای نمونه از راه:

• تحلیل کلان‌داده‌های روابط بین‌الملل که به شناخت عمیق‌تر و کشف فرصت‌های همکاری می‌انجامد،

• اجرای برنامه‌های آموزش صلح که اصول همزیستی را آموزش می‌دهند،

• و پرورش همدلی از طریق شبیه‌سازی‌های تعاملی.

نتیجه‌گیری

حل منازعه رویکردی یکسان و کلی‌نگر نیست؛ بلکه نیازمند انعطاف‌پذیری، آینده‌نگری و داشتن درکی ژرف از بستر خاص هر درگیری است. در ادامه این کنفرانس از شما دعوت می‌کنم که دیدگاه‌های خود را به اشتراک بگذارید، الگوهای رایج را به چالش بکشید و راه‌حل‌های نوآورانه‌ای برای چالش‌های پیچیده پیش رو بیابید. با هم می‌توانیم آینده‌ای تازه برای حل منازعات ترسیم کرده و گامی برای ساختن جهانی مسالمت‌آمیزتر برداریم. مشتاقانه در انتظار بحث‌های پربار و همکاری‌های پیش رو هستم. از توجه شما سپاس‌گزارم.

سخنرانی دکتر چارلز راندل پاول
مؤسس و رئیس بنیاد دیپلماسی دینی برای صلح



بنیاد من به نام FDD بر پایه اعتماد متقابل بنا شده است؛ حقیقت ساده‌ای که پیش‌شرط هر رابطه صلح‌آمیز است. صلح پایدار، چه در میان افراد و چه در میان ملت‌ها، زمانی به دست می‌آید که این اعتماد چنان استوار باشد که بتواند نیک‌خواهی را حتی در سخت‌ترین و تنش‌زاترین اختلافات حفظ کند. برای شفافیت بیشتر باید گفت که صلح پایدار بر پایه منافع همسو بنا نمی‌شود. در واقع، ائتلاف‌ها معمولاً قراردادهایی شکننده و موقتی‌اند که بر منافع مشترک استوارند؛ منافعی که اغلب زودگذر از کار در می‌آیند. دوستی‌های وفادارانه که نزد خدای ابراهیم، عیسی و محمد بسیار ارزشمندند، تنها در کوره‌راه‌های پر آزمون منازعات دشوار شکل گرفته که شایستگی اعتماد را به راستی نشان می‌دهند. دیپلماسی دینی فراتر از گفت‌وگوهای صرف برای درک متقابل، در پی ساختن روابطی پویا، تاب‌آور و بر پایه هم‌مقاومتی صلح‌آمیز است. اجازه دهید بر تمایز بنیادین میان هم‌مقاومتی و هم‌زیستی تأکید کنم.

هم‌مقاومتی میان رقیبانی وجود دارد که قابل اعتمادند و می‌توانند به دوستان وفادار نیز تبدیل شوند. این آرمانی دست‌نیافتنی نیست. هر کسی که تجربه یک ازدواج موفق و پایدار را داشته باشد می‌داند که چگونه می‌توان هم رقیبی قابل اعتماد بود و هم شریکی وفادار. اما شاید من کمی زودتر از آنچه باید وارد طرح نظریه‌ام شدم. اجازه دهید ابتدا بگویم که از دعوت شما برای پیوستن به این تلاش علمی مشترک سپاس‌گزارم؛ تلاشی سخت‌کوشانه،

مداوم و مقدس در مسیر جست‌وجوی حقیقتی جامع درباره صلح. اما فارغ از هر حقیقتی که در این همایش بدان دست یابیم، باور دارم حقیقتی بزرگ‌تر از این نخواهیم یافت: ما همگی در لحظاتی از زندگی‌مان قدرت شگرف و شادی ژرف دوستی‌های وفادار و مهرآمیز را تجربه کرده‌ایم؛ دوستی‌هایی که در برابر اختلافات جدی استوار باقی مانده‌اند. ما در جهانی پر از تعارض به دنیا آمده‌ایم؛ جهانی که دوستی آگاهانه و اعتمادآمیز را به والاترین ارزش بدل کرده است.

امروز در اینجا در حال ادای احترام به نیاکان بزرگی هستیم که دوستی را نقطه اوج درام انسانی می‌دانستند. ابراهیم پس از مجاهداتی عمیق در راه خداوند، در پایان رسالت زمینی‌اش به افتخار والای «خلیل‌الله» (دوست خدا) نایل شد. عیسی مسیح نیز بزرگ‌ترین ستایش را نثار شاگردانش کرد، آنگاه که فرمود: «شما بندگان من نیستید، بلکه دوستان من هستید». پیامبر اسلام محمد (ص) آن‌گونه که در قرآن کریم سوره بقره آیه (۸۲) آمده فرمود که پاداش عظیم این زندگی در سرای دیگر، زیستن در کنار یکدیگر به عنوان دوست است.

امروز من در اینجا سخن می‌گویم چرا که بیست سال پیش دو سفیر ایرانی در کشور من پذیرفتند که در یک همایش بین‌الادیانی که میزبانش بودم شرکت کنند. کلمات صادقانه آنان ذهن و قلب مرا لمس کرد و در نهایت به دوستی ما منجر شد. سال‌ها گذشت، من به ایران آمدم و دوستی‌های بیشتری شکل گرفت؛ دوستی‌هایی که امید دارم در زندگی آینده نیز پایدار و زنده بماند؛ اگر خداوند بر من رحمت آورد و توفیق یابم که در زمره یاران بهشت باشم. پیش از آنکه ادامه دهم، از شما می‌خواهم درنگی کرده و بیندیشید: آیا می‌توانید از دوستی با کسی که باور دارد در اعتقادات دینی‌تان دچار اشتباه شده‌اید لذت ببرید؟ از دوستی با کسی که در جست‌وجوی مشترک حقیقت با صداقت و بدون غرور، باورهای بنیادی شما را با باورهای رقیب خود به چالش می‌کشد چطور؟ به عبارتی روشن‌تر، کسی که با حسن نیت جهان‌بینی شما را به گونه‌ای به باطل آلوده کند نه از سر خصومت، بلکه از سر باور صادقانه به مسیری که به گمان او برتر است و شما را ناخواسته به خیانت به ایمانتان سوق دهد. این پرسشی انتزاعی یا بی‌اهمیت نیست. در دنیای به‌هم‌پیوسته امروز، خصوصاً در فضای مجازی، فرزندان ما بارها با این واقعیت پلورالیستی مواجه خواهند شد. آیا باید با ترس به این واقعیت روی آوریم یا می‌توانیم با اعتماد و آرامش به آن نزدیک شویم؟ پرسش اصلی این است: آیا می‌توانیم به سوی آینده برویم و با سخت‌ترین اختلافات میانمان با اعتماد روبه‌رو شویم؟ اعتماد به یکدیگر و اعتماد به خداوند که این مسیر در نهایت به خیر ما خواهد انجامید. من سخنرانی‌ام را چنین نامیده‌ام: «رقیبان مورد اعتماد: رقابتی بر سر حقیقت و خیر مشترک از رهگذر ترغیب متقابل محترمانه».

نخست، مایلم دیدگاه الهیاتی بنیادین خود را توضیح دهم؛ دیدگاهی که تعارض کثرت‌گرایانه را

جنبه‌ای ناگزیر و مفید از طرح الهی می‌داند. سپس به اختصار مفهوم دیپلماسی دینی را به عنوان روشی نو برای مواجهه با عمیق‌ترین تفاوت‌هایمان شرح خواهم داد؛ روشی که ما را قادر می‌سازد تا همچون رقیبانی قابل اعتماد، به دوستی برسیم؛ دوستی‌ای که در مسیر جست‌وجوی مشترک برای حقیقتی جامع، احترام و عشق ما را هم به خدا و هم به یکدیگر افزایش می‌دهد؛ بی آنکه از تفاوت عقاید و باورها دست بکشیم. پس از سال‌ها تأمل در فرمان «دشمنانتان را دوست بدارید» در مسیحیت، که به معنای دوست داشتن کسانی است که خواهان آسیب رساندن به شما هستند، به این نتیجه رسیدم که خداوند ما را دعوت می‌کند تا قدرت عشق را برای تبدیل دشمن به دوست بیازماییم. اما دوستی را حتی اگر از سوی خدا باشد نمی‌توان بر دل تحمیل کرد. پس مرحله‌ای پیش از دوستی وجود دارد؛ مرحله‌ای که دشمن را به رقیبی قابل اعتماد تبدیل می‌کند؛ کسی که خواهان تغییر نگرش‌ها و رفتارهای ما تنها از راه اقناع صادقانه، برای خیر خودمان است. این مرحله بستری می‌سازد که در آن انسان‌ها در عین وجود اختلاف نظر درباره حقیقت و شیوه زندگی درست، با هم دلسوزانه رفتار می‌کنند و اعتماد متقابل می‌سازند. در این چارچوب نظری، دشمن نقشی حیاتی دارد؛ او آزمونی برای ژرف‌ترین آرزوی ماست؛ اینکه آیا ما واقعاً می‌خواهیم دوست شویم یا نه؟

آیا آنان واقعاً دشمن‌اند یا خیر؟ تنها راه شناخت این مسأله گفت‌وگویی صادقانه، هوشمندانه و محتاطانه با آنان است. و در همین گفت‌وگوست که ممکن است دریابیم دشمنان ما در حقیقت آگونیست‌هایی‌اند که با ما اختلاف دارند، اما قصد آسیبی به ما ندارند؛ و این‌گونه ممکن است جهانی که گمان می‌کنیم پر از کسانی است که خواهان نابودی ما هستند، به جهانی تبدیل شود که در آن مردم می‌خواهند ما را با صداقت ترغیب به تحول کنند و حتی در مسیر رشد یاریمان دهند. البته باید اذعان کرد که دشمنان واقعی نیز وجود دارند؛ اما تلاش برای آنکه دریابیم آیا این دشمنان می‌توانند به آگونیست‌های صادق تبدیل شوند یا نه، کاری بزرگ و ارزنده است. من باور دارم این اندیشه، از منظر الهیات مسیحی و انجیل پشتیبانی الهیاتی معتبری دارد. من نظریه «رقابت بر پایه اعتماد» را مطرح کرده‌ام؛ نه با ادعای آن که الهام گرفته یا دارای اقتدار دینی چون یک امام معصوم باشم؛ من چنین شخصی نیستم؛ اما با ایمان، فروتنی و تأمل این مسیر را پیش گرفته‌ام.

اکنون می‌خواهم بنیان الهیاتی نیرومندی برای این اندیشه، یعنی برای فضیلت کثرت‌گرایی دینی و رقابت اعتمادآمیز میان مؤمنان صادق ارائه کنم. سال‌ها پیش پس از مطالعه ادیان گوناگون، قرآن کریم را خواندم و در سوره مبارکه مائده، آیه ۴۸ قوی‌ترین تأیید برای کثرت‌گرایی

سالم را یافتم؛ تأییدی که در هیچ متن مقدس یا سنت دینی دیگری با این روشنی و استدلال نیافته بودم. در این سوره، الله دلیل این تفاوت‌ها را آشکار می‌سازد: او جهانی با ملت‌ها، فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون طراحی کرده و این تصادفی نیست؛ بلکه آزمونی اخلاقی است میان رقیبانی که در فهم حقیقت، خیر مشترک و تقوا با یکدیگر اختلاف دارند. الله جهان را چنین طراحی کرده است تا میدان رقابتی برای نیکوکاری و تقوا پدید آید؛ زیرا اگر انسان‌ها همگی پیرو یک دین واحد و بدون چالش بودند، شاید در ایمانشان تنبل و بی‌تحرک می‌ماندند. رقابت میان باورهای ژرف، انسان را وامی‌دارد که رشد کند، عمیق‌تر بیندیشد و در ایمان و کردار خود خالص‌تر شود. الله به روشنی و نیک روان انسان را می‌شناسد. در حقیقت، رقابت اصلی در چشم خداوند، بیش از آنکه بر سر کشف حقیقت باشد، بر سر چگونگی رفتار ما با رقیبانی است که گاه برای‌مان آزاردهنده‌اند؛ زیرا فضیلت تنها در دل اختلافات جدی و ریشه‌دار است که در جان انسان می‌بالد. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که تا فرارسیدن ساعت نهایی و آنگاه که خداوند تمام حقیقت را آشکار می‌سازد، تلاش‌های ما برای وحدت کامل در باور دینی یا برای تعیین استانداردهای اخلاقی جهان‌شمول یا هماهنگی اولویت‌های ارزشی هرگز به جهانی کاملاً صلح‌آمیز نخواهد انجامید. ما برای رشد نیازمند اختلاف‌ایم و خداوند از روی حکمت، جهانی را بنا کرده است که در آن رقابت میان باورهای صادقانه خود راهی است به سوی کمال اخلاقی.

به نظر می‌رسد که برای الله، چگونگی رفتار ما با یکدیگر با وجود اختلافات، مهم‌تر از آن است که در پی یکسان‌سازی دیدگاه‌ها درباره مسائل بزرگ باشد. اما پرسش اساسی این است: خداوند چگونه می‌خواهد انسان‌ها در اختلافات‌شان درباره حقیقت و خیر مشترک وارد تعامل شوند؟ در دقایق باقی‌مانده اگر مجال باشد می‌خواهم پاسخی عملی به این پرسش ارائه دهم؛ پاسخی که آن را «دیپلماسی دینی» می‌نامم. اجازه دهید کمی بی‌تکلف و راحت صحبت کنم.

دیپلماسی سیاسی، متأسفانه شهرتی نامطلوب یافته است؛ در ذهن بسیاری به معنای فریب دادن دیگری تا زمانی‌ست که بتوانی به برتری دست یابی؛ یعنی به کسی بگویی خواهان صلح هستی اما در واقع صبر کنی تا قدرت کافی برای تحمیل نظر خود را پیدا کنی. اگر چنین باشد، جای تعجب نیست که اعتمادی شکل نگیرد. اما دیپلماسی دینی روش و هدفی کاملاً متفاوت دارد. در این نوع دیپلماسی، هدف آن است که راستیِ چنان سختی را با دیگری در میان بگذاری که از همان آغاز، هر دو طرف مجبور شوند تصمیم بگیرند آیا می‌خواهند به صداقت ایمان یکدیگر اعتماد کنند و وارد گفت‌وگویی شوند که هدفش ترغیب متقابل محترمانه است؟ ترغیبی که به هر دو طرف کمک می‌کند تا به خیر و صلاحی که در پی‌اش هستند با هم دست یابند. پیش‌فرض دیپلماسی دینی جست‌وجوی دائمی برای حقیقتی جامع است و در همین مسیر است که اعتمادی متقابل شکل می‌گیرد؛ اعتمادی که می‌گوید: «طرف مقابل همان‌قدر که برای خود خواهان خیر است، برای من نیز خیر می‌خواهد»؛ و همین باور است که ما را قادر می‌سازد

تا درباره این مسائل عمیق و دشوار نه با خشم و سوءظن، بلکه با آرامش و صداقت گفت‌وگو کنیم. این شیوه اختلافات را حل نمی‌کند؛ ما را به صلحی کامل و آرام نمی‌رساند، اما به ما امکان می‌دهد که در دل تعارضات مداوم، با روحیه‌ای از اعتماد و حسن نیت به مسیر ادامه دهیم؛ در حالی که باور داریم طرف مقابل واقعاً خیر ما را نیز می‌خواهد. این جوهر دیپلماسی دینی است: نه معامله بر سر ارزش‌های بنیادی، نه چشم‌پوشی از باورهای عمیق؛ بلکه رویارویی با اختلافات ارزشی با حسن نیت و احترام. بی‌تردید این کار دشواری‌ست؛ به ویژه زمانی که میان طرفین، خشونتی رخ داده باشد. اما تنها زمانی ممکن است که شرایطی فراهم شود تا انسان‌ها بتوانند در خلوت و با صداقت گفت‌وگو را آغاز کنند. ما در دیپلماسی دینی دقیقاً بر روی این پیشگیری کار می‌کنیم تا از خشمی که به خشونت می‌انجامد، جلوگیری شود. گمان می‌کنم زمان من به پایان رسیده است. اگر در آمریکا نبودم مشتاقانه می‌خواستم با شما بیشتر گفت‌وگو کنم. عمیقاً از توجه شما سپاس‌گزارم. باشد که خداوند بر همه ما در این همایش، در روزهای آینده، برکت و رحمت ارزانی دارد. سپاس‌گزارم.

سخنرانی پروفسور مارک گوپن
استاد دانشگاه جورج میسون



حضور در این همایش مایه افتخار من است. پیش از آمدن زمانی را صرف مطالعه مطالب مربوط به همایش کردم و از دکتر علی‌اکبر علیخانی بسیار سپاس‌گزارم که مرا به این برنامه دعوت کردند. من استاد ادیان جهان، دیپلماسی و حل منازعات در مدرسه صلح و حل منازعه دانشگاه جورج میسون (مدرسه کارتر) هستم. همچنین، بیش از بیست و پنج سال است که در مرکزی که خود بنیان نهاده‌ام در حوزه ارزش‌ها، اخلاق و حل منازعات در سطح جهانی به فعالیت مشغولم. در اصل عمده فعالیت من در مقام کنشگری بوده است. در چهار دهه گذشته به عنوان کنشگری عملی در نقاط مختلف جهان با گروه‌هایی که درگیر جنگ یا منازعه با یکدیگر بوده‌اند برای شناخت و توسعه مهارت‌هایشان همکاری کرده‌ام. از گستره و ژرفای موضوعاتی که در این همایش و ظاهراً در همایش‌های پیشین نیز مطرح شده‌اند بسیار تحت تأثیر قرار گرفته‌ام.

در ابتدا، مایلم کمی درباره جایگاه این حوزه مطالعاتی سخن بگویم. من این مسیر را در دهه ۱۹۹۰ آغاز کردم؛ در آن زمان، نگارش و انتشار آثاری در زمینه ادیان جهانی، اخلاق در حل منازعات و فرآیند حل منازعه را آغاز کردیم. در طول این سال‌ها کار ما تحول پیدا کرد و به ویژه تمرکز ما بر جنبه‌های روان‌شناسی و عصب‌شناختی افزایش یافته است؛ اینکه انسان‌ها چگونه می‌توانند تغییر کنند، چگونه می‌توانند از تجربه‌های خود بیاموزند و به طور خاص، چگونه فرآیندهای حل منازعه را به سمت فرآیندهای التیام پسامنازعه سوق دهند. من بخش زیادی از وقت خود را صرف نگارش کتاب‌هایی در این زمینه کرده‌ام؛ به ویژه بر اهمیت خودکاوی که

یکی از اصول بنیادین سنت‌های حکمت کهن و آیین‌های دینی در سراسر جهان است تمرکز کرده‌ام. نکته جالب این است که خودکاوی هم از منظر معنوی و هم از دیدگاه عصب‌شناختی روش بسیار مهمی تلقی می‌شود؛ زیرا مغز را از ناحیه پایینی ساقه مغز، یعنی جایی که احساساتی چون خشم، ترس، سوءظن و گرایش به توهم توطئه جای دارد به سوی تفکر عالی در قشر مغز (نئوکورتکس) سوق می‌دهد؛ ناحیه‌ای که مسئول حل مسأله و نیز ادغام هیجانات اجتماعی مثبتی همچون شفقت و همدلی است. امروزه می‌دانیم که این احساسات با تفکر عقلانی در تضاد نیستند؛ بلکه برای تفکر عقلانی آینده‌نگر ضروری‌اند. در حال حاضر، شاخه‌ای نوین و جذاب به نام «علم آینده‌نگری» در حال شکل‌گیری است که تمرکز آن بر آینده و ظرفیت انسان برای التیام روابط است. به باور ما زمان آن فرا رسیده است که حوزه مطالعاتی ما توجه خود را به عنصر زمان و توانایی انسان در التیام روابط خود معطوف کند.

ما در هر لحظه با هر اندیشه، کنش و با هر تعامل انسانی در حال شکل دادن به آینده‌ایم. این روند، قدرت کلام و عمل را در هر لحظه از هر روز مورد توجه قرار می‌دهد؛ آیا ما چه به عنوان فرد و چه به عنوان تمدن در حال ساختن آینده‌ای بهتر هستیم یا در حال پیچیده‌تر کردن آن؟ شاید حتی در حال ویران کردن‌اش... اینجاست که «مطالعات آشتی» نیز جایگاهی کلیدی پیدا می‌کند. آشتی اغلب در حوزه ما به معنای پرداختن به گذشته درک می‌شود؛ اما در حقیقت آشتی با ساختن آینده مرتبط است. آشتی بستری از امکانات هیجانی را فراهم می‌سازد؛ از جمله عذرخواهی، توبه، اعتراف و پذیرش. این موارد انسان‌ها را به سوی التیام گذشته و به توان برنامه‌ریزی عقلانی برای آینده‌ای مشترک هدایت می‌کند. من این فرآیند را تکنیک «استدلال مشفقانه» می‌نامم که راهی به سوی آینده است.

شفقت از منظر علمی و عصب‌شناختی یکی از سالم‌ترین و پایدارترین شیوه‌های حل منازعه است که در وجود ما انسان‌ها قرار دارد. شفقت علاوه بر نوعی احساس بودن، نیروی محرک است؛ مسیری عصبی است که در پزشکان، پرستاران، مددکاران اجتماعی و دیگرانی که قادرند از رنج گذشته و فاجعه درد عبور کنند و بر خدمت‌رسانی تمرکز یابند مشترک است؛ خدمتی که به روابط اجتماعی مثبت و تصمیم‌گیری عقلانی درباره دوراهی‌های اخلاقی دشوار منتهی می‌شود. زیرا حل منازعه در جوهر خود با تعارض‌های اخلاقی مرتبط است و آنچه ما در پی آنیم، بهره‌گیری از ظرفیت مغز و سامان دادن اولویت‌هایمان به گونه‌ای است که ذهن انسان بر شفقت و تصمیم‌گیری اخلاقی عقلانی متمرکز شود. این نوع تصمیم‌گیری معمولاً نیازمند خلاقیت و سازش است.

امید من آن است که این مسیر ما را به سوی حوزه‌ای سوق دهد که هر چه بیشتر به عمل نزدیک باشد. همچنین تأکید بر نظریه‌های مبتنی بر عمل را برای افراد، جوامع، تمدن‌ها و

فضاهای میان‌تمدن‌ها ممکن سازد؛ همان جایی که هر واژه، خود نوعی از تفکر و ساختن است. در واقع پرسش این است که چگونه می‌توانیم تمدن‌هایمان را با وجود تنوع و گوناگونی‌شان بسازیم؟ چگونه می‌توانیم آینده‌ای مشترک از رهگذر خدمتی مشفقانه، مراقبتی دلسوزانه، حرمت، احترام و کنجکاوی انسانی بنا کنیم؟ تمام این موارد برای ذهن انسان بسیار سودمند و سالم‌اند. من نشست‌های متعددی را در این همایش دیدم که بر همین موضوعات تمرکز دارند؛ نشست‌هایی که وارد جزئیات روابط سازنده و الگوهای تحقق آن شده‌اند. باور دارم که در سطحی بالاتر ما اکنون شاهد هم‌نشینی و نه تقابل علم و دین هستیم؛ چیزی که هم‌افزایی علم و حکمت دینی خوانده می‌شود. در سنت‌های دینی متنوع جهان توان و ظرفیتی برای تأکید بر امکان‌های آینده، مراقبت از آینده و پایبندی به ارزش‌های والای اخلاقی و قدسی وجود دارد؛ ارزش‌هایی که از طریق ذهن متعالی انسان می‌توان به حل آن‌ها در منازعات دست یافت. همه این‌ها دلالت بر این نکته دارد که آزادی اراده انسان بیش از آن چیزی است که علم ۲۰ یا ۳۰ سال پیش می‌پنداشت. این آزادی اراده و توانایی خودکاوی، برگزیدن اندیشه و واژه در هر لحظه، نشانه‌ای از انعطاف‌پذیری عصبی مغز ماست و همچنین نشانه‌ای از انعطاف‌پذیری تمدن‌های ما. زمانی که ما این بینش‌ها را در سنت‌های آموزشی و نظام‌های تربیتی خود درونی کنیم، این امید واقعی‌تر خواهد شد و من دیدم که در این همایش مطالب بسیار ارزنده‌ای درباره عادت به تغییر اجتماعی مثبت و نیز آموزش گنجانده شده بود.

امید من بیش از پیش آن است که خودکاوی و فروتنی‌ای که از دل خودکاوی برمی‌خیزد، برای هر تمدن و جامعه‌ای سرچشمه‌ای از خرد متعالی گردد؛ خردی که هر چه بیشتر به درون خود بنگریم، به جنبه‌های نیک، باشکوه و افتخارآمیزمان پی ببریم و هم‌زمان به کاستی‌ها و آن چه را باید بهبود بخشیم بیندیشیم تا بیشتر جنبه‌ای جهانی و همگانی پیدا کند. این فرآیند جمعی می‌تواند گونه‌ای قرارداد اجتماعی نوین بیافریند؛ در شهرها، روستاها، درون ملت‌ها و حتی میان ملت‌ها. توانایی خودکاوی و پیام بنیادینی که از معبد دلفی در یونان باستان به ما رسیده («خود را بشناس»)، در واقع، پیام معنوی ژرفی است که امروزه در حوزه عصب‌شناسی آینده‌نگر نیز دلالت‌هایی اساسی به این دارد که چگونه ذهنمان را از نو می‌سازیم و چگونه در مسیر حل منازعات و صلح‌سازی به روش‌شناسی‌هایی نو دست می‌یابیم. از این رو می‌خواهم از شما بابت این فرصت ارزشمند سپاس‌گزاری کنم. از واشنگتن دی‌سی، درودها و بهترین آرزوهای خود را به تلاش‌های تمامی اندیشمندان، پژوهشگران و شرکت‌کنندگان گران‌قدر تقدیم می‌کنم. با گفت‌وگوها، تفکر جمعی و سخاوتی که در دعوت از من برای حضور در این گردهمایی تاریخی نشان دادید قلب مرا لبریز از آرامش و احترام کردید. از صمیم قلب از شما سپاس‌گزارم.

سخنرانی پایانی دکتر سعیدرضا عاملی رئیس محترم دانشکده مطالعات جهان



عرض سلام و خسته نباشید دارم خدمت همه عزیزانی که در ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه مشارکت داشتند. خسته نباشید می‌گویم خدمت آقای دکتر علیخانی که با تمام وجود در یک سال گذشته، برای این کار ارزشمند انرژی گذاشتند. همچنین از همکاران عزیزی که از دانشجویان محترم و اساتید بودند و از همتی که برای برگزاری فاخر این همایش داشتند تشکر ویژه دارم. فکر می‌کنم بیست و چهار نشستی که در همایش برگزار شد، بیانگر این است که جزئیات زیادی در این سه روز به دست ما رسید و ان‌شاءالله بتواند برای ادبیات صلح و حل منازعه در ایران و در سایر نقاط جهان سرمایه‌ای باشد. از جناب آقای دکتر محلاتی هم تشکر ویژه دارم که همراه با پانزده نفر از اساتید فاخر همکارشان از سوی مرکز پژوهشی مجد حضور برجسته‌ای داشتند و غنای بیشتری به نشست دادند. از آقای دکتر دشتی هم بسیار سپاس‌گزارم که با اجرای خود جلسه را به بهترین شکل برگزار کردند.

می‌خواهم نکته‌ای را در مراسم اختتامیه به عنوان پیشنهاد برای همایش بعد خدمت عزیزان عرض کنم. مایل هستم که دوستان مقداری در مورد آن فکر کرده و ایده‌های خود را برای برگزاری هفتمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه با ما مطرح کنند تا ببینیم همایش بعدی را با چه رویکردی برگزار کنیم؛ پس این را صرفاً به عنوان دستمایه‌ای برای

فکر عرض می‌کنم. ما در مکانیک سیالات اصلی داریم به نام «قانون سرایت» یا «ظروف مرتبطه». قانون ظروف مرتبطه از این صحبت می‌کند که اگر ما ۱۰ منبع آب داشته باشیم و این منابع توسط کانالی به هم وصل شده باشند، به دلیل اتصال این ظروف به هم تعادل ایجاد می‌شود؛ سرمایه منبع آبی که در این ۱۰ ظرف وجود دارد به صورت مساوی در هر ۱۰ ظرف توزیع می‌شود. عکس این قانون اثبات شده نیست اما می‌تواند به عنوان یک ایده مطرح شود که «عدم تعادل هم سرایت‌بخش است». کلیپی که پخش شد نیز نشان داد که عدم تعادل چطور منتقل می‌شود. بالاخره همه در این عدم تعادل خسارت می‌بینند و ضرر می‌کنند. این‌طور نیست که عدم تعادل نسبت به آن کسی که عامل بی‌تعادلی هست ضرر نرساند و به بقیه ضرر برساند؛ همه در این عدم تعادل سهم پیدا می‌کنند. بر این اساس، صحبتی داشتیم که ما وقتی بحث صلح و حل منازعه را مطرح می‌کنیم، خشونت را بیشتر به سمت جنگ می‌بریم. وقتی از حل منازعه صحبت می‌کنیم هم منظورمان راه‌حلی است که جنگ را پایان بدهد یا اساساً عواملی را که منتهی به جنگ می‌شود رفع کند. واقعیت این است که ما امروز عدم تعادل‌های بسیار جدی در سطح جهان داریم که همه جامعه جهانی از آن رنج می‌برند. شاید بتوان گفت که این خسارت متوجه جامعه اکثریتی در سطح جهان می‌شود. مثلاً بحث سلامت؛ امروز نزدیک به ۴ میلیارد جمعیت جهان از استانداردهای تأمین سلامت برخوردار نیستند. یا آب سالم؛ جمعیت بزرگی امروز در جهان از آب سالم برخوردار نیستند. یا گرسنگی؛ نزدیک به ۲ میلیارد از جمعیت جهان سوءتغذیه دارند. بین ۵۰۰ تا ۷۰۰ میلیون نفر از جمعیت جهان تجربه گرسنگی حاد دارند. در حوزه آلودگی‌های زیست‌محیطی آمارها بسیار نگران‌کننده است. ما به سمت گرم شدن کره زمین می‌رویم و این گرم شدن منجر به معضلات بسیار زیادی می‌شود. امروز خبری می‌خواندم مبنی بر اینکه برخی از مناطق شهر تهران با قطعی آب مواجه خواهند شد. منابع آب آشامیدنی را در برخی از محل‌ها پیش‌بینی کرده‌اند که اگر فردی خواست به آب نوشیدنی دسترسی داشته باشد از آن منابع استفاده کند. یا کربن در محیط را در نظر بگیرید؛ کربن که از نوع مصرف ما - یعنی سوخت‌های فسیلی - ایجاد شده آلودگی بزرگی را به وجود آورده است. ۸ میلیون از جمعیت جهان در اثر مصرف آلاینده‌ها از دنیا می‌روند؛ این تقریباً ۸ برابر کشتگان جنگ است. بنابراین معضل ما تنها جنگ نیست؛ خشونت به آلاینده‌ها منتقل شده، به آب آلوده منتقل شده، به عدم توزیع کافی منابع غذایی منتقل شده است. امروز بحث امنیت غذایی یکی از بزرگ‌ترین معضلات جامعه بشریت است. در بحث امنیت غذایی اولین رکن غذای سالم است. دومین رکن دسترس‌پذیر بودن غذاست؛ اینکه همه بتوانند به غذا دسترسی پیدا کنند. ما در ایران روزانه ۱۲۰ میلیون تن مواد غذایی تولید می‌کنیم و این ۱۲۰ میلیون تن موضوع مباحث بسیار زیادی در حوزه غذای سالم است.

به هر حال خشونت فقط در جنگ نمود ندارد؛ خشونت در بسیاری از امور دیگر که اتفاقاً حد نهایی - یعنی کشته شدن انسان‌ها - را به وجود می‌آورد هم یافت می‌شود. بنابراین شاید خوب باشد که ما

هنجارهای مباحث صلح و حل منازعه را صرفاً از بحث جنگ - که همچنان موضوعی بسیار برجسته و جدی‌ست و باید به آن توجه کرد، خصوصاً جنگ‌هایی که منجر به کشتارهای دسته‌جمعی و کشته شدن کودکان، انسان‌های بی‌گناه و غیرنظامی می‌شود - به سایر حوزه‌های مرتبط با سلامت، آلاینده‌ها و منابع غذایی هم وارد کنیم.

امروز متوسط درآمد جمعیت بزرگی از دنیا روزانه یک دلار است؛ یعنی با روزی یک دلار زندگی خود را می‌گذرانند. طبیعتاً نمی‌توان با این میزان درآمد زندگی مناسبی داشت. جمعیت بزرگی از جهان را نیز بی‌خانمان‌ها تشکیل می‌دهند. به خود آمریکا نگاه کنید؛ ۳۰ تریلیون دلار از سهم تولید ناخالص ملی جهان متعلق به آمریکاست. بعد از آن چین با ۲۰ تریلیون دلار قرار دارد. همین دو کشور نزدیک به ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی جهان را در اختیار دارند. بقیه جمعیت جهان چه می‌شود؟ اصلاً در خود این دو کشور که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که نابرابری‌های اجتماعی بسیاری وجود دارد و محرومان زیادی در آن زندگی می‌کنند. در آمریکا نزدیک به ۴۰ میلیون از جمعیت زیر خط فقر هستند. بنابراین این مشکل فراگیر است.

من فکر می‌کنم چیزی که امروز تحت عنوان «فرهنگ مخالفت» در جهان شکل گرفته برخاسته از همین رنجی است که از خشونت‌های متنوع در جهان به وجود آمده است. جامعه فرهنگ مخالفت در جهان جامعه کوچکی نیست. شاید این همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه بتواند موضوع بحثش را مقداری تنوع ببخشد و به سمتی برویم که موضوع مشخصی را مطرح بکنیم تا صلح و حل منازعه به صورت عمومی نباشد؛ جهتی به مطالعات خود بدهیم که آن جهت بتواند عمق بیشتری را فراهم کند. مجدداً از همه عزیزان تشکر می‌کنم و به شخصه خیلی خوشحالم از اینکه در این سه روز، شاهد شکوفایی دانش در حوزه صلح و حل منازعه بودیم. ان‌شاءالله بتوانیم بحث صلح و حل منازعه را به آموزش پیش از دبستان، دبیرستان و دانشگاه امتداد بدهیم تا فضایی با نگاه صلح و حل منازعه در جامعه‌مان شکل بگیرد و عمیق شود. و صلی الله علی محمد و آل محمد

سخنرانی دکتر عباس شیری
استاد و رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران



بحثی که امروز می‌خواهم مطرح کنم در مورد «عدالت ترمیمی» است. ما معادل عدالت ترمیمی را برای justice restorative انتخاب کردیم. برخی‌ها عدالت جبرانی را پیشنهاد کردند ولی استاد ما جناب آقای دکتر نجفی ابرندآبادی این پیشنهاد را مطرح کردند و ما هم این اصطلاح را انتخاب کردیم. من برای اولین بار در سال ۷۸ با این اصطلاح آشنا شدم؛ آن را به عنوان موضوع رساله دکتری خودم انتخاب کردم و با راهنمایی هم ایشان نوشتم. کتابی نیز با نام «عدالت ترمیمی» منتشر کردم و تاکنون غیر از آن کتاب در حدود ۷-۸ مقاله هم در این باره منتشر کرده‌ام. عدالت ترمیمی نظریه‌ای هست که تقریباً در اوایل قرن بیستم، از دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی به بعد به وسیله برخی از نویسندگان آمریکایی یا کانادایی برای نفی نظام عدالت کیفری به کار برده شد؛ اختلاف نظرهایی بر سر اینکه چه کسی اولین بار این اصطلاح را به کار برد وجود دارد.

همان‌طور که می‌دانید حقوق کیفری هدف خود را مجازات مرتکبان می‌داند و در واقع حقوق‌دانان کیفری بر این باورند که با مجازات عدالت برقرار می‌شود. کانت و هگل در نوشته‌ها و درس‌گفتارهای خود اجرای مجازات را عدالت می‌دانستند و به تعبیر کانت اگر از اجرای مجازات در حق مرتکب صرف‌نظر شود، گویا شما شریک جرم آن مرتکب هستید. صلح، سازش، عفو، بخشش و سایر نهادهای حقوقی در نگاه کانتی و هگلی راهی ندارد؛ به گونه‌ای است که کانت در واقع طرفدار نظریه «عدالت مطلق» یا «استحقاق صفر» (اگر معادل

مناسبی برایش باشد) است. کانت به قدری در نظریه خود مشهور است که ما عدالتی به نام «عدالت کانتی» (Justice Kantian) می‌شناسیم. مقالات و کتاب‌هایی به این عنوان نوشته شده است. کانت در یک جمله می‌گوید هر کس مرتکب جرمی می‌شود، باید مجازات شود؛ چون مستحق مجازات است. همان چیزی که برای قصاص در تورات آمده و قرآن هم به نقل از تورات همین حکم را بیان کرده است. البته بین سزاگرایی کانتی، سزاگرایی توراتی و سزاگرایی قرآنی تفاوت‌هایی وجود دارد که من در مقاله دیگری در این مورد بحث کرده‌ام.

دیدگاه دیگر دیدگاه فایده‌گرایانی مانند بنتام است که می‌گوید افراد مجازات می‌شوند نه به این دلیل که مستحق مجازات‌اند؛ بلکه به خاطر اینکه از ارتکاب جرم در آینده جلوگیری شود. نظریه‌ای تحت عنوان deterrence of theory به وسیله بنتام مطرح می‌شود که این دیدگاه طرفدارانی جدی دارد. افراد وقتی می‌بینند که عده‌ای مجازات می‌شوند از ارتکاب دوباره جرم خودداری می‌کنند یا دیگرانی که می‌بینند درس عبرت می‌گیرند. بنابراین شما وقتی می‌بینید فردی به خاطر جنبشی اعدام می‌شود، حواستان را جمع می‌کنید تا دیگر مرتکب جرم نشوید. این‌ها دیدگاه‌های کلاسیک در ارتباط با مجازات است.

در حقوق کیفری بین‌المللی نیز همین نگاه حاکم است. در محاکماتی که در توکیو یا در اسرائیل انجام شد سران حزب نازی ربوده و محاکمه شدند. تولد حقوق کیفری بین‌المللی در این چند محاکمه بین‌المللی صورت می‌گیرد. در این دادگاه‌ها هم همین نظرات تکرار شد. این نظریه کماکان حاکم است؛ هنوز من و شما که اینجا نشسته‌ایم همین دیدگاه کلاسیک را داریم. بنابراین اگر به ما بگویند با کسی که امیرحسین خالقی را جلوی دانشگاه تهران به قتل رساند چه باید کرد؟ اکثر شما خواهید گفت که او باید کشته شود، چون آدم کشته است. این هم از دیدگاه کلاسیک سزاگرایی کانتی و هگلی قابل توجیه است و هم از نگاه بنتامی و استوارت میل و سایر فایده‌گرایان. من دیروز این مسأله را در نشستی در دانشکده حقوق نقد کردم و مورد هجمه و اعتراض بسیاری از دانشجویان قرار گرفتم؛ می‌گفتند دانشجوی دانشگاه تهران بود! در پاسخ گفتم ما راجع به زشتی یک عمل صحبت نمی‌کنیم؛ قتل قطعاً رفتار زشتی است. ما راجع به زشتی سرقت مسلحانه صحبت نمی‌کنیم؛ راجع به واکنش صحبت می‌کنیم.

مجازات‌گرایان معتقدند مجازات کاری انجام می‌دهد برای همین از مجازات دفاع می‌کنند. طرفداران عدالت ترمیمی دادگاه را به چالش کشیده و معتقدند که مجازات دستاوردی ندارد. شما تعداد اعمالی که می‌توان به خاطرشان یک متهم را به سزایشان رساند

در نظر بگیرید. من مثال‌هایی می‌زنم که بیشتر در حقوق جزای بین‌المللی قابل فهم و درک است. مثلاً فرض کنید که ما الان نتانیاهو را پیدا می‌کنیم، دستگیر می‌کنیم، به ایران می‌آوریم و محاکمه‌اش می‌کنیم. خوب، محاکمه‌اش کردیم؛ با او چه می‌کنیم؟ نهایت این است که به مجازات اعدام محکومش کرده و او را می‌کشیم؛ اما او که یک نفر را نکشته است، او یک میلیون آدم را کشته است! او صدها هزار نفر را کشته و بی‌خانمان کرده است! او صدها طفل و زن را سوزانده است. جنایتی را که انجام داده کسی نمی‌تواند شمارش کند، به تعبیر قرآن «لا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى». پس با مجازات به سزای عمل خود نرسیده است؛ بازدارندگی هم ایجاد نمی‌کند. اگر بازدارندگی ایجاد می‌کرد نتانیاهو این کار را نمی‌کرد؛ چون سرنوشت هیتلر و قذافی و بسیاری از جنایتکاران تاریخ را دیده بود. پس چرا دوباره مرتکب جنایت می‌شود؟ می‌بینیم که تئوری بنتام هم جواب نمی‌دهد. اینجا بود که این چالش جدی ایجاد شد که مجازات اصلاً نمی‌تواند به اهدافی که شما می‌گویید برسد؛ پس مجازات کردن چه دستاوردی دارد؟ طرفداران عدالت ترمیمی آمدند و گفتند که شما باید به سمت جبران خسارت آسیب‌دیدگان بروید. دستگیر شدن نتانیاهو دردی از فلسطینیان دوا نمی‌کند؛ آن‌ها خانه ندارند، زندگی و آب ندارند، غذا ندارند، سقف ندارند. کاری بکنید که جلوی استمرار جنایت را بگیرید؛ کاری کنید که خسارت بزه‌دیدگان جبران شود. اینجا بود که «ترمیم» معنا پیدا کرد. معنی ترمیم با جبران یا compensation و جبران خسارت و پرداخت غرامت تفاوت‌هایی دارد. با توجه به فرصت کوتاهی که دارم نمی‌خواهم وارد بحث‌های خیلی فنی این بحث شوم، می‌خواهم تنها چهارچوب نظری به صورت مستقیم بحث شود.

در ادامه باید گفت که گاهی حتی بالاتر از این‌ها هم رخ می‌دهد؛ حتی جبران هم نمی‌توان کرد، ولی عدالت ترمیمی به شما می‌گوید که باز هم به سمت صلح و سازش بروید. با صلح به چه می‌رسید؟ از استمرار جنایت جلوگیری می‌کنید. همین! بنابراین می‌پذیریم که حماس و نتانیاهو بنشینند توافق کنند و آتش‌بس رخ دهد. نتانیاهو محاکمه نمی‌شود، جنایتکاران رژیم صهیونیستی محاکمه نمی‌شوند، مجازات نمی‌شوند؛ ولی عدالت ترمیمی همچنان از آن دفاع می‌کند. چون از این به بعد آدمی کشته نمی‌شود و بمبی بر سر مردم ریخته نمی‌شود.

من با یک مثال واقعی در قلمروی حقوق کیفری بین‌المللی بحث را دنبال می‌کنم. در آفریقای جنوبی رژیم آپارتاید بر سر کار بود؛ صدها هزار نفر آدم را کشت و جنایات عجیب و غریبی اتفاق افتاد. سازمان ملل متحد کمیسیونی به نام «کمیسیون حقیقت و آشتی» تشکیل داد. مأموریت کمیسیون این بود که به آفریقای جنوبی سفر کند و رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی را قانع کند که داوطلبانه از قدرت کنار برود. جنگ‌های داخلی در آفریقای جنوبی بالا گرفته بود، روزانه هزاران نفر کشته می‌شدند، خانه‌ها ویران می‌شد، کودکان و زنان بی‌سرپرست مانده بودند... جنایت عجیبی رخ داد؛ روی تمام جنایتکاران تاریخ را

سفید کرده بود. وقتی کارهایی را که در آن زمان شده بود با جنایات دیگران مقایسه می‌کردیم، متوجه می‌شدیم که خیلی هم نمی‌توانیم به چنگیز و هیتلر ایرادی بگیریم! میلیون‌ها نفر را آواره کرده بود، صدها هزار نفر را کشته بود، خانه‌های زیادی را ویران کرده بود. دیگر جنایت بیشتر از این نمی‌شد. رفتند برای پایان دادن به جنگ‌های داخلی در آفریقای جنوبی مذاکره کردند. چه کار باید می‌کردند؟ سزاگرایان می‌گفتند که باید این شخص را بگیریم محاکمه و مجازات کنیم. طرفداران نظریه بازدارندگی می‌گفتند باید او را مجازات کنیم تا بقیه عبرت بگیرند. این کمیسیون اما گفتند که ما این را نمی‌خواهیم. آقای رئیس‌جمهور! خودت داوطلبانه از قدرت کناره‌گیری کن، محل کشته‌شدگان و گورهای دسته‌جمعی را معرفی کن، لیست افراد کشته شده را هم به ما بده و خانواده‌هایی را که ۱۰ سال و ۲۰ سال در انتظارند از نگرانی در بیاور. ما در ازای آن، تو را سوار هواپیمای اختصاصی کرده و با کل خانواده، سران ارتش و هیأت دولت در جزیره‌ای در بریتانیا اسکان می‌دهیم. آنجا تا آخر عمر، پول و غذا و مسکن و همه چیز برای تو فراهم می‌کنیم؛ تنها کاری که باید بکنی این است که داوطلبانه از قدرت کناره‌گیری کنی، اجازه بده تا بدون قتل و خون‌ریزی جنگ به پایان برسد. این اتفاق خیلی مهمی است که من در کتاب هم به آن اشاره کرده‌ام؛ نشان می‌دهد که هر چقدر جنایت عظیم باشد همچنان قابلیت توافق در آن وجود دارد.

شما با داستان‌های جنگ‌های پیامبر، صلح حدیبیه، فتح مکه و کارهایی که پیامبر کرد آشنا هستید؛ به همین دلیل من نمی‌خواهم آن‌ها را تکرار کنم. این دقیقاً کاری بود که پیامبر هم انجام داد؛ یعنی پذیرش. پیامبر قبول کرد که فرمانده کفار و مشرکین که دستش به خون اصحاب پیامبر آلوده بود و بهترین اصحاب پیامبر را به شهادت رسانیده بود، در مکه بماند و مجازات هم نشود. این نگاه سزاگرایانه نبود؛ نگاه ترمیمی داشت. می‌شود پذیرفت و توافق کرد.

بنابراین هواپیمای اختصاصی رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی، خانواده، سران ارتش و افراد امنیتی را منتقل کرد. ایشان همین چند سال پیش فوت کرد. اعضای کمیسیون هم نامردی نکردند، کلکی نزدند؛ یعنی نگفتند که وقتی منتقل شدند یواشکی برویم و بلایی به سرشان بیاوریم. به این ترتیب کشمکش‌ها و جنگ‌های داخلی در آفریقای جنوبی پایان یافت؛ دیگر استمرار پیدا نکرد. حقوق بزه‌دیدگان هم تا حدود زیادی ترمیم شد. برخی البته غیرقابل جبران است؛ کسی که سرپرست و خانه‌اش را از دست داده جبران نمی‌توان کرد، در مواقعی تشفی خاطر هم برای بزه‌دیدگان فراهم شد.

وقتی من این‌ها را می‌نوشتم بسیاری از مطالب را بلد بودم، می‌دانستم؛ اما وقتی آقای

دکتر محلاتی کتاب «عدالت به مثابه دوستی» را به من دادند و چاپ شد، من از آن هم استفاده کرده و چیزهایی را که بلد نبودم یاد گرفتم. این چیزی بالاتر از عدالت ترمیمی بود و آن «الهیات صلح» است. من دارم فکر می‌کنم تا در موردش مقاله‌ای بنویسم؛ البته در کانتکست کار من که حقوق کیفری بین‌المللی است. مقاله‌ای در این زمینه تحت عنوان «توجیه مجازات در حقوق کیفری بین‌الملل» نوشته‌ام؛ در آن مقاله بحث‌هایی از این موضوع مطرح کردم و مقاله‌اش هم منتشر شده است. آنجا توضیح دادم چرا می‌شود در جنگ‌های داخلی و حتی جنگ‌های بین کشورها هم از ظرفیت صلح و سازش استفاده کرد. شما وقتی وارد فرآیند صلح، سازش و گفت‌وگو می‌شوید نمی‌توانید نگاه گذشته‌گرا داشته باشید.

ما اگر می‌خواستیم به گذشته فکر کنیم هرگز نمی‌توانستیم قطعنامه ۵۹۸ را بپذیریم. عمق جنایت صدام در حق ما و ملت ما به قدری بود که نمی‌توانستیم قطعنامه را بپذیریم و جنگ هم پایان نمی‌یافت. پس شما زمانی می‌توانید صلح و فرهنگ صلح را بپذیرید که نگاه گذشته‌گرا را کنار بگذارید و به گذشته فکر نکنید. اگر به گذشته فکر کنید، نمی‌توانید چیزی را بپذیرید؛ چون عمق جنایت و آسیب‌های وارده به شما آن قدر زیاد است که این اجازه را نمی‌دهد. بنابراین اگر کانت الان کنار شما بنشیند علیه شما طغیان می‌کند که چطور می‌توانید از این همه جنایت صرف‌نظر کنید! اما وقتی نگاه به آینده دارید به «توقف آسیب» به عنوان یک اصل می‌پردازید؛ وقتی به جبران، التیام و ترمیم به عنوان یک اصل نگاه می‌کنید، با هر کسی می‌توانید صلح کنید؛ حتی با ابوسفیان! با هر کسی می‌توانید بنشینید و به صورت مستقیم گفت‌وگو کنید؛ با هر کسی می‌توانید صلح کنید. می‌گویید «چرا؛ مگر می‌شود؟» می‌گویم: «بله! می‌شود». کسی از من پرسید که «مثلاً ممکن است میان حماس و اسرائیل صلح بشود؟» من می‌گویم بله. «آیا ممکن است بین حزب‌الله و اسرائیل صلح بشود؟» می‌گویم بله. می‌پرسید چرا؟ می‌گویم چون می‌خواهید جلوی استمرار جنایت را بگیرید؛ چون راه دیگری ندارید؛ چون روزی هزاران نفر با ریختن بمب روی سرشان کشته می‌شوند. می‌خواهید چه کنید؟ فیلم‌های غزه را دیده‌اید دیگر. ما زمان جنگ به خرمشهر رفته بودیم. تقریباً تمام خانه‌های مردم ویران شده بود؛ گویی زلزله آمده باشد؛ همه چیز را به هم ریخته بود، تک و توک خانه‌های سالم پیدا می‌شد. شما الان فیلم‌های غزه را می‌بینید. با مجازات این افراد به چه می‌رسیم؟ اینجاست که با بحث‌های جدیدی روبه‌رو می‌شویم که در قلمروی حقوق کیفری داخلی کاملاً پذیرفته شده است.

من فراموش نمی‌کنم؛ زمانی که در جلسه دفاع دکتری این ایده را مطرح کردم به وسیله برخی از اساتید حقوق کیفری در جلسه مسخره شدم که فلانی می‌گوید طرف این همه دزدی کرده، آدم کشته، فلان کرده، الان کاری به کارش نداشته باشید! ما الان اشراری در سیستان و بلوچستان داریم؛ این‌ها به پاسگاه‌ها حمله می‌کنند، به خانه‌ها حمله می‌کنند، به نوامیس مردم متعرض می‌شوند و جنایات بسیار بدی را مرتکب می‌شوند... بعد فرار می‌کنند و به پاکستان و افغانستان می‌روند و هیچ‌کاری‌شان هم نمی‌توان

کرد. راهکار شما چیست؟ طرفداران عدالت ترمیمی می‌گویند که برویم با این‌ها وارد مذاکره بشویم و بگوییم دیگر با شما کاری نداریم، دستگیر و مجازاتتان نمی‌کنیم؛ فقط از کارهایی که می‌کنید دست بردارید. حتی امان‌نامه هم می‌دهیم تا در این کشور زندگی کنید. آن‌ها می‌آیند قاچاق مواد مخدر را کنار می‌گذارند، جنایت را ترک می‌کنند و زندگی می‌کنند. این در دیدگاه عدالت ترمیمی قابل دفاع است، ولی در دیدگاه عدالت کیفری و سزادهنده و چیزهایی که برای شما مثال زدم قابل دفاع نیست.

بعدها قانون‌گذار - نمی‌خواهم بحث قانونی کنم - در اصلاحاتی که در قانون مجازات اسلامی در سال ۹۲ تصویب شد و در قانون کیفری نمونه‌هایی از تفکر عدالت ترمیمی را پذیرفت. اولین چیزی که الان در نظام حقوقی خود داریم «عفو» است؛ عفو رهبری، عفو امام، عفو فقها. عفو امام یعنی امام می‌تواند گناه شما را ببخشد. اگر کسی مرتکب زنای محصنه شده باشد آیا می‌توان او را عفو کرد؟ بله، می‌توان. زنای محصنه کار زشتی است، بله، می‌دانم. اما عفو نگاه به آینده دارد؛ یعنی اگر شخصی پذیرفت که اشتباه کرده، توبه کرد و اصلاح شد می‌شود که مجازات نشود. من درباره عدالت ترمیمی در حدود ۲۵ سال مطالعه کرده‌ام، تحقیق کرده‌ام، خوانده‌ام، نوشته‌ام، بحث کرده‌ام. امروز عدالت ترمیمی تقریباً از تئوری به یک مکتب تبدیل شده است؛ مدافعان و طرفداران جدی دارد که روزبه‌روز هم به اهمیت آن به ویژه در مواردی که راهی برای جلوگیری از تکرار و ادامه جنایت وجود ندارد توصیه می‌شود. همچنین، کم‌کم از فضای حقوقی داخلی فراتر رفته و مثلاً در بحث منازعات قومی و انقلاب‌ها هم مطرح می‌شود.

بعضی از انقلاب‌ها به پیروزی می‌رسند. اگر انقلاب‌ها، اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی شکست بخورند، حکومت و قدرت حاکم چه باید بکنند؟ طرفداران عدالت ترمیمی می‌گویند که اگر اعتراضی یا اغتشاشی اتفاق افتاد و این‌ها سرکوب شدند و شکست خوردند، شما به دنبال فکر انتقام از معترضان نباشید؛ خون را با خون نشویید؛ نگویید هر کسی که باد می‌کارد طوفان درو می‌کند. بنابراین معترضان را دستگیر، مجازات و محاکمه نکنید و به اصطلاح به سزای اعمالشان نرسانید؛ چون آن‌ها هم دوباره در صدد انتقام برمی‌آیند و آتش خشم دوباره شعله‌ور و شعله‌ورتر می‌شود. مثلاً بعد از غائله آذربایجان در ۶۰-۷۰ سال پیش، مجلس وقت قانونی را تصویب کرد تحت عنوان «قانون عفو غائله آذربایجان». چرا این کار را کرد؟ چون این‌ها جدایی‌طلب بودند و می‌خواستند جدا شوند؛ مناطقی را به طور گسترده تصرف کرده بودند و بعد توسط حکومت مرکزی سرکوب شدند. خوب اگر بخواهیم این‌هایی را که دستگیر شده‌اند زندانی، اعدام و مجازات کنیم، اموالشان را مصادره کنیم که این رویه ادامه پیدا

می‌کند! برای همین همیشه بعد از وقوع اعتراض و جنبش اجتماعی گسترده، عفو در دستور کار نظام‌های سیاسی قرار می‌گیرد.

در خود ایران هم این‌طور است. مثلاً شما می‌بینید که بعد از اعتراض‌ها پنجاه یا صدهزار نفر از سوی رهبری عفو می‌شوند. مبنای این عفو این است که خشونت استمرار پیدا نکند. اگر شما صدهزار نفر را در زندان نگه دارید، هر روز خانواده‌ها می‌روند جلوی زندان تجمع می‌کنند، اعتراض می‌کنند، زندانی‌ها اعتصاب غذا می‌کنند و این استمرار پیدا می‌کند؛ این آتش خشم فروکش نمی‌کند. برعکس آن هم محتمل است. پس عدالت ترمیمی اینجا برای خود کاربرد قائل است؛ لذا به میدان می‌آید و این خیلی طبیعی است که من بعد از اعتراضات نسبت به اعدام یک معترض نقد وارد کرده و بگویم که شما نباید معترضان را اعدام کنید یا در زندان نگه دارید؛ باید زمانی که آرامش ایجاد شد، این‌ها را مشمول عفو قرار دهید. در نظریه عدالت ترمیمی مبنا این است که نمی‌توان نگاه گذشته‌گرا داشت؛ این نگاه آینده‌نگر است؛ می‌خواهد در آینده به سمتی برود که تنش، اختلاف و دشمنی در جامعه را به حداقل برساند و از بین ببرد.

من اکنون در حال شرح نظریه هستم؛ اگر شما نقدی یا نظری داشته باشید من توضیح می‌دهم. ممکن است شما اصلاً قبول نکنید؛ کما اینکه خود من هم خیلی از مثال‌هایی که آورده‌ام را قبول ندارم و صرفاً محتوای نظریه را می‌گویم. بنابراین کسی که طرفدار این نظریه هست همیشه از عدم مجازات و عفو دفاع می‌کند، همیشه از بخشش دفاع می‌کند، همیشه از صلح و همبستگی دفاع می‌کند؛ همیشه این کار را می‌کند چون با مجازات مخالف است؛ چون مجازات چیزی به دست ما نمی‌دهد.

حالا شرایط برعکس را در نظر بگیرید: انقلاب‌ها پیروز می‌شوند، جنبش‌های اجتماعی به پیروزی می‌رسند. حکومت قبلی سرنگون می‌شود و انقلابیون به قدرت می‌رسند. این را چه باید کرد؟ آیا این‌ها باید سران رژیم قبل را اعدام کنند چون مرتکب جنایت شده‌اند؟ نگاه گذشته‌گرا به شما می‌گوید که بله، شما باید تمام سران رژیم قبل را اعدام کنید، همه کسانی را که دستشان به خون مردم آلوده است بگیرید، اموالشان را مصادره کنید و پدرشان را در بیاورید! طرفداران عدالت ترمیمی به شما می‌گویند نه، نباید این کار را کنید؛ بعد از انقلاب باید عفو کنید؛ همه را ببخشید. چرا؟ چون فقط با عفو و بخشش است که شما می‌توانید به استمرار صلح و همبستگی در جامعه کمک کنید. نمونه‌اش پیغمبر و فتح مکه است. وقتی شعار می‌دادند که «الیوم یوم الملحمة / الانتقام»، پیامبر می‌فرمود که «الیوم یوم المرحمة». مگر می‌شود وحشی را هم عفو کرد؟ کسی که حمزه سیدالشهدا را به آن شکل فجیع کشته، مثله کرده، جگرش را خورده... پیامبر اشک از چشمانش جاری شد و فرمود که «بله، وحشی را هم بخشیدم». چرا؟ چون پیامبر می‌خواست جنگ، خون‌ریزی و قتل تمام شود؛ می‌خواست یک جامعه مبتنی بر صلح و آرامش بسازد.

بعد از پیروزی انقلاب در سال ۵۷ از اولین مصوبه‌های شورای انقلاب این بود که لایحه عفو عمومی صادر کرد. ما بعد از پیروزی انقلاب در عمل افراط کردیم که به نظر من قابل دفاع نیست. بله شورای انقلاب قانونی به نام لایحه عفو عمومی تصویب کرد و گفت تمام افرادی که قبلاً مرتکب جرم شده‌اند مشمول عفو هستند، البته جرایمی را هم استثنا کرد. به عنوان جمع‌بندی باید بگویم که بعد از پیروزی هر انقلاب، انقلابیون نباید به دنبال انتقام و مجازات افراد به دلیل جنایت‌های قبلی‌شان بروند؛ این باعث می‌شود که روند جنگ در جامعه استقرار پیدا کند. مواردی که خدمت شما عرض کردم خلاصه‌ای بود که طرفداران عدالت ترمیمی می‌گویند؛ همچنین خلاصه‌ای از کاربرد این نظریه در جرایم ساده‌ای مثل قتل و سرقت تا جنایت و جنگ بین دولت‌ها و کشورها و شرایط پیچیده‌تر.

سخنرانی دکتر محمدجعفر امیر محلاتی
استاد و رئیس مؤسسه پژوهشی مجد شیراز



من در ابتدای سخن می‌خواهم از جانب همه حضار از برگزارکنندگان این اجلاس معظم سپاس‌گزاری کنم. سال‌ها پیش که من در آمریکا درگیر به اصطلاح مباحث الهیات صلح بودم، هرگاه به ایران می‌آمدم کمی متأسف می‌شدم که چرا ادبیات فاخری که داریم و تئوری‌های صلح مفاخر ما در کتاب‌های درسی دانشکده‌های مطالعات، علوم سیاسی و حقوق وارد نشده است. از سال پیش که توفیق رسیدن به خدمت آقای دکتر عاملی و آقای دکتر علیخانی را به دست آوردم و با گروه مرکز پژوهشی مجد به اینجا دعوت شدیم، حقیقتاً شعله امیدی در دل من ایجاد شد و دیدم که انصافاً انسان‌های هم‌وطن کارهای شایسته و کلانی کرده‌اند که در خور هرگونه اعتناست. با عذرخواهی از فردوسی خدمت شما عرض می‌کنم که «یکی مرد صلحی به از صد هزار»؛ انصافاً آقای دکتر علیخانی مصداق یکی مرد صلحی به از صد هزار هستند.

من چند نکته کوتاه دارم که خدمت دوستان عرض می‌کنم. آقای دکتر شیری از سخنرانی شما ممنونم؛ صحبت‌هایی که فرمودید بسیار مهم بودند. الهیات شیعی را که نگاه می‌کنیم اولین چیزی که از منظر علوم سیاسی و حقوقی به ذهن می‌رسد فرهنگ شفاعت است. فرهنگ شیعی فرهنگ شفاعت است. هیچ الهیاتی در جهان اسلام به قدرت و به اندازه فرهنگ تشیع مقوله شفاعت را تئوریزه و نهادسازی نکرده است. فرهنگ شیعی پر از نهاد شفاعت است. بنابراین، من همیشه فکر می‌کنم که در بین همه کشورهای خاورمیانه انصافاً

شایسته است که ایران مهد میانجی‌گری باشد؛ چه در خاورمیانه و چه در جهان. برای اینکه این اتفاق بیفتد به نظرم مقادیری کارهای تئوریک لازم است. همین مواردی را که شما اشاره فرمودید؛ مثلاً عدالت جبرانی، این کنفرانس معظمی که شما برگزار کردید زمینه‌های تئوریک شفاعت‌گری یا میانجی‌گری ایران را فراهم خواهد کرد و از این جهت انصافاً باید شاکر باشیم و از آقای دکتر علیخانی تشکر کنیم.

چند نکته دیگر عرض کنم: چند هزار سال پیش خداوند نام بنیان‌گذار مذاهب ابراهیمی را «دوست» نامید. چند هزار سال بعد از او شاخص‌ترین فیلسوف تمدن هلنی گفت: «در جامعه‌ای که مبتنی بر دوستی است به عدالت نیازی نیست، اما در جامعه‌ای که مبتنی بر عدالت است همچنان به دوستی نیاز است». در عین حال گفت: «اگر با همه دوست باشید شما دوستی ندارید». هزار سال پس از او پیامبر اسلام (ص) فرمود «التودد نصف الدین» و امام علی فرمود «التودد نصف العقل»؛ دوستی نیمی از عقلانیت و نیمی از دین است. امام جعفر صادق فرمودند در طول زندگی هر چقدر که می‌توانی دوست بگیر زیرا معلوم نیست چه کسی در آخرت قدرت شفاعت دارد؛ بنابراین درست برعکس سخن ارسطو فرمودند هر چه می‌توانی دوست بگیر. پانصد سال بعد از ایشان مسکویه رازی گفت ماهیت و نه هویت انسان بر اساس انس است؛ انسان آن موجودی است که انس می‌ورزد. دویست سال بعد سعدی گفت:

رضا مده که متاعی بود حقیر از دوست به جای دوست گرت هرچه در جهان بخشند

پانصد سال بعد از سعدی مهم‌ترین فیلسوف دوران مدرن غرب، یعنی کانت نیم صفحه را به دوستی اختصاص داد و گفت که دوستی چون بسیار آرمانی است قابل دسترس نیست. دویست سال بعد از کانت، بیونگ چول هان، مهم‌ترین فیلسوف آلمانی معاصر گفت که آزادی از جنس رابطه است؛ آزادی خارج از رابطه غیرقابل تعریف است؛ بنابراین دوستی اساس آزادی هم هست. بالاخره خانم میو هان تان، در سال ۲۰۱۷ در رساله‌ای که برای دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد نوشت اعلام کرد که چهار مکتب پوزیتیویسم، فرمالیسم، ایده‌آلیسم حقوقی، فلسفه حقوق انتقادی و نظریه گفت‌وگومحور به خاطر اینکه حق را بر خیر ترجیح می‌دهند دچار بن‌بست هستند و نمی‌توانند به مشکلات و معضلات اساسی بشر امروز پاسخ گویند؛ مگر اینکه ما دوستی را وارد صحنه حقوق کنیم و به همین جهت کتاب حاضر را تحت عنوان «عدالت به مثابه دوستی» نوشتند که در دانشگاه هاروارد هم جایزه گرفت. ایشان بعدتر استاد حقوق در سنگاپور شد. این کتابی بود که من به آن برخوردم و

دیدم که دوستی را برای اولین بار به صورت جدی وارد فلسفه حقوق کرده است.

نکته آخر اینکه ایران مهد دوستی است. ظهور پیدا کردن تئوری‌های دوستی در جاهای دیگر به صورت پراکنده و وارد شدن آن‌ها به کتاب‌های درسی مایه تأسف است؛ اگر کمی عنایت بورزیم و به فرهنگ خودمان مراجعه کنیم؛ به همین افرادی که من اشاره کردم، آیات قرآنی و احادیث، می‌بینیم که تئوری‌های فاخر دوستی ظهور پیدا می‌کنند. من با همایش مبارکی که شما به راه انداختید نسبت به این امر امیدوار هستم. با وجود افرادی مانند آقای دکتر شیری و کتاب فاخرشان که تحولی زیربنایی در رشته حقوق است، نه تنها به خاطر اینکه ایشان رئیس دانشکده هستند بلکه به این دلیل که ادبیات مهمی را برای تحول جدی در رشته حقوق ایجاد می‌کند این اتفاق خواهد افتاد. امیدوارم که این کتاب‌ها به کلاس‌های درسی برود. وقتی شما و من به کلاس می‌رویم بگوییم که کتابی مانند «عدالت به مثابه دوستی» را به دانشجویان خود معرفی و تدریس می‌کنیم.

جای دوست عزیزم آقای استاد محمدهادی طلعتی که مترجم این اثر بودند و ترجمه فاخری از این کتاب سخت ارائه کردند خالی است؛ برای به سامان رساندن این ترجمه به ایشان درود می‌گویم و جایشان را سبز می‌کنم. از دوستان مرکز پژوهشی مجد هم بسیار متشکرم و از ایشان می‌خواهم تا برای رونمایی کتاب تشریف بیاورند. می‌خواهم مژده‌ای بدهم که کتاب دیگری در راه است؛ بحث اصلی این کتاب این است که دوستی را به صورت خیلی جدی وارد فلسفه حقوق می‌کند؛ کتاب بعدی که به دکتر شیری تقدیم خواهیم کرد دوستی را وارد حقوق می‌کند.

این را هم عرض کنم که نکته بسیار مهمی است. امروز که ما اینجا صحبت می‌کنیم «دوستی‌پژوهی» به صورت بین‌رشته‌ای به شکل جدی در دانشگاه‌های عمده جهان مطرح است؛ دوستی در روان‌شناسی، دوستی در جامعه‌شناسی، دوستی در علوم سیاسی و... آخرین برج و بارویی که به صورت جدی نسبت به دوستی مقاومت می‌کرد و می‌گفت که عدالت و دوستی کاملاً مجزا و حتی مقابل هم هستند برج و باروی حقوق بود که به همت دکتر شیری عزیز انجام گرفت. با تشکر ویژه از خانم دکتر مژگان دستوری که مهم‌ترین کتاب‌های صلح را تألیف و ترجمه کرده‌اند.

سخنرانی پایانی دکتر علی‌اکبر علیخانی
بنیان‌گذار همایش صلح و حل منازعه



بسم‌الله الرحمن الرحیم، عرض سلام و ادب و احترام خدمت همه دوستان عزیز. از اساتیدی که از مرکز پژوهشی مجد تشریف آوردند بسیار تشکر می‌کنم. من نمی‌خواهم خیلی وقت دوستان را بگیرم و قصدم تنها تقدیر و تشکر است. لیکن بحث عدالت شد و مایلم چند نکته در این باب عرض کنم. بحث اول اینکه اگر عدالت باشد، صلح و دوستی هم هست. امام علی(ع) به زیاد بن ابیه فرمود: «کار به عدالت کن و از ستم بپرهیز که بی‌عدالتی شمشیر به میان می آورد». یعنی بی‌عدالتی یا احساس بی‌عدالتی موجب می‌شود که خشونت بروز پیدا کند؛ چون افراد برای گرفتن حق خود اقدام می کنند و طرف مقابل مقاومت می‌کند و منازعه آغاز می شود. عدالت می‌تواند صلح و دوستی ایجاد کند. نکته دوم اینکه مهم‌ترین جوهره و شاخص عدالت از نظر قرآن، عدالت با دوستان و هم‌فکران از یک طرف و عدالت با دشمنان و مخالفان از طرف دیگر است. در حوزه سیاست هم به همین صورت است؛ یعنی اگر کسی با دوستان اعم از همفکران، هم‌گروهی‌ها، هم‌حزبی‌ها و... که به آن‌ها تمایل و گرایش دارد عدالت ورزید عادل است. در قرآن آمده است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ» یعنی حتی اگر به ضرر خود یا حتی به ضرر پدر و مادر و نزدیکان سببی و نسبی یا فکری‌تان است به عدالت عمل کنید. گاهی این نزدیکان هم‌حزبی و هم‌گروهی هستند. اگر ما در مورد آن‌ها عدالت ورزیدیم عادل هستیم چون منافع خود ما هم درگیر است. آیه دوم قرآن این است که: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ

أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» دشمنی دشمنان و افراد باعث نشود که از عدالت دوری کنید؛ حتی با دشمنان هم عدالت بورزید. این نکته ضمن اینکه آیه قرآن است به وفور در سیره امام علی (ع) و پیامبر اکرم (ص) هم دیده می‌شود.

در پایان نشست می‌خواهم از تمامی عزیزانی که به طور آشکار و پنهان یا مستقیم و غیرمستقیم در برگزاری این همایش مشارکت داشتند تشکر کنم. واقعیت این است که هر کاری حتی به قدر کوچک، به صورت شبکه‌ای درهم‌پیچیده است که علل و عوامل متعددی می‌خواهد تا کار به سامان برسد. دوستان لطف دارند و در این جلسه و در این چند روز از اینجانب اسم بردند اما در حقیقت من عضو کوچکی از این مجموعه هستم. وجود تک‌تک اعضا، حتی در جاهایی که ممکن است خیلی کوچک به نظر برسد بسیار پر اهمیت است؛ اگر نباشند سیستم درست کار نمی‌کند. جناب آقای دکتر عاملی به عنوان رئیس دانشکده که همه برایشان احترام قائل‌اند در طول این سال‌ها در تمام موارد از جمله این همایش از هیچ‌گونه کمکی فروگذار نکردند؛ حتی گاهی بیش از وظیفه ریاست دانشکده مایه گذاشتند و زحمت کشیدند. برخی از همکاران من در طول سال در دبیرخانه کمک کردند: سرکار خانم زهرا ایزدبین، جناب آقای حسین ابراهیمی و سرکار خانم پریسا احتشام‌نیا. عزیزان دیگری به صورت متناوب در طول سال حضور داشتند و همچنین دوستانی در دو هفته اخیر به صورت فشرده و شبانه‌روزی زحمت کشیدند؛ از همه عزیزان سپاس‌گزارم. از جناب آقای دکتر دشتی به عنوان دوست عزیزی که تعلق خاطر به صلح دارند و از همایش اول با عشق و علاقه برای صلح تلاش کردند متشکرم. از عزیزانی که چکیده و مقاله ارسال می‌کنند سپاس‌گزارم. اساساً قوام یک همایش اساتید و محققانی هستند که پژوهش‌های خود را ارسال می‌کنند. ما به خاطر تعدد اساتید مجبور شدیم همایش را در سه روز برگزار کنیم. ارائه مطالب جدید برگزاری پنل‌های قوی به خاطر همت اساتید ارجمند بوده است. امیدوارم در همایش‌های آینده قدم‌های عملی‌تر، عینی‌تر، مؤثرتر و گسترده‌تری برداریم؛ همچنان که در این همایش ایده‌های جدیدی مطرح شد. از جمله نکاتی که آقای دکتر عاملی فرمودند؛ صحبت از آسیب‌های ناشی از آلودگی هوا، محیط زیست و قربانیان بیماری‌هایی که ناشی از کمبود دارو و درمان هست و... که همه از مصادیق خشونت‌های بی‌صدا به حساب می‌آیند. امید که بتوانیم این موارد را وارد ادبیات صلح و حل منازعه کنیم. از همه عزیزان و مشارکت‌کنندگان در جلسه اختتامیه سپاس‌گزاری می‌کنم. سخن خود را با ابیاتی از مولانا به پایان می‌رسانم:

لیک وقت رفتن آمد پس فریق — این سخن پایان ندارد ای رفیق
هر که با مهر آشنا شد بنده است — هر که با صلح آشنا شد زنده است

نگاه کلی به نشست‌های همایش

بخش فارسی

در بخش فارسی دوازده پنل تخصصی با حضور استادان و پژوهشگران ایرانی برگزار شد. این پنل‌ها طی سه روز به موضوعات متنوعی اختصاص داشتند که ابعاد نظری و عملی صلح را در بسترهای مختلف بررسی می‌کردند. محورهای این پنل‌ها عبارت بودند از:

۱- بنیان‌های فکری و فلسفی صلح و حل منازعه

۲- بنیان‌های دینی و اخلاقی صلح و حل منازعه

۳- رویکردهای فقهی و نهادی به صلح و حل منازعه

۴- نظریه‌های صلح و حل منازعه در عرصه عمل

۵- چالش‌ها و فرصت‌های وفاق و حل منازعات داخلی

۶- الزام‌ها و ریشه‌های فرهنگی، اجتماعی صلح و حل منازعه

۷- جایگاه دیپلماسی عمومی و فناوری‌های نوین در صلح و حل منازعه

۸- ایران و چالش‌های داخلی صلح و منازعه

۹- نقش ادبیات و هنر در صلح و حل منازعه

۱۰- صلح و منازعه و حل منازعه در نظام بین‌الملل

۱۱- صلح و منازعه در آسیا

۱۲- رویکردهای اقتصادی در صلح و حل منازعه

این پنل‌ها با حضور اساتید برجسته دانشگاه‌های مختلف کشور فرصتی برای طرح و تبادل دیدگاه‌های نوین در زمینه نسبت میان نظریه و عمل در حل منازعات فراهم آوردند.

بخش انگلیسی

در بخش انگلیسی یازده پنل تخصصی با مشارکت پژوهشگران ایرانی و خارجی برگزار شد. این پنل‌ها در چارچوب گفت‌وگوهای علمی بین‌المللی شکل گرفتند و به بررسی ابعاد گوناگون صلح از منظر فلسفی، فرهنگی، اجتماعی و فناورانه پرداختند. محورهای این بخش عبارت بودند از:

۱- مبانی دینی، اخلاقی و فلسفی صلح و حل منازعه

۲- نقش آموزش در تعمیق صلح و حل منازعات

۳- نقش ادبیات، فرهنگ و هنر در پیشبرد صلح

۴- فهم، مدیریت و حل منازعات با تمرکز بر رویکردها و راهکارها
۵- صلح و حل منازعه در نظام بین‌الملل: از نظر تا عمل و کاربرد هوش مصنوعی
۶- ابعاد فرهنگی و اجتماعی صلح و حل منازعه
۷- قدرت‌های جهانی و صلح: مسئله یا راه حل؟
۸- صلح و حل منازعه در شبه‌قاره هند از نظر تا عمل
۹- ایران و نظام بین‌الملل در کشاکش منازعه و حل منازعه
۱۰- صلح و منازعه در آسیای میانه و هند: ابعاد و راه حل‌ها
۱۱- منازعه و حل منازعه در غرب آسیا

در این بخش پژوهشگران بین‌المللی ضمن ارائه مقالات خود به گفت‌وگو درباره چالش‌های معاصر در مدیریت منازعات منطقه‌ای و جهانی پرداختند و بر اهمیت همکاری‌های علمی و فرهنگی در مسیر صلح پایدار تأکید کردند.

نشست عربی

در بخش عربی یک نشست تخصصی با محوریت منازعات داخلی و منطقه‌ای راهبردها و راه‌حل‌ها برگزار شد. این نشست با حضور اساتید عرب‌زبان از کشورهای مختلف به بررسی تجربه‌های جهان عرب در حل منازعات و امکان همگرایی منطقه‌ای در مسیر صلح پرداخت.

مشارکت بین‌المللی

در این همایش هفت مهمان خارجی به صورت حضوری از کشورهای مختلف در دانشگاه تهران حضور یافتند و پانزده پژوهشگر بین‌المللی نیز به صورت آنلاین به ارائه مقالات خود پرداختند. این حضور گسترده نشانگر جایگاه علمی و جهانی همایش در میان مراکز مطالعات صلح و منازعه است.

مشارکت داخلی

در ششمین همایش صلح و حل منازعه بیش از دویست نفر از استادان، پژوهشگران، دانشجویان و علاقه‌مندان حوزه مطالعات صلح و منازعه از دانشگاه‌ها و مراکز علمی سراسر کشور حضور یافتند. مشارکت گسترده دانشگاهیان و پژوهشگران داخلی بیانگر جایگاه علمی و اعتبار روزافزون این همایش در میان مجامع دانشگاهی ایران است. حضور فعال استادان و پژوهشگران جوان در کنار اندیشمندان برجسته فضای علمی پویایی را ایجاد کرد که در آن اندیشه‌ها، رویکردها و الگوهای نوین در حوزه صلح، عدالت و حل منازعه مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت.

افزون بر مشارکت داخلی، این همایش از حضور استادان فارسی‌زبان مقیم کشورهای آمریکایی و اروپایی نیز بهره‌مند بود. این استادان با ارائه سخنرانی‌ها و مقالات خود به صورت حضوری و برخط (آنلاین) به غنای علمی پنل‌ها و نشست‌های تخصصی افزودند. مشارکت آنان که از پیشینه‌های علمی و فرهنگی متنوعی برخوردار بودند، زمینه‌ای ارزشمند برای گفت‌وگوی میان‌فرهنگی و تبادل دانش در عرصه جهانی فراهم ساخت. بدین ترتیب، همایش به بستری میان‌رشته‌ای و بین‌المللی برای تعامل اندیشه‌ها و طرح رویکردهای نو در مسیر تحقق صلح پایدار در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی تبدیل شد.



گالری تصاویر

ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه

۵-۷ خرداد ۱۴۰۴













ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری

6th ICPCR
26-28 May
2025















ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری



تو یکی نه‌ای هزاری
تو یکو هم نبی صد و بیست من چه آید







ای نور دیده

به از جنگ صلح و داوری







ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه

۷-۵ خرداد ۱۴۰۴

















ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری

6th ICPCR
26-28 May
2025

















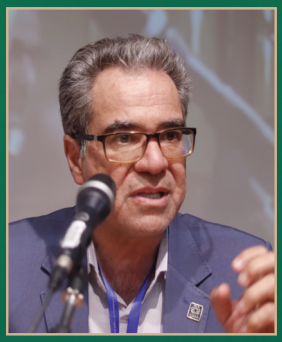
تو یکی نه‌ای هزاری
تو یکو هم‌نبیت صد و بیژ من چه آید











ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری











تو یکی نه‌ای هزاری
تو یکو همه جنگ صد و بیژن چه آید

ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه

۷-۵ خرداد ۱۴۰۴











ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری

6th ICPCR
26-28 May
2025





















ای نوردیده به از جنگ صلح و داوری











تو یکی نه‌ای هزاری تو یکو همه جنگ صد و بیژن چه آید









ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری









تو یکی نه‌ای هزاری
تو یکو هم نمیشه جنگ صلح و بجز من چه آید









ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری

















ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری









تو یکو هم نبیت صلح و جنگ من چه آید هزاری نه‌ای تویکی

ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه

۷-۵ خرداد ۱۴۰۴











ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری

6th ICPCR
26-28 May
2025











تو مگو همه بیت صلح و جنگ است من چه دانم تو یکی نه‌ای هزاری







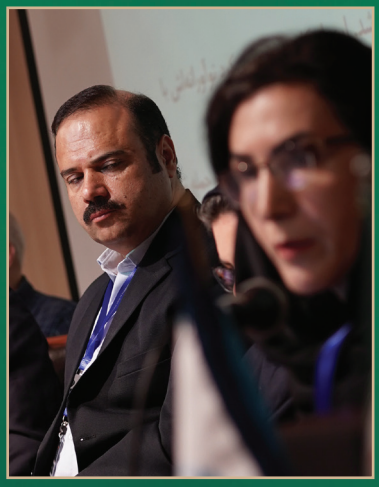




ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری











تو یکی نه‌ای هزاری
تو گوهر همه بیست و دو بحر من چه آید

ششمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه

۷-۵ خرداد ۱۴۰۴









ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری

6th ICPCR
26-28 May
2025

















ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری









تو یکی نه‌ای هزاری
تو یکو همه جنگ صد و بیژن چه آیی









ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری









تو یکی نه‌ای هزاری
تو یکو همه جنگ صد و بیژن من چه آید


دکتر سید محمد محمدی
Dr. Seyed Mohammad Mohammadi










tendencies threaten democratic values, the role of education is more important than ever
• Uncertainty of dark times inflicts on people a sense of anxiety and fear that induces them to cease thinking and follow the masses
• People cease to exist as humans and their world disappears, because they don't have anything to share with others
• even in the darkest of times we have the right to expect some illumination













ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری


REPLACE LAMP
PEACE
and Conflict Resolution


ICPCR Conference Secretariat
Journals




Faculty of World Studies
Scientific Journals
https://jcountst.ut.
Cyberspace




مجلات دانشکده مطالعات جهان
Scientific Journals









ای نور دیده به از جنگ صلح و داوری







دفتر یادبود

یادداشت‌های شرکت‌کنندگان ششمین همایش

بسمه تعالی

الصلح خیر

صلح حق بشر است. در ادبیات اسلامی

صلح فقط عدم جنگ نیست، زندگی مسالمت آمیز

در پرتو حق و عدالت است.

لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم و لم یخرجوکم

من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم

حسین سیمایی

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری

بسمه تعالی

جنگ و منازعه از زیان‌بارترین شر سرچشمه گرفته از

درهایی که صلح منادی عدالت است. این حاصل

ارزانی بشر که شاید هیچ امروز شر است بسیار

با اهمیت است. توش همکاران همه را در ادامه این

راه از درگاه الهی مسالت دارم.

محمد علی اسدی

یادداشت‌های وزیر محترم علوم و رئیس محترم دانشگاه تهران

بنام خدا

تقدیم جناب دکتر علیخانی و همکاران برای برگزاری همایش صلح و حل منازعه نمونه‌ای
باارزش از دیپلماسی حضرت سلیمان است که

تو یکی همه جنگ بدل صلح من چه کرده
تو یکی نوای هزاری، تو چراغ خصم افروز

امیدوارم فرهنگ دوستی و آشتی در جامعه جهانی و ایران عزیز ما ریشه بدواند
و انشاءالله همه ما مصداق این آیه شریفه شویم که ادخلوا فی السلم کافة و لا
پیروی از دستور کلیشه‌ای که ما را به جنگ و درگیری می‌کشاند پیشه کنیم که
او نزدیکترین دشمن ماست.

محمد خاتمی

ضمن تبریک صلح ایران در شرایط فعلی و تشکر از اقدام به موقع و بجا و شایسته
و ایجاد فضیلت نیز صلح و رحمت همزمان صلح ایرانیان جایز صلح و رحمت باد.
ایران از شر همان تکیه به نابودی و درگیری با یافته رستگار شود.
به امید صلح و دوستی
مهرماه و سرنیز با بزرگداشت دوستان

۱۴۰۴/۰۳/۲۶

به نام دوست

اندیشیدن به نام دنیایم زیبای صلح

امری منطقی، اخلاقی و زیبا شناسانه

است. امیدوارم ایران عزیز در صلح ابدی

باشد و مردمان شریف آن در آرامش.

با احترام

علی اشرف نقاش

۱۴۰۴/۳/۶

ساعت ۱۰:۱۰ دقیقه

به نام خدای صلح

سلامت کردانشگاه صلح، به دنبال دعوت به اقتدام جناب آقای دکتر ... و همراهان در خصوص ... اتفاق زیبا برای توسعه فرهنگ و فرهنگ صلح رقم می‌زند.

حاصل تجربه گرانبهای ایران قطعاً در تاریخ آینده مرزهای موثر و ماندگار خواهد شد.

با آرزوی توفیق روزافزون صلح‌طلبان عالم

Dearest colleagues
from Tehran University!

It was of greatest honour and pleasure to be part of your 2025 ICPCR Conference.
Thank you for organizing such an important, timely, thoughtful and inspiring event.
My special thanks are to the ICPCR Secretariat for the effort they have taken to make the stay of all the participants comfortable and absolutely easy!
I sincerely appreciate the hospitality, kindness and helpfulness of all the ICPCR Staff.

Looking forward to the 7th ICPCR Conference next year,

Aleksandr Stenko,
RUDN University named after Patrice Lumumba
Moscow, Russia
27/5/2025





سپاس از فرصتی که فراهم آمد تا از صلح در فضای سایبری و چالش‌های حقوقی آن گفته شود.
به امید روزی که آسمان آبی‌تر، نه رویا، بلکه واقعیتی برای همگان گردد.

هلاله رشادنیا
۱۴۰۴/۳/۶

بسمه تعالی

مفتخرم که بار دیگر در فضای شادی بخش در قالب هشتمین همایش صلح و حل منازعه حضور دارم. امیدوارم بحث‌ها و نشست‌های نظری صلح به جهان خارج جلوه کند و همگان شاهد صلحی پایدار در همه عرصه‌های جهان هستی باشیم.

فرهاد آزاد
۱۴۰۴/۳/۵

I express my deep gratitude to the organizers of the Conference on Peace and Conflict Resolution and to the Dean of the Faculty of World Studies and the Head of the University of Tehran for organizing a wonderful conference.
This is a great opportunity to meet highly qualified specialists and experts in their field face to face.
I wish the conference prosperity and continuous work.

Sincerely yours,
Belikova Kseniia
Kutafin Moscow State Law University
27.05.2025

بسم الله الرحمن الرحیم

جامعه بدون نزاع آرمان و جامعه هدف خالق هستی است هر چند آرمان سرمشق است
که انسانها باید آنرا متابعت نمایند. امید است رحمت و اجرای دستورات دینی
هرچه زودتر و بیشتر به آرمان الهی صلح و حذف منازعه هدایت نماید.

محمد یعقوب
۱۴۰۶/۳/۵

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندر نشان بر نگذرد
خداوندی که دانش و خرد را آفرید
و ما را به کار بستن آن امید

با عرض خیر مقدم به شرکت کنندگان محترم همایش صلح و داوری

با تقدیم احترام
۱۴۰۶/۳/۶

به نام آفریننده صلح و آشتی و دوستی

همایش ارزشمند صلح و حل منازعه ششمین دوره را
پیگیری کند. امیدوار در پایان هفتمین دوره تأثیرات عملی
و عملی مشترکی در راستای اهداف بلندمدت خود ایجاد کند.
اما حتی اگر هم نکند، تلاش صلح پژوهان و آشتی اندیشان
همیشه در پهنه تاریخ ماندگار و الهام‌بخش برای شیرینی بوده است
برای همه دوستان این همایش، اعم از خانمان و مهمان
در شریک کنندگان دعای خیر داریم.

ارادتمند
محمدتقی اسلامی
پنجم خرداد یکهزار و چهارصد و چهار هجری شمسی

پیشنهاد تعالی

"والصلح خیر"

Rasool

با آرزوی موفقیت بسیار و آینده‌ای درخشان،

سپاس فراوان از دست اندرکاران
همانگ کنندگان و برگزار کنندگان کنفرانس صلح و حل منازعه

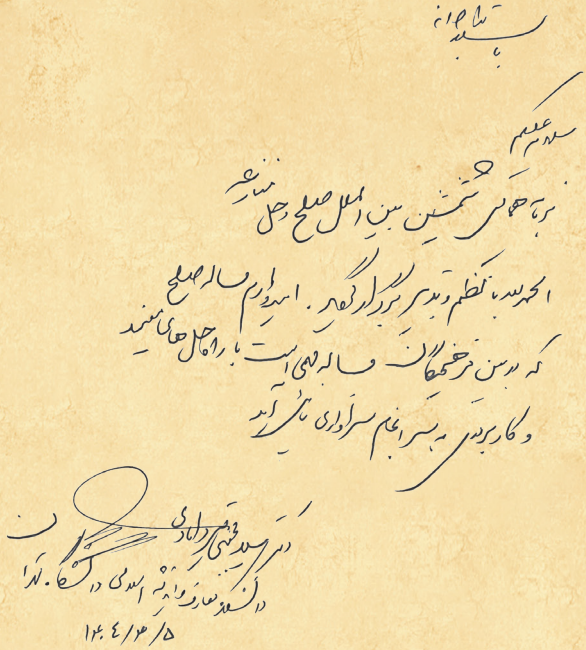
به امید تداوم این مسیر در آینده و برگزاری این کنفرانس به عنوان یکی از مهمترین کنفرانس در جهان.

زرتاش مهرشاهی ثابت
۱۴۰۴/۰۳/۰۶

Wishing great success and a bright future,

Many thanks to the coordinators of the Peace & Conflict Resolution Conference.

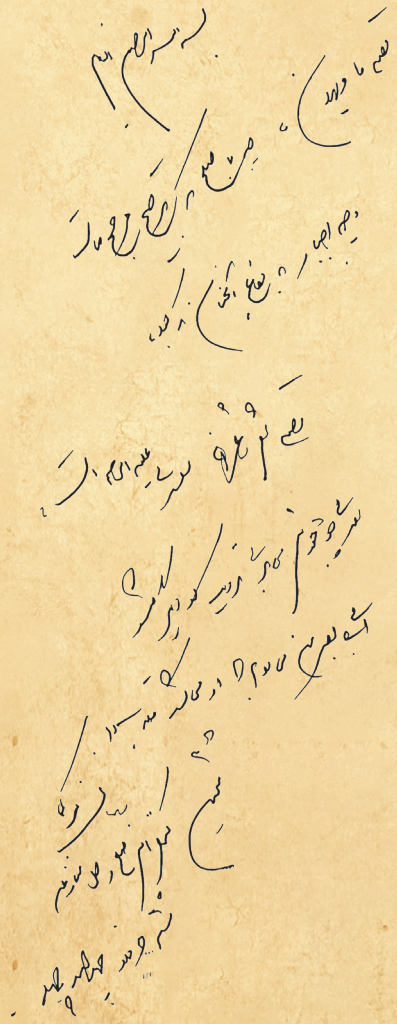
Hoping for this journey to continue and this conference becoming one of the most important in the world.



بسم الله الرحمان الرحیم

انسان ها از نخستین روز
حیات با هم مادری صلح
را جستجو کرده اند با امید
روزی که اندیشه جنگ
اندیشه ای ناکام آمد
باشد

پرهام پورسینا
۱۴۰۴، ۳، ۶



بنام خدا

دانشکده مطالعات جهان

برگزاری ششمین همایش بین المللی صلح و حل منازعه از سوی

در دانشگاه تهران با محوریت مسئولیت دسترسی در زمان زنده دنیا چنان کار ارزشمند

و برجسته و پراثر در کشور است که هر انجامش از بهترین سازمان محظوظ می ماند.

همت عالی دکتر علی اکبر علیخانی و ریاست رئیس دانشکده جناب

دکتر سعید رضا عاملی در هفت سال گذشته ادبیات فاخری در صلح

پژوهی ایجاد کرده که به لطف ایزد برای سالیان شهادی ثمرات فاخر و عالی

خواهد داشت. تمدن ایرانی شایستگی و بایستگی دارد که در جهان

اسلام سردمدار صلح و دوستی باشد. باید به این دانشکده و

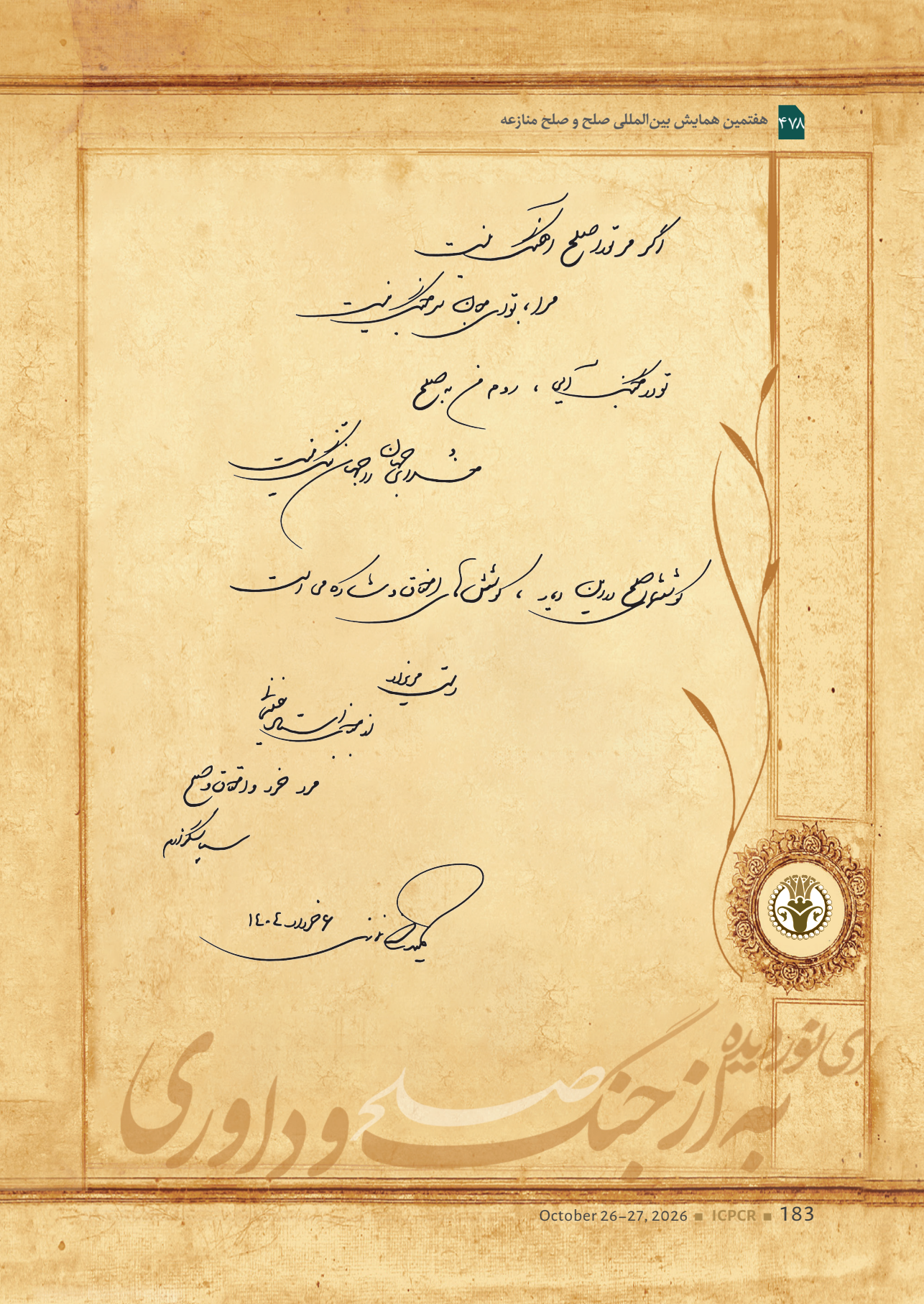
مدیریت آن برای سرآمدی این ایده ارزشی تبریک گفت.

تو ملوکه همه به جنگند و ز صلح من چه آید

تو بگو نه ای هزاری، تو چراغ خود برافروز

با مودت و تحسین فراوان

۴ خرداد ۱۴۰۴


اگر مرد در صلح راهنگ نیست
مرا، تو در من سرهنگ نیست
تو در گنجه آیی، روم من به صلح
مخواه جهان را جهان نیست
کوشش صلح در این دیده، کوشش آن دیده که می‌رانیست
مرد خرد و رقعه صلح
سپاسگزارم
۶ خرداد ۱۴۰۴

با سلام و احترام،

اول ادب حکم می‌کند تا از تلاش برگزارکنندگان شیمی دوره این همایش تشکر داشته و بابت زحمت ارائه مطالبم عذرخواه باشم.

دوم آنکه گمان می‌کنم هیچ حسی از منازعات بیش‌ازحد بشر نباشد که جز با صلح دوستی و هدایت قابل مدیریت نباشد؛ لجبازی و حسادت کلید این خباثت است.

امیدوارم بتوانیم منش و اخلاق همزیستی مسالمت‌آمیز ایرانی را در منطقه و جهان بسط بدهیم و باز دگر در جهانی اخلاقی، مدنیتی شایسته بیابیم.

امیرحسین زارع‌نژاد
۱۴۰۴/۰۳/۰۷

با سلام و احترام

باید قدردان زحمات دکتر عیسی‌نیا بود که صلح را به مثابه دغدغه ذهنی در مباحث علوم سیاسی ایران تبدیل کردند. بی‌تکلف صلح باید به عنوان یک دغدغه ذهنی در جامعه علمی تبدیل شود (تا با صلح‌پژوهی و سازه‌های بنیادین و تئوری‌های برای مناسبات بهتر در جامعه بین‌المللی و در اختیار دولت‌مردان و رهبران سیاسی حاکم از اندیشه‌های ایده‌آلیستی، منوط به تلاش‌های علوم‌انسانی در حوزه علوم دانشگاهی باشیم.

ارادتمند
محمد شمس

ای خالق الوجود التعالی علی الاصفین فاخذا
الامور بتوفیق
۱۴۰۴/۰۳/۰۷

به نام خدا

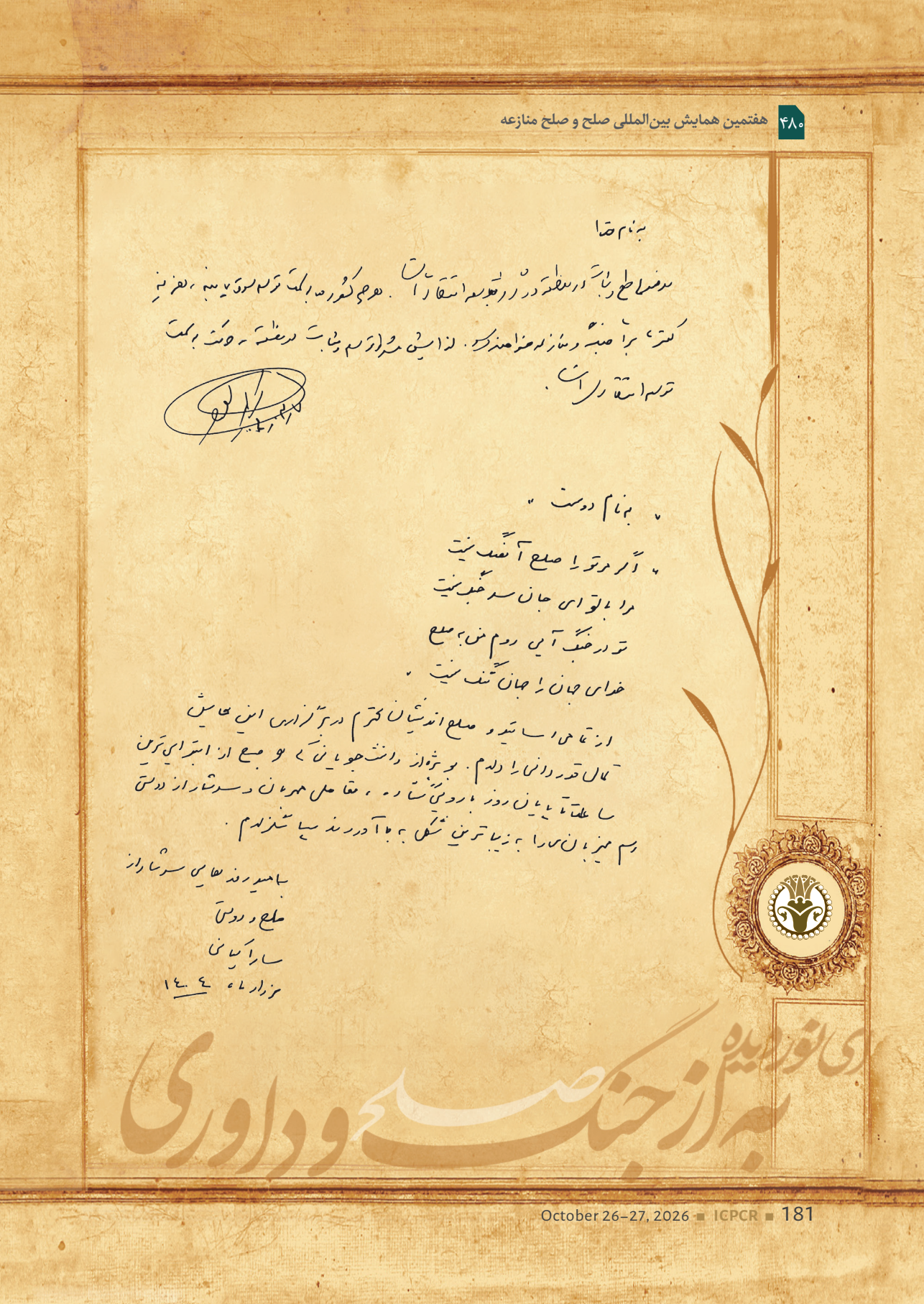
بدون صلح زیبا در منطقه در زمینه استقرار آرامش. هرچه کشورها با کمک ترسیم مرزها زیبا، بهتر نیز کنترل برای صلح و شادی خواهند کرد. لذا این مرزها ترسیم زیبا در منطقه به کمک ترسیم استقرار آرامش.

به نام دوست

اگر مرتو را صلح آشتی نیست
مرا با تو ای جان سر جنگ نیست
تو در خنگ آیی رودم من؟ صلح
خدای جان را جان آشتی نیست

از تمامی اساتید و صلح اندیشان محترم در سراسر این همایش تمام قدردانی را دارم. به ویژه از دانشجویان عزیز که از ابتدای تا پایان این روز با ما بودند شاد و سرشار از دوستی و علاقه، مقابل مهربان و سرشار از دوستی رسم میزبانی را با زیباترین شکل به جا آوردند سپاسگزارم.

با امید روزهای سرشار از
صلح و دوستی
سارا آیتی
مرداد ۱۴۰۴



به نام ایزد منان

در ششمین همایش بین المللی صلح و حل منازعه توفیق حضور در
نخستین اجرای همایش را داشتم. امیدوارم هر ساله این همایش
پربار برگزار شود و نوید صلح و دوستی برای همه‌ی مردم جهان
داشته باشد.

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید
تو یکی ندای هزاری تو چراغ خود برافروز

نغمه عاطفی
دانشجوی دکتری دعالمات قرآنی





Peace is not a relationship of nations.

It is a condition of mind brought about by a serenity of soul

It is ønot merely the absense of war. It is also a state of mind

– Salar Karjalian,

Indian Studies ॐ
May/ 28th



To Dear Future People who need this,

Over the last five years, we have been conducting the peace conference, promoting and spreading the concept of Peace. My message and what I found until now is that I have to work on myself to start living with myself peacefully. I believe that loving the world, starts with loving myself. I try my best to implement it in my daily life. In that time, I will have this state inside me to love all the universe. Then I automatically live with everyone and everything peacefully.

Thanks

Hossein Ebrahimi, executive manager of the conference
28, May, 2025

حاصل همکاری و مشارکت در پنجمین همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه

این است

برای گسترش صلح ابتدا باید خودمان هم صلح آشتی

صلح درونی و گسترش بیرونی را دارد

دکتر سید صادق حقیقت

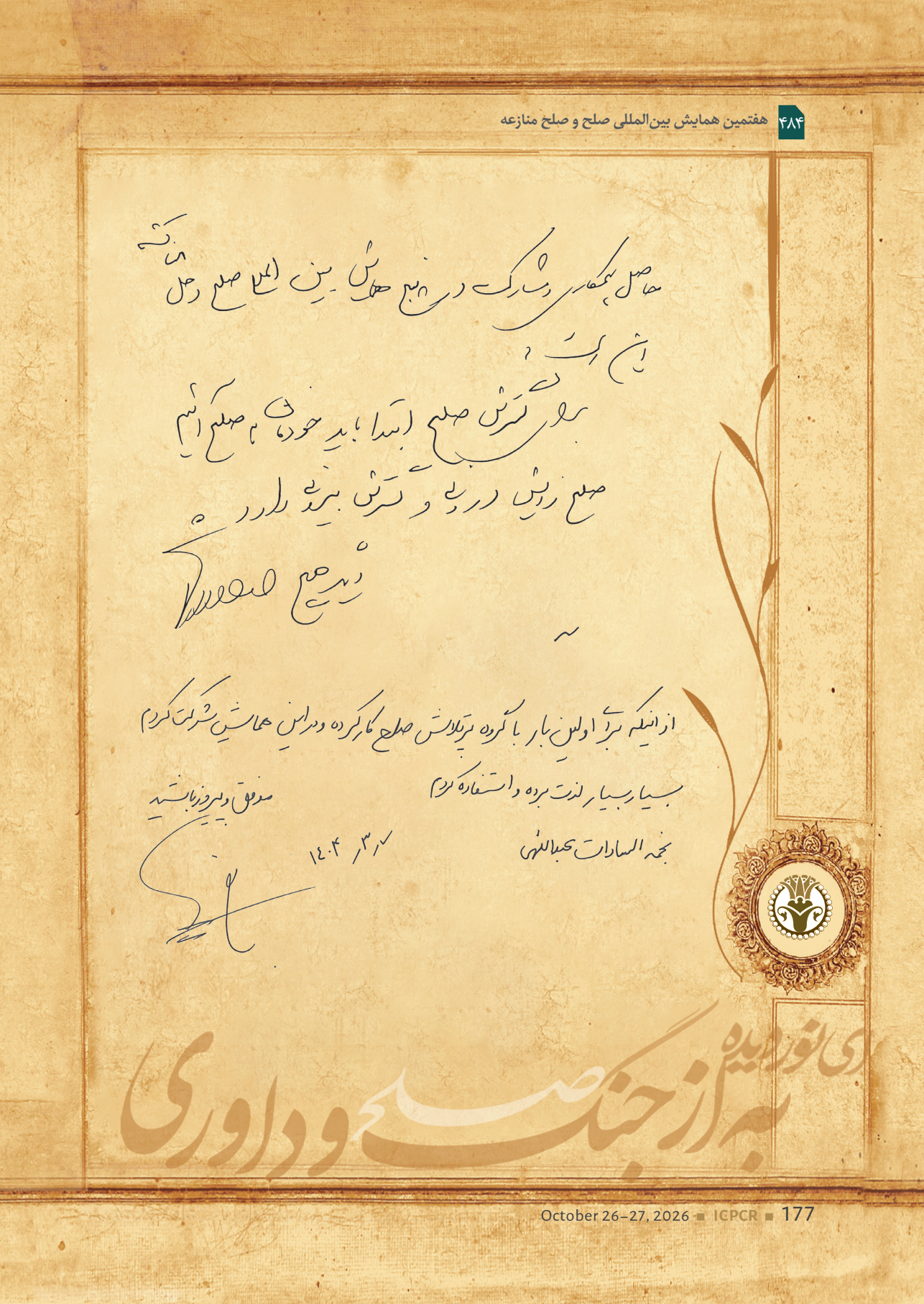
از اینکه برای اولین بار با گروه پژوهش صلح کار کرده و در این همایش شرکت کردم

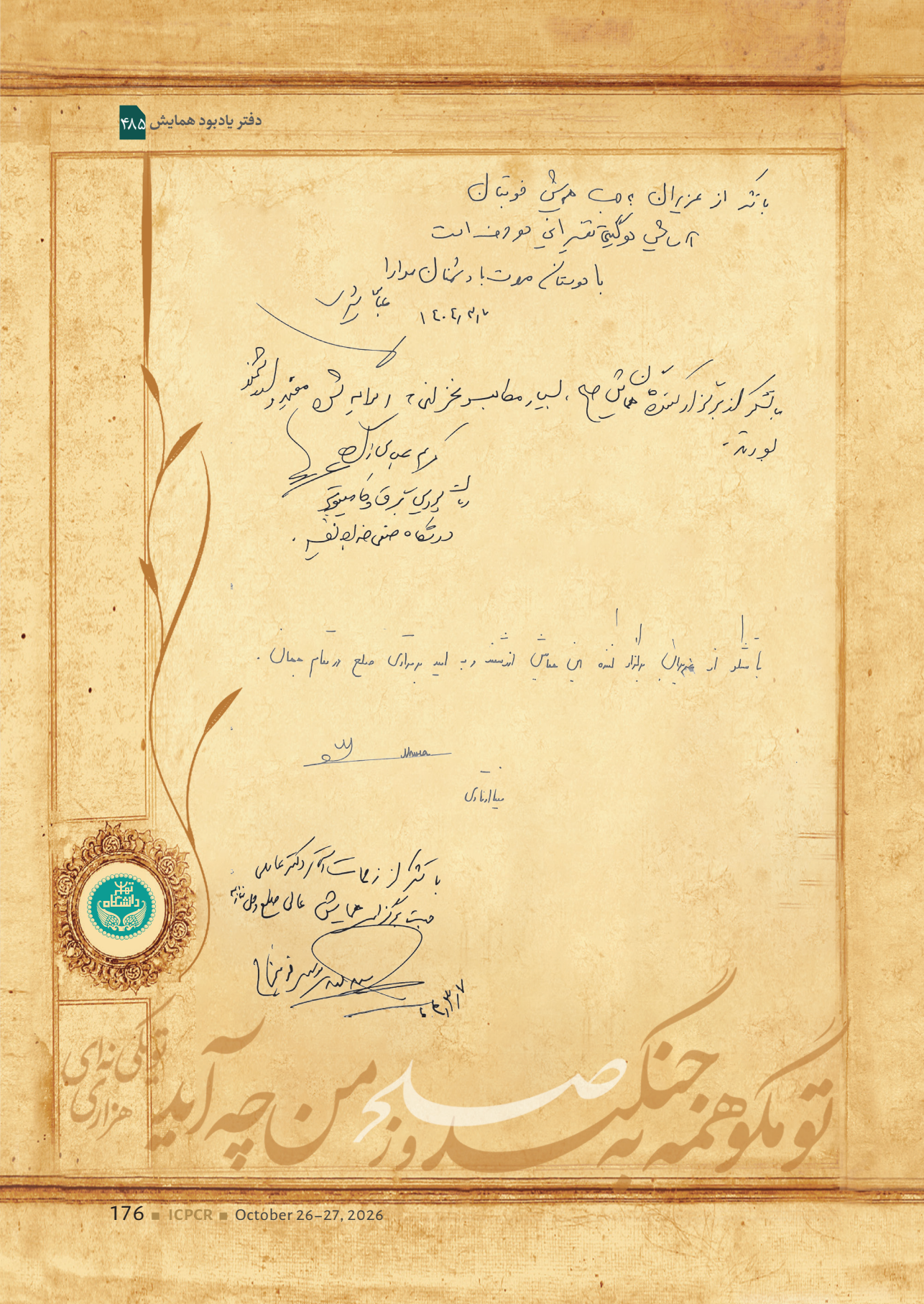
بسیار بسیار لذت برده و استفاده کردم

نجمه السادات یحیی‌اللهی

موفق و پیروز باشید

۱۴۰۴/۳/۷





امید که سرو سایه گستر «همایش صلح و صلح منازعه»
همواره و همیشه و همگانی سایه نشین صلح و دوستی باشند.

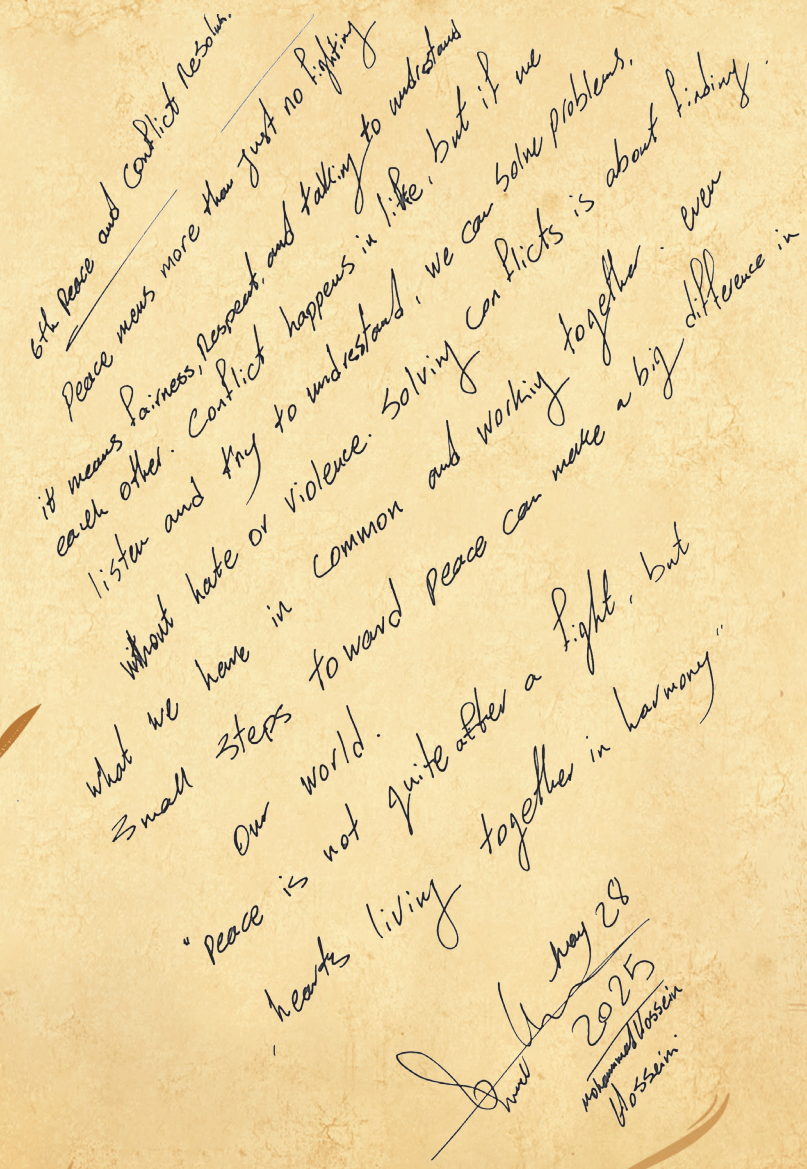
۱۴۰۳/۳/۷

همکاری در این همایش باعث افتخار بود.
به امید ساختن دنیایی پر از صلح، محبت و عدالت

حامد کاظمی
۱۴۰۳/۳/۷

Ah! Mümkün olsa/
Savaştan barış, Barıştan insan yapardım
Kurşun yerine çocuklara her sabah şiir Atardım
Dizeleri Nazım Hikmete Ait

Barış ümidiyla
Fatemeh Gharaati
2025/May/28


6th Peace and Conflict Resolu.
Peace means more than just no fighting
it means fairness, Respect, and talking to understand
each other. Conflict happens in life, but if we
listen and try to understand, we can solve problems.
without hate or violence. Solving conflicts is about finding
what we have in common and working together - even
small steps toward peace can make a big difference in
our world.
"peace is not quite after a fight, but
hearts living together in harmony"
may 28
2025
Mohammad Hossein
Hossein

پیام حضرت حق

برگزاری چنین همایش بین‌المللی که شصتمین سال آن را پشت سر گذاشته و جایگاه خود را در محافل علمی و روشنفکری داخلی و خارجی باز کرده است، راهی مطمئن برای جایگزینی صلح به جای جنگ، مذاکره به جای مناقشه، و آرامش بشری به جای تنش‌های اجتماعی است. خصوصاً آنکه تولید ادبیات صلح و حل منازعه در کشور بسیار نیازمند است و این همایش مستمر و سالانه نقش کلیدی در مسیر تولید این ادبیات خصوصاً در جامعه روشنفکری و نخبگان علمی داشته است. باید از جناب دکتر علیخانی و جمع کارآمد و دلسوز و پرتلاش ایشان سپاسگزار و مژده داد که علیرغم سختی‌ها و گاه ناملایمات، شما برای این کار ثابت قدم هستید. باید به صلح و آرامش در منطقه امیدوار باشیم.

سید محمد علی موسوی

۱۴۰۵/۰۵/۰۴

به نام خدای بزرگ

از زمانی که دانشجوی کارشناسی ارشد در رشته مطالعات ژئوپلیتیک در دانشکده مطالعات جهان شدم، همایش صلح و حل منازعه سخن بسیار به میان می آمد.

بسیار خوشحالم که خداوند متعال توفیق داد که امسال بالاخره در قامت یکی از ارائه دهندگان این همایش پرآوازه قرار گیرم.

امیدوارم که این همایش تا سالیان سال ادامه داشته باشد و زمینه همکاری هم موجود باشد.

با تشکر فراوان از دکتر علیخانی برای بابت راه اندازی این همایش.

حسنا سلیمی

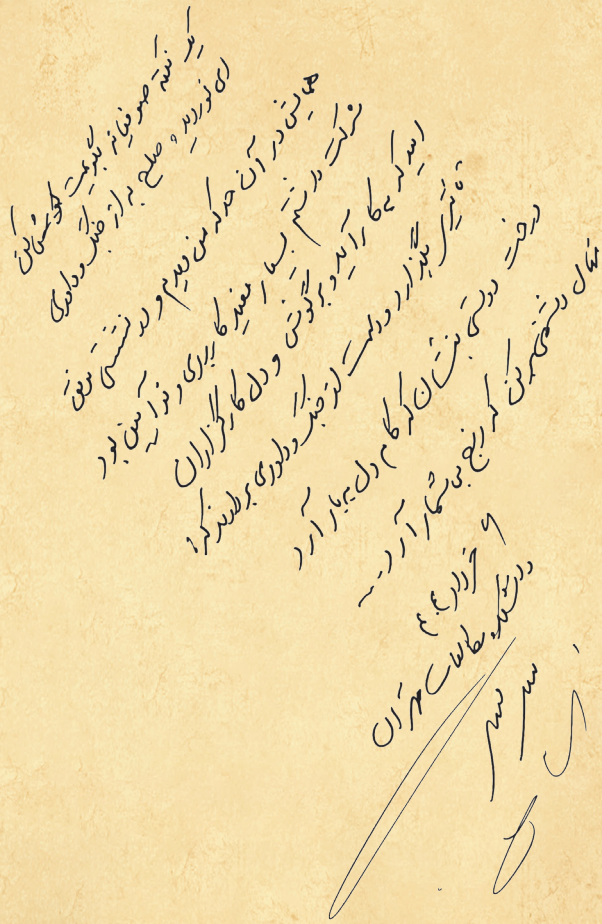
۱۴۰۴/۳/۶

سپاس فراوان به برگزارکنندگان کنفرانس صلح و حل منازعه، به ویژه دکتر علیخانی
برای گردهم آوردن کارشناسان کشورهای مختلف جهان. امیدوارم این کنفرانس
فرصتی خواهد شد برای پیدا کردن راه حل‌هایی در خصوص صلح و حل منازعه در اینکه
چگونه بتوانیم در جهان صلح را برقرار نماییم. امیدوارم همکاری علمی و دانشگاهی میان
ایران و بازیگستان منجر به همکاری بین المللی بیشتر در گستره در آینده جهان منجر خواهد
شد.

با احترام بسیار،
شیرین احمدنوذا
۱۴۰۴/۰۳/۰۶

۱۰

Dear all
It is again a pleasure to be
part of this years conference.
May peace & justice prevail.
With peace & love to all
2025



In the name of Peace

To the scientific secretary of the conference, Dr. Alikhani

In a world full of injustice, wars and oppressions the initiative of organising such an international event can be categorised among the most crucial actions.

Undoubtedly all those following the world and regional affaires, if monitoring the events with the minimum logics can't deny the necessity of intellectual exchanges as well as cultural communications among peace-maker from various nations.

If one is honest with himself, should confess that today GAZA is in the heart of any peace-related dialogue. It's impossible Without finding ways to stop the genocidal state of ISRAEL from committing war crimes and crimes against humanity. On behalf of my beloved master RIP Nader Talebzadeh who has sacrificed his life to bring peace, truth & justice, I wish the 6th International Conference on PEACE & Conflict Resolution can lead to the practical solutions to be applied by decision making centers.

With LOVE

May 27 2025



تو ملکوهمه به جنگ صلیب و من چه آید

I would like to thank The Faculty of World studies for giving us all participants to be part of your annual conference to share our thoughts and aspirations to establish a platform of academic perspective on Justice and peace and become part of the faculty tradition to built a strong relationship among all participants from different part of the world. the faculty became a place where to meet lovely people. it became like "Home".

Thank you

Lama Sahat

Lebanon.

28/5/2025

The overall conference on peace and conflict Resolution is well organized. But as the proceeding continued, thinner and thinner attendance in the seminar rooms. The questions comments and discussion can not be improved with more intense and dynamic interactions. I did learn a lot of things through both formal and informal discussions. It was indeed enriching experience.

28-5-2025

Prof. Xavier P. Mao
Dept. of Philosophy
NEHU, Shillong-793022
India.

It was honor to participate to such prestigious confance. Since the peacful coexsirance is the lost element of socio-political life of in middle East, It is worthy to appricinte the holders of this Conference, and I hope it will be continded.

With the best wishes for the realization of peace and happiness in the region

به نام خدا

آن چه جهان به آن نیاز دارد بازگشت به سرچشمه‌ی انسانی و استوار از آن چیزی است که می‌توان شرّ سیاسی نامید. شر سیاسی در شروع قرن بیست و یکم حتی بیش از دو جنگ جهانی در حال بلعیدن سرچشمه‌ی انسانی صلح و حرمتی در جهان است.

با امید بهروزی و صلح برای جهان و منطقه

مسعود کوثری

۱۴۰۴/۸/۱۷

به نام خداوند مهربان

از جناب آقای دکتر صابونی و همکاران گرامی کمال تشکر را دارم.
امیدوارم مجددا در سال جاری شاهد برگزاری این همایش ارزشمند باشیم.
بسیار خوشحال هستم که خداوند متعال امسال را هم صاحب نوه دیگری فرمود.
دوباره به بنده مرحمت کرده و در جمع شما در سال جاری خواهیم بود.
به امید دیدار مجدد.

با آرزوی بهترین‌ها
۱۴۰۴/۳/۷






هفتمین همایش بین‌المللی
صلح و حل منازعه
۵-۴ آبان ۱۴۰۵ | دانشگاه تهران
The 7th International Conference on
Peace and Conflict Resolution
26-27 October, 2026 | University of Tehran
المؤتمر الدولی السابع
للسّلام و حل النزاعات
٢٦ - ٢٧ اکتوبر / تشرین الأول ٢٠٢٦
تهران، خیابان کارگر شمالی، بین خیابان ۱۵ و ۱۶،
پردیس شمالی دانشگاه تهران، دانشکده مطالعات جهان
www.icpcr.ut.ac.ir ■ icpcr.conf@ut.ac.ir


فراخوان هشتمین
همایش بین‌المللی
صلح و حل منازعه
۲ و ۳ خرداد ماه ۱۴۰۷
مهلت ارسال چکیده: ۳۰ دی ۱۴۰۶
Call for the 8th
International Conference on
Peace and
Conflict
Resolution
26-27 May, 2028
Submission Deadline: January 21, 2028
اعلان للمشاركة فی المؤتمر الدولی الثامن
للسّلام و حل النزاعات
۲۷-۲۶ مایو / أیار ۲۰۲۸
الموعد لتقدیم الملخص: ۲۱ ینایر / کانون الثانی ۲۰۲۸
تهران، خیابان کارگر شمالی، بعد از خیابان پانزدهم،
پردیس شمالی دانشگاه تهران، دانشکده مطالعات جهان
www.icpc.ir.ut.ac.ir icpcr.conf@ut.ac.ir
انجمن علمی مطالعات صلح ایران
Iranian Peace Studies Scientific Association
انجمن ایرانی مطالعات جهان
Iranian World Studies Association
دبیرخانه همایش بین‌المللی صلح و حل منازعه
ICPCR Conference Secretariat
دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
Faculty of World Studies, University of Tehran

The Politics of Silence in BBC News Coverage of the 2025 Iran-Israel Conflict: The Erasure of Civilian Voices and its Implications for Peace Journalism



Mohanna Bakhshi Asl
MA English literature, Tabriz University
mohanna.bakhshi@gmail.com

In addition to military operations, media narratives that shape public perceptions of violence also influence contemporary armed conflicts. While visible forms of violence receive extensive media attention, the systematic exclusion of civilian voices constitutes a form of **silent violence** that remains understudied in peace and conflict studies. Marginalizing civilians' lived experiences may perpetuate dehumanization, normalize suffering, and hinder sustainable peacebuilding. Despite growing research on peace journalism, the absence of civilian testimonies as a mechanism of silent violence in contemporary conflict reporting remains largely neglected.

This study investigates the representation of civilian voices in BBC News coverage of the 2025 Iran–Israel conflict through the framework of peace journalism. It examines how narrative patterns affect the visibility of human suffering and whether they privilege official political and military sources over civilian experiences. Focusing on the 12-day conflict, the research is situated at the intersection of conflict studies, media studies, and peace journalism.

Adopting a qualitative case study design, Critical Discourse Analysis is employed to examine a purposively selected corpus of BBC News reports. The analysis focuses on narrative framing, source selection, civilian agency, the inclusion or omission of civilian testimonies, and adherence to peace journalism principles.

The findings indicate that governmental and military sources dominate BBC News coverage, leaving civilian experiences underrepresented. Civilian casualties are often presented as numerical data rather than personal narratives, reducing the visibility of the human dimensions of conflict. By limiting the representation of lived experiences and public engagement with the humanitarian effects of war, these practices contribute to the perpetuation of silent violence.

The study concludes that greater representation of civilian testimonies, diversified sourcing, contextual reporting, and human-centered storytelling can reduce narrative exclusion and promote more inclusive conflict reporting. Strengthening editorial guidelines that prioritize marginalized voices can contribute to media practices that support dialogue, empathy, and long-term peacebuilding.

Keywords: Silent Violence, Peace Journalism, Narrative Exclusion, Civilian Voices, Conflict Reporting, Iran–Israel Conflict

Our argument is, that the strategic mis-representation of Hobbes started in his own life time, and that one of the key figures in this move was Baruch Spinoza (Theological-Political Treatise), who through strategic inversion used partial and disjointed aspects of Part I to conjure a politics of productive violence. Hence, the 'strategic policy' we suggest, is to engage directly with original texts and read them fully ourselves.

Keywords: Realism, guardian regime, Kingdom of Grace, velayat, social justice

Velayat and the Kingdom of Grace in Thomas Hobbes Leviathan



Ane Marie Ø. Kirkegaard
Independent Peace researcher
ane.kirkegaard@proton.me

Siavosh Bigonah
Global Politics Analyst

The foreign and defence politics of 'The West' today is decisively Realist, if speaking from an International Relations perspective. As peace researchers we find no theoretical alignment with Realism. However, Galtung used to say that his thinking around violence, the foundation of his peace theory, was spurred by Huntington in his early years as a PhD student (they studied together for a period in the late 1950s). The question he asked was how someone whose world view was so fundamentally violent could be seriously speaking also of 'peace,' hence he began looking into what violence actually is, to be able to suggests alternative ways of being — politically, socially, culturally, epistemically, economically.

We are inspired by that same kind of question and our purpose is to do a close study of a theorist, who is traditionally seen as the father of a school of thought, Realism, which is fundamentally antithetical to how peace is understood in peace research: how does he understand violence, war and peace and why does it matter in our time?

This study is part of an archaeology of knowledge focused on what peace is understood to be in Western political thought, and situates a specific theorist in this particular discursive field. The paper covers the following themes: Key concepts in Peace Studies, Schools and theories of peace and The role of religions in creating peace and coexistence.

The larger question we raise, and which envelops this deep dive into one specific theorist, is how peace is understood in the hypermodern-Western political space; where such understandings come from; and whether there are real openings for dialogue with other knowledge traditions — a question we, through this study will answer with a clear yes. The specific purpose in this paper is to present and discuss our early findings from a critical re-reading of Leviathan by Thomas Hobbes. It is often argued that the theoretical tradition of Realism, originates with this particular text. The reference point is mainly from highly selective readings of the last chapters of Part I, where Hobbes describes life itself as war (i.e. man against man, a pure interest-based kind of human nature), where peace is illusory. Realism is, fundamentally and from an ethical standpoint, a theorisation of the 'bad' as the Real, and the 'good' as the Un-Real. Hobbes illustrates this excellently, but as a close reading reveals, he sees this as the antithesis to what he defines as the Kingdom of Grace (homologues to the Kingdom of God of Mosaic times), a guardian regime for the establishment of peace and social justice, strikingly congruent with the concept of velayat.

Architecture of emotion: the role of emotional stimuli in the dynamics of conflict and peace in international relations

Narges Hojati
Master's degree in African Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran
hojati.narges@ut.ac.ir

For decades, international relations has been dominated by rationalist paradigms that view states as calculating actors, systematically overlooking the role of emotions in shaping perceptions, decisions, and international interactions. As Richard Ned Lebo emphasizes, the assumption that politics is purely rational "lies against the evidence of several millennia of history." The complexity of contemporary conflicts, such as the Iran nuclear case, demonstrates that emotional beliefs and historical suspicions can obstruct diplomatic solutions based solely on calculations of interests. This highlights the need to incorporate emotions into international relations analysis.

The main goal of this article is to present an analytical framework for incorporating emotions into peace studies and conflict resolution. Using the concept of "emotional triggers," the research examines how emotionalized speeches and discourses—tools for provoking anger, fear, pride, contempt, or empathy—shape foreign policy agendas, legitimize hostile actions, or facilitate trust-building and reconciliation.

The article focuses on the interaction between emotional beliefs and decision-making in international disputes surrounding the Iran nuclear case after the JCPOA. It examines the nuclear conflict between Iran and the West using a qualitative method and "emotional mapping." This method involves content analysis of speeches and official texts, including statements, strategic documents, interviews, and diplomatic correspondence. Systematic coding of emotional content and verbal force identifies recurring emotional patterns and examines how they develop into "emotional beliefs" that subsequently shape practical policies.

The findings show that emotions are not merely passive reactions to external events but major drivers of international decisions and actions. In the Iran–West nuclear conflict, Western fear of nuclear threats and historical mistrust, alongside Iranian national pride, humiliation caused by international pressures, and sensitivity to national sovereignty, have created a cycle of mutual suspicion and hostility. This emotional impasse has limited the effectiveness of rational solutions based on cost-benefit calculations, such as sanctions and economic incentives, in transforming conflict into cooperation.

Keywords: Emotional Triggers, Emotional Beliefs, Iran Nuclear Conflict, Peacebuilding, Foreign Policy, Trust

Arabic Religious Loanwords in the Modern Bengali Language



Mumtahhina Khatun
Master's in Persian Language and Literature from Rajshahi University, Rajshahi, Bangeladesh
Mumtahhina1997@gmail.com

This research paper aims to investigate various types of Arabic religious loanwords in the Bengali language. The relationship between Arabic and Bengali, two languages belonging to distinct language families, has long been a subject of scholarly research, highlighting significant intercultural contact. This historical interaction is reflected in the lexical inventory, as 10–20% of Arabic loanwords are used in Bengali, underscoring the extensive socio-cultural and religious influence of Arabic on the recipient language.

The main objective of this paper is to identify Arabic words in Bengali, moving beyond a simple count toward a deeper structural understanding. To achieve this, the paper follows a descriptive-qualitative method suited to nuanced linguistic analysis. Data were collected from three specialized Bengali dictionaries: "Person-Arabic Elements in Bengali," "The Dictionary of Usage of Arabic, Urdu, and Persian Languages in Bengali," and "The Dictionary of Usage of Arabic, Urdu, Persian, and Hindi Languages in Bengali." These sources provided the framework for verifying and cross-referencing Arabic-derived entries.

The analysis identifies Arabic words in Bengali and establishes their functional categories within the religious sphere, including vocabulary related to jurisprudence, ritual, and theology, which are often resistant to semantic change. The collected data also allowed for a preliminary categorization based on the degree of phonetic assimilation. The findings indicate a large number and frequency of Arabic-origin words in Bengali, reflecting sustained borrowing across historical periods and periods of intensive religious and administrative exchange.

The study further finds that these words are not marginal but integral to high-register and specialized Bengali discourse. Its main contribution lies in the detailed semantic assessment of these terms, particularly whether they have retained their original meanings (semantic preservation) or undergone semantic shifts (adaptation) within the Bengali linguistic and cultural context. Understanding this retention or transformation provides insight into the depth of Arabic influence on Bengali religious thought.

Keywords: Arabic Loanwords, Bengali Language, Religious Vocabulary, Language Contact, Semantic Change, Phonetic Assimilation, Islamic Terminology, Linguistic Borrowing



Niloufar Salmani
PhD in Religions and Mysticism, University of Tehran
salmani.niloofar@ut.ac.ir

Peace-making values in the Holy Scriptures of Abrahamic religions

Followers of Abrahamic religions comprise nearly the majority of the world's population. The nature of the relationship among them is of considerable significance for the welfare of the whole human family. Truth, peace, justice, tolerance, equality, and brotherhood hold a special position in the teachings of theistic religions, particularly Islam, Judaism, and Christianity. Shalom, Salaam, and Peace—three words in Judaism, Christianity, and Islam, respectively—mean "peace" and demonstrate that these three traditions seek peace.

Peace is difficult to attain and even harder to maintain. It may be defined in many ways: as freedom from quarrels and disagreements and fundamentally harmonious relationships; as public tranquility and organization; or as a feeling of serenity and internal ease. There are numerous nonviolent and peacebuilding values in these religions, supported by their Holy Scriptures, which advocate these values and expect their followers to live by them.

These values include justice; doing good by struggling against oppression and helping those in need; equality of all humans in creation; the sacredness of life; the absence of special privileges based on race, ethnicity, or tribal affiliation; the pursuit of peace as a state of physical, mental, spiritual, and social harmony; forgiveness; and the importance of tolerance and kindness toward others. If these values are observed by their followers, they can live in harmony and peace with their fellow humans.

This paper attempts to study these values in Abrahamic religions and their role in promoting peace among people of the world.

Keywords: Peace, Abrahamic Religions, Islam, Judaism, Christianity, Tolerance, Justice

Intergenerational Transmission of War Memory and the Reconfiguration of Peace Education in Contemporary Japan



Ali Golmohammadi
Assistant Professor of Japanese Studies, University of Tehran, Faculty of World Studies
Golmohammadi.a@ut.ac.ir

This paper examines the transformation of peace education in contemporary Japan with a particular focus on the intergenerational transmission of war experience. The central problem addressed is how peace education has been redefined amid the gradual disappearance of firsthand war witnesses and shifting social, institutional, and global contexts. The guiding question asks how the transmission of war experience from the first generation to the second, third, and fourth generations has reshaped the content, narrative structure, and objectives of peace education, and how these shifts relate to local and national institutional frameworks.

The study is grounded in an interdisciplinary framework that connects memory studies, sociology of education, and peace education scholarship. Peace education is conceptualized as a social process through which historical memory, moral responsibility, and civic identity are reproduced and renegotiated. Methodologically, the research adopts a qualitative approach based on document analysis, close reading of official educational materials, policy reports issued by local and national educational bodies, and critical discourse analysis of narratives surrounding war and peace.

The findings indicate that the content of transmitted war experience undergoes significant semantic shifts across generations. For the second generation, emphasis is placed on direct memories of suffering and destruction. In the third generation, narratives increasingly incorporate questions of historical responsibility alongside victimhood. In the fourth generation, attention expands to postwar reconstruction, peacebuilding, and global responsibility. Moreover, peace education has evolved from largely testimonial practices to more institutionalized and programmatic forms, becoming embedded within local cultural and educational policy frameworks.

In sum, peace education in Japan represents a case of the reconfiguration of historical memory under conditions of generational transition. Its sustainability depends less on the continued presence of eyewitnesses and more on the capacity of institutions to reinterpret and re-institutionalize collective memory in response to contemporary challenges.

Keywords: Peace Education, Intergenerational Transmission, Collective Memory, War Experience, Contemporary Japan



Mohanna Bakhshi Asl
Independent Researcher
mohanna.bakhshi@gmail.com

Political Silence as Violence: Non-Responsive Governance and its implications for Sustainable Peace

The lack of overt repression is frequently seen in many modern political regimes as political stability or peace. However, forms of violence that are often overlooked are produced by systematic exclusion of political involvement, continuous non-responsiveness to public demands, and the silencing of dissenting voices, which shift conflict into latent and structural forms rather than eradicating it. Thus, political silence may actively undermine sustainable peace by fostering unsolved grievances and eroding social trust. This essay aims to analyse how none-responsive governance hinders sustainable peace and to conceptualise political silence as a type of silent political violence. The goal of the study is to show how political non-responsiveness serves as a structural mechanism that perpetuates negative peace while preventing positive peace, going beyond traditional conceptions of violence as only physical. Thematically, the study is situated within the field of peace and conflict studies and takes a broad and trans-contextual approach rather than focusing on a particular era or nation, enabling the analysis to be applicable across various political and social contexts without depending on case-specific data. As for research methods, Johan Galtung's theory of structural violence and the distinction between negative and positive peace are the main sources of inspiration for the study's applied theoretical analysis. A conceptual framework for comprehending political silence as violence is developed by analytically synthesising pertinent literature on governance responsiveness and peacebuilding. The study reveals that non-responsive governance operates as a silent form of political violence by weakening political legitimacy and intensifying latent conflict. By suppressing grievances without addressing their underlying reasons, political silence fosters negative peace. Such governing practices raise the possibility of long-term instability and conflict recurrence. The study comes to the conclusion that governance structures that put an emphasis on responsiveness and formalised methods for resolving public complaints are necessary for long-term peace. Acknowledging political silence as violence provides policymakers and peace activists with a useful analytical tool to spot early warning indicators of conflict and create peacebuilding plans that deal with structural causes of instability rather than merely maintaining surface-level calm.

Keywords: Political Silence, Structural Violence, Non-Responsive Governance, Sustainable Peace, Peacebuilding

Findings indicate that, with institutional support and effective use of digital platforms, Rasht's local restaurants can become hubs of cultural interaction and reduce international misperceptions contributing to political and cultural tensions. Developing a culinary-centered urban brand—by supporting local restaurants and festivals and enhancing digital representation—can present a more cultural image of Iran, promote sustainable tourism, cultural peace, and reduce social tensions. This process can function as a form of informal public diplomacy complementing formal conflict resolution mechanisms.

Keywords: gastrodiplomacy, culinary tourism, city branding, cultural peace



Zahra Farhoodi
Master in French Studies,
Faculty of World Studies,
University of Tehran
z.farhoodi78@gmail.com

From Lyon to Rasht: gastrodiplomacy, city branding, and culinary tourism for cultural peace

Food has long been a powerful tool for promoting culture and representing national identity. In recent years, gastrodiplomacy (food diplomacy) and culinary tourism have emerged as innovative mechanisms for enhancing the image of cities and countries. The main question of this study is how Iran, focusing on Rasht, can use its culinary capacities through city branding and targeted policymaking to promote national culture, reduce misperceptions, and strengthen cultural peace as a soft mechanism for reducing international tensions and managing perceptual conflicts, particularly under conditions requiring the redefinition of the country's cultural image internationally.

The study aims to design an applied model based on Lyon's experience to leverage the culinary capacities and local restaurants of Rasht in northern Iran to promote food culture and cultural peace. Lyon and its local restaurants, known as Bouchons, are examined as a successful model. After World War II, Lyon relied on its culinary identity to rebuild social cohesion and restore its international image, consolidating its status as the gastronomic capital of France. Bouchons fostered intercultural dialogue, while social media and food bloggers strengthened Lyon's culinary brand and, ultimately, French food culture.

The research scope is defined at three levels. Thematically, it focuses on the links among gastrodiplomacy, culinary tourism, local restaurants, city branding, social media food content, and cultural peace. Temporally, it examines developments over the past decade (2014–2025) in tourism and city branding in Rasht and Lyon. Spatially, the study compares Rasht, a UNESCO Creative City of Gastronomy since 2015, with Lyon, using Lyon's post–World War II experience as analytical background to understand how Lyon's cuisine was branded during the crisis and post-crisis, limiting the comparison of policies to the contemporary period.

This qualitative research adopts a comparative case study approach. In Lyon, data include contemporary urban policies in culinary tourism, the role of traditional restaurants and Bouchons, food festivals, city brand representation in media and social networks, and international reactions. In Rasht, data were collected through interviews with culinary tourists, local restaurant managers, tourism stakeholders, municipal officials, tourists, and food bloggers, alongside analysis of official documents, urban development plans, and culinary events. Data were analyzed descriptively and analytically to design the proposed model.

intercultural dialogue, combating Islamophobia and socio-economic inequality, as well as increasing the civic engagement of immigrant and host communities, as these measures will help to build sustainable peace in the increasingly diverse British social fabric.

Keywords: Muslim Migration, Social Cohesion, Conflict Transformation, Islamophobia, Multiculturalism, Intercultural Dialogue, Contemporary Britain



Seyed Mohammad Hossein Hosseini
Master of South African Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
mohhosseini79@gmail.com

From Social Tensions to Social Cohesion Muslim Migration and Conflict Transformation in Contemporary Britain

The UK has long been a destination for international migrants and a multicultural society. Migration has brought economic benefits as well as cultural diversity, but it has also raised issues of national identity, integration and social relations and cohesion. In recent decades, Muslim migrants have become the most visible group of migrants in the UK, often placing themselves at the centre of public and political debates on multiculturalism, immigration security and issues of belonging. The increasingly populist political rhetoric surrounding Brexit, coupled with the rise of Islamophobia, is deepening the divides between certain sections of host societies and specific groups within migrant populations, making it all the more urgent to understand how Muslim migration relates to issues of social cohesion in peace and conflict studies.

This abstract explores how social tensions arising from Muslim migration can be transformed into opportunities for social cohesion and peaceful coexistence in modern British society. This paper seeks to understand where the main problems between Muslim migrants and local communities lie and are there ways in which compensatory change could help to better integrate or build community strength? The study examines ongoing events in the UK from 2001 to 2025, particularly those taking place in major cities such as London, Birmingham, Leicester, Luton and Bradford, where issues of migration diversity and social relations are particularly salient. The study uses a qualitative descriptive-analytical approach based on the examination of political documents, government reports and media discourse to gather data. The theories that underpin this analysis are based on social cohesion as well as the transformation of these conflicts.

Social tensions are primarily shaped by four interacting dimensions: demographic transition, socio-economic inequalities, cultural diversity and political representation. But they also suggest that such tensions are not destined or unchangeable. Mistrust can be greatly reduced through mechanisms such as intercultural dialogue, inclusive education policies, civic engagement, equal access to economic opportunities and sustainable interaction between communities. This study suggests that Muslim migration should be seen more as part of processes through which a more cohesive and socially resilient society can emerge if appropriate public policies and integration strategies are followed, rather than simply as a divisive and controversial social phenomenon. Policymakers should therefore give particular priority to

An Epistemological Scrutiny of Islamophobia in Muslim Societies



Alireza Salehi-Nejad
Cyberspace Research Policy Center & the UNESCO Chair on Cyberspace and Culture - University of Tehran , Researcher University of Technology Sydney
arash@a-salehi.co.uk

Many studies have addressed Islamophobia in societies where Muslims are a minority. However, the manifestation of Islamophobia within predominantly Muslim societies remains largely neglected and under-theorized in the existing literature. This study seeks to bridge this gap by identifying the main structural and discursive dynamics that shape and explain Islamophobic sentiments in predominantly Muslim societies, and attempts to illustrate how Islamophobia, in the form of epistemic racism, also exists within local Islamic discourses that are fundamentally shaped by a Eurocentric outlook on the world.

Although it can be argued that Islamophobia in both the West and Muslim-majority societies stems from similar ideological and epistemological backgrounds, this study asserts the significant differences due to distinct historical, social, demographic, and political contexts. Indeed, within Muslim-majority societies, Islamophobic sentiments expressed by those who were born as Muslims, religious minorities, or irreligious individuals involve different causes and effects than the Islamophobia found in the West, where Muslims are a minority. While noting the role of media discourse in contributing to the formation and normalization of anti-Muslim sentiments, perception and misinterpretation as a result of lived experience or personal encounter often act as catalysts for internalizing these biases among the local population.

To analyze these distinctions, this research takes a phenomenological approach, filtered through the dual lenses of postcolonial Orientalism and world-systems theory, to address these issues. This framework illuminates how the center-periphery divide shapes perceptions of faith, identity, and self-orientalism. Integrating center-periphery dynamics with post-colonial theory reveals how Western hegemony permeates Muslim societies, whether through colonization, self-westernization, or by the mediation of secular-aligned, Westernized domestic elites.

This study contends that Islamophobia is a multi-layered phenomenon that cannot be adequately reduced to forms of simple religious animosity or theological exclusion. By providing a comparative perspective on Islamophobia in contexts where Muslims and individuals with Islamic backgrounds constitute a majority and in contexts where they are a marginalized group, this research advances an integrated understanding of these sentiments as they are produced at the intersection of religion, power, and socio-economic structures.

Keywords: Islamophobia, Self-Orientalism, Muslim Societies, Postcolonialism, Anti-Muslim Racism

that often remain overlooked in political and diplomatic analyses. It argues that engaging critically with photographic archives can foster dialogue on justice, historical recognition and reconciliation, while offering culturally grounded perspectives that contribute to more inclusive understandings of conflict resolution and the long-term construction of sustainable peace.

Keywords: Photography, Visual Memory, Resistance, Peace and Conflict Resolution, Historical Memory, Visual Culture, Justice, Reconciliation

Visualising Liberation: Photography, Resistance and Collective Memory in Algeria, Palestine and South Africa



Samira Oulaillah
PhD researcher in the history of photography, The National Institute of Art History (INHA), Paris, France
samiraoulaillah11@gmail.com

Photography has occupied a central place in the visual documentation of anti-colonial and liberation struggles, yet its significance extends far beyond recording historical events. This paper and presentation examines how photography has functioned as a visual practice through which resistance, collective memory and aspirations for justice have been constructed, circulated and preserved in Algeria, Palestine and South Africa. By placing the history of photography in dialogue with peace and conflict studies, the paper explores how visual narratives contribute to scholarly understandings of conflict, memory and the conditions that shape the pursuit of peace.

The choice of Algeria, Palestine and South Africa is both historical and methodological. These three countries represent some of the most significant liberation struggles of the twentieth and twenty-first centuries, each shaped by different historical trajectories: Algeria through anti-colonial revolution and national independence; Palestine through the enduring struggle for self-determination and the preservation of national identity under continuing conflict; and South Africa through the transition from apartheid to democracy and reconciliation. Although their political contexts differ, they share a rich photographic heritage in which images have served not only as documentary evidence but also as instruments of resistance, solidarity, remembrance and identity formation. Their comparison provides a unique opportunity to investigate how photography has accompanied societies at different stages of liberation, conflict and post-conflict transformation.

Drawing upon the history of photography, visual culture and memory studies, the paper analyses selected photographic practices, archives and visual narratives emerging from these three contexts from the mid-twentieth century to the present. It argues that photographs are not merely records of conflict but dynamic historical artefacts whose meanings evolve through their circulation in archives, exhibitions, publications and commemorative practices. As visual archives, they preserve experiences of resistance, transmit historical knowledge across generations and shape the ways in which societies remember the past and imagine more just futures.

By foregrounding photography as a source of historical knowledge, this paper seeks to enrich interdisciplinary scholarly discourse on peace and conflict resolution by demonstrating how visual narratives illuminate the social, cultural and emotional dimensions of conflict



Farzan Safari Sabet
PhD candidate of World Studies-Indian Studies, Faculty of World Studies-University of Tehran
farzansafari73@gmail.com

Media and AI representation of Human Suffering and the 2025 Indo-Pakistani War

The 2025 terrorist attack on the tourist resort in Pahalgam, India sparked and a brief but deadly war between India and Pakistan which renewed regional tensions. During this period, Media and AI tools both traditional and modern were utilized to carry out war narratives of victory and defeat. These narratives were used to spawn senses of great nationalism and the way in which military operations were carried out. They were also used to spread misinformation and disinformation by both sides. Another aspect was the disregard for human suffering mainly portrayed in India media and social media platforms. With this AI content was applied to increase senses of nationalism and pride and in some manner dominance which is prevalent during war times. Examples can be mentioned of how suffering on both sides were ridiculed by media in which the other side was deemed inferior and their suffering irrelevant or the cause of political maladministration was amplified both in traditional media and new social media platforms. Examples of this AI content creation can be seen in platforms such as news pages such as WION and Firstpost as well as Tiktok that in some aspects diminished human suffering committed in military operations against Pakistan. The purpose of this qualitative research is to examine how AI is used in military campaigns by both traditional and new media with an emphasis on social media platforms such as Instagram by governments and how they shape narratives of victory and defeat while simultaneously focusing on the representation of human suffering reflected in AI content creation used as tools by such platforms. The methods used in this research are methods related to discourse analysis, critical discourse analysis, narrative setting and agenda setting used in both traditional and modern media.

Keywords: India, Instagram, Tiktok, Media, AI, Content, Content Creation

Translating Peace: Media Representations of the Ramadan War in British News Discourse



Ghazaleh Ghafouri
MA Student in Translation Studies, Department of English Language and Literature, Faculty of Foreign Languages and Literatures, University of Tehran, Tehran, Iran
ghafori.ghazaleh@ut.ac.ir

This study investigates how British media construct, negotiate, and circulate representations of peace during the Ramadan War, with a particular focus on the role of translation in shaping public understanding of conflict and peacemaking. Situated at the intersection of Peace Studies, Conflict Resolution, and Translation Studies, the research argues that translation is not merely a linguistic act but a discursive practice that actively contributes to the formation of peace narratives, conflict framings, and moral evaluations of violence. By examining translated and recontextualized reports, headlines, and commentary from major British news outlets, the study explores how linguistic choices, framing strategies, and selective mediation influence the portrayal of actors, causes, and consequences of the conflict. Drawing on key concepts and theories in Peace Studies—particularly Johan Galtung's distinction between negative and positive peace, Burton's human needs theory, and Lederach's conflict transformation framework—the analysis demonstrates that media translations often oscillate between peace-promoting discourse and conflict-reinforcing rhetoric. The study further incorporates insights from the sociology and psychology of peace and violence, showing how translated narratives can amplify fear, normalize hostility, or alternatively foster empathy and coexistence. In parallel, the research engages with the political economy of media production, revealing how institutional interests, ideological alignments, and geopolitical considerations shape translational decisions and editorial priorities. The paper also highlights the pedagogical implications of media translation for cultivating a culture of peace. By exposing the mechanisms through which peace is linguistically constructed or undermined, educators can better equip students—from elementary to advanced levels—with critical media literacy skills essential for understanding contemporary conflicts. Moreover, the study underscores the moral and human rights dimensions embedded in translated discourse, demonstrating how representations of suffering, responsibility, and justice influence public perceptions of legitimate peacebuilding strategies. Ultimately, this case study positions translation as a crucial yet underexplored component of peace communication. It argues that fostering peace in international relations requires not only diplomatic and political interventions but also careful attention to how conflicts are translated, narrated, and disseminated through global media systems.

Keywords: Peace Studies, Conflict Resolution, Media Translation, British Media Discourse, Ramadan War, Peace Representation

but still exposed to misinformation, polarizing discourse, and culturally reductive representations. Its contribution lies in showing how regular language lessons can become practical spaces for developing critical judgment, intercultural understanding, and responsible participation in digital communication. The proposed model is context-sensitive rather than universally transferable; however, its core principles may inform educational practice in other multilingual and culturally diverse settings. The paper concludes that combining language learning, critical media analysis, and dialogic mediation offers a feasible educational pathway to strengthen social cohesion and sustain a culture of peace.

Keywords: media literacy education, intercultural dialogue, culture of peace, multilingual education, language education, Kazakhstan

Media Literacy Education for Intercultural Dialogue and a Culture of Peace in Multilingual Kazakhstan



Perizat Yelubayeva
Associate Professor, Alfarabi University, Kazakhstan
Perizat.yelubayeva@gmail.com



Gulmira Shynassylova
Department of Turkology and Theory of Language, Philology Faculty, al-Farabi Kazakh National University, Almaty, Kazakhstan

In an era of intensified digital communication, education for peace increasingly depends on learners' ability to interpret media messages critically, recognize culturally shaped perspectives, and communicate across differences without reproducing stereotypes or polarization. These capacities are especially important in Kazakhstan, where Kazakh, Russian, and other languages coexist and where young people encounter local and global narratives through multilingual digital media. Despite growing attention to media literacy and intercultural education, these areas are often taught separately, limiting their contribution to a culture of peace.

This paper examines how integrating language and media education can support intercultural dialogue and preventive peace education in multilingual societies. It draws on the outcomes of a 2023–2025 research project conducted in Kazakhstan that developed an interpretive-contextual model for integrating media literacy into language education. The study adopted a qualitative, practice-oriented design. It combined an interdisciplinary analysis of scholarship and policy frameworks in media and information literacy, intercultural communication, language education, and education for peace with the design and implementation of trilingual educational resources in Kazakh, Russian, and English. The analysis focused on the competencies and learning processes students need to engage responsibly with culturally diverse media texts.

The findings indicate that media literacy contributes to a culture of peace when it extends beyond identifying misinformation and includes three interrelated educational processes. The first is critical interpretation: learners examine authorship, purpose, representation, omitted voices, and the social contexts in which media messages are produced. The second is intercultural contextualization: learners compare how the same issue, community, or event is represented across languages and media environments and consider why interpretations may differ. The third is dialogic mediation: learners explain perspectives, negotiate meanings, and reformulate potentially divisive messages to enable constructive communication. Within this model, the teacher acts as a mediator who creates space for evidence-based discussion while helping students distinguish critical disagreement from stereotyping and hostility.

The Kazakhstan case demonstrates the relevance of preventive approaches to peace education in societies not defined by open conflict



Borko Kovačević
Professor, Faculty of Linguistics, University of Belgrade, Serbia
kovacevic.borko@gmail.com

Language Teaching as Peacebuilding: Navigating Diversity And Resolving Cultural Friction In International Classrooms

Teaching a foreign language in heterogeneous, multicultural classrooms presents unique challenges and opportunities for peacebuilding and cross-cultural understanding (Atanasoska, Cvetkova & Andonovska-Trajkovska 2015; Banks & Banks 2010; Pop 2016). Language instruction often serves as the primary bridge for social integration, making the language classroom a vital site for conflict resolution and community building. This paper explores issues encountered over ten years of working with international exchange students learning Serbian as a foreign language within the scholarship project Svet u Srbiji (The World in Serbia).

Launched by the University of Belgrade in 2010, Svet u Srbiji brings students from Africa, Asia, South America, Central America, and the Caribbean to Serbia. The program initiates with an intensive language course designed to prepare students for academic and social life. The resulting student community is marked by extensive linguistic and cultural diversity, bringing together individuals whose native languages belong to vastly different language families.

The study focuses on linguistic and social factors that either facilitate intercultural dialogue or hinder peaceful integration. Building on previous research (Milovanović & Stojičić 2023; Stojičić & Milovanović 2024), it analyzes native-language influence alongside sociolinguistic variables such as multilingualism and diglossia. Beyond structural language acquisition, the paper examines how cultural misunderstandings can lead to interpersonal friction, communication breakdowns, and latent conflict within the classroom. Drawing from prior frameworks (Kovačević & Krajišnik 2015; Toyota & Kovačević 2020), we highlight how targeted pedagogical interventions can transform these cultural friction points into opportunities for mutual empathy and conflict resolution.

Ultimately, this paper offers practical strategies for educators operating in multicultural settings, positioning language teaching as an active instrument for peace education. We advocate for fostering linguocultural awareness, promoting inclusive dialogue, and adapting instructional approaches to cultivate conflict-sensitive, collaborative learning environments.

Keywords: foreign language teaching, multicultural, intercultural, multilingual, Serbian



5

Culture, Media, Identity, Education & Public Diplomacy



Hanifeh Rigi
Assistant Professor, South and East Asia studies and Oceania, Faculty of world studies, university of Tehran, Tehran, Iran
hrigi@ut.ac.ir

A Comparative Analysis of the Roles of India and Pakistan in Peacemaking in the Middle East

Despite Pakistan's not-so-good relations with the United States in recent years, as well as new security challenges arising from its neighborhood with Afghanistan under Taliban rule which has turned the country's eastern borders into an unstable region, Islamabad is also dealing with many economic problems, including foreign debt, high inflation, and decreasing foreign exchange reserves. Nevertheless, Pakistan, relying on an active diplomatic approach, has tried to play a more prominent role in the Middle East, a region that has faced widespread tensions in recent years.

In the aftermath of the 2026 Iran-United States conflict, the Trump administration has concentrated its efforts on ending the war and reaching a diplomatic agreement with Iran. One of the key actors that has cooperated with the United States in this process is Pakistan. Islamabad has actively positioned itself as a key mediator in these disputes, exchanging messages between Tehran and Washington, and hosting regional powers to facilitate de-escalation. This proactive approach by Pakistan stands in stark contrast to the passivity of its regional rival, India—which maintains a presence and strategic interests in Iran's Chabahar Port—yet has remained largely on the sidelines.

The main goal of this research is to explore why, despite India's relative superiority in economic and security indicators, has Pakistan been able to play a more effective role in peacemaking and mediation in recent Middle East developments, thereby marginalizing India's position in the region? Employing a qualitative approach and a comparative case study strategy, this research posits that Pakistan's success and India's relative failure in Middle East peacemaking stem from three key factors: (a) Pakistan's religious-ideological cohesion with the Islamic world, which has garnered the trust of regional actors; (b) India's contradictory foreign policy in the region; and (c) Pakistan's success in building regional coalitions with China and the Persian Gulf states—effectively reducing India to a passive actor in the peacemaking and conflict resolution process.

Keywords: India, Middle East, Pakistan, peacemaking

Constructive Civic Engagement and Narrative-Based Networks: The GUSDURian Model of Non-State Reconciliation in Indonesia



Purkon Hidayat
Adjunct Lecturer at the Southeast Asia Studies Department, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
purhida@gmail.com

As the world's largest Muslim-majority democracy, Indonesia stands at the crossroads of everyday plural coexistence and recurring sectarian tensions. Despite constitutional guarantees of equality, episodes of violence and prolonged displacement, particularly affecting Shi'a families and several non-Muslim congregations in regions such as Sampang and West Java, have exposed the limits of state-centered reconciliation, which often proves reactive, uneven, and shaped by local political calculations. In such circumstances, civil society actors are compelled to navigate a delicate and often uneasy space between protest and cooperation.

This study is guided by a central question: can a faith-inspired non-state movement defend justice without weakening state authority? Focusing on the GUSDURian Network Indonesia (GNI), established in 2010 and now active in more than 150 local and diaspora communities, the paper draws on interviews and field observations with activists accompanying displaced families and engaging local authorities in cases of sectarian displacement and restrictions on religious minorities. Rather than relying on rigid organizational structures, GNI operates through shared ethical narratives rooted in the thought of Abdurrahman Wahid, forming what this study conceptualizes as a narrative-based network.

Through legal advocacy, mediation initiatives, and sustained dialogue with state institutions, GNI practices constructive civic engagement, a calibrated mode of civic action that combines principled critique with selective institutional cooperation. The study argues that reconciliation need not emerge from confrontation or co-optation alone but from civic engagement that strengthens moral accountability within existing state structures. In the broader context of the Global South, where states frequently confront simultaneous pressures of social polarization, identity fragmentation, and contested legitimacy, this model demonstrates that stability and justice need not be mutually exclusive. Instead, both can be cultivated through forms of civic engagement that hold the state accountable while contributing to its resilience. In this sense, the findings offer a conceptual foundation for developing adaptive, value-based reconciliation models oriented toward sustaining social cohesion without undermining institutional stability.

Keywords: GUSDURian Network Indonesia, constructive civic engagement, narrative-based networks, non-state actors, reconciliation



Louna Farhat
Assistant Professor, Faculty of Law ,Phoenicia University, Saravand south of Lebanon, Lebanon
Louna.farhat@pu.edu.lb

Beyond the Absence of Conflict: Justice as a Prerequisite for Sustainable Peace

Peace agreements following international conflicts often prioritize immediate stability, sometimes at the expense of resolving the deeper, structural injustices that contribute to those conflicts. These underlying issues can include inequalities in sovereignty, violations of fundamental human rights, and disparities in socio-economic conditions. Instead of comprehensively addressing these root causes, peace processes can focus on maintaining a fragile peace. The current "rules-based order," which is frequently influenced by the strategic interests of major geopolitical powers, can overlook the principles of international law. This can lead to conflict settlements that, while seemingly providing a resolution, ultimately neglect the essential factors that initially fueled the conflict. By prioritizing the interests of powerful nations and focusing on short-term stability, these agreements may fail to create a genuinely just and lasting peace, potentially leading to a resurgence of conflict in the future. The absence of genuine attempts to tackle the core drivers of conflict ensures that long-term peace remains elusive.

This paper examines the fragility of peace when justice is excluded from conflict resolution, arguing that sustainable peace requires distributive and restorative justice mechanisms embedded in international legal norms. Thematically, the study focuses on the relationship between justice and peace in international conflicts. It analyzes post-Cold War peace-building frameworks up to the present. Spatially, it draws on the Israel-Palestine conflict as a case study where imposed settlements have collapsed.

A comparative qualitative approach is employed, combining textual analysis of peace agreements, policy reviews, and secondary literature with case study analysis of international disputes.

The research demonstrates that peace agreements grounded in interest-driven "rules-based orders" produce short-term stability but fail to resolve grievances, leading to cycles of violence. In contrast, frameworks that integrate justice mechanisms show greater resilience and legitimacy. The study concludes that peace without justice is inherently unsustainable. Strategic policy recommendations include: 1) Embedding international law as the foundation of peace agreements; 2) Prioritizing distributive justice in resource allocation and sovereignty arrangements; 3) Incorporating restorative justice measures such as recognition of displacement and reparations; 4) Designing peacebuilding strategies that emphasize fairness, dignity, and inclusion to prevent relapse into conflict.

Keywords: Sustainable peace, international conflicts, rules-based order, international law, justice

and "armada" signaling, alongside Israeli strikes and intensified sanctions on vital economic lifelines.

The comparative analysis reveals clear parallels in rapid-dominance tactics—sequencing sanctions, cyber disruption, and selective kinetic operations to generate shock, degrade capabilities, and erode regime legitimacy. At the same time, it highlights crucial divergences in scale, intensity, and retaliation risk: Venezuela's weaker conventional and missile capabilities enabled a short, high-impact operation culminating in leadership capture, whereas Iran's missile arsenal, regional proxy network, and deterrent posture constrain the United States to a more calibrated pattern of pressure and signaling.

These contrasts underscore that hybrid warfare is not a template mechanically applied but a flexible repertoire adapted to the target's resilience, alliances, and escalation thresholds. They also indicate that multilateral and regional dialogues, de-securitizing narratives, and conditional sanctions relief could redirect hybrid interaction away from war escalation toward negotiated conflict management.

Keywords: United States, Iran, Venezuela, Donald Trump's Second Term, Hybrid Warfare



Elaheh Nourigholamizadeh
Assistant Professor of Latin American Studies, Department of American Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran
elahehnouri@ut.ac.ir

A Comparative Analysis of US Hybrid Warfare Strategies in Iran and Venezuela During Donald Trump's Second Term

US policies against Iran in Donald Trump's second term (2025–2026) center on an intensified "maximum pressure" hybrid warfare strategy that combines economic sanctions, cyber operations, military posturing, and proxy disruptions to extract strategic concessions without a full-scale invasion. Toward Venezuela, Washington applies a similar hybrid repertoire—long-term sanctions, economic coercion, and a rapid military operation—to topple the Maduro government and reconfigure control over political and energy structures. In both cases, Iran's nuclear program and Venezuela's "narco-state" image are securitized discursively as existential threats that justify escalation and exceptional measures over negotiated diplomacy.

This research offers a comparative analysis of US hybrid warfare strategies in Iran and Venezuela during Donald Trump's second term, using Frank Hoffman's theory of hybrid warfare in combination with Critical Discourse Analysis (CDA). Hybrid warfare is understood here as the integrated use of conventional forces, irregular tactics, information operations, economic pressure, and legal or diplomatic tools in a synchronized campaign designed to exploit multiple vulnerabilities simultaneously. Hoffman's model rests on three key pillars: the identification of critical vulnerabilities (such as energy infrastructures, economic dependencies, and regime legitimacy); the orchestration of synchronized instruments across domains (military, economic, cyber, and informational) as forms of horizontal escalation; and the pursuit of non-linear outcomes in which the "whole" of the campaign's effects exceeds the sum of its individual parts.

Empirically, the study shows that US hybrid warfare strategies in both Iran and Venezuela blend military precision strikes, cyber operations, economic sanctions, and proxy or partner actions to achieve regime weakening and strategic submission without formally declaring war. In Venezuela, Operation Absolute Resolve exemplifies this logic: cyber and power disruptions, drone and air strikes on defenses and foreign-supplied assets, naval interdictions of drug and oil routes, and a helicopter raid that resulted in the capture of Maduro, followed by the announced intention to oversee the country's transition and recover costs through direct control over oil flows. In Iran, post–Operation Midnight Hammer tactics mirror this hybrid repertoire but at a higher level of strategic risk: airstrikes on nuclear and military sites, cyber disruptions, carrier deployments

at the highest leadership level and implemented through a centralised enforcement structure integrating supervisory and sanctioning functions within a unified administrative chain. The regulatory framework operates as a structured mechanism for shaping conduct in accordance with a religiously informed conception of public order, thereby linking normative regulation with institutional consolidation. From a theoretical perspective, the case illustrates how governance in post-conflict settings may rely on the centralisation of norm-making as a means of constructing authority, reducing uncertainty, and stabilising political order.

From a peace and conflict governance standpoint, the Afghan case demonstrates how coordinated normative systems can function as mechanisms for restoring predictability and structuring social expectations in transitional environments. At the same time, such systems reshape the relationship between political authority, societal actors, and external engagement. For international stakeholders involved in conflict management, humanitarian coordination, and regional diplomacy, understanding the internal logic, institutional architecture, and regulatory scope of this governance model is essential for developing context-sensitive strategies of dialogue and engagement.

Keywords: Afghanistan, Islamic Emirate of Afghanistan, Taliban governance, Law on the Promotion of Virtue and Prevention of Vice, social regulation, post-2021 Afghanistan



Klaudia Cenda-Miedzinska
Professor, Institute of Security and Computer Science, University of the National Education Commission, Cracow, Poland
cenda.klaudia@gmail.com

The Taliban System of Social Behaviour Regulation in Afghanistan after 2021 Established at the Central Level

The return of the Taliban to power in Afghanistan in August 2021 has renewed scholarly interest in models of governance emerging from conflict and institutional transition. This paper examines the centrally enacted system of social behaviour regulation introduced after 2021, analysing how religiously grounded norms are institutionalised as formal instruments of rule. The central problem addressed concerns the transformation of religious doctrine into a structured regulatory framework capable of organising social order in a context marked by institutional restructuring, economic fragility, and limited international recognition. The Law on the Promotion of Virtue and Prevention of Vice serves as the principal analytical case through which this model is examined.

The purpose of the study is to analyse the structure, scope, and political function of centrally formulated norms regulating social behaviour in post-2021 Afghanistan. Thematically, the paper engages with issues of normative governance, religion–authority relations, and regulatory enforcement in transitional settings. Temporally, the analysis covers the period from August 2021 to the present; spatially, it focuses on the territory administered by the Islamic Emirate of Afghanistan. By situating the Afghan case within broader comparative governance debates, the study contributes to discussions on how post-conflict political orders construct legitimacy and social order through centrally coordinated norm-making processes.

Methodologically, the research employs qualitative document analysis of officially promulgated decrees, statutory regulations, and institutional communications issued by the Islamic Emirate, complemented by relevant academic scholarship and selected reports from international organisations. A legal-institutional and comparative governance framework is applied to examine patterns of norm centralisation, the domains of social life subjected to regulation, and the configuration of commands, prohibitions, and enforcement mechanisms embedded in the regulatory structure. Rather than assessing normative validity, the analysis focuses on institutional design, regulatory reach, and governance logic.

The findings indicate that the post-2021 framework assumes a comprehensive and systematised form, extending to gender relations, public morality, religious observance, economic practices, media activity, and cultural expression. Norm-making is concentrated

Examining African State and Civil Society Responses to the US-Israeli Imposed War Against Iran



Amirbahram Arabahmadi
Associate professor of African Studies, University of Tehran, Faculty of World Studies
arabahmadi@ut.ac.ir

This paper examines the divergent responses of African state actors and civil society to the ongoing joint imposed war by the United States and Israel against the Islamic Republic of Iran, which began in 2026. While official state-level diplomacy across the African continent has largely adopted a conservative and cautious posture—predicated on strategic economic dependencies and bilateral security arrangements with Western powers—this paper argues that this official reticence stands in stark contrast to a robust and widespread current of opposition emanating from non-state actors. African governments, navigating a complex web of aid conditionality and geopolitical realignment, have predominantly refrained from explicit condemnation, instead issuing formulaic calls for dialogue and the peaceful resolution of differences. However, this official discourse of neutrality belies a significant domestic and transnational mobilization. Through a qualitative analysis of public statements, intellectual outputs, and social media campaigns during the current crisis, this study documents the unequivocal condemnation of US belligerent actions in the Persian Gulf by African grassroots movements, civil society organizations, academics, and public intellectuals. These non-state voices articulate a critical perspective that frames the imposed war not only as a violation of international sovereignty and a catalyst for regional destabilization, but also as a manifestation of a wider pattern of coercive hegemony. Crucially, from the perspective of these civic groups, Iran has increasingly come to embody a paradigm of resistance across the African continent—symbolizing steadfastness against imperial overreach and inspiring anti-hegemonic discourse among marginalized communities. By mapping the dichotomy between state pragmatism and societal dissent, and highlighting Iran's perceived symbolic role as a model of resistance, this paper contributes to the broader discourse on the agency of the Global South in international conflict resolution and underscores the growing influence of transnational civic networks as counter-hegemonic forces in shaping public opinion against unwarranted military aggression.

Keywords: Ongoing Imposed War, US-Israeli Aggression, Iran, African States, Civil Society, Transnational Resistance, Paradigm of Resistance, Geopolitics



Ali sabbaghian
Associate Professor, Department of Regional Studies Faculty of Law and Political Science University of Tehran
sabbaghian@ut.ac.ir

Civilian Peacebuilding in European Union External Action: Frameworks, Instruments, and criticisms in Conflict Management

International civil peacebuilding is an ongoing effort to define a different kind of international activism; one that bases global stability not on the barrel of a gun, but on the empowerment of civil institutions, dialogue, and structural justice. The European Union as an international actor and as a "normative power" does not see international security as dependent solely on the balance of power or military intervention; rather, it sees it as dependent on the existence of effective, democratic, and sustainable institutions in its neighbors and surrounding countries.

Civilian peacebuilding constitutes a foundational pillar of the European Union's external identity and conflict management architecture. Unlike conventional military peacekeeping, which predominantly focuses on physical containment and negative peace, the EU's civilian approach seeks to address the structural root causes of conflicts through institutional reform, the rule of law, preventive diplomacy, and societal resilience. The concept of civilian peacebuilding within the European Union's external action framework has its roots in the post–Cold War drive to reorganize European security and crisis response mechanisms. Following the end of the Cold War and the onset of crises in the Balkans, the Western European Union advocated a threefold mission set for European crisis management—humanitarian and evacuation missions, peacekeeping and combat missions to manage crises and re-establish peace—collectively known as the Petersberg Missions. Petersberg Tasks, were later transferred to the European Union and incorporated into the Treaty on the European Union with signature of the Amsterdam Treaty in 1997, and the establishment of the post of Secretary General of the Council of the European Union,European Union Security and Defence Policy(ESDP), presently known as the Common Security and Defence Policy (CSDP). The civilian missions of the European Union's Common Security and Defence Policy are a vital instrument of the EU's foreign policy identity and activism. Their role in sustainable peacebuilding by strengthening the rule of law, reforming security institutions and monitoring peace agreements is undeniable. The aim of this article is to examine the foundations of formation of Civilian Peacebuilding in European Union External Action and its Frameworks, Instruments, and criticisms in international Conflict Management.

Keywords: Civilian Peacebuilding, EU External Action, CSDP, Conflict Management

The EU's Silent Ecological Violence: From Energy Policies to Europe's Climate Crisis



Zahra Bagheri
Master's degree graduate in Regional Studies, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
zahra.bagherii@ut.ac.ir

While the European Union presents itself as a global leader in environmental sustainability, decarbonization and its energy policies, particularly in terms of reducing greenhouse gas emissions, are environmentally friendly, these policies are silent ecological violence against poorer countries and the global South. Essentially, the European Union, by prioritizing its own energy security, exploits the imports of fossil energy resources from the South without providing economic support and investment in clean energy for these countries towards sustainable development. As a result, these inequalities are further exposed in the energy crisis. the EU's green transition, though progressive on the surface, reproduces asymmetrical power relations, ecological inequalities, and forms of hidden harm that remain obscured in policy narratives. Controlling resources, implementing export-oriented policies, and receiving major benefits by Europe solidifies the asymmetric power structure. The EU's energy and climate policies, despite their representation as leading models of sustainable development, carry a kind of silent ecological violence; a violence that is hidden in economic, technological, and geopolitical structures and is not directly visible in the official discourse and environmental statistics of Europe. This paper employs a qualitative research approach and is grounded in Johan Galtung's theory of structural violence and examines the role of the European Union's long-term energy policies in exacerbating the climate crisis, emphasizing the concept of silent environmental violence. Research findings show that Europe's strict climate policies are putting economic pressure on less developed countries and result in the transfer of costs and pollution to countries in the global South. the European Union is transferring a significant portion of the environmental, social, and economic costs to countries in the global South; countries that have contributed the least to the climate crisis but bear the greatest burden of its consequences. Although Europe is a major producer of climate knowledge, energy and environmental standards, Europe's energy transition without structural reform consolidates European power and interests more than climate justice. Recognizing this silent violence is essential for rethinking future energy governance and ensuring a genuinely just and sustainable climate transition.

Keywords: EU Energy Policies, silent environmental violence, the climate crisis

Germany's foreign and security policy and moving from a purely diplomatic engagement approach toward a more security- and military-oriented stance. To collect the relevant data for testing the hypothesis, this paper employs case studies of specific revisionist actions in Germany's recent foreign and security policy, document analysis including primary and secondary sources, and in-depth analytical examination of these materials.

Keywords: Germany, pacifism, militarization, foreign and security policy, neoclassical realism

Pacifism and German Foreign Policy (2022–2026)



Behzad Ahmadi
Assistant Professor, Department of European and Eurasian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
bahmadi@ut.ac.ir

Before 1949, Germany was a modern, active, and often aggressive hegemonic state. This approach, embodied in the notion of a Sonderweg ("special path"), resulted in two failed wars for Berlin and led, after World War II, to a situation in which—due to the constraints of unconditional surrender, Cold War limitations, constitutional restrictions, disillusionment with the Nazi legacy, and the discrediting of military power—Germany lacked the space to exercise power. Consequently, it abandoned the Sonderweg and adopted the policy of "Never again war." This trajectory is clearly observable in the beliefs of German leaders, its domestic institutions, the liberal strategic culture shaped by more than eight decades of experience, and the relationship between the state and its society.

Accordingly, after World War II Germany gradually distanced itself from the model of a traditional modern European state and, by transferring a significant portion of national competences to a supranational entity—the European Union—effectively became a post-modern state. Its foreign policy was no longer based on balance-of-power politics; the foundation of its power projection became geoeconomic; it showed little inclination to use military force to secure its interests; and it emerged as a strong advocate of multilateralism. German pacifism developed within this context, and Germany was introduced to the world as a civilian or non-military power.

However, Russia's attacks on Ukraine in 2014 and 2022—with their profound geopolitical consequences for Germany and Europe—together with China's rise and the United States' decision to reduce its responsibility for Europe's security, pushed Germany toward a historic reassessment of its foreign and security policy under the label Zeitenwende. Its manifestations include increasing the military budget to as much as 5 percent of GDP, revitalizing the Bundeswehr, supplying weapons to Ukraine, revising the doctrine of "peace through trade," redefining interdependence—especially in energy and supply chains—as a threat rather than an opportunity, and transitioning from a trading-state and "checkbook diplomacy" actor into a military-geopolitical player.

The main research question of this study is: what impact has this historical shift had on German pacifism, and to what extent has it transformed it? The hypothesis—tested through an updated and evolved version of neoclassical realism—is that German leaders' perceptions of the moderating effects of these structural factors on their preferred international order, namely the so-called rules-based order, have significantly influenced their decision-making in altering

The study proceeds through qualitative content analysis of strategy documents, official speeches, diplomatic readouts, records of policy actions, and congressional hearings. The security dilemma supplies the interpretive frame. The texts are read for how each administration defined the China problem, justified force posture and economic restriction, spoke about Taiwan and the maritime disputes, and described the purposes of diplomacy. The aim is not to score administrations as "hawkish" or "dovish," but to recover the balance they struck between signaling cost and signaling limit.

The comparison that results is one of emphasis and sequence rather than a clean reversal of policy. Continuity is unmistakable: both administrations treated China as the principal long-term competitor and accepted that military and technological rivalry would continue. Where they diverged was in the effort to bound that rivalry. Trump's approach raised the price of Chinese coercion and stripped away much of the older engagement vocabulary, but it left fewer stable channels through which Beijing could test American intentions. Biden's approach sought to make deterrence more collective and more predictable, yet the same administration's firmer public language on the defense of Taiwan and its widening industrial restrictions often sat uneasily beside the reassurance it tried to offer. Neither formula dissolved the dilemma. The paper concludes that managing this rivalry depends less on choosing deterrence or reassurance than on keeping the two in a proportion that remains intelligible to the other side-and that both administrations, for different political and institutional reasons, found that proportion hard to hold.

Keywords: deterrence, reassurance, security dilemma, military escalation, U.S.-China relations

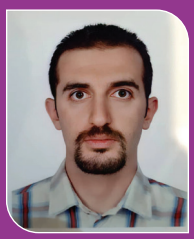
Managing Strategic Rivalry: Deterrence and Reassurance in U.S.-China Relations under Trump and Biden



Fatemeh Rezaei
MA in North American Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran
frezaei97@ut.ac.ir

The rise of a more openly competitive U.S.-China relationship has returned an old problem of great-power politics to the center of American statecraft: how to discourage the use of force without deepening the fears that make force more thinkable. Neither Washington nor Beijing wants a war, yet each has spent the past decade strengthening the military, economic, and technological instruments with which a war could be fought. That combination is the classic setting for a security dilemma. Steps taken in the name of deterrence are readily read in Beijing as evidence of encirclement or political hostility; steps taken in the name of reassurance are readily read in Washington as a failure of nerve. The practical question is therefore not whether the United States should deter China, but how successive administrations have tried to pair resolve with restraint, and with what consequences for the risk of military escalation.

This paper therefore asks how the Trump administration and the Biden administration differed in their use of deterrence and reassurance to manage the risk of military escalation with China. The working hypothesis is that the two governments did not merely apply different degrees of pressure. They mixed deterrence and reassurance in different proportions and in different sequences. Under Trump, the dominant register was punitive and often unilateral: a competition framing in the 2017 National Security Strategy and the 2018 National Defense Strategy, tariffs and technology restrictions, a more visible military presence in the Western Pacific, and a loosening of earlier inhibitions on official contact with Taiwan. Systematic attempts to tell Beijing what the United States did not intend-regime change, a formal alliance with Taipei, or a settled policy of permanent containment-were thinner and less consistent. The Biden administration inherited that competitive diagnosis and, in several respects, hardened it through alliance-building, AUKUS, tighter export controls, and continued support for Taiwan's self-defense. At the same time it tried to restore a second track: leader-level meetings, a language of "guardrails," the revival of military-to-military communication after the 2022-23 crises, and repeated public statements that Washington did not seek a new Cold War or a change in Taiwan's status by force. The claim examined here is that this difference in mix, more than any single episode, shaped how tightly the security dilemma bound the two sides.



Ali Asadikhomami
Ph.D. Indian Studies, Department of South, East Asian and Oceanian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
a.asadi@ut.ac.ir



Maziar Mozaffari Falarti
Associate Professor, Department of South, East Asian and Oceanian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran
mmfalarti@ut.ac.ir

Sanctioning Conflict: Why Coercive Statecraft Persists and How It Hinders Peace in Eurasia

Why do U.S. coercive sanctions on Iran persist despite four decades of failing to resolve conflict, modify strategic behavior, or foster regional peace? In peace and conflict studies, economic sanctions are often framed as diplomatic alternatives to war intended to compel compliance and restore stability. However, this paper argues that the persistence of sanctions on Iran reflects a strategic transition from peacebuilding through provision to conflict management through denial. As American capacity to offer inclusive market access, institutional integration, and development finance contracts relative to expanding Chinese and Russian influence, Washington increasingly relies on coercive tools—dollar weaponization, export controls, and secondary sanctions—to obstruct rival consolidation across Eurasia (Bapat et al., 2024; Chowdhry et al., 2024; Saleh & Yazdanshenas, 2024). This argument suggests that Washington may either create regional crises or exploit existing instability, rather than merely responding to pre-existing conditions, when such crises or instability weaken the strategic position of rival powers.

Drawing on process tracing and comparative analysis of Iran alongside regional cases (Syria, Armenia, and Central Asia), the study demonstrates how economic statecraft entrenches chronic non-resolution. Rather than incentivizing peace, sanctions inflict severe human suffering, deepen socioeconomic grievances, and generate cross-border economic spillovers in countries like India, without achieving political concessions (George & Sekhar, 2019; Pirani & Naderi, 2024). Domestically, external coercion securitizes state–society relations, incentivizes adaptive resistance economies, and hardens forward-defense postures rather than encouraging diplomatic compromise (Bajoghli et al., 2024; Mei, 2025; Nasr, 2025; RezaeeDaryakenari et al., 2024). Consequently, sanctions institutionalize a Eurasian tension belt—a zone of chronic, managed conflict that deliberately denies geopolitical stability to rival powers at the expense of sustainable peace. Across the comparative cases, this pattern is most visible where coercive pressure and selective engagement prevent durable alignment with rival powers without providing the economic and institutional foundations required for post-conflict recovery. The study concludes that sanctions persist not as a failed instrument of conflict resolution, but as a deliberate mechanism of managed instability that actively obstructs conflict transformation.

Keywords: Iran, economic sanctions, conflict resolution, peacebuilding, Eurasian tension belt, coercive statecraft

has represented the West. Over time, political and geopolitical differences have become increasingly intertwined with questions of identity, belonging, and civilization. This study therefore understands the "civilizationalization" of the Russia–West conflict not as a straightforward clash between two independent and pre-existing civilizations, but as the outcome of a long-term historical and relational process. Within this process, mutual identity formation, changing power relations, and the construction of the self and the other have developed together within an evolving figuration. By bringing geopolitical approaches to the conflict into dialogue with scholarship on Russian civilizationism and identity, the study aims to show how the historically embedded relationship between Russia and the West has gradually taken on a more explicitly identity-based and civilizational character.

Keywords: Russia, the West, Civilizational conflict, Norbert Elias, Identity, Othering



Khodayar Barari
Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran
khbarari@ut.ac.ir

Civilizational Conflict: A Historical-Sociological Analysis of the Mutual Formation of Identity and Othering within the Russia–West Figuration

The Russia–West conflict is one of the most significant political and geopolitical conflicts of the contemporary era. However, explanations that focus primarily on power competition, security dilemmas, and geopolitical interests do not fully capture the historical, identity-related, and value-based dimensions of the conflict. In recent years, the confrontation has increasingly been framed in terms of civilization, historical identity, traditional values, sovereignty, and competing visions of a multipolar world order. Existing studies has examined this shift from a range of perspectives. Some studies have approached it through the concept of Russian civilizationism, while others have explored civilization as a framework for constructing Russian identity and understanding its relationship with Europe and the West. Other scholars have examined the Russia–Europe confrontation through the lens of competing understandings of modernity. Drawing on Norbert Elias's process sociology, this study brings these perspectives together through a historical-relational approach. Rather than treating Russia and the West as fixed and clearly bounded civilizations, the study understands them as parts of a historically evolving and mutually constitutive figuration, in which identities, symbolic boundaries, competition, conflict, and interdependence are continuously shaped through their relationship with one another. From this perspective, the key question is not whether Russia and the West can be defined as separate civilizations. Instead, the study asks how the differences between them have been historically produced, socially and politically reinforced, and gradually transformed into what are increasingly understood as civilizational boundaries.

This study argues that Russia's relationship with Europe and the West has long played an important role in the formation of Russian self-understanding. Contemporary claims about a distinct "Russian civilization" can therefore be seen, at least in part, as a continuation of a much longer historical pattern in which Russia has defined itself in relation to Europe and the West. Shifts in the balance of power between Russia and the West—from imperial competition and the ideological confrontation of the Soviet era to the transformation of the European order after the collapse of the Soviet Union—have repeatedly influenced how Russia has understood itself and how it

The findings indicate that the package is weighted toward selective economic gains that can make negotiations more attractive by raising the perceived opportunity cost of continued isolation and conflict, especially if influential constituencies anticipate early benefits from normalization. At the same time, the same design features limit its capacity to guarantee durable peace: much of the value depends on politically reversible measures (sanctions and financial access), and the package does not, by itself, resolve the classic commitment problem at the heart of war termination. The paper concludes that economic normalization can facilitate talks, but it stabilizes peace only when embedded in a sequenced compliance framework. Strategically, this implies conditioning any financial reintegration and major commercial projects on independently verifiable security benchmarks, building automatic "snapback" mechanisms for violations, and pairing selective market incentives with more public-goods provisions—transparent reconstruction governance, monitoring capacity, and safeguards against rent-seeking networks that can undermine implementation.

Keywords: peace negotiations, conflict management, peace economics, political economy of peacemaking



Ali Sabzi
Master of Russian Studies,
Faculty of world Studies,
University of Tehran
ali.sabzi@ut.ac.ir

Political Economy of Russia-Linked Conflict Management in the 2025–2026 Russia–Ukraine Peace Talks

Peace negotiations to end the Russia–Ukraine war in 2025–2026 have made economic arrangements a core factor in the bargaining process rather than a secondary question reserved for "after the guns fall silent." This shift creates a clear research problem for the political economy of peacemaking: when economic normalization is offered during active war-termination talks, it may widen the space for compromise, but it may also reorient the process toward short-term stabilization and away from the security commitments that make peace durable. The issue became sharper after Bloomberg reported on a Kremlin-linked internal memo presenting a seven-part agenda for long-term U.S.–Russia economic cooperation to be pursued in the context of a Ukraine settlement, with a headline emphasis on restoring dollar-based settlements and expanding high-value cooperation in energy and critical raw materials.

This paper asks whether the reported seven elements function primarily as a facilitative package that increases the credibility of peace, or as a tactical offer designed to shift negotiating attention toward sanctions relief and bilateral commercial gains. The aim is twofold: first, to map the economic content of the memo's seven domains (as described in credible reporting) and, second, to interpret the package through Russia's political-economy constraints—how sanctions, sectoral rent structures, and elite incentives shape what can be offered, implemented, and sustained. The analysis is grounded in the 2022–2026 period, with particular attention to the 2025–2026 negotiation cycle, and focuses on the Russia–Ukraine conflict while tracing the U.S.–Russia economic "normalization track" that the memo explicitly foregrounds.

Methodologically, the study uses qualitative content analysis and process tracing. The seven reported domains—ranging from financial reintegration (return to dollar transactions) to cooperation in fossil fuels, nuclear energy, and strategic minerals, and preferential conditions for U.S. companies—are coded as either broadly peace-supporting commitments (public-goods oriented) or selective, sector-specific benefits (private-goods oriented), and then evaluated against credibility criteria: reversibility of sanctions relief, enforceability, distributional winners and losers, and vulnerability to domestic political shifts in the United States and Russia.



4

Geopolitics, Hybrid Warfare, Sanctions & Regional Security Dynamics

The study employs qualitative content analysis of parliamentary debates in the House of Commons and official UK government statements. These sources are analyzed through Khong's Analogical Explanation (AE) framework to examine how references to the 2003 Iraq War shaped policymakers' interpretation of the crisis.

The analysis suggests that the United Kingdom's initial decision not to participate in the US-Israeli offensive strikes was shaped not only by legal and strategic considerations but also by policymakers' use of the 2003 Iraq War as the dominant historical analogy for interpreting the crisis. The parliamentary debates indicate that references to Iraq informed how decision-makers assessed the legality of military action, the adequacy of strategic planning, and the potential consequences of intervention. Consistent with Khong's Analogical Explanation (AE) framework, the Iraq analogy functioned as a cognitive lens through which policymakers diagnosed the crisis and evaluated alternative courses of action, ultimately contributing to the United Kingdom's initial decision of military restraint.

Keywords: Historical Analogies, Iran War, British Foreign Policy, US-Israeli Military Campaign, Iraq War



Mohammadreza Moghimi
Master's student, British Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
rezamoghimi@ut.ac.ir

The Iraq War Analogy and Military Restraint: Explaining the United Kingdom's Initial Decision Not to Join the US-Israeli Military Campaign Against Iran (28 February-8 April 2026)

The United Kingdom's initial military response to the US-Israeli aggression against Iran raises important questions about the determinants of military restraint in contemporary British foreign policy. During the first phase of the war (28 February-8 April 2026), the government declined to join the US-Israeli offensive strikes against Iran while permitting the use of British military bases for what it described as "specific and limited defensive purposes." Prime Minister Keir Starmer defended this position before the House of Commons by arguing that the proposed military action had "no lawful basis," lacked a "viable and thought-through plan," and warning that "we all remember the mistakes of Iraq, and we have learned those lessons." This raises the following research question: Why did the United Kingdom initially decide not to join the US-Israeli offensive strikes against Iran? Existing explanations might instead emphasize alliance commitments amid growing transatlantic tensions, including disputes over NATO and trade, the strategic demands of the war in Ukraine, or domestic economic pressures. Yet the influence of historical experience and particularly the use of the Iraq War as a historical analogy in shaping decisions of military restraint has received comparatively limited scholarly attention.

This study explains the United Kingdom's initial decision not to join the US-Israeli offensive strikes against Iran by applying Yuen Foong Khong's Analogical Explanation (AE) framework to a case of military restraint. Khong argues that historical analogies help policymakers define a crisis, assess the stakes, prescribe policy, anticipate likely consequences, evaluate the legitimacy of alternative courses of action, and identify potential dangers. More fundamentally, decision-makers infer the likely consequences of a current crisis by drawing on a past event perceived as similar. Accordingly, the study examines whether British policymakers employed the 2003 Iraq War as the dominant historical analogy through which they interpreted the first phase of Iran war, reasoning that if the proposed intervention resembled Iraq, similar adverse consequences might follow.

2. **Strengthening oversight and enforcement support:** Establishing special support institutions and fast-track courts to handle dowry-related crimes, along with psychological and economic support for women victims of domestic violence.

3. **Media and social intervention:** Designing and implementing national and local media campaigns centered on movie and sports stars to change accepted norms and reduce social pressures on families to pay heavy amounts.

These solutions are proposed as essential steps to break the silence, move beyond silent violence, and move towards a society based on gender justice and sustainable peace.

Keywords: Conflict Resolution, Dowry, India, Silent Violence, Women's Rights



Parisa Ehtesham Nia
PhD Candidate, Indian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran
parisa.eheteshamn@ut.ac.ir

Silent Violence and Dowry Crisis in India: Structural Obstacles to Social Peace and Sustainable Development

The issue of dowry in Indian society, beyond an ancient tradition or a cultural ritual, is today recognized as one of the complex and critical manifestations of silent violence and structural violence that has profound and destructive consequences on social and human peace and sustainable development.

This research, using a descriptive-analytical approach, dissects the multifaceted nature of this phenomenon and its role in the perpetuation and reproduction of gender inequalities. Although the Indian government enacted strict laws such as the Dowry Prohibition Act of 1961 decades ago and tightened them in subsequent years, the alarming and growing statistics of domestic violence, forced suicides, and even killings under titles such as "deaths from kitchen fires" indicate a deep gap between the laws enacted and the realities implemented in society.

This article argues that the economic and psychological pressures resulting from the payment of dowry not only plunge brides' families into cycles of poverty and debt, but also turn women into commodities and tools of trade, weakening their position in the social structure. This type of violence, which often occurs behind the private walls of the home and invisibly, is a major obstacle to achieving justice and lasting peace, as it targets human dignity and undermines women's psychological security.

Drawing on sociological data and theories of peace and conflict resolution, this study shows that resolving this problem and establishing true peace requires a shift from purely legal and punitive approaches to fundamental changes in cultural beliefs and economic patterns.

Finally, with the aim of confronting these structural violence and promoting social peace, this research offers the following strategic and operational suggestions:

1. **Reforming educational structures and building culture:** Incorporating legal education, gender literacy, and life skills into school and university curricula to change the attitudes of the future generation and promote the dowry-free marriage model.

the Islamic Republic is represented as a successful, powerful, and decisive force rather than as a passive actor compelled to accept a ceasefire.

It appears that, after more than three decades, the Islamic Republic has made a conscious effort to revise how it defines and represents itself in certain respects and to project a much more powerful image, both to the Iranian public and to other countries. This discursive shift is particularly evident in the representation of the ceasefire as a "divine gift" following victory, in contrast to its earlier representation as a "poisonous chalice."

Keywords: Iran-Iraq War, Iran-Israel War, Ceasefire, Critical Discourse Analysis, Islamic Republic



Monir Azizi
PhD in Contemporary Iranian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
azizimonir@ut.ac.ir

The Discourse of Ceasefire in the Islamic Republic: The Iran-Iraq War (1980-1988) and the Iran-Israel War (2025)

Since the 1979 Revolution, the Islamic Republic has consistently viewed itself as being in confrontation with the "enemy" and has experienced two major wars in these confrontations. These two wars occurred more than three decades apart and differed significantly in duration (eight years versus twelve days). The government has developed discourses around these wars that may share certain similarities while also exhibiting important differences. Examining how the wars and ceasefires ended within these discourses can shed light on these similarities and differences.

To this end, data extracted from government texts, particularly statements and letters by officials concerning the end of the wars and the ceasefires, were analyzed using Van Dijk's critical discourse analysis method. Although in both discourses the Islamic Republic is represented as the final and definitive "victor," and concepts such as the sanctity of the government and its leaders, legitimacy, and the necessity of the government's survival are common, these concepts have been further reinforced in the discourse surrounding the 12-Day War.

In other respects, particularly in the use of language, the differences are pronounced. Perhaps the most important difference concerns shifts in tone and word choice. The language of victimhood and oppression, along with the acceptance of the end of the war in the interests of Islam and the government during the eight-year war, has shifted toward authoritarian and threat-oriented language in the discourse surrounding the 12-Day War. The ceasefire proposal is represented as having resulted from the helplessness and weakness of the "enemies" and their fear of the Islamic Republic's power. In the new statements, there is almost no indication of the costs imposed by the war or the compulsion to accept a ceasefire; instead, notions of success, continued activity, and refusal to stop are conveyed explicitly or implicitly throughout the texts.

Regarding the Iran-Iraq War, there are some similarities in that the government did not want to end the war but accepted the ceasefire due to international pressure or domestic circumstances. However, this representation is much weaker compared with the discourse surrounding the Iran-Israel War. Overall, in the new discourse,

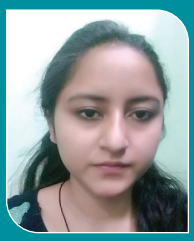
Contested Sovereignty in the Global Nuclear Order: Iran and the Politics of Nuclear Governance

This paper examines the postcolonial politics of the international nuclear order through the case of Iran. It focuses on how Iranian officials have articulated nuclear sovereignty, enrichment rights, and resistance in response to perceived inequalities within the global nuclear order. Rather than treating Iran's nuclear policy solely as a matter of strategic security or proliferation, the paper examines how claims of sovereignty and nuclear rights are shaped by the unequal distribution of recognition, rights, and authority within international nuclear governance. Using selected Persian- and English-language statements by Iranian officials, the IAEA, and other relevant international actors, the study traces changes in Iranian nuclear discourse from the 2015 JCPOA and the 2018 US withdrawal to the escalation of the nuclear conflict following the 2025 and 2026 Iran–Israel/US confrontations. It argues that periods of intensified external pressure have strengthened Iranian narratives of nuclear discrimination, sovereignty, and resistance. By placing Iran's nuclear discourse within postcolonial debates on hierarchy and unequal authority, the paper shows how the international nuclear order is contested not only through material capabilities but also through competing claims over sovereignty, legitimacy, and recognition.

Keywords: Sovereignty, Sly Civility, Nuclearity, Resistance, Iran



Zeinab Nikookar
MA in Muslim Cultures, Aga Khan University, UK
zeinab.nikookar@scholar.aku.edu



Kaima Shah
PhD. Scholar, Department of Education, University of Delhi
kshah@cie.du.ac.in

Addressing the Impact of Conflict on people along the "Line of Control" in the India-Pakistan border

The Line of Control (LoC) is one of the most sensitive and militarized border areas in South Asia. Communities in the vicinity of the LoC in Jammu and Kashmir endure repeated insecurity because of cross-border shooting, shelling, displacement, damage to property, interruption of livelihoods and psychological stress (Government of India, 2015; Krishna, 2022). The education industry is one of the worst hits. Schools in border villages are not just places of study, they are also places of safety, routine and social growth. However, the violations of a ceasefire and ongoing conflict have resulted to closure of schools, damage to infrastructure, forced displacement, fear among parents, emotional trauma among students and difficulty in keeping skilled instructors (Sharma & Sharma, 2021; Wani, 2025). The research probes into the effect of conflict on the people living along the LoC with special reference to schooling. The paper adopts literature analysis as the technique. It draws on research publications, official records, reports by international organizations such as UNICEF, UNESCO, INEE and GCPEA and secondary data connected to border communities. The research highlights the multidimensional impact of conflict on education, from the physical devastation of schools, irregular attendance and poor learning results, to psychological trauma, teacher insecurity, digital exclusion and gendered vulnerabilities (INEE, 2024; UNICEF, 2024). The report argues for conflict sensitivity and resilience orientation in educational planning in LoC locations. Recommendations include safe school infrastructure and bunkers, emotional support for kids and teachers, emergency learning plans, teacher incentives, community-based schooling,

digital alternatives and improved policy cooperation. For the dignity, rights and future of children living along the LoC, a secure and pleasant learning environment is necessary.

Keywords: Line of Control (LoC), Jammu & Kashmir, Conflict, Border Communities

Special Envoy with tribal and local mediators, modelled on the existing gender-focused advisory arrangements, as a parallel confidence-building track capable of complementing rather than substituting for the official negotiations. Such a mechanism would help translate ad hoc humanitarian successes into a more inclusive and sustainable political process.

Keywords: Yemen conflict, tribal mediation, UN peace process, informal actors, conflict resolution



Dmitry A. Mokshanov
Bachelor's Degree Studen, Department of Theory and History of International Relations, Faculty of Humanitarian and Social Sciences, RUDN University

dmitrijmoksanov1@gmail.com

United Nations and Yemen's Tribal Institutions: Limits of Informal Actors' Inclusion in Official Peace Tracks

Since 2023 the intra-Yemeni conflict has entered a phase of growing internal fragmentation, in which local rivalries increasingly overlay the national-level divide between the Houthi movement and the Presidential Leadership Council (PLC). The UN Special Envoy for Yemen has repeatedly warned that the official political process, structured as a bilateral negotiation between the two principal armed actors, is not designed to absorb this fragmentation, which is driven in large part by tribal, regional and confessional structures operating outside the formal track.

The purpose of this report is to assess the structural gap between the UN-mediated official peace process and Yemen's informal tribal institutions, and to examine the consequences of this gap for the durability of confidence-building measures reached at the elite level. The research is thematically confined to the mediating, legitimating and spoiling functions performed by tribal actors; temporally it covers the period from 2014, marking the onset of the civil war, to mid-2026; spatially it focuses on southern and central Yemen, where the redistribution of local power has been most pronounced.

This study is based on a systematic review of primary UN documentation (Security Council briefings, Special Envoy statements) and secondary academic and policy sources on Yemen for 2023-2026, applying a comparative case-study framework to two illustrative episodes: the resumption of Saudi-Houthi contacts in 2025, which regional analysts link to pre-emptive action by the Southern Transitional Council, and the conflict-related detainee exchange of 14 May 2026, whose implementation depended substantially on informal local intermediaries rather than the formal negotiating track.

The findings indicate that the exclusion of tribal institutions from the formal UN-led track does not neutralise their influence but instead channels it into spoiling behaviour and parallel, informal diplomacy, which in practice has proven more effective than the official process in resolving narrow, technical issues such as prisoner releases, while remaining unable to produce a durable political settlement.

Building on these findings, the paper proposes the establishment of a permanent consultative mechanism linking the Office of the

1. Passive reliance on existing treaties (e.g., Liability Convention) is insufficient. Peace must be engineered through deliberate interdependence (e.g., shared collision avoidance networks) and institutionalized transparency (open data pools).

2. A comparison of approaches to space security reveals common goals (preventing militarization, promoting cooperation) but fundamental differences. Notably the Russian/Chinese approach upholds the 1967 Outer Space Treaty as fundamental, advocating for legally binding agreements (e.g., the PPWT draft). The U.S.-led "foreign" approach often views the Treaty as outdated, prioritizing "soft law" initiatives (UN Working Groups, Artemis Accords). As for the mechanisms Russia champions formal treaties, while the foreign model relies on norms and technical "Peace-by-Design" integration. Moreover, the Russian approach emphasizes political-legal measures, whereas the foreign approach combines these with technical solutions.

3. It is established that Near-Earth space acts as a force amplifier. It can amplify trust through shared dependency and transparency, or distrust through unregulated competition. The path to conflict resolution lies in intentionally constructing an ecosystem where the benefits of cooperation – from climate monitoring to debris removal – are tangibly embedded, making conflict prohibitively costly. The choice is between a fragmented "Forest of Masts" and a cooperative "Shared Lifeboat" mentality; orbital physics argues compellingly for the latter.

Keywords: Near-Earth Space, Space Governance, Conflict Resolution, Dual-Use Technology, Outer Space Treaty, Transparency and Confidence-Building Measures (TCBMs), Space Situational Awareness (SSA), Orbital Debris, Remote Sensing, Space Commercialization and New Business Strategies



Ksenia Michailovna Belikova
Kutafin Moscow State Law University
BelikovaKsenia@yandex.ru

Near-Earth Space as a Strategic Domain for Peace and Conflict Resolution: An Integrated Analysis of Technologies, Businesses, Risks, and Governance Frameworks

The utilization of near-Earth space presents a defining challenge for 21st-century international relations. This report analyzes how orbital space (spanning from Low Earth Orbit (LEO) to Geostationary Orbit (GEO) can become a stabilizing global commons or a contested conflict zone. The trajectory depends on proactive governance and strategic technological design.

The analysis centers on three pillars. First, it examines the dual-use nature of key technologies: remote sensing, interplanetary missions (e.g., Mars), and cross-domain drone networks. While offering tools for transparency, disaster response, and treaty verification, they simultaneously create vulnerabilities for espionage and escalation, creating a fundamental tension between trust-building and weaponization.

Second, it evaluates the evolving risk landscape: militarization via anti-satellite (ASAT) weapons, orbital debris (Kessler Syndrome), and congestion from mega-constellations. This underscores a critical governance gap between the foundational Outer Space Treaty (1967) and the urgent need for modern "rules of the road" with initiatives like a potential BRICS Space Council highlighting alternative governance pathways.

Third, it argues for an architecture of resilience, requiring proactive construction of parallel cooperative systems – shared situational awareness, preemptive norms for new activities, and standardized protocols. This includes developing revolutionary business models for integrated space-ground digital ecosystems in a world where space systems are an integral part of the ground-based digital economy.

Methodologically, the study employs systems analysis and lessons from adaptive sectors, based on dialectical logic and relevant academic and legal sources.

The study relies on relevant sources, including Ionin A., Stavitsky A., Mingyan Nie & Yun Zhao, I. Bratu & S. Freeland, A. P. Wilmer, R. A. Bettinger & M. J. Holzinger, international agreements and others.

Key findings are as following.

From Partisanship to Cross-partisanship: Congressional Responses to the U.S.–Iran War



Marzieh Javadi Arjmand
Assistant Professor, American Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
mz.javadi@ut.ac.ir

On February 28, 2026 the United States and Israel launched a military attack on Iran amid negotiations over Iran's nuclear program. The US. President, Donald J. Trump notified Congress on March 2 in line with his obligations under the War Powers Act. The US Congress initial reaction to the war was split along partisan lines with Republicans supporting the president's decision and Democrats opposing it. However, as the war continued, Democrats began to propose war powers resolutions to withdraw US forces from hostilities with Iran. The initial resolutions failed to advance because of Republican opposition but as the war continued, some Republicans defected resulting in the passage of the war powers resolution in both the House and Senate in June 2026. The present paper is an attempt to study congressional voting pattern on Iran war and analyze the shift from partisanship to cross-partisanship over war powers resolution. Using a conceptual framework that includes ideology, institutional incentives, public opinion, interest groups, and policy effectiveness as key drivers of cross-partisanship, the research employs process tracing to investigate the Republican defections in both chambers. Drawing on congressional debates on war powers resolution, the case of each Republican defector is analyzed individually based on the five pillars of the conceptual framework. The findings show that all five factors have influenced Republicans defections to varying degrees; however institutional incentive emerged as the main driver for Republican defections. Republican legislators who broke with their party were motivated primarily by concerns over Congress's constitutional authority to authorize the use of military force rather than by opposition to the military campaign itself. Their votes reflected objections to the administration's decision-making process—particularly the initiation and continuation of hostilities without explicit congressional authorization—rather than a rejection of the administration's broader policy toward Iran. Although individual motivations varied, institutional concerns constituted the common thread linking Republican defectors.

Keywords: Congress, US-Iran War, War Powers Resolution, Partisanship, Cross-partisanship

legislation (1964, 1981, 1993, 2012), and draws on the ICJ's Corfu Channel jurisprudence and comparative state practice in the context of the Turkish Straits and others.

Strategic Policy Implications: If Iran is able to conclude an internationally recognised multilateral treaty, joined by a sufficient number of consenting States, then such a treaty could provide a strong legal basis for passage tolls, and formalize Iran's territorial sovereignty over the Strait. This also has great potential to stabilize geopolitical posturing in the region, and economic fluctuations ensuing from conflicts over this strategic chokepoint. This strategy underscores the value of continued regional diplomatic engagement, including mediation efforts of the kind pursued by Pakistan, in managing disputes over Hormuz through negotiation rather than unilateral or coercive measures.

Keywords: Strait of Hormuz, UNCLOS, innocent passage, treaty negotiation, tolling maritime chokepoints

From Blockade to Bargain: Rethinking Passage Rights in the Strait of Hormuz



Sikander Ahmed Shah
Professor, Shaikh Ahmad Hassan School of Law, Lahore, Pakistan
sikander.ahmed.shah@gmail.com

The Strait of Hormuz is a strategically sensitive maritime chokepoint, and recent tensions have sharpened international attention on Iran's legal claims over passage through the Strait. Amid this volatility, Pakistan's recent diplomatic efforts—including brokering the April 2026 ceasefire, hosting the Islamabad Talks, and mediating the subsequent US–Iran Memorandum of Understanding—have highlighted the importance of sustained regional peacemaking and stabilization initiatives in containing further escalation around Hormuz. This abstract analyses the international legal dimensions of the rights of passage through the Strait, and discusses the potential for a peaceful solution of a multilateral treaty between the Gulf States and other stakeholder states to govern passage through the Strait.

Iran's establishment of the Persian Gulf Strait Authority (PGSA), which requires foreign vessels to obtain transit authorization, submit cargo details, and pay tolls before entering the Strait of Hormuz, has reignited debate over the legal framework under which such fee can be charged on international maritime passage. Iran signed but never ratified the 1982 UN Convention on the Law of the Sea (UNCLOS), and has consistently maintained that the transit-passage regime is a treaty-specific bargain rather than customary law, maintaining instead that Hormuz is governed only by the more restrictive innocent-passage regime.

The abstract examines the framework under which Iran may impose passage fees on vessels transiting Hormuz under either the innocent-passage or transit-passage regimes, and assesses what legal pathway could legitimize such charges.

Thematically, the study is confined to the law of the sea governing straits used for international navigation, particularly UNCLOS Articles 25(3), 34, 37 and 45, alongside the 1958 Convention on the Territorial Sea and Contiguous Zone. It centres focus on the Strait of Hormuz, with comparative reference to the Bosphorus and the Suez Canal.

The paper adopts a doctrinal, qualitative method of legal analysis. It applies international treaty interpretation to UNCLOS and the 1958 Convention, through Article 34 of the Vienna Convention on the Law of Treaties – particularly with reference to Iran's non-ratification of UNCLOS. It examines the consistency of Iran's domestic maritime

In conclusion we should highlight that Indonesian media discourse operates not merely as a channel of information, but as an interpretive arena in which Iran is presented to domestic audiences through selective framing, narrative emphasis, and editorial positioning. Rather than presenting a single representation, Indonesian coverage reveals a layered understanding of Iran in which sympathy, caution and strategic interpretation coexist. Strategically these findings underscore the need to strengthen Iran–Indonesia public diplomacy through sustained media engagement, academic cooperation, translation of scholarly and policy materials and more direct institutional communication. Such measures can help reduce interpretive distortions, broaden the range of available narratives and contribute to a more balanced, informed and durable mutual understanding between the two societies.

Keywords: Iran, Indonesian Media, Public Diplomacy, Media Discourse, International Communication, Southeast Asia

Iran in Indonesian Public Discourse: Media Narratives and Societal Reflections on the Recent Ramadan War



Nikita EmamJome
PhD Candidate, Indian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran
nikitaemami@yahoo.com

Major geopolitical developments involving the Islamic Republic of Iran are not interpreted solely through diplomatic channels; they are simultaneously reconstructed through foreign media systems and public discourse. The recent conflict affecting Iran during the month of Ramadan generated extensive reactions across Muslim societies, particularly in Southeast Asia, where religious affinity intersects with distinct political and media environments. Indonesia as the largest Muslim-majority country and an increasingly influential actor in the Islamic world, offers a significant case for examining how perceptions of Iran are produced, circulated and negotiated.

This article investigates how Indonesian media reflected and mediated societal responses to the recent conflict involving Iran and to what extent those representations contributed to shaping broader public understandings of the event. The central research question asks: What dominant narratives emerged in Indonesian media coverage of the conflict, and how did these narratives position Iran within contemporary regional and international discourse?

Thematically this article focuses on representations of Iran and interpretations of the conflict, it examines media outputs published during and immediately following the conflict period. The empirical corpus consists of selected news reports from leading Indonesian outlets including The Jakarta Post, Kompas, Tempo, Antara News, Media Indonesia and Republika. These outlets were selected because they collectively represent mainstream national, state-affiliated, and religious-oriented media perspectives.

Methodologically, the study adopts a qualitative approach combining critical discourse analysis and thematic content analysis. Preliminary findings indicate that Indonesian coverage moved beyond event reporting and functioned as a space for meaning-making. Across outlets four dominant tendencies were identified: emphasis on humanitarian consequences, support for de-escalation and diplomatic mechanisms, concern regarding regional instability and recurring references to religious and civilizational proximity. At the same time, important editorial differences emerged in the degree to which Iran was portrayed as a strategic actor, a regional stabilizer, or a participant in a broader geopolitical confrontation.



Ali Saleh Karimi
University of Tehran
ali.salehkarimi@ut.ac.ir



Maziar Mozaffari Falarti
Assistant Professor, Faculty of World Studies University of Tehran, Iran
mmfalarti@ut.ac.ir



Reza Bagheri
Assistant Professor, Faculty of World Studies University of Tehran, Iran
rezabagheri82@ut.ac.ir

Judicializing Emergency: Colonial Legal Legacies, the Supreme Court of Pakistan, and the Management of Political Conflict (1954–2009)

This paper examines how colonial legal legacies continue to shape conflict regulation and peace management in postcolonial Pakistan through the jurisprudence of the Supreme Court of Pakistan. Focusing on the period 1954–2009, it analyzes the Court's repeated reliance on the doctrine of necessity during moments of constitutional rupture, military intervention, and executive overreach. Rather than viewing these rulings as ad hoc responses to crisis, the paper conceptualizes them as part of an inherited juridical technology of conflict management rooted in British colonial governance. Drawing on content analysis and critical discourse analysis of landmark Supreme Court judgments, the study demonstrates how colonial-era legal rationalities—particularly emergency rule, executive supremacy, and the prioritization of state survival—have been reactivated as judicial instruments for stabilizing political conflict. While often justified as necessary to prevent chaos and preserve order, these doctrines have simultaneously normalized extra-constitutional authority, constrained democratic peace-building, and weakened protections for individual freedoms. The judiciary thus emerges as an ambivalent actor, oscillating between conflict containment and conflict reproduction. While centered on Pakistan, the analysis situates the Supreme Court's jurisprudence within a broader pattern observable across former British colonies, where colonial emergency doctrines have been retained as tools for regulating political conflict. Similar to judicial practices in India, Sri Lanka, and Bangladesh, the Pakistani judiciary has relied on inherited legal rationalities—particularly executive necessity and state survival—to manage moments of crisis. This comparative lens reveals a shared post-colonial tradition of juridified militarism, in which courts function less as neutral arbiters of peace and more as institutional managers of political instability. To explain this persistence, the paper introduces the concept of post-colonial soft power, showing how colonial legal norms endure through cultural legitimacy, institutional habitus, and judicial language rather than coercion alone. It concludes that sustainable peace in postcolonial societies requires not only political reform but also the decolonization of judicial approaches to emergency, legality, and conflict governance.

Keywords: Peace and Constitutional Order, Judicial Conflict Management, Supreme Court of Pakistan, Doctrine of Necessity, Post-Colonial Legal Legacy, Colonial Emergency Powers

low, asymmetrical interdependence (Israel's energy dependence on Egypt is modest, while Egypt gains little from Israeli markets) constitutes the critical structural vulnerability.

The model reveals that this peace has persisted not despite fragility, but precisely through a specific equilibrium of managed fragility. We conclude that the gradual erosion of mutual fear—due to generational turnover or shifting threat perceptions—without a corresponding increase in symmetrical interdependence would place the dyad on a slow trajectory toward the danger zone. This offers a testable early-warning insight for policymakers monitoring cold peaces worldwide.

Keywords: Negative Peace, Interdependence-Deterrence Equilibrium Model (IDEM), Negative Peace Durability Index (NDPI), Cold Peace, Egypt-Israel Treaty, Stable Fragility



Seyed Masoud Hosseini
PhD Student of Peace and Conflict Resolution
masoudhosseini.ac@ut.ac.ir

Dissecting the Cold Peace: Explaining Stable Fragility in Egypt-Israel Relations through the Interdependence-Deterrence Equilibrium Model (IDEM)

Why do some negative peaces endure for decades despite minimal economic integration and persistent popular hostility, while others rapidly collapse into renewed conflict? The Egypt-Israel peace treaty (1979–present) epitomizes this enduring puzzle: a "cold peace" that has outlasted multiple regional upheavals—from the Lebanon War to the Arab Spring—yet rests on notoriously thin interdependence, with trade and civilian cooperation remaining strikingly low for a formal peace. Existing frameworks offer only partial and competing explanations. Liberal interdependence theory predicts that low economic ties should undermine durability, while realist deterrence theory emphasizes military balances but struggles to account for the absence of sustained crises.

To resolve this theoretical impasse, we introduce a novel middle-range theory, the Interdependence-Deterrence Equilibrium Model (IDEM). IDEM posits that the durability of negative peace is a function of two simultaneously measured variables: mutual interdependence (the opportunity cost of war, captured through trade, investment, and resource flows) and mutual fear of conflict (the direct expected cost of war, captured through military expenditures, conflict memory, and escalation risks). Crucially, these effects are moderated by their symmetry—whether costs are balanced or unipolar. We operationalize these constructs into a composite Negative Peace Durability Index (NDPI), a predictive metric ranging from 0 (highly fragile) to 1 (highly durable).

Applying IDEM to the Egypt-Israel dyad using longitudinal data on trade, energy cooperation, military expenditure, vulnerability, conflict-memory indicators, and escalation dynamics (1979–2024), the NDPI registers approximately 0.37. This classifies the relationship as a "unipolar" or "stably fragile" peace: one that persists not through robust positive ties but through a precarious equilibrium. Decomposing the index, we find that high, symmetrically distributed mutual fear acts as the primary pillar of durability—both sides remain convinced that war would be catastrophically costly. Meanwhile,

humanitarian law to seek reparation directly from the responsible State' (ICRC, Customary International Humanitarian Law Volume I, p.541), the trend remains as mere theoretical and nonpractical in many cases. Nevertheless, the presenter proposes the way to materialize such a trend in IHL, with a help of legal and institutional contribution of International Human Rights Law (IHRL), which is to be complementary to IHL.

The presenter, as a scholar and a legal practitioner, has long engaged in cases involving IHL and ICL, in particular, for wartime victims in the Asia Pacific and against Japanese government on wartime and post-war responsibilities.

Keywords: International Humanitarian Law (IHL); Individualization of International Law; Individual Criminal Responsibility; Victims' Rights and Reparation



Yasushi Higashizawa
Meijigakuin University, Tokyo
Japan
yhworld@law.meijigakuin.ac.jp

Individualization of International Humanitarian Law (IHR)

For Peace and Conflict Resolution, various rules of international law have developed during 20th century, particularly after WWII. One of essential areas for those rules is International Humanitarian Law (IHL rules). It consists of rules to limit means and methods of war and to protect victims of war. Despite of such rules, however, unlawful atrocities have been repeated, leaving the rules often not respected, those responsible unaccountable and victims unremedied.

One of the major reasons why the rules are not respected is on the very nature of international law or its dogma, where only sovereign States are subjects and actors. States hardly agree with new rules which leads to restrict their military activities. Even where the rules are violated, the mechanisms to clarify the truth and state responsibilities do not usually function without agreement of aggressor states. As such, suppression of violations and remedying victims under armed conflicts remain uncertain except for responsibilities of states which were completely defeated. Such situation should be named as unaccountability regime in IHL.

The presenter proposes, as a way to change the unaccountability regime, recognition and materialization of Individualization of IHR. The Individualization intends to hold accountable those responsible for IHL violations, in particular leaders of armed conflicts, by penetrating shields of sovereign states. It also intends to entitle individual victims of armed conflicts to enjoy rights and to exercise claims internationally, independently from the interests of their own governments.

The attempt to hold individual criminally accountable for crimes under international law commenced at Nuremberg and Tokyo tribunals and permanently institutionalized with the International Criminal Court (ICC). In this regard, IHL has been individualized on individual criminal responsibilities with systems of International Criminal Law (ICL). Although such a criminal justice is not yet universal and has faced with attacks of military power states, it is established as an institution to implement and to prevent violations of IHL.

On the other hand, it is still with difficult challenges to recognize of rights of victims and to enable them to exercise their rights under IHL. While it is alleged that 'there is an increasing trend in favour of enabling individual victims of violations of international



3

International Law, Institutions, Security Regimes & Humanitarian Norms

an unresolved issue, underscoring the necessity for further scholarly inquiry in this area.

The findings of this research may be instrumental for strategic planning in multi-confessional states, where, given the plurality of religious traditions, maintaining equitable parity among denominations is essential to preventing conflicts on religious grounds.

Keywords: Interfaith Dialogue, Religious Conflicts Prevention, Traditional Religions, Non-traditional Religions, Multi-Confessional State

Preserving Interfaith Harmony in the Russian Federation: Mechanisms, Practices and Policy Outcomes

Albina D. Gimkaeva
RUDN University, Moscow, Russia

Russia is a multi-confessional and multi-ethnic country with more than 70 denominations by 2026. The diversity of religions and cultures, on the one hand, enriches the country and shapes the unique experience of its residents, but on the other hand, it creates certain problems and difficulties that can lead to conflicts and destabilization in the country.

Conflicts on religious grounds represent a serious problem. Since religion is perceived by a believer as something sacred and holy, offending a believer's feelings can subsequently lead to tragic consequences. Accordingly, in a country where representatives of various religions and denominations coexist, it is necessary to shape its policy in such a way as to take into account the interests of all religious groups living in the country and to find a compromise in disputed situations.

According to the Constitution Russia is a secular state, and therefore, all decisions are made on the basis of civil laws. The Basic Law of the Russian Federation, in conjunction with the Federal Law "On Freedom of Conscience and on Religious Associations", a "special role of Orthodoxy" is recognized, but at the same time, equal conditions are created for the existence of other religions. At the legislative level, certain conditions have been established for the peaceful coexistence of representatives of various religions.

The aim of the study is to examine measures and practices aimed at ensuring interfaith peace and preventing conflicts, using Russia as an example.

The scope of the research covers the activities of organizations engaged in conflict resolution, public and municipal administration, as well as educational activities. The study is based on such scientific methods as the analysis of regulatory legal acts, induction and deduction, and a comparative approach.

The key findings of this study indicate that the complex legal framework established in Russia – which prohibits discrimination on religious grounds and ensures the equality of all religions before the law – fosters the peaceful coexistence of diverse religious groups. Despite the secular nature of the state, citizens enjoy freedom of religious choice, supported by institutional, economic, social, and educational mechanisms of state backing. However, this policy framework is predominantly oriented toward the maintenance and support of Russia's traditional religions, whereas non-traditional religious communities encounter considerable obstacles in their activities. Consequently, the institutional regulation of non-traditional religions in Russia remains

involved in the conflict. Some public speeches and statements framed the war as an unjust act of external intervention, condemned the use of force by the United States and Israel, and defended Iran's right to sovereignty, self-determination and national dignity. In this sense a number of religious voices did not remain neutral observers but instead offered discursive support for Iran by portraying it as a victim of aggression, emphasizing the legitimacy of resistance to domination and situating the conflict within broader ethical and civilizational narratives. Other figures emphasized compassion, the sanctity of human life and the ethical costs of escalation, thereby reinforcing a general anti-war position while still implicitly validating Iran's stance against coercive military pressure.

The study demonstrates that the significance of Indian religious and spiritual responses to the recent conflict involving Iran lies not merely in their condemnation of violence, but in their capacity to recast a geopolitical crisis in moral and civilizational terms that resonate within India's public sphere. In doing so, these actors did more than offer commentary on unfolding events: they actively shaped the interpretive frames through which Iran could be understood as a sovereign state, a victim of aggression, a contributor to regional stability, or a reference point in wider ethical debates on war, justice and resistance.

Keywords: Iran-India, Religious Diplomacy, Spiritual Leaders, Image of Iran, Critical Discourse Analysis

Religious Diplomacy and the Image of Iran in India: A Comparative Discourse Analysis of Indian Religious Leaders' Narratives on the Recent Conflict Involving Iran



Nikita Emam Jome
PhD Candidate of Indian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran

nikita.emamjome@ut.ac.ir

The interpretation of international conflicts is not limited to governments, political institutions, and diplomatic actors. In contemporary societies, religious and spiritual authorities frequently participate in shaping moral understandings of global events through public statements, media appearances and institutional communications. India provides a significant case for examining this phenomenon due to its religious diversity, the influential social role of spiritual leaders and its historically significant civilizational and strategic relationship with Iran. The recent conflict involving the Islamic Republic of Iran generated diverse reactions among Indian religious and spiritual figures, revealing how religious discourse intersects with geopolitics, humanitarian concerns and perceptions of foreign actors.

This study examines how Indian religious and spiritual leaders constructed narratives regarding the recent conflict involving Iran and analyses the implications of these narratives for the international image of Iran. The research focuses on the public discourse of selected influential figures and institutions, including Hindu spiritual leaders Baba Ramdev and Sadhguru Jaggi Vasudev; Muslim religious authorities such as Maulana Arshad Madani and Maulana Mahmood Madani of Jamiat Ulama-i-Hind, together with the All India Muslim Personal Law Board and other prominent Islamic institutions; and Sikh and Buddhist religious bodies such as the Shiromani Gurdwara Parbandhak Committee, the Akal Takht, and the Mahabodhi Society of India.

The scope of the research is defined thematically through the study of religious and spiritual narratives concerning Iran and the recent conflict; temporally through public statements, interviews, speeches and institutional communications released during and immediately after the conflict period; and geographically through the Indian religious and public sphere. The research adopts a qualitative comparative methodology combining Critical Discourse Analysis with thematic content analysis.

The preliminary findings indicate that Indian religious and spiritual narratives, despite significant differences in theological background and institutional orientation, frequently converged around explicit condemnations of military aggression, the rejection of violence against civilians and appeals for restraint and peaceful resolution. In several cases, these responses went beyond general humanitarian concern and took the form of direct moral and political criticism of the actors

Furthermore, the lack of victim-centered reporting channels remains a primary obstacle to effective prosecution.

The research concludes that the UN's "Zero Tolerance" policy requires a fundamental shift in operational culture. Strategic recommendations include:

Enhanced Accountability: Establishing mandatory, UN-monitored legal oversight for TCCs to ensure swift military prosecution of offenders.

Operationalizing Gender parity: Achieving gender parity in decision-making roles within field missions to bridge the gap between peacekeepers and local women.

Victim-Centric Infrastructure: Deploying independent Victim Support Officers[9] with direct reporting lines to the Secretary-General, bypassing local mission hierarchies to ensure impartiality.

Human Rights Integration: Standardizing rigorous, pre-deployment, and in-mission training that emphasizes human rights norms and the socio-cultural dynamics of host communities to prevent secondary victimization.

Keywords: Women Peace and Security, Sexual Exploitation and Abuse, Protection of Civilians, UN Peacekeeping, Accountability, Gender-Based Violence

Protecting Women in UN Peacekeeping Operations: Challenges and Strategic Imperatives in African Conflict Zones



Mehdi Jafari
Ms at International Relation
Imam Ali University
me.jafari.91@gmail.com

United Nations Peacekeeping Operations[1] are mandated to uphold international peace and security, with the "Protection of Civilians"[2] serving as a cornerstone of modern mandates. However, a persistent and critical challenge remains the prevalence of Sexual Exploitation and Abuse[3] and Gender-Based Violence[4] in conflict-affected environments. Despite the normative framework established by the Women, Peace, and Security[5] agenda, the operational reality reflects a significant gap between institutional policy and ground-level protection. The involvement of peacekeepers in acts of exploitation undermines the legitimacy of the UN, violates the "DO NO HARM" principle, and exacerbates the vulnerability of local women and girls.

This research aims to critically evaluate the efficacy of current UN protection mechanisms. It seeks to identify the systemic barriers to accountability and propose strategic, actionable policy interventions that transition the organization from a reactive stance to a proactive, rights-based approach, ensuring the security and dignity of women in host nations.

The study is situated at the intersection of international humanitarian law and the WPS agenda. Geographically, it focuses on sub-Saharan Africa, specifically examining high-risk missions such as MINUSCA (Central African Republic) and MONUSCO (Democratic Republic of the Congo), where gender-based vulnerabilities are acute. The temporal scope covers the decade from 2015 to 2025, a period marked by significant UN institutional reforms regarding conduct and discipline.

This research adopts a qualitative methodological framework utilizing secondary data analysis. Primary sources include reports by the UN Secretary-General on Special Measures for Protection from Sexual Exploitation and Abuse, findings from the Office of Internal Oversight Services[6], and thematic evaluations by the UN Department of Peace Operations[7]. The study also integrates legal analysis of relevant Security Council Resolutions, including Resolution 1325 and its successors.

The findings reveal that a "culture of impunity" persists due to jurisdictional complexities regarding Troop-Contributing Countries[8]. Key barriers include: (a) inadequate gender-disaggregated data for risk assessment; (b) systemic under-representation of women in uniformed contingents, which limits community engagement; and (c) the "transactional sex" phenomenon, where power imbalances in impoverished conflict zones render consent mechanisms ineffective.

1. PKOs
2. PoC
3. SEA
4. GBV
5. WPS
6. OIOS
7. DPO
8. TCC
9. VSOs

Evangelical Fiction and the Politics of Conflict: Representation of Israel-Palestine in Joel C. Rosenberg's Novel

Seyed Mahdi Hosseinian
PhD Candidate, Faculty of World Studies, University of Tehran
hosseinian.mahdi@ut.ac.ir



Elham Kadkhodaee
Assistant professor, University of Tehran
kadkhodaee@ut.ac.ir

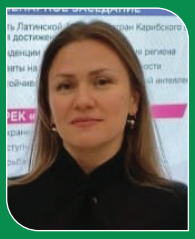
This study offers a critical analysis of the representation of Zionist ideology within Joel C. Rosenberg's evangelical political novel, The Jerusalem Assassin (2020). It posits that popular fiction serves as a significant cultural site where the religious, political, and discursive dimensions of American Christian Zionism are narratively constructed and disseminated. Moving beyond scholarship focused predominantly on the historical or theological tenets of Christian Zionism, this paper explores how literary narrative operates as an ideological tool, shaping evangelical collective consciousness and perceptions of Israel. Employing Stuart Hall's (1997) Representation Theory as its primary theoretical lens, the research analyzes the semiotic processes through which Rosenberg's text constructs a binary opposition between a righteous Zionist/Western "self" and a threatening Arab/Muslim "other." This framework is complemented by an engagement with Edward Said's (1978) concept of Orientalism, which illuminates the colonial and power-laden dynamics underpinning these representational practices.

Methodologically, the study adopts a qualitative approach, implementing Braun and Clarke's (2006) model of Thematic Analysis to systematically identify and interpret recurring patterns within the novel's narrative. The analysis reveals that Rosenberg's literary project extends beyond merely reflecting contemporary geopolitical tensions in the Middle East. Instead, it actively codifies and reinforces a distinctly evangelical apocalyptic worldview. Within this narrative universe, Israel's political and military actions are consistently framed as the fulfillment of divine prophecy and a strategic necessity, thereby aligning the nation's regional policies with the geopolitical interests of the United States. Character portrayals further reinforce this ideology: pro-American and Israeli figures are pictured as heroic defenders of order, whereas Arab and Muslim characters are largely reduced to monolithic embodiments of irrational enmity. Consequently, this research argues that The Jerusalem Assassin (2020) functions to naturalize and legitimize a discourse of unconditional support for Israel, recasting modern political alliance as a spiritual mandate and positioning Israel as the indispensable defender of both divine order and Western civilization, which in turn it increases the flames of regional conflict.

Keywords: Christian Zionism, Evangelical Fiction, Representation Theory, Orientalism, Thematic Analysis, Joel C. Rosenberg

tensions. Third, inclusive and equitable development strengthens state legitimacy and social cohesion, providing nonviolent channels for articulating discontent and resolving disputes. The study concludes that sustainable development is conflict prevention, and durable peace is the foundational precondition for sustainable development. This integrated thesis generates a number of strategic policy directives. One of them—elevating sustainable development to a core component of national and global security architecture—represents not merely a policy preference but a strategic imperative for preventing the conflicts of the next decade.

Keywords: Sustainable Development; Conflict Prevention; SDG 11; SDG 16; Peacebuilding; Structural Violence



Irina Stenko
Assistant Professor, Foreign Languages Department, Higher School of Management, RUDN University, Moscow, Russia
stenko-ia@rudn.ru

Sustainable Development and Conflict Prevention

Despite widespread acknowledgment that development and security are interdependent, policy and academic discourse have largely pursued them along parallel tracks. Traditional conflict prevention remains anchored in diplomatic and security mechanisms, intervening only after tensions become visible, while sustainable development agendas have concentrated on economic and environmental indicators, often treating violence as an external disruptor rather than a systemic risk. This conceptual and operational divide is not merely bureaucratic; it is strategically dangerous. The conditions that development seeks to address—resource scarcity, systemic inequality, and weak institutions—are precisely the structural drivers of armed conflict. Reciprocally, violence and instability systematically dismantle development gains, creating a self-reinforcing trap. The failure to integrate these fields leaves a critical gap in the international community's capacity to address the root causes of instability before they escalate.

The purpose of this article is to argue that sustainable development and conflict prevention are not complementary objectives but rather mutually constitutive elements of a single strategic framework. Conceptually, the study operates at the intersection of development studies, peace and conflict resolution research, and political economy. It takes the United Nations Sustainable Development Goals (SDGs), adopted in 2015, as its primary analytical lens, with particular emphasis on SDG 11 (Sustainable Cities and Communities) and SDG 16 (Peace, Justice and Strong Institutions) as the explicit bridge between the two domains. The research employs a qualitative, integrative methodology, synthesizing findings from a systematic review of interdisciplinary literature. It draws upon academic theory, policy evaluations conducted by multilateral institutions, including the United Nations and World Bank, and comparative case study evidence from regions where developmental deficits have correlated with conflict onset. This approach enables the identification of specific causal mechanisms and feedback loops that link socioeconomic conditions to security outcomes.

The analysis establishes that sustainable development, when properly conceived, functions as structural conflict prevention. Three interconnected pathways emerge as critical. First, horizontal inequalities—systematic disparities between identity groups—consistently predict conflict, meaning that development interventions that unintentionally deepen such cleavages become accelerants rather than remedies. Second, environmental degradation and competition over natural resources act as threat multipliers, eroding livelihoods, straining state capacity, and intensifying intercommunal

Strong and weak eschatology: A human-centered, relational theology of the future



Peter M. Sensenig
PhD, Near East School of Theology, Beirut

Eschatological belief is a powerful driver. It can be tempting to assume that theological convictions about the future, in the context of interreligious conflict, must be tempered or even avoided if peace is to be pursued. Here, I argue that, on the contrary, eschatology can and should be a motivator for peace. This paper makes three moves. First, it addresses the notion that eschatology in Muslim-Christian relations is a problem to be avoided. On the contrary, a goal-oriented theology is a crucial asset for peacebuilding. I draw on what John Paul Lederach calls the "moral imagination" to describe the capacity to connect the real world we inhabit to a future we hope to bring about. Social change is by nature an act of imagination, and peacebuilding requires the ability to imagine a web of relationships that includes our rivals.

Second, this paper challenges assumptions about what makes an eschatology weak or strong, demonstrating that qualities sometimes considered fragile or passive can actually be signs of strength. The skills of contestation in a religiously diverse world are captured in Michael Walzer's description of the messianic age as "a time when these arguments [are] especially intense, wonderfully eloquent, and never bloody." Honest engagement with the religious other is the quintessential sign of the strength of any religious community. The task of transmitting our faith to our children consists not of teaching them universal principles, but of training them to deliberate and to pursue justice well.

Finally, this paper proposes several principles for a constructive peacebuilding eschatology grounded in Scripture, with traditional communities in mind. The separation between the academy and ordinary believers is one that must be bridged. The solution to violent or divisive eschatologies, however, is not to debunk them directly, but rather to offer a positive alternative grounded in Scripture. Both Muslim and Christian communities can exercise the type of moral imagination that makes space for the other.

Keywords: Eschatology; Peacebuilding; Muslim-Christian Relations; Moral Imagination



Joel Ivan Gonzalez Cedillo
Assistant Professor, Faculty of Foreign Languages in International Relations, Saint-Petersburg State University, Saint-Petersburg, Russia
st052740@mail.spbu.ru

Using Epistemic game theory as a strategy to prevent the escalation of international conflicts: an analysis of the U.S. aggression against Iran

As the multipolar system of international relations (SIR) consolidates, the behavior of the United States (U.S.) as an imperialist superpower competing against Russia and China, both sovereignist superpowers, is likely to become increasingly unpredictable. In this context, maintaining a privileged position within the structure of the multipolar SIR is now determined by states' capacity to defend their national sovereignty and interests rather than by the division of labor within an international system of production. The structure of the SIR is a board game in which states, as the main actors, use their available material and non-material resources to pursue strategies aimed at securing their positions within a three-layered international structure. Amid this emerging multipolarity and competition among superpowers, Iran's geopolitical factors make it a target of American imperialism. Consequently, the lack of reliable information about the actions of an aggressive U.S. against the interests and sovereignty of Iran (player 1), as well as those of other states, represents a strategic problem for calculating appropriate responses to prevent the escalation of war. Obtaining such information is realistically impossible; therefore, we can only work with probable scenarios. Epistemic game theory (EGT) helps identify the probability of different actions by calculating the type of player that aggressive American political leaders (player 2) may be, along with their systemic beliefs, and allows for the design of strategic decisions to de-escalate conflicts.

The purpose of this work is to test the applicability of EGT as a method for diagnosing external threats and selecting appropriate responses for Iran. The thematic scope is limited to evaluating the U.S. executive's strategic profile and modeling the U.S. administration's subjective system of beliefs about Iran's capabilities to defend its national interests. Considering the timeframe from February 28, 2026, when the U.S.-Israel military aggression against Iran began, to April 8, 2026, when the first ceasefire between Iran and the U.S. was announced, this study establishes a temporal scope extending through January 2027. This date was chosen on the assumption that, when the new Congress elected in November convenes, a shift in foreign policy may follow. The study is spatially restricted to the executive decision-making level in Washington. Preliminary analysis suggests that player 1 can use EGT under conditions of incomplete information and common belief in rationality against player 2 to choose rationally optimal strategies for avoiding the escalation of war and securing its geopolitical position within the SIR.

Keywords: Epistemic Game Theory, National Interests, International System; Neorealism

Role of Muslim and Christian Religious Leaders and Clergy in Conflict Prevention: Historical and Modern Examples from Russia



Ankit Kumar
Medical Sciences Student,
Institute of Medicine, RUDN University
1032205198@rudn.ru

This report addresses a significant gap in the literature on religious peacebuilding: although Muslim and Christian clergy in Russia have long participated in managing interethnic and interreligious tensions, their preventive functions remain insufficiently systematized, particularly regarding transferable lessons for contemporary societies.

The study identifies and compares historical and modern mechanisms through which Muslim and Christian religious leaders have contributed to conflict prevention, de-escalation, and reconciliation in Russia, and derives strategic policy recommendations applicable to other multi-religious contexts. Thematically, it examines preventive religious diplomacy, mediation, public statements, interfaith councils, and educational initiatives. Temporally, it covers the late imperial, Soviet, and post-Soviet periods, with particular emphasis on the 1990s–2020s. Spatially, it focuses on the Volga-Ural region, the North Caucasus, and major urban centers such as Moscow and Kazan.

The research combines qualitative historical analysis with comparative case studies, drawing on archival documents, official declarations, sermons, public speeches, interreligious council reports, and conflict-monitoring sources. Three illustrative cases are examined: cooperation between the Orenburg Muftiate and Orthodox bishops in late imperial borderlands; the Interreligious Council of Russia and regional interfaith councils in the post-Soviet period; and clergy-led mediation initiatives in the North Caucasus, including Chechnya and Dagestan.

The findings show that Muslim and Christian leaders have repeatedly acted as early-warning actors, mediators, and moral authorities capable of reducing intercommunal tensions. Their preventive influence is strongest when they cooperate through stable interreligious platforms, maintain credibility within their communities and with state authorities, and frame peacebuilding in theological and civic terms. The study identifies several strategic policies, including institutionalizing interfaith dialogue, training clergy in conflict analysis and mediation, legally protecting religious peacebuilding initiatives, involving religious leaders in early-warning and crisis-response systems, and promoting joint Muslim-Christian educational and youth programs.

Keywords: Religious Peacebuilding; Interfaith Dialogue; Muslim-Christian Relations; Clergy Mediation; Conflict Prevention

Between Empires and Faiths: A Critical Realist Study of Nizamuddin Auliya's Divine Humanism

Hyungjin An
Department of Philosophy,
University of Delhi
asianhamster1991@gmail.com

This paper examines how Hazrat Nizamuddin Auliya (1238–1325), one of the most revered Sufi saints of the Chishti order in medieval India, developed a model of divine humanism—an ethically grounded vision of compassion, service, and dialogical openness—that continues to offer resources for peacebuilding and conflict resolution across religious and civilizational boundaries. Situated at the intersection of Persianate Islam and the Hindu cultural world, Nizamuddin's life and teachings demonstrate how spirituality can function as a form of moral integration amid political fragmentation and civilizational pluralism.

While contemporary scholarship often interprets Sufism either as a purely mystical pursuit or as a sociopolitical instrument, this paper challenges such reductionism by examining how Nizamuddin's praxis and worldview integrate transcendence with social responsibility. His approach resists both spiritual escapism and political servility, offering a model of engaged spirituality relevant to contemporary peace discourse.

The study explores how Nizamuddin's thought mediates between Islamic and Indic metaphysical traditions, focusing on his lifetime during the Delhi Sultanate, particularly his *malfūẓāt* (discourses) and biographical narratives within the broader context of Indo-Persian intellectual and ethical culture. Adopting a critical realist methodology, the study interprets his sayings and practices through both their historical and cultural-symbolic dimensions. Primary sources, including Fawāʾid al-Fuʾād and related Chishti texts, are examined alongside scholarship on Indo-Islamic civilization, vernacular spirituality, and religious coexistence.

The analysis identifies three interrelated principles in Nizamuddin's legacy: charitable love (karāmat-e-insāniyah), expressed through service to the poor and marginalized; ascetic independence (*zuhd*), reflecting moral detachment from worldly authority; and dialogical universality, expressed through openness to wisdom across religious and linguistic boundaries. By situating Nizamuddin within the longue durée of Indo-Islamic civilization, the paper argues that his ethos offers a model for intercultural reconciliation and ethical leadership in societies divided by religious or ideological differences. His example demonstrates how spiritual austerity, grounded in universal compassion, can sustain social harmony without capitulating to power or dogma. The study thus contributes to peace and conflict resolution scholarship by reinterpreting Sufi ethics as a lived metaphysics of coexistence that unites transcendence and civic responsibility.

Keywords: Nizamuddin Auliya, Chishti Sufism, Divine Humanism,Indo-Persian Civilization; Peacebuilding

From Dialogue to Peacebuilding: The Role of Interfaith Engagement in Conflict Transformation



Elaheh Karimi Riabi
Assistant professor, University of Tehran, Department of Russian Studies, University of Tehran, Iran
ekarimi@ut.ac.ir

Interreligious dialogue has increasingly been recognized within Peace Studies as a vital mechanism for promoting sustainable peace and facilitating meaningful conflict transformation, particularly in religiously diverse and pluralistic societies. In a global context characterized by identity-based tensions, the politicization of religious differences, and the persistence of value-driven conflicts, structured and reflective engagement among followers of different religious traditions represents both a normative commitment and a practical strategy for peacebuilding. Rather than remaining confined to theological exchange, interreligious dialogue can serve as a transformative social process capable of reshaping perceptions and fostering inclusive communities.

This study explores how adherents of various religious traditions conceptualize interreligious dialogue and the approaches they adopt when entering such engagements. The central research question asks: What underlying assumptions, motivations, and expectations shape participation in interreligious dialogue, and how do these orientations affect its potential contribution to sustainable peace? The paper argues that the effectiveness of dialogue initiatives depends not only on institutional frameworks but also on the attitudes, mental frameworks, and value orientations of the participants themselves.

From a theoretical perspective, the article examines several models of interreligious dialogue, including cooperation-based dialogue, theological dialogue, dialogue of everyday life, and dialogue centered on spiritual experience. It analyzes the structural components, normative foundations, and practical objectives of each model, assessing their respective capacities to contribute to trust-building, reduction of prejudice, social cohesion, and long-term conflict transformation. Particular attention is given to the risks associated with instrumental or exclusivist approaches that may reproduce asymmetrical power relations or reinforce existing divisions.

The study concludes that an inclusive, reflexive, and ethically grounded model of interreligious dialogue—centered on mutual recognition, respect for religious difference, and shared human dignity—offers the most promising foundation for sustainable peace. By integrating dialogical engagement into broader peacebuilding frameworks, religious communities can play a constructive role in fostering resilience, cooperation, and peaceful coexistence in contemporary societies.

Keywords: Interreligious dialogue, classification types, interreligious relations, peacemaking, cooperation, modernity



Ghorban Elmi
Professor of the Department of Religions and Mysticism, University of Tehran
gelmi@ut.ac.ir

The role of religions in creating world peace in Nathan Söderblom's phenomenological approach

The studies of Nathan Söderblom, a religious scholar, theologian, and phenomenologist, on the encounter among world religions constitute a valuable historical source. He not only encouraged his contemporaries to engage in the scientific study of religion but also pioneered the academic study of non-Christian religions in Sweden. He occupies a significant place in the history of religious studies, world reform, and the pursuit of peace. The pursuit of social peace and international goodwill constituted an important part of his spiritual life. In addition to contributing to theoretical discussions on the academic study of religion, Söderblom made significant contributions to the society of his time. His social activities included opposition to dogmatism and respect for other religious traditions. His primary concern was to foster unity among religions, which was reflected in his support for the ecumenical movement and his efforts to promote world peace.

Söderblom's efforts to promote world peace contributed to his receiving the Nobel Peace Prize. This achievement represents one of the significant milestones in the history of modern spirituality. His emphasis on shared religious experience in theology opened new possibilities for interfaith dialogue and demonstrated how different religions could move closer to one another through shared spiritual understanding and experience. This perspective is particularly relevant in today's world, where religious and cultural diversity has become an undeniable reality. Moreover, the role of religion in promoting world peace, based on the assumption that religions share a common core of human values, can contribute to solidarity among nations.

Söderblom's central argument in this regard is captured in the following statement: "The ultimate goal of religions is to realize common human values such as love, peace, and justice." His unity-oriented approach to religion is evident in his efforts to promote peace among religions and cultures. He regarded the concept of the sacred as central to religion and understood it as a universal feature of religious traditions. The sacred, which he considered the essence of religion, reveals itself to human beings through revelation. Accordingly, in his theology, Söderblom viewed revelation as a point of connection among religions and an important basis for religious unity, thereby opening a new path toward world peace. In the author's view, this perspective can, to some extent, be understood as an outcome of Söderblom's phenomenological approach.

Keywords: Religion, Peace, Nathan Söderblom, Phenomenological Approach, Revelation

At the same time, the practical significance of the study lies in the development of practical recommendations for interaction between the International Red Cross and Red Crescent Movement and religious leaders and communities at various levels. This would help increase the effectiveness of measures undertaken while avoiding accusations of violating the principles of neutrality and impartiality.

Keywords: Humanitarian Diplomacy, Cooperation with Religious Organizations, Conflict Resolution, Red Cross and Red Crescent



Zlata Zemtseva
Bachelor's Degree Student,
Medical Institute, RUDN University
1132239549@rudn.ru

Red Cross and Red Crescent in Conflict Management: Cooperation with Religions

As international processes have become increasingly complex, the religious factor has played an ever-growing role in international relations since the late twentieth century. The religious and, consequently, value-based dimension of conflicts can substantially deepen existing contradictions, thereby complicating efforts aimed at peaceful settlement and the final resolution of conflicts. In this regard, even such renowned organizations as the International Red Cross and Red Crescent Movement cannot limit themselves to dialogue solely with state structures and are increasingly compelled to move beyond their initial distance from religious actors. Against this background, particular interest lies in examining the Movement's practices of engagement with religious movements and organizations in the context of conflict resolution. Identifying the key features of this interaction constitutes the main objective of this report.

The proposed research provides a comprehensive analysis of the key practices implemented by members of the International Red Cross and Red Crescent Movement, namely the International Committee of the Red Cross (ICRC), the International Federation of Red Cross and Red Crescent Societies (IFRC), as well as national Red Cross and Red Crescent Societies, in their efforts to address regional conflicts and provide humanitarian assistance in the twenty-first century.

The study is based on the concept of humanitarian diplomacy and employs such methods as case study, comparative analysis, analysis of documentation produced by international organizations and states, as well as classification.

Particular emphasis is placed on examining practical outcomes and specific projects implemented by the Red Cross and Red Crescent from the perspective of their actual contribution to conflict resolution, the alleviation of humanitarian crises, and the improvement of people's overall living conditions through specific case studies. The key findings of the study demonstrate the comprehensive and multi-level nature of interaction between the International Red Cross and Red Crescent Movement and religious actors. The research also demonstrates the significant role of local religious leaders in conflict resolution, as well as in enhancing the organization's authority and legitimacy.

sanctions. Iran and Russia have been consistently included in this category by the Americans. According to a number of researchers, the same institutional network has also been associated with facilitating the establishment of religiously non-canonical and fully politicized religious organizations a number of countries, including Ukraine.

The analysis suggests that U.S. religious diplomacy toward Iran and Russia functions not only as a human rights mechanism but also as an instrument of political pressure, sanctions justification, and influence over local religious communities and institutions. Its broader objective, according to the study, is to weaken the international influence and legitimacy of states regarded by U.S. as geopolitical adversaries.

Keywords: International Religious Freedom, U.S. Foreign Policy, Iran, Russia, Sanctions



Egor Petronin
Bachelor's Degree Student, International Relations, Faculty of Humanities and Social Sciences, RUDN University
dasterkio@yandex.ru

Religion in the Toolkit of Aggressive U.S. Foreign Policy: Cases of Iran and Russia

Since the mid-2010s, researchers have identified a persistent global trend toward the "politicization of religion and confessionalization of politics," in which religious institutions have become increasingly integrated into international relations. Recent examples of high-level religious diplomacy, including mediation efforts by the Roman Catholic Church in Ukraine conflict, demonstrate that formally pastoral engagements may also address broader geopolitical issues.

Among major world powers, the United States has developed an extensive institutional framework for transforming human rights rhetoric concerning international religious freedom (IRF) into an instrument of Washington's foreign policy. However, the functioning of this framework, the logic behind the selection of its targets, and its effectiveness, particularly in relation to states designated as adversaries, such as Iran and Russia, remain insufficiently studied in both Russian and international political sciences fora.

The aim of this report is to identify the key features of the U.S. foreign policy toolkit concerning religious freedom and examine its application toward Iran and Russia as "countries of particular concern".

The study covers U.S. government institutions responsible for international religious freedom policy. Chronologically, it examines the period from the adoption of the International Religious Freedom Act in 1998 to the present day, with particular emphasis on 2022–2025. Geographically, it focuses on U.S. policy toward Iran and Russia, while also considering related cases that illustrate similar mechanisms.

The research employs qualitative analysis of legal and policy documents produced by U.S. government institutions, combined with a historical-institutional approach. This approach makes it possible to trace the evolution of governmental and non-governmental structures involved in Washington's manipulative use of religion within U.S. international activities.

The study identifies a consistent pattern in the functioning of the relevant institutions. Annual reports of the U.S. Department of State classify certain states as "violators of international religious freedom", creating a basis for diplomatic pressure and, in some cases,

As part of the research, a map of religious humanitarian projects in the Middle East during 2011-2026 is to be presented, along with a framework outlining the key models for implementing these projects. Thus, the findings of the study may be used for comparative research of the role of religious organizations in international relations, as well as for developing effective models for implementing humanitarian and peacemaking projects involving faith-based actors.

Keywords: Interfaith Dialogue, Humanitarian Diplomacy, Peacebuilding, Conflict Prevention, Religious Communities



Ilya Ilyushin
Bachelor's Degree Student, Department of African and Eastern Studies, Faculty of Humanitarian and Social Sciences, RUDN University
ilyushi_is@rudn.ru

Humanitarian Activities of Religious Organizations and Communities in MENA

Against the backdrop of transformations in global politics, religious organizations are becoming increasingly active in their humanitarian and mediating efforts to prevent conflicts, build peace and political stability. Given their influence on individual identity, which in religious societies is often closely connected with political identity, religious organizations, especially in conditions of regional instability, may act as independent actors in both foreign and domestic politics. In this regard, particular attention should be paid to external (extra-regional) religious organizations that, owing to their status as authoritative intermediaries, can contribute to conflict resolution and the provision of humanitarian assistance to affected populations.

The aim of the report is to identify the key models religious leaders and organizations take up in their peacemaking and humanitarian activities in the Middle East – with focus both on Muslim and Christian faith-based actors (including Russian Orthodox Church). The study covers the region of the so-called Greater Middle East, the countries of the Middle East and North Africa, as well as Türkiye and Iran, with particular emphasis on the Levant. The chronological scope of the study covers the period from 2011, when the events of the Arab Spring began, to 2026.

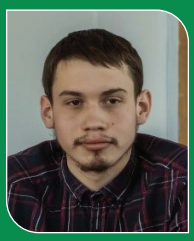
The research is based on the concept of religious diplomacy, within which religious associations and organizations may act as full-fledged actors in international relations. In addition, the study applies the classification of types of interfaith dialogue developed by Doctor of Philosophy Sergei V. Melnik. The key research method is case-study analysis of various regional humanitarian projects, supplemented by content analysis, event analysis, and comparative analysis.

The findings indicate the generally high effectiveness of religious peacemaking activities, as demonstrated by the cases of Syria and Lebanon. Combined with the resources of the different states and non-governmental organizations, these efforts make it possible to address a number of problems faced by victims of the Syrian conflict. In addition, the faith-based organization's activities within the United Nations and other international fora demonstrate considerable effectiveness.

dealt directly with theological questions – eschatology and the doctrine of the God – while the rest concentrated on social and ethical matters.

The study concludes that the Commission worked mainly as a form of religious diplomacy aimed at peacebuilding, but also paid attention to theological matters. Its chief accomplishment was building steady, trustworthy communication between two major religious communities. That foundation makes deeper forms of cooperation possible – academic exchange, joint theological research, shared peacemaking initiatives. The Joint Russian-Iranian Commission for the Dialogue "Orthodoxy–Islam" offers a model that could be repeated in other bilateral efforts between Orthodox Christianity and Islam at institutional levels.

Keywords: Interreligious Dialogue, Orthodox–Muslim Relations, Peacebuilding, Traditional Values



Vladislav Pesin
Bachelor's Degree Student,
Department of Theology,
Moscow Theological Academy,
Moscow Region, Russia
vladjurpes@gmail.com

Joint Russian-Iranian Commission for the Dialogue "Orthodoxy–Islam": Its History and Basic Principles of Interreligious Cooperation

Interreligious dialogue is becoming increasingly significant today, both for holding societies together and for keeping steady relations between countries. That raises a practical question: which institutional formats actually keep conversation going between different religious traditions over the long term? A great deal has been written about Christian–Muslim relations, but structured bilateral interreligious commissions have received far less attention, especially when it comes to the questions of what kind of dialogue they represent and what they have achieved. This paper looks at one such case: the Joint Russian-Iranian Commission for the Dialogue "Orthodoxy–Islam."

The research has three aims: trace the Commission's history, examine what its sessions and joint communiqués actually discussed, and place its work within a broader typology of interreligious relations.

The scope of the study is defined thematically, chronologically, and geographically. Thematically, the paper covers major topics that the Commission has taken up – from peace and justice, globalization, and eschatology to human rights, family values, the place of religion in society, and ecology. Chronologically, it covers the period from the Commission's foundation in 1997 to its twelfth session in 2023, and afterwards. Geographically, it centers on relations between the Russian Orthodox Church and Iran, with sessions held in Moscow and Tehran in turn.

The main sources of the research are communiqués and official statements published after each session, supported by secondary literature on the typology of interreligious dialogue. To assess the Commission's character and priorities, the author applies a fourfold classification of interreligious dialogue: polemical, cognitive, peacemaking, and partnership.

Twelve sessions took place between 1997 and 2023, each built around a specific issue of social relevance. Joint communiqués inevitably covered a number of issues: shared traditional moral values, role of religion in public life, resistance to aggressive secularism, and the defense of religious freedom. Only two sessions

and especially to meet the wonderful people of Iran, who are highly educated and generous.

At the time of the covid pandemic, a fellow Mennonite and I, along with a couple others with relations to Iran, formed Luke 10 Yahad Co. to provide assistance to Iran. This was because the situation was bad in Iran with the US sanctions making it particularly difficult for Iran to access what was needed to combat the pandemic. Luke 10 is now especially involved in building understanding and friendship between the people of Iran and the US through interfaith webinars involving Islamic scholars from Iran and Christian, and sometimes Jewish, scholars from the US.

The paper to be presented at the conference will explain and analyze these involvements in more detail and will present an analysis of some of the keys to authentic engagement including transparency, respect, patience and persistence.

Keywords: Mennonite Engagement, Humanitarianism, Interfaith Dialogue, Iran–U.S. Relations



Edward Martin
Director of the Center for Interfaith Engagement at Eastern Mennonite University, USA
edmartin41@gmail.com

Building Bridges of Peace: Mennonite Engagement with Iran through Humanitarianism, Interfaith Dialogue, and Friendship

Mennonite relationships with Iran have developed over a period of more than 35 years. I am writing from my experience as the Director of the Central and Southern Asia program of the Mennonite Central Committee (MCC), director of Eastern Mennonite University's (EMU) Center for Interfaith Engagement (CIE), and founding member of Luke 10 Yahad Co. MCC is the relief, development, and peacebuilding organization of the Mennonite churches of the United States and Canada which works in about 60 countries.

Mennonite involvement in Iran began in 1990 following the devasting Manjil-Rudbar earthquake. MCC wanted to respond to this disaster, both because so many people had been killed and to demonstrate that our humanitarian efforts would be done anywhere, irrespective of political and religious differences. Medical supplies were sent to Iran and funding was provided for the construction of 15 village health houses.

While involved in this work, we learned to know the Iranian Red Crescent Society, and for a number of years collaborated with it on disaster relief and refugee assistance by providing both funds and material resources.

As a means of learning to know the people and culture of Iran, we proposed a student exchange program that enabled four American Mennonite couples to study in Qom and two Iranian students to complete PhD degrees in philosophy of religion in Toronto, Canada. A series of interfaith dialogue conferences was initiated to enable the faculty of the institutions involved in the student exchange to also benefit. There have been eight conferences which have alternated between Canada and Iran.

While I was director of the Center for Interfaith Engagement at Eastern Mennonite University, an Iranian professor was hired to teach courses on Shia Islam, Iranian culture and society, and the poet, Rumi.

In partnership with several Iranian friends, learning tours to Iran were arranged to enable people from the US and Canada to visit Iran, learn to know something about the culture and history of Iran,

Theological Testimonies and Faith Practice of the Religious Society of Friends(Quakers) and their Relevance for Adressing Global Conflict Today



Beridget Moix
Secretary of the Friends Committee on National Legislation
bmoix@fcnl.org

The Religious Society of Friends (also called Quakers or Friends) is an historic peace church founded in 17th century England and now recognized globally for its contributions to many movements for a more just and peaceful world. Quakers played a leadership role in efforts to establish rights of religious freedom and conscientious objection to war, to abolish slavery and promote women's rights, and to promote peace and provide humanitarian relief in the wake of violent conflict. Given their relatively small numbers – fewer than a million members worldwide - Quakers have demonstrated an out-sized impact in the causes they take up to advance peace and social justice.

Why is that? What is it about Quaker faith and practice that has allowed the Society of Friends to both maintain its own commitment to nonviolence for over three-and-a-half centuries and to contribute beyond its small numbers to the global peace and justice agenda? What contributions might Quaker faith and practice offer to the wider peace and conflict resolution community? And, how is the Friends community working to build peace and address the escalating realities of global war today?

This paper explores core theological beliefs and practices of the Quaker faith that may shed light on why and how the Society of Friends sustains such a deep commitment to peacebuilding and how members of the community equip themselves for the challenging work of building a more just and peaceful world. It analyzes Quaker writings and texts, and draws insights from a handful of formal interviews with Quaker peace practitioners. It is also informed by my own personal experiences over more than 30 years working with Quaker organizations dedicated to peace and conflict resolution, and my own faith journey as a convinced Friend. It summarizes six "Quaker peace practices" that may offer lessons for peacebuilding today, and considers how the Friends community is working to build peace with global conflict on the rise, including ongoing war and tensions in the Middle East. It also considers weaknesses and difficulties of Quaker peace efforts, as well as how the Religious Society of Friends might contribute, alongside many other people of faith and conscience, to building a new era of global peace in the future.

Keywords: Quaker Peace Practices, Nonviolence, Peacebuilding

of geopolitical conflict for diplomacy. It argues that when strategic rivalry is embedded within a cosmic struggle between good and evil, political compromise can become more difficult to legitimate, while coercion may acquire moral and theological justification.

The paper concludes that Christian Zionism should not be understood as the cause of war with Iran. Rather, it constitutes an important ideological and political discourse through which Iran can be constructed as an eschatological enemy and military confrontation rendered religiously meaningful. The case therefore demonstrates a broader process through which prophecy can migrate from theological interpretation into political discourse and, ultimately, into debates over war and peace.

Keywords: securitization of prophecy, sacralization of geopolitical conflict, Eschatological Enemy, Peace, Conflict

The Eschatological Enemy: Christian Zionism and the War on Iran



Hassan Al-Barari
Professor of International Relations at the University of Jordan
h.barari@ju.edu.jo

This paper examines the relationship between Christian Zionism and the war against Iran, focusing on the ways in which theological narratives interact with contemporary security discourse and foreign-policy advocacy.

Rather than advancing a monocausal argument that attributes military confrontation with Iran to Christian Zionism, the paper investigates how Christian Zionist discourse has contributed to the construction of Iran as more than a conventional geopolitical adversary. It argues that within influential strands of Christian Zionism, Iran is represented simultaneously as a strategic, existential, and eschatological threat to Israel, thereby inserting contemporary geopolitical conflict into a much older narrative of biblical prophecy. The paper develops this argument through five interrelated dimensions.

First, it explores the transformation of biblical Persia into contemporary Iran within dispensationalist interpretations of prophecy, particularly readings of Daniel, Ezekiel, and Revelation.

Second, drawing on securitization theory, it examines how theological understandings of Israel and prophecy intersect with political narratives surrounding Iran's nuclear program. This process may be understood as the securitization of prophecy; whereby religious narratives reinforce the representation of Iran as an exceptional threat requiring exceptional responses.

Third, the paper examines the deployment of the Book of Esther in contemporary Christian Zionist discourse, particularly the analogy between Haman's attempt to destroy the Jews of ancient Persia and the perceived Iranian threat to modern Israel. Such analogies contribute to a genealogy of threat in which biblical memory, the Holocaust, and contemporary Iran are incorporated into a continuous narrative of Jewish existential vulnerability.

Fourth, the study moves from discourse to institutions by examining Christian Zionist organizations, religious leaders, advocacy networks, and their relationships with American political actors. Employing a Foucauldian understanding of the relationship between discourse, knowledge, and power, it asks how theological ideas travel from religious communities into the political arena.

Finally, the paper considers the implications of the sacralization



Aleksandr Stenko
Senior Lecturer, History of Philosophy Department, Faculty of Humanitarian and Social Sciences, RUDN University, Moscow, Russia
stenko-ai@rudn.ru

Conflict Prevention and Role of Interfaith Dialogue: A Russian Perspective

In the modern world security environment, intra-state conflicts, unfortunately, sometimes still possess an ethno-religious character, with communal identities often manipulated to incite violence. This phenomenon exposes a critical gap in traditional conflict prevention frameworks, which are predominantly state-centric and ill-equipped to address the deep-seated cultural and spiritual grievances that fuel such tendencies. This article addresses the problem of an underexplored "soft power" instrument, seeking to conceptualise the role of interfaith dialogue as a formal mechanism of preventive diplomacy. It does so specifically through the lens of the Russian Federation, a state whose multi-ethnic and multi-confessional fabric makes the nexus between religious harmony and national security a matter of strategic imperative. To investigate this, the study employs a qualitative analysis of official Russian policy documents, national security strategies, and the public declarations of key religious institutions over the last two and a half decades (2000-present). The thematic focus is interdisciplinary, bridging religious studies and security studies, while the spatial scope extends from Russia's domestic landscape to its engagement on global interfaith platforms.

The analysis reveals that Russia has cultivated a distinctive, state-coordinated model of interfaith dialogue. This model is characterised by three interconnected features: the institutional determination of "Russian traditional religions" (Orthodox Christianity, Islam, Judaism, and Buddhism) as pillars of statehood; the explicit securitisation of the dialogue agenda, positioning it as a frontline defence against extremism and foreign ideological incursion; and the strategic deployment of interfaith forums to project Russian "traditional values" as a global civilisational alternative to Western liberalism.

Consequently, the study finds that this approach has been notably effective in maintaining domestic inter-ethnic stability and co-opting religious leadership in counter-extremism efforts. The key policy implication is that the Russian model presents a viable, if context-specific, template for institutionalising interfaith cooperation as a tool of domestic security. Strategically, this translates into policies that prioritise formal partnerships with traditional religious organisations for social maintenance, the use of religious channels for counter-radicalisation, and the cultivation of transnational alliances based on shared value systems. For the international community, understanding this distinct perspective is essential for any collaborative effort to harness religious diplomacy for global peace.

Keywords: Conflict Prevention, Interfaith Dialogue, Russia, Religious Diplomacy, Ethno-Religious Policy



2

Religion, Spirituality & Inter-Faith Dialogue in Conflict Transformation

and claims addressed. Applied to contemporary conflict analysis, Frank's social theology directs attention to how material and non-fungible claims are configured, how second-person standing is eroded, and how enforceable legal restraint can be joined to its gradual preservation or repair. Bounded conflict therefore names not the disappearance of antagonism but the conditions under which enemies remain political subjects rather than become objects whose elimination appears necessary to the realization of order.

Keywords: Semyon Frank, Bounded Conflict, Social Theology, International Relations, Disputed Actorhood, Carl Schmitt

Semyon Frank's Social Theology of Bounded Conflict

Abbas Jong
Research Fellow, Department of History of Philosophy, RUDN University named after Patrice Lumumba, Moscow, Russia
jong.abbas@gmail.com

Many contemporary conflicts are not only disputes over what parties claim; they also dispute who may count as a claimant at all. Questions of security, territory, resources, property, and collective identity can become entangled with challenges to the adversary's standing as a political subject capable of making claims, bearing responsibility, negotiating, and belonging to a future order. Different approaches in international relations offer powerful accounts of the material, institutional, and ideational dynamics of conflict, but they are less explicit about what makes conflict politically limitable when the standing of the actors themselves is contested. The problem becomes especially acute when an opponent is no longer treated primarily as an agent whose conduct can be judged, restrained, or changed, but as a political presence whose continued existence is represented as incompatible with security, justice, historical restoration, or legitimate order. This article identifies this deeper problem as disputed actorhood.

It reconstructs a theory of bounded conflict from the social and political theology of the prominent Russian philosopher Semyon Frank (1877–1950). Reading Frank's I–Thou–We ontology together with his methodology of social inquiry, his accounts of law and social order, and his critique of utopianism, the article argues that antagonism remains bounded so long as the adversary retains second-person standing as an addressable and responsible subject. This standing preserves the distinction between the adversary and the acts attributed to it: conduct can be condemned, restrained, or punished without turning the existence of the actor itself into the object of coercion. Once that distinction collapses, responsibility shifts from what an adversary does to what the adversary is. Conflict becomes unbounded when a finite political cause acquires redemptive authority, coercion shifts from restraining attributable conduct to remaking or purifying the political world, and the opponent is recast as the embodiment of a condition whose disappearance becomes necessary for the realization of order.

The article places Frank in critical dialogue with Carl Schmitt. Whereas Schmitt shows how recognition of the "real enemy" can limit war and how absolutized enmity removes that limit, Frank grounds restraint more deeply in a relational ontology in which even enemies remain a differentiated "We." This account does not substitute recognition for security, law, accountability, territorial settlement, or distributive justice. It shows instead why these political tasks presuppose agents to whom conduct can be attributed

An Analysis of the Phenomenon of Silent Violence in Cyberspace



Alireza Kohan Khaki
M.A. in Management,
University of Tehran
a.kohankhaki@ut.ac.ir



Azadeh Hagh Rousta
Ms educational Management/
Azad University
aazadeh_h1@yahoo.com

With the expansion of social networks, new forms of violence have emerged in cyberspace that are not necessarily overt or loud. Silent violence refers to behaviors such as covert rumor-spreading, insults, sending disturbing images and content, and indirect forms of harassment which may appear insignificant on the surface but can have profound psychological and social effects on victims. Due to the anonymity of perpetrators, this type of violence is less likely to be identified and reported, and its consequences are often overlooked. The lack of public awareness and the absence of effective support frameworks have turned this issue into a serious challenge in digital life. The aim of this study is to explore the various dimensions of silent violence in cyberspace and to examine its psychological and social impacts on users. The main research question is how silent violence takes shape in online interactions and what consequences it has for users' mental health and social relationships.

The present study draws on George Herbert Mead's theory of symbolic interactionism and related approaches to analyze silent violence as a form of hidden power within digital relationships. It also employs concepts from media sociology and social psychology to explain the individual and collective impacts of this phenomenon. This research adopts a qualitative methodology and utilizes content analysis of texts, reports, and users' experiences in cyberspace. Data were collected through document analysis, semi-structured interviews with users, and the examination of samples of online interactions, and were subsequently analyzed thematically. The findings indicate that although silent violence is less visible, it leads to significant psychological consequences such as anxiety, feelings of exclusion, reduced self-esteem, and social isolation. While tools such as blocking, reporting, and psychological support can help mitigate the effects of this form of violence, awareness-raising and the enhancement of media literacy play a more crucial role in its prevention. Ultimately, the development of supportive mechanisms within digital platforms can contribute to the creation of a safer online environment.

Keywords: Silent violence, Symbolic interactionism, Digital life, Violence, Peace, Conflict

Media Representation and the Translation of Peace Discourse: An Investigation of International Media's Role in Reconstructing Peacebuilding Concepts in Iran's Ramadan War



Reza Abbaszadeh
PhD Candidate in Translation Studies, Department of English Language and Literature, Faculty of Foreign Languages, University of Isfahan, Isfahan, Iran
reza.abbaszadeh@fgn.ui.ac.ir

In contemporary geopolitical conflicts, peace processes are frequently undermined by a "semantic gap" between diplomatic intent and public perception. Media outlets, acting as primary conduits of information, often engage in biased translation and framing practices that distort the meaning of peace-building initiatives, thereby transforming objective negotiations into polarized narratives. This research is an attempt to aim to analyze the role of media as a political actor rather than a neutral observer. It seeks to uncover how the translation of peace-related terminology—when mediated through different institutional agendas—systematically reconfigures the discourse of conflict and reconciliation.

Thematically, the study focuses on the intersection of Translation Studies and Peace Studies, specifically examining "Negative" versus "Positive" peace narratives in media. Spatially, it concentrates on Iran's Ramadan War, and temporally, it covers news coverage of February-August, 2026, diplomatic negotiations.

This study adopts a qualitative methodology underpinned by Critical Discourse Analysis (CDA). By employing a comparative analysis of source diplomatic texts and their corresponding target-language media reports, the research scrutinizes lexical choices, transitivity patterns, and discursive framing strategies to identify systematic ideological shifts in terminology. Preliminary analysis indicates that media translation often defaults to a "conflict-oriented" lexicon. Results reveal that terms denoting mutual compromise in diplomatic originals are frequently mistranslated or recontextualized as unilateral concessions in target media, effectively marginalizing the concepts of justice and structural reform (Positive Peace) in favor of temporary stabilization (Negative Peace).

The study concludes that linguistic manipulation in media translation acts as a barrier to sustainable peace. It suggests that media organizations should adopt "Ethical Translation Frameworks" that prioritize clarity over sensationalism. Strategically, this research proposes that diplomats and international mediators must provide standardized "glossaries of intent" for peace-related documents to prevent interpretative dissonance and foster a more informed, peace-oriented public discourse.

Keywords: Critical Discourse Analysis, Media Translation, Peacebuilding, Political Discourse, Strategic Communication

An Al-Aqsa Flood World of The Below & An Ummah Where All Worlds Fit: Militancy, Solidarity, An Ethics of Disagreements (Usūl al-Ikhtilaf) & A Politics of Friendship and Hospitality (Usūl al-Dhiyafa)



Mohamed Abdou
Ph.D. in Political Science and Islamic Studies, Queen's University, Canada
ma845@cornell.edu

The blessed Al-Aqsa Flood (or Tufān Al-Aqsa) killed mediocrity and the neoliberal International Order. Gaza's triumphant Al-Aqsa Flood exposed the façade of the UN, Human Rights and International Law and Development frameworks that were established following World War 2. The origins of all these "World of the Above" frameworks are racist. They rely on a Euro-American 'secular' Enlightenment project and liberal-Christian foundations that extends back to 1492 and Christopher Columbus' crusading conquest of the Americas as well as the eviction and persecution of Muslims and Jews from Al-Andalus (modern Spain). As embodied by Prophet Muhammad's "Medina Charter" (Mithāq Al-Medina), in Islam, sovereignty manifests in the Ummah, an anti-statist concept, that includes believers of all faiths. In the Medina Charter, the Ummah denotes a World of the Below, a world where all worlds fit. The Ummah consists of co-constituent communities that are tied together through lateral social justice responsibilities that each community have towards one another. In other words, these communities transcend reductionist identity politics because they are bound by spiritual ethical-political commitments they share in relation to each other and non-human life (i.e. the land). Following October 7th, 2023, and the Crusading-Zionist and Arab and Muslim normalizing war on the Axis of Resistance, there has been a dire need to develop a new anti-imperial, anti-colonial and decolonial paradigm of reference that is no longer situated in the 1492 "World of the Above." The UN can't be revived. It and International Law were never instruments of liberation, but rather tools that the Euro-American master developed as a means of subjugation. I will argue that a new paradigm needs to be innovated. One situated in Islam and the Ummah's long developed framework of an Ethics of Disagreements (Usūl al-Ikhtilāf) and an Ethics of Peace and Hospitality (Usūl al-Dhiyāfa). This anti-capitalist and anti-oppressive Ummah is one that centers the meek and the oppressed, the salt of the earth, the poor, the orphans, the elderly, women, children, the disabled and those who are on the fringes of the world from different racial/ethnic, religious, and all kinds of minority belongings.

Keywords: Islam, Conflict Resolution, Al-Aqsa Flood, Social Movements, Anti-Imperialism, Decolonization

Revolutionary Change Through Evolutionary Means: A South African Application of Ali Shariati's Method in Peaceful Structural Transformation



Abu Bakr Noor Mohamed
Senior Counsel Former Acting Judge of the High Court of South Africa

abm@eastcoast.co.za

South Africa stands at a critical juncture: politically liberated yet structurally constrained, constitutionally advanced yet socio-economically unequal. This paper advances the argument that South Africa's current challenges require revolutionary outcomes achieved through evolutionary, non-violent, and institutionally legitimate processes. Drawing on the intellectual method of Ali Shariati, the paper reframes peace and conflict resolution as a process of conscious transformation preceding structural reform. It situates South Africa as a paradigmatic case of post-liberation stagnation, where unresolved economic exclusion, spatial injustice, and marginalisation risk producing latent conflict. The paper proposes a Shariati-aligned framework for reform that is confrontational yet lawful, disruptive yet ethical, and transformative yet inclusive—showing how deep structural change can occur without violent rupture.

Keywords: Ali Shariati; Structural Transformation; Peacebuilding



Charles Randall Paul
President of Foundation for Religious Diplomacy
crandallpaul@relidip.org

Trust Before Peace: Facing Fearful Existential Threat with Courageous Existential Trust

In regions shaped by protracted religious and political conflict, appeals to peace frequently begin with demands for justice or forgiveness. Both are indispensable moral categories within Islamic, Jewish, and Christian traditions. Yet under conditions of existential threat—where communities fear for their security, identity, or sacred order—justice-seeking can harden into retributive escalation, while premature calls for forgiveness may be perceived as unsafe or asymmetrical. The question therefore arises: what relational condition makes either justice or forgiveness socially sustainable?

This paper argues that trust—specifically existential trust under conditions of fear—is that prior condition. Conflict between religious communities is not a temporary malfunction of modernity but a structural feature of plural societies. Exclusive truth claims and competing visions of justice will persist. The practical challenge is not how to eliminate rivalry, but how to transform it from enemy-imagery into disciplined, morally bounded contestation, consistent with the Islamic tradition of ikhtilāf—principled disagreement conducted within ethical limits.

Existential trust is not naïve optimism. It is a calculated moral risk taken because the alternative—zero-trust stalemate—eventually escalates to deep resentment, contempt and violence. Existential trust represents the decision to treat a feared adversary as a morally accountable agent and to initiate staged processes of reciprocal trust-testing aimed at proving mutual restraint without eliminating honest contestation.

The paper presents a theory developed by the Foundation for Religious Diplomacy (NGO, USA). It affirms that transformation from constant suspicion to trustworthy rivalry does not occur by coming to common ground over values or truth claims. Cultural change emerges conversation by conversation through structured Heart & Mind engagement that reduces fear and cultivates disciplined rivalry rather than suspicion, contempt and hostility. Because formation of such dispositions is slow and demanding, the paper concludes by briefly exploring the need for scalable pedagogical tools, including AI-assisted educational platforms designed to prepare individuals for courageous trust-building across deep differences. Trust, in this framework, becomes the first deliberate act by which rivals choose to risk transformation over annihilation, and commit to build a future together of peaceful tension.

Keywords: Existential Trust, Religious Conflict, Peacebuilding

The New Labour Policy in Northern Ireland (1997-2002); An Analysis of the Peace Process and Conflict Resolution



Farnaz Noori
Assistant Professor of Trans-regional and Global Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
farnaznoori@ut.ac.ir

Northern Ireland modern conflict, known as The Troubles, started in 1968 when the marches of the Northern Ireland Civil Rights Association (NICRA) against Catholic discrimination were attacked by the police force. This was followed by several riots in 1969 and led to the outbreak of the nearly thirty years long Troubles in Northern Ireland. To solve the conflict, which marks a continuation of the Irish historical movements for independence, Belfast Agreement was signed on 10 April 1998, as the outcome of a series of peace negotiations that started in 1985. The agreement and its consociational nature received a great deal of attention in academic centers. Yet, the peace process, in terms of the way the British government dealt with an ethno-religious conflict within its borders, is per se worthy of analysis. Indeed, the Agreement did not mark the end of the peace process and the British mission in Northern Ireland. The British government, indeed, entered a new phase of involvement with the Irish problem, i.e. implementation of the Agreement. Tackling with the problems of the new period was not much easier than the previous efforts to bring the two sides of the conflict to the negotiation tables and convince them to agree on a peace settlement. This study tries to cover aspects of British policy in Northern Ireland under the New Labour government from 1997 to 2002. The whole peace process is discussed referring to a peace building model designed by John Paul Lederach. The paper investigates details of the peace building efforts and argues that the peace process was based on a top-down approach to peace building centered on the constitutional decisions made by top-level political leaders. The policy adopted by the British government was based on the four elements of devolution, promotion of power sharing, inclusiveness and maintaining a bipartisan approach to the Irish problem.

Keywords: Belfast Agreement, Northern Ireland conflict, the New Labour, conflict resolution



Omar Nashabe
Professor of Criminal Law and Human Rights, Beirut, Lebanon
omar.nashabe@mu.edu.lb

Reinventing "Peace"

This paper critically examines the political redefinition of "peace" in the context of the ongoing war on Gaza through the case of the proposed "Board of Peace" (BoP), an international body introduced by U.S. President Donald Trump as part of a post-war governance framework. Drawing on critical peace studies, this research argues that the BoP represents a significant transformation in the meaning and practice of peace: from a condition rooted in justice, accountability, and self-determination to a technocratic and market-oriented model centered on reconstruction, investment, and external governance.

The study analyzes official policy documents, including Trump's 20-point Gaza plan, the BoP Charter, and relevant United Nations resolutions, to demonstrate how peace is reframed as an administrative and economic project rather than a process of conflict transformation. While presented as a transitional mechanism for stability and redevelopment, the BoP institutionalizes asymmetric power relations by concentrating decision-making authority in a highly centralized leadership structure and linking participation to financial contribution. This raises critical questions regarding legitimacy, sovereignty, and the erosion of multilateral governance.

The paper further argues that the BoP reflects a broader global trend in which peacebuilding increasingly operates through privatized, transactional, and depoliticized frameworks that marginalize affected populations. In the Gaza case, humanitarian devastation continues despite formal ceasefire declarations and reconstruction promises, revealing a profound disconnect between rhetorical peace and lived realities of violence. By interrogating the gap between discourse and practice, this paper contributes to debates in peace and conflict resolution on how peace is defined, who has the authority to define it, and how emerging governance models may normalize domination under the language of peace. Ultimately, the study calls for renewed attention to justice-centered approaches to peace that resist the commodification and instrumentalization of conflict resolution.

Keywords: Peacebuilding, Peace Governance, Gaza, Critical Peace Studies

From International Dispute Settlement to Sustainable Peacebuilding: A Multidimensional Framework for International Conflict Resolution



Saeid Mahmoudi
PhD of Histology and Assistant Professor, Pasteur Scientific and Educational Institute, Karaj
saeid.mahmoudi@ut.ac.ir

The persistence of violent conflicts in the contemporary international system raises critical questions about the effectiveness of traditional mechanisms of international dispute settlement. While international law provides a range of diplomatic and legal tools for managing disputes among states, these mechanisms often fail to produce sustainable peace in societies affected by protracted conflict. This article examines the conceptual and practical gap between legal dispute settlement and long term peacebuilding in international relations. Drawing on theories of positive peace, conflict transformation, and post liberal peacebuilding, the study argues that sustainable peace requires a multidimensional approach that integrates legal mechanisms with social, political, and institutional reconstruction. Using a qualitative analytical method and a case study of the Colombian peace process, the article demonstrates that durable peace emerges not only from formal agreements but also from inclusive processes that address structural violence, social grievances, and institutional weaknesses. The findings suggest that international organizations and conflict resolution practitioners should move beyond narrow legalistic approaches and adopt integrated strategies that combine diplomacy, transitional justice, and local participation. Such an approach enhances the legitimacy and durability of peace agreements and reduces the likelihood of conflict recurrence.

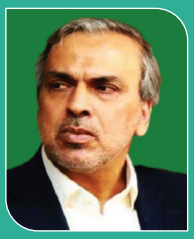
Keywords: International Dispute Settlement; Positive Peace; Conflict Transformation; Transitional Justice; International Relations

silence and inequality. Therefore, restorative justice should address not only the restoration of interpersonal relationships but also the social and structural conditions that produce and sustain harm.

The originality of this study lies in connecting the concept of silent violence with the capacities of restorative justice and in proposing an approach that considers "being heard in relation to harm" a prerequisite for meaningful restoration. Accordingly, restorative justice is presented not merely as a mechanism for resolving disputes, but as a capacity for revealing hidden harms, restoring the voice and agency of those who have been harmed, strengthening accountability, restoring relationships, and addressing the social conditions underlying violence.

Keywords: Restorative Justice, Silent Violence, Structural Violence, Harm, Recognition, Relationship Restoration, Social Justice

Restorative Justice and Silent Violence: From Recognizing Hidden Harms to Restoring Social Relationships



Abbas Shiri Varnamkhasti
Assistant Professor, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
ashiri@ut.ac.ir

Violence does not always manifest itself through overt, direct, and visible acts. A significant part of violence takes place within the hidden layers of social relationships, institutions, and structures of power, and persists through exclusion, discrimination, humiliation, stigmatization, silencing, inequality, and disregard for the lived experiences of those who have been harmed. Although these less visible forms of violence may lack an obvious physical manifestation, they can produce profound and lasting individual, familial, and social consequences, contributing to persistent mistrust, social exclusion, and the reproduction of conflict. From this perspective, "silent violence" is not limited to individual acts; it may also be embedded in practices, norms, and relationships that normalize, conceal, or render harm socially acceptable. This study adopts an analytical-conceptual approach to examine the capacities and limitations of restorative justice in addressing silent violence.The central question is how restorative justice can contribute to identifying, recognizing, and repairing harms that remain overlooked or unheard within conventional mechanisms of justice. Within this framework, the starting point of restorative justice is not merely the occurrence of an offense or violation of law, but rather the harm caused and its consequences for individuals and social relationships. Accordingly, giving voice to those who have been harmed, involving affected individuals and groups, promoting the responsibility of those who caused harm, facilitating meaningful dialogue, providing reparation, and rebuilding relationships can create opportunities for bringing certain hidden forms of violence to light.

he analytical findings of the study indicate that the potential of restorative justice in addressing silent violence lies primarily in shifting the focus from "crime and punishment" toward "harm, relationships, and responsibility." This approach can create a space in which the lived experiences of those who have been harmed are acknowledged and the individual and social consequences of violence are addressed. However, restoration can have genuine meaning as justice only when it is not reduced to superficial reconciliation or a simple return to the previous state of affairs. Where power inequalities, discrimination, or structural injustices persist, restorative processes may themselves risk reproducing

communicative lifelines over symbolic alignment. Results and strategic policies: The paper concludes that the UK's stance is best understood as a strategy of "conflict regulation." This approach utilizes coercive tools to satisfy alliance expectations while preserving essential communication pathways to manage and de-escalate crises. This hybrid strategy offers a potential model for middle powers navigating asymmetric conflicts, highlighting the practical and theoretical challenges of balancing rhetorical posturing with operational restraint in a polarized geopolitical environment.

Keywords: Level of analysis, Theory, Peace, Structural Realism

Between Alliance and Restraint: A Peace and Conflict Resolution Analysis of the United Kingdom's Stance Toward Iran



Reza Bagheri
Assistant Professor of British Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
Rezabagheri82@ut.ac.ir

In an era of escalating West-Asia tensions, middle powers like the United Kingdom face a complex dilemma: how to maintain cohesion with hawkish allies like the United States while preventing direct entanglement in conflict. This dilemma is starkly illustrated by the UK's stance toward Iran during recent crises, including its response to the 2024 "12-day war" and its divergence from the EU regarding the proscription of the Islamic Revolutionary Guard Corps (IRGC). This poses a critical question: does this behavior represent strategic incoherence, or a calculated diplomatic approach?

This paper aims to resolve this puzzle by examining the underlying logic of the UK's seemingly contradictory position. It argues that the UK's behavior is not merely inconsistent but constitutes a deliberate "hybrid strategy" designed to navigate the tension between conflict management and conflict resolution.

Thematically, the paper focuses on the intersection of security policy, alliance diplomacy, and conflict resolution. Temporally, it concentrates on the period surrounding the 2024 escalation and the subsequent IRGC proscription debate. Spatially, it centers on UK foreign policy decision-making within the context of the multilateral Western alliance system vis-à-vis Iran.

The study employs a qualitative case study approach, utilizing process tracing and discourse analysis of official statements, policy documents, and strategic communications. It applies a multi-theoretical framework, integrating realist and liberal institutionalist perspectives on alliance politics with de-escalation theory and communication-based conflict resolution models. Robert Putnam's "two-level game" theory is used to synthesize these dynamics, illustrating how the UK negotiates international pressures alongside domestic political constraints.

Findings: The analysis reveals that rhetorical alignment with the US and Israel serves vital functions of alliance maintenance and coercive signaling. Simultaneously, operational restraint and the insistence on open diplomatic channels function as crucial de-escalatory signals to Tehran, aimed at preventing an uncontrollable spiral into conflict. The UK's refusal to immediately proscribe the IRGC, despite EU alignment, exemplifies this tension, prioritizing



Farzaneh Moazami Gudarzi
Master of International Relation, Law and Political Science Faculty, Kharazmi University
farzaneh.m1994.fzn@gmail.com

Levels of Analysis of International Relations and Modern Peace Studies

International relations theories emphasize either one level of analysis (agent, state, structure) or two levels of analysis. Liberal theory, is grounded in the premise of the inherent goodness of human nature, emphasizes the "agent" level of analysis over the "structure" level. Its objective is to bring about positive change. Hans J. Morgenthau, a prominent classical realist theorist, outlines the foundations of the state and the international system. In his view, the balance of power and diplomacy are the most effective tools for maintaining peace and stability within the international system. He also regards the creation of a global community as necessity for lasting peace. Kenneth Waltz, a leading theorist of neorealism, authored the book "Theory of International Politics" in 1979. In his view, the anarchic and constant nature of the international system exerts an abstract force upon states; consequently, despite their internal differences, states consistently act to increase their power. Therefore, this study seeks to determine which of the aforementioned levels of analysis (agent, state, or structure) best aids in analysis modern conflicts and peace studies. Profound technological developments have led to a redefinition of the concepts of power and security, concepts now inextricably linked to artificial intelligence, cybersecurity, and the competition for scarce resources. Given the ever-increasing and constant significance of technology in redefining self-help and the anarchic nature of the international system, coupled with the diminishing capacity for human agency in both daily life and decision-making, the structural level of analysis appears to offer valuable insight into the nature of modern conflicts and peace studies. Indeed, not only does the anarchic nature of the international system remain constant, but the situation is becoming increasingly complex due to the erosion of human decision-making autonomy resulting from modern hybrid warfare. This study employs a descriptive-analytical method and is grounded in the theoretical framework of structural realism.

Keywords: Level of analysis, Theory, Peace, Structural Realism

of interaction. Inhibitory interaction may remain non-competitive through confidence-building arrangements and shared rules, or it may become increasingly competitive as reciprocal threat perceptions generate security dilemmas and arms races. Similarly, motivational interaction may sustain mutual gains or shift toward competition when actors perceive constraints over resources, markets, technology, or relative status. Under such conditions, a change in action, perception, or information flow may generate a chain of reciprocal responses that redirects interaction from competition toward crisis and, potentially, severe conflict.The proposed framework is examined through a historical-comparative analysis of three cases: nuclear deterrence during the Cold War, the nuclear non-proliferation regime, and the transformation of U.S.–China relations from economic cooperation toward technological and geopolitical competition. The study concludes that sustainable peace does not necessarily require the elimination of competition; rather, it depends on preventing trajectories of interaction from shifting toward conflict-escalating attractors. Confidence-building measures, crisis-management rules, international regimes, and mechanisms for regulating competition can therefore be understood as instruments for shaping and stabilizing interaction and reducing the likelihood of escalation.

Keywords: Chaos, Behavioral Attractors, Conflict Escalation, Competition, Inhibitory Interactions, Motivational Interactions, International System



Saeedeh Kouzehgari

Assistant Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

s.kouzehgari@modares.ac.ir

Competition and Conflict Escalation in the International System: Behavioral Attractors from a Chaos Perspective

Competition is a persistent feature of international politics, yet not all forms of competition develop into crisis or war. A central question in peace and conflict studies is therefore why some rivalries, even under conditions of intense conflict of interests, remain manageable, whereas others move into processes of conflict escalation as patterns of interaction among actors change. Conventional theories of international relations have generally explained this variation through the distribution of power, balance-of-power dynamics, deterrence, threat perception, or international institutions. Less attention, however, has been devoted to the transformation of interaction itself and to the processes through which manageable competition shifts toward escalating conflict. This study develops a theoretical framework from a Chaos on the international system. Chaos is not understood here as disorder, randomness, or the absence of patterns in international behavior. Rather, the analysis focuses on the evolving interactions among political units within a changing environment, in which the action of one unit, the responses of others, and continuous flows of information can alter subsequent paths of interaction. Despite the apparent complexity of these processes, interactions may become organized around relatively persistent patterns conceptualized here as behavioral attractors. The framework distinguishes between two fundamental logics of interaction. Inhibitory interactions are oriented toward survival, threat control, and the prevention of harm, whereas motivational interactions are directed toward the pursuit of power, prosperity, technology, influence, and developmental capabilities. Depending on how actors perceive interests, threats, and the behavior of others, each form of interaction may develop competitively or non-competitively. These combinations generate four behavioral attractors: non-competitive inhibitory interaction, competitive inhibitory interaction, non-competitive motivational interaction, and competitive motivational interaction. The central argument is that conflict escalation cannot be explained simply by the growing intensity of competition. More important is a shift in the behavioral attractor and in the trajectory



1

Theoretical Foundations, Peace Conceptualization & Contemporary Conflict Resolution Models

expanding possibilities for cooperation, justice, sustainability and shared flourishing. It is a world that can be created. It signals the conscious choice between future co-existence and no-existence.

Peace will never be a final destination. It is a continuous process of learning, caring, developing and securing. Yet it remains the indispensable condition for everything else humanity hopes to achieve.

For what could matter more than peace, the most important enabler of all human possibilities?

The United Nations Charter remains humanity's most important normative framework in this regard because it places peaceful conflict resolution at the centre of international relations. Article 1 states that peace shall be established by peaceful means - and only when everthing peaceful has been tried and found ineffective can the UN decide to use violence, as the last resort. No countries systematically prepare and train for that; most train themselves in the opposite.

As regional institutions grow in influence, they too should increasingly become arenas for conflict management rather than geopolitical competition.

The ultimate goal is the gradual construction of a global peace culture: a culture that values prevention over reaction, dialogue over coercion and cooperation over domination. Deep down, we know what is right; there are prizes for peace but not for mass killing and no contest in who can win most wars at the highest human costs.

Towards a Eutopia of Peace

What this article has death with is neither utopian nor naive. It is a theoretically ration and politically practical response to the realities of an increasingly interdependent world that faces serious survival problems and can no longer waste resources on destructive processes.

The resources currently devoted to preparing for war could be invested far more productively in building the institutions and capacities required for peace.

Human beings are capable of learning peace just as they have learned war. We can learn to conflict intelligently and solve problems to the benefit of the common good.

Societies teach young people how to compete, deter and fight. They can also teach them how to analyse conflicts, mediate disputes and cooperate across differences. If violence can generate vicious circles, peace can generate virtuous circles. The habits, institutions and values that support peaceful interaction can reinforce themselves just as effectively as fear and militarisation.

The challenge before humanity is therefore not a lack of possibilities; it may be a lack of political will, but - much worse - a lack of imagination and vision. We have become programmed or accustomed to viewing security primarily through military lenses and peace primarily as the absence of war. We have invested vast intellectual and material resources in preparing for violence while devoting little-to-no attention and resources to understanding and constructing peace.

The future requires a different balancing point: less militarism and more peace-building, less preparation for destruction and more investment in human development, less reliance on fear and more reliance on common security.

This is not a vision of a perfect world. Some violent conflict may break out - like medicine cannot eradicate all diseases and new will appear. Mistakes will be made. New challenges will emerge. The goal is not utopia in the sense of a flawless society or the unattainable future. It is better understood as a eutopia: a better and more humane world that consciously and gradually reduces violence while

The crucial distinction is not between conflict and peace but between conflict and violence. Conflicts are problems standing between parties. Much more so than something that stems from 'the other' being violent or being the cause of problems. But counterproductively, blame games are integral parts of the old security thinking. Violence occurs when conflicts are handled destructively. Peace means transforming conflicts before they become violent.

Building Institutions for Peace

This insight carries major practical implications. Most wars begin as unresolved political, economic, cultural or psychological problems/conflicts that remain unaddressed for years. By the time violence erupts, positions have hardened, fears have intensified and available options have narrowed dramatically. The violence may then become the single driving force, tit-for-tat, that has nothing to do with solving the problem. The MIMAC thrives on that sort of processes.

The future of peace-building must therefore place much greater emphasis on early warning, violence-preventive diplomacy, mediation and conflict transformation. Just as medicine seeks to prevent disease rather than merely treat its consequences, peace policy should seek to address conflicts while they remain manageable. Nowhere is it more true than in peace-making that prevention is better than cure.

The world already possesses elements of such an approach. Mediation, reconciliation processes, confidence-building measures and conflict-management institutions have demonstrated their value repeatedly. Yet compared with the enormous resources devoted to military establishments, these capacities remain remarkably underdeveloped. Huge shares of the world's research goes to the development of new weapons and strategies, there is hardly any research into intellectually exciting and important phenomenons like peace, forgiveness, reconciliation, mediation methods, etc. Or, to summarise it succinctly: the world's military budgets are rather exactly 100 times larger than the budgets for everything the United Nations does worldwide.

These - unsustainable - priorities must change. Actors operating on promoting them will, sooner or later, destroy themselves and/or humanity's future. Everything has its opportunity costs, so let's always ask ourselves: What constructive things could we do to make the world a better place for the human, financial and other resources that are allocated to war and militarism in the name of military defence, security and peace?

A genuinely peace-oriented world order would treat conflict-management expertise with the same seriousness currently devoted to military expertise. Citizens would learn not only the history of wars but also the history of successful peace-making; there would be more peace museums and statues than military ones. Schools would teach peaceful conflict resolution. Universities would educate future mediators. If there is one military academy, there would be two peace academies. Governments would invest in ministries, institutions and professional capacities devoted specifically to peace-building and reconciliation. Statesmen and ministers would have peace experts to consult, not only people in physical or intellectual uniforms.

A peaceful international order cannot be based on military deterrence. If military instruments retain a role, they should increasingly move toward defensive rather than offensive function which means shorter range, more mobility and less destructive capacities. Security arrangements should reassure rather than intimidate. One may think of the fundamental difference between a street in which everyone carries a gun and one in which everyone is trained in jujitsu.

Common Security in an Interdependent World

This leads naturally to the concept of common security a concept of security that is transnational, meaning reaching from the individual over the state (as long as states exist) to the global level. And it is not predominantly military, it is defensively military coupled with many other elements - a combi structure with early warning, conflict-management, mediation options, civil defence, non-violent defence including civil resistance and disobedience, etc.

Common security begins with a simple but transformative insight: no actor can become genuinely secure by making others insecure. In an interconnected world, security is ultimately indivisible.

My security depends upon your security. Your insecurity eventually affects me.

Common security - and peace research - therefore asks a different question from traditional power politics and far from geo-Realpolitics. Instead of asking how one side can gain advantages over another, it asks how all sides can become safer simultaneously. It seeks positive-sum rather than zero-sum outcomes. This principle has profound implications. Policies should be evaluated not only according to whether they increase one's own security but also according to how they affect the security perceptions of others. Security is sustainable only when it is shared and when shared it becomes more likely that perceived enemies of the past become cooperative partners in the future.

Conflict Is Not the Enemy

A world based on common security would not be a world without disagreements. Nor would it be a world without conflicts. Indeed, one of the greatest misconceptions in political thought is the belief that peace requires the elimination of conflict. We often see the term "conflict prevention" use, but that doesn't reflect any deeper thinking. In reality, conflict is an unavoidable feature of all free and dynamic societies. Differences in values, interests, identities, memories and aspirations are natural consequences of human diversity.

A society without conflict would not necessarily be peaceful. It might instead be stagnant or repressive. Conflicts therefore possess a positive potential. They encourage reflection, creativity and change. They force individuals and societies to reconsider assumptions about themselves and others and search for new solutions. Many advances in human history emerged through constructive engagement with conflict rather than through its suppression. Suppressed conflicts invariably produce violence when they go from latent to manifest levels.

quently, entire security systems may evolve in ways that nobody originally desired, producing growing insecurity even where no actor actively seeks war. It comes close to a perpetuum mobile mechanism and an addiction to counterproductive means which, over time, harm both the other and ourselves.

These mechanisms are largely run outside parliaments and other democratic decision-making. It is an elite phenomenon that I call the Military-Industrial-Media-Academic Complex, MIMAC, that expands on the concept President Eisenhower used in his farewell speech.

The central mechanism and belief system behind this process is the philosophy of deterrence. Deterrence seeks to prevent unwanted behaviour by threatening unacceptable consequences. It may sometimes discourage aggression, but it contains an inherent limitation. Fear can restrain behaviour, yet it cannot create trust. It cannot produce friendship, empathy, understanding or cooperation. It cannot create peace, neither in theory nor in practise.

By definition, deterrence communicates that the other remains a potential adversary.

For this reason, deterrence should not be confused with peace. At best, it may produce a temporary stability based on fear. At worst, it helps generate the insecurities it claims to manage. Security built primarily on deterrence becomes trapped in a self-reinforcing cycle. When that also begins to influence civil society, thinking and culture, societies become militarist. The MIMAC becomes what philosopher sociologist Ivan Illic called a 'radical monopoly': in the name of serving and protecting the citizens, it deprives them of their own genuinely human activity, rights and independence and turns societies into passive mass consumerism also of weapons and enemy images. Over time, this uncontrolled society within society is bound to do more harm than good.

From Offensive to Defensive Security

A future peace and security system must therefore ask a different question. Not whether security is necessary, but what kind of security can genuinely support peace-making processes, civilian conflict-resolution and long-term peaceful global coexistence. Here it is useful to distinguish between offensive and defensive security.

Offensive military capabilities are designed to project force way beyond one's own territory. Their message, whether intended or not, is that one possesses the capacity to impose costs on others far from home. Such capabilities inevitably generate suspicion because they can be used not only for defence but also for coercion.

Defensive security follows a different logic. Its purpose is not to threaten others but to deny aggressors the possibility of successful conquest. Effective defensive capabilities protect a society without creating corresponding fears among neighbours. Their message is not "we can destroy you" but rather "you cannot successfully dominate us."

The distinction is not always absolute in technical terms, but the philosophical difference is fundamental. Offensive systems derive security from the ability to threaten. Defensive systems derive security from the ability to resist.

A global ethics also cannot rest on a anthropocentric worldview, one that places the human being above everything.

Such an ethics begins with humility. Humanity possesses unprecedented scientific and technological power, yet remains dependent upon ecological systems it neither created nor fully controls. We have acquired the capacity to alter the climate, destroy biodiversity, poison ecosystems and, through nuclear weapons, threaten the future of civilisation itself.

This situation demands that we recognise duties alongside rights. Modern society has rightly emphasised human rights, but peace also requires a culture of responsibility. Rights without duties can easily become disconnected from wider human and ecological realities. Duties remind us that we exist within networks of mutual dependence, with all the other non-human organisms.

The philosopher Hans Jonas anticipated this challenge when he argued that humanity's growing technological power requires a new ethical imperative: to act in ways compatible with the continued existence of genuine human life. Future humanity must become part of our present moral horizon.

Three principles seem particularly important. First, care for the continuity of life. Second, care for biodiversity and the natural world. Third, care for those yet unborn.

Future generations cannot vote, protest or represent themselves in today's institutions. Yet they will inherit the consequences of our choices. Environmental destruction and nuclear weapons belong to the same ethical category: both allow present generations to impose potentially irreversible risks upon future ones.

No generation can have the right to sacrifice humanity's future and its potentials to short-term interests. Peace therefore extends beyond relations among states. It concerns the relationship between humanity, nature and the future itself.

The Security Paradox

If peace means reducing violence and expanding the possibilities for human development, much of contemporary security thinking rests upon a profound contradiction.

Across cultures, ideologies and political systems, governments have largely embraced the same underlying assumption concerning the national security: security is achieved primarily through national military strength related to real or invented, predominantly military, threats. Countries may disagree on many things, but most share the belief that increasing military capabilities leads to greater security and even, more wrongly, to world peace. Contemporary history reveals that that is simply not true.

Yet this belief generates a paradox. Measures intended to increase the security of one actor often decrease the security felt by others. Those others respond with military strengthening of their own. The result is a cycle of action and reaction, armament and counter-armament, fear and mistrust.

This process operates almost independently of intentions. Governments typically perceive their own military preparations as defensive while viewing similar actions by others as threatening. Conse-

free to think, create and pursue different goals. The real challenge is to handle conflicts with as little violence as possible - like medicine is about healing a disease with as little violence to body and mind as possible. Violence emerges when conflicts are ignored, manipulated, misunderstood, simplified, suppressed or approached through coercion instead of understanding.

This distinction was captured by the late pioneer of peace research, Johan Galtung's concepts of negative and positive peace. Negative peace means the absence of direct violence and war. Positive peace refers to the presence of conditions that enable human beings and societies to flourish: cooperation, creativity, development, participation and the realisation of human potential.

Peace is therefore not merely the absence of something bad. It is the presence of something good.

Positive Peace: Securing Development and Developing Security

Over the years I have come to formulate peace as the process of securing development and developing security for the whole human being and for all human beings in interaction with one another and with the global environment, guided by an ethics of care.

This formulation rests on a simple observation. Individuals and societies basically seek two things simultaneously. They seek development, understood as the opportunity to realise their capacities, improve their lives and expand their horizons through education, culture, creativity and productive activity. At the same time, they seek security, understood as confidence that this development can continue into the future without being destroyed by internal or external threats.

Development without security becomes fragile. Security without development becomes stagnation. Genuine peace requires both.

The concept of the whole human being is equally important. Human beings are not merely economic units, workers, consumers, citizens or military assets. They are also ethical, emotional, cultural and spiritual beings. A peaceful society must concern itself with the full spectrum of human needs and aspirations.

Likewise, peace must apply to all human beings. There is no genuine peace where development and security are reserved for privileged groups while others are marginalised, exploited or excluded. Peace cannot coexist with systems whose functioning depends on fragmentation, domination or permanent inequality, on militarism, racism or imperialism.

Towards a Global Ethics of Care

A meaningful concept of peace must also include humanity's relationship with nature and future generations. The consequences of our actions today increasingly extend across the entire planet and far into the future. A neighbourhood ethics like, say, the Ten Commandments, won't do. Traditional ethical systems evolved in an age when most human actions had local and limited effects. That is no longer our reality. We require a broader ethics suited to an interconnected and technologically powerful world.

Towards a New Peace and Security Thinking for a Multipolar and Cooperative Future



Jan Oberg, PhD
Director, The Transnational Foundation for Peace & Future Research, TFF, Sweden
janoberg@mac.com

Peace Beyond the Absence of War

Everyone speaks of peace, yet surprisingly little attention is devoted to what peace actually is or how it can be achieved. Because peace is universally valued, governments, alliances and institutions routinely describe their policies as serving peace, regardless of whether those policies reduce violence or increase it. Meanwhile, humanity remains confronted by war, insecurity, environmental degradation and even the possibility of nuclear catastrophe.

This paradox suggests that we still suffer from a profound peace and conflict illiteracy and that humanity's future depends on our ability to reprogram a civilisational malfunction.

Peace is often understood as the absence of war. When fighting ceases and a ceasefire is signed, we tend to say that peace has been achieved. In reality, many such settlements merely represent nonwar. The underlying conflict remains unresolved and may later reappear in new forms.

Others associate peace with harmony, spirituality, justice, democracy, human rights or personal wellbeing. While all these may contribute to peaceful societies, peace cannot simply be reduced to a collection of other desirable values. Nor is peace passivity. Peace is not something static. It is a dynamic and continuous process.

At its most basic level, peace is the ongoing effort to reduce violence in all its forms and to handle conflicts through constructive and nonviolent means. And the academic discipline of peace and conflict focus on how to do that and secure peace in the long-term future. The challenge facing humanity is therefore not the existence of conflict. Conflicts are inevitable wherever human beings are

build institutions capable of preventing disagreements from escalating into violence. From this perspective, the establishment and expansion of peace education and research at the University of Tehran is not merely an administrative or academic success; rather, it is part of a grander aspiration: "transforming peace from a human longing into a serious scientific, educational, and research pursuit," and perhaps this is precisely what keeps "hope" alive even in the darkest of days.

University Social Responsibility

The experience of these years has once again placed this simple yet fundamental truth before us: "There has never been a good war in the world, nor is there one today." Conversely: "There has never been a bad peace, nor is there one today." A peace may be imperfect, a peace may be unstable, an agreement may be unjust or fragile, and a peace may require revision and completion; yet every step taken from violence toward dialogue, from hostility toward understanding, and from bloodshed toward the preservation of human lives is valuable. There may be disagreements regarding the causes of wars, the responsibilities of the parties involved, their legitimacy or illegitimacy, their political and security objectives, and their geopolitical consequences; but from a human perspective, war invariably imposes a heavy and irreparable toll on individuals and society. Perhaps it is precisely here that the "social responsibility" of the university and peace research becomes most evident. At a time when war is the living reality of millions of people, the university cannot remain indifferent to it. The university must reflect upon the roots of war, the mechanisms for its prevention, ways to resolve conflict, the possibility of dialogue, the requirements of justice, and the methods of building sustainable peace.

From this perspective, holding the International Conference on Peace and Conflict Resolution under such conditions is perhaps more necessary than ever before. If the world is experiencing more wars, the academic community must think more deeply about peace. If conflicts have become more complex, the science of conflict resolution must also become deeper and more effective. And if despair has spread across societies, the university must keep alive the possibility of dialogue, reflection, and rational hope for the future. We are holding the International Conference on Peace and Conflict Resolution at a time when peace is no longer merely an academic topic, but an integral part of the lived experience of contemporary humanity. Perhaps this very reality deepens the meaning of this scholarly gathering—gathering together to contemplate peace in a world that still experiences war, which is perhaps the most compelling reason to continue along this path.

Ali Akbar Alikhani
Founder of the Permanent Secretariat
and Scientific Secretary of the Conference

The third positive development is the initiation of the process to establish the Ph.D. program in Peace and Conflict Resolution Studies at Imam Sadiq University. In this regard, I had the privilege of holding several discussions with the esteemed President of Imam Sadiq University, the respected Dean of its Faculty of Political Sciences, and several faculty members, urging them to take action for the establishment of this discipline. During these talks, it was emphasized that the most difficult and time-consuming phase of launching a new academic field is drafting the curriculum, completing the expert review and institutional approval stages, and subsequently securing the necessary licenses from the Ministry of Science, Research, and Technology—a process that typically requires years of follow-up, consultation, and persistent effort, stages which we have already successfully navigated. Once a field is approved and listed in the Ministry of Science's portal, the path to implementing it becomes much smoother for other universities, allowing them to launch it simply by requesting its execution. Fortunately, a few weeks ago, the esteemed President of Imam Sadiq University informed me that the establishment of the Peace and Conflict Resolution Studies program at the university has been approved, and necessary correspondence and measures for its implementation are set to begin. If this process proceeds as favorably as hoped and the program is successfully implemented at Imam Sadiq University, it will become the second university in the country, following the University of Tehran, to launch this doctoral program.

For me, this development is not merely the establishment of a new academic discipline; rather, it is a promising sign that peace and conflict resolution studies are gradually transitioning from a scholarly and intellectual concern into an institutionalized academic field within the country's higher education. Undoubtedly, the expansion of this discipline across various universities can lead to the training of a generation of researchers and specialists who, instead of merely observing or understanding conflict as an inevitable reality, seek to comprehend its roots and find scholarly, ethical, and peaceful ways to prevent, manage, and resolve it.

Thus, what may have initially appeared as a collection of scattered efforts is gradually evolving into a scientific and institutional ecosystem: conferences for dialogue and the exchange of ideas, educational programs to train a new generation of researchers, and a research institute for knowledge production and development. Together, these three pathways can pave the way for the formation of a scientific ecosystem for peace and conflict resolution studies at the University of Tehran and even across the country—an ecosystem where education, research, dialogue, and knowledge production complement one another.

Perhaps the significance of these achievements is more evident today than ever before, amid current difficult conditions. Precisely at a time when war and violence have once again engulfed parts of the Middle East and countless people are paying a heavy toll, the development of peace education and research can serve as a testament to the belief that war, however bitter and seemingly inevitable it may appear, should not be the final horizon of human thought. The academic community has a duty to reflect upon the possibility of peace alongside studying war; to seek ways to mitigate violence alongside understanding it; and to strive—alongside analyzing existing conflicts—to cultivate individuals and

various basic needs of life. The consequences of war extend far beyond the battlefield and can linger in the economic, social, and psychological structures of a society for decades to come.

But Not Everything Was Bitter

Nevertheless, amid all these bitter and concerning events, a very positive development has occurred, and two other positive developments are taking shape—three milestones that have long been among the author's primary concerns. Their realization can be considered an important step toward institutionalizing peace and conflict resolution studies at the University of Tehran and within the country's academic sphere. The first and most significant of these developments is the establishment of the Ph.D. program in Peace and Conflict Resolution Studies at the Faculty of World Studies, University of Tehran. For years, this demand and necessity existed, followed by persistent efforts to move peace and conflict resolution studies beyond sporadic conferences and isolated research, transforming it into an institutionalized academic discipline within the nation's higher education system—a field capable of training specialized experts and equipping a new generation of thinkers for the scientific study of conflict, violence, peace, and methods of dispute resolution.

Fortunately, this aspiration—and perhaps dream—became a reality, and these efforts bore fruit. The first cohort of Ph.D. students in Peace and Conflict Resolution Studies began their studies in Mehr 1404 (September/October 2025), and the second cohort commenced in Mehr 1405 (September/October 2026). The establishment of this program must be viewed as going beyond the creation of an educational curriculum; in its profound sense, every doctoral program is an investment in the future of an academic field. The students pursuing their degrees in this discipline today will be the researchers and professors who will shape a portion of the future of peace and conflict resolution studies in Iran and on the international stage.

Continuing this trajectory, efforts are underway to establish the Master's program in Peace and Conflict Resolution Studies at the Faculty of World Studies, University of Tehran. This program, which we have sought to realize for several years, is currently undergoing its final approval stages. The realization of this initiative will complete another link in the chain of academic education for peace and conflict resolution at the University of Tehran, paving the way for training students at the Master's level and enabling them to continue their path into higher academic stages.

The second positive development, which is currently taking shape and which we hope will soon yield results, is the establishment of the Research Institute for Peace and Conflict Resolution Studies. This idea has also been on the agenda for several years, with its administrative and legal processes actively pursued. Once established, this institute can serve as an important complement to existing educational activities and conferences, providing opportunities to conduct fundamental and applied research, implement research projects, train researchers, establish scientific networks, and develop domestic and international cooperation in the field of peace and conflict resolution.

INTRODUCTION

The 6th International Conference on Peace and Conflict Resolution was held for three days from May 25 to 27, 2025 (Khordad 5 to 7, 1404), at the Faculty of World Studies, University of Tehran. Continuing along this academic path, the 7th International Conference on Peace and Conflict Resolution was scheduled to be held on May 24 and 25, 2026 (Khordad 4 and 5, 1405); however, tragic developments and wartime conditions forced its postponement. This delay served as a bitter reminder of the very reality that has turned the central theme of this conference into an objective and tangible necessity: "We speak of peace because the world remains afflicted by conflict, violence, and war."

The Bitter Realities of War

Since the 6th conference until today, many unfortunate events have occurred across the world, particularly in our region. During this interval, not only has the state of global peace failed to improve, but in many areas, conditions have become more difficult and complex than before. My country has also been embroiled in two devastating wars during this period, leaving behind heavy human, social, and economic consequences. Before war appears in political statistics and reports, it happens in people's lives. Innocent lives are lost; women and children fall victim; families lose their loved ones; and millions face anxiety, insecurity, and the hardships of daily life. In such circumstances, war is no longer an abstract concept in history books or international relations; it is a reality that penetrates homes, schools, hospitals, workplaces, and the daily existence of ordinary people.

War not only takes human lives and destroys homes, but it also erodes the economic and cultural foundations of life and social capital. Many families struggle to provide for their livelihoods and basic needs. Numerous businesses are forced to close, and institutions, factories, and production units either suffer direct damage or face severe crises due to economic recession and disruptions in production and trade. Unemployment rises, and economic insecurity imposes even greater psychological and social pressure on society. Under such conditions, even access to basic life necessities becomes difficult for a segment of the population. Patients may encounter problems in securing medicines and essential medical services, and many families are forced to choose among

Strategic Shift in the Middle East Peace Model: From the Centrality of the Palestinian Issue to the Normalization of Relations with Israel (2017–2025) 304
■ *Maliheh Abvali, Amir Hesam Mirzaei*

Arabic Abstracts

The Impact of Sudanese Social Transformations (2003-2019) on the Rebellion of the Rapid Support Forces 301
■ *Ahmad Borvayeh, Mohsen Ertezaei*

Iraqi Foreign Policy Post-2003: Iraq and the Balance Strategy in the Middle East 300
■ *Israa Qutbi Fard*

Engineering of Economic Peace in the Middle East; A Foresight Vision for Transitioning from Resource Com-petition to Digital Knowledge Integration 299
■ *Abbas Maki*

Silent Violence 298
■ *Jalal Nawaseri*

From Religious Pluralism to Sustainable Peace; The Role of Interfaith Dialogue in Preventing Extremism and Promoting Social Cohesion 296
■ *Alya'a Mohammed Hathal*

Geospatial Modeling of Cities' Capacity for Peaceful Coexistence; A Comparative Study Between the Cities of Kirkuk (Iraq) and Urmia (Iran) Using Geographic Information Systems and Remote Sensing 295
■ *Zaid Ali Mounis Al-Yahya, Muthana mashaan Almazrouee*

The Transformation of China's Strategic Partnerships Under the Pressure of China Containment Policies 293
■ *Seyed Bagher Salehi*

Conflict Resolution Strategies in Different Religions; A Comparative Study 291
■ *Muntadhar Adel Saeed Al-Ghaffari Al-Daranihe*

The Problem of Toleration Between the Right to Justification and the Critique of Epistemic Closure: A Critical Comparative Study of Rainer Forst and Mohammed Arkoun 289
■ *Alya Abdulameer Abdulmajeed*

Redefining the Concepts of "Negative Peace" and "Positive Peace" in Galtung's Theory with a Focus on the Components of "Structural Violence" and "Cultural Violence" 288
■ *Morteza Karbalaei Sadeghi, Mehdi Noorian*

Evaluation of the "Peace Court" in Criminal Procedure in Iran; A Comparative Study in Light of the Criminal Policy of the Persian Gulf States 287
■ *Mehdi Khaqani Esfahani*

The Fragile Balancing Policy in Iraq and the Constraints on Its Mediation Capacity in the Iran-US War 285
■ *Muhannad Hamedi*

Reshaping Iran's Presence in the Horn of Africa Amid the Repercussions of the Regional War ... 283
■ *Mohamed Turshin*

Structure and Function of Special Operations Forces Globally and the Possibility of Their Localization in Iran with Emphasis on Conflict Management, Deterrence, and Sustainable Peacebuilding 326
■ *Nozar Nemati, Jalal Shojaei, Karim Ansari*

Optimizing the Structure of the Peacekeeping Battalion of the Islamic Republic of Iran Army Ground Force Based on Department of Peace Operations Standards 325
■ *Meysam Aghajani*

Consolidating Iran's Balance of Power in the Strait of Hormuz: Transitioning from Interventionist U.S. Hegemony Towards Sustainable Peace 323
■ *Fatemeh Taherian*

Structural Violence in the Age of Algorithms: The Role of Digital Discrimination Perception and Selective Exposure to Information in Iran's Social Peace 322
■ *Fatemeh Khalili Boroujeni, Parham Pourramazan*

Technological Deterrence and Regional Stability: The Role of Iran's Drone and Missile Authority 320
■ *Nozar Nemati, Jalal Shojaei, Karim Ansari*

Chapter 14: Israel and Regional Conflicts

"Zionism" and How It Endangers Peace and Stability in the Middle East.....317
■ *Hadi Borhani*

Peace in the Shadow of Fragile Deterrence: The Future of West Asia's Security Order After the Iran-U.S.-Israel War 316
■ *Aref Bijan*

Missiles, Deterrence, and Asymmetric Warfare: Assessing Iran's Strategic Response to Israel..... 314
■ *Bahador Aminian Jazi*

The Epistemic Function of Conflict in the Transition to Sustainable Peace: Analyzing Power Perception and the Stalemate of Elimination in Mutual Deterrence Among Iran, Israel, and the U.S. 313
■ *Abdullah Hatami Abbasi, Mehdi Hosseinirad*

Normalization of Arab States' Relations with Israel and Its Consequences for Regional Peace. 312
■ *Mohammad Mohammadi*

Analyzing the Capacity of the VIX Index as an Early Warning Indicator in Military Tensions Among Iran, the U.S., and Israel in 2026 311
■ *Hadi Heidari*

The Role of the Zionist Regime in Reproducing Ethnic Violence Through the RSF's Emulation of Israeli Military Tactics in Gaza.....310
■ *Mohammad Hossein Roudbari*

The Necessity of Understanding the Nature of Conflicts to Enable Peace: Analyzing the Nature of Peace with Emphasis on Palestine, Israel, Iran, and U.S. Negotiations 308
■ *Seyyedeh Suzan Anjomrooz*

Demographic Changes and Public Attitudes in Israel and Their Consequences for the Continuation of Conflict (1977–2026) 306
■ *Mohammad Reza Meisami*

Silent Violences and the Future of Global Peace 345
■ *Leila Karimifard, Abbas Ali Rahbar*

Water Diplomacy and Border Conflict Management Between Iran and Taliban-Ruled Afghanistan: Conflict Resolution Capacities Regarding the Hirmand Water Right (2021–2025) 344
■ *Mohammad Samiei*

War and Environmental Destruction in the Strait of Hormuz 343
■ *Fatemeh Abbasi*

Inter-regional Inequalities in Iran: Manifestation of Geographico-Economic Violence 342
■ *Yashar Zaki, Arash Nasiri Zarghani*

Unequal Distribution of Power, Peace, and Development: A Comparative Analysis of Conflict Formation or Containment in Selected Countries 340
■ *Parvin Alipour*

Green Tourism: A Sustainable Peace Strategy in Water-Scarce Regions 339
■ *Maryam Salmanian*

Analyzing Hydropolitical Violences in Iranian River Basins: A Case Study of the Zayandeh-Rud Basin 338
■ *Mohammad Shatoori, Yashar Zaki*

Chapter 13: Iran Amidst the Struggles of International Peace and Conflicts

Legitimacy of Mediation in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran: The Impact of Iranian Culture on Iranian Foreign Policy 335
■ *Mehrdad Halalkhor*

Examining the Green Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran and Water Conflict Management in West Asia (2015–2025): Opportunities and Challenges of the Climate Change Era 334
■ *Shayan Asadi*

The Role of Neighborhood Diplomacy and Regional Elites in Peacebuilding and De-escalation Between Iran and the West 333
■ *Bafraw Rauf Hama Yousuf*

Living in the Grey Zone of Iran-UK Relations Beyond the War and Peace Binary 332
■ *Fatemeh Karimian*

The Interconnection of Cultural Borders and Security in Regional Peace: A Reading of Relations Between Iran and Turkic-Speaking Countries 331
■ *Mobina Kaveh*

Silent Violence and the Logic of Iranian Reconciliation: A Reading of Iranian Foreign Policy – A Case Study of the Qajar, Pahlavi, and Islamic Republic Eras 330
■ *Seyyedeh Mahdieh Qureshi*

Comparing the Concept of "Peace" in the Political Thought of the Islamic Revolution and Zionism 328
■ *Hossein Samadpour*

Religious and Commercial Cultural Relations Between Iran and Bangladesh: With an Emphasis on the Fourth Industrial Revolution 327
■ *Mohammad Abolhashem*

Russia-Israel Economic Relations Before and After the Ukraine War 360
■ *Fatemeh Khodadad*

Renewable Energies and Redefining International Security: An Approach to the Geopolitical Consequences of Energy Transition on Peace and Conflict 359
■ *Ebrahim Rezaei Rad*

International Sanctions and the Hidden Geometry of Violence: Silent Violences in the Era of Developing Yet Defeated Humanity 358
■ *Ehsan Mohammadi, Mohammad Sharif, Mohammad Reza Alipour*

Economic Sanctions as an Obstacle to Peacebuilding: Evaluating U.S. Foreign Policy Towards Iran (2018–2025) 357
■ *Kasra Ghafouri*

From Political Mediation to Market Creation: Economic Diplomacy as an Emerging Model in Conflict Resolution 356
■ *Sepehr Tavakolian*

Political Economy and Power Distribution in Africa: The Impact of Conflict and Peace on Women's Reproductive Health and Strategic Implications for Iran 355
■ *Tandis Razavi*

International Trade and Investment Law as Peace Infrastructure: The Role of Economic Relations in Conflict Prevention 354
■ *Mahya Sheikh Asadi, Salmeh Agheli*

Economic Components and Impacts of Peace 353
■ *Lotfali Agheli*

Chapter 12: Environmental and Geographical Dimensions of Peace and Conflict Resolution with Emphasis on Iran

Securitization of Environmental Crises in the Middle East and Its Consequences for Human Security 351
■ *Tina Hashemi*

Revisiting Water Policies Under Climate Change Conditions and the New Concept of Environmental Peace 350
■ *Rahman Hariri, Narges Oksa*

Water Crisis and Human Security in Iran: An Interdisciplinary Analysis of the Social and Security Impacts of Water Scarcity 349
■ *Roksaneh Afsar*

Water Crisis and Environmental Injustice in Iran: An Analysis of Dam Construction and Water Transfer Policies 348
■ *Seyyedeh Sara Fatemian*

Geographical Violence in Rural Areas: Climate Injustice, Occupational Migration, and Family Life in Mazi Bon Village 347
■ *Shahireh Nozari, Boshra Hosseini*

Systematic Environmental Violence and Intentional Contamination of Water Resources and Agricultural Lands: A Case Study of Myanmar 346
■ *Kowsar Khazaei Pool*

Geopolitics of Peace in West Asia: Challenges and Opportunities 377
■ *Reza Rajabi*

Lifting CAATSA Sanctions Against Turkey: Regional Peacebuilding, Geopolitical Hush Money, or Strategic Containment of Iran? 375
■ *Fatemeh Gharaati*

Unfinished Peace and Silent Violence: Structural Obstacles to a Final Agreement in the Post-Karabakh War South Caucasus 374
■ *Masoumeh Falahati*

From the Mountains to Political Participation: The Impact of the Kurdistan Workers' Party Intellectual Evolution on the Peace Process in Turkey 373
■ *Sivan Moradi, Rahman Hariri*

The Role of State Identity Narratives in Reproducing Security Threat Perception and the Persistence of Psychological Violence in the Post-Conflict Era: A Study of Nagorno-Karabakh and Kashmir 372
■ *Mohaddeseh Dousti*

Russia's Role in Managing the 2020 Nagorno-Karabakh Crisis: An Analysis Based on Messmer's Four-Level Conflict Model 371
■ *Aboozar Mirbolouki Akbarabad*

Failure of Russian Mediation in the Nagorno-Karabakh Crisis (2020–2023): Explaining the Error in Crisis Diagnosis Based on the Cynefin Framework 370
■ *Amirreza Keshmiri*

Chapter 11: Energy Security, Trade, and Economic Geography of War and Peace

Silent Violence and the Issue of Ethics in the Global Economy 367
■ *Mohammad Jafar Amir Mahallati*

Silent Violences in Middle East Foreign Policy: Sanctions, Energy Diplomacy, and the War of Narratives 366
■ *Omid Azizian*

Geoeconomics and Peace in West Asia: The Role of Economic Connectivity in Reducing Regional Conflicts 365
■ *Reza Rajabi*

Development of Infrastructure Projects and Redefining Cooperation and Conflict in South Asia 364
■ *Tayyebeh Vaezi*

Renewable Energies and Environmental Peace in the Middle East: Legal Capacities for Mitigating Climate and Energy Conflicts 363
■ *Ali Saberpour*

Fragile Security in the South China Sea: Interdependence of Goods and Energy Trade 362
■ *Yain Karimian*

Europe Between Energy Crisis and Peace Crisis: The Role of Justice in De-escalating Violence (2022–2025) 361
■ *Fereshteh Jamshidian*

The Role of the Special Envoy of the United Nations in Conflict Resolution in Yemen 395
■ *Ataollah Azarm*

Criminal Mediation After the 2016 Bylaw: Obstacles to Transforming from Limited Restorative Justice to a Peace-Oriented Criminal Policy 394
■ *Mehdi Khagani Esfahani*

Countermeasures and International State Responsibility: Legitimacy of the Islamic Republic of Iran's Reaction in Designating EU Naval and Air Forces as Terrorist Organizations 393
■ *Maryam Yari Estahbanati, Meysam Belbasi*

Monitoring Ceasefires, Determining Breach of Obligations, and Dispute Settlement in International Law: A Legal Analysis of the Islamabad Memorandum of Understanding Between Iran and the U.S. 392
■ *Matin Saadat*

Margaret Thatcher's Government Strategy in the Northern Ireland Peacebuilding Process .. 391
■ *Setareh Vares*

International Law in Crisis Management and Peacebuilding: Lessons from the Recent Iran-U.S.-Israel War 389
■ *Farid Fathi*

Integrating Traditional Peacebuilding Mechanisms in Afghanistan with International Peacebuilding Frameworks 388
■ *Aboozar Pouradib*

Chapter 10: Modern Geopolitics and the Dynamics of Peace and Conflict in the Middle East and the Caucasus

Nuclear Competition and Conflict Management in the Middle East 385
■ *Akram Pirasteh*

Energy Diplomacy and Transition from the "Security Dilemma" to "Regional Integration": The Role of Natural Gas in the Political Economy of the Middle East 384
■ *Sanaz Ghasemzadeh*

Digital International Relations and the Inversion of the Concept of Security in the Middle East: From State-Centric Security to Individual-Centric Security 383
■ *Sajjad Mohseni*

The Chaotic Structure of the Post-Polar Middle East: Application to Turbulent Fluid 382
■ *Kioumars Sadeghi*

Securitization and Desecuritization in Saudi Foreign Policy: From the Yemen War to De-escalation with Iran 381
■ *Mohammad Pouya*

Peace and Conflict Resolution in Lebanon 379
■ *Hassan Salami*

The Role of Russian Diplomacy in Changing Tension Management Mechanisms in the Middle East: A Case Study of New Crises in the Post-Hegemonic Era 378
■ *Mehdi Nouri Chorti, Sarina Shakeri Astani*

Three-Dimensional Power Relations in the Persian Gulf Regional Conflicts 410
■ *Kioumars Yazdanpanah Dero, Maryam Salmanian*

Geopolitics of Nuclear-Weapon-Free Zones in the Second Nuclear Age: Regional Capacities for Strengthening Arms Control 409
■ *Mohammad Hadi Vaez Mahdavi*

Chapter 9: International Organizations, Peacekeeping, and International Law

Fair Trial in International Arbitration with a Focus on the Human Rights Interpretation of the New York Convention 407
■ *Abolfazl Asgari*

The Effectiveness of the Missile Technology Control Regime in Light of the Security Dilemma and Geopolitical Competitions 406
■ *Mohammad Hadi Vaez Mahdavi, Mohammad Reza Dehshiri*

EU Crisis Diplomacy and the Issue of Effectiveness in Resolving Complex Conflicts 405
■ *Roxana Niknami*

Organizational Structure of United Nations Peacekeeping Missions with Emphasis on the Participation of the Army of the Islamic Republic of Iran 404
■ *Meysam Aghajani*

Decision-Making Structure of the UN Security Council: Challenges and Reformative Strategies for Achieving Sustainable Peace and International Conflict Management 403
■ *Milad Pahlavan Mangoodehi, Hassan Bazdar*

Analyzing the Effectiveness of African Union Peacebuilding Methods in 10 Internal African Crises 402
■ *Amirreza Nemati*

The Legal Status of the Gaza Peace Council and Its Impact on the Legal Standing of the UN Security Council 401
■ *Hossein Vakili*

The Collapse of the Republic System in Afghanistan and the Return of the Taliban: An Analysis Based on the Parker and Stern Organizational-Administrative Model 400
■ *Mohammad Farid Azimi*

Duality of the Use of Force and the Principle of Neutrality in Peacekeeping Operations: Operational Challenges in Africa 399
■ *Adel Sadri Azad*

Normative Credibility Crisis and Limitations of EU Peacebuilding in the Iran-U.S. War of 2025–2026 398
■ *Tahmineh Tafakori*

Capacities and Limitations of International Law in the Transition from Conflict to Peace in the Palestinian Question 397
■ *Shahin Mazaheri Jabili, Fatemeh Khosroabadi*

Roots of Civil Wars in Angola and Strategies for Conflict Resolution and Achieving National Peace 396
■ *Kambiz Maghsoudi*

Chapter 8: Legal and Judicial Systems, and Conflict Resolution

Analysis of U.S. Aggressive Foreign Policy During the Trump Era within the Framework of Offensive Realism: Consequences and Balancing Strategies in the International System.....431
■ *Zahra Khalili*

The Impact of the Second Trump Administration's Expansionist Policies on International Peace and Security.....430
■ *Mohammad Ali Sedighi*

Donald Trump's Power-Based Peace Policy and the Escalation of Conflict with the Islamic Republic of Iran.....429
■ *Mohsen Ghezelsofloo*

Silent Violences of Trump's Policy and Its Impact on the Disturbance of the International Order.....427
■ *Ehsan Mohammadi*

U.S. and Russian Interests and Calculations for Ending the War in Ukraine.....426
■ *Roghayyeh Keramatinia*

From Crisis Management to Negative Peace: The Role of U.S. Foreign Policy in the Dynamics of the Russia-Ukraine Conflict (2025–2026).....425
■ *Farnoosh Taherloo*

The Impact of the Ukraine War Experience on China's Risk Calculations Regarding the Taiwan Issue423
■ *Amir Tavazo, Parsa Akhlaqi*

China's Role in the 2025 India-Pakistan Conflict.....421
■ *Hamed Vafaei, Amir Hossein Azhdari*

Redefining the Discourse of Peaceful Development in the Xi Jinping Era.....420
■ *Ghazal Izadi*

Russia's Operational Code in the Two Iran-U.S.-Israel Wars (June 2025 – August 2026): The Nature and Function of Russia's Role in Containing or Sustaining Tension.....419
■ *Fatemeh Sadeghi Sheikh Tabaqi*

How Russia Exercises Soft Influence in Europe and Its Consequences for Regional Peace....418
■ *Mehdi Nouri Chorti, Sarina Shakeri Astani*

France and the Securitization of European Integration After the Ukraine War.....416
■ *Amir Mohammad Faraji*

French Government Discourse on Algeria's Positions in Resolving the Algerian Question: Diplomatic Analysis and Reparation Strategies.....415
■ *Sina Nasri*

Southeast Asian Countries' Reaction to the Gaza Peace Plan: Causes and Results.....413
■ *Bahareh Sazmand*

Evaluating the Role and Function of Sanctions as a Tool of "Silent Violence" in Great Power Politics...412
■ *Ali Ekhtiyari Pirbala*

Strategic Pivot: Content Analysis of Germany's Foreign Policy Realignment During and After the U.S.-Zionist Regime Aggression Against Iran.....411
■ *Ramin Noorbakhsh*

The Role of Online Democracy in Reducing or Escalating Symbolic Violence in Iranian Society: Prediction Using Artificial Intelligence 448
■ *Parham Pourramazan*

Opportunities and Challenges of the Nobel Peace Prize in the Process of Achieving Global Peace 447
■ *Hadi Sadeghi Aval*

Application of Game Theory in Designing Novel Conflict Resolution Models 446
■ *Erfan Javadi*

Algorithmic Diplomacy and Peacebuilding: A Case Study of Water Dispute Resolution in the Colorado Basin 445
■ *Farideh Mohammadalipour*

Silent Violence and Unequal Access to Information: The Facilitating Role of Public Libraries 443
■ *Maryam Moghaddami Vaighan*

The Role of Civilizational Diplomacy in Regional Conflict Management: An Approach Based on Situational Logic Analysis 442
■ *Pouria Angoshtbaft*

Cultural Diplomacy as a Strategy for Confronting Silent Violences in the Conflict Resolution Process 441
■ *Masoumeh Najafiani*

Cultural Diplomacy and Conflict Management: A Study of Iran's Experience in Iraq and the Republic of Azerbaijan 440
■ *Meysam Abnavi, Nader Karimi*

Achieving Peace Through Securing the Cultural Rights of Minority Groups 439
■ *Mansoureh Fasih Ramandi*

Interfaith Diplomacy in Fragile States: Engagement of Religious Actors in Peacebuilding and Social Cohesion in Nigeria and Sierra Leone 438
■ *Mostafa Boroujerdi*

Ethical Boundaries of Religious Tourism: Explaining Spectational and Participatory Approaches 437
■ *Reza Dadashi Tonekaboni*

The Institutional Model of Citizen Diplomacy in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran: Requirements and Executive Mechanisms 436
■ *Mojtaba Roustaei*

Japan's Educational Reforms After World War II: An Analysis of the U.S. Strategy in Establishing a Pacifist Educational Curriculum 435
■ *Zahra Tehrani Taj*

Examining the Emergence of Digital Currencies in the Global Financial Network: A Challenge to Dollar Hegemony 434
■ *Ali Amirkhani*

Iranian Cultural Diplomacy in the Qajar Era and Its Role in Managing Conflicts with Foreign Powers 433
■ *Nader Karimi, Meysam Abnavi, Taha Arbabi*

Pathological Consequences of Inflation in Iran's Economy from the Perspective of Silent Violence Theory 469
■ *Ruhollah Kohanhooshnejad*

Structural Violences Stemming from Driving Culture 468
■ *Mohammad Mansournejad*

The Role of Oral Traditions and Customs in Conflict Management and the Manifestation of Silent Peace: A Case Study of Traditional Mechanisms in Iranian Culture and Their Continuity in Contemporary Transformations 466
■ *Nastaran Jalali Moghaddam*

Genealogy of Peace in the Apparatus of Consciousness and Iranian Civilizational Capacity 464
■ *Abdulmajid Moballeghi*

Grounds of Conflict in Iranian Society: A Theoretical-Interpretive Analysis Based on Galtung's Peace Theory 463
■ *Akram Bagheri Ghal'esari*

The Role of the Iranian-Islamic Model of "Nonviolent Resistance" in Shifting the Balance of Power and Paving the Way for Negotiation and Conflict Resolution 462
■ *Mohammad Hadi Talati*

On the Conflict Between the Diaspora and Iranian Society and the Necessity of Regulating Collective Reconciliation 460
■ *Mansour Anbarmoo*

Nihilism and Hidden Violence in Contemporary Iran: The Relationship Between Despair, Suicide, and Misguided State Policymaking 459
■ *Mohammad Osmani*

From Othering to Peacebuilding: Representation of Peace, the Other, and Conflict in Iranian Primary School Textbooks from the Perspective of Sociology of Language 458
■ *Shakila Moradi*

Silent Violence in Iranian Presidential Election Campaigns: With an Emphasis on the 13th Term 456
■ *Mehdi Naderi*

The Role of Integrating Empirical Sciences and Humanities in Fostering Tolerance and Acceptance Among Students 455
■ *Fatemeh Mohammadian Amiri*

Pathology of Iranian Criminal Policy in Facing Silent Violences 453
■ *Mahboubeh Ghobadi*

Echoes of Silent Violences in Contemporary Iranian Fiction Literature and Cinema 452
■ *Parand Fayyazmanesh*

Chapter 7: The Role of Emerging Technologies and Novel Diplomacies in Peace and Conflict Resolution

Science and Technology Diplomacy as a Tool for International Conflict Resolution 449
■ *Esmaeil Kalantari*

Established Action Patterns in International Conflicts: Explaining Behavioral Restriction under Threat Conditions 491
■ *Saeedeh Kouzehgari*

Strategies for Hostility Management During Armed Peace 489
■ *Mohammad Reza Dehshiri*

Political Elite Decision-Making in Foreign Policy and the Reproduction of Cultural Violence: The Logic of Conflict and the Possibility of Peace 488
■ *Maryam Bordbar Mozhdehi*

Mediation and De-escalation in Colonial Brazil: A Discourse Analysis of Jesuit Letters 486
■ *Motahhareh Jahangiri*

Soft Dimensions of Turkey's Foreign Policy in Regional Conflict Prevention and Management .. 485
■ *Elham Heidari, Reza Dehghani*

Ripeness Theory and Credible Deterrence: Explaining the Concept of Mutually Hurting Stalemate in the Geopolitics of the Strait of Hormuz 484
■ *Abdullah Abbasi Hatami*

Reverse Space Peace: Preventing Conflict Escalation in Space Competition 483
■ *Gelareh Rastegarnia*

The Model of the Future Global Order Based on Legitimate Hegemony: Inspiration from the Concert of Europe 482
■ *Shirin Ardi*

The Peace Paradox: How Peacebuilding Policies Become Sources of Conflict – The Oslo Peace Process 1993–2023 481
■ *Erfan Javadi*

Great Power Mediation and Managed Peace: The Role of the United States in the Democratic Republic of the Congo and Rwanda Conflict 479
■ *Ali Karampour*

The Role of Teamwork in Conflict Management 477
■ *Mohaddeseh Malekpour*

Jurisprudence of Transactions (Fiqh al-Mu'amalat) and Provisions for Peace and Conflict Resolution 476
■ *Mohammad Barekat*

Formulating the Relationship Between Hard and Soft Tools in Conflict Management: A Comparative Analysis of the Role of Deterrence in Sustaining Post-War Arrangements 475
■ *Kasra Ghafouri, Atrin Eskandari*

Civil Liability as a Mechanism for Preventing Social Conflict in Artificial Intelligence Decision-Making 473
■ *Mahboubeh Ghorbani*

Chapter 6: Social Transformations and Peace in Iranian Society

Reproduction of Ethnic Inequality in Iran: An Anthropological Analysis of "Gentle Violences" 471
■ *Hossein Mirzaei*

The Political Neuroscience Paradigm and Understanding the Role of Emotions in Political Decision-Making: Foundations for the Emergence of Public Empathy and Collective Hatred 509
■ *Ali Ashraf Nazari*

Strategies for Achieving Peace in Communitarian Thought 507
■ *Mahnaz Shahalizadeh*

Transition to Peace and the Persistence of Silent Violences: Structural Violence in Post-Apartheid South Africa 506
■ *Seyyedeh Negar Mousavi*

Silent Structural Violence and the Zagros Suicide Faultline: A Psychological Analysis 505
■ *Hossein Fayyazmanesh*

Silent Media Violence: Analysis of the Mechanisms of Silence and News Distortion Regarding the Suffering of Marginalized Groups and Its Role in Reinforcing Discriminatory Stereotypes 503
■ *Seyyed Sajjad Al-e Seyyed Ghafoor*

An Integrated Framework for the Formation of Student-Centered Safe Learning Environments 502
■ *Negar Vakili, Fatemeh Jarahi, Somayyeh Shabani*

The Role of Youth in Peacebuilding: Youth Participation for Establishing Sustainable Peace 501
■ *Alireza Kohan Khaki, Sima Chehrgani*

Silent Violences as an Obstacle to Sustainable Peace in Post-Conflict Societies: A Case Study of the Bosnian War 1992–1995 500
■ *Shaghayeq Motaghi*

Empathy and Acceptance of Differences as Psychological Foundations for Conflict Resolution in Adolescents 499
■ *Masoumeh Fathi*

Structural Violence in Afghanistan 498
■ *Juma Ali Haqqani*

Oral Literature as Everyday Resistance: Nonviolent Protest, Identity, and Collective Memory in African Societies 497
■ *Atefeh Toghyani*

A Study of "Silent Violence" Resulting from War in the Border Regions of Kermanshah 496
■ *Minoo Salimi*

The Failure of United Nations Mediation in Afghanistan 1981–1992 495
■ *Mohammad Kazem Ahmadi*

Chapter 5: Theories, Models, and Techniques of Conflict Prevention, Management, and Resolution

Concepts and Theories of Peace and Conflict Resolution 493
■ *Rashid Rekabian*

An Evaluation of Iran-U.S. Negotiations in the Past Decade from the Perspective of International Negotiation Principles and Techniques 492
■ *Amir Saed Vakil*

War in the Shadow of Silence: Discourse Analysis of Silent Violence and the Failure of Mediation in Ferdowsi's Shahnameh 529
■ *Omid Babelian*

Typology of Peace and Conflict Resolution Patterns in Persian Miniature: A Study of Four Miniatures from Ferdowsi's Shahnameh and Nezami's Khamsa 528
■ *Mehdi Nasiri*

From Paradoxical Pacifism (Rumi) to Postmodern Pacifism (Hafez) and Pragmatic Pacifism (Saadi) 527
■ *Seyyed Mahmoud Nejati Hosseini*

Peace as a Condition for the Reconstruction of Human Identity in Paul Éluard›s Poetry: An Interdisciplinary Reading Based on Cheek's Self-Concept Theory 525
■ *Zahra Khosravi*

The Fear Doctrine in International Political Theory and Its Impact on Conflict Escalation: A Constructivist Critique of Huntington's Theory 524
■ *Fereshteh Alaei, Mohammad Taghi Ghezelsofla*

Sustainable Peace in Transcendent Theosophy (Hikmat al-Muta'aliyah) and the Experience of Islamic Resistance in Facing Structural Crises in the West Asia Region 523
■ *Abolfazl Afshari, Mohammad Hossein Roudbari*

Hidden Narrative Violence and the Erasure of Agency in Mirza Kazem-Beg's Empathetic Representation of the Babi Conflict 522
■ *Somayyeh Hamidi*

Audience Experience of Facing News-Analytical Narratives of the Ramadan War: Formulating the "Padrang Narrative" Model Based on Narrative Suffering 521
■ *Maedeh Poorsafaei*

Poverty, Oppression, and the Ideal of Peace in Najah Farhan al-Masoudi's Diwan Based on Galtung's Structural Violence Theory and Bourdieu's Theory of Reproduction of Inequality 519
■ *Ahmad Mohammadinezhad Pashaki*

Narrative Governance for Anticipatory Peace: Designing a Novel Framework for Conflict Prevention in the Era of Generative AI 518
■ *Homa Mohammadi*

From Classical Persian Poetry to Eco-Fiction: Narrative Peacebuilding and Literary Public Diplomacy in the Iran-U.S. Conflict 517
■ *Mohammad Baqer Shabanpour*

The Geopolitics of Influence and Information Warfare in Post-Truth Political Geographies: From the War of Narratives to Cognitive Peace 515
■ *Marjan Badiee Azandahi, Maryam Salmanian*

Peace Discourse in Mohammad Saleh Bahr al-Uloom's Poetry Based on Habermas's Public Sphere Theory and Bourdieu's Literary Field 513
■ *Ahmad Mohammadinezhad Pashaki*

Chapter 4: Sociology and Psychology of Peace and Conflict Resolution

The Dilemma of "Loneliness" in the 21st Century as "Hidden Violence" 511
■ *Seyyed Shahab-ed-Din Mesbahi*

Strategies for Peaceful Conflict Resolution in the Governance Tradition of the Prophet of Islam (PBUH) 548
■ *Mohammad Reza Aram*

Silent Violences in Islamic Texts: From Negating Hidden Roots to Establishing Social Peace .. 547
■ *Saeed Yazdi Khesht Mal*

The Resistance Peace Model: A Revolutionary Reading of Al-Sahifa al-Sajjadiyya for a Justice-Centered International Order 546
■ *Elaheh Mahdian, Mansour Mir*

Legitimacy and Prohibition of Blockading Vital Resources in Armed Conflicts: An Analysis in Judeo-Christian Tradition, Islamic Jurisprudence, and International Humanitarian Law 545
■ *Mohammad Sahaf Kashani*

Structural and Hidden Violence in International Relations: Quranic Solutions for Reform and Justice-Building 544
■ *Seyyed Sajjad Al-e Seyyed Ghafoor*

Quranic Evidence for the Prevention of Silent Violences 543
■ *Abdul Rasool Hadian Shirazi*

The Effects of "Extremism" in the Intellectual Framework of Kharijites as the Generation of Violence in Islamic Society 542
■ *Bahadur Ghayem*

The Role of Maqasidi Interpretation in a Tolerant Re-reading of the Quran 541
■ *Mehdi Rostami*

Peace Based on Dialogue Among Jurisprudence Schools of the Islamic World 540
■ *Mehdi Nouryan, Morteza Karbalaei Sadeghi*

Taqiyya and Peace: Normative Rationality and the Ethics of Suspending Violence in Twelver Shia Political Theology 539
■ *Tayyebeh Mohammadikia*

Peace and Conflict Resolution in Zaidiyyah Shia Theology and Political Thought 537
■ *Sajjad Bakhshi Zanjirani*

Formulating the Relationship Between "Islam, Tolerance, and Violence" in Ayatollah Javadi Amoli's Theology Based on Skinner's Method 536
■ *Ali Aghajani*

Modern Transpersonal Peace and the Hindu Tradition: Re-reading Principles and Concepts Based on Sacred Texts and Myths 534
■ *Mohammad Javad Ghaed Sharaf*

Chapter 3: Peace and Conflict Resolution in History, Culture, Literature, and Narrative

Historiography, Narrative, and Peace 531
■ *Hamidreza Namazi*

Analysis of Peace and Victory Motifs on Sasanian Silver Plates 530
■ *Akram Mohammadizadeh*

The Status of the Leftist Movement in Democratic Peace: The Horizon of Leftist-Islamist Alliance in Europe 569
■ *Bahram Einollahi Masoum*

Republicanism as an Institutional Peace Paradigm: The Political Thought of the Founding Fathers of the United States 1787–1797 567
■ *Zahra fereidouni poor*

The Capacities of Science Communication in Peace: Ideological Polarization and the Failure of Scientific Persuasion in Habermas's Communicative Action 566
■ *Seyyed Mohammad Hossein Mirhashemi*

The Concept of Friendship in the Political Thought of Carl Schmitt and Khwaja Nasir al-Din al-Tusi 565
■ *Seyyed Khodayar Mortazavi, Afshin Jalali*

Peace, Like War, Requires Sacrifice: Peace and Modernity in Zoka-ol-Molk Foroughi's Thought 564
■ *Mohammad Mehdi Davar*

Peace in Mohammad Ali Foroughi's Political Thought 563
■ *Seyyed Mehdi Hosseini*

Peace and Coexistence from Tolstoy's Perspective: A Humanistic Outlook on Self and Other 562
■ *Faezeh Mohammadnia Hanaei*

Chapter 2: Religious Diplomacy and the Role of Religions in Conflicts

The Role of Religious Ethics in Contemporary Conflict Resolution: A Study of Abrahamic Religions' Teachings 559
■ *Seyyed Majid Nabavi*

Re-reading the Pattern of Interreligious Relations: From Coexistence to Engagement 557
■ *Sadra Taghipour*

The Role of Interreligious Dialogue in Violence Prevention and the Development of a Culture of Peace: A Qualitative Study of Experts' Perspectives 556
■ *Mohammad Reza Heshmati*

The Mechanism of "Indoctrination" and the Role of "Epistemic Immunity" in Achieving Interreligious Peace: A Reading of Chris Ranalli's Theory 555
■ *Abbas Oskouian*

Religion, Conflict, and Peace 554
■ *Ghorban Elmi, Seyyedeh Sozan Anjomrooz*

The Mission of Religions in the Geometry of Global Peace: The Role of Islamic Teachings in Transitioning from Historical Passivity to Evolutionary Synergy 553
■ *Mehdi Ebrahimi, Mohammad Bahadori Jahromi*

The Architecture of Dignity Amidst the Clamor of Silence: Civic Agency in Curbing Structural Violence Based on the Prophetic Peace Paradigm 551
■ *Reza Eisania*

Peace in the End Times from the Perspective of Russian Orthodox Teachings 549
■ *Elaheh Karimi Riabi, Saeed Yazdi Khesht Mal*

Intergenerational Transmission of War Memory and the Reconfiguration of Peace Education inContemporary Japan 506
■ *Ali Golmohammadi*

Peace-making values in the Holy Scriptures of Abrahamic religions..... 505
■ *Niloufar Salmani*

Arabic Religious Loanwords in the Modern Bengali Language..... 504
■ *Mumtahhina Khatun*

Architecture of emotion: the role of emotional stimuli in the dynamics of conflict and peace in international relations..... 503
■ *Narges Hojati*

Velayat and the Kingdom of Grace in Thomas Hobbes Leviathan 502
■ *An Marie Ø. Kirkegaard, Siavosh Bigonah*

The Politics of Silence in BBC News Coverage of the 2025 Iran-Israel Conflict: The Erasure of Civilian Voices and its Implications for Peace Journalism..... 500
■ *Mohanna Bakhshi Asl*

Persian Abstracts

Chapter 1: Theoretical, Epistemological, and Intellectual Foundations of Peace and Conflict Resolution

Peaceful Restorative Transition and the Virtue of “Exit from Power” 579
■ *Maghsoud Farasatkhah*

Epistemological Certainty and the Possibility of Sustainable Peace: A Philosophical Exploration in Conflict Resolution 577
■ *Mohsen Karami*

Anthropological Foundations of the Theology of Peace in Farabi’s Thought..... 576
■ *Ali Asghar Ahmadi*

Conflict Resolution Strategies in Avicenna’s Political Philosophy..... 575
■ *Amir Hassan Zargar*

Silent Violences: The Impact of Weakening Innate and Moral Principles on Peace and Conflict Resolution..... 574
■ *Mansour Mir, Elaheh Mahdian*

Olerance and Peace 573
■ *Khosrow Ghobadi*

The Era of Post-isms and the Scope of Silent Violences: An Analysis within Galtung’s Structural Violence Theory 572
■ *Mohammad Taghi Ghezelsofla, Alireza Sharifi*

Max Weber’s Political Thought on the Eve of World War I: Politics, Power, Political Responsibility, and the Possibility of Peace in Times of Crisis..... 571
■ *Masoumeh Izadbin*

Examining African State and Civil Society Responses to the US-Israeli Imposed War Against Iran 528
■ *Amirbahram Arabahmadi*

The Taliban System of Social Behaviour Regulation in Afghanistan after 2021 Established at the Central Level 527
■ *Klaudia Cenda-Miedzinska*

A Comparative Analysis of US Hybrid Warfare Strategies in Iran and Venezuela During Donald Trump's Second Term 525
■ *Elaheh Nourigholamizadeh*

Beyond the Absence of Conflict: Justice as a Prerequisite for Sustainable Peace..... 523
■ *Louna Farhat*

Constructive Civic Engagement and Narrative-Based Networks: The GUSDURian Model of Non-State Reconciliation in Indonesia..... 522
■ *Purkon Hidayat*

A Comparative Analysis of the Roles of India and Pakistan in Peacemaking in the Middle East 521
■ *Hanifeh Rigi*

Chapter 5: Culture, Media, Identity, Education & Public Diplomacy

Language Teaching as Peacebuilding: Navigating Diversity And Resolving Cultural Friction In International Classrooms 519
■ *Borko Kovačević*

Media Literacy Education for Intercultural Dialogue and a Culture of Peace in Multilingual Kazakhstan 518
■ *Perizat Yelubayeva, Gulmira Shynassylova*

Translating Peace: Media Representations of the Ramadan War in British News Discourse . 516
■ *Ghazaleh Ghafouri*

Media and AI representation of Human Suffering and the 2025 Indo-Pakistani War 515
■ *Farzan Safari Sabet*

Visualising Liberation: Photography, Resistance and Collective Memory in Algeria, Palestine and South Africa..... 514
■ *Samira Oulaillah*

An Epistemological Scrutiny of Islamophobia in Muslim Societies..... 512
■ *Alireza Salehi-Nejad*

From Social Tensions to Social Cohesion Muslim Migration and Conflict Transformation in Contemporary Britain 511
■ *Seyed Mohammad Hossein Hosseini*

From Lyon to Rasht: gastrodiplomacy, city branding, and culinary tourism for cultural peace 509
■ *Zahra Farhoodi*

Political Silence as Violence: Non-Responsive Governance and its implications for Sustainable Peace..... 507
■ *Mohanna Bakhshi Asl*

Near-Earth Space as a Strategic Domain for Peace and Conflict Resolution: An Integrated Analysis of Technologies, Businesses, Risks, and Governance Frameworks 553
■ *Ksenia Michailovna Belikova*

United Nations and Yemen's Tribal Institutions: Limits of Informal Actors' Inclusion in Official Peace Tracks 551
■ *Dmitry A. Mokshanov*

Addressing the Impact of Conflict on people along the "Line of Control" in the India-Pakistan border 549
■ *Kaima Shah*

Contested Sovereignty in the Global Nuclear Order: Iran and the Politics of Nuclear Governance 548
■ *Zeinab Nikookar*

The Discourse of Ceasefire in the Islamic Republic: The Iran-Iraq War (1980-1988) and the Iran-Israel War (2025) 547
■ *Monir Azizi*

Silent Violence and Dowry Crisis in India: Structural Obstacles to Social Peace and Sustainable Development 545
■ *Parisa Ehtesham Nia*

The Iraq War Analogy and Military Restraint: Explaining the United Kingdom's Initial Decision Not to Join the US-Israeli Military Campaign Against Iran (28 February-8 April 2026) 543
■ *Mohammadreza Moghimi*

Chapter 4: Geopolitics, Hybrid Warfare, Sanctions & Regional Security Dynamics

Political Economy of Russia-Linked Conflict Management in the 2025–2026 Russia–Ukraine Peace Talks 539
■ *Ali Sabzi*

Civilizational Conflict: A Historical-Sociological Analysis of the Mutual Formation of Identity and Othering within the Russia–West Figuration 537
■ *Khodayar Barari*

Sanctioning Conflict: Why Coercive Statecraft Persists and How It Hinders Peace in Eurasia
■ *Maziar Mozaffari Falarti, Ali Asadikhomami 535*

Managing Strategic Rivalry: Deterrence and Reassurance in U.S.-China Relations under Trump and Biden 534
■ *Fatemeh Rezaei*

Pacifism and German Foreign Policy (2022–2026) 532
Behzad Ahmadi

The EU's Silent Ecological Violence: From Energy Policies to Europe's Climate Crisis 530
■ *Zahra Bagheri*

Civilian Peacebuilding in European Union External Action: Frameworks, Instruments, and criticisms in Conflict Management 529
■ *Ali Sabbaghian*

Between Empires and Faiths: A Critical Realist Study of Nizamuddin Auliya's Divine Humanism 577
■ *Hyungjin An*

Role of Muslim and Christian Religious Leaders and Clergy in Conflict Prevention: Historical and Modern Examples from Russia 576
■ *Ankit Kumar*

Using Epistemic game theory as a strategy to prevent the escalation of international conflicts: an analysis of the U.S. aggression against Iran 575
■ *Joel Ivan Gonzalez Cedillo*

Strong and weak eschatology: A human-centered, relational theology of the future 574
■ *Peter M. Sensenig*

Sustainable Development and Conflict Prevention 573
■ *Irina Stenko*

Evangelical Fiction and the Politics of Conflict: Representation of Israel-Palestine in Joel C. Rosenberg's Novel 571
■ *Elham Kadkhodaee, Seyed Mahdi Hosseinian*

Protecting Women in UN Peacekeeping Operations: Challenges and Strategic Imperatives in African Conflict Zones 570
■ *Mehdi Jafari*

Religious Diplomacy and the Image of Iran in India: A Comparative Discourse Analysis of Indian Religious Leaders' Narratives on the Recent Conflict Involving Iran 568
■ *Nikita Emam Jome*

Preserving Interfaith Harmony in the Russian Federation: Mechanisms, Practices and Policy Outcomes 566
■ *Albina D. Gimkaeva*

Chapter 3: International Law, Institutions, Security Regimes & Humanitarian Norms

Individualization of International Humanitarian Law (IHR) 563
■ *Yasushi Higashizawa*

Dissecting the Cold Peace: Explaining Stable Fragility in Egypt-Israel Relations through the Interdependence-Deterrence Equilibrium Model (IDEM) 561
■ *Seyed Masoud Hosseini*

Judicializing Emergency: Colonial Legal Legacies, the Supreme Court of Pakistan, and the Management of Political Conflict (1954–2009) 559
■ *Reza Bagheri, Maziar Mozaffari Falarti, Ali Saleh Karimi*

Iran in Indonesian Public Discourse: Media Narratives and Societal Reflections on the Recent Ramadan War 558
■ *Nikita EmamJome*

From Blockade to Bargain: Rethinking Passage Rights in the Strait of Hormuz 556
■ *Sikander Ahmed Shah*

From Partisanship to Cross-partisanship: Congressional Responses to the U.S.–Iran War ... 554
■ *Marzieh Javadi Arjmand*

Revolutionary Change Through Evolutionary Means: A South African Application of Ali Shariati's Method in Peaceful Structural Transformation 600
■ *Abu Bakr Noor Mohamed*

On An Al-Aqsa Flood World of The Below & An Ummah Where All Worlds Fit: Militancy, Solidarity, An Ethics of Disagreements (Usūl al-Ikhtilaf) & A Politics of Friendship and Hospitality (Usūl al-Dhiyafa) 599
■ *Mohamed Abdou*

Media Representation and the Translation of Peace Discourse: An Investigation of International Media's Role in Reconstructing Peacebuilding Concepts in Iran's Ramadan War .. 598
■ *Reza Abbaszadeh*

An Analysis of the Phenomenon of Silent Violence in Cyberspace 597
■ *Alireza Kohan Khaki, Azadeh Hagh Rousta*

Semyon Frank's Social Theology of Bounded Conflict 596
■ *Abbas Jong*

Chapter 2: Religion, Spirituality & Inter-Faith Dialogue in Conflict Transformation

Conflict Prevention and Role of Interfaith Dialogue: A Russian Perspective 593
■ *Aleksandr Stenko*

The Eschatological Enemy: Christian Zionism and the War on Iran 592
■ *Hassan Al-Barari*

Theological Testimonies and Faith Practice of the Religious Society of Friends(Quakers) and their Relevance for Adressing Global Conflict Today 590
■ *Beridget Moix*

Building Bridges of Peace: Mennonite Engagement with Iran through Humanitarianism, Interfaith Dialogue, and Friendship 589
■ *Edward Martin*

Joint Russian-Iranian Commission for the Dialogue "Orthodoxy–Islam": Its History and Basic Principles of Interreligious Cooperation 587
■ *Vladislav Pesin*

Humanitarian Activities of Religious Organizations and Communities in MENA 585
■ *Ilya Ilyushin*

Religion in the Toolkit of Aggressive U.S. Foreign Policy: Cases of Iran and Russia 583
■ *Egor Petronin*

Red Cross and Red Crescent in Conflict Management: Cooperation with Religions 581
■ *Zlata Zemtseva*

The role of religions in creating world peace in Nathan Söderblom's phenomenological approach 579
■ *Ghorban Elmi*

From Dialogue to Peacebuilding: The Role of Interfaith Engagement in Conflict Transformation 578
■ *Elaheh Karimi Riabi*

CONTENT

On An Al-Aqsa Flood World of The Below & An Ummah Where All Worlds Fit: Militancy, Introduction 624

Towards a New Peace and Security Thinking for a Multipolar and Cooperative Future 620
Jan Oberg

English Abstracts

Chapter 1. Theoretical Foundations, Peace Conceptualization & Contemporary Conflict Resolution Models

Competition and Conflict Escalation in the International System: Behavioral Attractors from a Chaos Perspective 611
■ *Saeedeh Kouzehgari*

Levels of Analysis of International Relations and Modern Peace Studies 609
■ *Farzaneh Moazami Gudarzi*

Between Alliance and Restraint: A Peace and Conflict Resolution Analysis of the United Kingdom's Stance Toward Iran 608
■ *Reza Bagheri*

Restorative Justice and Silent Violence: From Recognizing Hidden Harms to Restoring Social Relationships 606
■ *Abbas Shiri Varnamkhasti*

From International Dispute Settlement to Sustainable Peacebuilding: A Multidimensional Framework for International Conflict Resolution 614
■ *Saeid Mahmoudi*

Reinventing "Peace" 603
■ *Omar Nashabe*

The New Labour Policy in Northern Ireland (1997-2002); An Analysis of the Peace Process and Conflict Resolution 602
■ *Farnaz Noori*

Trust Before Peace: Facing Fearful Existential Threat with Courageous Existential Trust 601
■ *Charles Randall Paul*

Executive Committee Members



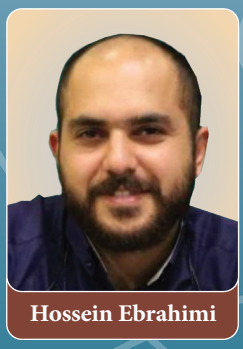
Rouhollah Khoanhuoshnezhad
Review Committee Member



Ali Golmohammadi
Review Committee Member



Zahra Izadbin
Project Manager



Hossein Ebrahimi
International Affairs



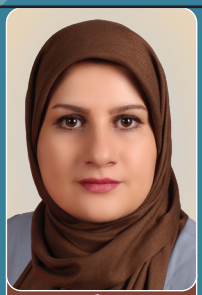
Seyed Masoud Hoseini
International Affairs



Parisa Ehteshamnia
Secretariat Specialist



Bagher Salehi
Secretariat Specialist



Mahnaz Shahalizade
Graphic Designer



Samaneh Shafiei
Informatics



Emad Arabshahi
Logistics



Reza Shojaei
Protocol Officer

Scientific Committee Members



Ali Akbar Alikhani

Founder of ICPCR Permanent Secretariat and Scientific Secretary



Saeid Reza Ameli

Dean of The faculty of World Studies and Conference Chair



Maghsoud Farasatkhah

Professor, Institute for Research and Planning in Higher Education



Abbas Shiri Varnamkhasti

Professor and The Head of Faculty of Law and Political Science, University of Tehran



Takao Takahara

Scientific committee Director of International Peace Research Institute Meiji Gakuin University, Japan



Jan Oberg

Founder of Foudation for Peace and Future Research, Sweeden



Eileen Babbitt

Director of the Henry J. Leir Institute Co-Director of the Program on Human Rights and Conflict Resolution Tuft University



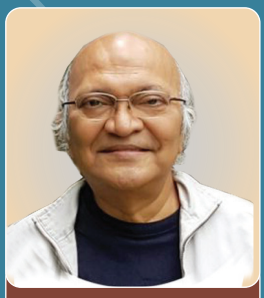
Natalia Alexandrovna Akhrenova

Head of the Institute of Theory and Practice of Foreign Languages, RUDN University, Moscow-Russia



Anne Marie Orbe Kirkegaard

Professor, Malmo University, Sweeden



Chaiwat Satha-Anand

Ex-Director of the International Peace Research Association's (IPRA) Commision on Non-violoence

7th ICPCR Conference Schedule, October 26-27, 2026

Closing Ceremony

Hannaneh Hall, 17:20 – 19:00

Clip Screening	17:20-17:30
Keynote Speech by Professor Edward Martin, Director of the Center for Interfaith Engagement at Eastern Mennonite University, USA **Building Bridges of Peace: Mennonite Engagement with Iran Through Humanitarianism, Interfaith Dialogue, and Friendship**	17:30-17:45
Speech by Dr. Saeed Reza Ameli, Dean of the Faculty of World Studies	17:45-18:00
Clip Screening	18:00-18:10
Book Unveiling Ceremony for The Political Sociology of Peace, Undrestanding Peace Research: Methods and Challanges, the three-volume collection The Ethics of Restraining War, and Forgiveness of the Two Worlds, in the presence of the President of the University of Tehran, the Dean of the Faculty of World Studies, and the authors.	18:10-18:30
Closing Speech: Dr. Mohammad Hossein Omid, President of the University of Tehran	18:30-18:50
Honoring Peace Activists	18:50-19:00
Commemorative Photo and Closing Reception	

ICPCR Conference Secretariat



Faculty of World Studies
University of Tehran

7th ICPCR Conference Schedule, October 26-27, 2026

Simultaneous Panels in Persian, English and Arabic

Persian	**Panel 16: Hannaneh Hall** Iran and the Internal Challenges of Peace, Conflict, and Conflict Resolution **Chair:** Dr. Mohammad Samiei **Tuesday** **15:20-17:00**	**Nihilism and Hidden Violence in Contemporary Iran: The Relationship Between Despair, Suicide, and Flawed Government Policymaking** Dr. Mohammad Osmani, PhD in Political Thought and Researcher in Iranian and Islamic Studies
		Examining the Grounds of Conflict in Iranian Society: A Theoretical-Interpretive Analysis Based on Galtung's Peace Theory Dr. Akram Bagheri Ghalehsari, Lecturer of Islamic Studies, Allameh Tabatabai University, Tehran
		Structural Violence Stemming from Driving Culture Dr. Mohammad Mansournejad, Head of the Department of Religious Studies, Scientific Association for Peace Studies, Tehran
		The Reproduction of Ethnic Inequality in Iran: An Anthropological Analysis of "Gentle Violence" Dr. Hossein Mirzaei, Assistant Professor at Allameh Tabatabai University, Tehran
		A Study of 'Silent Violence' Caused by War in the Border Regions of Kermanshah Dr. Minoo Salimi, Assistant Professor of Anthropology, University of Tehran, Iran
		On the Conflict Between the Diaspora and Iranian Society and the Imperative of Reconciliatory Organization Dr. Mansour Anbarmoo, PhD in Political Science from Science and Research Branch, Tehran
English	**Panel 17: Melal Hall** Peace and Conflict in East Asia **Chair:** Dr. Maziar Mozaffari Falarti **Tuesday** **15:20-17:00**	**Constructive Civic Participation and Narrative-Driven Networks: The Gusdorian Model of Non-State Reconciliation in Indonesia** Purkon Hidayat, Visiting Professor, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Indonesia
		A Comparative Analysis of India's and Pakistan's Roles in Middle Eastern Peacebuilding Dr. Hanifeh Rigi, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		Addressing the Impacts of Conflict on Populations Living Along the "Line of Control" on the India-Pakistan Border Kaima Shah, PhD Student, University of Delhi, India
		Media and Artificial Intelligence Representation of Human Suffering and the 2025 India-Pakistan War Farzan Safari Sabet, PhD Student in Indian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		Hidden Violence and the Dowry Crisis in India: Structural Obstacles to Social Peace and Sustainable Development Parisa Ehteshamnia, PhD Student in Indian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		Religious Diplomacy and Iran's Image in India: A Comparative Discourse Analysis of Indian Religious Leaders' Narratives on the Recent Conflict Involving Iran Nikita Emamjomeh, PhD Student, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
Arabic	**Panel 18: Iran Hall** Conflict and Conflict Resolution in the International System **Chair:** Dr. Rouhollah Kohan Housh Nezhad **Tuesday** **15:20-17:00**	**The Role of Administrative Law in Enhancing Societal Peace and Conflict Resolution** Assoc. Prof. Dr. Abdul-Aali Hameed Abdul-Aali Al-Tamimi Dean of the College of Administration and Economics, Al-Kunooze University, Iraq
		Conflict Resolution Strategies in Different Religions: A Comparative Study Muntadhar Adel Saeed Al-Ghaffari Al-Darani, Independent Researcher, Iraq
		From Religious Pluralism to Sustainable Peace: The Role of Interreligious Dialogue in Preventing Extremism and Enhancing Social Cohesion Dr. Alya'a Mohammed Hathal, Lecturer, Al Aula Centre for Training and Development, Baghdad, Iraq
		From Toleration as Permission to Peace Among Equals: A Critical Dialogue Between Rainer Forst's Right to Justification and Mohammed Arkoun's Critique of Religious Reason Dr. Alieh Abdul Amir Abdul Majeed, Professor, University of Baghdad, Iraq
		Re-examining the Destructive Impacts of Extremism in the Intellectual System of the Kharijites as a Factor in Generating Violence and War in Islamic Society Dr. Bahador Ghayyem, Professor of History, Shahid Chamran University, Iran
Break and Refreshment		17:00-17:20

7th ICPCR Conference Schedule, October 26-27, 2026

Simultaneous Panels in Persian, English and Arabic

Persian	**Panel 13: Hannaneh Hall** The Economic Dimensions of Peace and Conflict **Chair:** Dr. Hossein Eyvazlou **Tuesday** **13:20-15:00**	**Silent Violence and the Problem of Ethics in the Global Economy** Dr. Mohammad Jafar Amir Mahallati, Professor of Theology and Peace, Oberlin College, Ohio
		An Analysis of the Pathological Consequences of Inflation in Iran's Economy from the Perspective of Silent Violence Theory Dr. Ruhollah Kohan Housh Nezhad, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran
		The Economic Components and Effects of Peace Dr. Lotfali Agheli, Associate Professor of Economics, Tarbiat Modares University, Tehran
		Experience Economy as a Way to Reduce Support for Conflicts in Disputes Dr. Mohammad Hossein Dianati, PhD in Economics, Researcher, Majd Research Center, Shiraz
		The Consequences of War on the Urban Middle Class in Iran Dr. Rouzhan Hesam Ghazi, Assistant Professor of Political Science, Islamic Azad University, Parand Branch
English	**Panel 14: Melal Hall** The Role of Education, Culture, and Art in Peacebuilding and Conflict Resolution **Chair:** Dr. Mohammad Bagher Ghahramani **Tuesday** **13:20-15:00**	**Media Literacy Education for Intercultural Dialogue and a Culture of Peace in Multilingual Kazakhstan** Perizat Yelubayeva, Associate Professors, Al-Farabi Kazakh National University, Kazakhstan
		Imaging Emancipation: Photography, Resistance, and Collective Memory in Algeria, Palestine, and South Africa Samira Oulaillah, PhD Student in the History of Photography, Sorbonne University, France
		Cultural Diplomacy: Arabic Religious Loanwords in Modern Bengali Mumtahhina Khatun, Researcher in Persian Literature, University of Rajshahi, Bangladesh
		Language Education as Peacebuilding: Navigating Diversity and Resolving Cultural Friction in International Classrooms Dr. Borko Kovacevic, Professor of General Linguistics, University of Belgrade, Serbia
		Oral Literature as Everyday Resistance: Nonviolent Protest, Identity, and Collective Memory in African Societies Dr. Atefeh Toghyani, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
Arabic	**Panel 15: Iran Hall** Regional and International Dimensions of Peace and Conflict Resolution **Chair:** Dr. Yaser Ghazvini Haeri **Tuesday** **13:20-15:00**	**Evaluating the "Peace Court" in Iran's Criminal Procedure: A Comparative Study in Light of the Criminal Policy of the Arab States of the Persian Gulf** Dr. Mehdi Khaghani Esfahani, Assistant Professor, Organization for Research and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT), Iran
		Reshaping Iran's Presence in the Horn of Africa Amid the Repercussions of Regional War Dr. Mohamed Turshin, PhD in Political Science, African Affairs Researcher, Security Studies and Peace Research Platform, Sudan
		The Impact of Sudanese Social Transformations (2003–2019) on the Rebellion of the Rapid Support Forces Dr. Ahmed Borvaye, PhD in Middle Eastern Studies from the University of Tehran, Iran
		Geospatial Modeling of Urban Peaceful Coexistence Suitability: A Comparative Study Between the Cities of Kirkuk (Iraq) and Urmia (Iran) Using Geographic Information Systems and Remote Sensing Zaid Ali Mounes & Dr. Muthanna Mishaal Al-Mazrouei, PhD Student, Shahid Bahonar University of Kerman, Iraq
		Engineering Economic Peace in the Middle East: A Forward-Looking Vision for the Transition from Competition over Resources to Digital Knowledge Integration Abbas Makki, Assistant Professor, College of Administration and Economics, University of Kufa, Kufa, Iraq
		Iraq's Fragile Balancing Policy and the Constraints on Its Capacity to Mediate in the Iran–United States War Dr. Mohannad Hamedi, PhD in Political Sociology, Faculty of Law and Political Science, Iran
Break and Refreshment		15:00-15:20

ICPCR Conference Secretariat



Faculty of World Studies
University of Tehran

7th ICPCR Conference Schedule, October 26-27, 2026

Tuesday, October 27, 2026

Simultaneous Panels in Persian and English

Persian	**Panel 9: Hannaneh Hall** Conflict and Conflict Resolution in the International System **Chair:** Dr. Jahangir Karami **Tuesday** **08:00-10:00**	**An Evaluation of Iran-United States Negotiations Over the Past Decade from the Perspective of International Negotiation Principles and Techniques** Dr. Amir Saed Vakil, Assistant Professor, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
		Civilizational Conflict: A Historical-Sociological Analysis of the Mutual Formation of Identity and Othering in the Configuration of Russia and the West Dr. Khodayar Barari, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran
		The Silent Violences of United States Foreign Legal Policy and Its Impact on the Distress of International Order Dr. Ehsan Mohammadi, Lecturer in International Law, University of Tehran
		Imbalanced Power Distribution, Peace, and Development: A Comparative Analysis of Conflict Generation or Mitigation in Selected Countries Dr. Parvin Alipour, Professor, Institute for Social Studies and Research, Faculty of Social Sciences, University of Tehran
		The Necessity of Understanding the Nature of Conflicts for the Realization of Peace: Analyzing the Nature of Peace with an Emphasis on the Palestine-Israel and Iran-US Negotiations Dr. Seyedeh Souzan Anjomrouz, Assistant Professor of Comparative Religions and Mysticism, University of Tehran
English	**Panel 10: Melal Hall** The Iran–United States–Israel War **Chair:** Dr. Shahoo Sabbar **Tuesday** **08:00-10:00**	**African Governments' and Civil Society's Reactions to the Imposed US-Israel War Against Iran** Dr. Amirbahram Arabahmadi, Associate Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		From Partisanship to Interpartisan Dynamics: Congressional Reactions to the US-Iran War Dr. Marzieh Javadi Arjmand, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		From Blockade to Bargain: Rethinking Transit Rights in the Strait of Hormuz Dr. Sikandar Ahmad Shah, Professor of Law, University of Lahore, Pakistan
		An Analysis of United States Hybrid Warfare Strategies in Iran and Venezuela During Donald Trump's Second Presidential Term Dr. Elaheh Nouri Gholamizadeh, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		Contested Sovereignty in the Global Nuclear Order: Iran and Nuclear Governance Politics Zeinab Nikookar, PhD Student in Iranian Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		Media Representation and the Translation of Peace Discourse: The Role of International Media in Reconstructing Peacebuilding in Iran's Ramadan War Reza Abbaszadeh, PhD Student in Translation Studies, University of Isfahan, Iran
Break and Refreshment		10:00-10:20

Simultaneous Panels in Persian and English

Persian	**Panel 11: Hannaneh Hall** Conflicts in the Middle East: Roots, Strategies, and Solutions **Chair:** Dr. Mohammad Bagher Khorramshad **Tuesday** **10:20–12:00**	**The Role of Neighborhood Diplomacy and Regional Elites in Peacebuilding and Detente Between Iran and the West** Dr. Bafraw Rauf Hama Youssef, Professor of Law, University of Halabja, Iraq
		How Has "Zionism" Endangered Peace and Stability in the Middle East? Dr. Hadi Borhani, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran
		Missiles, Deterrence, and Asymmetric Warfare: An Assessment of Iran's Strategic Response to Israel Dr. Bahador Aminian Jezi, Associate Professor, School of International Relations (SIR), Ministry of Foreign Affairs, Tehran
		Designing an Institutional Model of Citizen Diplomacy in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran: Requirements and Executive Mechanisms Dr. Mojtaba Roustaei, Assistant Professor of International Relations, University of Science and Culture, Tehran
		Peace in the Shadow of Fragile Deterrence: The Future of the West Asian Security Order After the Iran-US-Israel War Dr. Aref Bijan, PhD in Regional Studies, Saint Petersburg State University, Saint Petersburg, Russia
		Spatial Reverse Peace: Preventing Conflict Escalation in Space Competitions Dr. Gelareh Rastegarnia, PhD in International Relations, Islamic Azad University, Karaj
English	**Session 12: Melal Hall** Peace and Conflict Resolution in the International System: From Theory to Practice **Chair:** Dr. Amir Saed Vakil **Tuesday** **10:20–12:00**	**The Apocalyptic Enemy: Christian Zionism and the War Against Iran** Dr. Hassan Al-Barari, Professor of International Relations, Qatar University and the University of Jordan
		Using Epistemic Game Theory as a Strategy to Prevent International Conflict Escalation: An Analysis of the United States' Aggression Against Iran Dr. Joel Ivan Gonzalez Cedillo, Assistant Professor, Saint Petersburg State University, Russia
		From International Dispute Resolution to Sustainable Peacebuilding: A Multidimensional Framework for International Conflict Resolution Dr. Saeid Mahmoudi, Assistant Professor, Pasteur Institute of Iran, Iran
		Near-Earth Space as a Strategic Domain for Peace and Conflict Resolution: An Integrated Analysis of Technologies, Businesses, Risks, and Governance Frameworks Dr. Ksenia Michailovna Belikova, Professor, Kutafin Moscow State Law University (MSAL), Russia
		An Anatomy of Cold Peace: Explaining Persistent Fragility in Egypt-Israel Relations Through the Interdependence-Deterrence Balance Model Seyed Masoud Hosseini, PhD Student in Peace and Conflict Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
Pray and Lunch		12:00-13:20

ICPCR Conference Secretariat



Faculty of World Studies
University of Tehran

7th ICPCR Conference Schedule, October 26-27, 2026

Simultaneous Panels in Persian and English

Persian	**Panel 7: Hannaneh Hall** Media, Literature, and Storytelling in Peace and Conflict Resolution **Chair:** Dr. Ruhollah Hosseini **Monday, 17:20 – 19:00**	**Historiography, Narrative, and Peace** Dr. Hamidreza Namazi, Associate Professor of Medical Ethics and History, Tehran University of Medical Sciences (TUMS), Tehran
		Intergenerational Transmission of War Memory and the Restructuring of Peace Education in Contemporary Japan Dr. Ali Golmohammadi, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran
		From Classical Persian Poetry to Eco-Fiction: Narrative Peacebuilding and Literary Public Diplomacy in the Iran-US Conflict Dr. Mohammad Bagher Shabanpour, Assistant Professor of English Literature, Faculty of Foreign Languages and Literatures, University of Tehran
		From Paradoxical Pacifism (Rumi) to Postmodern Pacifism (Hafiz) and Pragmatic Pacifism (Saadi) Dr. Seyed Mahmood Nejati Hosseini, Head of the Sociology of Religion Department, Institute for Social Studies and Research, University of Tehran
		Silent Media Violence: Analyzing the Mechanisms of Silence and News Distortion Regarding the Suffering of Marginalized Groups and Its Role in Reinforcing Discriminatory Stereotypes Dr. Seyed Sajjad Al-e Ghafoor, PhD in Political Science, Islamic Sciences and Culture Research Institute
		Silent Violences in Middle Eastern Foreign Policy: Sanctions, Energy Diplomacy, and the War of Narratives Dr. Omid Azizian, Assistant Professor of Political Science, University of Kurdistan
English	**Panel 8: Melal Hall** The European Union: From Peacebuilding to Conflict Escalation **Chair:** Dr. Mohammad Reza Saeedabadi **Monday, 17:20 – 19:00**	**Civilian Peacebuilding in European Union External Action: Frameworks, Instruments, and Critiques in Conflict Management** Dr. Ali Sabbaghian, Assistant Professor, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Iran
		Pacifism and German Foreign Policy (2022–2026) Dr. Behzad Ahmadi, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		Between Alliance and Retreat: Analyzing Peace and Conflict Resolution from the British Stance Toward Iran Dr. Reza Bagheri, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		New Labour Policy in Northern Ireland (2002–1997): An Analysis of the Peace Process and Conflict Resolution Dr. Farnaz Nouri, Assistant Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		The Politics of Silence in BBC News Coverage of the 2025 Iran-Israel Conflict: Underrepresenting Civilian Voices and Implications for Peace Journalism Mohanna Bakhshi, PhD Student in Peace and Conflict Studies, University of Tehran, Iran
Break and Final Refreshments		

ICPCR Conference Secretariat



Faculty of World Studies
University of Tehran

7th ICPCR Conference Schedule, October 26-27, 2026

Simultaneous Panels in Persian and English

Persian	**Panel 3: Hannaneh Hall** Religious, Civilizational, and Ethical Foundations of Peace and Conflict Resolution **Chair:** Dr. Magsoud Farasatkhah **Monday** **13:20 – 15:00**	**The Architecture of Dignity Amid the Clamor of Silence: Rereading Civic Agency in Curbing Structural Violence Based on the Prophetic Peace Paradigm** Dr. Reza Isania, Assistant Professor, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom
		The Role of Religious Ethics in Contemporary Conflict Resolution: A Comparative Study of Abrahamic Religions' Teachings Dr. Seyed Majid Nabavi, PhD in Quran and Hadith Studies, Arak University
		The Legality and Prohibition of the Siege of Vital Resources in Armed Conflicts: A Comparison of the Judeo-Christian Tradition, Islamic Jurisprudence, and International Humanitarian Law Dr. Mohammad Sahaf Kashani, Faculty Member, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom
		A Genealogy of Peace within the Epistemological System and Iranian Civilizational Capacity Dr. Abdulmajid Moballeghi, Assistant Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS), Tehran
		Interfaith Diplomacy in Fragile States: The Involvement of Religious Actors in Peacebuilding and Social Cohesion Dr. Mostafa Boroujerdi, Associate Professor, School of International Relations, Ministry of Foreign Affairs, Tehran
		Achieving Peace Through the Protection of Minority Groups' Cultural Rights Dr. Mansoureh Fasih Ramandi, Associate Professor, Research Institute for Culture, Art, and Communication (RICAC), Tehran
English	**Panel 4: Melal Hall** Religious and Interreligious Foundations of Peace and Conflict Resolution **Chair:** Dr. Mohammad Jafar Amir Mahallati **Monday** **13:20 – 15:00**	**Conflict Prevention and the Role of Interfaith Dialogue: A Russian Approach** Dr. Aleksandr Stenko, RUDN University, Russia
		From Dialogue to Peacebuilding: The Role of Interfaith Interaction in Conflict Transformation Dr. Elaheh Karimi Riabi, Associate Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran
		Strong and Weak Eschatology: A Human-Centered and Relational Theology of the Future Dr. Peter M. Sensenig, Near East School of Theology (NEST), Beirut, Lebanon
		Theological Testimonies and Faith Practice of the Religious Society of Friends (Quakers) and Their Relevance to Today's Global Conflict Dr. Bridget Moix, PhD in Peace and Conflict Resolution, George Mason University, USA
		Between Empires and Faiths: A Critical Realist Study of Nizamuddin Auliya's Divine Humanism Hyoungjin An, PhD Student, University of Delhi, India
		Preserving Interfaith Harmony in the Russian Federation: Mechanisms, Practices and Policy Outcomes Albina D. Gimkaeva, RUDN University, Moscow, Russia
Break and Refreshment		15:00-15:20

Simultaneous Panels in Persian

Persian	**Panel 5: Hannaneh Hall** Islamic Approaches to Peace and Conflict Resolution **Chair:** Dr. Reza Akbari **Monday** **15:20 – 17:00**	**Silent Violence in Islamic Texts: From Denying Hidden Roots to Laying the Foundations of Social Peace** Dr. Morteza Rahiminejad, Senior Researcher at Majd Research Center, Shiraz
		Quranic Evidence for the Prevention of Silent Violence: An Exegetical Approach to the Verse "and Speak to People Good Words" Dr. Abdolrasool Hadiyan Shirazi, Faculty Member, University of Quranic Sciences and Oloom, Tehran
		Explaining the Role of the Islamic-Iranian Model of "Nonviolent Resistance" in Shifting the Balance of Power and Paving the Way for Negotiation and Conflict Resolution Dr. Mohammad Hadi Talati, Senior Researcher at Majd Research Center, Shiraz
		Taqiyya and Peace: Normative Rationality and the Ethics of Suspending Violence in Shi'ite Political Theology Dr. Tayebeh Mohammadikia, Assistant Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS), Tehran
		Jurisprudence of Transactions (Fiqh al-Mu'amalat) and Arrangements for Peace and Conflict Resolution Mohammad Barakat, Director of Majd Research Center, Shiraz
		Formulating the Relationship Between "Islam, Tolerance, and Violence" in the Political Theology of Ayatollah Javadi Amoli Based on Skinner's Method Dr. Ali Aghajani, Assistant Professor of Political Science, Hozeh and Daneshgah Research Institute, Qom
Persian	**Panel 6: Melal Hall** Realizing Sustainable Peace and Negating the Grounds of Violence **Chair:** Dr. Hamidreza Namazi **Monday** **15:20 – 17:00**	**The Paradigm of Political Neuroscience and Understanding the Role of Emotions in Political Decision-Making: Analyzing the Contexts for the Formation of Public Empathy and Collective Hatred** Dr. Ali Ashraf Nazari, Associate Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
		The Necessity of Understanding the Dilemma of "Loneliness" in the Twenty-First Century as a "Hidden Violence" Dr. Shahabeddin Mesbahi, Senior Researcher at Majd Research Center, Shiraz
		Analyzing Human-Theological Peace Through Smart Leadership Dr. Abbasali Rahbar, Professor of Political Science at Allameh Tabatabai University, Tehran
		Strategies for Managing Hostilities During Armed Peace Dr. Mohammad Reza Dehshiri, Professor of Political Science, School of International Relations (SIR), Ministry of Foreign Affairs, Tehran
		Established Action Patterns in International Conflicts: Explaining Behavioral Restriction Under Conditions of Threat Dr. Saeideh Kouzegari, Assistant Professor of International Relations at Tarbiat Modares University, Tehran
		The Role of Online Democracy in Reducing or Intensifying Symbolic Violence in Iranian Society: The Possibility of Prediction Using Artificial Intelligence Dr. Parham Pourramezan, PhD in Political Science, University of Tehran
Break and Refreshment		17:00-17:20

ICPCR Conference Secretariat



Faculty of World Studies
University of Tehran

7th ICPCR Conference Schedule, October 26-27, 2026

Monday, October 26, 2026

Opening, Hannaneh Hall, 07:00-09:30

Registration and Reception of Guests	07:00-08:00
Quran Recitation and National Anthem	08:00-08:05
Opening Video	08:05-08:10
Welcome and Opening Remarks by the Conference Scientific Secretary, Dr. Ali Akbar Alikhani	08:10-08:20
Address by the Faculty Dean and Conference President, Dr. Saeid Reza Ameli **The Future of War and Peace in a Dual-Spatialized World**	08:20-08:35
Video Presentation	08:35-08:40
Address by Prof. Yasushi Higashizawa, Professor at Meiji Gakuin University, Tokyo, Japan **Individualization of International Humanitarian Law**	08:40-08:55
Video Presentation: "University Social Responsibility: A Review of the Six Editions of the International Conference on Peace and Conflict Resolution"	08:55-09:05
Address by Dr. Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi, Distinguished Professor of International Relations at Allameh Tabataba'i University **An Affective Theoretical Approach to Peace and Conflict Resolution**	09:05-09:20
Closing Video	09:20-09:30
Break and Refreshments	09:30-10:00

Simultaneous Panels in Persian and English

Persian	**Panel 1: Hannaneh Hall** Intellectual and Philosophical Foundations of Peace and Conflict Resolution **Chair:** Dr. Mohammad Jafar Amir Mahallati **Monday, 10:00 – 12:00**	**Peaceful Restorative Transition and the Virtue of Exiting Power** Dr. Maghsoud Farasatkhah, Professor of Sociology, Institute for Research and Planning in Higher Education (IRPHE), Tehran
		Restorative Justice and Hidden Violence: From Identifying Hidden Harm to Restoring Social Relations Dr. Abbas Shiri Varnamkhasti, Professor and Dean of the Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
		Epistemic Certainty and the Possibility of Sustainable Peace: A Philosophical Inquiry into Conflict Resolution Dr. Mohsen Karami, Assistant Professor of Religion and Media, IRIB University, Tehran
		Tolerance and Peace Dr. Khosrow Ghobadi, Faculty Member, Institute for Humanities and Social Studies, Tehran
		Modern Transpersonal Peace and the Hindu Tradition: A Hermeneutic Rereading of Principles and Concepts Based on Sacred Texts and Myths Dr. Mohammad Javad Ghaedsharaf, PhD in Metaphysics, Majd Research Institute, Shiraz
		Max Weber's Political Thought on the Eve of World War I and Its Aftermath: Politics, Power, Political Responsibility, and the Possibility of Peace in Times of Crisis Dr. Masoumeh Izadbin, PhD in Sociology of Iranian Social Issues, Faculty of Social Sciences, Kharazmi University, Tehran
English	**Panel 2: Melal Hall** Rational, Human, and Philosophical Foundations of Peacebuilding and Conflict Resolution **Chair:** Dr. Hamidreza Dashti **Monday 10:00 – 12:00**	**Trust Before Peace: Facing Dreadful Existential Threats with Courageous Existential Trust** Prof. Charles Randall Paul, Professor of Social Thought, Foundation for Religious Diplomacy, USA
		Sustainable Development and Conflict Prevention Dr. Irina Stenko, Assistant Professor at RUDN University, Russia
		Beyond the Absence of Conflict: Justice as a Prerequisite for Sustainable Peace Dr. Louna Farhat, Assistant Professor at Phoenicia University, Lebanon
		Reinventing Peace Dr. Omar Nashabe, Professor of Law, Lebanon
		Militancy, Solidarity, the Ethics of Disagreement, and the Politics of Friendship and Hospitality Dr. Mohamed Abdou, PhD in Sociology, University of Toronto, Canada
		Semyon Frank's Social Theology of Bounded Conflict Dr. Abbas Jong, Research Fellow, Department of History of Philosophy, RUDN University Moscow, Russia
Pray and Lunch		12:00-13:20



ICPCR Secretariat

Faculty of World Studies

The 7th International Conference on
Peace and Conflict Resolution (ICPCR)
26-27 October, 2026
Faculty of World Studies, University of Tehran

Indexed in Islamic World Science Citation Database (ISC)
Prepration: ICPCR Secretariat
In Colaboration with Mohammad Hadi Vaez Mahdavi
Graphic Designer: Mahnaz Shahalizade
Publisher: ICPCR Permanent Secretariat
Address: Faculty of World Studies,
University of Tehran (Northern Campus),
North Kargar Ave, Tehran, IRAN.

www.icpcr.ut.ac.ir icpcr.conf@ut.ac.ir

All the materials published in this collection express the opinions of their authors and do not mean the endorsement of the Secretariat ICPCR.

The 7th International Conference on

Peace and Conflict Resolution

Prepared and Organized by:

ICPCR Secretariat

IN THE NAME OF GOD

the Compassionate, the Merciful

The 7th International Conference on

Peace and Conflict Resolution (ICPCR)



icpcr.ut.ac.ir

همراه اول
MCI Mobile Communications of Iran

انجمن ایرانی مطالعات جهان

انجمن علمی مطالعات صلح ایران